ر کرده‌ایم :

رات ناصر دفتر روایی

ش ایرج افشار ـ بهزاد رزاقی

امهٔ عتبات ناصرالدین‌شاه

ش ایرج افشار

ر سقوط احمدشاه

ات رحیم‌زادهٔ صفوی

ش : بهمن دهگان

صفحه قطع وزیری

۴۶ ریال

ر تاریخی کمیتهٔ مجازات

: جواد تبریزی

صفحه قطع وزیری

۲۳ ریال

شته‌های تاریخی مستشارالدوله (جلد اول)

الدوله صادق

ش: ایرج افشار

فحه قطع رقعی

۴ ریال

تهای تاریخی مستشارالدوله (جلد دوم)

ش : ایرج افشار

حه قطع رقعی

۵ ریال

ت سیاسی و تاریخی

ای ازخاطرات :

دعلی جمالزاده ـ دکتر شمس‌الدین امیرعلائی

حه قطع وزیری

۷ ریال

0164

6340

S No G118D/2md

Title ASLUL USOOL.

Author Abdul Qadir Mehrban Fakhri.

Accession No. 18255

Call No. 297 Ab 32 A

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

در بارهٔ این مجموعه:

این مجموعه برای کمک به تاریخ نویسی درست ایران آغاز شده است و هر گونه کتاب و نوشته و سندی که به‌این مقصود یاری کند درین مجموعه چاپ خواهد شد.

۲

گذشتهٔ ایران در نوشتهٔ پیشینیان

زیر نظر ایرج افشار

Title ASLUL USOOL.

Author Abdul Qadir Mehrban Fakhri.

Accession No. 18255

Call No. 297 Ab 32 A

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

تاریخ انقلاب ایران

۱

مقدمات مشروطیت

نوشتهٔ هاشم محیط مافی

بکوشش

مجید تفرشی ـ جواد جان فدا

تهران ۱۳۶۳

همکارانتشاراتی:
انتشارات علمی
تلفنهای ۶۶۰۶۶۷—۳۹۰۱۷۵

KASH... UNIVERSITY
Acc. No 259664
Dated 10.2.00

انتشارات فردوسی: خیابان مجاهدین اسلام، شمارهٔ ۲۶۲ — تلفن ۳۶۰۲۳۳

تاریخ انقلاب ایران (جلد اول)
نوشته هاشم محیط مافی
بکوشش: مجید تفرشی — جوادجان فدا
چاپ اول: ۱۳۶۳ — تهران
حروفچینی: — شرکت قلم — تهران
چاپ: چاپخانهٔ محمدعلی علمی
تیراژ: ۴۰۰۰ نسخه
همهٔ حقوق محفوظ است

میرزاهاشم خان محیط مافی

Title ASLUL USOOL.

Author Abdul Qadir Mehrban Fakhri.

Accession No. 18255

Call No. 297 Ab 32 A

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

در عدلیه (ناظم دفتر) را طلبید و دستور تحقیق برای آوردن ملک التجار داد که دو نفر فراش با دو نفر نایب سردار برده همراه ایشان ببرند بعضی ملک را دادگاه
برده بردن مملکت فردا ریاست حقیقت او بیاد در عدلیه تا که شهر دارد می‌شود در راه دیگر از بعد ملک التجار طرف حرف ملک گوئی نمود ناظم دفتر بیان
داشت ما مردی را همراه خود برداشت حرکت کرد که بگیرد فقط همان مع که ملک التجار نشسته بود وارد شدند ملک از سر حالی خبر نبود با فراش بخواهد حرکتی نماید خود را
در روش فرمان آمیز در گفتار دید از ظلم رسید که حرکتی برای مردم دیگر لیک به خطا حکم در باره صادر کند ناظم التجار گفت از جانب این ریاست الدوله بیس
و ضمیع حقیقت نزد او زیر بدیم ملاحظه شخص عالمی می‌شکند خوب نمی‌توان برخود ملک التجار گفت که الدن دستور دادند در تحریر نباشم هر طوری که تحریر بخواهید مرقوم کنید
نمی‌توانند حرفی بزنم می‌خواهند بزنند در جریان آن بودم می‌خواهید از ایشان فقط تمنی دارم که بر اخبر رسید به حکم که محکوم هستم
ناظم التجار گفت تو حکم فرمانفرما در عدلیه شخص محکوم هستی که سیصد از روش نبود و همین تفاوت کرده است از طرف حرکت و تنگی کار به دور عدالت حرکت
شده مخصوصاً که دستور داده است که تو را با دست بسته و پای برهنه جلو انداخته ببرم در اصلاح تو را وارد شهر در عدلیه کنم در عدلیه تعقیب عمال دادگستری
مرخص نمود ملک التجار با حال فرد بیرون گفت چنان ظلم کردن می‌باید که شهر پس از آن است اما اگر این سبب خطر نباشد که با تعدی از ایشان بازگردی
می‌لغزد که فرض که برای این حاجی شهر برود آیا این تصور می‌شکند که در عدلیه برگشت اگر میدانید واقع برای میکنید به هر طوری که دل می‌خواهد برای
بیرم اما اگر می‌دانید به رو می‌روید پس از عدلیه نشانه‌ای حوادث شما بود که اول شما از دست می‌خواهید بار از هر چه باید آن طرف در شهر مردم ملک
فرمان همین که سلاطین با قصد آزار داشتند و دیوان را به آنچه بود در آن حالت خود می‌دانید ظلم نبود یا هر چه هست از اول ملک است به تحریر شعر آن جواب نوید
هم میدانید بر وفق بر ملت و ارادت ملک جنایی برای او عداوت کرد ملک هم از این همه شما ظلم و بیانات نفرت چرا تا آن دلبرها بعد از متناول داد بدهد
صرف حالی و نهار و حالی عصر ناظم گفت حالا برید بعد از این اما باید توجه شما را بیرم که مقصر در این مرحله هستم و شما را هم مخالف شتم داده‌اید که این است
که در این تسامح بیانات آزار می‌کنید بر در حکم خون شرع که شهر رسیدم رسیدی به شما مدتی دعوا را در بیان حرف سنگین بود اگر پس قرارداد
عدالت می‌شود هم شما زرده‌ام و هم ما رسیدیم تا که خود را انجام کرده مقصر شده‌ام در این عدلیه بیم که بعد از جانب قانون می‌خواهد نسبت تمام قرار کنند
ملک التجار گفت هر طور میل شما است خلاف قرار دارم و ملک عقوبت خواهید دید که هیچ برود در این باره که دیگر مرحله قائم می‌کنند سر ملک اتمام کنند
خود نیز هم ساده برای حرفی نکردن از خود را تمام کرد چون او به سوی رستم بود پس جرس که هر حرکتی کردند

مسیر عبدالله بیان سید عبدالحمید از مسجد جامع

روز ۱۲ جمادی الاولی ۱۳۲۵ ق روز دو شنبه سید عبدالحمید بود که در مسجد جامع کشته شد و شرح آنرا چنین نقل کرده‌اند اهالی طهران
عموماً با ملک التجار و مسجد فوق العاده پریشان در شهر با هم کلیه کسانی که در مسجد جامع که متحد بودند قصد ترور حرکت کردند در مسجد شیخ عبدالله مفصل اتفاق
وارد شدند ولی بود قهوه خانه‌ها با اول بین راه آماده که قهوه‌خانه‌ها بود از جماعت و نهی که اطراف مسجد شلوغ کردند از روز دو شنبه سید عبدالحمید سید حسین
به همراه شد و انجمن از آن را در اما مرتضی زندانی که بود و انجمن سید عبدالحمید در مسجد جامع امامت بود ایستاده بودند در جماعت نیروز
حضور در آنجا در مسجد جامع سنیان را در قبول ثبت نمود شیخ او با جمع و دیگران که ار صف پی و صحابه را برنشسته از صف
عقب برداشت حقیقت سید عبدالحمید را در ازاء آن قیمت فرستند و اما کسانی که اهل بودند از فریم پیش رفتند و اما در این زمان در صف دیگر نشسته‌اند ام
با تجربه دنبال برنامه و فاتحه خوانده شد و بردند که در صحن مسجد بیرون بودند که بیرون آن روز دیگر قرار شد که در نام سمنان رسیدند فرستند
بود بعد حسینی از علما و طلاب مطیع بودند که مثل موقف است را رکن این قسمت نمایند علما و طلاب در اطراف دور جمع بودند بعد از دسته
با همان روز قرار بر این بودند که دیگر صورت قربانی نبود
شاگردان مدارس با ستیز و ظلم در اعتراض وارد شدند تا ریخته که نزدیک شهر را عمده شروع کرده بودند می‌گفتند و در اتفاق فریاد می‌زدند و دسته‌ها
خود را به شمار می‌کردند تیر از آن خط منع در راه بر قم خواهند شد تیری زدند از راه طرف باینده از آزادی مرحبا می‌گفتند
دروم هم انجام صدا می‌زدند از آن نام ولوله شد که طوری که ایستاده بودند تیر خوردند نفس را از شاگردان مدارس
شکرانه خسته حقیقت کردند و سیگار بر آن صدای فاتحه نخواندند برقیند و دسته دیگر از مدرسه دیگر و از آنها وارد
فریاد بر زبان مجری می‌شنیدند تمام شاگردان مدارس نیز در طهران بار رسیدند در بیرون حوزه‌ها نشسته بودند بعضی از طلاب علما که در آنجا
انجام بار دیگر می‌ساختند که سیاه ایشان بر تیر زده و طلاب در شهر سفید جهان تا در آن روز از اول شهید راه حریت باید از همه که چه عنایت
سینه خود را هدف تیر کرده ایران را در آن راه حسرت کشیدند مسیر بدر که دیگر از روی منع بود با عده‌ای از رزداران هم دست بهم زده
در خواهند مسیر مسجد جامع شلوغ شدند

صاحب نسخ جرایداو اینکه تنقید بحرانی صدور به ذهنیما سرده آزرده است جوابی لرده است

با در حقیقت از حیات واقعه بی اطلاع هستند. حالا باید با خبرید و عده تعداد فقط دانستگانی هم میبینید. واقعا بعد رسیدیم آنرا که آقاقا سرزک در روز

سردرایش اطلاع آنها ایشان بدین نسب هم بسته بودم آنجا رسیدند ایشان که بیشتری بیسی از امیری از اهل است . وانها تماس میدانستند که بهرای اینکار امرها را عهده دار

ارزشی برداشتیم. حکه از همین همراهی مسکوم و حصار برازان قوان از آنکه سهم اهل مسکرارم و مصارف و شارع والزه راه قم صرف میکردیم. و همانجا مانند

مقصد تقیه بمرآن آن راه قم و آن وقف فقرا امداد از سو با بهرحال مجمعه صدور حرف و ندانستیم . شد بلکه او بر آن از ان صدور را محبت کرد و آن همه شد

اینقدر حرف اطلاعیکه نبود کار را از پیش بردیم و باقی برای ام حقیقت کردم

از انها و کلا در فردای مسیر هر چه لدرته کار نبود کرد . باید دوری را بیش نموده از سیدیم و خسته بود که راه لاهیر. و کوشه دیگران به حالی نها ها سکردم

یک مدتی شعوذی شد هرمی سیدیم ببحری خیط قضای بر کارت و آخرش رسیدم نبدارد حاضر اینکه اصلاح امورمیان آن در ایران است بهر

ارادی سروزارت این کارد امورات مستطر در سرزدن ضعیف بود . تا اینکه قانون اساسی و نظامنامه را جمع و عهده فوت مهای دیگر دیده بشد

در نتیجه سعدی بهدی متناسب بود برای انجام . طبقه مسلمان که در ارزش قانون و کتب بیانی هستیم حرا از اردو قانون قرآن رفتار کنیم

دارای زری قانون اکثر آن و انگلیسی وضع قانون برایم کسی نمیخواهد . محکمه در ره و رتبه ها برای از هیئت برگردید

و به تفصیلی با آن اعلای ما در بعضی جاها و کشی بر قند نمودیم . برادران مختصر کردیم . حسن و تصحیح سلطان را به همه به تصحیح را نمودیم سلطان و بعضی سیاسی

مدرس باید برقرار نمایند ما در سیاسی خودمان . در اینجا در هر قسمتی از تمدن در زبان عدل و نوعی دوستی برای نمودید . آن اندازه که برای ازاظهار رسیدیم بهر

بعد از اینکه همین کردیم را اطلاع دیدیم ضعیف خود را در اعیدیم که در گوشه جانشینیم و از برادرم که از کرتیم حیدر در رقابت تعیین شدیم تماما و بزرگوار خیلی

برای اصرار بیرون برید . در همین غیر از جمع احداد و اختلاف ارزه و از دکلا دیدیم و جمعی را خیال . خود طرف قهر و غضب دیدیم دیگر از جهره ای آن

آنها رفتم دیدیم بوده برای عدالت با آن اداره بود

سال دیگر که از این بعد بیرون کشیدم در خانه نشستم و در حقیقت بستیم زیرا که رسیدیم لرجا بسیار نیست که بعد از آن بخواهند شد بسیار که خود برای

خواهید بخت

پس از آنکه در سال بعد شدیم و از رسیدن برادرم مسیر را بی بخت به ضعف سرمدی و بیرون حیثیم نوشتیم و توقف کردیم . هر قسمت کمتر آن در

بردبار ما بهم بحضور از همین را متکی کرده بدانیم که و دکانه بود و به آنجا رفتیم و آنچه در جمع و در نظرها از آنها داخل برای میخواهند رسیدیم حاجی بیست

اختیار کردیم و ما در همین سیاسی بودیم ولی بر این مقاصد تحت سرزمین مسکرانه سلطنت سیاسی . وقت داریم که در ایام آنجا بیرون کردیم

مولای مسلمین با بهمه رجال از همین رسیدیم به هر صدور کردیم و در آنها از آن که صرف نظر بمراجع ما نمود جمع از دولت مرکز

حیثی از طلاب که از مدرسه دیدیم خبر مسئله هر روزی آن ودانش در ان

در اوقات هنر غیر از خانه آنها برای کمال است همین گردیده در ان زمان بیداری در عرصه آیندگی تهیه شده . در مساعدت و مداخلت سیکردیده از آنجا و تعیین

حرف زدند . والا در جامعه خصوص کردیم تحت شدند و تحصیل امور عقلیه آلانی در اسلام و آنچه ما در دولت به ده بود برای آنها به همه حرف تحریر

تدبیر برای خبرداد . که است قرایت عمیقی از مشروطیت ایران صد هزار نه ... و از ز که فقط تصدیق کرد آن سنه از در رفتار حسنه بود به خوبی تحت

انزوا که عمرا باید و از همین مقام اعتصار و اصرار بیدار گاه در موقع به نهضت ... که سیدند به حضرت مدرس ایشان در ملاقات با ایشان هم در آن روز بسیار و در اتحاد بود

مقدم و حضرت امیر را شنیدند اما بی طرف است ایران مردم دوقلی عداوت از مردم زیرا که متقضی وکلای تحت و حضور نمیکردم و در این بیش از عمار فرمان را برای تهمتان

از فوق جمع رعیت میکردند و اصلاح سید بود که محضر عدالت بیشتر و همه از سوی تو است در حرکت در اول باشیم و دیگر از

مصلح من حضرت تحت ایران باشیم . در بعض لحظه رویدیم هر خطیه از ایران وارد شد از یک قدمیه استقلال داریم و اندکی از آنها بیان میدانیم

صحیح از بر نوشتیم و در همه سال ها از محبت برگزیده ام تمام آنها و مردمان مرکز که میرفت بهر اوقات که با یک گردیده یا بیماری خود مانند ما را سعی کردیم و بود

تا از بر امیدوار به که این برای که ما دیدیم از سوگند سرزارش و بر آن هر دو رفتن ما بیست بر کرد خود ود بخند

اتحاد را که شنیدیم هر روز فقط را با یکدیگر بر ایشان دیدیم و دیگر توقف را نشر امیدیم در اوقات جوابش و هم بود بیش تر بر آنچه وقوع و گو بخود را

صفحه (۱) — سال اول — نمره (۱)

محل تحریر و اداره
مشهدمقدس بالاخیابان
مدیرمسئول
میرزا هاشم‌خان قزوینی
دبیر شیخ ابوالقاسم نحوی
عنوان تلگرافی
جریده طوس
مکاتیب بدون نمبر و امضاء بکلی
طبع نخواهد شد
نمره تلیفون

در ظل حمایت سلطان سریر ارتضی
علی ابن موسی الرضا ع

طوس

۱۳۲۷

عجالتاً هفته دو بار نشر میشود

شرایط اشتراک — سالیانه
مشهدمقدس — ۳۰قران
سایر ولایات داخله — ۳۵قران
قفقاز و روسیه — ۷منات
مخارج پست همه جا بعهده
اداره است
قیمت اعلان سطری یکقران
وجه آبونه بعد از دادن چهار
نمره همه جا دریافت میشود
تک نمره ۳ شاهی است

روزنامه آزاد سیاسی اخباری اقتصادی تاریخی
اخلاقی تلگرافی طرفدار ترقی ایران
شب ۶ ذیقعده ۱۳۲۷ — مطابق ۲۰ نمبر ماه فرنگی ۱۹۰۹

(بنام خداوند اولین بخش — وآفرینندهٔ دوگیتی)

ستایش و نیایش ویژهٔ بزرگ دادار یست که هردو جهان را
بی استعانت و معاونت از کس خلق فرمود (و بهر یک از مخلوق
خود در خور استعداد و ماهیتش ماموریتی بخشود)
سپس برای انتظام عالم وجود برای ترتیب زندگانی بنی آدم
پیغمبران فرستاد که این رشته مشتت علوم و جهول را هادیان
سبیل گردند قامت با قابلیت پیغمبر ما محمد مصطفی ص را
بخلعت زیبای ماکان محمد اباحد من رجالکم ولکن
رسول الله وخاتم النبیین [ص] خلع و تاج افتخار مرسلین
نمود درود نامحدود بر اولاد طیبین و طاهرینش باد که
راسخون فی العلم و روح معانی و بیانند .

قلم را که در دست داریم نمیخواهیم ضعف و ذلت امروزهٔ
خودمانرا تحریر نمائیم یا قوت و مملکت داری سلاطین
سالفه را تکاهل و تکاسل در امورات را بنویسیم یا تکالیف
واجبه که راجع بمصادر امور است و باید در نهایت
سرعت انجام بدهند ابا یعلمی و بی ثروتی و بی مکنتی را
تقریر نمائیم یا تعطیل کار و سرگردانی ادارات مهمه را
بملاحظه اینکه نکات و مطالب مکنونه صورت خامهٔ
تماشاچی و باعث لطمهٔ رقباء نگردد در لباس خفا بگوئیم
تا نگویند زحمت و حتی که ضعف اصل درجهٔ خود را

هرروزه در جراید و ورق بزرگ مینویسد و اصلاح نمینماید
وای بحال ملتی که گوش شنوا ندارد افسوس بحالت و خیمهٔ
قومی که باسم قناعت ورزیده و از رسم چشم پوشیده و اصرار تا
بر فشار جمعی که عدم اقدام کسان و همکاران را مقبلی
تبلی خویش قرار دهد .

تاریخ شاهد است که ایرانیان هیچوقت در ذلت زندگانی
ننموده هر وقت که خود را در منتها درجهٔ شکستگی میدیدند
آنوقت بایک حرکت ایرانیت و منتها درجهٔ غیرت خود را
از تحت فشار سلاطین و حاکم جابر عصر خویش بیرون
میاوردند .

وطن دوستی فطری و جبلی هر ایرانی باشعور است آنوقت
که در اروپا وغیره اسم و رسم وطن پرستی نبود ایرانیان پرستش
وطن را عملا امتحان میدادند افسوس که تن پروری
رجال خائن حیثیت ایران را از میان برد ایران را که
بهترین ممالک آسیا بود فنا ساخت . ایران هایکوقتی
از داخلهٔ چین تا اقصی بلاد حبش بود سلاطین ایران همه
رزمی و ازساده و باده خبر نداشتند . هر زمان که اقصی
در امورات ممالک و اختلالی در سرحدات ایران بهم
میرسید خواب و راحت را برخود حرام دانسته و دفع
فساد میکردند . ایران قدیم را با ایران حال

Aghai Dr Ahyaos-Saltaneh
Directeur de la Statistique Générale
آقای احیاء السلطنه رئیس اداره احصائیه و سجل احوال کل مملکتی

Mirza M. Mohit-Mafi[redacted]
Directeur en Chef du Journal Vatan
میرزا هاشم خان محیط مافی مدیر و صاحب امتیاز وطن

Malek Och-Choera Bahar
Poète Contemporain de la Perse
(آقای ملک الشعرای بهار)

Tardjomanol-Mamalek Farhang
آقای فرهنگ (ترجمان الممالک)

Mr Saadol-Molk Mafi
آقای سعدالملک مافی

مریضخانه نجمیه

دو روز قبل حین عبور تابلوی مریضخانه نجمیه جلب توجه مرا نمود [illegible]

[illegible]

غزل

[illegible]

محیط مافی مدیر وطن

رباعیات

ما را بجهان که از بهشت آوردند

[illegible]

میرزا رضوانی مدیر روزنامه گلشن

بهاریه

[illegible]

م – بهار

Aghai Rachid Yassemi
آقای رشید یاسمی

مطب دکتر ...

[illegible]

نمره اعلان ۲۴۰

قسمت ادبی

[illegible]

(میرزا رضا امیر رضوانی)

جراید و مجلات منتشره

در طهران

یومیه و هفتگی و مجلات

از روی حروف تهجی

اقدام – یومیه

اطلاعات

ایران

تجدد ایران

[illegible]

وطن – هفته دو شماره

مجلات مطابق حروف تهجی

ارمغان – ماهیانه

آینده

تجارت

عالم نسوان

عصر جدید

شرکت

چاپخانه فردوسی

مطبعه – کاغذ فروشی – صحافی

این مؤسسه با بهترین حروف و ماشین آلات طبع و صحافی هر گونه مطبوعاتی را (بهر زبان که خواسته باشند) با کمال نظافت مطابق مطبوعاتی که در اروپا طبع رسیده در کمترین وقت بانجام رسانیده سفارشات از ولایات و هر قسم گراور و کلیشه های مخصوص چاپ با قیمتهای مناسب قبول مینماید

برای یکدفعه امتحان بآدرس ذیل مراجعه نمائید

طهران – خیابان علاء الدوله و لاله زار کوچه امین السلطان نمره ۲

(آدرس تلگرافی) (فردوسی)

قسمت ادبی

[illegible]

(م. رضا . امیر رضوانی)

برای پیشرفت صنعت و تجارت

هموطنان بخوانید ودقت کنید

[illegible]

این صنعت را در تمام دنیا مورد توجه عالم قرار داده حالیه در اثر لاابالی گری و عدم توجه و مراقبت این صنعت هم متزلزل شده و در شرف از بین رفتن است

[illegible]

(آدرس بازار سرای حاج حسن مهدی ... کاشانی) نمره اعلان ۲۳۲

Ozonothéraqie

معالجه بااسباب

Morgenstern

[illegible]

نمره اعلان ۶۰۶

فهرست مطالب

چندسخن / ۱۹
سخن گردآوردندگان/۲۱
مرام ناشر و مؤلف /۲۵
مدخل /۲۷
دورهٔ سلاطین قاجاریه که ابتدای آن ۱۲۰۰ قمری و انتهای آن آذر ۱۳۰۴ [شمسی] مطابق با ۱۳۴۴ قمری است /۲۷
شرح مجلدات تاریخ انقلاب ایران /۲۹
واقعات مهمه ای که در دورهٔ سلاطین قاجاریه در ایران اتفاق افتاده /۲۹
آقایانی که در نوشتن این تاریخ کمک و مساعدت نمودند /۳۰
عهدنامهٔ منحوس از آثار دورهٔ سلاطین قاجاریه /۳۱
پیدایش مذهب باب و بهائی در ایران، انقلاب دیانتی، بعد از قتل سیدعلی محمد باب /۳۲
شرذمه ای از تاریخ بهاء و سلسلهٔ او و اعمال ایشان /۳۵
علت انقراض سلطنت قاجاریه /۴۰
اوضاع تبریز در بودن ولیعهد (مظفرالدین میرزا)، لوطی بازی /۴۳
صلاح اوغلی (پسر حلاج) /۴۴

وضعیت طلاب آذربایجان /۴۵
حملهٔ شیخ عبیدالله به آذربایجان /۴۶
ظل السلطان و قسمت جنوبی ایران /۴۷
بیداری ایرانیها، تشکیل فراماسیون ــ جمعیت صفی علیشاهی /۴۹
مرحوم آقا شیخ هادی نجم آبادی ــ تشکیلات فراماسیون و ترتیب این جمعیت در عالم /۵۰
تشکیل «اکوسه» در ایران /۵۱
قسمتی از سرگذشت پرنس ملکم خان /۵۲
تشکیلات فراماسیون در زمان مظفرالدین شاه، تشکیلات فرانک /۵۳
چه باعث شد ایران رو به انقلاب رفت؟ /۵۵
طرز وصول مالیات در دورهٔ ناصری و مظفری تا مشروطه ــ عدلیه و قضاوت حکام /۵۹
انبار محبوسین یا باستیل های ایران /۶۰
طرز مجازات ها در انبار (زندان) /۶۱
تحمل و بردباری ایرانیها درمقابل ظلم و تعدی و زجر سلاطین قاجاریه /۶۳
قتل ناصرالدین شاه /۶۴
دار زدن میرزا رضای کرمانی قاتل ناصرالدین شاه /۶۵
وصول تلگراف به آذربایجان و خبر قتل ناصرالدین شاه ــ تهیه حرکت به سمت طهران /۶۶
بیانات سری اتابک به والاحضرت ولایت عهد /۶۷
جلوس مظفرالدین شاه به تخت سلطنت /۶۸
کشتن سه نفر آزادیخواه در تبریز /۶۹
ولایتعهدی محمدعلی میرزا و تبعید عین الدوله به مازندران /۷۰
حالت روحیهٔ مظفرالدین شاه و مذاکرهٔ مجلس عدالت با صدراعظم /۷۱
عزل امین السلطان /۷۲
بیست کرور تومان استقراض /۷۳
زمامداری فرمانفرما /۷۴
صدارت امین الدوله /۷۵
صدارت ثانی امین السلطان /۷۸
تبعید حکیم الملک به رشت ــ صدارت عین الدوله، موازنهٔ جمع و خرج و برقراری صندوق مالیه /۸۱
بیست کرور استقراض عین الدوله از روسها /۸۲
چوب خوردن نظام الدوله و قوام الدوله /۸۴
انقلاب مشهد، توپ بستن آصف الدوله به گنبد مطهر. صفر ۱۳۲۳ /۸۵
مقدمات انقلاب مشروطیت، چوب خوردن تجار قندفروش /۸۵

عملیات سعدالدوله وزیر تجارت/ ۸۶
سیاست انگلیس و روس/ ۸۷
ضدیت و طرفیت عین الدوله/ ۹۴
تشکیل مجلس عالی در دربار (۱۳۲۴ قمری)/ ۱۰۰
سواد مراسلهٔ مرحوم آخوند ملا کاظم خراسانی به آقای سیدعبدالله مجتهد بهبهانی در ابتدای انقلاب تهران و رفتن علما به حضرت عبدالعظیم/ ۱۰۱
تحصن در سفارت انگلیس/ ۱۰۲
وضعیت متحصنین سفارت انگلیس/ ۱۰۹
تلگرافات مختلف در جریان انقلاب مشروطیت/ ۱۱۲
سواد مراسلات شعاع السلطنه ملک منصور میرزا به آقایان مهاجرین حضرت معصومه.../ ۱۲۸
تلفن آقا شیخ فضل الله از کهریزک به شعاع السلطنه/ ۱۲۸
سواد تلگرافی است که به شعاع السلطنه از قم مخابره شده است/ ۱۲۹
سواد مراسلهٔ شاهزاده شعاع السلطنه به آقاسید علاء الدین به قم/ ۱۲۹
سواد تلگراف متحصنین سفارت انگلیس به علمای مهاجرین قم/ ۱۳۰
سواد مراسله شاهزاده شعاع السلطنه به آقاسید علاء الدین اعتماد الاسلام/ ۱۳۰
نتیجهٔ اقدامات علمای اعلام و صدور دستخط مشروطیت ایران/ ۱۳۱
سواد اعتبارنامهٔ آقایان فوق الذکر که خطاب به مشیرالدوله صدراعظم نوشته اند/ ۱۳۲
ورود نمایندگان به طهران/ ۱۳۲
انفصال عین الدوله از صدارت/ ۱۳۴
بعداز صدور فرمان مشروطیت — فرمان مشروطیت السلطان مظفرالدین شاه/ ۱۳۶
ماده تاریخ مشروطیت ایران — سواد دستخط آخوند ملا محمد کاظم خراسانی/ ۱۳۷
بعداز ورود آقایان علما به طهران، صورت تلفن شعاع السلطنه/ ۱۳۹
تلگراف علمای اصفهان به تهران بعداز ورود علمای اعلام/ ۱۳۹
شرح حال سید علاء الدین بهبهانی که در آزادی ایران و ایرانی خدمات مهمی به مملکت نموده اند/ ۱۴۰
شرفیابی طلاب علوم دینیه حضور ولایت عهد/ ۱۴۲
سواد دستخط ملوکانه خطاب به والاحضرت ولایتعهد — دخالت ولایت عهد در امور مملکتی/ ۱۴۵
سواد دستخط والاحضرت ولایت عهد/ ۱۴۶
احضار رجال و اشراف به دربار — قسم خوردن مظفرالدین شاه، شعبان ۱۳۲۴ ق/ ۱۴۷
مقالهٔ سئوال و جواب در فواید مجلس ملی/ ۱۴۹
تدوین و تنظیم قانون اساسی/ ۱۶۱
امتیاز و اجازهٔ طبع روزنامهٔ مجلس/ ۱۶۳

رحلت مظفرالدین شاه، شب سه شنبه ۲۴ ذی قعده ۱۶۵/
خطاب والاحضرت به وزرا و علمای تهران ۱۶۶/
واقعات مهم دورهٔ سلطنت مظفرالدین شاه که بضرر مملکت تمام شده ۱۶۶/
امتیازاتی که به خارجه داده شد — تشییع جنازهٔ مظفرالدین شاه ۱۶۷/
در مجلس دیگر باحضور عده کثیری این بیانات را نمودند — مختصری از شرح حال مرحوم مظفرالدین شاه ۱۶۸/
اسامی وکلای دورهٔ اوّل مجلس شورا ۱۷۰/
شرح حال سعدالدوله ۱۷۱/
هیئت رئیسه مجلس اول شورای ملی ۱۷۳/
شرح حال مرحوم مرتضی قلی خان صنیع الدوله شهید حریت و آزادی ایران ۱۷۴/
قاتلین مرحوم صنیع الدوله ۱۷۵/
راه نجات ۱۷۶/
راجع به مرحوم صنیع الدوله از کتاب اختناق ایران ۱۸۵/
شرح حال احتشام السلطنه ریاست مجلس دارالشورای ملی، ۱۸۵/
نصب تابلو درب مجلس شورای ملی — خلاصهٔ سواد خطابه مخبرالسلطنه ۱۸۶/
خلاصهٔ خطابهٔ آقای حاج سید نصرالله ۱۸۷/
نظامنامهٔ انتخابات مجلس شورای ملی — قانون تشکیلات ایالات و ولایات و دستورالعمل حکام ۱۸۹/
قانون مطبوعات — مقدمه راجع به تغییر نظامنامهٔ انتخابات مجلس شورای ملی ۱۹۰/
امضای اعضاء کمیسیون تحریر نظامنامهٔ انتخابات ۱۹۱/
مراسم تاجگذاری محمدعلی شاه ۱۹۳/
بعداز تاجگذاری محمدعلی شاه ۱۹۵/
در حضور محمدعلی شاه ۱۹۶/
نظر محمدعلی شاه نسبت به وزراء ۱۹۸/
توسری خوردن ظفرالسلطنه ۱۹۹/
مأموریت اکرام السلطان به تبریز ۲۰۰/
تأسیس بانک ملی ۲۰۱/
اعلان ۲۰۲/
اسامی مؤسسین بانک ملی ۲۰۳/
قیام حاج میرزاحسن مجتهد در تبریز برضد مشروطه ۲۰۴/
غوغا و انقلاب رشت ۲۰۵/
شرارت و هرزگی پسرهای رحیم خان... ۲۰۵/

اقدامات عضدالملک و شعاع السلطنه در اصلاح بین دولت، شاه و ملت/ ۲۰۶
اقدام اصلاحی صنیع الدوله/ ۲۰۸
انجمن های ملی طهران/ ۲۰۹
انجمنهای سادات — شاه آباد — اصناف — اصلاح بین شاه و ملت/ ۲۱۰
شرح ماوقع دعوت افتخارالتجار/ ۲۱۳
احضار امین السلطان از فرنگ/ ۲۱۴
رئیس الوزرایی سلطانعلی خانٔ وزیر افخم — تشکیل کابینهٔ امین السلطان/ ۲۱۵
شاه رؤسای ادارات را به میل خود انتخاب می کند/ ۲۱۶
تشکیل دستهٔ چهارم — شخصیت آخوند ملامحمد کاظم خراسانی/ ۲۱۷
راجع به متظلمین امیراسعد پسر سپهسالار تنکابنی/ ۲۱۹
هیجان و اجتماع ملت در مجلس شورای ملی/ ۲۱۹
خلاصهٔ سواد رقعهٔ صدارت به مجلس ملی/ ۲۲۰
هیجان و احساسات ملت — انقلابات آذربایجان/ ۲۲۱
تأسیس انجمنهای ملی/ ۲۲۲
تجاوزات عساکر عثمانی به خاک ایران/ ۲۲۳
خطاب شاه [که] به مجلس مقدس شورا کرده بودند/ ۲۲۵
تلگراف از تبریز بواسطهٔ مجلس مقدس و علماء اعلام/ ۲۲۶
داستان دخترفروشی در خراسان به ترکمانها/ ۲۲۷
راجع به بانک ملی/ ۲۲۸
شمه ای از احوالات مسیوژوزف نوز/ ۲۳۱
قسم خوردن وکلای مجلس — صیغهٔ قسمی که در مجلس یاد می کردند/ ۲۳۵
افتتاح مجلس دومای روسیه/ ۲۳۵
راجع به استرداد اسرای قوچان/ ۲۳۶
گفتگوی آمدن میرزاعلی اصغرخان امین السلطان از فرنگ/ ۲۳۷
قانون راشی و مرتشی/ ۲۳۸
بانک ملی و استقراض دولت — ازدحام ملت در مجلس شورا/ ۲۳۹
تلگرافی که از انزلی مخابره کرده اند/ ۲۴۰
تلگراف مشروح اهالی انزلی این بود/ ۲۴۱
موضوع بانک ملی و افتتاح آن/ ۲۴۳
چهار ماده پیشنهادی وزارت مالیه/ ۲۴۵

فتنه و انقلاب شیراز/۲۴۶
ورود امین السلطان به طهران/۲۴۷
معرفی وزرا درمجلس شورای ملی/۲۴۸
سواد رقعهٔ ملکم خان به وزارت خارجهٔ ایران/۲۵۰
کابینهٔ میرزاعلی اصغرخان اتابک/۲۵۳
مذاکرات مهمهٔ مجلس دارالشورا/۲۵۵
انقلابات داخلی/۲۵۷
مراسلهٔ سعدالدوله به مجلس محترم شورای ملی/۲۶۰
انقلابات ولایات — راجع به استقراض دولت از بانک ملی — شرایط بانک ملی با دولت/۲۶۲
راجع به محاسبهٔ مسیو نوز/۲۶۳
ظل السلطان و اصفهانیها/۲۶۴
مسئولیت کابینهٔ هیئت وزراء/۲۶۵
اغتشاش درسرحد ایران و عثمانی/۲۶۸
خلاصهٔ مقالهٔ یکی ازجراید ملی/۲۶۹
انقلابات شیراز و کرمان — اوضاع کرمان/۲۷۲
راجع به بودجهٔ مملکت/۲۷۳
بیانات آقای طباطبایی/۲۷۴
کارهایی که این اوقات درمجلس مطرح است/۲۷۵
دنبالهٔ گفتگوی محاسبهٔ مسیو نوز/۲۷۶
راجع به استقراض دولت — موضوع استرداد اسرای ایرانی/۲۷۹
گفتگوی راه‌آهن ایران/۲۸۰
مذاکرات سد ساوه — معادن ایران — حضور وزراء درمجلس/۲۸۱
ورود آصف الدوله به تهران و مجلس ملی/۲۸۴
لایحهٔ وزیر مالیه به مجلس/۲۸۵
گفتگوی استرداد اسرای قوچان/۲۸۶
دنبالهٔ لایحهٔ وزیرمالیه به مجلس/۲۸۷
شکایت تجار ازملک التجار/۲۸۸
آمدن میرزاعلی اصغرخان اتابک به ایران/۲۸۹
انجمنهای ملی درطهران — جراید ملی که طبع ونشرمی شدند/۲۹۱
کسرکردن حقوقات درمجلس شورا — امیراعظم حکمران استرآباد/۲۹۳
انجمنهای طهران وسربازان ملی/۲۹۴

انقلاب ولایات (حکومت قاینات) — انقلاب خلخال /۲۹۵
از کرمانشاهان — انقلابات رشت — از خوی و ماکو — اوضاع بیمار و گروس /۲۹۶
وضعیت انقلاب خراسان /۲۹۷
شرح حال سعدالدوله /۲۹۷
حمله و یاغی گری سالارالدوله /۳۰۰
راجع به رحیم خان قراچه داغی /۳۰۴
عملیات سالارالدوله /۳۰۵
سواد عریضهٔ مدیر جریدهٔ صوراسرافیل به آیت الله طباطبایی /۳۰۸
پسر رحیم خان و شهدای آذربایجان /۳۰۹
مضمون دستخط ملوکانه /۳۱۱
مخالفت شیخ فضل الله نوری با مشروطه /۳۱۳
دستخط های علمای اعلام از نجف اشرف و عتبات عالیات /۳۱۷
قضیهٔ سالارالدوله و طغیان او /۳۱۷
راپورت اردوی دولتی از نهاوند به طهران /۳۲۰
استعفای صنیع الدوله از ریاست مجلس ملی /۳۲۰
تفصیل اسرای قوچانی و استنطاق آصف الدوله و سالارمفخم /۳۲۱
اعضای مجلس محاکمه و رسیدگی /۳۲۲
راجع به متولی باشی حضرت معصومه /۳۲۳
اوضاع خوی و ماکو — جلسهٔ دوم محاکمهٔ آصف الدوله و سالار مفخم /۳۲۵
سواد مراسلهٔ وزیر عدلیه به امیراعظم — سواد مراسلهٔ جوابیه امیراعظم /۳۳۰
سواد تلگراف آصف الدوله /۳۳۲
مجلس سوم محاکمه در اواسط شهر جمادی الاولی است/۳۳۴
سواد التزام مفاخرالملک /۳۳۷
شروع به مخالفت علنی شیخ فضل الله نوری /۳۳۸
اسامی همراهان شیخ نوری در حضرت عبدالعظیم /۳۴۲
جنگ سالارالدوله باقوای دولتی در نهاوند /۳۴۴
انقلابات کرمانشاهان /۳۴۵
فتنه و آشوب شیراز — شورش و انقلاب مرکز — مذاکرات در مجلس /۳۴۶
بقیهٔ داستان جنگ سالارالدوله /۳۴۷

انقلابات داخله و مذاکرات مجلس /۳۴۹
بودجهٔ مملکتی و کسر کردن حقوقات دیوانی /۳۵۰
راجع به فرار مسیو لاورس بلژیکی /۳۵۲
بقیهٔ گزارش سالارالدوله — تلگرافی از قونسولخانهٔ دولت انگلیس /۳۵۵
سواد رقعهٔ سفارت انگلیس به وزارت داخله /۳۵۶
بقیهٔ گزارش شیخ فضل الله نوری /۳۵۷
انقلابات داخلی مملکت و پایتخت /۳۷۰
مجلس چهارم استنطاق آصف الدوله و سالار مفخم /۳۷۲
عنوان تأسیس بانک ازطرف دولت آلمان /۳۷۵
ظهیرالدوله و سالارالدوله /۳۷۶
بقیهٔ محاکمهٔ آصف الدوله و سالارمفخم /۳۷۷
گفتگوی صرافها با مشیرالدوله /۳۸۳
محاکمهٔ امرا روز سه شنبه ۲۲ جمادی الاول /۳۸۵
اوضاع انجمنها و ترتیب قسم خوردن — سواد صورت قسم نامه ها /۳۹۲
مذاکرات انجمن خدمت /۳۹۳
مجلس روضه خوانی منزل نقیب السادات /۳۹۴
داستان توقیف سالارالدوله در عشرت آباد /۳۹۵
قرارداد دولت ایران بادولت روس برای فرستادن معلم برای قزاقخانه /۳۹۶
اظهارات مسیو نوز در فرنگ /۳۹۹
اقدامات امیراعظم و انجمن اعیان — بقیهٔ محاکمهٔ آصف الدوله و سالارمفخم /۴۰۰
شرح حال حاج شیخ فضل الله نوری /۴۰۱
قضیهٔ حاج ملک التجار /۴۰۴
مجلس تذکر سالیانهٔ سید عبدالحمید در مسجد جامع /۴۰۸
گزارش حاج شیخ فضل الله در حضرت عبدالعظیم /۴۰۹
داستان سالارالدوله /۴۱۱
داستان متولی باشی حضرت معصومه /۴۱۳
راجع به ملک التجار و مأمورین وزارت عدلیه /۴۱۹
گفتگوی استرداد اسرای قوچان و مجازات سالارمفخم — ایل شاهسون بغدادی /۴۲۳
بقیهٔ داستان حاج شیخ فضل الله نوری /۴۲۵
علت عدم افتتاح بانک ملی /۴۲۷
واقعهٔ انقلاب شهر زنجان /۴۲۸
راپورت واقعهٔ زنجان /۴۳۲

چند سخن

ناظر نشر این مجموعه بطور تأکید و برای دورساختن هرگمان شیطنت آمیز یادآور می شود که چاپ این گونه ازنوشته های پیشینیان که همیشه دارای نکته های «جای حرف» است وغالباً هم از خودستایی و خودکردگی پیراسته نیست، به هیچ وجه برای تمجید و تحسین کردار ورفتار و یا برای خوشامد خویشان و پیروان ومعتقدان آنان نیست.

بی تردید همواره در عقاید و نکات واخبار مندرج دراین نوشته ها باید به چشم سنجش و ریزه‌بینی و خرده یابی نگریست و درست را چنان که شایسته است از نادرست وراست را از ناراست بازشناسی کرد. سخن کوتاه وناپوشیده آنکه «ناظرنشر» نه مدافع نظرهای شخصی وخصوصی واعمال فردی وسیاسی واجتماعی این نویسندگان است و نه پرخاش‌جوی نسبت به روش آنها درنگارش گفتارها و خاطرات، اعم از اینکه خویشتن را ستوده باشند و یا درنوشتهٔ خود به سابقهٔ «غرض ومرض» مرسوم مردم روزگار به دیگری بدی گفته باشند.

پس نهاد چاپ این نوشته ها همیشه برای کمک‌رسانی به کسانی است که می خواهند تاریکی های گذشته را به روشنی بدل کنند و گوشه های ناشناخته و نایافته را بنمایانند. ضمناً چاپ این نوع نوشته ها خواستاران تازه جویی وخوانندگان گذشته دوست و گروه خاطرات پسندراشادی ولذت می بخشد.

دربارهٔ این کتاب:

کوشندگان گرامی و شوقمند این کتاب مفصل و مفید که درشرح اوضاع دورهٔ مشروطیت است، آن چه را که دربارهٔ آن و مؤلفش یافته اند در مقدمهٔ خود بازگفته اند و گفتنی دیگری درمیان نیست.

موقعی که آنان نیت بلند خود را بامن درمیان گذاردند وسعادت آن را یافتم که متن استخراج شده توسط آنان را یک بار درخواندن بگیرم، دریافتم که اطلاعات مندرج درکتاب

چند سخن

قابل نشروقسمتهای زیادی از کتاب برای پژوهندگان تاریخ دورهٔ مشروطیت مفید است و درمواردی چندمندرجات آن نادروکمیاب. پس درخواه شدم تا بپذیرند که این دورهٔ تاریخ مشروطه درمجموعهٔ «گذشتهٔ ایران درنوشتهٔ پیشینیان» به چاپ برسد.

مؤلف این کتاب روزنامه نویس فعال وبه مانند اکثر افراد آن طبقه درعهد خود ناظر و شاهد و یا دخیل ومطلع در بسیاری از جریانات سیاسی مربوط به روزگار مشروطیت بوده است. او کوشش کرده است که در لابلای نوشته ای که از خاطرات گذشتهٔ خویش فراهم می آورد بعضی رساله های مفید و مؤثر ومتن مدافعات اشخاص ومذاکرات رجال را از جریانهایی که اهمیت داشته است بگنجاند وکتاب خویش را یک مأخذ قابل استفاده برای محققان درتاریخ آن دوره بنماید.

البته روشن است که مؤلف درتألیف این کتاب، اغلب مطالب را براساس حافظه برصفحهٔ کاغذی آورده وتا جایی که حافظه اش به او یاری می داده توانسته است که ضابط اخبار و حوادث باشد. او مورخ وار برآن نبوده است که با یادداشت برداری و بالاخره ترتیب و تنظیم به صورتی که جنبهٔ کاملاً علمی وامروزیِ داشته باشد نظمی را درپیش گرفته باشد و به این سبب گاه پس وپیش درضبط وقایع و یا تکرار و تجدید یک موضوع درنوشته اش روی آورده است.

کوشندگان کنجکاو در بارهٔ محیط مافی مدیر روزنامه های طوس، وطن وتشویق اطلاعاتی را که از مأخذ موجود و مندرجات خود کتاب به دست آورده اند درمقدمهٔ خود مندرج ساخته اند، اما هنوز نتوانسته اند که اطلاعات کاملی در بارهٔ احوال اوفراهم آورند. امیدواریم که صاحبان اطلاع ما را از آنچه می دانند آگاه کنند تا درجلد دوم کتاب آن اطلاعات در اختیار علاقه مندان گذارده شود.

ایرج افشار

سخن گردآورندگان

تاریخ اطلاع از گذشته ها نیست، مجموعۀ حوادثی که درگذشته رخ داده نیست، تاریخ آئینه عبرت و مطالعۀتمدنهانیست،تاریخ گذشته ای است که زمان حال را پدید آورده است. تاریخ حرکتی است که به سوی آینده درجریان است. تاریخ، عمر نوع انسان است. چنان که یک انسان واقعیتی است که درمسیر عمر، طی سالهای زندگیش از تولد تاحال شکل گرفته و شخصیت یافته است، نوع انسان نیز درمسیر عمرش یعنی تاریخ که درطی آن زیسته به شکل کنونی رسیده است. حیات یک جامعه یا نوع بشر واقعیت پیوسته ای است که درطی زمان حرکت دارد وتحول می یابد و از قوانین ثابت مشخصی پیروی می کند وکشف این قوانین و قواعد علم تاریخ را پدید می آورد. بنابراین تاریخ شناخت چگونگی تکوین و تکامل انسان است. بررسی ومطالعۀ اقوام وجوامع وحوادث خود تاریخ نیست بلکه نمونه های جزئی وعینی هستند که مورخ از این طریق می کوشد تا قوانین علمی تاریخ را کشف کند و به وسیلۀ این قوانین برتقدیر تاریخی خویش چیره شود وآزادی تاریخی خود را بسازد. در این باره آن چه به طور منطقی و طبیعی از یک تاریخ نگار انتظار می رود ثبت دقیق و واقعی حوادث است. اهمیت این نگارشها به انگیزۀ استفاده ازآنهاست. اگر تاریخ تنها نمایانگر تمدنها و رهگشای مسائل امروز وفردای ما باشد همین بس است که این رشته ازعلوم پایدار بماند ومادرتقویت وتعمیم آن بکوشیم.

آن‌چه ما را به کوشش درچاپ این کتاب رهنمون گشت این است که تاریخ مشروطیت ایران وپس از آن را با ارائه مدارک و اسناد دیگر روشنتر گردانیم وراه را برای محققان دیگر هموارتر نمائیم. چرا که نسل امروز ما برای پاگذاردن به آینده ای روشن محتاج شناخت گذشتۀ ایران است.

کار ما عرضه کردن بی قید وشرط وبی دخل وتصرف این کتاب است. وظیفۀ ما نقل کامل وبی خدشۀ متن کامل کتاب است، بی هیچ دستکاری. این نکته که مؤلف درکتاب خود قضاوتهایی کرده یا درنقل حوادث واخبار قصوری ورزیده واینکه ممکن است تمام آنچه نوشته منطبق با واقعیت نباشد برهرخوانندۀ هوشمندی آشکار خواهد بود. سنجش اسناد و مدارک ومقایسۀ متون با یکدیگر به منظور کشف حقیقت و واقعیت امر برای خوانندگان دانا دل آسان است وما کتاب را به چاپ می رسانیم که محققان وخوانندگان بتوانند درچنین راهی گام بردارند.

* * *

کتابی که هم اکنون دردست دارید جلد اول دورهٔ شش جلدی تاریخ انقلاب ایران ازمشروطیت تا کودتا است. کتاب به خط مؤلف است و درکتابخانهٔ شمارهٔ ۱ مجلس تحت شمارهٔ ۷۸۳۴۷ نگاهداری می شود. دراستخراج متن کوشش فراوان شد که آنچه می آید دقیقاً همان باشد که مؤلف نوشته است. به نظر نمی رسد که با چندین بار مرور و دقت چیزی از قلم افتاده باشد واگر این طور باشد قطعاً از راه سهو بوده است نه عمد. اگر تغییر و تصحیح رسم‌الخطی صورت گرفته است فقط در جهت محو اشتباه مؤلف بوده که اصل آنرا در پانوشت تذکر داده‌ایم.

کتاب فصل‌بندی مرتبی ندارد، لذا از ذکر آن کلاً صرف نظر شد و به جای آن مجموع کتاب به چند دورهٔ تاریخی تقسیم گردید. درچند مورد محدود ازآوردن متنهایی که مکرراً درکتب مختلف تاریخی آمده خودداری شد مانند متن معاهدهٔ ترکمانچای، مدافعات میرزا رضا کرمانی، یادداشتهای دالگوروکی، قانون اساسی واسامی نمایندگان مجلس اول و درهرمورد در پانوشت متذکر گردیده ایم.

* * *

از زندگی میرزا هاشم خان محیط مافی جزآنچه خود درمقدمهٔ کتابش و درلابلای مطالب دیگرکتاب آورده و یکی دومنبع درموردفعالیت روزنامه‌نگاری وی، فعلاً چیز دیگری دردست نیست. امیدواریم خوانندگان کتاب وآگاهان درصورت وقوف به زندگانی مؤلف، مارامطلع نمایندتادرچاپهاومجلدات دیگرازآنهادردرج زندگینامهٔ کامل وی استفاده کنیم.

میرزا هاشم خان محیط مافی از نویسندگان و خدمتگزاران فرهنگ ومطبوعات ایران بود. وی درابتدای مشروطیت ازتهران به مشهد رفت وروزنامهٔ طوس را درآنجا تأسیس کرد. مدیر روزنامه خودوی و سردبیر آن شیخ ابوالقاسم نحوی بود. در بدوتأسیس روزنامه هفته ای دو بارمنتشر می شد. شمارهٔ اوّل آن درتاریخ شنبه ششم ذی‌قعده ۱۳۲۷ قمری مطابق ۲۰ نوامبر ۱۹۰۹ میلادی در مطبعهٔ سربی طوس به مدیری میرمرتضی الموسوی طبع و توزیع گردیده است. محل تحریر و ادارهٔ روزنامه: مشهد مقدس، بالاخیابان. عنوان تلگرافی: جریدهٔ طوس است. شرایط اشتراک سالیانه بدین صورت بوده است: مشهد مقدس ۳۰ قران، سایر نقاط ایران ۳۵ قران وروسیه و قفقاز ۷منات. تک شمارهٔ روزنامه نیزسه شاهی وعنوان روزنامه این جمله بوده است: درظل حمایت سلطان سریر ارتضی علی ابن موسی الرضاونیز درزیر عنوان نوشته شده است: روزنامهٔ آزاد سیاسی، اخباری، اقتصادی، تاریخی، تلگرافی، طرفدارترقی ایران. این روزنامه ۵۸ شماره منتشر گردید وآخرین شمارهٔ منتشرهٔ آن

به تاریخ ۱۹شعبان المعظم ۱۳۲۸ بوده است. پس از نشر این شماره روزنامه به دستور حکمران خراسان، شاهزاده نیرالدوله توقیف گردید، و درهنگام بمباردمان مشهد از طرف روسهای تزاری، طوس توقیف بوده ومنتشر نمی شده است.

روزنامهٔ طوس تاربیع الاول ۱۳۳۲ قمری منتشر نمی شده و دراین سال مجدداً پابه دایرهٔ انتشار گذاشته است. روزنامهٔ چهرهٔ نماچاپ مصر درشمارهٔ ٤ سال ۱۱ خودمورخ غرهٔ ربیع الثانی ۱۳۳۲قمری می نویسد «روزنامهٔ گرامی طوس منطبعهٔ مشهد نگارش ارجمند یگانه،دانشور فرزانه (م.هاشم) می باشد. این روزنامهٔ نامی چندگاهی بود درسحاب عطالت،رخسار معارف بارفرو برده بود و مادر شمارهٔ پنجم سال دهم تحت عنوان جراید مظفری وطوس ازحرمان اوسطری نگاشتیم».

آن چه مدیر چهره نما درشمارهٔ مذکور نوشته این است: «جرایدمظفری وطوس،هنوز جانها از فرقت حجاب احتجاب نامهٔ نامی مظفری بوشهر درالتهاب است که می شنویم روزنامهٔ طوس هم درمشهد به حکم شاهزاده نیرالدوله توقیف گردید. ما علت العلل توقیف این دوجریده را آن هم دراین دوسرحد معتبرندانسته ایم ازچیست وجلوگیرندهٔ آنها کیست...»

پس از تجدیدانتشار روزنامهٔ طوس تا سال ۱۳۳٤ قمری منتشر شده و دراین سال به زورروسهای تزاری وطبق گفتهٔ مؤلف به جهت حمایت ازآلمان وعثمانی توقیف شد[1].

پس ازتوقیف روزنامهٔ طوس مرحوم هاشم محیط مافی درمشهد دست به انتشار روزنامهٔ دیگری به نام وطن می زند که این روزنامه از ۱۳۳٤ تا ۱۳۳۵ قمری به مدت یک سال منتشر می شود که دراین تاریخ مؤلف کتاب به تهران تبعید می گردد. وی پس از تبعید به تهران بلافاصله همان روزنامهٔ وطن را درتهران منتشر می کند. روزنامهٔ وطن درتهران در ابتدای شروع هفته ای سه شماره منتشر می شده است. این روزنامه یک سال بطور روزانه منتشرمی شود ولی بعلت خساراتی که از توقیفهای متوالی متوجه مدیرآن می گردد دومرتبه همان هفته ای سه بار منتشر می شد، وتا سال ۱۳۰۷ شمسی باوقفه هایی که بعلت توقیف مکرر بوده منتشر می شده است. یک بار درکابینهٔ وثوق الدوله میرزا هاشم خان و برادرش پاشاخان درسال ۱۳۳۸ به جرم حق گویی به زندان می افتد وروزنامه تعطیل می گردد.[2]

درمیزان ۱۳۰۱ شمسی مطابق با ماه صفر ۱۳٤۱ قمری «نظامیان به ادارهٔ روزنامهٔ وطن ریخته مدیر آن میرزا هاشم خان را بطوری که مشرف به مرگ شده است زده اند و

۱) تاریخ جراید ومجلات درایران تألیف محمد صدرهاشمی جلد ۳ ص ۱٦٤ تا ۱٦۷ وتاریخ مطبوعات وادبیات ایران ازادواردبروان ترجمهٔ محمدلوی عباسی، جلد۳صفحهٔ ۲٤۸.

۲) تاریخ جراید ومجلات در ایران ازمحمد صدرهاشمی. جلد ٤ صفحهٔ ۳۲۷ و۳۲۸

روزنامه های او را درآتش سوزانیده وچون خبر به سردارسپه رسیده است گفته بی اطلاع من بوده چون برضد قشون نوشته است قشون عصبانی شده درمقام انتقام کشیدن برآمده است».[1]

ملک الشعراء بهار می نویسد: «در روزنامهٔ وطن اعتراضاتی به کارهای وزارت جنگ منتشر شد. روزی مرحوم میرزاهاشم خان محیط در اداره‌اش نشسته بود که ناگهان چندقزاق و یک صاحب منصب وارد شده او را از پشت میز بیرون کشیده با تفنگ کتک زیادی زده، کتک زنان او را به ادارهٔ قزاقخانه می برند و حبس می کنند و چون حس می شود که بی چاره مشرف به مرگ است او را رها می نمایند. من او را در خانه‌اش میان بستر دیدم که از حجامت گاه تا سرین مانند مرکب سیاه شده بود و دیری بستری بود وعاقبت علیل شد[2].»

مرحوم محیط مافی درسال ۱۳۰۹ جریدهٔ کاریکاتوری تشویق را نشر داد که اغلب به شکل فکاهی وطنز می باشد و بصورت هفتگی منتشر می شده است[3].

مرحوم محیط مافی درهفتهٔ آخر بهمن ۱۳۲۱ شمسی درطهران دارفانی را وداع گفت. مجلس تذکری درمسجد محمودیه برای آن مرحوم بر پا نمودند که عده‌ای از نویسندگان وکارکنان مطبوعات و دوستان آن مرحوم درآن جا حضور داشتند.

مرحوم مافی در اواخر عمر دست به نگارش کتاب تاریخ انقلاب ایران زد و تا پایان عمر نیز به این کار مشغول بود و به جز یادداشتها و خاطرات شخصی مفید ومعتبر از اسناد و یادداشتهای چند نفر از جملهٔ رئیس علی تنگستانی، سرهنگ اخگر، مستعان الملک وسیدعلاءالدین بهبهانی سود برده است که براهمیت مطالب کتاب می افزاید.

فهرست اعلام وآلبوم عکسی که تهیه کرده‌ایم در پایان جلد ششم خواهد آمد.

امیدواریم صاحب نظران مارا از راهنمایی های خود بی نصیب نگذارند و ما را درتکمیل اطلاعاتمان اززندگی مؤلف یاری دهند. در پایان لازم است از استادگرامی آقای عبدالحسین حائری سپاسگزاری کنیم که با فتوت عالمانهٔ خود ما را درمراحل مختلف یاری نمودند. همچنین از ناشر محترم کتاب که با همه کاستی ها و افزونی ها کارتهیهٔ کتاب را به آخر رسانیدند.

والسلام

مجید تفرشی — جوادجان فدا

۱) حیات یحیی جلد ٤ صفحه ۲۸۲ و۲۸۳.

۲) تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران جلد ۱ صفحه ۲۲۸.

۳) تاریخ جراید ومجلات در ایران جلد ۲ صفحهٔ ۱۲۸ وفهرست روزنامه های فارسی درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه صفحهٔ ٤۲ و٤۳

مرام ناشر و مؤلف *

مهمترین وسائل[1] ترقی وتعالی یک ملت تاریخ است. تاریخ قدر و منزلت یک ملت را نشان داده وآنها را ارشاد می نماید، شوکت و ادبار زمان گذشته رانشان میدهد ومیفهماندچه بوده وچه شده اند.

برای تربیت وآگاهی ملت هیچ چیزی پرقوت تر از تاریخ نیست. ملت ایران برای بیداری و تأمین موجودیت خودشان باید تاریخ بدانند و بخوانند که به اوضاع گذشته خود واقف گردند. تاکنون بدون اطلاع به تاریخ گذرانیدیم، نه اسباب ترقی و تعالی و نه علل انحطاط خود را ندانستیم و به تاریخ حیات[2] سایر ملل هم اهمیت نداده به این واسطه مفاخر ملی ما تدریجاً از بین رفته، خونهای ما خشک شده به واسطهٔ عدم توجه به تاریخ گذشته حس وطن خواهی و ملیت[3] در وجود ما مجهول مانده، تاکنون درمملکت ما یک تاریخ تکمیل که به مقتضای امروزه شایستهٔ یک ملت قدیم باشد جز تاریخ مرحوم میرزاحسن خان پیرنیا (مشیرالدوله) نداریم. آن هم از زمان آریائیها شروع تا زمان...[4] خاتمه یافته و عمرشان وفا نکرد که تا زمان حاضر برسانند.

یک عده ازمردم ایران ازتاریخ قدیم این سرزمین واقف هستند ولی تاکنون تاریخ انقلاب و مشروطیت سی ودوسالهٔ مملکت را چون نوشته نشده نمی دانند که ازیک قرن به این طرف چه وقایع مهمی درایران به وقوع پیوسته و نسل آتیه هم چنان چه تاریخی در دست نباشد از جریان تاریخ مشروطیت ایران بی اطلاع خواهند ماند و این موضوع نقص بزرگی برای کشور باستانی است.

* پیش از این مطلب هشت صفحه مطلب تحت عناوین تاریخ و مورخ، مناسبت تاریخ عمومی با علوم دیگر، کتیبه ها، مورخین و اصول تاریخی، تقسیم تاریخ به ادوار، طرز تقسیم تاریخ و نتیجهٔ تاریخ هست که از چاپ آنها خودداری شد.

۱) اصل: چون مهمترین

۲) دراصل: حیواة

۳) اصل: ملت

۴) جای چند کلمه سفیدمانده است.

نگارنده چون از ابتدای انقلاب و مشروطیت ایران در جریان امور بودم و بعد ازمشروطیت صغیر و انقلابات اولیه دراول مشروطیت کبیر سنهٔ ۱۳۲۷ق درشهر مشهد روزنامهٔ طوس را تأسیس نمودم، تا سنهٔ ۱۳۳٤ ادامه داشت که جنگ بین الملل[اول] شروع شد. روسها درآن موقع [در] خراسان قشون زیادی داشتند، تاروز[ی] به دست ایالت و کارگزاران[1] وقت و شاهزاده نیرالدوله و محقق الدوله، روزنامه طوس را توقیف کردند.

امتیاز روزنامهٔ وطن را تلگرافاً از مرکز گرفته به جای طوس انتشار دادم. پس از چندماه به واسطهٔ مخالفت روسها و انگلیسها چون طرفدار عثمانی وآلمان و متحدین آنها بودم، از خراسان به طهران که محل اقامتم بود تبعید و درمرکز شروع به طبع و نشر روزنامهٔ «وطن» نمودم. اخیراً روزنامه کاریکاتوری «تشویق» را در سنهٔ ۱۳۰۹ش تأسیس[کردم و]بامنتهای آزادی‌وشهامت این دوروزنامه درداخله و خارجه شهرت داشت.

بهترین طریق خدمت به ملت ومملکت [را] نوشتن تاریخ مفصل انقلاب ومشروطیت ایران تشخیص داده، علاوه بر وسایل واطلاعات شخصی و یادداشتهایی که نموده بودم و سی سال به واسطهٔ داشتن روزنامه، اطلاعات کامل داشتم، یادداشتهای آقای سیدزین العابدین خان میرجهانگیر مستعان الملگ که از اواخر سلطنت ناصرالدین شاه الی کودتای ۱۲۹۹ وقدری بعد نموده بودند و عکس های تاریخی این رساله را بقدری که در دسترس داشتند جمع کرده، کمک مهمی به این تاریخ نمود.

اکنون با تأییدات حق و امیدواری به کمک ومساعدت دانشمندان و تقدیر ملت نجیب ایران ونسل آینده کشور شروع به تألیف نموده امید است درنظر ارباب فضل ودانش پسندیده آید.

در این تاریخ علل انقراض قاجاریه، بیداری ایرانیها، انقلابات ایران، چه باعث شد ایران مشروطه شد، دورهٔ مشروطیت صغیر، مشروطیت کبیر، جنگ بین المللی تا کودتای ۱۲۹۹ الی آخر ۱۳۱۸ش نوشته شده است.

ایران از یک قرن به این طرف سه انقلاب بزرگ داشته، اول انقلاب دیانتی وظهور و پیدایش سیدعلی محمدباب، دوم انقلاب سیاسی و تشکیل فراماسون به هدایت ملکم خان که انتهای آن مشروطیت ایران گشت، سوم انقلاب میلیتاریزم کودتای ۱۲۹۹ که شرح هریک مفصلاً و جداگانه نوشته شده است.[2]

۱) اصل: کارگزار ۲) نظر شخصی مؤلف است که عیناً نقل می شود.

مدخل

دورهٔ سلاطین قاجاریه که ابتدای آن ۱۲۰۰قمری و انتهای آن آذر ۱۳۰۴[شمسی] مطابق با ۱۳۴۴قمری است.

۱— سرسلسلهٔ سلاطین قاجاریه آقا محمدخان بود. بعد ازرحلت کریم‌خان‌زند درشیراز بود[۱] ازآنجا حرکت کرد؛ استرآباد ومازندران را تصرف کرد به طهران آمد. آنجا را پایتخت خود قرار داد درسنهٔ ۱۲۰۰. بعد به سایر ایالات و ولایات پرداخت. پس از فراغت از خیالات وکارهای کشوری [به] طهران مراجعت نمود[و] تاجگذاری کرد. خودرا سلطان ایران خواند، درتاریخ ۱۲۰۹.[۲] درآخر به دست سه نفر از ملازمانش درسنهٔ ۱۲۱۱ کشته شد. سلطنت رسمی آقامحمدخان یک سال بود[۳].

۲—بعدازآقامحمدخان، فتحعلی شاه به سلطنت رسید. در آن موقع شیراز بود به طهران آمد و درسنهٔ ۱۲۱۳ به تخت سلطنت جلوس نمود و درسنهٔ ۱۲۵۰ق[۴] **درسفراصفهان** این عالم را بدرود گفت. مدت پادشاهیش سی وهشت سال بوده.

۳— بعد از آن، سلطنت به محمدشاه انتقال یافت . در آن موقع تبریز بود. چون از واقعه اطلاع یافت، به طهران عزیمت نمود، برسریر سلطنت استقرار یافت. ابتدای سلطنتش ۱۲۵۰، وقتی که داعی حق را لبیک گفت ۱۲۶۴بود. مدت پادشاهیش چهارده سال بود.

۴— بعد ازآن سلطنت به ناصرالدین شاه رسید. آن موقع تبریز بود به طهران آمد، درسن هفده سالگی به تخت پادشاهی نشست. اول سلطنتش ۱۲۶۴[بود] و در ۱۳۱۳ق درماه ذی‌قعده میرزا رضای کرمانی درحرم حضرت عبدالعظیم با ششلول مقتولش نمود.

۱)درحاشیه صفحهٔ بعد متن مطلبی ذکر شده که به اینجا مربوط می‌شود ولذا نقل می گردد: صادق‌خان برادر کریم‌خان زندبود که حکومت بصره را داشت. بعد از فوت کریم‌خان بشیراز آمد[و] سلطنت کرد. بعد از بین رفت. لطفعی خان زند پسر جعفرخان بود [دراصل ذکر شده پسر صادق‌خان بود که اشتباه است] جوان خیلی رشیدی بود. با آغا محمدخان جنگها کرد بالاخره درکرمان دستگیر شد و به حکم آغامحمدخان هردو چشمش را کور کردند بعد اورا درحبس، به زجر و سختی در۱۲۰۸ هجری، مطابق ۱۷۹٤ مسیحی درمحبس مقتولش ساختند.

۲) اصل: ۱۲۱۰

۳) سلطنت رسمی آقامحمدخان دوسال و سلطنت کلی او ۱۱ سال بود.

٤) اصل: ۱۳۵۰

مدت جهانداریش ۴۹[سال] بود.

۵– بعد ازآن مظفرالدین شاه وارث دیهیم و تخت گردید. آن وقت درتبریز بود، درماه ذی‌حجّه به طهران آمد. تاج برسرگذاشت درسنهٔ ۱۳۱۳، [ودر] ماه ذی‌حجهٔ سنهٔ ۱۳۲۴درگذشت. مدت پادشاهیش یازده سال بوده.

۶– بعد از مظفرالدین شاه چون محمدعلی میرزای ولیعهددرطهران‌بود بلافاصله به جای پدرنشست. درسنهٔ ۱۳۲۴ق،و درسنهٔ ۱۳۲۷ بواسطهٔ جنگ با ملّت ومجاهدین به سفارت روس پناهنده شد. ملت او را از سلطنت خلع کردند.

۷– بعد از خلع محمدعلی میرزا از سلطنت ایران، ملت سلطنت را به پسرش احمدشاه دادند. چون صغیر بودعضدالملک را که معمرترین [فرد] خانوادهٔ قاجاریه بود، نایب السلطنه نمودند. ابتدای سلطنتش سنهٔ ۱۳۲۷ و انتهای آن آذر ۱۳۰۴ شمسی بود، که ملت ایران سلطنت را به اعلی حضرت پهلوی با تغییر چهارماده از قانون اساسی مملکت که مجلس تغییر داد واگذار[۱] نمودند. در آن موقع احمدشاه درفرنگ بود و دراسفند ۱۳۰۷ مرحوم شد.

۱) اصل: برگذار

بعون الله تعالی

شرح مجلدات تاریخ انقلاب ایران

جلداول این تاریخ بعد از یک مدخل که راجع به وضعیت عمومی کشور در دوره‌های سلاطین قاجاریه و تعداد سلاطین قاجاریه با مدت سلطنت‌شان و انقلاب دیانتی در ایران و ظهور باب[1] و بیداری ایرانیها که تقریباً دراواسط سلطنت ناصرالدین شاه شروع شده الی بومباردمان مجلس ملی به دست محمدعلی میرزای مخلوع.

جلددوم: از بومباردمان مجلس ملی الی اول سلطنت احمدشاه قاجار.

جلد سوم: از اول سلطنت احمدشاه الی تشکیل مجلس سوم و شروع جنگ بین المللی.

جلد چهارم: ازاول جنگ بین المللی الی اول انقلاب فارس ۱۲۹۹.

جلدپنجم: ازانقلاب فارس ۱۲۹۹ الی کودتای ۱۲۹۹.[2]

واقعات مهمه ای که دردورهٔ سلاطین قاجاریه درایران اتفاق افتاده

۱— تجزیه شدن کل قفقازیه، گرجستان، ارمنستان، داغستان از ایران و به تصرف روسها درآمدن.

۲— ایالات مرو، آخال بدست روسها افتادن.

۳— ایالت هرات وقندهار از ایران تجزیه و تحت الحمایه انگلیس شد.

۴— قسمت اعظم بلوچستان نیز ضمیمه هندوستان گشت[و] به تصرف انگلیسها درآمد.(پیدایش مذهب باب و بهایی بوسیلهٔ روسها).

۱) این مطلب درحاشیهٔ فهرست مندرجات جلد ۱ نوشته شده که دراینجا قرار داده شد.

۲) دراین فهرست ذکری از جلد ششم نشده است جلد ششم این تاریخ راجع به کودتای ۱۲۹۹ به بعد می باشد.

۵ــ اصول کاپیتولاسیون درایران برقرار گشت (قضاوت قونسولی).

۶ــ انعقاد معاهدهٔ ترکمان چای که ایران را از ردیف دول معظمه خارج، از صف دول درجه دوم نیز پایین‌تر برد. نفوذ اجانب ازآن به بعد در ایران توسعه یافت.

۷ــ اتفاقات دیگری هم درسلطنت مظفرالدین شاه واقع گردید که بعداً ذکر خواهدشد.

مساحت مملکت ایران ششصدوسی هزار میل مربع است (۶۳۰،۰۰۰)، مساحت کل مملکت ایران درسنهٔ ۱۳۰۷ شمسی چهل و دو هزار و دو یست و پنجاه فرسنگ مربع بود. ایران دارای ۶۷ شهر کوچک و بزرگ است.

آقایانی که درنوشتن این تاریخ کمک و مساعدت نمودند بقرار ذیل شرح داده می شود.

ــ آقا محمد آقا تاجرکهنموئی کمک های مهمی نموده‌اند که خیلی ذی‌قیمت بود.

ــ سیدزین العابدین خان (مستعان الملک) میرجهانگیرکلیهٔ یادداشتهاوعکسهایی که داشتند به اینجانب دادند.

ــ سرتیپ [احمد] اخگر.

ــ آقا شیخ محمد حسین برازجانی.

ــ حاج میرعلی اکبر تبریزی قراآغاجی.

ــ دایی اسدالله کتابفروشی که کتب لازمه [را] برای استفاده می دادند.

ــ تقی فتمه[۱] راجع به اخبار مهاجرت وجنگهای ژاندارمری ومجاهدین باروسها.

ــ امجدالواعظین قاضی عسگر، اخبار بعد از اولتیماتوم روسها به دولت ایران در قسمت رشت وانزلی.

ــ اعتماد الاسلام بهبهانی (سیدعلاءالدین)راجع به ابتدای مشروطیت وعملیات مرحوم سیدعبدالله بهبهانی مجتهد و دادن اسناد مهم تاریخی.

ــ میرزا صالح خان هندسی.

ــ رئیس علی تنگستانی داماد زائر خضرخان.

۱) درصحت ضبط شک است.

KASHMIR UNIVERSITY
Iqbal Library

عهدنامه منحوس ازآثار دورهٔ سلاطین قاجاریه*

از مدلول این عهدنامه بخوبی استنباط می گردد که این عهدنامه علاوه براینکه هفده شهر ایران که دارای ......[1] کیلومتر مربع خاک کشور از بین رفته، به مملکت روسیه درآمده، ده کرورتومان هم ایران خسارت پرداخته استقلال و تمامیت مملکت هم از بین رفته درصورتی که درآن موقع قشون ایران درمقابل قشون روسیه مغلوب نبوده فقط عیاشی و خیانت فتحعلی شاه باعث این ننگ ابدی برای ایرانیها گشته ومنظور شخصی فتحعلی شاه ولایتعهدی عباس میرزا بوده که تحت حمایت دولت روس انجام گردد که درمادهٔ هفتم این عهدنامه ذکر شده، باعث این ننگ ابدی برای ملت و مملکت ایران گردیده، گذشته از این که روسیه را از هرجهت مسلط برکشور ایران کرد، سایر دول نیز همواره متکی به این عهدنامهٔ شوم شده قضاوت قونسولی را مانند روسیه درمملکت ایران برقرارداشتند. بالاخره موقعیکه رژیم دولت روسیه تغییرکرد و به رژیم بالشویکی برگشت، این عهدنامهٔ مشئوم را دولت ایران ملغیٰ وخود را از زیر این بار ننگ تاریخی خلاص کرد،ولی چه سود که یک قسمت عمدهٔ خاک زرخیز ایران وجوانان رشید و سلحشور آن با ده کرور تومان خسارت نقدی که به دولت روسیه پرداخته شد از کف رفته علاوه،چندین کرور تومان خسارت به کشور وارد آمده و هزاران جوانان ایرانی در این جنگ کشته شده‌اند، برای نسل ایرانی این‌سرشکستگی‌ومغلوبیت غیرواقعی باقی مانده، تاکی ملت ایران موفق گردند جبران این ضایعه را بنمایند این جنایت سلسله قاجاریه برکشور ایران در سرلوحه سایر جنایات آنها قرار دارد.

* دراینجا متن قرارداد ترکمانچای آمده است چون در بسیاری از مآخذ چاپ شده است از تجدید طبع خودداری شد.

۱) دراصل خالی است ورقم مربوط به کیلومتر سفید مانده است.

پیدایش مذهب باب و بهائی در ایران
(انقلاب دیانتی)*
بعد از قتل سید علی محمد باب

نظر باینکه میرزا یحیی صبح ازل مخصوص به نص وصایت باب شده بود. همهٔ با-بیان به او خاضع شدند و برادرش میرزا حسینعلی بهاءنظر به توصیهٔ خاص که از باب به او شده بود که از اطاعت یحیی سر پیچی نکند (یعنی کنیاز دالقورکی سفیر روسی که شرح آن ابتداذکرشد)به ترویج امراو بکوشد، بنای دعوت گذاشت. کبار اصحاب صلاح دیدند که ازل کمتر خودنمایی نماید، بلکه پیوسته در پردهٔ خفا باشد و بهاءواردین را پذیرایی و تبلیغ کند. این بود که تا چندی این رویه معمول بود به ویژه در بغداد که کاملاً این تدبیر عملی شده، حتی بهاء هرچه را انشاء می کرد در طی آن به تلویح و تصریح خود را بندهٔ آستان ازل، بلکه کمتر از ذره در قبال آن شمس مشرق می خواند و غیبوبت اورا در پردهٔ خفا حمل برهزاران حکمت می نمود؛ ناگفته نماند که تا آن ایام از سخنان بهاء می توان استنباط نمود که اندک عقیده از باب و ازل دردل داشت واز اغنامی بود که خودش هم کمی باور کرده بود که شاید باب کسی است که باید کلاش مطاع باشد و شاید سیاسیون خارجی که او را تحریک کرده ومی کنند جدّاً کمر به ترویج امرش ببندند، این بود که اگر هم نمی خواست زیر بار برادر کوچکتر از خودبرود، آن خوش باوریها او را دلالت براطاعت می کرد. ولی متدرجاً فهمید که نه باب ملهم و مؤید من عندالله بوده نه ازل امتیازی از سایرین دارد، نه سیاسیون خارجه و درباریان پطرسبورغ ولندن برای ترویج مذهب او فداکاری خواهند کرد، این بودکه هوای خودسری برسرش افتاده و این هوا از بغداد آغازشد ودر اسلامبول اندکی ودر ادرنه کاملاً بالا گرفت. در بغداد طوری شد که دو برادر به قتل اتباع یکدیگر برخاسته یعنی اگر یکی به ازل بیشتر ارادت می ورزید، بهاءبه کشتن او مبادرت می کرد و بالعکس و پیوسته این نفاق در میان بود، تا اینکه درادرنه دولتیان مقرر داشتند که این دو برادر را از هم سوا کنند. لذا میرزا یحیی را به قبرس تبعید کردند با عده‌ای از پیروانش و بهاء را به عکاو باید دانست

* در اینجا مؤلف رسالهٔ یادداشتهای دالقورکی را نقل کرده است و چون مستقلاً چاپ شده از نقل آن خودداری شد.

که بهاء نقشه کشیده بود که بکلی آثار باب را محو نماید. چنانچه نسخه های کتاب بیان و توقیعات را هرچه توانست طلبید و محو کرد. ولی ازلیها بعد از ظهور نفاق بین دو برادر جلوگیری کرده نگذاشتند بکلی آثار باب محو شود و عده‌ای از توقیعات و کتاب بیان را حفظ کردند و نیز درعکابهاء و پیروانش هفت نفر از اتباع ازل را که سیدمحمد اصفهانی دررأس آنها بود وآقاخان کج کلاه و رضاقلی و چهار نفر دیگر را کشتند و مدتی هم خود و اتباع خودرا به محبس و زحمت دچار کردند. بالاخره به رشوه و اشتباه کاریهای عجیب نجات یافتند و بازار خود را بیش از ازل رونق دادند؛ آنچه شانس و اقبال بهاء را به اوج رسانید موافقت دو برادر او مشهور به موسی کلیم و محمدقلی و سه پسر او عباس افندی و محمدعلی افندی وضیاءافندی بود و دو پسر دیگرش بدیع وغصن اظهرطفل بودند.

خلاصه یک شورای هفت نفری که بهاء دررأس ایشان بود تشکیل دادند و کارها را به مشورت صورت می دادند. هرچند بعداً میان همه آنها و اولاد و احفادشان برسر پول و ریاست نفاقهای شگفت‌آور بروز کرد و همه یکدیگر را به باد فحش و دشنام بسته کمر به اعدام هم بستند ولی در آن بادی امر برای پیشرفت مقاصد بهاء مفید بود وچون بهاء از راه مشورت فایده برده بود، این شد که اساس امر خود را برشوری قرار داد و درهمه شهرهای بهائی نشین به تأسیس محفل شور (روحانی) امر نمود. الا اینکه درآغاز بنا بود عدهٔ اعضاء هفت نفر باشد مطابق عدد حروف علی محمد (ذات حروف سبع)، ولی بعد که بهائی از بابی جلوافتادعده‌راهم بالا برده مطابق عدد بهاء نُه نفر قرار داد و هیچ چیز باعث دوام امر او نشد مگر همین تشکیل محفل که تاکنون برجاست و درهرشهری نُه نفر برای انجام کارها به نام محفل هفته‌ای یک بار و عنداللزوم بیشتر اجتماع کرده کارها را به مشورت حل وفصل می نمایند زیرا تشکیلات دیگر هم همه زائیده‌محفل‌شور است، همین که محفل شور (روحانی) بگوید باید اعانه جمع کرد و همه همت می کنند بلکه برای همیشه صندوق خیریه دارند. پولها می گیرند و درموقع ظهور حوادث آن پولها را به دست مأمورین رسمی و غیررسمی داده مخالفین را برجای خود می‌نشانند، درحقیقت محفل روحانی یک پارلمان حسابی است که در شکم کشور ایران همه کارهای پارلمانی را انجام می‌دهد، کمیسیونهای آن عبارت از محفل خیریه و محفل اصلاح که مانند عدلیه یا اقلاً صلحیهٔ دولت امور را فیصله می دهد ومحفل تقدیس دارند که از واردین ضیافت و پذیرائی و دلجوئی کرده نمی گذارند یک بابی افسرده که از شهر دیگر وارد مرکز شده دلخور به وطنش برگردد.

خلاصه این تشکیلات که کاملاً سیاسی است بنام مذهبی اساس و بنیان مذهب بهاء شده وگرنه همه می‌دانند هیچگونه امتیازی در بهاء و ازل و عبدالبهاء و شوقی ونایب و ناقض دفتر و غیره نبوده و نیست و یک کلمه حرف حسابی دیگر درهمه کتب و الواح‌شان وجود ندارد. هرچه از خودشان است لاطایل و بی‌معنی است و هرچه سخن اخلاقی و ادبی است استراق از اقوام دیگر و اقتباس از اسلام و غیره است.

شرذمه‌ای از تاریخ بهاء و سلسلهٔ او و اعمال ایشان

میرزا حسینعلی بهاء درسال ۱۲۳۳ ه.ق درتهران متولد شده پدرش میرزا بزرگ نوری اندک اسم و رسمی داشت و خودرا از گمنامی مطلق برآورده بود ولی اجدادش برخلاف آنچه بعضی تصور کرده‌اند، نام و نشانی نداشته از برزیگران قریهٔ «تاکر» از توابع نورمازندران بوده حتی سمت کدخدائی هم نداشته‌اند. نخست کسی که نام و نشانی پیدا کرده همان میرزا بزرگ بود که درتهران اقامت گزیده، درعهد فتحعلی شاه براثر حُسن خطی که داشته نزد الله‌وردی میرزا پسرفتحعلی شاه منشی شده و درحکومت کرمان اوهمراه‌بوده پولهائی بدست می آورد. بعداً درسلک منشیان و مستوفیان درجه دوم ایران محسوب می شد و هفت پسر و سه دختر از سه یا چهارزن داشت. پسر بزرگش میرزا حسن بود واو منشی سفارت روس شد. پسرهای دیگرش حسینعلی بهـاء، یحیی ازل، موسی کلیم، تقی پریشان، محمدقلی ومیرزا رضاقلی حکیم نام داشته‌اند. از این هفت تن اولی که حسن منشی باشد ابداً درعوالم مذهب نبود وتقی پریشان درویش بیابانگرد بود. بهاء وازل سرهای پرشوری داشتند و هردو در پی‌ریاست و دخول در سیاست می گشتند. موسی و محمد قلی پیرو بهاء شدند و رضاقلی حکیم مسلمان مقدس بود که از برادری با بهاء وازل استنکاف داشت. این پیغمبر و امام و خدا نتوانستند در برادر خودشان نفوذ پیدا کنند و او را تحت تبعیت خود برآورند. از اینجا مراتب عظمت و راستگویی و نفوذ کلمه بهاء مسلم و واضح می گردد.

حسینعلی بهاء درهر بساط واردشده چندی درطهران شاگرد یغمای شاعر شد، بعد با ازل هردو برادر راپورتچی سفارت روس شدند و از آنجا شهریه می گرفتند چنانچه درابتدا جزءِ یادداشتهای «کنیازدالقورکی» ایشان را معرفی کرده است چون قریحه خوبی نداشت از شعر و شاعری بهره‌ای نبرد.

چندی هم در محضر میرزا نظر علی حکیم تلمذ کرده‌اند کمی با حکمت آشنا شد و بعداً نزد حکیم احمد گیلانی آمد وشد کرده بالاخره به تحریک کنیازدالقورکی

مترجم سفارت روس که بعد سفیر ایران شد با اشارهٔ محمدشاه مباشر قتل استاد خود شده او را مسموم ساخت که شرحش درجزو یادداشت کنیازدالقورکی ذکر شده ولی قضیه در پرده ماند. درآنوقت چندان شهرت نیافت سبب این قتل علاقه به پول و دستور کنیازدالقورکی بود که حسینعلی گرفت و مرتکب قتل شد.

باری حسینعلی به هردری زد و مدتی با دراویش گشت، تا ندای باب بلند شد و بهاء آن ندا را برای مقصود خود انسب و تازه‌تر دیده بدان صوب شتافت و عاقبت مراد خود را درآنجا یافت. در سال ۱۲۶۶ هجری که باب کشته شد بهاء با شیخ عظیم و صادق تبریزی وجمعی دیگر همدست شده کمر برقتل ناصرالدین شاه بست تا درسال ۱۲۶۸ درحدود دوشان تپه برای شاه تیرانداختند، همه گرفتار شدند. حسینعلی هم بعنوان محرک و... در قضیه گرفتار و محبوس شد، قرار بود مانند همه متصدیان و محرکان که کشته شدند او هم مقتول شود، ولی سفیر روس دخالت کرد.نزد ناصرالدین شاه اصرار ورزید که او را نکشندو به تبعید وی قناعت کنند. این شد که بهاء با عائله اش به بغداد تبعید شدند ودرآنوقت پسرارشد و اکبرش عباس که بعداً خود را عبدالبهاء خواند هشت ساله بود و با پدرش تبعید شدند تا دوازده سال و کسری در بغداد اقامت داشتند و بطوریکه گفته شد درآن مدت بهاء از طرف ازل دعوت میکرد و ازل در بغداد مخفی بود. مگر دروسط آن احوال زمزمه واختلاف بین دو برادر بلند شد گرچه بین خودشان شدید بود بحدی که در صدد قتل هم بودند، ولی در نظر عموم مردم آشکار نبود.

در این دوازده سال دو سالش یک غیبت عجیب وغریب برای بهاء حاصل شد که خیلی مشکل است روح و حقیقت آن را بدست آورد. فقط معلوم است که جایگاه بهاء درشهر سلیمانیهٔ کردستان درخانقاه و مقبرهٔ شاه نقش بند وکوه سرگلو بوده هرماهی دوسه روز بهاء درشهر وخانقاه و بقیه را درکوه ومغاره بسر می برد و تنها محمد ابراهیم نام همدانی شناخته شده که از معاشرین وملازمین دائمی او بوده. عباس افندی اصرار داشت که اقامت بهاء را درآن حدود مربوط کندبه اختلافی که بین او و برادرش صبح ازل بود ولی قدر مسلم که نمی توان انکار کرد اگر یک دلیل موجه این اختلاف مذکور باشد دوموجددیگرهم داشته، یکی تلمذ نزد شیخ عبدالرحمن رئیس سلسلهٔ نقشبندیه که هرچه از مسائل عرفانی فرا گرفته آنجا بوده و طرق مرید ومرشدبازی را آنجا آموخته دیگر قضیه

۱) یک کلمه ناخوانا.

اکسیر و کیمیا که دیگ آن را درمغارهٔ کوه سرگلو ببارگذاشته بود!

بهاء درآغاز خیلی ساده و زودباور بود. چنانکه دراویش چند نسخه به او دادند و اورا به زحمت کیمیا و اکسیرسازی انداختند. از جمله نسخه هائی که به دست اوآمد کتاب اسرار قاسمی بود که بهاء را دیوانه کرده بی محابا درصددجستن اکسیر برآمد و دوسال در کوه سرگلو با ابراهیم همدانی خون جگرخورد. کبریت و زیبق مکنون و موی انسان را با نشادر و گوگرد وجیوه معدنی درمعرض آزمایش گذاشته آنقدر بوی عفن آنها را درمغز خود جای داد که پس از مراجعت ازآن سفر پاک عاقل(معکوس) شده، دم از «انّنی انا اللّه» زد و درست خدا شد، چه خدائی که خدایان دیگر را به بندگی برنمیداشت و شگفت است که نسخه هایی هم از قریحهٔ خود انشاء کرده به دست کسانی داده که آنها هم کیمیاگر شوند ولی در نسخهٔ فارسی اش یک صفحه عین عبارات اسرار قاسمی دیده می شود و درنسخهٔ دیگرش چند صفحه از عربیهای شیخ احمداحسائی و سید کاظم رشتی و با وجود این ادعا می کند که این اسرار را احدی ندانسته و تنها اوست که به قوهٔ وحی و الهام برآنها دست یافته، درحالیکه عباراتی که آورده نزد اهل صنعت ناقص است وعبارات دیگران را هم که درطی کلمات خود گنجانیده غیرمفهوم و نزد عقلا محقق و معلوم است که یا این علم وجود ندارد و یا نزد حسینعلی بهاء وجود نداشته «وَاللهُ اَعْلَمُ بِحَقٰایِقِ اْلاُمور». پس از مراجعت ازآن غیبت کتاب ایقان راتألیف کرد. چیزی نگذشت که فتنه اش بالا گرفت و به اهتمام میرزا سعیدخان وزیر امور خارجهٔ عثمانی، بهاء وعائله اش را از بغداد به اسلامبول وازآنجا به ادرنه برده،ازل هم رسید وهمه درادرنه اقامت کردند.

درسال ۱۲۸۰ جایگاه‌شان ادرنه شد و در۱۲۸۵ هجری از ادرنه حرکتشان داده بهاء را درعکا و ازل را درقبرس جای دادند.

عبدالبها دربعضی الواح خود می گوید: در ادرنه وعکا بعضی مأمورین خارجه می خواستند بهاء را به اروپا برده مروج امراو شوند. اگر این سخن راست باشد منظورش از مأمورین خارجه همان مأمورین روس و انگلیس است ومقصد اصلی ایجاد دوئیت کامل در بلاد اسلامی [بود]، بهرحال صدق وکذب این سخن معلوم نیست. متباین این کلام [را] هم جای دیگر گفته است که انگلیسها می خواستند یحیی ازل را وسیله کنند و اولیاقتی که لازم کار بود بروز نداد، حتی این سخن را ابوالفضل گلپایگانی درکتاب کشف الغطاء در رد برمستر براون انگلیسی گفته و اشاراتی دارد که همان اشارات سبب

شد که عبدالبهاء آن کتاب را در عشق آبادتوقیف کرد[و] نگذاشت کاملاً منتشر شود زیرا تازه مدال ولقب سری از دولت انگلیس گرفته بود و نمی خواست آشنایی و دوستی خود را که تازه با انگلیسها پیدا کرده بود به هم بزند.

بهاء درسال ۱۳۰۹هجری در عکابه مرض زحیر مُرد و دربهجی‌نیم فرسنگی عکا مدفون شد. از همان روز وفاتش اختلاف وکینه شدید بین عباس افندی که مدعی وصایت او بود با برادرانش محمدعلی وضیاءالله و بدیع الله آغاز شد، همین اختلافات سبب شد که نص بهاء را که گفته بود «اقَدْ اَصْطفَيْنا الاَ كبَر بَعْدَ الاْعْظَمْ» یعنی بعد از غصن اعظم (عباس) غصن اکبر(محمدعلی) برگزیده به وصایت است، به احترام عبدالبهاء منسوخ شد و با اینکه عباس پسر نداشت دخترزادۀ خود شوقی را علی‌المشهور جانشین کرده ولی درسنۀ ۱۳۴۰ که عباس افندی مُرد تقریباً اکثر عائله با این مطلب مخالف بودندومحمد- علی هم زنده بود ومطلعین مدعی بودند که وصیت‌نامه جعلی منظم شده مگر اینکه نمی‌توان همه وصیت‌نامه را جعلی دانست فقط یک صفحه ملکوک و محکوک در بین آنها وجود دارد که به خط مادر شوقی شبیه نویسی شده و بقیه‌اش به خط عبدالبهاء است. با وجود این محمدعلی کاری نساخت، زیرا پیروان از اهل تحقیق نیستند. هرکه را عبدالبهاء می گفت یا حالیه شوقی بگوید خوب است همه قبول می کنند و هرکه را بگوید بد همه قبول می کنند. امامحمد علی و بدیع الله پس از نومیدی از ریاست درمقام مطالبه ارث بهاء برآمده امر را بمحکمۀ رسمی رجوع داشتند و توانستند ثابت کنند که مالشان را عبدالبهاء وشوقی به غصب برده‌اند، بالاخره شصت هزارلیره از شوقی گرفتند و محمدعلی هم درسال ۱۳۵۵ هجری درعکامُرد و امروزه شوقی که جوانی بدنام وشهوانی است،ریاست این قوم را دارد ولی اشخاص عمده وآمر بهاء ومبلغین درجۀ اول از او برگشته‌اند نه تنها از او بلکه اساساً از امر بهاء برگشته، کتابها درمفاسد این مذهب نوشته‌اند به بنام «کشف الحیل»، سه جلد، فلسفه نیکو سه جلد، الفاظ یک جلد، بارقۀ حقیقت یک جلد، اینها همه رسائلی است که بعد از زمامداری شوقی از روی علم و اطلاع کامل تألیف وطبع شده، رسائل غیر مطبوعه هم زیاد است وهمه حاکی از این است که درمذهب بهاء جزسفساف اعمال واقوال وحیله ودسیسه وطن فروشی وخیانت چیز دیگری [نیست]. خدا دانا است که آیا فردای این طایفه چه شود، ظن غالب این است

۱) درمتن چنین است ومعنی آن. بیهوده و یاوه است.

دیگر سیاست غیر مستقیم خارجی که موجب اینگونه امور بشود تجدید نشود و پس از چند سال دیگر جز درمتون تواریخ ذکری از این مؤسسه باقی نماند، والله اعلم.

درسلطنت مستبدهٔ ناصرالدین شاه یک عده از اشخاص منورالفکر بودند که طرفدار آزادی [بودند] ومجامع سری داشتند که اساس استبداد را واژگون سازند تاحدی که اسامی آنها را به دست آورده‌ایم ذیلاً می نویسیم:

شیخ الرئیس ابوالحسن میرزا مجتهد حکمی پسر حسام السلطنه نوادهٔ فتحعلی شاه، صید[1] علی خان درجزی، ادیب نیشابوری، امیرالشعراءِ نوائی، ذکاءالملک، کمال‌الملک نقاش، میرزا علی خان امین الدوله، اعتمادالسلطنه وزیر علوم، حاج سیاح محلاتی، میرزا کریم خان علی آبادی رئیس محکمهٔ تجارت عدلیه، **میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل:** میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل قبل از مشروطه هفت سال درمنزل میرزا کریم خان علی آبادی بود. پس از اعلان مشروطیت به تشویق ایشان به همراهی میرزا قاسم‌خان تبریزی و میرزا علی اکبرخان دهخدا قزوینی، امتیاز روزنامه صوراسرافیل را گرفته به آزادی و مشروطیت خدمات فراموش نشدنی نمودند. بالاخره در بمباردمان مجلس، محمدعلی میرزا شاه مخلوع به قبیح ترین شکلی ایشان را در باغ شاه کشت که در آتیه ذکر خواهد شد.

۱) اصل: سید

علت انقراض سلطنت قاجاریه

سرسلسلهٔ سلاطین قاجاریه آقامحمدخان بود، بعدازفوت کریم خان زند به قهر و غلبه به مملکت ایران استیلا یافت. لطفعلی خان پسرجعفرخان[1] را درکرمان بعداز جنگهای زیاد دستگیر وهردو چشم او را کور کرد و زجرها به آن جوان نمود، بطوری که قبلاً گفتم بعداز دهسال خودرابه سلطنت ایران معرفی و تاجگذاری کرد[2].

به این واسطه درخارجه تا زمان فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه سلطنت ایران عنوانی‌از نقطه‌نظر سیاست خارجی نداشت حتی روابط سیاسی و تجارتی ایران با دول اروپا بطوری که شایسته و لایق یک مملکت قدیم باشد نبود.

ناصرالدین شاه چون مردآگاهی بود، درعین حال بی اندازه عیاش و راحت‌طلب بود، در مدت چهل و نُه سال دورهٔ سلطنتش آثار برجسته‌ای از خود باقی نگذاشت مگر چند دستگاه عمارات سلطنتی. سیاست ناصرالدین شاه این بودکه ایرانیها را به حال جهالت ونادانی نگاه دارد که از وضع تشکیلات حکومتهای دنیا مطلع نگردند، مبادروزی سربلند کرده حقوق ملی خودرا مطالبه کنند وسکته به عیاشی و فعال مایشائی او وارد کنند. برروی همین فکر در مدت پنجاه سال سلطنتش یک ماده قانون درمملکت وضع نکرد و برای بیداری ملت ایران قدمی برنداشت.

از طرفی هم برای اغفال ملت ایران هرکار سختی که پیش می آمد فوراً به علما اطلاع می داد[و] باآنها مشورت می کرد. مسلم است طبقهٔ روحانیون آن هم در پنجاه شصت سال قبل بهیچوجه اطلاعی از سیاست دنیانداشتند، حتی بواسطهٔ نبودن جرائد ومطبوعات آگاه نمی شدند. مسلماً هر رأی را که می دادند مطابق مصلحت ملت ومملکت

۱) اصل: کریم خان

۲) دهسال دقیق نیست چون آقا محمدخان درسال ۱۲۰۰ لطفعلی خان را شکست داد و در سال ۱۲۰۹ تاجگذاری کرد.

نبود. درآن موقع ملاها(علمای روحانی حقیقی ابداً دخالت در امور ملکی و سلطنتی نمی کردند) درجامعه نفوذ کلی داشتند و مردم ایران از ترس تکفیر و حکم قتل اطاعت ازآنها می کردند، ضمناً می خواست بفهماند که کارهای من بروفق شرع اسلام است، درحالی که ایرانیهای مطلع بخوبی می دانستند این حرکات فقط برای اغفال و....[1] کردن افراد ایرانی است.

درزمان ناصرالدین شاه اسماً مملکت ایران شصت هزار نفر قشون بنیچه داشت، آن هم تماماً لخت وگرسنه سربازهایی که از ولایات به مرکز احضار می شدند در طهران ماهی هفت هزار[و] دهشاهی حقوق اسمی داشتند آن را هم صاحب منصبها از دست سرباز و توپچی می گرفتند، آنها هم ناچار شده درشهر مشغول کسب قصابی و هیزم شکنی می شدند. بهرشخصی که یک یا دو فوج ابواب جمع می کردند بعنوان نانخانه بود که حقوق وجیرهٔ آنهارا رئیسشان بخورد.

سیاست ناصرالدین شاه درمملکت داری وانتظامات مملکت این بود، و در ولایات و ایالات ایرآن اشخاص با نفوذ و قوه‌ای که از رؤسای ایلات و افراد متنفذ بودند آنها را بدادن القاب گاهی خلعت که معروف به تن پوش مبارک بود دلخوش می کرد وآنها را به رقابت با یکدیگر وادار می کرد. اگر وقتی یکی از اینها می خواست طغیان بکند چند نفر از رؤسای دیگر را وامیداشت که این شخص را سرکوبی بدهند. رؤسا هم از ترس یکدیگر ساکت و آرام بودند.

از طرفی هم درسیاست متضاد همسایه جنوبی وشمالی ایران انگلیس و روس به رقابت و ملاحظهٔ یکدیگر با دولت ایران مماشات می کردند.روسها چون خشونتشان بیشتر بود درامور داخلی مملکت همواره دخالتهای نامشروع می نمودند. دولت ایران هم از طرفی قوه نداشت که جلوگیری از دخالتهای دولت روس بنماید. از طرفی هم بواسطهٔ معاهدهٔ ترکمانچای و قضاوت قونسولی در ایران نمی توانست جلو نفوذ روسها را بگیرد. هرطوری که میل داشتند با ایرانیها به جبر و زور رفتار می کردند.

انگلیسی ها هم فقط منظورشان این بود که روسها درایران مشغول باشند و هندوستان از حمله روسها مصون و محفوظ بماند[که] با انقراض دولت تزاری به مقصود خودشان نائل گردیدند. مملکت ایران در دورهٔ سلطنت ناصرالدین شاه اگرچه ظاهراً

۱) یک کلمه ناخوانا.

سلطنت استقلال داشت ولی باطناً حکومت «اولیگارشی» خانخانی حکم فرما بود. چنانچه گفتیم ناصرالدین شاه وقتی می دید یکی از خانها یا رؤسای ایلات می خواهد طغیان کند با قوهٔ خان دیگر او راتنبیه وتهدید می کرد. سیاست و انتریکهای خارجی هم در دورهٔ ناصری خیلی کم بود و بواسطهٔ ایمان وعقیدهٔ وطن‌پرستی و دیانت، انتریکهای خارجی چندان مؤثر نبود. به این واسطه دورهٔ ناصری یک دورهٔ خمود و خاموشی بود.

مردم ایران درآن دوره به چند دسته منقسم بودند. اعیان واشراف و سرکرده‌های ایلات همواره مستظهر به مراحم شاه بودند[و] سعی می کردند راهی در دربار پیدا کنند و وسیله‌ای به دست بیاورند [که] با دادن تعارف و رشوه به حکومت وریاستی نائل گردند. رؤسای ایلات هم با دادن پول و پیش کشی زیاد ملقب به لقب فلان الدوله یا سلطنه بشوند یا به پوشیدن تن‌پوش مبارک که عبارت از یک کلیجهٔ ترمهٔ کرمانی باشد مفتخر گردند.

طبقهٔ تجار هم مردمان متدین و قانعی بودند، با مختصر سرمایه و منافع کم قناعت کرده در داخله بیشتر و درخارجه خیلی کم سرگرم کسب بودند ودر کارهای کشوری نظری نداشتند.

طبقهٔ فلاح و زارع هم با همان اسلوب قدیم چند قرن پیش مشغول فلاحت بودند. یک طبقهٔ دیگر که می توان آنها را «پارازیت» نامید[و] انواع تشبثات می کردند که مواجب و مرسوم بی شغلی در بارهٔ خودشان برقرار کرده واز این راه اعاشه کنند. باین واسطه طبقات مختلفه مملکت هریک به خود مشغول بودند.

ناصرالدین هم تمام اوقات خودرا در عیش و راحتی وشکار می گذراند. درموقع رفتن شکار از عمارت سلطنتی که خارج می شد درعرض راه عده‌ای از فقرا و سادات ایستاده بودند. از محل صرف جیب که درسال مبلغی برای شاه معین می کردند به هریک از فقرا چند قرانی می دادند آنها هم شاه را دعا می کردند. چندین مسافرت داخلی و خارجی هم نمود. سه سفر فرنگ رفت، چندین مسافرت داخلی هم از قبیل خراسان[و] کربلا کرد. مردم ایران را به این نحو سرگرم می داشت.

درزمان سلطنت ناصری ایالات وحکومتهای بزرگ ایران بین شاهزاده‌ها و ابناءِ ملوک تقسیم می شد. هرشاهزاده که به یک ایالتی منصوب می شد بالغ برهزار نفر اشخاص گرسنه و غارت گر[را] از تهران همراه خود می برد. این عده دیناری مواجب و حقوق نداشتند. درمحل باید دخل بکنند، به اصطلاح آنروز «قولوق» بگیرند هم اعاشه

کنند هم ذخیره برای چندسال خودشان از آن ایالت بیاورند. شاهزاده[ها] به محض ورود به آن ایالت سیاستشان این بود که چند نفراز مقصرین یا افراد بی نسبت و پناه را به انواع سیاستهای فجیع از قبیل شقه کردن، گوش بریدن، مهار کردن، درتوپ گذاشتن[و] درکوچه و بازار گردانیدن اهالی آنجا را می ترسانیدند که قدرت شکایت به شاه و صدراعظم نداشته باشند. بعد شروع به غارتگری می کردند جیب اهالی آن ایالت را خالی و جیب خودشان را پر می کردند. آن ایالت را که غارت می کردند وجان به لب اهالی می رسید در تلگراف خانه متحصن می شدند شکایتهای تلگرافی می کردند، یا اینکه عده‌ای به تهران می آمدند زیر توپ مروارید[1] که یکی از محلهای بست بود درمیدان نقاره‌خانهٔ «ارک» نصب بود متحصن می شدند مدتها نعره می زدند و عریضه به شاه و صدراعظم می نوشتند تا اینکه کار به افتضاح و رسوایی می کشید، آنوقت آن والی معزول می شد یک ظالم دیگری مأمور آن ایالت می گردید[و] از نواو شروع به غارت گری می کرد. این بود سیاست داخلی زمان ناصری.

یک ایالت مهم آذربایجان هم تیول مظفرالدین میرزا ولیعهد ودر باریانش بود انواع ظلم و تعدی و فجایع ناموسی واخلاقی را خود و درباریانش مرتکب می شدند. کسی صاحب مال وجان و ناموس نبود.

اوضاع تبریز در بودن ولیعهد (مظفرالدین میرزا)
لوطی بازی

هر محلهٔ تبریز را یک نفر لوطی اداره می کرد. زنها درروز میان کوچه و بازار بندرت دیده می شدند. از یک ساعت به غروب مانده اهالی به خانه های خود رفته از ترس الواطها بیرون نمی آمدند. چون اهالی تبریز و کلیهٔ آن ایالت از قافلهٔ تمدن خیلی عقب بودند اغلب اعمالشان هم بطور وحشیگری بود.[1] دونفرالواط معروف درتبریز بود[ند] که درواقع درشهر تبریز سلطنت می کردند یکی تیمور بود یکی صلاح اوغلی.

۱) توپ مروارید از توپهای قدیم سر پر بود و چون خیلی قوی هیکل بود به نام توپ مروارید خوانده می شد.(مؤلف)

۱) مطلب نادرستی است و تعبیر درسی نیست.

تیمور مرد شجاعی بود و یک عده متابعین هم داشت. حسنعلی خان امیرنظام که پیشکار ولیعهد وحاکم تبریز بود هرچه می خواست تیمور را دستگیر نماید ممکن نمی شد دو فوج سرباز توپخانه مأمور دستگیری تیمور بودند. چون اطراف شهر تبریز باغات زیاد دارد در آن باغات گردش می کردند او را پیدا نمی کردند. روزی به امیر نظام خبر دادند که تیمور و اتباعش نزدیک پل آجی در باغی هستند. امیرنظام عده کثیری (سه فوج سرباز توپچی) و توپ برای دستگیری تیمور و اتباعش می فرستد باغ را محاصره کرده پس از جنگ مفصلی چون راه فرار نداشتند تیمور دستگیر می شود، زنجیر به گردن او انداخته و واردمیدان توپخانهٔ تبریز می کنند. جلوی توپ او رانگاه داشته تاخبر ثانوی برای مجازات او برسد، تیمور می بیند دست جلاد افتاده قریباً او را به بدترین زجرخواهند کشت تکانی به خود داده طنابی که دست او را بسته بودند پاره کرده خنجر کمر میرغضب را کشیده، به سینه اش فرو می کند [و]درصدد فرار برمی آید. با همان خنجر چندنفررا کشته و چندنفر را زخمی می کند رو به فرار می گذارد یک مرتبه افواج مأمور، فراشها[و] میرغضبها او را محاصره کرده،با چوب سرنیزه [و] تفنگ او را کشته طناب به پایش بسته به میدان توپخانه کشیده مردهٔ او رابه توپ بسته به هوا پراکنده می کنند.

صلاح اوغلی (پسرحلاج)

صلاح اوغلی یکی از سردسته های الواط «خیابان» بوده تمام آن محله را به ستوه آورده بود که خواب راحت از دست او نداشتند. خودش با برادرش دونفر بودند. اطرافی نداشت مثل سایرالواطها. ولی شرارت این دو برادر بیشتر از سایرالواطها بود. امیرنظام چندین دفعه سرباز و غیره برای دستگیری آنها می فرستد. چون محلهٔ خیابان باغات زیادی داشت پنهان می شدند[و] موفق به دستگیری آنها نمی گردیدند. یک مرتبه اطراف آنها را محاصره با قشون جنگ کرده فرار کردند. برادرش مرتضی را دستگیر [کردند]. صلاح-اوغلی باز با آن عده جنگ کرد برادرش را نجات می دهد[و] فرار می کنند. درانبار کاهی که درباغی بوده پنهان می شوند. مأمورین دولتی مطلع شده دور باغ رامحاصره [کرده] در انبار کاه را می بندند و از بالای بام انبار کاه را آتش می زنند. دود کاه چشم و سینهٔ آنها را گرفته بالاخره دستگیرشان نموده هردو برادر را سر بریده سرآنها را

زیرنقاره‌خانه برای عبرت سایرین می‌آویزند.

این بود وصف امنیت شهرهای ایران. دراغلب شهرها این قبیل الواطها بودند که سلب امنیت وآسایش ازعامه میکردند. حکومت وقت هم قدرت جلوگیری نداشت. مشغول عیاشی وخوش گذارنی بودند. روزی نبود که در تبریز از ده‌دوازده نفر کمتر مقتول داشته باشند. چه آنکه اشرار والواطها می کشتند وچه امیرنظام الواطها را گرفتار [کرده] می گشت. بالاخره بواسطهٔ خدمت ولیاقت امیرنظام (حسنعلی خان) بکلی امن گردید. احدی را قدرت نبود برخلاف حرکت سوئی نماید.

همچنین در طهران که پایتخت مملکت بود در هرمحله یک یا چند نفرالواط به اصطلاح آن روزه «مشهدی» بودند که در اطراف هریک ازآنها عده‌ای از داشها جمع بودند. «پاطوق» یعنی مرکز مُعینی داشتند. تمام ساکنین آن محله می بایست به آنها جزیه بدهند واز ترس آنها قدرت نفس کشیدن نداشتند. به نام «قداره بند» محله معروف بودند.

درسایر ایالات وولایات هم بهمین ترتیب الواطهایی بودند که در حدود خودشان حکمفرمایی می کردند. از جمله درخراسان شهر مشهد دونفرازالواطهای معروف بودند به نام عباس و اکبر، که پس از مدتها شرارت برهان الدولهٔ مافی که با سوارهای ابوابجمعی کشیک خانهٔ خودش مأمور خراسان می شود. سوارهای مافی آن دو نفر را دستگیر [کرده] و به قتل می رسانند. اهالی خراسان از شر آنها آسوده می شوند.

وضعیت طلاب آذربایجان

یک روز جلو مدرسه صاحب الامر شخصی با یک نفر طلبه طرف گفتگو شد. کار به مخاصمه کشید. دست به گریبان شدند. صدای قیل وقال آنها به طلاب مدرسه رسید. طلبه ها چوب[و] کارد دست گرفته خودشان را به میدان معرکه رسانیدند، رفیق خودرا دیدند با شخصی مشغول مجادله است قبل ازآنکه تحقیق کنند مطلب چیست یا اینکه بین آنها را اصلاح کنند به حمایت رفیق خودشان آنقدر باچوب وکارد وچاقو به آن شخص ضربت زدند که درهمان مکان مُرد. جنازهٔ او را گذاشته به مدرسه مراجعت کردند. عجیب تر آنکه ازیکدیگر سوال می کردنداین شخص راکه کشتیم چه کاره بود و

تقصیر او چه بود؟ همگی اظهار بی اطلاعی می کردند اوضاع شهر تبریز با بودن ولیعهد این قسم بود.

حملهٔ شیخ عبیدالله به آذربایجان

دراواخر سلطنت ناصرالدین شاه بواسطهٔ اینکه دولت قوهٔ نظامی مکفی واسلحهٔ خوب نداشت علاوه بواسطهٔ عداوتهای جاهلانه که بین شیعه و سنی از زمان سلطنت صفویه ایجاد کرده بودند، مخصوصاً ناصرالدین شاه هم برای اغفال ملت و فریب ملانماها این فکرعامیانه را تقویت می کرد. شیخ عبیدالله که آن هم بواسطهٔ تحریک دربار عثمانی و خصومتهای دیرینه قریب سی هزار نفر سوار کُرد مسلح اهل تسنن برداشته از سمت ساوجبلاغ مکری به خاک ایران حمله کردند. به هرکجا که می رسیدند آن آبادی را غارت[کرده‌و] اهالی آنجا [را] اغلب با فجیعترین وضعی به قتل می رسانیدند حتی پستان زنها را می بریدند. اطفال شیرخوار را سرنیزه به شکمشان فرو برده به هوا بلند کرده نگاه می داشتند تا آن طفل بیگناه بالای نیزه جان می داد جلوی چشم پدرومادرش، بعد پدرومادرش را می کشتند. وقتیکه تلگرافاً به ناصرالدین خبر می دهند، سلطنت چندین ساله قوه و استعداد نداشت که فوراً از این سی هزار نفر جلوگیری نماید، دربار طهران جواب دادند مشغول تجهیزات هستیم (نوشدارو پس از مرگ) که اردو به آذربایجان بفرستیم درصورتیکه سوارهای کُردْ مشغول غارت وکشتار اهالی بیچارهٔ آن سامان بودند. همه جا را که درخط سیرشان بود خراب کرده آنچه از اهالی به دستشان افتاد کشتند، تابه قصبهٔ میاندوآب رسیدند که درهشت فرسخی تبریز واقع است. اهالی تبریز به وحشت افتادند. مختصر استعدادی که خودشان دیده بودند چون دیدند درمقابل این سوار کُرد کافی نیست والاحضرت مظفرالدین میرزا هم تبریز بود کاری نتوانست بکند، اردوی تهران هم نرسید، شهر تبریز درتهدید واقع گردید. اهالی تبریز ناچار شده از ایلات اطراف تبریز استمداد کردند که شیخ عبیدالله و سوارانش بواسطهٔ مخالفت مذهبی شیعه وسنی این قتل و غارت را می کند. چنانچه شماها با تعصب مذهبی که دارید اگر بفوریت از آنها جلوگیری نکنید شهر تبریز که می رود سهل است شما هم از بین خواهید رفت. این بود که یک مرتبه کلیهٔ ایلات وعشایر آذربایجان مسلحانه به سمت اکراد

حرکت کردند. از میاندوآب آنها را تعاقب [کرده] وتاخاک عثمانی راندند. ایرانیهای وطن‌پرست که نسبت به آب وخاک مملکت خودشان علاقمندی فوق‌العاده دارند فراموش نکرده‌اند که در دورهٔ سلطنت قاجاریه هفده شهر زرخیز ایران، قفقازیه، گرجستان [و] ارمنستان از خریطهٔ کشور بواسطهٔ عدم لیاقت وخیانت قاجاریه جدا شد برای اینکه به عباس میرزا نائب‌السلطنه قول دادند که به سلطنت او کمک کنند. عهدنامهٔ ترکمان چای و گلستان را امضاء کرد. علاوه بر بردن شهرهای ایران قضاوت قونسولی را به ایرانیان تحمیل کردند. سایر دول هم هر عهدنامه و مقاوله نامه‌ایکه با ایران بستند متکی به عهدنامه مزبور شده استقلال مملکت را درحقیقت به باد دادند. همچنین درمشرق ایران یک قسمت عمدهٔ خاک مملکت (ترکستان) را به روسها دادند. آن اراضی حاصلخیزتر از خاک مصر و سودان بود علاوه [بر] آن افرادورعایای سلحشور [و] شجاع را از دست داده که مشغول عیش و راحتی باشند. باز هم در دورهٔ سلطنت قاجاریه بود که نصف بلوچستان را به رایگان به واسطهٔ عدم لیاقت با جوانان رشید بلوچ تسلیم همسایه جنوبی نمودند. نقشهٔ ایران قبل از سلطنت قاجاریه که ضمیمه این تاریخ است[1] بخوبی نشان می دهد که چندهزار کیلومتر خاک کشور از دست رفته.

سرحدات ایران در ابتدای سلطنت قاجاریه کجا بوده و حالیه کجاست؟ برای اینکه نسل آینده بخوبی از وضعیت دورهٔ سلطنت قاجاریه آگاه بشوند سوادعهدنامهٔ ترکمانچای را در ابتدای کتاب عیناً آنجا ذکر کردیم.

ظل السطان وقسمت جنوبی ایران

یک قسمت مهم مملکت هم که اصفهان، شیراز، لرستان، عربستان تا عراق بود تحت استیلا و تصرف مسعود میرزای ظل السطان که یکی از پسرهای ناصرالدین شاه بود قبضه گردیده بود، درقلمرو حکمرانی خودش سلطنت مطلقه داشت. از کشتن و بستن [و] حبس در سیاه چالها و انبارها که به منزلهٔ گودقبرستان بودتاکنده و زنجیر و مجازاتهای گوناگون که معمول دورهٔ قجری بود دریغ نمی کرد، از قبیل سیخ داغ،

۱) نقشه ضمیمه نیست.

اشکلک یعنی چوب لای انگشتها می گذاشتند، محکم فشار می دادند که خون از نوک انگشتها می‌جهید، یا اینکه مقصر را به یک کنده (سرتیر) که به زمین فرو کرده بودند، کف پای شخص را به آن سرتیر محکم می بستند، سرتیر را هم قدری خاک زده بودند درآن خاک پارمسی می گذاشتند و با تخماق می‌کوبیدند که از نوک انگشتهای پای مقصر خون بیرون می آمد، سهل است استخوانهای پایش تماماً خوردوله[1] می شد. از این قبیل مجازاتهای سخت [و] وحشیانه زیاد معمول بود، برای نمونه این چند قسم را نگاشتیم.

وضعیت محبس انبار دولتی این قسم بود مثل یک قبر گود طولانی سر پوشیده مقصرین را که به انبار می بردند، گردن‌شان تماماً زنجیر و پاهایشان در خلیلی[2] با همین حال شلاق و چماق زندانبان را هم برای دادن پول و قولوق[3] شب [و] روز باید بخورند.

مسعود میرزا ظل السلطان به خیال سلطنت ایران بود. اسلحه و مهمات زیادی جمع آوری نموده استعداد کافی تهیه کرده بود که سلطنت ایران رابه زور ببرد. [چون] این خبر به ناصرالدین شاه رسید به طهران احضارش کرد. پس از ورود [به] مأموریتی به اصفهان فرستاد. اسلحه و مهماتی که آنجا ذخیره کرده بود حمل به طهران کردند. سفاکی و بی باکی ظل السلطان نظیرنداشت. حتی به نوامیس اهالی [ابقا] نمی کرد. رؤسای ایلات و اشخاص متنفذ که در قلمرو حکمرانیش بودند و از آنها واهمه داشت به عناو ین مختلفه آنها راحبس [می کرد] ومی کشت. درآن موقع آقا نجفی که یکی از علمای متنفذ اصفهان بود از او واهمه و ترس داشت، برای رفع این خیال با او وصلت کرد. یک پسر خودش راهم عمامه سرش گذاشته بود جزو تلامذهٔ درس آقا قرار داده بود [و]خیال خود را آسوده کرده بود. درمدت حکمرانی اش ثروت مهمی جمع کرده بود و املاک مفصلی در اطراف اصفهان تهیه [کرده بود] و مبلغ زیادی پول نقد که شاید ده پانزده ملیون بیشتر بود، در بانکهای خارجه ذخیره داشت. پس از فوتش اسنادبه دست یکی از وراث افتاد. مبلغی گرفت، مابقی را بانکهای خارجه از قرار معلوم از بین بردند.

۱) اصل: لح

۲) خلیلی عبارت از یک تیری بود که وجب بوجب بقدر مچ پا آنرا باز کرده‌واز بالا سرتا سرمیل آهن بلندی که از حلقه های بالا رد می شد نصب کرده بودند وقتیکه پاهای مقصرین را درآن جای پاها میگذاشتند میلهٔ آهن را از رنوه‌ها (حلقه ها. مصحح) گذرانده سرآن میله را قفل می کردند تا پاهای مقصرین [که] آنجا بود تکانی نخورد. (مؤلف)

۳) قولوق لغت ترکی است یعنی حق الزحمه یارشوه گرفتن. (مؤلف)

بیداری ایرانیها، تشکیل فراماسیون

دراواسط سلطنت ناصرالدین شاه ملکم خان که یکی از مأمورین وزارت خارجه ایران و غالباً در ممالک خارجه سمت وزیرمختاری و غیره داشت واز اشخاص تحصیل کرده و با اطلاع از اوضاع جهان بود، درطهران تشکیل فراماسیون (فراموشخانه) داد. یک عده افراد با اطلاع نسبتاً از طبقات مختلفهٔ ملت با شرایطی که برای عضویت آنجا می رفتند و قبول عضویت نمودند. البته با قدرت ناصرالدین شاه علی الظاهر نمی توانستند برخلاف سلطنت آن‌روزه حرفی بزنند ولی باطناً ملکم‌خان فردأفرد اعضاء را از وضعیت تشکیلات حکومتهای دنیاآگاه می نمود. مدت بیست سال این فراموشخانه ادامه داشت. وقتیکه عده‌ای از وضعیت جهان اطلاع حاصل نمودند آن فراموشخانه بسته شد. اعضای آن هریک منتظر وقت و فرصت بودند تا در دورهٔ مظفرالدین شاه شروع به انقلاب ایران کردند که شرح آن را بعد خواهیم خواند. فراموشخانه نتیجه خودرا داد. اشخاص تحصیلکرده از قبیل اعتمادالسلطنه وزیرعلوم، امین الدوله، حاج سیاح، آقا میرزا سیدمحمد مجتهد سنگلجی و عدهٔ زیادی عضو (فراماسیون) [شدند و] به قول اشخاص بی اطلاع فراموشخانه معروف شده بود و می گفتند.

جمعیت صفی علیشاهی

دراواخر سلطنت ناصرالدین شاه جمعیتی به نام پیروان صفی‌علیشاه که سلسله‌ای از تصوف بودند ظاهر شده گرد آمدند. بعد از فوت صفی علیشاه ظهیرالدوله سرسلسلهٔ آن جماعت گردید. اگرچه ظاهراً به مسلک درویشی و درکسوت فقر بودند،

نظر به اینکه اغلب آن اشخاص تحصیلکرده با سواد، فرنگ رفته واز اوضاع دنیا اطلاع داشتند در جلسات ذکری خودشان همه نوع صحبت با یکدیگر می داشتند، چون بهمدیگر مطمئن بودند بی پرده مطالب را می گفتند. جسته جسته به دیگران هم گوشزد می نمودند، کمک مهمی به افکار آزادیخواهان کردند.بجز این دسته اخوان طریقت دیگر در مملکت اجتماعی نبود، مگر مجالس روضه و فاتحه خوانی،آنجا هم معمول بودجز گریه و به سروسینه زدن حرف دیگری مرسوم ومعمول نبود.

مرحوم آقا شیخ هادی نجم آبادی

یکی از علمای روشنفکر بود. اغلب رجال و مردمان فکور دور آقا جمع می شدند. درضمن بیانات و تقریرات خودشان با مزاح کلماتی برای بیداری اشخاص و تنبه آنها اظهار و بیان می نمودند. جز ایشان که خیلی مورد توجه و تقدیر عامه بودند کسی قدرت این قبیل بیانات را نداشت. بدین وسایل کمک بزرگی به بیداری و فهم اهالی می نمودند، مردم را از خواب غفلت بیدار و به حقوق ملی خودشان آشنا می کردند.

جز این دو نقطه دیگر در سایر مجامع سخنی از بیداری ملت گفته نمی شد، مگر درانجمنهای سِرّی چند نفری آن هم خیلی محرمانه و در پرده که مبادا به گوش ناصرالدین شاه برسانند و آنها را اعدام نماید.

تشکیلات فراماسون [۱] وترتیب این جمعیت درعالم
(اصطلاح ایرانیها «فراموشخانه»)

این جمعیت درتمام دنیا تشکیلات دارند. مقصودو مرام اصلی این جمعیت حکومت ملی و مشروطیت و تساوی حقوق بشر، برادری، برابری، دستگیری ازمظلومین و ملهوفین توسط تشکیلا تی که در روی زمین دارند و اتحاد و اتفاق بایکدیگر[است].

۱) اصل: فران ماسون.

فراماسیون دردنیا به دو نام تشکیلات دارند که صورتاً و معناً بایکدیگر تباین ندارد. ظاهراً به دو اسم نامیده می‌شوند یکی بنام «اکوسه» که منشا آن انگلستان و با سلیقهٔ «ژرمان» و «ساکسون» اداره می‌شود وشعبات آن بیشتر درآلمان و شبیه جزیره اسکاندیناوی و مطابق کارکتر اخلاق آنهاست. در شرق درامپراطوری عثمانی و ایران تشکیلات داشته و دارند.

قسم دیگر تشکیلات «فرانک» است که مطابق سلیقه و اخلاق ملت لاتین تشکیل یافته و درشرق شعبات آن درشامات و سوریه و بین النهرین تشکیل شده.

مراتب ترقی هردوآنها ابتدا از شاگردی با شرایط مخصوص شروع [می‌شود] و به مقام (سابیطری)، واز آن مرحله به استادی متدرجاً به مقامات عالیه استادی با ۲۶و ۲۷ درجه ارتقا می‌یابند که کُـلاً مدارج ارتقاءآنها است.

تشکیل «اکوسه» درایران

دراواسط سلطنت ناصرالدین شاه این جمعیت به هدایت میرزا ملکم خان پرنس تشکیل شد، عده‌ای از کسانی که دراین جمعیت داخل شدند ذکر می‌کنم:

میرزا نصرالله خان دبیرالملک—میرزاعبدالوهاب خان نصیرالدوله شیرازی- میرزا محمدعلی خان تفرشی (قوام الدوله)- معاون الدوله کاشانی- حاج محمدحسن امین‌الضرب - میرزا علی خان امین الدوله- پاشاخان امین الملک - اعتماد السلطنه وزیرعلوم - صدیق السلطنه زیندار باشی - میرزا اسمعیل خان لشکرنویس- سردار فیروز کوهی - میرزا عیسی وزیر تفرشی - بشارت السلطنه عضو تلگرافخانه وترجمان الدوله.

ازطبقهٔ علما، کسانی که داخل بودند: میرزا محمد صادق مجتهد طباطبائی که معروف است بامرناصرالدین شاه وارد این جمعیت شد و حاج شیخ هادی مجتهدنجم‌آبادی.

حیکم الممالک- میرزا محمد تقی سپهر- شریف الدوله کاشی غفاری - مهندس الممالک غفاری - علیقلی خان مخبرالدوله - علی خان ظهیرالدوله - عبدالله خان امیرنظام همدانی - محمود خان ناصر الملک همدانی - ابوالقاسم خان ناصرالملک همدانی - دکتر محمد خان کرمانشاهانی - لقمان الممالک تبریزی (که تشکیلات

آذر بایجان بوسیلهٔ ایشان شده بود، پدر دکتر لقمان الدوله) -حکیم الدوله- فخرالاطباء تبریزی - میرزا جعفر محلاتی پروفسور - حاج میرزا حسین خان سپهسالار- میرزا محسن خان مشیرالدوله - مؤید الاسلام مدیر حبل المتین - یحیی خان مشیرالدوله - ناظم الدوله - ممتاز السلطنه وزیرمختار پاریس و اغلب رجال و درباریهای ناصر الدین شاه.

این جماعت ازآن موقع تشکیلات داشتند و برای آزادی ایران از چنگال استبداد و ارتجاع کار می کردند. بالاخره ناصرالدین شاه مطلع شد، شبانه رئیس فوج قراول در بار که صاحب منصب فوج (رئیس) باعده‌ای از صاحب منصبان فوج و عده‌ای سر باز [را] مأمور دستگیری هفت نفر ازآنها می نماید. از جمله اعتماد السلطنه وزیر علوم و میرزا علی‌خان امین الدوله و ترجمان الدوله و چهار نفر دیگر بودند. آنها را دستگیر و باجعبه های کاغذجاتشان به در بار می‌آورند. وقتی که سرجعبهٔ اعتماد السلطنه را باز می کنند شاه می بیند ورقه‌ای [که] روی جعبه گذاشته شده وصیت نامه است، درآن نوشته شده بعداز فوت من کلیه دارایی من متعلق به اعلیحضرت همایونی است، اگر چیزی میل فرمودند به وراث من بدهند، رعیت پروری فرموده‌اند. ناصرالدین شاه می گوید آن هم از تدبیرهای او است که این ورقه را نوشته روی کاغذهای جعبه گذاشته است. مدتها آن اشخاص تحت تعقیب و توقیف بودند. بالاخره مستخلص شدند.

قسمتی از سرگذشت پرنس ملکم خان

در زمانی که ملکم خان در طهران بساط خودرا گسترد، دسته دسته کسانی را که طرف اطمینان یافت به آنجا می برد و بعد رفته رفته آنها را به آزادخواهی آشنا می نمود.

دو نفر از آن اشخاص یکی اسماعیل میرزا (جدمحمدهاشم میرزای افسر)پسر محمدرضا میرزای افسر پسر فتحعلی شاه و دیگری پسر عموی ایشان، که اکنون بواسطهٔ طول زمان اسمش درخاطره‌ها نیست. از شیفتگان و فریفتگان ملکم شدند پس از آنکه ملکم‌خان از توجه دولت به جهات مذکور فوق افتاد، درصدد دستگیری او برآمدند. چندی درخانهٔ دوستان پنهان [شد]، چون از طرف کدخدایان مورد تعقیب شدید واقع بود ایشان به خانهٔ اسماعیل میرزا رفته پنهان شدند.

درآن موقع فوج افشار بکشلوی قزوین درطهران ساخلو[1] بودند،اسماعیل میرزا [که] مشاق وآجودان آن فوج بود، درآن وقت کفالت فوج را هم داشت شاید خودش هم مأمور جستجو بود. کسی پی به محل ملکم نبرد. به خانهٔ ایشان گمان نرفت بعد از چندی چنین صلاح دیدند که به عنوان زیارت کربلا ملکم را به بغداد برسانند.

اسماعیل میرزا و عموزاده‌اش مرخصی گرفته با چند نفر دیگر کربلا بروند. ملکم خان را با لباس مبدل به بغداد رسانیدند. پس از مراجعت از کربلا به دولت خبر داده شد که این دو نفر حامل پیغامات و نوشته هایی از ملکم خان به دوستانش بوده اند. به این واسطه هردو مورد تعقیب دولت و دستگیر شدند. بحضور شاه که می برند، امر به کشتن هردو می دهد.

بدرالسلطنه که مادر رکن السلطنه و برادرزادهٔ اسماعیل میرزا وزن ناصرالدین شاه بود، هم چنین خواهرزادهٔ آن شاهزادهٔ دیگر هم یکی از زنهای شاه بود. این دو بانو نزد مهدعلیا مادرشاه رفته، ایشان شاه را ملاقات و شفاعت می کنند که کشتن شاهزادگان رسم نیست، ممکن است موجب هیجان خانوادهٔ قاجار گردد. بالاخره پسرعموی اسماعیل میرزا را چوب زدند و اسماعیل میرزا را طرف تغیر قرار دادندو هردو را به اردبیل فرستادند. چون برادرزادهٔ اسمعیل میرزا تلگرافچی مخصوص مظفرالدین شاه بود، درتبریز برای آنها مهلت خواست که بعد از رفع کسالت به اردبیل بروند. در نتیجه نُه ماه درتبریزمحبوس بودند، مظفرالدین شاه شفاعت کرد و به طهران مراجعت [کردند] ولی از خدمات دولتی محروم شدند.

تشکیلات فراماسون درزمان مظفرالدین شاه
تشکیلات فرانک

درزمان سلطنت مظفرالدین شاه مسیو ویزیوز که رئیس مدرسه آلیانس فرانسه بود مجدداً این جمعیت را در طهران تشکیل داد به نام «فرانک». کسانی که دراین تشکیلات داخل شدند عده‌ای از آنها را ذکر می کنم:

۱) پادگان، گماشته.

شاهزاده ناصرالممالک - میرزا محمدحسین خان دبیرالملک اخیروزیر رسایل - حاج حسین آقای امین الضرب مهدوی - نصیرالدوله بدر - انتظام السلطنه برادرزادهٔ میرزا عیسی وزیر - ضیاء السلطان خراسانی - سیدمحمدرضا مساوات - شیخ ابراهیم زنجانی - ناظم لشکر که به دست آقابالاخان کشته شد قاضی ارداقی- رضا قلی خان نظام السلطنه - میرزا شکرالله خان قوام الدوله - مشارالدوله حکمت.

از علمای تهران آقاسیدمحمدطباطبائی مجتهد سنگلجی و اغلب در باریها ورجال آن دوره.

چه باعث شد ایران رو به انقلاب رفت؟

واقعات و رفتار گذشته سلاطین قاجاریه و مظالم شاهزادگان بزرگ در ایالات و ولایات، رفتار ناهنجار در باریها، خاصه منسوبین سلطنت، عرصه را بر حساسین و افراد حساس مملکت بقدری تنگ کرده بود که برای هرگونه فداکاری و جان بازی حاضر شده بودند. حتی انتقام آنها را لاینقطع تحریک می کرد. منتهی از طرفی عده‌ای که باید این سلطنت جابر را واژگون کنند کم بودند، درعین حال همان عده قلیل [که] شب و روز درصدد پیدا کردن راه علاج و چاره بودند انتظار فرصت و وقت را می کشیدند.

سبک و رفتار ناصرالدین شاه در سیاست خارجی این بود که باهمسایه‌های جنوبی و شمالی وغربی مملکت طوری رفتار کند و تقاضای آنهارابرآورد [که] مباد رنجشی حاصل کنند[و] اسباب زحمت وناراحتی او را فراهم سازند. از طرفی هم چون رقابت شدید بین دولت بریطانیا و امپراطور روسیه بود و از یکدیگر ملاحظه می کردند وهریک می‌خواستند دولت و ملت ایران را به سوی خود جلب نمایند. در این کشمکش سیاسی ناصرالدین شاه هردو را در دست نگاه داشته بود که خود ضمناً راحت و آسوده باشد.

سیاست این دو رقیب هم این بود که با ایرانیها سازش کنند، زیرا هریک می‌خواستند طرفیت سخت کنند، می دانستند ایرانیها خودشان را به دامان رقیب دیگر خواهد انداخت و به ضرر[1] آن دولت تمام خواهد شد. این حسن اتفاق به نفع ناصرالدین شاه تمام می‌شد. با کمال فراغت خاطر شب و روز مشغول عیش وشکار و راحتی بود.

درنتیجهٔ این راحتی خیال و آسودگی فکر و اطمینان قلب، ناصرالدین شاه درحرم خانهٔ خودش هشتصدنفر زن نگاه داشته بود، شصت نفر آنها عقدی و صیغهٔ خودش بودند مابقی اهل طرب وخدمتگزار و خدمه محسوب می شدند.

۱) اصل: ظرر.

کامران میرزا ملقب به امیرکبیر یکی از پسرهای ناصرالدین شاه بود که وزارت جنگ همیشه با او بود. حکومت تهران هم باکامران میرزابود. از طرف خودش وزیرنظام گروسی را نایب الحکومه قرار داده بود. کسی قدرت تلکم در پایتخت نداشت که شکایت از اعمال کامران میرزا بکند وضعف اخلاقی کامران میرزا هم این بود [که] گارد مخصوص از جوانهای خوشگل تشکیل داده بود، درحقیقت برای شهوت رانی خودش. «صاحب منصب پای پله» از اصطلاحات دورهٔ کامران میرزا بود. «قراول پای پله» که اول شب سرباز بود، صبح نایب سرهنگ، یاور می شد.

بالجمله اوضاع ایران از اواخر سلطنت ناصری یک وضعیت بسیار بدی داشت. ظاهراً آرامش به نظر می آمد، ولی باطناً سکوت مرگ و یأس سرتاسر کشور را فراگرفته اهالی مملکت هرقسمتی درچنگال یک شاهزادهٔ جابر و متعدی مشغول جان دادن بودند. دراین بینها اگر افراد لایقی طلوع می کردند ممکن بود بوسیلهٔ آنها لطمه به راحتی و مقام ناصرالدین شاه وارد بیاید و ملت را بیدار وآگاه سازند به عناوین مخلتفه آنها را محو و نابود می ساخت. چنانچه چندین نفر رجال لایق راناصرالدین شاه کشت که شرح[آن] گفته خواهد شد. از قبیل میرزاتقی خان امیرکبیر[را] که می توان بیزمارک ایران نامید درهیجده ربیع الاول ۱۲۶۸ درحمام کاشان رگ زدند. آنقدر خون از بدنش رفت تا مرحوم شد، و میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی که بنای مجلس پارلمان ایران و مسجد سپهسالار از بناهای ایشان است، ومیرزا محمدخان سپهسالار که در خراسان، شهرمشهد با «قهوهٔ قجری» مقتولش نمودند.[1]

افراد حساس و وطن پرست را هم هریک را به یک عنوان از قبیل بهایی، صوفی، وغیره در«انبار دولتی» که معروف دورهٔ ناصری بود یعنی «باستیل ایران» بازجرهای گوناگون حبس و بالاخره می کشتند واین عملها بزرگترین خیانت ناصرالدین شاه نسبت به مملکت وملت ایران بود. اگر رجال لایق را نمی کشت این کشورتا این درجه و یرانه باقی نمی ماند.

برای اینکه نسل آتیه از خیانتهای ناصرالدین شاه تاحدی مطلع گردند رئوس خیانتهای اورا که می توانست انجام بدهد به نفع ملت و مملکت نداد شرح می دهم.

۱) «قهوهٔ قجری» این بود که بوسیله محارم آن شخص سمی داخل در قهوه کرده می خورانیدند بی سروصدا مرحوم می شد. (مؤلف)

در مدت پنجاه سال دورهٔ سلطنتی که دنیا آرام وایران آنقدر دچار سیاستهای خارجی نبود می‌توانست تمام طرق ارتباطیهٔ ایران را شوسه و قسمتی را هم از راه آهن بکند، ولو اینکه بین‌المللی باشد و خود مملکت هم در قسمتی شریک و سهیم باشد، برعکس مملکت را به همان حال توحش و بر بریت با همان وسائل نقلیهٔ سالهای سلف نگاه داشت.

در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه عایدات مملکت از مالیات و گمرک بیش از شانزده کرورتومان (هشت ملیون) نبود، درصورتی که آن موقع ایرانیهاثروتشان به مراتب بیشتر از حالیه بود، ممکن بود درمدت پنجاه سال لااقل ده برابر اضافه کند وخرج مملکت نماید. اگر می کرد امروز ایران از هرحیث با بهترین ممالک اروپا برابری می کرد.

در مدت پنجاه سال سلطنت نتوانست درخزانهٔ مملکت طلا و نقره اندوخته نماید که کشور دارای اعتبارات مالی باشد، جز مبلغ مختصری که بیش از صدهزار اشرفی نبود درخزانه اندرون نداشت. ایران نه بانک داشت نه ذخیرهٔ طلا و نقره.

در مدت نیم قرن سلطنت با قدرت استبدادی ونیرنگهای گوناگون جابرانه نتوانست نظام ایران را اجباری و کشور را دارای چندین میلیون قشون آزموده نماید، که وسیلهٔ تجرّی همسایه‌ها بواسطهٔ نداشتن قوه و استعداد نشود، در صورتی که فرنگ هم رفته بود و نظام سایر دول را هم به رأی‌العین مشاهده نموده بود.

با مسافرت عدیده به فرنگ و طول مدت سلطنت ومشاهدهٔ مدارس اروپا لازم بلکه واجب بود که معارف ایران را بقدری تقویت نماید که دیگر درسرتاسر کشور اشخاص بی‌سواد یافت نشود. مدارس بزرگ و دارالعلمهای مهم درمملکت تأسیس کند که ملت ایران در جهالت و نادانی باقی نمانند، متأسفانه قدمی برنداشت.

در تمام این مدت طولانی سلطنتش نتوانست تهیهٔ چند کشتی در دریای بوشهر و بحرخزر نماید که بتواند لااقل جلوگیری از قاچاقچیها نماید و سرحدات مملکت از تطاول آنها آسوده گردند.

با اینکه دو سفر[1] شخصاً فرنگ رفت، نتوانست مهمات واسلحهٔ کافی خریده وارد مملکت نماید که درموقع لزوم وانقلابات داخلی و خارجی کشور از حملات اشرار

۱) سه‌سفر به‌فرنگ رفت.

داخلی و خارجی مصون بماند.

اگر ناصرالدین شاه می خواست و لیاقت داشت، بواسطهٔ تأسیس مدارس ابتدائی وعالی در طول این مدت برای مملکت هزاران جوان فاضل و دانشمند تهیه کرده بود که امروز کشور احتیاج به کنترات معلمین خارجی نداشت که هرساله صدها هزارتومان حقوق از بودجهٔ مملکت به آنها بدهد، این بودجه را مصرف سایر کارهای لازم می رسانید.

ناصر الدین شاه چون مرد عیاش وشهوت رانی بود همیشه می خواست راحت باشد. تمام افراد ایرانی هم به ایشان تأسی کرده به مفاد «الناس علی دین ملوکهم» همگی راحت طلب، عیاش[و] تنبل بارآمدند. کسی دنبال صنعت[و] حرفه نرفت. درکشور ایران جز مفت‌خوری کاردیگری رواج نداشت، روح شهامت وسلحشوری و وطن پرستی که ذاتاً مختص ایرانیها بود رفته رفته از بین رفت. بجای ملکات فاضله جبن، ترس، تملّق،[و] چاپلوسی جای گزین گردید.

ناصرالدین شاه درتمام مدت سلطنتش بواسطه ترس و وحشتی که از افراد برجسته و حساس مملکت داشت، هرنهال برومندی که در گلزار کشور ایران خواست رشد و نمو فوق العاده بنماید، با داس قساوت[1] و بیرحمی رشتهٔ حیات آن را قطع [کرد] و اثری از آن باقی نمی گذاشت.

چنانچه درگذشته ذکر کردیم خیانتهای ناصرالدین شاه بیش از اینهاست به این کشور. از جمله قتل محمودخان کلانتر حاکم طهران است که آن مرد لایق را درمراجعت از سفرکربلا بدون تقصیر شبانه طناب انداخت و کشت.

بالجمله تمام این فجایع طولانی دورهٔ ناصری بقدری درحساسین مملکت اثر کرده بود که برای همه گونه فداکاری وجان بازی برای کندن این ریشه استبداد و ارتجاع حاضر شده بودند. هیچ وسیله‌ای برای محو و نابودساختن ناصرالدین شاه نداشتند جز بوسیلهٔ ترور. این بود که درصدد بر آمدند که از این طریق درخت کهن را از پای در آورند.

قرعهٔ این فال به نام میرزا رضای کرمانی زده شد که شرح آن راخواهیم خواند. ناصرالدین شاه به هرکاری اقدام کرد ناتمام گذاشت. منظورش اغفال ملت بود چنانچه کارخانه چلوار بافی و بلورسازی وارد ایران کرد، بالاخره دائر نشد.

۱) اصل: قصاوت

طرز وصول مالیات در دورهٔ ناصری ومظفری تا مشروطه

هرشهری یک مالیات کتابچه داشت که می بایست به موجب آن کتابچه که بوسیله وزیر دفتر و عزب دفترها تنظیم می شد، مالیات گرفته شود. وقتی که حاکمی برای یک ایالت یا شهری انتخاب می شد مطابق مبلغ کتابچه بایست سند شخصی بسپارد کتابچه را بگیرد. وقتی که به محل مأموریت خود می رسید یک نفر از اجزا و بستگان خودرا به سمت رئیس مالیه معین می کرد. آن شخص هم از حکام جزء و نواب بلوکات مالیات آن محل را به اضافه تومانی دوسه قران که «رسوم» می نامیدند سند می گرفت. حاکم جزء یا نائب الحکومه هم تومانی دو سه قران به تفاوت محل به آن مبلغ اضافه می کرد «ابوابجمع» کدخداها می کرد. کدخداها هم لااقل تومانی یک قران برای خودشان اضافه می کردند از رعیت می گرفتند.

درموقع وصول مالیات مأموری که رفته بود از یک قریه پنجاه تومان فرضاً مالیات وصول کند لااقل ده تومان حق الزحمه و «قولوق» برای خودش می گرفت. بعلاوه چندروز هم درمحل مانده بود؛ بیش از این میزان هم رعایا می بایست مخارج شام و ناهار و علیق اسب او را بدهند، درحقیقت آنچه رعیت می پرداختند تومانی یک تومان علاوه می دادند. مالیات هرشهری درصندوقخانهٔ حاکم جمع می شد، حواله‌جات حقوق و مستمری وغیره از طهران حواله می دادند. صاحبان حقوق هم می بایست ابتدا مبلغی به عزب دفتر رشوه بدهند که براتشان را بگیرند. مبلغی هم درمحل تعارف بدهند که پولشان را وصول کنند. پس از وضع این بروات اگر از مالیات چیزی درصندوق خانهٔ حاکم باقی می ماند، آنرا هم خرج تراشی می کردند[و] بالاخره پولی به خزانهٔ مملکت وارد نمی شد.

عدلیه وقضاوت حُکّام

تا قبل از مشروطه، عدلیه در مملکت وجود نداشت، حاکم هرشهری قاضی آن شهر بود. حکام صبح و عصر در اتاق حکومتی جلوس می کردند روی «مخده»، چند نفر منشی با قلمدانهای کشیده جلو حاکم نشسته منتظر اوامر حکمران بودند برای صدور احکام.

عارضین بردو دسته تقسیم می‌شدند؛ طبقه اول و دوم.

اول عبارت از اعیان، ملاکین [و] تجار بودند. از درب دیوانخانه که وارد می شدند اول می بایست درب اطاق فراشباشی رفته تعظیم بکنند [و] به اتفاق فراشباشی شرفیابی حاصل نمایند. بمحض اینکه مقابل با اطاق حاکم شدند چند مرتبه باید بایستند. حق جلو رفتن نداشتند. عرایض خودشان را بگویند. حاکم فراشباشی را خواسته امر می دهد بفرست معروض راحاضر کنند. این کار را تمام کن. عارض با همان وضعی که جلو آمده بود به قهقرا باید برگردد و چندین مرتبه هم تعظیم بکند. برود خدمت فراشباشی کار آنجا خاتمه می یافت. حقوق حکومت که ده یک و نیم بود تسلیم صندوقخانه می شد. فراشباشی و فراشها هم علیحده حق خودشان را می گرفتند.

طبقۀ دوم که کارهاشان کوچکتر بود، خود فراشباشی چون با حاکم قرارداد مقاطعۀ ماهیانه داشت، با مبلغ معینی [که] حق فراشباشی بود، کار[را] تمام کند و همان ماهیانه معین را به صندوق‌خانه بپردازد. از آن مبلغ که تجاوز می کرد متعلق به حکمران بود. غالباً هم اتفاق می افتاد که حکمران و فراشباشی هردو بی سواد بودند اما قضاوت راخوب بلد بودند. آن درس را خوانده، حفظ کرده بودند.

یک وظیفه دیگری هم فراشباشی و فراشها داشتند که برای اشخاص اسباب‌چینی بکنند. مخصوصاً اشخاص آبرومند و حاجی زاده‌ها اگر یک وقتی می خواستند به اصطلاح وسیله خوشی برای خودشان فراهم نمایند، به فراشها دستور کلی داده شده بود که مراقبت کنند هرگاه چنین مجالسی تشکیل شد فوراً به فراشباشی راپورت بدهند. دستور بگیرند بروند از پشت بام داخل خانه شده اشخاصی که از زن ومرد درآن خانه هستند جلب [کرده]، نزد فراشباشی ببرند، آنچه باید شبانه ازآنها بگیرند می گرفتند، مرخصشان می کردند. آنها هم ازترس آبرو که مباد فردا چوب بخورند، جریمه هم بدهند هرچه می خواستند می دادند می رفتند، آبروی خودشانرا حفظ می کردند.[1]

انبار محبوسین یا باستیل های ایران

درهرشهری یک داروغه بود، به منزلۀ رئیس نظمیه. یک انبار دولتی (محبس یا زندان)

۱) برای اطلاع بیشتر به نمایشنامۀ «طریقۀ حکومت زمان‌خان بروجردی و سرگذشت آن ایام» نوشتۀ میرزا آقا تبریزی مراجعه شود.

هم ساخته و آماده بود برای مقصرین (انبار مرکز، ارگ جنب نقاره خانه بود که فعلاً خراب شده).

وضعیت ساختمان این محبسها این بود که زمین را حفره کرده، بطول ده ذرع[1] به عمق سه چهار ذرع [و] به عرض سه چهار ذرع با آجر [و] آهک دیوارهای اطراف را ساخته سقف آنجا را هم با آجر طاق می زدند. در بی از پهلو برای دخول قرار می دادند. در داخل زمین انبار، تیری بلند قرار می دادند که [به] تمام تیرجای پا خالی کرده وبالای تیر سرتاسر حلقه رزه‌هائی ردیف میخ کرده مچ پاهای محبوسین را درجای پاهایی که در خلیلی ساخته بودند می گذاشتند، از وسط رزه‌ها میلهٔ آهن راردمی کردند. سرمیله سوراخ بود، قفل بزرگی، رد کرده قفل می کردند که پاهای مقصرین دیگر بیرون نمی آمد. گردن محبوسین هم تماماً باطوقه های مخصوص علیحده که ازآن طوقه هازنجیر بزرگی رد شده بود همه را به یکدیگر وصل و اتصال می داد زنجیر کرده، سرزنجیر را از درب انبار بیرون آورده،میخ طو یلهٔ بزرگی سرزنجیر بود به زمین می کو بیدند.

روزی یک مرتبه برای قضاء حاجت محبوسین را با همان زنجیر بیرون می آوردند. یک نفر یک نفر کارشان را بکنند تا تمام بشوند بعد به همان محل برمی گرداندند. باقی اوقات درآن محل مرطوب و متعفن بودند. کمتر کسی از اینجا جان بدر می برد. بعد از مشروطیت، آن انبارها بکلی خراب [شد] و از بین رفت.

طرز مجازاتها در انبار (زندان)

انواع مجازاتهای وحشیانه در دورهٔ سلاطین قاجاریه معمول بود. یک قسمت آن مجازاتها مختص محبوسین انبار بود، برای گرفتن پول.ازقبیل «تنگ قجر» و «اشکلک» که قبلاً گفتیم.

قسم دیگر از مجازاتها این بود، یکی را آب زیاد مجبوراً می خورانیدند و محل خارج شدن ادرار را می بستند. فریاد آن شخص به آسمان بلند می شد که من از فلان کار اطلاع ندارم. یا می مرد یا اینکه مبلغی پول می داد خلاص می شد.

۱) دراصل زرع

یا اینکه سر مقصر را می‌تراشیدند خمیر گرفته، روغن داغ کرده به‌سرش می ریختند.

یا اینکه سیخهای کباب را در آتش سرخ کرده بدن محبوس را سیخ داغ می کردند.

دیگری را برای اقرار، چند شبانه روز نمی گذاشتند بخوابد.

بعضی را چندین روز به‌فلک بسته تمام پاهای اورا زیر چوب له[1] می کردند درصورتی که تقصیر هم نداشت، فقط مظنون می دانستند.

این بود طریقهٔ تحقیقات و مجازاتها نسبت به مظنونین. این قبیل مجازاتها چون معالجه بعدی نبود درنتیجه تلف می شدند.

یک قسم از مجازاتها گچ گرفتن بود. مقصر را درجایی که قد آدم کنده شده بود وامی داشتند، گچ دوغ آب کرده می ریختند تا گردن آن شخص، فوری می مرد.

گاهی شاطر دکان نانوایی را برای کمی نان در تنور نانوایی انداخته می سوزانیدند.

بعضی اشخاص را مهار می کردند یعنی بینی آن شخص را میرغضبها سوراخ کرده زهی رد می کردند سر زه را گرفته در کوچه و بازار می گردانیدند و از دکانها پول می گرفتند.

برخی را گوش می بریدند، در بازارها می گرداندند برای پول گرفتن.

شقه می کردند [یعنی] آدم را سرازیر می آویختند، از وسط دو پا الی گردن، با ساطور قصابی نصف می کردند.

دم توپ می گذاشتند. مقصر را جلو لوله توپ می بستند توپ را آتش می زدند. بدن آن شخص تکه تکه شده به هوا پراکنده می شد.

علاوه برشاه، شاهزاده‌های بزرگ که به ایالات مأمور می‌شدند تمام این مجازاتها را هم می کردند کسی را یارای چون و چرا و اظهار نبود. ملت ایران هم بقدری در وادی غفلت و جهالت بودند. تصور نمی کردند و نمی دانستند که به غیر از ایران ممالک دیگری هم در دنیا با حکومتهای مختلف وجود دارد. زیرا در کشور مدرسه نبود که از طریق تحصیل و جغرافیا بدانند. مجامع و حزبی نبود که درآن حوزه‌ها بوسیلهٔ نطق و کنفرانس این قبیل مطالب گفته شود. چشم [و] گوش مردم ایران را بسته بودند که مشغول کامرانی و عیاشی خودشان بشوند.

یک دسته اهل منبر بودند که برای مردم موعظه می‌کردند. قسمتی در شکیات

۱) اصل: لح

مستغرق و به حیض و نفاس مشغول، دسته دیگر به گریه و شیون. درتمام مدت سال حتی درمجالس عروسی مشغول بودند. این بود که یک مشت، مردم جاهل را سوار شده هر یک به طرفی می راندند و از نادانی و جهالت ملت استفاده میکردند.

تحمل و بردباری ایرانیها درمقابل ظلم و تعدی و زجرسلاطین قاجاریه

ملت ایران درمدت یکصد وچهل و چهار سال در دورهٔ سلاطین قاجاریه به انواع مصائب و زجر مبتلا بودند. از طرفی اوامر واحکام ظالمانهٔ سلاطین خودسر، از جانبی زجر و سیاستهای حکام [و] ولات جابر را تحمل می کردند. رفتار آنها نسبت به طبقات ملت گاهی فرق صورت داشت. ولی مطلقاً هیچ فردی از افراد ایرانی آزادی و تأمین جانی و مالی نداشت، زیرا که به مجرد یک راپورت دروغ والی یا حاکم یا یک وزیر و یا شخص متنفذی، دیگر آن شخص صاحب هیچ چیز نبود.

هزارها اشخاص بی گناه را درنقاط مختلفهٔ مملکت به اسامی گوناگون درانبار و محبس های ولایات وایالات حتی درمحبس های رؤسای ایلات و خانهای مقتدر خودسرانه باکمال بی رحمی و قساوت[1] زجرهای عجیب و غریب می نمودند که از آن شخص پول بگیرند بالاخره آن چه داشت می داد آخرالامر باز قانع نشده درزیر شکنجه جان می داد.

متأسفانه دفتر ثبت اسامی معمول نبود تا معلوم شود هرسالی چندین صدنفر درمحبسها بواسطهٔ زجر و سیاست های حیوانی جان به جان آفرین تسلیم نموده اند وچه اشخاصی را درانبار دولتی آنقدر زجر کرده تا مردند و نعش آنها را درچاههای عمیقی درانبار حفر کرده بودند انداختند ومقداری آب آهک روی آنها ریختند تا زودتر معدوم شود [و] اثری از آنها ظاهر نگردد.[2]

۱) اصل قصاوت

۲) پس ازاین مطلب مؤلف شمه ای ازوضع باستیل فرانسه را شرح داده که ازآوردن آن خودداری شد.

قتل ناصرالدین شاه [1]

درباریان شهرت داده بودند که بعد از جشن شاه، ازمظالم درباریان و حکام جلوگیری خواهد کرد[و] اسباب آسایش افراد ملت را فراهم خواهد ساخت. عدل و دادگستری نسبت به تمام رعایای ایران خواهد نمود و خود نیز از اعمال بدی که دارد توبه خواهد کرد. اما از طرف ملت ایران نسبت به این جشن احساساتی ظاهر نمی شد. چون اجباری بود از ترس مجازات حکام ظاهراً مشغول تهیه و فراهم ساختن وسایل جشن بودند. ناصرالدین شاه در ۱۲۶۴ به سلطنت رسید. ۱۷ ذی‌قعده ۱۳۱۳ ناصرالدین شاه برای زیارت حضرت عبدالعظیم رفت. سابقاً معمول این بود که صحن و حرم را خلوت می کردند؛ کسی نباشد[تا] شاه مشرف شود. امروز چون قضا و قدر باید جاری گردد غدقن کرد مزاحم کسی نشوند، اشخاصی که هستند باشند. واردحرم می شود. عده‌ای هم ازعملهٔ خلوت و رجال همراهش بودند. میرزا رضای کرمانی که از طرف یک کمیتهٔ سرِی ایرانی مأمور کشتن ناصرالدین بود درکمین بود[تا] موقعی به دست بیاورد، کار خودش را بکند، بهترین موقع آن روز به دستش آمد، وارد حرم شده عریضه‌ای که قبلاً تهیه کرده بود دست گرفته به ناصرالدین شاه می دهد، همین که مشغول خواندن می شود بارولوریک، تیر به قلب شاه می زند،آخی گفته فوراً جان می دهد. اطرافیان ناصرالدین شاه دیگر مجال نمی دهند. که تیر دیگر را خالی کند، او را دستگیر کرده صحن وحرم راخلوت می کنند. میرزا علی اصغرخان اتابک که جزء ملتزمین رکاب بود فوراً میرزا رضا را به طهران می فرستد. میرزا رضارا با ده نفر سوار کشیکخانه به شهر می فرستد، به مردم می گوید: الحمدلله خطری به شاه نرسید. کالسکه را تا جلو درب

۱) جشن قرن پنجاه ساله ناصرالدین شاه که چندماه مانده بود [تا] پنجاه سال سلطنتش تمام بشود. برای سرگرمی افراد ایرانی وشهرت خودش درصدد برآمد که درسرتاسر ایران برای سلطنت پنجاه ساله خودش جشن بگیرد بتمام ایالات و ولایات ایران دستور گرفتن جشن صادر کرد واهالی مجبورا درتهیهٔ [اسباب] جشن برآمدند.(مؤلف)

صحن آورده جنازه شاه را در کالسکه گذاشته، یک نفر هم در مقابل جنازه نشانده شاه را باد بزند که کسی ملتفت مردنش نشود. اطراف کالسکه راهم عملهٔ خلوت محاصره کرده به شهر وارد می کنند. قبلاً به شهر خبر می دهند که کالسکه دستی را جلو درب اندرون حاضر کرده جنازه را بوسیلهٔ کالسکه دستی وارد حرم می کنند. این خبر را نمی گذارد احدی مسبوق شود. جز چند نفر درباریها آنها هم قدرت اظهار نداشتند. بعد ازآنکه جنازه را وارد حرم می کنند خودش بیرون آمده اعلان می کند: الحمدلله خطری برای شاه نیست، حالشان خوب است، تیراصابت کرده ولی بی خطر است. مردم مطمئن می شوند که شاه نمرده است. محرمانه دستور می دهد[جنازه را] غسل داده کفن کنند. فوراً رئیس بریگارد قزاقخانه را خواسته انتظامات شهر را به او واگذار کرده افواج و قوای دیگر که درمرکز بودند آنها را هم تحت فرماندهی رئیس قزاقخانه قرار می دهد. فوری شهر را نظامی کرده‌در تمام محلات وکوچه هادستجات مسلح قزاق و سر باز پست می گذارند که مبادا انقلابی درشهر رخ بدهد. بعد تلگرافی به مظفرالدین میرزا می کند[و] واقعه را خبر می دهد دستور می دهد که بفوریت حرکت کرده طهران بیایند. اردو و اثاثیه سلطنتی بین راه خواهندرسید.

واقعه قتل ناصرالدین را به تمام حکام ایران تلگرافاً خبر می دهد. دستور صادرمی کند که هرحاکمی مسئول امنیت حوزهٔ حکومت خودش می باشد. باید کمال مراقبت را در امنیت وآسایش اهالی مبذول دارند.

دار زدن میرزا رضای کرمانی قاتل ناصرالدین شاه

بعد ازآنکه میرزا رضا را به شهر آوردند، درعمارت گلستان کندو زنجیر بود. پس از استنطاقات چندین روزه که شرح آن، این جا ذکر شده صبح زود پس از بیست و پنج روز مشارالیه را درمیدان توپخانه[1] به دار زدند.[2]

۱— درمیدان مشق این عمل انجام شد.

۲) ازآوردن متن استنطاق میرزارضا خودداری شد. این استنطاقات درروزنامه صوراسرافیل شماره های ۹ و ۱۰ ودرتاریخ بیداری ایرانیان و درخاطرات واسناد ظهیرالدوله چاپ شده است.

وصول تلگراف به آذربایجان وخبر قتل ناصرالدین شاه

تلگراف اتابک که به مبشرالسلطنه رئیس تلگرافخانه تبریز می رسدفوراًنزدعین‌الدوله می برد. ایشان هم حکیم‌الملک رااحضار کرده تلگراف را ارائه [و] دستور می دهد حضوروالاحضرت ولایت عهد برود و به یک لسانی واقعه را به عرض برساند و مراجعت به شهر نمایند. حکیم الملک می رود.

درآن موقع والاحضرت سر پل آجی گردش رفته بودند. حکیم الملک می رسد. به ولیعهد عرض می کند شاهزاده عین‌الدوله عرض می کنند به شهر تشریف بیاورید برای تلگراف حضوری بامرکز. والاحضرت با حال اضطراب جواب می دهد من از این خبر شما وحشتناک شدم، مباد خبر مرگ پدرم را به من بدهید. طاقت شنیدن این حرف را ندارم. حکیم الملک....[1] این مسئله شب فوری به شهر بیائید،بعد از ورود عین الدوله جلورفته به ملایمت مطلب را آشکار می کند.

ولیعهد به محض شنیدن این خبر یک ساعت گریه کرده او را آرام می کنند [و می گویند] شما امروز شاه مملکت هستید و برحسب تلگراف امین السلطان باید بفوریت به سمت طهران حرکت بفرمائید.عصر همان روز جقه حاضر کرده علما و خوانین تبریز را دعوت [کرده] بعد از شرفیابی از جقه زدن ولیعهد می فهمند شاه شده است. خطیب خطبه به نام مظفرالدین شاه قرائت می کند. حضار از قضیه آگاه می شوند.

فردای آنروز سلام عام منعقد [کرده] عامه اهالی از سلطنت مظفرالدین شاه مسبوق می شوند.به تخت نشستن مظفرالدین شاه و سلام خاص و عام را به اتابک تلگرافاً راپورت می دهند. اتابک هم به تمام حکام ایران تلگرافاً خبر می دهد.

تهیه حرکت به سمت طهران

عین‌الدوله درصدد تهیهٔ وسایل[2] حرکت برمی آید. فوراًتلگرافاتی به اطراف تبریز

۱) یک کلمه ناخوانا.

۲) اصل: وسایل تهیه.

مخابره می کند [که] هشت هزار نفر سوار و پیاده برای التزام رکاب ولیعهد احضار [شوند]. به فاصله چندروز قریب بیست هزار نفر سوار و پیاده در شهر تبریز حاضر شدند. عین الدوله شصت هزارتومان از حاجی فرج صراف قرض کرد برای مخارج مسافرت، روز...[1] حرکت کردند. بین راه برحسب دستور اتابک درتمام خطوط مستقبلین صف کشیده، سیورسات برای اردوی ولیعهد و اردوی طهران موجود کرده بودند. اردوی دولتی با اثاثیهٔ سلطنتی [در] زنجان ملحق شدند. در ورود [به] قزوین آقا باقر(سعدالسلطنه) (که از جمله حکام بی‌سواد بود که سواد فارسی هم نداشت) شهر را آیین بسته چراغانی کردند، پذیرایی کامل نمودند. درینگی امام دستگاه فراشخانه سلطنتی با پوشهای ترمه و گلابتون‌دوزی [و] نقاره‌خانه [و] زنبورکخانه رسیدند. تجملات سلطنتی تکمیل گردید.

برادر اتابک بابارخانه و تقدیمیهای مفصلی برای والاحضرت و ملتزمین رکاب رسید، بین آنها تقسیم کردند. از آنجا با تمام اثاثیه سلطنتی حرکت کردند. نقاره خانه که قریب پنجاه نفر جمعیت بودند سوار شترها از اول منزل الی آخر مشغول زدن نقاره بودند. زنبورکخانه قدم قدم جلو رفته زنبورک خالی می کردند. دستجات موزیک سوار بین راه مشغول زدن بودند.

بیانات سری اتابک به والاحضرت ولایت عهد

بوسیله برادرشان پیغام کرده بودند که من خدمت خودرا انجام داده‌ولی ازآنجائی که دشمن دارید می‌خواهم بدون دغدغه و نگرانی وارد پایتخت [شوید] و به تخت سلطنت جلوس فرمائید. استدعا دارم بی‌مقدمه و بی اطلاع از همه وارد شوید. مقصود اتابک جلب توجه مظفرالدین میرزا بود و اهمیت دادن به خودش. والاحضرت برحسب دستور اتابک بی اطلاع وارد طهران شدند. فقط شخص اتابک که مطلع بود الی درب دیوانخانه استقبال می کند. چهل نفر سقاهای مخصوص با عجله مشغول آب پاشی شده، والاحضرت وارد باغ گلستان [می شوند] و در عمارت برلیان استراحت می کنند. شهر

۱) دراصل جای تاریخ سفید است.

طهران درکمال نظم بود. قزاق و سرباز مشغول انتظام شهر بودند؛ اعیان [و] اشراف بوسیلهٔ امین السلطان حضور والاحضرت تشرّف حاصل می کردند. فردای آنروز سلام عام را اتابک فراهم ساخت.

جلوس مظفرالدین شاه به تخت سلطنت

روز سلام تاج کیانی را به سرمظفرالدین شاه گذاشتند. خطیب خطبه بنام شاه قرائت کرده و سلام خاتمه یافت. از همان روز اول دو تیرگی بین درباریان ناصری و مظفری شروع شد. حاجب الدوله بوسیلهٔ قاپوچیهای آذربایجانی که همراه آورده بودند از درباریان ناصری جلوگیری و با آنها بطور خارج از نزاکت رفتار می کردند. درباریان ناصری شروع به تنقید نمودند که ترک بازار شده است. دیگر کمتر اتفاق می افتاد که آنها وارد گلستان بشوند. درباریان آذربایجانی از امین السلطان خیلی احترام را داشتند. او نیز کمال مهربانی ومحبت را نسبت به تمام اعضاء و اجزای خلوت مرعی می داشت. چه اینکه از اسباب چینی و نظریات عین الدوله واهمه داشت.

عین الدوله خودرا از روز ورود به طهران صدراعظم می دانست. شعاع السلطنه را هم همراه‌آورده بودند که ولایت عهدی را برای ایشان برقرار نمایند. از آن جایی که امین السطان رجل سیاسی و مطلع بود، درامورات درباری بهیچ وجه دخالت نمی کرد ولی اختیارات کارهای مملکتی را از دست نمی‌داد. حتی الامکان سعی می کرد که درباریها از سیاست دولتی مطلع نگردند، اختیاراتی به آنها ندهد. از طرفی هم جدوجهد می کرد که درباریان را به خود متوجه نماید و حتی الامکان درباریان ناصری را به خلوت مظفری تحمیل [کند]، شاید بتواند بتدریج دست ترکها را کوتاه کند. امین السطان امور مملکتی را کاملاً قبضه کرده بود. وزرائی که تعیین کرده بود همه روزه [در]دربارحاضرشده‌جلو او می نشستند، قلمدانها را باز [کرده] ومنتظر صدور دستور صدراعظم بودن. مطالب خودرا به صدارت عرضه داشته دستور لازمه را گرفته می رفتند. حقیقتاً تمام نوکر شخصی بودند. خزانه با امین الملک برادرش بود. مالیه با وزیر دفتر بود. دبیرالملک داخله، مشیرالدوله خارجه.

کشتن سه نفر آزادیخواه در تبریز

از روزی که ایرانیها (مطلعین) برای به دست آوردن آزادی و مشروطیت و خلاصی از چنگال سلطنت جابره مستبده قیام کردند ناصرالدین شاه آنچه توانست به اسامی مختلف بابی، بهائی و غیره آنها را طرد[1] و تبعید[کرد] وکشت. درضمن هم شاید از بهائیها هم عده‌ای را به نام مذهب و گم کردن پی به قتل برساند. ولی اصولاً بعضی افراد حساس و دانشمند ایرانی برروی اصول آزادیخواهی گرفتار پنجهٔ بیرحمانهٔ سلطنت جابر خودسر می شدند.

اغلب بواسطهٔ ترس گرفتاری جلای وطن کرده در ممالک خارجه اقامت کرده بودند. از جمله شیخ احمد کرمانی روحی ومیرزا آقاخان کرمانی وحاجی میرزا حسن خان‌خبیرالملک در حیات ناصرالدین شاه و سفارت علاءالملک به اسلامبول رفته بودند. بعد از واقعهٔ قتل ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه بوسیلهٔ سفیرکبیر ایران این سه نفر را که پیرو عقیدهٔ آقاسیدجمال اسدآبادی می دانستند ومورد غضب ناصرالدین شاه واقع شدند برای آنکه طرفدار آزادی و قانون بودند. علاوه کوشش می کردند که اتحادی بین مسلمانان ایجاد نمایند، احضار به ایران نمودند. ضمناً دستور دادند که آنها[را] به تبریز ببرند، آن بیچاره‌ها را بردند تبریز. محمدعلی میرزا که درآن موقع ولیعهد بود آنها را درخانه شخصی خودش منزل داد. کند و زنجیر کرده بود تا خبر از طهران برسد.

حسنعلی خان عموزادهٔ امیر بهادرجنگ از طهران مأمور شد با دست خط شاه به تبریز رفت که سراین سه نفر مشروطه طلب وآزادیخواه را بدهد بِبُرند به طهران بِبَرَند. بعد از ورود به تبریز دو ساعت از شب گذشته در باغ محمدعلی میرزا که آنها زنجیر بودند، یکی یکی را آوردند زیر درخت نسترن سر بریدند. درصورتی که محمدعلی میرزا در بالاخانه نشسته تماشا می کرد، پوست سرآنها را کنده پراز کاه نمودند. همان شب حسنعلی خان آنها را برداشته به طهران برد. سرها را هم فرستاده بود توی رودخانه که از وسط شهر تبریز می گذرد زیر ریگها پنهان کرده بودند. فردای آنروز که بچه‌ها توی رودخانه بازی می کردند کله‌های بی‌پوست را از زیرریگها درآورده بودند، نعش آنها را هم شبانه برده بودند در «داغ یولی» (یعنی راه کوه) زیر دیوار گذشته دیوار را روی آنها خراب کرده

۱) اصل: ترد.

بودند.

به این اقسام آزادیخواهان را می کشتند که کسی اسم از آزادی و مشروطیت نبرد. بالاخره ملت ایران به ستوه آمده، قیام عمومی برای به دست آوردن آزادی نمودند و مظفرالدین شاه را مجبور کردند و دستخط مشروطیت را گرفتند که شرح آن درآتیه نوشته خواهدشد.

ولایتعهدی محمدعلی میرزا و تبعید عین‌الدوله به مازندران

باآغاز ولایتعهد[ی] محمدعلی میرزا دسته‌بندی شروع شده بود. امین السلطان تمام خلوتیهای شاه را جلب به سمت خود نموده بود، بغیر ازعین الدوله که درخیال صدارت بود،ولی اطرافیان شاه بااو موافقت نداشتند. میرزا محمودخان حکیم الملک که نسبت به شاه واعضای خلوت نفوذ کاملی داشت، او را هم اتابک، بامواعیدی با خود متفق و متحد ساخته بود. تا آنکه موضوع ولایتعهدی محمدعلی میرزا پیش آمد. دسته‌بندی شروع شد. امین السلطان جمعی را با خود همراه [نمود] که باولایتعهد[ی] محمدعلی میرزای اعتضاد السلطنه موافقت نمایند. شاهزاده عین‌الدوله جمعی ازاهالی اندرون ودر باریان را با خود موافق نموده بود که شعاع السلطنه را به ولایتعهد[ی] برساند.

خود مظفرالدین شاه هم باطناً با عین الدوله موافقت داشت. چه‌آنکه‌شعاع- السلطنه طرف توجه بیشتر بود و از محمدعلی میرزا برای موضوع مادرش (ام الخاقان) ورذالتی که داشت متنفر بود. اگرچه عین الدوله ظاهراً برای ولایت عهدی شعاع السلطنه مشغول دسته[بندی]بودولی باطناًبرای تنفرشاه از امین السلطان و اشغال کرسی صدارت مشغول دسیسه و آنتریک بود. امین السلطان واقف نظریات او بود. به همین نظرشاه رامحتاج به خود نموده‌و به دسایس ذهنی او نموده بود که حفظ تاج و تخت شاه رااو نموده و خواهد نمود. شاه خودرا محتاج او دیده و بسیار او را محترم درانظار نگاه می داشت.

امین السلطان به معاضدت حکیم الملک تمام درباریان را با خود متحد ساخت؛ دستخط ولایت عهدی محمد علی میرزا را صادر [کردو] عین الدوله را نزد شاه مقصر نموده به مازندران تبعید [کرد] واز یک دشمن قوی نجات [یافت]و به‌فکراز بین- بردن حکیم الملک و فرمانفرما افتاد. زیرا اشخاص متنفذ در در بار مظفری همین سه نفر

بودند.

حالت روحیهٔ مظفرالدین شاه و مذاکرهٔ مجلس عدالت با صدراعظم

اگرچه وضعیت خلوت مظفرالدین شاه بسیار ننگ‌آور بود و ذکر آن با یک قلم پاک، خارج از حدود امکان است ولی شخصاً خداپرست و دارای عقاید مذهبی [بود] ونماز او ترک نمی‌شد. حتی القوه روزه می گرفت. به سادات و علما عقیده داشت. همیشه اوقات خود[را] به‌تغزیه‌داری می گذرانید. به فقرا و ضعفا، بذل [و] بخشش زیادی کرد و بخشش های جاهلانهٔ بسیاری نیز داشت. هرگاه ثروت دنیا را به او می دادند همه را بذل [و] بخشش می کرد. بهیچوجه راضی به اذیت وآزار کسی نبود. درمدت عمر خود امضای قتل کسی را نکرد و از مسئولت خیلی ترس و واهمه داشت. همیشه هم خود را مصروف کارهای بی مسئولیت می کرد.

به معارف علاقه داشت. بعد ازآنکه به تخت سلطنت جلوس کرده ممتحن الدوله استدعا نمود که به نام نامی اعلی حضرت گاردن پارتی به منفعت معارف داده شود، قبول کردند. یک رشته را هم خود شاه قبول کردند. از طرف خودشان موثق الدوله را تعیین کردند،میرزاسیدزین العابدین‌خان معاون الملک مباشر عمل بود. باغ بهارستان را تزیین [کردند] ازتمام رجال و خوانین و تجار دعوت شد. اول گاردن پارتی (Garden Party) است که درایران داده شد.

مدارس آن روز طهران منحصر بود به دارالفنون، مدرسهٔ سادات که آقای حاج میرزا یحیی دولت آبادی اداره می نمود و مدرسهٔ رشدیه که میرزای رشدیه مؤسس آن‌بود، و مدرسهٔ کمالیه. شاگردان این چهارمدرسه تحت نظام وارد باغ بهارستان شدند. مخصوصاً اطفال سادات با عمامه‌های سبز وشالهای سبز و لباده جلب توجه عامه را می نمودند. هرمدرسه بنوبهٔ خود خطابه خواندند. برای اینکه مقدسین محملی براو نبندند، خطابه‌های آنها راجع به مذهب و مسائل شرعیه بود. شاگردان هرمدرسه، جداگانه با صوت بلند تلاوت قرآن نمودند، درصورتی که رجال و اعیان ایران عادت به رفتن گاردن پارتی نداشتند و ندیده بودند، معهذا آن روز چهارده هزارتومان پول برای توسعهٔ معارف جمع آوری کردند.

موقع تابستان شاه به طرف شمیران (صاحبقرانیه) حرکت کرد. امین السلطان هـــر روز صـبح به دربار آمده، باوزراء مشغول رسیدگی امور بودند. رجال و اعیان هرروزه امین السطان را ملاقات می کردند. بعضی اوقات هم حضور شاه می رسیدند. امین السلطان همه روزه قبل از ظهر شاه را ملاقات می کرد. وقتی که وارد باغ می شد، فوراً مظفرالدین شاه دست و پای خود را جمع نموده، اجزای درباری همه صف کشیده احترامات لازمه را می کردند. تا آنکه امین السلطان وارد اطاق شاه می شد. قاپوچی خلوت درب اطاق را بسته احدی از مذاکرات و مکالمات آنها مستحضر و مطلع نمی گردید.تا آنکه روزی یک مرتبه فریاد اتابک شنیده شد و بعد از لحظه ای درب اطاق به هم خورد، امین السلطان با حال متغیر بدگویی می نمود. می گفت آخ چگونه می خواهد تاج و تخت سلطنت را بر باد بدهد. عدالت، عدالت، عجب! و باهمان حال از دربار خارج می شود، تا آنکه قصه کشف گردید که شاه به امین السلطان گفته بود تا چه وقت باید مسئولیت ملت را داشته و همیشه اوقات، درنتیجهٔ مسئولیت متزلزل [باشم] وسلب آسایش را از خود بنمایم. خوب است از اشخاص منورالفکر جماعتی را دعوت و به نام عدالت مجلسی تشکیل بدهیم که به امورات مملکتی و ملی رسیدگی نموده آنچه را تعیین کنند ما اجرا نمائیم. امین السلطان از شنیدن این کلمات عصبانی شده می گفت عجب خیالی نموده اند می خواهند سلطنت اجدای خودشان را بهم بزنند. من به هیچ وجه حاضر برای شنیدن این کلمات نبودم. این بود که با آن حال عصبانی از اطاق شاه خارج می شود. شاه بروی خود نیاورده ولی از آنجا کینهٔ امین السلطان را در دل نگاه می دارد.

عزل امین السلطان

بعد از اینکه امین السلطان، عین الدوله را تبعید کرد، متوجه به حکیم الملک وفرمانفرما گردید، که این دونفر را مخل آسایش وخیالات خود می دانست. شروع به دسته‌بندی جدیدی نمود. درباریها را با دادن انعام ومواجب، یکعده را با خود همراه کرد. حکیم الملک از نقشهٔ خیالات او مطلع گردید. آن هم چون در شاه نفوذ کاملی داشت شروع به دسته‌بندی درمقابل کرد. بواسطهٔ این که همیشه درحضور شاه بود القاء شبهه می نمود برمخالفت امین السلطان؛ واز صدارت امین السطان شاه را متوحش و

متزلزل ساخت.

ازآنجائیکه خود مظفرالدین نیز از امین السلطان دلخوش نبود، ولی بواسطهٔ ضعف نفس و عدم اراده واهمه داشت انفصال امین السلطان باعث اختلال امور بشود، از طرفی هم مخالفین درخلوت شاه را راحت نمی گذاشتند، آخرالامر شاه را راضی کردند که صدراعظم را معزول و فرمانفرما را زمامدار کنند، تادرآتیه فکری برای زمامدار ایران بشود. دستخط انفصال صدراعظم صادر، علاءالدوله راااحضار و مأمور تبلیغ و گرفتن مهر و قلمدان و شمسه که متعلق به صدارت است گردید که بعد از ابلاغ دستخط درهمان روز امین السلطان را به قم تبعید نماید. علاءالدوله منزل امین السطان رفت، مأموریت خود را انجام داد. همان روز [امین السلطان را] به قم حرکت داد و نیز دستخط صادرکردند فرمانفرما به امورات لشکری وکشوری رسیدگی [کند] وزمام امور کشور را به دست گیرد.

بیست کرور تومان استقراض [۱]

اولین استقراض که از روسها شد درصدارت امین السلطان بادلالی میرزا رضا خان ارفع الدوله بود. چندی طول نکشیدکه بارمسافرت فرنگ مظفرالدین شاه تهیه شد تمام آن پولها بیهوده به مصرف رسید و قرض برای مملکت ایران باقی ماند.

مجدداً، استقراض مالی درسال ۱۳۱۹ از دولت روس شد. معاهدهٔ تجارتی ترکمان چای که به حال تجارت وصناعت آن روزه ایران خیلی نافع بود باطل، [و] عهدنامه جدیدی تهیه شد که درسال ملیونها ضرر تجارتی وصناعتی به ایران وارد آورد. گمرکات ایران درمقابل قروض به دولت روس رهن قرار داده شد [و] برحسب میل و اشارهٔ روسها بریاست بلژیکی هااداره‌می شد. کلیه تجارت ایران به قبضه روسها درآمد. این پول هم درمسافرت ثانی مظفرالدین شاه تمام شد. خصوصاً بعد از قتل میرزا محمودخان حکیم الملک دررشت. علما هم به صدا درآمدند. تمام مفاسد[۲] را از میرزا علی اصغرخان دانستند. در جمادی الثانی ۱۳۲۱ به ارتدادش فتوا دادند و عزل اورا از

۱) این قسمت درحاشیه صفحه درج شده است.

۲) دراصل «مفاصد»

پادشاه خواستند. فوراً معزول [شد] واز ایران مهاجرت نمود. شاهزاده عین الدوله به جای او صدراعظم شد. هشت کرور تومان استقراض مالی در صدارت عین الدوله انجام شد.

درسال ۱۳۲۲ باز تدارک سفر سوم اروپای مظفرالدین شاه دیده شد. این مسافرت در بحبوحهٔ جنگ شرق اقصی وشکست پی در پی دولت روس از دولت ژاپون بود. استقراض سوم هم گویا در چنین موقع نازکی بطریق خفیه از روس شد. دراین مسافرت والاحضرت محمد علی میرزا که درآن زمان ولیعهد بود به قائم مقامی سلطنت انتخاب شد. از این پنجاه کرور قرض، یک شاهی به مصرف مملکت و ملت نرسید.

زمامداری فرمانفرما

فرمانفرما شخص محیل و طماع و در موقع احتیاج بسیار چاپلوس بود. دراین موقع که زمامدار شد، دو دشمن قوی هم که داشت یکی عین الدوله که به مازندران تبعید شده بود و دیگری امین السطان که به قم اعزام گردیده بود و حامی ای هم مثل حکیم الملک داشت. بعلاوه خود فرمانفرما هم طرف توجه ملوکانه بود. حکیم الملک نیز بوسیلهٔ حامیان خود شاه را احاطه کرده بودند، نمی گذاشتند از اعمال و رفتار بی رو یه او شاه مستحضر گردد.

به همین مناسبات فرمانفرما میدان راخالی دید. بدون مشورت مرتکب اعمالی گردید که بتدریج اسباب ندامت دوستان خودرا فراهم آورد. دشمنان نیز موقع را مغتنم شمرده دست از آستین بیرون آورده پارتیها تشکیل [دادندو] جداً مخالفت را با فرمانفرما شروع [کردند] و ذهن شاه را مشوب ساختند.

حقیقتاً درمدت قلیل زمامداری اش بکلی اعتبارات دولت را از بین برد. از طرفی از عهدهٔ وصول مالیات برنیامد، آنچه را که وصول می شد صرف تعینات شخصی خود می نمود. کار بجایی رسید که چرخهای مملکت به واسطهٔ بی پولی ازکار افتادو بواسطهٔ نرسیدن حقوق اعضای دوائر دولتی همه متوقف گردید. از هرطرف فریادها بلند شد. فرمانفرما خودرا در مضیقه دید. متوسل به حکیم الملک گردیده بعد از مشاوره چنین تصور می کردند که درخزانه چند کرور پول از دورهٔ ناصری باقی مانده شاه را راضی کنند اختیاراتی بگیرند، درب خزانه را باز کرده بقدر رفع حاجت هرمبلغی لازم دارند، بردارند

به مصرف برسانند. باز دور مظفرالدین شاه را احاطه نموده خواهی نخواهی راضی نمودند.

خارجه و داخله تصور می کردند که لااقل بیست کرور تومان پول طلا درخزانه موجود است. یک مرتبه سر پوشی را که ناصرالدین شاه سرخزانه گذاشته بود واعتباراتی برای سلطنت خود شهرت داده بود، فرمانفرما سر پوش را برداشت. درب خزانه را باز [کردند] بعد از تجسس و تحقیق صدهزار تومان اشرفی بیشتر درخزانه پیدا نکردند. این یکصد هزار اشرفی نیز کفایت مخارجات را نمی نمود. این مبلغ را برداشتند و نیز اعمال دیگری مرتکب گردید که بکلی آبروی دولت و ملت ایران را به باد فنا داد. این بود آنچه صندلی و میز و اثاثیه طلا و نقره بود بیرون آورد به ضرابخانه دادند سکه زدند، مثلاً یک پارچه ظرف طلا که آنتیک و قیمتی [بود] و تقریباً سی هزار تومان قیمت داشت. طلای آن بیش از پنجاه تومان نبود آن را هم به ضرابخانه فرستاد سکه کردند.

دراین بین مظفرالدین شاه به لار مسافرت نمود. دوستان امین السلطان وقتی به دست آورده یک عده از اجزاء خلوت و خواجه سرایان را متفق کرده از هر طرف مظفرالدین [شاه] را احاطه [و] اعمال ناشایسته فرمانفرما را گوشزد شاه نموده تا آنکه شاه از حقایق اعمال فرمانفرما مطلع [شدو] درصدد عزل او برآمد.

قبلاً [درصدد] زمینه‌سازی شخصی که زمام امور را به دست او بدهند برآمدند. پارتیهای اتابک آنچه سعی کردند مشمر ثمر واقع نگردید، این بود همگی به زمامداری امین الدوله رأی داده، شاه نیز موافقت نمود. دستخط عزل فرمانفرما و صدراعظمی امین الدوله صادر [گردید] وامین الدوله دراین وقت پیشکار ولایت عهد درتبریز بود.

صدارت امین الدوله

امین الدوله ایام متمادی آرزوی رسیدن به این مقام را داشت. این موقع موفقیت حاصل کرد. از تبریز احضار شد. دستخط صدارت با مهر [و] قلمدان و شمسه به او عنایت و مرحمت گردید. از زمامداری امین الدوله عقلا و هوشمندان و اروپا رفته‌ها خوشوقت ومسرور گشته و برحسب مذاکرات قبلی که با این طبقات کرده بود عقایدش این بود که مملکت باید تحت لوای قانون اداره شود، ملت از فشار عمال استبداد وحکام ظالم نجات یابند.

خبرزمامداریّ امین الدوله هرقدر اشخاص فکور مملکت دوست را مسرور و خوشوقت ساخت، بیشترازآن علماء...[1] وطلاب رابه وحشت واضطراب و دغدغهٔ خیال مبتلا نمود، چه آنکه عقیدهٔ امین الدوله راهمگی می دانستند. هرگاه مملکت قانونی بشود درب دکاکین استفاده وحقه بازیها بسته خواهد شد، از ریاست خواهند افتاد، مثل اشخاص عادی خواهند شد.

چون قصاص قبل از جنایت بود، نتوانستند ایرادی وارد کنند. درحال سکوت باقی [ماندندو] منتظر اقدامات و عملیات او شدند. انگلیسها نیز با او کمال موافقت را داشتند. درهمان مرحلهٔ اول که به دیدن امین الدوله رفتند برای اظهار مساعدت و ابراز صمیمیت پیشنهاد نمودند که ما برای استقلال زمامداری و مساعدت باشما حاضریم که چهل کرور تومان بدون هیچگونه قیدی به شما قرض بدهیم. در ضمن شاه را هم برای معالجهٔ کسالت مزاج به اروپا حرکت دهد. چهارصد هزار لیره به امین الدوله کمیسیون می دادند، از آنجائی که جز ترقی و تعالی مملکت مقصود و منظوری نداشت راضی نشد که حتی الامکان باب استقراض از خارجه در ایران مفتوح شود. چه، مضرات او را می دانست بعلاوه [اگر] این معامله را می کرد،علماء همان را دستاویز قرار داده او را تعقیب می نمودند. این بود عدم رضایت خودرا خاطر نشان نمود که حالیه محتاج به پولی نمی باشیم. مشغول رتق[و] فتق امور کشور گردید.

درحین اشتغال به کار مشاهده نمود که دزدان و غارتگران مشغول دسیسه و نیرنگ گشته، او را متزلزل واز کار باز خواهند داشت، به نظرش رسید که وصلتی با شاه نموده، شاید بدین وسیله خود را از دسایس مغرضین نجات دهد. این بود خواستگار برای فخرالدوله دختر حضرت علیا فرستاد برای پسرش. فوراً این وصلت را شاه وحضرت علیا استقبال نموده رضایت دادند. با کمال عجله وسایل ازدواج را فراهم [و] جشن مفصلی بر پا نمود. عروسی خاتمه یافت. امین الدوله مغرور شد [که] دیگر ممکن نیست معزول شود. خود را مادام العمر صدراعظم ایران می دانست. هیچگونه عایق و مانعی فرض نمی کرد.

از فرط غرور مقتضیات وقت را هم مراعات نمی نمود. به احدی از افراد و متنفذین درباری اعتنایی نمی کرد. پسرش راهم خزانه دار نمود. اختیارات مالی را نیز

۱) یک کلمه ناخوانا.

دست خود گرفت. اگرچه درمدت زمامداریش کاری نکرد که باعث حب و بغض شدید کسی شود[و] مخالفین ایرادی براو وارد آورند ولی خزانه‌داری پسرش تمام طبقات را به صدا درآورد. برای آنکه همه را معطل نموده حقوقات مردم را نمی‌پرداخت. حقوق هرکس را که می خواست بپردازد مبلغی به رسم تعارف کسر می نمود. این مسئله اسباب مخالفت عامه گشته و وسیلهٔ حمله دشمنان گردید. اشخاصی که متنعم به یغمای امین السلطان بودند، از طبقهٔ علماء و مفت خوارها دسته بندیها کردند. به عناوین مختلفه عدم رضایت خودشان را به شاه عرضه می داشتند. در باریان هم بعد از رفتن امین السلطان انتفاعشان ازهرطرف بسته شده بود، وقت را مغتنم شمرده از هرطرف شاه را محاصره کردند. مخصوصاً علماء و سادات اقدامات مجدّانه می کردند تا کار به جایی رسید که علماء جمع شده حکم تکفیر امین الدوله را به خاص و عام گوشزد نمودند.درمجالس ومحافل غیر از تکفیر امین الدوله مذاکرهٔ دیگری در بین نبود.

ولی این مذاکرات مثمرثمر نگشته امین الدوله توجهی به این حرفها نکرد، در کمال اطمینان قلب ازعزل خود مشغول کار بود. علماء شهرت دادند که تماماً به قم مهاجرت نمایند. تودهٔ ملت باز مساعدتی باآنها ننموده امین الدوله بطور بی اعتنائی باآنها رفتار می نمود. علماء خود را درمقابل امین الدوله مغلوب ومنکوب دیدند. ملاحظه کردند که بکلی حیثیات آنها از بین می رود. همگی جمع شده بعد از مذاکرات تصمیم گرفتند که درب خانه های خودرا بسته، نماز جماعت نروند. درمجالس عقد وعروسی وفاتحه حاضر نشوند و به مرافعهٔ ملت رسیدگی ننمایند.

این اقدام باعث هیجان عمومی گشته، چه آنکه کارهای جماعت کـلیتاً در بوته[1] اجمال مانده مقدسین از نماز جماعت باز [مانده]، در بهای بهشت بسته شده و ملائکه ها بیکار و به امین الدوله لعنت می فرستند. از طرفی گفتگوی حقوقی جماعت که بوسیلهٔ علما انجام می گرفت و بایست از محضرایشان بعد از دوندگیهای بسیار و مخارجات گزاف حکم به حقانیت خود دریافت نمایند، کارهای عارض ومعروض به عهدهٔ تعویق افتاد، عروسیها متروک[شد واگر] کسی فوت می کرد صاحب عزا برای نماز مرده حیران و سرگردان می ماند. یک مرتبه لعنت اززمین [و] آسمان باریدن گرفت، اسباب وحشت شاه و درباریان شد.

۱) اصل: بوطه.

دراین حال کارکنان امین السلطان شب و روز مشغول کار و دوندگی هستند. میرزا مصطفی آشتیانی با دسته‌ای مشغول اقدام و تقسیم پول از طرف امین السلطان هستند. باصر السلطنه نیز واسطهٔ بین قم وطهران بود. با اقدامات مجدانه حکیم الملک رانیز با خود موافق نموده و به شاه خاطرنشان کردند، چنانچه امین الدوله معزول نشود باز دکاکین بسته شده [و] برای سلطنت مخاطراتی پیش خواهد آمد. درصورتی که شاه میل عزل امین الدوله را نداشت اجباراً دستخط انفصال او را صادر کرد. امرشد که به لشت نشاء ملک خود به رشت برود. امین الدوله حرکت کرده رفت. از شدت خیالات غم و اندوه آن جا مرحوم شد. مجالی ندید که برای خود آثاری باقی گذارد.

صدارت ثانی امین السلطان

بعد از انفصال امین الدوله درباریان و طرفداران امین السلطان اطراف شاه را محاصره و عرصه را به او تنگ کردند تا اینکه شاه مجبوراً او را احضار،[و] صدارت را به او واگذار[1] نمود. حقیقتاً دیگری که لیاقت این مقام را داشته باشد نه از دربارهای ناصری ونه مظفری وجود نداشت.

روزی که امین السلطان وارد طهران شد عموم مردم شادی می کردند. صدراعظم با اوضاع درباری اطمینان به شغل خود نداشت. درصدد طرح نقشه جدیدی برآمد که بدان وسیله مقام خود را محفوظ دارد. دراین موقع حقوق درباری، مستمریات و سایر حقوقات لشکری و کشوری عقب مانده، فریاد همه از بی پولی بلند است. شاه از هرطرف به فشار و مضیقه افتاده. درواقع بعد از انفصال اولیهٔ امین السلطان همه وقت درفشار اقتصادی گرفتار و درزحمت بود.

امین السلطان خواست در این موقع جلب توجه عموم را به خود بنماید. برای نفاذ استحکام صدارت خود وسایلی برانگیزد. با حکیم الملک و درباریان طرح دوستی ریخت، با آنها داخل مذاکره شد. به این ترتیب که مستمریات جماعت عقب افتاده اسباب گفتگوست، بعلاوه شاه همیشه اوقات گرفتار کسالت مزاج است، بهتر این

۱) اصل: صدارت را برگزار نمود.

است که پولی استقراض نموده قرض...[1] را داده مستمریات را پرداخته مبلغی را برای مسافرت شاه معین کرده مابقی را به شخصی بدهند که سداهواز را بسته و رودخانهٔ شاهرود را به جلگهٔ قزوین بیاورد، که از منافع این دو محل اصل [و] فرع استقراض را بپردازیم.

حکیم الملک و درباریان که اسم فرنگ را شنیدند کاملاً مطیع اوامر صدراعظم شده همه تملق می گفتند. خواب [و] خوراک [را] برخود حرام [کرده] درخواب نمایش و تفریح گاههای اروپا به نظر آنها جلوه گر می گردید. تا آنکه اسباب چینی نموده، محسنات این استقراض را به نظر شاه جلوه گر ساخته اجازه دادند که چهل کرور تومان امین السلطان به اعتبار گمرک استقراض نماید.

اگرچه قبلاً زمینه‌سازی نموده و مذاکرات را قطع [کرده] منتظر امر شاه بود، بعد از اجازه مجدداً داخل مذاکره شد. چنین جواب آورد که روسها را راضی کردم ولی دو شرط قرار دادند یکی امضای علماء دیگری ضمانت خود من. شرط دوم را برای بقای خودش اضافه کرده بود. چنانچه وقتی شاه بخواهد او را معزول کند روسها فشار آورده چهل کرور را بخواهند. بهرحال این دو پیشنهاد را هم قبولاند، وجهی به آقایان علما تقدیم [کرد] وآنها هم تصدیق کردند. استقراض تمام شد، مستشاران و ارفع الدوله دلال معامله بودند، منافع بسیاری ازاین دلالی بردند.

پس از دریافت پول، لقب اتابکی به امین السلطان عنایت گردید. اتابک با یک عزم راسخ ومجدّانه مشغول انجام وظایف و جلب توجه درباریان و شاه و عامه گردید. آقا غلامحسین خزانه را مأمور کردند که درعمارت تخت بر بر روزها بنشیند آنچه بروات صادر شده در دست مردم است گرفته وجه آنها راپپردازد. مردم هجوم آورده براتهای خود را داده درعوض اسکناسهای تازه گرفته رفتند. یک هفته پرداخت این وجوهات به طول انجامید کلیه قروض داخلی به همین ترتیب پرداخته شد.

درضمن اتابک مشغول تهیه و تدارک مسافرت شاه به اروپا از راه آذربایجان شد. چه آنکه مظفرالدین شاه گذشته از آنکه از دریا واهمه داشت نمی خواست مسافرت دریا بنماید. جمعی از رجال را اتابک اعظم تعیین کرد که همراه شاه باشند. عده‌ای را هم شاه از درباریان تعیین نمودند. قریب یکصد و پنجاه نفر همراهان شاه شدند. رجالی

۱) یک کلمه ناخوانا.

که دراین سفر همراه شاه بودند: اتابک اعظم- امیر بهادر جنگ- مهندس الممالک-موثق الدوله- موثق الملک - سلطان علی خان- یمین الملک- صدق الدوله- ناصر الممالک. تهیهٔ اردوی مفصلی دیده اعلان حرکت داده شد. روز عاشورا را وارد میانج شدند. موثق-الدوله و سیدزین العابدین خان درآن منزل مشغول روضه‌خوانی و عزاداری و دسته‌بندی مفصل شدند. روزدوازده محرم واردتبریز[1] گردیدنددرحالی که تمام شهر را برای ورود شاه آئین بسته بودند. چندروز درتبریز توقف نموده بعد به سمت رود ارس حرکت و ازآنجا به طرف روسیه رهسپار گردیدند.

درموقعی که می‌خواستند از رود ارس بگذرند، بواسطهٔ طغیان آب ممکن نگردید. از طرفی هم روسها درتمام خط راه تدارک پذیرائی دیده بودند، ناگزیر بودند حرکت کنند. این بود کرجی زیادی حاضر کردند و با طناب به یکدیگر بستند مثل یک کشتی بزرگی ساختند و به اطراف کرجیها نرده تزیین نموده، قریب به یکصد و پنجاه نفر ملاح حاضر کرده طنابهای متعدد به کرجیها بسته به دست ملاحان دادند. بعد خبر حرکت را به شاه دادند. واهمه و ترس زیادی از آب داشت و نمی توانست اظهار ترس خود را علناً بگوید. مجبوراً سوار شده ملتزمین رکاب اطراف شاه را گرفته که آب وجریان آن را نبینند.

ملاحان طنابها را یک مرتبه بسته خودرا به آب انداخته مشغول کشیدن کشتی دستی می شوند. در وسط شط فشارآب اختیار را از ملاحان گرفته کشتی کوچک را به طرف جریان آب می کشد یک مرتبه صدای شیون وناله از اردوی دولتی که کنار شط بودند بلند می‌شود. روسها با دور بین می بینند فوراً دو یست نفر ملاح به آب ریخته که کشتی را به کمک ملاحان ایرانی نجات بدهند. تفضل الهی شامل حال آنها شد. گرداب آب نیز به ملاحان کمک کرده کشتی مصنوعی رابه کنار می برد. ملتزمین رکاب عموماً غرق خود را یقین داشتند ولی به روی خود نمی آوردند که شاه بفهمد. بهرحال عموماً سلامت کناره پیاده شده ازطرفین رود شلیک توپ شروع می شود. فردا صبح با تجلیل از آنجا حرکت می کنند. اردوی ایران نیز به ریاست مصطفی خان حاجب الدوله به طرف تبریز رهسپار می گردند. باغ شمال را اردوگاه خود قرار می دهند، تا آنکه موقع مراجعت شاه می رسد. تلگراف رسید که اردو به کنار رود ارس حرکت کنند. شاه با ملتزمین رکاب

۱) اصل: آذر بایجان.

وارد [می‌شود و] فردای آن روز به طرف آذربایجان حرکت [کردند]، پس از ورود دوروز درتبریز ماندند بعد به‌طرف طهران رهسپار گشتند. دراین مسافرت اتابک کاملاً جلب توجه ونظرشاه را به خود نموده بود.

تبعید حکیم الملک به رشت

باز در فرنگ مابین اتابک وحکیم الملک مناقشاتی رخ داده بود، از همان جا دسته‌بندی و مخالفت شروع [شده] تا وارد طهران می‌شوند. چنانچه شرح ماوقع درسفرنامهٔ شاه نگاشته شده. ولی دسته اتابک قوی‌تر بوده اطراف شاه را گرفته او را راضی می‌نمایند که حکومت رشت [را] به حکیم الملک واگذار[1] [کنند] و تبعید به آنجا بشود، درصورتی که خود را آماده صدارت کرده بود. مجبوراً به رشت حرکت دادند.

چندی نگذشت که شاه به ییلاق رفته بودند خبر فوت حکیم الملک تلگرافاً رسید. کسی قدرت اظهار این مطلب را به شاه ندارد. چه آنکه به اجبار راضی به تبعید او شده بود. به این واسطه از اتابک ملول ومکدر بود. بالاخره خبرفوت او را به شاه دادند. بسیار غمگین گردید. بعد از تحقیقات معلوم گردید که بوسیلهٔ گماشتگان خود او، او را مسموم نموده‌اند.

همین مسئله بیشتر باعث بغض وکینهٔ شاه شد. از اتابک متنفر گردید؛ عین‌الدوله را احضار [کرد و] طرف توجه قرار داد. کمال بی‌مهری در بارهٔ اتابک می‌نمودند، او را به فرنگ تبعید، عین الدوله را صدراعظم نمودند.

صدارت عین الدوله
موازنهٔ جمع وخرج وبرقرای صندوق مالیه

عین الدوله پس از چندین سال آرزوی صدارت که همه را به تبعید و

۱ــ اصل: برگذار

گوشه‌نشینی گرفتار و مبتلا بود، حال که موفق به آرزوی دیرینهٔ خود گشته [بود] درصدد جلب افکار عمومی و توجه شاه برآمد. اول قدمی که برداشت موازنهٔ جمع و خرج مملکت بود.

درمسافرت جاجرود که همراه شاه بود، مستوفیان آنجا [را] احضار [و] دوشبانه روز اوقات صرف کردند، بصورت جمع و خرج کشور رسیدگی، موازنه و مرتب نمودند. مسیونوز رئیس صندوق، هر براتی که صادر می گردید. فوراً بدون معطلی می پرداخت.

عین الدوله برعکس اتابک از مخارج بیهوده وانعام وجایزه و بخشش جلوگیری می کرد. مهر خودرا به دست کسی نمی داد. ولی اتابک هر کسی هرچه به اسم مواجب، جیره [و] انعام نوشته به دستش می داد مهر می کرد.

بیست کرور استقراض عین الدوله از روسها

باز مظفرالدین شاه به خیال مسافرت فرنگ افتاد. عین الدوله از این نظر خوشوقت ومسرور شد. برای آنکه می خواست خودرا درار و پا معرفی کند. به این جهت نظر شاه را استقبال کرد، با روسها داخل مذاکره شد. بیست کرور تومان قرض کرد، تهیهٔ مسافرت شاه را از راه رشت واستراآباد فراهم، [ولی] ملتزمین رکاب راکمتر کرد. عدهٔ آنها را به هفتاد نفر تنزل داد. تاآنه وارد رشت شدند. عبور از کنار دریا مشکل بود با کالسکه.چه آنکه از انزلی الی استرآباد هشتاد وچهار رود کوچک و بزرگ در راه بود. عین الدوله عمیدالسلطنه طالش را احضار [کرد و] پنج روزه اصلاح راه راخواست. او هم بدون آنکه مشکلاتی اظهار نماید تقبل این خدمت را می کند،راه را مرمت [می کند.] قدرت عمیدالسلطنه[1] این بود که پنج روزه هشتاد وچهار پل چوبی بزرگ و کوچک ساخت و سیورسات مفصلی درهرمنزل تهیه نموده وهرکس هرچه می خواست می داد. شاه [را] از راه کناره به استرآباد [برده] وازآنجا به روسیه می روند. پس ازچندماه طول مسافرت مراجعت و به پایتخت وارد می شوند. (شهر رجب ۱۳۲۰) مسافرت دوم مظفرالدین شاه به فرنگ ۱۳۲۲

۱— قدرت عمیدالسلطنه این بود که پنج روزه هشتاد وچهارپل چوبی بزرگ و کوچک ساخت وسیورسات مفصلی در هرمنزل تهیه نموده و هرکس هرچه می خواست می داد. (مؤلف)

قمری بوده.

مظفرالدین شاه دراین مسافرت همه اوقات دچار کسالت مزاج بود. ملتزمین رکاب هرکدام از مدت خدمت که خلاص می شدند دنبال هرزگی و تعیش می رفتند، ولی شاه بی اندازه از اعمال آنها متنفر بود. میل داشت اشخاصی را که همراه خود آورده به کارخانجات و مؤسسات خیریه رفته اطلاعاتی حاصل کنند. اوضاع کنونی اروپا را ببینند و درآتیه مثل ملل حیّهٔ دنیا ترقی نمایند وخدماتی به مملکت خودشان بکنند.

صدق الدوله که از ملتزمین رکاب شاه بود روزی به گردش می رود ملاحظه میکند که رئیس جمهوری فرانسه پالتو خود را روی دست انداخته با خانمش مشغول گردش است. صدق الدوله کنار رفته، راه برای عبور ریاست جمهور باز می کند. رئیس جمهور می گذرد. شبی از طرف نظمیه اخطار می کنند که رئیس جمهور صدق الدوله را خواسته مظفرالدین متغیر گشته که بازچه هرزگی نموده اید که شما را می طلبند.به هرحال بامأمور نظمیه می رود، وقتی که آنجا می رسد رئیس جمهور کمال محبت را به او نموده انگشتری که در دست داشته از دست خود بیرون آورده به دست صدق الدوله می کند [و] می گوید: امروز شماحق بزرگی به گردن من دارید که راه عبور به من دادید.

روزی راپورت به شاه داده می شود که ناصرالملک رفته شب را مشغول به عیاشی بود.او را شاه خواسته بعد از تغیرات زیاد می فرماید: شما بی سوادها را که به فرنگ آورده‌ام برای این است که ترقیات دنیا را دیده، درمراجعت به هموطنان خودتان تذکر داده و به مملکت خود خدمت کنید، نه آنکه هرروز مشغول هرزگی شوید.[1]

مظفرالدین شاه اساساً آزادی طلب بود، مخصوصاً دراین دو مسافرت فرنگ بیشتر برعقایدش افزود، ولی به مناسبت اینکه قدرت وتوانایی که عقیده خودرا اظهار دارد نداشت این مسئله بیشتر وسیلهٔ شدت مرض او می گردید.می گفتند سلطانی که امروز به همه چیز قادر وتواناست، می خواهد بکلی سلب اختیارات ازخود نموده و قدرت خود را به دست بقال و عطار بسپارد. هردو دسته حق داشتند وقتی که ملت بیدار می شد زیر بار اوامر علمای سوء نمی رفت، هم چنین درباریها هم نمی توانستند از خون ملت تغذیه کنند و زمانی خودشان را به افراد کشور تحمیل نمایند.

۱ــ این چند سطر درحاشیه صفحه نوشته شده .

سفر اخیر که مدتی در کنترکویل بســـر می برد، خوانین رجال و دانشمندان شرفیابی حاصل کرده حال مزاجیشان هم بهتر بود. اطبای مخصوص شاه بودند. دکترهای اروپایی هم معالجه می کردند. دراین سفر دکتر ایرانی شاه اعلم الدوله بود.

شاه عشق وافری به کارخانجات داشت. سفر اول، کارخانهٔ چراغ برق وکارخانه آجر پزی را حکیم الملک بامساعدت شاه وارد نمود. شاه ماشین آلات صفحه سازی را به هفتصد هزارتومان وارد کردند که دولتِ ایران محتاج به خرید فشنگ از اروپا نشود. علاوه ماشین میخ‌سازی، نجاری، گراورسازی [و] مطبعه که هیچکدام در ایران نبود خریده وارد کردند.

بعد از مراجعت اخیر فرنگ، روز بروز برکسالت مزاج شاه افزوده می شد. عیداخیر مولود شاه را اگرچه مطابق معمول جشن گرفته، ولی خودش نتوانست حاضر بشود. مهم‌ترین اعیاد عیدمولود شاه بود. درسلطنت قاجاریه مرسوم بود قبل ازسلام رسمی روز عید مولود تمام سفرا به میهمانی دعوت می شدند. بعد از سلام هم تمام شاهزاده‌ها درسرناهار شاه حاضر گشته ناهار می خوردند. هرکدام هم یک اشرفی عیدی گرفته و به تکیهٔ دولت رفته عکس گروهی می انداختند. بعد می رفتند. چون شاه مریض بود نمی توانست به کلیهٔ امور رسیدگی نماید، عین‌الدوله که صدراعظم بود مشغول اجرای اوامر جابرانهٔ خود گشته در این موقع نیز سیاستهای خارجی ونیرنگهای دیپلماسی نیز درجریان امور کاملاً ذی مدخل و درجریان بود.

چوب خوردن نظام الدوله و قوام الدوله[1]

درصدارت عین الدوله چون ایندو نفر برضد عین الدوله رفتار می کردند، دردوشان تپه آنها راحاضر کردند، چوب و فلک خواسته چوب زیادی به آنها زد. بعد به مازندران تبعید نمود. بهیچ وجه مراحم شاه را نسبت به آنها رعایت نکرد. چه آنکه عین الدوله شاه رابخوبی می شناخت که عادت مظفرالدین شاه این است، شغلی راکه خودش به کسی می دهد از او واهمه به هم می رساند.

۱ــ درنسخه اصلی این قسمت درحاشیه آمده که به متن منتقل شد.

انقلاب مشهد، توپ بستن آصف الدوله به گنبد مطهر صفر ۱۳۲۳

به واسطهٔ تعدیات فوق العاده آصف الدولهٔ شاهسون حکمران خراسان، اهالی به ستوه آمده، درصحن متحصن [شده] و به طهران تظلم می نمایند. آصف الدوله حاجی معاون را احضار واز اوتقاضا می کند که جماعتی راجمع [کرده] و به صحن رفته گنبد را سنگر قرارداده جماعت را متفرق سازد. متحصنین از مقصد او مطلع [شده] از صحن خارجش می سازند. آصف الدوله توپچی و سرباز حاضر کرده صحن وگنبد را بومباردمان نموده اهالی را متفرق می سازد.

روز بعد باز طلاب واهالی درمسجد جمع شده بازار را هم بسته بطرف مسجد گوهرشادمی رفتند.دستهٔ حاج معاون که قبلاً گنبد را سنگر خودقرارداده بودند به مردم شلیک کرده از طرفی هم سربازها به کمک آنها رفته جماعت را متفرق می سازند. راپورت تلگرافی به شاه می رسد. آصف الدوله را [به] تلگرافخانه احضار [می کند واو] تقصیر را به گردن اهالی می گذارد.

روز هجدهم صفر باز طلاب جمع شده‌بازاری هاهم متزلزل جلو دکاکین خود ایستاده چنانچه بلوائی بشود دکاکین خود را فوراً بسته و از غارت اموال خود جلوگیری نمایند. آصف الدوله خود را مجبور دید که وجهی مابین طلاب تقسیم و آنها را ساکت نماید. بعد از تقسیم پول جنگ وجدال خاتمه یافت.

مقدمات انقلاب مشروطیت
چوب خوردن تجار قند فروش

دراین موقع نان طهران رو به سختی گذاشت. هیاهوی جماعت بلند شد. این ایام سیاست مهم، عمل کمی نان است. هر حکومتی که نان راارزان و فراوان می نمود اسباب دلخوشی جماعت بود. درموقع سختی نان عزل حکومت راخواستار می شدند.

عین الدوله نیز از قضیه مطلع بود. خود را درفشار و مضیقه دید. حکومت طهران را به علاءالدوله واگذار نمود. زیرا سفاک[تر] و بی باک تر از او دررجال کمتر یافت می‌شد که بتواند خبازها را تنبیه کرده جلوگیری از تعدیات آنها بنماید[و] نان طهران را

اداره کند. ولی موقعی به دست علاءالدوله نیامد. سیاست دیگری پیش آمد نمود واو این بود که سیدهاشم که یکی از تجار معروف بود با چند نفر از تجار متحد شده و با چند نفر دلالهای روسها ساخته، قند زیادی خریداری وانبارکرده بودند. مظنهٔ قیمت قندرابه دست خودشان گرفته بودند. قند را به قیمت گران به اهالی می فروختند. این مسئله نیز اسباب شکایت مردم را فراهم [نموده] به حکومت تظلم می کنند.

علاءالدوله سیدهاشم را احضار [می کند] وامر می دهد که باید قند را به قیمت عادله بفروشی. جواب می دهد ضرر می کند. علاءالدوله حکم می کند چوب وفلک بیاورید. چون سیدهاشم سیدمعمرو ریش سفیدی بود اشخاصی که حضور داشتند چنین پنداشتند که می خواهد او راتهدید کند. تاآنکه چوب و فلک را جلو اطاق حکومت ریختند. فوراً پاهای سید را به فلک گذاشته چوب وافری می زنند [و] بعد حبس می کنند. این خبر به بازار می رسد. حاج احمد قیصریه پسر حاج عبدالصمد قزوینی، آقا سیداسمعیل‌خان معروف به چرم‌فروش قزوینی که از تجار معتبر و معروف بودند برای شفاعت به اداره حکومتی رفته که علاوءالدوله را تهدید نمایند. ضمناً سیدهاشم را هم مستخلص سازند. به محض ورود که عنوان مطلب می کنند، آنها را هم چوب زیادی زده توقیف می کنند.

عملیات سعدالدوله وزیر تجارت

تجار که همیشه محترم بوده‌اند و تاحال چنین توهینی به آنها نشده‌بود جمع شده به اتفاق نزد سعدالدوله رفته، بعد از تظلم از این توهین کسب تکلیف می نمایند. سعدالدوله اگرچه باطناً خصومت بسیاری با عین‌الدوله و علاءالدوله داشت ولی قدرت آنکه ظاهراً مخالفتی نماید نداشت، محرمانه به تجار دستور می دهد که باید جمع بشوید انفصال عین‌الدوله وعلاءالدوله را از شاه درخواست کنید. تجار آنچه سعی کردند که وسیله به دست بیاورند، عرایض خود را به شاه برسانند برای آنها میسر نشد؛ زیر احدی قادر نبود از ترس عین‌الدوله این مطالب را به عرض شاه برساند.

تجار بعد از تبادل افکار تصمیم گرفتند که علماء و واعظین را با خود متفق ساخته، دیگ پلو را درحضرت عبدالعظیم راه انداخته همگی آنجا اجتماع کرده، عزل

عین الدوله وعلاءالدوله را از شاه بخواهند. علما هم باعین الدوله خصومت زیادی داشتند، برای آنکه به احکامات آنها وقعی نمی گذاشت، دعوت تجار را به حضرت عبدالعظیم اجابت نموده رفتند. بعد از آنکه واقعه کشته شدن سیدعبدالحمید پرده از روی کارها برداشت وجبن ملت از عین الدوله یک اندازه برداشته شد، مقامات خارجی وداخلی مشغول کار شدند.

سیاست انگلیس وروس

ازآنجا که انگلیسیها مردمان سیاسی[اند] وهمواره درهرامری پیش بینی کرده وسائل پیشرفت آن کار را فراهم می کردند، روسها یک ملت بی سیاست [بودند و] همیشه درامورات با زور و خشونت رفتار می کردند. درنتیجه تنفر عمومی ایرانیها را به خود جلب می نمودند. گاهی که از طرف انگلیسها هدایت می شدند ولواینکه برضرر خودشان هم بود باز اظهار امتنان می کردند، به‌طمع اینکه ایران را باید تقسیم کرد. منطقه هایی برای خودشان تعیین می کردند. باز هم تحریک شده مداخله‌علنی درامور حکومت ایران نموده نمی گذاشتند دولت ایران اقتداراتی داشته باشد. سیاستشان این بود که دولت وملت ایران را همیشه تحت فشار نگاه دارند. علاوه روسها زمام امور حکومت ایران را کاملاً به دست‌خودشان گرفته بودند، تمام رجال ومتنفذین را در تحت سلطه واقتدار خود نگاه داشته همه نوع از آنها حمایت [می کردند و] درمحافظت واستقلال آنها می کوشیدند.

موضوع حمایت از شعاع السلطنه درزمان خزانه‌داری شوستر که تفصیل آن رابعد خواهیم دید قضیه را کاملاً روشن می کند. انگلیسها هم تمام هَمّ خود را متوجه به این کرده بودند که وسایل تنفر عمومی ملت را نسبت به روسها جلب و ضمناً توجه عامه را به سوی خود جلب نمایند. با این وصف عده طرفداران روسها بیشتر بودند. ولی چون انگلیسها به منافع ایرانیها سخن می گفتند علما و تجار و خواص و توده ملت را آگاه می‌ساختند، از این پیش آمد موقع را مغتنم شمرده مساعدتهای مادی ومعنوی نسبت به خواص کرده، برای عزل عین‌الدوله استعانتشان دادند و تاحدی جلوگیری از اعمال خشونت کارانه روسها می نمودند.

بعد از چوب خوردن تجار درعمارت حکومتی، هیجانی بین تجار و اهالی پیدا شد. متوسل به مرحوم میرزا سیدمحمد طباطبائی مجتهد سنگلجی شدند. آقا دستور دادند که چند روزی بی صدا مشغول کار خودتان باشید. پس از آنکه اقدامات من انجام شد به شما اطلاع می دهم انشاءالله کار بزرگی را از پیش برمی داریم.

این واقعه درسنهٔ ۱۳۲۴ قمری واقع شد. شاهزاده عین الدوله (سلطان عبدالمجید میرزا) صدراعظم ایران بود. با علمای طراز اول خوب رفتار نمی کرد. طرفین منتظر وقت و فرصت بودند. انقلاب ایران از این جا شروع شد. ضمناً دستهای خارجی هم در پرده این سلسله را می جنباند. چوب خوردن تجار هم وسیله بزرگی برای پیشرفت مقاصد ملی گردید.

مرحوم طباطبائی که عمر خود را صرف خیال مشروطیت ایران کرده بود، وسیله به دست آورده جماعتی را همراه دید. برای پیش بردن مقاصد باطنی خود درمقام طرفیت با صدارت برآمد به همدستی تجار. ضمناً آقای آقاسیدعبدالله مجتهد بهبهانی را ملاقات کرده متحداً مشغول کار شدند و سایر علما را هم آگاه و باطناً همراه نمودند؛ یک مرتبه صدا را بلند کردند.

طباطبائی درمسجد چاله حصار حاضر شد، ندای به خلق طهران داد که ایهاالناس حاضرین به غایبین برسانند که فردا شب در این مسجد حاضر بشوند. شب اول اهالی شهر دسته دسته به مسجد می رفتند درحدود دو سه هزارنفر جمع شدند. بعد از نماز آقامنبر رفته شرح مبسوطی از اتحاد مسلمین سخن گفته بعد اظهار داشت: ای گروه مسلمانان واهل طهران! هیچ وقت دست از اتحاد برندارید که نتیجهٔ آن بسیار وثمر آن بی شمار است. برهمه آشکار است که امروزه تعدیات وزرا وعمال دیوان از حد گذشته کسی مالک جان ومال خودنیست. هرروز چندین نفر از مظلومین نزد من شکایت می نمایندتحمل جور و ظلم بیشتر از این برما روانیست. خداوند ما راآزاد آفریده چرا این قدر درقید اسارت باشیم. گذشته از مسلمانان که سالها است خون ما را خورده و می خورند. بدتر از همه ظلم فرنگیان برماسر بار شده. آیا می دانید مسیونوز بلژیکی که درگمرک امت چه تعدیاتی به ما می کند؟ شما خون ندارید! حس ندارید! اسلام ندارید! مراد من از دعوت شماها این بود که بدانم در معزولی مسیونوز حاضر هستید وایستادگی دارید یا می خواهید کما فی سابق درزیر ننگ وفشار این مرد بلژیکی بمانید.

در این وقت جماعت حاضر مسجد متحداً فریاد برآوردند، اظهارارادت و اتحاد نسبت به آقای طباطبائی نمودند. گفتند ما تماماً دراوامر وفرمایشات آقا حاضریم. هرکجا می رسد برسد.

بعد طباطبائی گفتند ای گروه مسلمانان، دوستان وآشنایان و برادران دینی خود راخبر بدهید که درتمام روزها از ظهر تا عصر از اول مغرب تا ساعت سه از شب گذشته با تمام مجتهدین دراین بیت‌الله حاضریم، تا انشاءالله به معاونت وهمراهی شما برادران دفع شر این مرد فرنگی بشود. ازمنبر به زیر آمدند.

این خبر به شاهزاده عین الدوله صدراعظم رسید. وقعی نگذاشت. زیرا بطوری عین‌الدوله برمظفرالدین شاه مسلط بود وتسخیر کرده بود که احدی راقدرت نبود بدون اجازهٔ صدراعظم مطلبی را نزد شاه به عرض برساند. منتظر بود ببیند مقصد اصلی حضرات چیست. اگر اهمیت دارد درصدد جلوگیری برآید.

از روز دوم تمام مجتهدین و روحانیون درمسجد حاضر شدند، اما از مجتهدین کسی منبر نمی رفت مگر خود طباطبائی وهمه وقت سخن درعزل مسیونوز بود.می گفتند که آن مرد فرنگی چقدرها مال دولت وملت را خورده ومیخورد. باید برادران همدستی نمائید و نگذارید بیشتر از این ضرر به دولت وملت ایران بخورد. درحقیقت تمام این ضررها متعلق به همه ملت است.

اول کسی که لفظ دولت وملت را ادا کرد[و] این دوه قوه را از یکدیگر مجزا نمود طباطبائی بود. درجلسهٔ چهارم که کثرت جمعیت خیلی شد علما وطلاب اکثراً حاضر می شدند، به معزولی مسیونوز قناعت نکردند. طباطبائی در منبر گفت ما بیخود درباب مسیونوز وقت خودرا تلف می کنیم. همه می دانند صدماتی که ما از فرنگی ومسلمان می کشیم تمامش از طرف صدر اعظم است، باید درمعزولی اوسعی وایستادگی کرد. آن وقت مسیونوز طبعاً رفع شرش خواهدشد. ما غیر از معزولی عین الدوله کار دیگر نداریم. سه چهار روز هم فقط سخن در عزل صدرات بود. جمعیت زیادی همه روزه حاضر می شدند. بمرور این طور گوشزد مردم کردند که ما از پادشاه خود سه چیز می خواهیم. اول عزل عین اُلدوله، دوم عزل مسیونوز، ثالثاً اعطای عدالتخانهٔ ملی، که در عدالت خانهٔ مز بور چهل پنجاه نفر از طرف طبقات ملت از علما و تجار واشراف حاضر باشند که دست تعدی وزرا از سرما کوتاه شود. باز فقط به لفظ عدالت‌خانه قناعت نمی کردند. جسته جسته می گفتند تاکی مسلمانان درزیر فشار یک نفر شخص واحد

باید باشند؟ چه ضرر دارد که ما هم مثل سایر دول آزادی داشته باشیم. آخر ما هم ترقی می خواهیم،ثروت می خواهیم. خلاصه از این عبارات زیادبیان می کردند.

در روز پنج و شش این واقعه که مردم درمسجدحاضر می شدند، مشهور شد که صدراعظم خیال دارند منزل حضرت طباطبائی بروند. از قضا یک روز هم منزل آقا رفتند ولی از بس که غرور داشتند قضایا اصلاح نشد. به این واسطه اثرسستی درحالت علما پیدا شد، برای اینکه مجتمعین جسته جسته درگوشه وکنار صحبت می کردند که لابد علما از صدراعظم پول گرفتند وسست شدند. ما را جلو چک عین الدوله انداختند، عنقریب برای ما اسباب چینی خواهند کرد. چون این بیانات به سمع آقای طباطبائی رسید مجدداً درصدد جمع آوری اهالی برآمد. روزی درمنبر اظهار کردند که مردم درمسجد حاضر بشوند مطالب لازمی است خواهم گفت.

دراواخرشهرر بیع الثانی سنهٔ مذکور، مردم طهران از غریب و بومی در مسجد طباطبائی دسته دسته حاضر شدند. چون صحن مسجد، چندان گنجایش نداشت، بالای پشت بام هم پراز جمعیت شد که محل خالی یافت نمی گردید. بعد از نمازآقا به منبر آمد.

اول بیانی که کردند این بود: ای گروه مسلمانان که همه برادران من هستید! بدانید که من از شما صرف نظر نمی کنم و شما را به پول نمی فروشم واز قصد خود نمی گذرم. سپس قرآن کوچکی بیرون آورده قسم می خورد. بعد از قسم یاد کردن گفتند: ای مردم! مرا متهم نسازید. امروز روزی نیست که من ازعین الدوله ظالم پول بگیرم و شما را واگذار، وزیر چنگال آن خونخوار بیندازم. تانفس آخر از قصد خود برنمی گردم تا مراد حاصل آید. بعد آغاز مطلب نمودند. گفتند: ای مردمان محترم! ماهمه دل سوخته ایم، از جور و تعدیات وزراء وحاکمان جور به ستوه آمده ایم. ظلم ظالمان ما را مجبور داشته که درکشتی نشسته و با ناخدا جنگ کنیم. عیناً حالت ما مردم بیچاره است که جانها درکف دست گرفته و باوزرا درجدالیم. حرف اینجاست که مردمان طهران برای ما اسباب چینی کرده و گفته اند اجتماع حضرات درمسجد برای این است که می خواهند سلطنت را «مشروطه» نمایند. این حرف از اصل بی مأخذ است. چگونه مردمانی می توانند دم از مشروطیت بزنند که علم [و] تمدن ندارند، اخلاق ندارند، قانون بین الدول و ملل را نمی دانند. این حرف برای این مردم خطا و غلط است. قصد ما مردم فقط عزل این سفاک ظالم است که از شاهنشاه خود متمنی وخواستاریم و اعطای

عدالتخانه که کمتر از وزراء و حکام وغیره به رعیت بیچاره تعدی و صدمه وارد آورند. درآخر بیان کردند ای مردم بدانید این راهی که ما می رو یم همه نوع احتمالی دارد تصور مرحمت و همراهی نشود. احتمال مخاطرات عظیمه یعنی خطر جانی وجان بازی هم هست. هرکسی حاضر است خوب، هرکسی می ترسد زودتر برگردد و ما را به حالت خود گذارد. جماعتی که حاضر بودند هم صدا و هم زبان اظهار مساعدت با حضرت آقا کردند که ما همه ایستاده حاضریم.درحقیقت چیزی که علمای محترم را مغرور و امیدوار کرد اظهار همراهی مردم بود.

حاج شیخ فضل الله نوری و چندنفری از علما وطلاب که از این اجتماع دورند. این آقای حاج شیخ مزبور طرف مهر و محبت صدارت است. اکثر اوقات با حاج شیخ همراز و دمساز است و طرف مشورت امورات هستند. اما آقایان طباطبائی و بهبهانی با جمعی از علما و طلاب و اهالی (از روز چهارشنبه شانزدهم شوال ۱۳۲۳) چند روز درمسجد مزبور به سر بردند.

چند روزی که گذشت عین‌الدوله خواست با تدبیر آنها را ساکت و پراکنده کند. تدبیرش این بود که علاءالدوله را از حکومت طهران منفصل و دیگری را منصوب نمود. بعد از معزولی او جماعت متفرق نشدند. بلکه تجرّی آنها بیشتر شد. بعد از چند روز که درمسجد توقف کردند آخرالامر دیدند توقف درشهر با صدارت عین‌الدوله با این غروری که دارد کار پیشرفت نخواهد کرد. صلاح در این دیدند که بروند به حضرت عبدالعظیم.

دریکی از شبها (شب پنجشنبه شانزده شوال ۱۳۲۳) به زاو یه مقدسه حرکت کردند. طلاب و جماعتی اطرافی روز بعد به مرور رفتند وآنجا اقامت نمودند. راپورت به صدارت همه روزه می دادند که علما اینجا محشری بر پا کرده اند.عین الدوله دید بیشترازاین صبر و سکوت سزاوار نیست. این بود که امیراعظم برادرزادهٔ خود را مأمور کرد برود به زاو یهٔ مقدسه، اگر حضرات به رضایت به شهر مراجعت کردند محترماً والآباقوهٔ جبریه بانهایت افتضاح آنها را بازگرداند. امیرمز بور برعهده گرفت. ازطرف دیگرحاج سیف الدوله عموی بزرگ امیراعظم سفارشات اکید نمود که با علما درنهایت احترام سلوک کند، حتی اگر مقصر دولت هم می شود نسبت به علما بی‌احترامی روا ندارد.

امیراعظم با سفارشات دوعمو برضد یکدیگر در حیرت افتاد. بهرحال به زاو یهٔ مقدسه حرکت [نمود و] وارد گردید. علما را دید.بدواً حکم خود را ارائه داد. علما از

مضمون حکم مضطرب شدند. سپس امیراعظم می گوید حکم مرا دیدید اگر من شما را نبرم، دیگران شما را به افتضاح می برند و من باید از نوکری دولت صرف‌نظر کنم. چنانچه من احترامات شما را منظور می دارم شما هم مرادر نزد دولت خجل ننمائید و همین امروز بی مضایقه حرکت فرمائید محترماً به شهر برویم.

این بود علما هم بعد از این بیانات راضی به بازگشت گردیدند. در همین وقت که قریب دوساعت و نیم به ظهر مانده بود روز جمعه شانزده ذی‌قعده ۱۳۲۳ متحصنین زاویهٔ مقدسه با صدور دستخط انعقاد عدالتخانه سوار شده بطرف شهر بازگشت نمودند با همراهان. دراین اثنا واقعهٔ مشهد و گلوله‌زدن به گنبدمطهر واقع گردید. [در] شیراز هم در این تاریخ انقلابی پیدا شد. از تمام شهرهای ایران صدا بلند شد.

چند روزی بدین‌منوال گذشت. آقایان دیدند که از این حرکت خودشان نتیجه حاصل نکردند، بلکه اسباب بی اعتباری آنها درجامعه گردید. در جلسات عدیده مشورت و مذاکره نمودند. بالاخره چنین رأی دادند که بدون وجود شیخ فضل‌الله نوری کارها پیشرفت نخواهد کرد. هر دو آقایان طباطبائی و بهبهانی رفتند منزل شیخ. پس از پذیرایی اظهار مطلب نمودند که صدارت نسبت به علما رفتار توهین‌آمیز می نماید و نسبت به ملت با سختی و بی‌عدالتی رفتار می کند [و] ماهم بی وجود شما کارمان پیشرفت نمی کند. دراین موقع شما باید با ما همراهی نمائید که اقدامات ما به نتیجه برسد.

شیخ می گوید فرمایشات شما را شنیدم. مطلع شدم. آیا شما می دانید که مهر و محبت شخص صدارت با من به چه اندازه است. با وجود این غرور، بی اجازهٔ من آب نمی‌خورد ولی شما را هم تنها نمی گذارم، نوع خود را ضایع و مفتضح نمی‌خواهم و توهین شریعت را برخود نمی‌پسندم. هرزمانی که شما اقداماتی کردید من فوری قطع مراوده کرده و با شما درهرجا که بفرمائید حاضرم. سیدین هم اطمینان حاصل کردند. قرار دادند که در روز حرکت شیخ را اطلاع دهند.

در اواخر سنهٔ ۱۳۲۳علما و جمعیت ملی حرکت [کرده] یکسر به مسجد شاه‌طهران رفتند. امام جمعه هم حاضر شد فوری واعظ برمنبر برآمد. ابتدا مردم را به اتحاد خواند، سپس بعضی عبارات ناشایسته به اعلی حضرت شاه بیان کرد. آقا میرزا ابوالقاسم امام جمعه این عبارات را شایسته ندانست. به نوکرها و فراشهای مسجد اشاره کرد که آقایان را بزنند. یک مرتبه فراشها ریختند، چوبها بالا رفت به جان مردم افتادند، حضرات دیدند پیش آمد توقفشان دراین مسجد غیرمقدور است. ناچار حرکت کرده

عده‌ای از جلوچوب فراشها فرار کردند. آقایان به مسجد جامع رفتند،آنجا پناهنده شدند.

دراین وقت خبر به عین‌الدوله صدراعظم دادند که علما در مسجد جمعه پناهنده شده‌اند. صدراعظم هم جمعی سوار و سرباز و توپچی برای جلوگیری فرستاد. جمعیت به اندازه‌ای بود که جای حرکت نبود که کسی خارج یا داخل شود. مأمورین اطراف مسجد را محاصره [کرده] بالای بامها را هم گرفتند. مانع از ارزاق مجتمعین تاحدی می‌شدند. به تماشاچیان اعلام کردند هر کس می‌خواهد برود، ماندنیها بمانند. عدهٔ کثیری رفتند، مابقی درمحاصره ماندند تا فردا صبح.

ضمناً صدراعظم به میرزا احمد خان سرتیپ عراقی که مأمور محاصرهٔ مسجدبود حکم داده بود فردا صبح اگر کسبه دکانهای خودشان را باز نکردند آن دکان را غارت کنید، صاحبش را هم گرفته حبس نمائید. این حکم برای این بود که کسی دکان خود را نبندد وجزو متحصین نشود. کسبه از وحشت و ترس صبح دکاکین خود راباز کرده نشستند. از طرفی[1] سربازها وسوارها تفنگ در دست اطراف بازار ایستاده بودند. مردم که برای تماشا هجوم می‌آوردند به آنها حمله کرده، اهالی فرار می کردند. دراین وقت مردم یکی‌یکی وارد مسجد شدند. جمعیت زیادی باز درمسجد جمع شد. چند نفر از مسجدیها بنای سینه‌زدن را گذاشتند. بیرقی[2] مرتب کردند. جماعتی دور بیرق[3] اجتماع کرده، دراین وقت آقا سیدعبدالحمید وآقا سیدحسن سینه‌زنان با کثرت جمعیت اطرافی از در مسجد به بازار آمدند. سربازها هرقدر با سرنیزه تفنگ حمله کردند اعتنا نکردند. تا نزدیک چهارسوق سینه‌زنان آمدند.

به آنجا که رسیدند سرتیپ امر شلیک داد. سرباز مسلمان سر از اطاعت سرتیپ بتافت. در آن حال خود سرتیپ تفنگی به دست گرفت، پیشانی سید[عبد]الحمید هدف گلوله بی‌رحمی گردید. با تیر دویمی سینهٔ سیدحسن رانشانه کرد. هردو از پای درآمدند، فدائی ملت شدند. سربازها دیدند سرتیپ‌شان می‌زند اگر آنها تیر نیاندازند مقصر دولت خواهند شد، صدای شلیک بلند شد. درحملهٔ اول عده[ای] به خاک افتادند، همان بود. مابقی فراراً وارد مسجد شدند بیچاره علماء نه راه فرار و نه طاقت قرار دارند. آنقدر بود که از دیوار مسجد به خانه‌های مجاور سوراخ می کردند. در این بین ابلاغی از طرف صدارت رسید که از مسجد خارج شوید. می‌خواهید بی‌صدا و آشوب درطهران بمانید،

۱ــ اصل: طرف ۲و۳ــ اصل: بیدق

نمی خواهید از طهران خارج شوید، به قم و عتبات هرکجا که خواستید مجاز هستید بروید. اما علما بعد از فرار از سوراخ دیوار مسجد ابلاغ صدارت را شنیدند، فوز عظیم دانسته با هزار زحمت وجهی برای مخارج حرکت تهیه کرده درمغرب همان روز که دوسید بیچاره کشته شده بودند حرکت به قم کردند.

اما شیخ فضل الله نوری از روز قبل که علماء به مسجد رفتند با صدارت قطع مراوده کرد. هرقدر عین الدوله پیغام فرستاد که شما اینجا بمانید، شیخ جواب سخت داد. درمغرب روز دوم به اتّفاق آقایان بهبهانی و طباطبائی و چند نفر دیگر به سمت قم حرکت کردند، سه ساعت از شب گذشته به عین الدوله خبر دادند علماء مغرب به سمت قم حرکت کرده‌اند. قدری فکر کرده دید خبط عمده کرده، زیرا اگر علما به قم وارد شوند، فتنه بزرگ [شده] وجلوگیری میسر نیست. همان ساعت عده‌ای سوار به تعاقب علماء فرستاد که هرکجا که به آنها رسیدند، آنها را به افتضاح به شهر برگردانند. اما افسوس که این تدبیر و رفتن سوار بیحاصل بود. زیرا سوارها پس از تاخت وتاز بسیار و تکاپوی بی‌شمار مأیوس به شهر برگشتند. راپورت دادند که حضرات درهیچ جا توقف نکرده یکسره رفته بودند. عین الدوله از شنیدن این خبر ملول شد. آخرین فکرش این شد نگذارد این خبر به گوش شاه برسد. این نیز قصدی خام و تدبیری ناتمام بود.

بعد از ورود علما به قم، آقایان قم درمقام پذیرایی برآمدند. مخصوصاً آقاسید عبدالله قمی که درظاهر و باطن [با] علمای طهران همرأی وهمزبان بود. دراین ایام در قم صداو ندای مشروطیت شنیده می شد. اما تا طهران بودند، فقط ذکر عدالتخانه بود. علمای طهران روزی چند در قم به سر بردند. شور و همهمه درخلق طهران پدیدار گردید. با یکدیگر می گفتند علمای ما که به قم مهاجرت کرده‌اند، طرفیت عین الدوله هم باما آشکار است. عنقریب هزاران اسباب چینی برای ما خواهد کرد. حال که کشتی ملت دچار گرداب فنا نگشته، راهی جوئیم وخود را از غرق نجات دهیم.

ضدیت و طرفیت عین الدوله

شاهزاده عین الدوله اگرچه ملتفت این سیاستها تا درجه‌ای بود ولی حب ریاست و جاه طلبی او مانع کناره گیری گشته جداً برای بقای خود کوشش می نمود و از هیچگونه

سفاکی فروگذار نمی کرد. زیرا از طرفی مظفرالدین شاه ناخوش احوال بود، نمی توانست از حقایق امور مطلع گردد. از طرفی هم احدی قدرت نداشت به مخالفت عین‌الدوله سخنی بگوید و شاه را متوجه به اعمال او سازد.

عین الدوله با کمال وحشت و اضطرابی که داشت ازهیچگونه اعمال ظالمانه که سزاوار یک حکومت استبدادی است فروگذار نمی نمود. ضمناً درصدد برآمد که جمعی از علما و تجار و کسبه را گرفته، تبعید کرده آشوب را بخواباند. افراد برجستهٔ ملت از هرطرف خود را درمضیقه وحملهٔ استبداد می بینند که مال و جان آنها تماماً درمعرض خطر واقع گردیده، درصدد چاره‌جویی برآمدند. جمعی از تجار و کسبه محرمانه دوریکدیگر جمع شده بعد از مشورتهای زیاد در پیش‌آمدهای بدی که برای آنها رخ خواهد داد تصمیم گرفتند که حاجی محمد تقی را محرمانه به سفارت انگلیس بفرستند، با سفیر مذاکره نماید، چنانچه می پذیرند جماعتی بروند درسفارتخانه متحصن شوند.

حاجی محمد تقی به سفارت رفته، از سفیر اجازه ورود به سفارتخانه را برای جمعی تقاضا می کند. از طرف سفیر پذیرفته می‌شود. چون حاجی محمد تقی اظهار می کند که عین‌الدوله می‌خواهد یک عده از تجار و کسبه را تبعید کند، آنها هم میخواهند به سفارتخانه پناهنده شوند قبول شده به حاجی محمد تقی می گویند: هرقدر جمعیت زیاد باشد می‌پذیریم و برای کمک به ملت ایران، وسائل عزل عین الدوله را هم فراهم می‌سازیم. حاجی محمد تقی دیگر برنمی گردد. به رؤسای تجار و اصناف مذاکرات خودش را اطلاع می دهد که هرقدر ممکن است جمعیت بفرستید. از آنجائی که تجار و رؤسای اصناف در میان جماعت بازاری نفوذ کاملی داشتند، فوراً پنجاه نفر انتخاب کرده به سفارت می فرستند. وقتی جمعیت به سفارتخانه می ریزند می بینند که سفارت انگلیس پیش بینی چنین روزی را چندین سال قبل نموده، فوراً چادرهای متعدد از انبار سفارت بیرون می ریزند درفضای باغ می زنند.

جمعیت واردین دسته دسته در چادرها قرار می گیرند. همچنین سایر وسایل پذیرائی چنین جمعیتی از هرحیث قبلاً ساخته وآماده بوده که بهیچوجه این عده درمضیقهٔ[1] زندگانی نباشند.

بعد از آنکه واقعه کشته شدن سید عبدالحمید پرده از روی کار برداشت جبن

۱ـ اصل: مظیقه

ملت از ظلم و تعدی وخودسری عین‌الدوله به یک اندازه برداشته شد. قضیهٔ تحصن سفارت انگلیس پیش آمد.[1]

حاجی محمد تقی نظارت تهیهٔ شام وناهار و سایر لوازمات را شخصاً عهده‌دار[شده‌و] قریب ده‌هزار تومان پول نقد [که] درکیسه‌ها موجود [بود] جلو درب سفارت درچادر خودش گذاشته که واردین و عابرین بدانند که متحصنین پول مخارج خود را حاضر نموده محتاج نیستند. وسائل پذیرائی از هرجهت فراهم شده و از تمام طبقات همه روزه دعوت می کردند. اهالی هم دسته دسته سفارت رفته می ماندند. تا سه روز اوّل عین‌الدوله به متحصنین سفارت توجهی نداشت، بعد از سه روز که هرصنفی جدا جدا چادر زده، آبدارخانهٔ علیحده شام و ناهار مرتب آنها به چادرهای خودشان می‌رفت و درروز سوم عده جمعیت بالغ بردو هزار نفر رسید، متحصنین سفارت اهمیت پیدا کردند. شاهزاده عین‌الدوله به وحشت افتاد. از طرفی هم مخالفین عین‌الدوله از طبقات مختلف تماماً همّ خودشان را مصروف به تقویت متحصنین سفارت نمودند و همه قسم مساعدتهای فکری و مالی به آنها می کردند، تا کار به بجائی رسید که درسفارت محلی باقی نماند. دراطراف سفارت‌خانه چند محل را اجاره کرده جمعیت را سکنادادند.

عین‌الدوله آنچه لازم کوشش بود نمود بلکه جلوگیری نماید ممکن نشد، پرده از روی کار برداشته شد. عصرها قسمی جمعیت می شد که خیابان علاءالدوله و اطراف سفارت مملو از جمعیت بود [و] راه عبور [و] مرور بکلی مسدود بود. کمتر کسی می‌توانست خود را به سفارت برساند، این حوادث را رو یتر مفصلاً به تمام دنیا خبر داد. از بیداری ملت ایران تمام ملل عالم را آگاه ساخت. این خبرها درجراید خارجه همه‌روزه طبع و به ایران هم می رسید بیشتر اسباب هیجان عمومی را فراهم می ساخت.

ولی عین‌الدوله وامیر بهادر اطراف شاه را داشتند. نمی گذاشتند واقع خبر سفارت را بفهمد.فقط راپورت می دادند که قریب چهل نفر ورشکسته‌های[2] بازار برای خوردن مال تجار به سفارت رفته مشغول مذاکره با سفیر هستیم که آنهارا خارج سازیم. با اینکه تمام در باریها از اوضاع مطلع ومستحضر بودند احدی ازترس عین‌الدوله واستبداد او

۱ــ این عبارت درحاشیه نوشته شده.

۲ــ اصل: برشکست‌های

قادر به ابراز مطلب نبود، حتی قدغن کرده نمی گذاشتند روزنامه های خارجه نیز به دست شاه برسد، چه آنکه این خبر در اروپا اهمیت زیاد پیدا کرده شهرتی تام یافته بود. به دربار یها از هرطرف فشار می آوردند، ولی نمی توانستند مطلب را به عرض شاه برسانند.

تا آنکه آقاسید محمد طباطبائی سنگلجی حمیت می کند مطلب را به هر وسیله ممکن باشد به شاه برساند، وسیله به دست نمی آورد. محرمانه سیدزین العابدین خان مستعان الملک را احضار[و] از ایشان تقاضا می کند که عریضهٔ ایشان را به شاه برساند. درحالی که رسانیدن همین عریضه برای انسان خطرناک بود، معهذا قبول می کند برساند. آقا سید محمد خیلی مسرور می شود. مستعان الملک با صدیق حرم داخل مذاکره شده و وقایع را کاملاً می گوید. چنانچه شاه را دراین موقع مطلع نکنند و چاره‌جویی نکنند، مخاطرات بسیاری پیش خواهد آمد. او را راضی می کند که عریضه را به خازن اقدس بدهد[که او] محرمانه به شاه برساند. وقتی که شاه کاغذ آقا سید محمد را می خواند از تمام اعمال جنایتکارانهٔ عین الدوله مطلع می شود که بواسطهٔ کارهای عین الدوله اوضاع سفارت بر پا شده. نوشته بودند هرگاه به فوریت عین الدوله [را] معزول ننمائید، تاج و تخت سلطنت به بادفنا خواهد رفت. تا وقت دارید خاتمه به این وضعیت بدهید.

چون شاه تا آنوقت از اجتماع اهالی و جمعیتی که درسفارت انگلیس متحصین بودند بی اطلاع بود این خبر را هم دسیسه فرض کرده جواب می دهد یک عده ورشکست به اجنبی پناهنده شده باید پدر آنها را درآورد. خازن اقدس تذکر می دهد اعلیحضرت نباید فقط راپورتهای عین الدوله را قبول نمایند. خوب است یک نفر مفتش محرمانه معین فرمایند برود ببیند حقایق را به عرض برساند. شاه فوراً ابراهیم خان فراش خلوت را احضار [کرده] امر می دهد مخفیانه و سرّی برود به سفارت کاملاً رسیدگی کرده، حقیقت را راپورت بدهد.

ابراهیم خان به اتفاق مستعان الملک به سفارت رفته تا ساعت سه از شب گذشته تمام چادرها را گردش کرده از مذاکرات مجتمعین اطلاع حاصل نموده، مراجعت [کرده] حقایق رابه‌عرض شاه‌می رساند. شاه خیلی متغیر شده اعضای خلوت نیز از نظریات شاه مطلع گشته جسارت پیدا می کنند، اطلاعات یومیه را که به وسیلهٔ مستعان الملک همه روزه به دربار صاحبقرانیه می رسید به عرض شاه می رسانند وکاملاً از حقایق اطلاع پیدا می کنند، درصدد چاره‌جویی برآمده محتشم السلطنه را به سفارت می فرستند که ما مظلومیت ملّت خود را فهمیدیم. عین الدوله را معزول خواهیم نمود، شما هم به

متحصنین بگوئید خارج بشوند. سفیر جواب می دهد چون من ازنظریات توده ملت آگاه هستم می دانم خارج نخواهند شد مگر آنکه عین الدوله از صدارت منفصل گردد. بعد از آنکه او معزول شد جماعت خودشان متفرق می شوند.

شاه باز درعزل عین الدوله مسامحه و مماطله می نماید، نمی خواست بوسیلهٔ فشار ملت او را معزول نماید تاآنکه آذربایجان وسایرایالات و ولایات از اوضاع طهران وسفارت مطلع وآگاه گشته تلگرافات سختی برمخالفت عین الدوله به مرکز مخابره [می کنند]. مخصوصاً اهالی تبریز تلگرافات تهدیدآمیز می کردند. عین الدوله قبل از اینکه راپورتهای تلگرافی را به عرض شاه برساند اوضاع را برای خود ناگوار وغیرمساعد دید دانست با مخالفت ملت و تحریکات داخلی و خارجی بزودی او را منفصل خواهند نمود. ناچار استعفای خود را نوشته شخصاً حضور شاه برد. پذیرفته شد.

[شاه] محتشم السلطنه را احضار و به متحصنین سفارت پیغام می دهد عرایض شما را پذیرفتم. عین الدوله را منفصل کردم. شما هم خارج بشوید. سفیر قبلاً از استعفای عین الدوله مطلع می شود. رؤسای متحصین سفارت را احضار [می کند و] خبر استعفای عین الدوله را به ایشان می دهد. از نتیجهٔ مذاکرات آن جلسه چنین تصمیم می گیرند که دیگر این اجتماع درآتیه مشکل است. هرکسی را که شاه فرستاد خارج شوید جواب می گوئیم که ما مجلس عدالت[1] می خواهیم که درآتیه باز گرفتار امثال عین الدوله ها نشویم.

بعد محتشم السلطنه به سفارت می رود. رؤسا در چادر خلوت نزد ایشان رفته ابلاغ فرمایشات شاه را اصغا نمایند. بعد از آنکه بیانات محتشم السلطنه تمــــام می شود رؤسا اظهار می دارند عریضهٔ ما حاوی دومطلب بود. یکی عزل عین الدوله دیگرآنکه به ملت خود ترحم فرموده دستخط فرمایند مجلس عدالتی نیز تشکیل شود که به آسودگی مشغول

۱ــ مؤلف درحاشیه اضافه کرده است:

اشعارمشروطه خواهان متحصنین سفارت انگلیس

شهابه جقهٔ شاهی وآن سپاه وسوارت
به حق میر بهادر، به آن سبیل صدارت
اگر بنا نکنی مجلس از برای عدالت
گمان مبر که بیاید کسی برون زسفارت

دعاگویی اعلیحضرت باشیم.

محتشم السلطنه برگشته عرایض ملت رابه عرض شاه می‌رساند. شاه ظاهراً تزلزلی به خود راه نداده اعتنائی برأی مداخلهٔ سفارت به عرایض ملت ننموده ولی باطناً بسیار مشوش [بود]. پس از یک ساعت مشیرالدوله وزیر خارجه را احضار [کرده] محرمانه مشغول مذاکره و تبادل افکار می‌شوند. ازآنجائی که خواص از حال روحیهٔ شاه مطلع بودند، می‌دانستند که عاقبت این کار این است که مجلس عدالتی شاه به ملت خواهد داد که خود را از زیر بار مسئولیت ملت خارج نماید.

بعد مشیرالدوله را احضار [کرده] امر می‌دهد به سفارت رفته ازنظریات ملّت آگاه [شده و] به عرض برساند. از آن جائی که مشیرالدوله اشخاص متنفذوانتریکان را می‌شناخت به این مناسبت در نظرگرفت جمعی از تجاردرجه اول از قبیل حاجی معین بوشهری وامین الضرب (حاجی حسین آقا) را همراه برداشته به سفارت برود. این بود با آقایان تجار به سفارت رفتند. رؤسای متحصنین به استقبال شتافته مشیرالدوله وهمراهان را به چادرمخصوص بردند، مشغول مذاکره [شده] و اظهار مطلب را نمودند که ما فقط استدعایی که ازشخص اعلی حضرت داریم این است: مجلس عدالتی به ما عنایت فرمایند. مشیرالدوله جواب می‌دهد عرایض خود را روی کاغذ آورده برای من بفرستید که به عرض شاه برسانم. مراجعت می‌کند.

هیئت رئیسه کمیسیونی[1] کرده عریضه به شاه می‌نویسند. فقط تمام مستدعیات خود را منحصر به تشکیل مجلس عدالت می‌نمایند که شاه دستخط فرمایند که تمام ملّت به آسودگی مشغول دعاگوئی و کسب و کار خود گردند.

بعد از نوشتن، عریضه را نزد سفیر برده نشان می‌دهند. از طرف سفیر به حاضرین گفته می‌شود که این کلمه‌ای که نوشته‌اید مفهوم قانونی ندارد. معنای این لفظ را که نوشته‌اید مجبورم توضیحی در این باب به شما بدهم. بعد از زحماتی که کشیده‌اید دارای حقی گردید که هیچ قوه نتواند از شما آن حق را سلب نماید. آن لفظ ((کنستیتوسیون)) است، حکومت مشروطه. چه آنکه لفظ مجلس عدالت این است که هروقت سلطان میلش کشید می‌تواند مجلس عدالت را به هم بزند ولی وقتی که «کنستیتوسیون» را به شما داد دیگر اختیارات از اوسلب وملّت دارای حکومت می‌شود.

۱ـ اصل: کمسونی

جماعت ملتفت اصل موضوع شده عریضهٔ خود را به این نحو تنظیم ومشروطه را تقاضا کردند [و] حضور شاه تقدیم داشتند.

بعد از رسیدن این عریضه رجال و درباریها از ملاحظهٔ این لفظ به وحشت افتادند، اطراف شاه را گرفته که مانع از دادن چنین دستخطی بشوند. شاه چون باطناً میل به دادن مشروطه داشت از طرفی مخالفت رجال و درباریها را مانع از دادن دستخط دید، گفتند باید کمیسیونی از رجال و علما در دربار منعقد گردد، عریضه را مطرح نموده، بعد از شور آنچه کمیسیون عالی و دربار رأی داد به همان قرار جواب داده شود. در این موقع امتیاز لیانازوفها به امضارسید.

از طرفی متحصنین همه روزه فشار آورده مشیرالدوله آنها را استمالت می نمود. تا آنکه کمیسیون عالی دردربار منعقد گردید. چون تمام مدعوین از قضایا مطلع بودند قبلاً دسته‌بندی مخالف و موافق تهیه شده بود.

عین الدوله، امیر بهادر، ناصرالملک مخالف، احتشام السلطنه با جمعی موافق بودند. تا اینکه مجلس رسمی گردید.

تشکیل مجلس عالی در دربار
(۱۳۲۴ق)

مجلس تشکیل شد. مخالفین و موافقین در مجلس حاضر شدند. هردسته برای خود دلایلی بیان کردند.

ناصرالملک اظهار کردند ملتی که جاهل است و قوهٔ ممیزه ندارد ازهزار نفر یک نفر با سواد پیدا نمی شود نمی توان حکومت را دست چنین ملتی داد، زیرا اسباب هرج ومرج مملکت خواهد شد. دولت ضعیف وملّت بی پا می شود.

احتشام السلطنه شرح مبسوطی بیان می کند. پیش آمدی که امروز پیش آمده نتیجهٔ حکومت خودسری و ظالمانه است. ممکن است ملّت طاقت ظلم و تعدی را نداشته باشند، دست به نغمه‌های دیگر بزنند که صلاح دولت و سلطنت و ملت نباشد.

بعد از مذاکرات زیاد از مجلس نتیجه گرفته نشد. دستهٔ موافقین با یک ترس ووحشتی از دربار خارج شدند؛ متحصنین سفارت که مأیوس گشتند به هیجان آنها

افزود. علاوه از ایالات و ولایات همه روزه تلگرافات تهدیدآمیزی می‌رسید، تا آنکه عرصه به شاه و درباریان تنگ شد.

سواد مراسلهٔ مرحوم آخوند ملا کاظم خراسانی به آقای سیدعبدالله مجتهد بهبهانی درابتدای انقلاب تهران و رفتن علما به حضرت عبدالعظیم

به عرض می‌رساند، هفتهٔ قبل مرقومهٔ محترمه به توسط جناب شریعتمدار سیدالفقهاءالعظام ثقة‌الاسلام آقای آقاسیدکمال‌الدین دام‌افضاله‌سعادت افزای اوقات دعاگو گردیده برعافیت آن وجود مقدس دامت برکاته حالت تشکر حاصل نمود. امیدوارم همواره به توجه امام زمان حضرت حجة عجل‌الله تعالی فرجه درترویج دین و پاس ناموس مسلمین واعلاء لوای حق و اماتهٔ باطل مؤید و مسدّد بوده باشید. نامه‌مندرجاتی داشت که حاکی از وضع اغتشاش ولایت و تکدر خاطر شریف جناب شریعتمدار عالی بود، موجب ملال احقر وهمگنان هم گردید. در مقام بودیم که پاره‌ای اقدامات صحیحه کرده انشاءالله وضع خوش و صلاح پیش آید. انتظار وصولات این هفته را داشتیم. پست وارد و بهیچوجه خبری از جانب سامی و جاهای دیگر نرسید. قرینه است که انشاءالله به مدد غیبی حضرت حجة ارواح العالمین فداه و به یمن انفاس جناب مستطاب عالی رفع حادثه شده دیگر احتیاج به زحمت اینجا هم ندارد و دعاگویان همین طالبیم خداوند به حرمت صاحب شریعت علیه السلام همیشه اسباب موافقت دولت و ملت وخیرعبادالله را فراهم آرد و هیچوقت احتیاج نشود که دعاگویان در این زاویهٔ مقدسه از وظیفهٔ دعاگوئی به میان‌داری و زحمت بپردازیم واما لدی الاقتضا والضرورة آنچه تکلیف شرعی است البته مسامحه بردار نخواهد بود. زیاده تصدیع است. انشاءالله عاقبت ایام خود را با هرگونه مطالب که تکلیف می‌شود مرقوم فرمائید. ایام افاضت دایم باد.

(من الاحقرالجانی محمد کاظم الخراسانی)

(محل مهر محمد کاظم)

تحصن درسفارت انگلیس

در اوایل سنهٔ یکهزار [و] سیصد و بیست و چهارق بود که در فکر تأمینی افتادند که در آنجا پناه جویند و خودشان را از مخاطرات جانی و مالی خلاص کنند، به ناچار به سفارت انگلیس پناهنده شدند. کارکنان سفارتخانه با گشاده روئی ملت ایران را پذیرفتند. فوری چادر [و] دستگاه برای آنها زدند و مردم آنجا مقیم گردیدند. حاجی محمدتقی معروف به بنکدارمتصدی امر شام و ناهار وچای [و] غلیان متحصنین گردیده مرتب نمود. قریب چهار پنج هزار نفر از طبقات مختلفه آنجا جمع شدند.

بعد از چند روز رأی رؤسای متحصنین این شد که تلگرافی به اعلی حضرت ژرژپنجم پادشاه انگلستان و امپراطور هندوستان مخابره نمایند. نوشتند ومخابره کردند. شرح مظلومیت خودشان را مشروحاً ذکر کردند. بعد از چند روز این جواب برای ملت ایران رسید:

ازطرف اعلی حضرت حضرت امپراطورانگلیس و پادشاه ممالک وسیعهٔ هندوستان به عموم طلاب مدارس روحانی و تجار و کسبه: تلگراف تظلم آن برادران عزیز [که] چهارشنبه ۲۵ ژوئیه به توسط سفیرکبیر با کفایت و تدبیرخودمان زده بودید [رسید] قلباً از تعدیات مستبدانهٔ وارده و مظلومیت علما و قاطبهٔ رعیت متألم و متأثر شدم. جواب عرایض را به مجلس عدالت شورای ملی خود رجوع نمودم. امیدوارم برادر ارجمند تاجدار شاه با استقلال مظفرالدین شاه قاجار منصفانه حکم مجلس شورای انگلستان را با تمنای شخص خودم در رفع ظلم به سمع قبول اصغا فرمایند ورفع تعدیات را از رعیت باوفای خود خواهند فرمود. عصر چهارشنبه ۲۵ ژوئیه از قصر (کریستان)

ملت ایران [و] متحصنین درسفارت از عدالت و مشروطیت سخن می گفتند. دکاکین شهر تماماً بسته بود. قبلاً نوشتم که تمام تدبیر صدارت این بود که این مطالب و واقعات به سمع شاه نرسد. این اوقات اعلی حضرت مریض بودند. در بستر افتاده بودند. عین الدوله هم سخت قدغن کرده بود که کسی سخنی نزد شاه نگوید. وزرامایل بودند به عرض شاه برسانند، ولکن از سطوت عین الدوله جرأت گفتن نداشتند. خاصه اینکه امیر بهادر، حاجب الدوله وجمعی دیگر از وزرا همدست بودند. هیچوقت از حضور شاه غفلت نداشتند.

آخرالامرعضدالملک رئیس ایل قاجار، دو سه نفر ازوزرا رآبا خود همراه کرده

صلاح اندیشی کردند که تحصن ملت را درسفارت انگلیس ومهاجرت علما را به قم به عرض شاه برسانند. طرف مغرب با دو سه نفر از وزرا حضور اعلی حضرت شرفیاب شده مورد، عطوفت شاه گردید. از وضع شهر و ترتیب امورات از پیرمرد پرسش فرمودند. عرض کرد اگر اندکی از وضع شهر و این مردم غفلت شود دیگر راه علاج از شش طرف مسدود خواهد گردید.

شاه باحالت اضطراب مجدداً سؤال کردند. عضدالملک موقع را مناسب دید به حالت گریه بنا کرد سخن گفتن. از ابتدا تا انتها را شرح داد نکته‌ای را فروگذار نکرد. اضطراب شاه زیادتر شد. سؤال کردند فعلاً علما در طهران نیستند؟ عرض کرد خیر، تماماً درقم هستند. ملت هم تماماً درسفارت انگلیس اند. شاه پرسیدند: مقصود علما و ملت از این حرکات چه چیز است؟ عضدالملک عرض کرد دو سه تقاضا دارند: به معزولی صدارت، معزولی مسیو نوز، دادن عدالتخانه ملی.

این مطالب راکه عرض می کرد شاه گریه می کرد. عضدالملک که حال گریه شاه را دید او هم گریست. عضدالملک وضع کشته شدن دو سیدمظلوم را با آب وتاب به عرض می رسانید. گریۀ شاه شدیدتر گردید.

بعد شاه گفتند همین قدر به شما بگویم که از کشته شدن این دوسید عمر من به آخر رسیده و سلطنت من سپری شده افسوس می خورم که دیر به من خبر دادید والا هیچوقت نمی گذاشتم کسی کشته شودوفتنه حادث گردد، با مقاصد ملت و رعیت مساعدت می کردم و سلطنت من هم از دست نمی رفت. فعلاً تا من زنده هستم خودت باید به قم بروی علما را دلجوئی کرده طهران حرکت‌شان بدهید. اطمینان کلی بدهید که مقاصدشان برآورده خواهد شد. البته باید فرداحرکت نمائی و این خدمت را به انجام برسانی. عضدالملک برای بروز حسن خدمت، درضمن برای اینکه‌منتی برعلما بگذارد عرض کرد اطاعت می کنم. ونیز از طرف اعلی حضرت مقرر گردید هزارتومان فوری به عضدالملک بدهند، مجدداً سفارشات اکید فرمودند که این وجه را به علما بدهند برای مخارج مسافرت. بهرطریقی است آنها را بیاورید مسامحه ننمائید.

عضدالملک از حضور شاه مرخص شد. اعلی حضرت شاه نورمحض بود. ابداًجنبۀ غضب وخشونت نداشت. همین قدر که شنیدند دو نفر سید کشته شده‌اند گریه کردند. اما تحقیقات نفرمودند که اگر بی تقصیر کشته شده اند قاتل را مجازات دهند. اگر ملت گناه‌کارند، حرکت بی جائی نموده‌اند سزا به آنها بدهند. شاه باید دارای هردو جنبه

باشد مهر وغضب. چنانچه فردوسی می گوید:

شهنشاه رامهر وکین بایدی   دودر یاش درآستین بایدی

اما عضدالملک روز بعد با نهایت قوت قلب به آستان شاهی مشرف [و] سفارشات لازمه به ایشان شد. ملفوفهٔ فرمان در ترضیه و دلجویی علما صادر گردید که بعد از ورود طهران مقاصد آنها انجام خواهد گردید. عضدالملک بعد از حصول اجازه از حضور ملوکانه فوری به صوب قم حرکت [کرد و] بفاصلهٔ سی ساعت بادرشکه وارد قم گردید. به دیدن علما شتافت. درکوچهٔ حرم که خانه‌ای متعلق به آقاسیدعبدالله مجتهدقمی بود علمای طهران آنجا منزل داشتند، [علما را] دیدار کرد. بعد از ادای مراسم معمولی آغاز سخن نمود. واقعات طهران و رفتن مردم به سفارت انگلیس و سپس از خدمات خود که درحضور شاه چه عرض کردم، چطور شاه را به گریه آوردم وشاه مرا امر دادند که خدمت آقایان برسم این ملفوفهٔ فرمان شاه و این هزارتومان وجه مرحمتی که حاضر است به زمین گذاشتند. فعلاً اگر منتی برمن درمعاودت شهر می گذارید، فوراً باید حرکت کرده که شاه خیلی عجله داشتند. اگر هم قبول نمی فرمائید امر علمای محترم مطاع خواهد بود. علما و طلاب فوری به یکدیگر نگاه کرده، مفهومش این بود که جواب فوری را چه باید داد و دراین وقت آقامیرزا سیدمحمدمجتهد اظهار کردند: شما الساعه وارد شده‌اید، خوب است روزی چند اینجا استراحت بفرمائید تا ما هم تصور وتفکرات خود را کرده، اگر صلاح درمراجعت شد که حرکت خواهیم کرد، اگر نه شما به سلامتی تشریف می برید.

عضدالملک برای زیارت حرکت کرده می روند موقع حرکت می گویند دوسه ساعت که درحرم محترم مشغول زیارت هستم، اگر حالی داشتم برای صرف غلیانی خدمت آقایان می رسم والا به منزل رفته شما را دعا می کنم، فردا شما را دیدار می کنم. بعد از حرکت عضدالملک آقایان اول کاری که کردند هزارتومان را بین خودشان تقسیم نمودند. هریک به فراخور حال خود سهم بردند. البته سهام مز بور به تفاوت بود. بعضی بیشتر، برخی کمتر. با اینکه حاج شیخ فضل الله مجتهد از زمان حرکت طهران تا آن روز مبلغ زیادی مخارج همراهان را داده برحق این بود که بیشترین وجه به ایشان داده شود، معهذا مثل سایرین سهم برداشتند، حرفی نزدند. چهل تومان باقی ماند. پس از تقسیم آن را آقا سید محمد برای خود نگاه داشت. آقا سیدعبدالله اعتراض کرد. گفتگو و تشاجر پیش آمد. شیخ نوری در گوشه‌ای نشسته ساکت بود، بیشتر گفتگو بین آقاسیدمحمد و آقا

سید عبدالله بود.

در این بین آقا سید عبدالله مجتهد قمی برای ملاقات آقایان وارد عمارت شد قدری ایستاد، گوش کرد، از مطلب مستحضر گردید. بعد وارد اطاق شد. طرفین ساکت شدند. آقا سید عبدالله قمی اظهار کرد آفرین برشماها. قصد شما اگر این بود، حرص شما [اگر] به این اندازه [بود]، چرا از خانهٔ خود بیرون آمدید و با صدراعظم طرفیت می کردید که نتوانید از چهل تومان پول بگذرید؟ دراین بین عضدالملک وارد عمارت می شود بدواً هم درراه مقدمه گفتگوی علما را آدمش به او گفته بود. درصحن عمارت هم از مطلب به خوبی مطلع گردید. صدا کرد که من کسل هستم می روم منزل، صبح شما را دیدار می کنم. رفت. در نتیجه مجتهد قمی باب نصحیت گشوده گفت شما از پی کار مهمی می رو ید. اگر این طور است قصدشما این است بعد از آنکه طهران رفتید از اقدامات خود صرف نظر نمائید. بعد از گفتگوی زیادفیمابین علما را اصلاح [کرده] به منزل خود رفت که روز بعد مراجعت و گفتگوی آقایان را کلیتاً رفع کند.

آقایان آن شب را استراحت کردند. صبح مجتهد قمی وارد شدند. حرکات حضرات را به خلاف معمول مشاهده نمودند که هرچند نفر دریک گوشه دور هم جمع شده صحبت می کنند. آنچه لازمهٔ نصیحت بود نمودند. درنتیجه اظهار کردند شما دنبال امر مهمی حرکت کرده‌اید. اگر این قسم‌ها رفتارکنید نه تنها مقاصد شما برآورده نخواهدلا شد بلکه مردم به نظرخوبی به شما نگاه نخواهند کرد. واین شخص محترمی که مأموریت حرکت دادن شما را به عهده گرفته و این مأموریت را افتخار خود دانسته به شما چه خواهد گفت.

یکی از علما گفتند عضدالملک از این گفتگو مطلع نیست و خبر ندارد آنوقت درحرم مطهر مشغول زیارت بودند. یکی از طلاب گفت خیرعضدالملک خیلی خوب از این حادثه خبر است، زیرا که یکی از آدمهای عضدالملک که با آدمهای علما طرف دوستی بود بعد از رفتن عضدالملک این جا بود. بعد ازآنکه این گفتگوپیش آمد تا یک ساعت اینجا بود مطلب را وعلت گفتگو را خوب فهمید. دراین ضمن رفت معلوم بود رفته به اربابش بگو ید تامراجعت عضدالملک بیش از چند دقیقه طول نکشید. زمانی هم که عضدالملک آمد مدتی دروسط عمارت ایستاد [از] بیاناتی که آقای سیدعبدالله قمی می فرمودند کاملاً مستحضر شدند. خواستند وانمود کنند که من از این گفتگو مستحضر نشدم. از وسط عمارت تودیع کرده رفتند. مع القصه معلوم شد که عضدالملک هم کاملاً از

این پیش آمد مطلع شده‌اند. مجتهد قمی فیمابین را کاملاً اصلاح کردند، رفع کدورت از طرفین شد.

بعد از آن اظهار کردند آیا فرمان همایونی را خوانده‌اید و مضامین او را دانسته‌اید؟ حاج شیخ فضل‌الله نوری گفتند موقعی که حضرات مشغول گفتگو بودند من دیدم فرمان درمیان اطاق افتاده، خواستم آوردند، مروری کردم مجملاً مطلع شدم. مرقومات فرمان را بیان کردند. مجدداً فرمان را با حضور علما و طلاب قرائت نمودند. مجتهد قمی گفتند دراین باب چه می‌فرمائید؟ تمامی مراجعت طهران را تصویب و تصدیق کردند. مجتهد قمی گفتند توقف شما این جابی حاصل است. البته رفتن شماها صلاح است به شرطی که این کاری را که قصد دارید سست نگیرید. ایستادگی نمائید و مشروطه بخواهید، که رفع تعدیات وزرا نمی‌شود مگر از تأسیس مشروطه. مملکت آباد نمی‌شود، ثروت زیاد نمی‌شود، ترقی حاصل نمی گردد، مردم متحد نمی‌شوند مگر بواسطهٔ مشروطه.

در این حال عضدالملک وارد می شود. باعلما مذاکره می نماید. از طرف علما اظهار می‌شود آیا شما برعهده می گیرید که شاه بعد از ورود ما صدراعظم را ومسیونوز را معزول کند و عدالتخانه مرحمت نمایند. می گوید بله برعهده می گیرم. قرار می گذارند بعد از سه روز توقف روز چهارم به سمت طهران حرکت کنند. آن روز عضدالملک ناهار را با علما صرف کرده بعد از ناهار می روند.

علما مشغول مذاکره می شوند با فرمانی که شاه صادر کرده و اطمینان داده هر که را بخواهید معزول می کنم دیگر صدارت قدرتی ندارد که به ما صدمه بزند. عضدالملک هم [اگر] مطمئن نبود این طور صریحاً اطمینان نمی داد.

دراین موقع شیخ فضل الله مجتهدنوری رو به علمای طرازاول کرده می گوید: چنددقیقه به من گوش بدهید، اولاً رابطهٔ مرا با صدارت و دولت خوب می دانید و مهر و محبت وزرا و صدارت تا چه اندازه نسبت به من داشتند. از این جا می گذرم. زمانی که شما به خانه من آمدید؛ همراهی خواستید، فوری از جماعت دولتی چشم پوشیدم و با شما هم رأی و همراه شدم. این را هم البته می دانید از روز حرکت از طهران تا امروز مبالغی گزاف مخارج تمام این حضرات کردم و دیناری از هیچکس نمی خواهم و تمنا ندارم. از این هم می گذرم. مراد این است که تا امروز بحمدالله برای ما خوب پیش آمده است. اقدامات ما نتیجه خوشی داده است، دشمن را هم مغلوب و سپس معدوم صرف خواهد

شد و به سلامتی خواهیم رفت الان این جا را طهران بگیرید بفرمائید ببینم چه خواهیم کرد، یا چه اقداماتی خواهیم نمود؟ ساکت شدند.

دراین موقع آقا میرزا سیدمحمد مجتهد و یکی دو نفر دیگر مخلوط و درهم گفتند: مراد ما مشروطه است ومجلس شورای ملی شیخ اظهار کردند یکی یکی بفرمائید که مطلب آشکار شود.

آقای طباطبایی گفتند قصد مامتحداً تغییر سلطنت مستقله است به مشروطه و مراد از مشروطه تعیین مرسوم معینی است برای شخص پادشاه که هیچوقت نتواند پول ملت را تفریط به مخارج باطل و مصارف بی حاصل صرف کند و دور بریزد. مشروطه چیزی است که وزرا حدودشان معین، مواجب ومرسوم هریکی آشکار [است] و همه مسئول جمعی هستند. تعارفات موقوف می شود. مشروطه چیزی است که وزرائی که این مدت مردم را چاپیده و همیشه فعال مایشاء بوده اند امروز غیرتمکین و تسلیم چاره ندارند. مشروطه چیزی است که بندگان خدا که آزاد خلق شده اند از قید اسارت خلاص خواهند شد و از زیر فشار چندین هزارساله نجات خواهند یافت. مشروطه چیزی است که عامه طعم حریت و آزادی خواهند چشید. زبان و قلم آزاد خواهد گشت، مردم متحد خواهند شد، مساوات و مواسات در مملکت پدید خواهد گشت. مشروطه چیزی است که قانونی برای شاه و مجلس و وزرا واعیان و وکلا وغیره وضع خواهد شد که شاه و مجلس و تمام وزارتخانه ها وادارات هریکی درحدود خود رفتار خواهند کرد. مشروطه چیزی است که تمام تجارتخانه ها را محدود خواهد کرد. خلاصه مشروطه چیزی است که تمام کارهای دولتی و ملتی وشرع وعرف و زارع و فلاح وغیره را محدود خواهد کرد که هیچکس بدون امر قانون نتواند سخنی بگوید وکاری بکند. یک ساعت تمام آقای طباطبائی فواید و محسنات مشروطه را وحریت و آزادی مطلق را بیان کردند.

نوبت به بیان شیخ فضل الله نوری رسید. گفتند: فوایدی که برای مشروطه برشمردید همه به جای خود خوب و کسی را حرفی نیست، ولکن خیلی درابتدای کار تند نروید که می ترسم درمانید وجلوگیری از اجتماع نتوانید نمود. الان تمام علما و طلاب و وعاظ حاضرند مطالب مرا می شنوند بطور اختصار به همه می گویم همه بدانید! اینکه بیان کردید حدودی برای پادشاه و وزرا معین خواهد شد خیلی خوب و به جاست. کسی نمی تواند تکذیب کند. اما اینکه فرمودید آزادی تامه وحریت مطلقه پدیدار خواهد گشت باز هم می گویم این حرف از اصل غلط و این سخن در اسلام کلیتاً کفر است،

همان‌قدر از همه شماها تمنیٰ دارم که سخنی نگوئید و حرکتی نفرمائید که رخنه در دین اسلام وارد آید. آن وقت اجانب برما سخریه خواهند نمود. اما قانونی که فرمودید وضع خواهد شد. اولاً قانون مادر هزار و سیصدواندی سال قبل نوشته و به ما داده شده، برفرض که امروز بخواهند قانونی بنویسند باید مطابقه برقرآن و قانون محمد و شریعت احمدی داشته باشد. اگر از من می‌شنوید لفظ آزادی را بردارید که عاقبت این حرف ما را مفتضح خواهد کرد و دیگر اینکه فرمودید برای شرع نیز حدودی خواهد بود، این [را] نیز بدانید که برای شرع حدی نیست. چون سخن شیخ نوری به این جا رسید علما و طلاب همگی تصدیق کردند.

آقای طباطبائی دید این جا نمی‌تواند باشیخ گفتگوکند ازدردیگر برآمد، گفت: می‌دانید که مراد ما پیشرفت کار بود که بحمدالله کار به مراد ماشد. فعلاً می‌خواهیم با فشار ثانوی رفع شرظالمان از سرمابشود و اگر بتوانیم مملکت را آباد و رعیت را آسوده کنیم وانگهی به طهران که رفتیم هرطور پیش آمد به صلاح و مشورت یکدیگر رفتار خواهد شد. درطهران هرطریقی که میل شما باشد و دستور بدهید البته خارج از امر و اجازه جناب عالی نخواهیم بود.

بعد از این مذاکرات عضدالملک رسید، اظهار کردند: امروز آمدن من برای کسب تکلیف مأموریت خودم بود که آیا عرایض مرا قبول فرموده‌اید یا از راهی که آمده‌ام مأیوسانه باز گردم. در عین حال این را بدانید که اگر من این واقعات را به شما عرض نمی‌کردم شاید این کار عاقبت خوش نداشت. فقط برای آسایش شما از همه چیز خود گذشتم گمان نداشتم که من از دست صدراعظم جان به در برم، اگر هم خطر جانی نداشت کلات واردبیل را به‌رأی‌العین می‌دیدم این بود که به فضل خداوند و توجه ائمه اطهار و دعای علما مرا از شر صدارت نجات داد. عرایض من در وجود شاه اثر مخصوص پیدا کرد و مأموریت انجام این کار را به عهدهٔ خود من واگذار فرمودند و با کبرسن این مسافرت را برای آسایش شماها و خدمت به نوع قبول کردم.

علما در جواب گفتند: از مرحمت شاهنشاه و محبت شما که در پیرانه‌سر متحمل محنت سفرشده‌اید امتنان داریم، درصورتی که شما صدمه سفر را برای آسایش ما قبول فرموده‌اید برای هیچیک از ماها محل عذر نیست. ما نیز محض خاطر شما حرکت از قم و رفتن طهران را برهرکاری مقدم می‌دانیم. اما خوب است فردا و پس‌فردا را بمانید، روز شنبه حرکت خواهیم کرد.

عضدالملک از جوابی که شنید خوشوقت شد. گفت: آیا می دانید که شاه چقدر به علما مرحمت دارند، مخصوصاً موقع حرکت فرمودند تو می روی من چشم به راه هستم و همه روزه انتظار مراجعت علما را دارم. باآن تأکیدات شاهانه دیگرتوقف درقم ابداًسزاوار نیست. اگر می خواهید دو روز بمانید. خوب است تلگرافی به شاه مخابره کنم که روز شنبه با علما حرکت خواهیم کرد. علما تصویب نمودند.

وضعیت متحصنین سفارت انگلیس

از طرف سفارت برای هرصنفی یکی دو دستگاه چادر بر پا کرده بودند. ترتیب غذا و غیره بوسیلهٔ حاجی محمدتقی که متصدی این کار بود کاملاً مرتب است. درجلوی چادر هرصنفی تخته ای آو یخته و چیزی نوشته اند. چند فقره ازآنها را برای استحضار خوانندگان می نو یسم. درتابلو جلو چادر کتابفروشها نوشته شده بود:

علم سیاسی است درکتاب الله — چراعمل نکنی لااله الاالله

درتابلوی جلوچادر جماعت شیشه برها .... [1]نوشته شده بود:

ساقی زمرحمت چو یکی جام پرکند — اول نظر به سلسلهٔ شیشه بر کند

درتابلو جلوچادر نجارها این بیت نوشته شده بود:

فخرم همین بس است زاصناف محترم — نجّارم وزنوح سخی ارث می برم

درجلو تمام چادرها از این قبیل عبارات درتابلوها نوشته شده بود.

خلاصه ملت منتظر اقدامات علما هستند که ببینند از قم چه خبر می رسد و عضدالملک چه خواهد کرد. یکی دو مرتبه به متحصنین سفارت ابلاغ شد که از سفارتخانه بیرون بروند ولیکن ملت تمکین نکردند، خارج نشدند.

اما عضدالملک اطمینان پیدا کرد که علما طهران خواهند آمد. خواست خدمات خود را درحضور شاه مکشوف دارد. برحسب تصو یب علما تلگرافی به طهران مخابره کرد که بعد از ورود قم علما را دیدار کردم، مراحم خسروانه را گفتم و علما را از نیت مطلع نمود به هرطریقی بود ایشان را راضی به آمدن طهران کردم روز شنبه حرکت، یکشنبه

۱ــ یک کلمه ناخوانا

ظهر شرف اندوز حضور خسروانه خواهند شد.

بعد از وصول تلگراف مزبور خاطر شاهانه قرین انبساط وشادمانی گشت. عضدالملک تا غروب روز جمعه صبر کرد. غروب علما را دید واز حرکت فردا را پرسش [کرد] همه را مهیا و آمادهٔ مسافرت و بازگشت دید. چون صبح شد وسائل نقلیه از هرجهت آماده گشت. تماماً حرکت کردند. از طهران هم جمعیت زیادی به استقبال حرکت [و] اغلب درچهار فرسخی طهران این علما را دیدار نمودند. جمعیت کثیری هم درحضرت عبدالعظیم انتظار مقدم آقایان را داشتند.

مقارن ظهر علما وارد حضرت عبدالعظیم شدند. مجتهدین درعمارت امین السلطانی ورود کردند. باقی مسافرین درصحن قرار گرفتند. دراین موقع منبری در راه رو باغ گذاردند دوسه نفراز واعظین طراز اول پی در پی به منبر رفته از مودت و اتحاد سخن گفتند. سپس از مسافرت و زحماتی که در این راه کشیده بودند بیان کردند و شرحی از الطاف خسروانه وعنایات ملوکانه خواندند واظهار امتنان از زحمات عضدالملک که درآسود گی دولت وملت کوشیده اند ذکرنمودند.

پس از این بیانات از زبان علما چنین اظهار نمودند. این مسافرتی را که برای ما پیش آمد تمامی محض خاطر شما و راحت وآسود گی جامعه ایرانی بود که بحمدالله تعالی ومرحمت شاهنشاه به خیروخوشی گذشت. اعلی حضرت همایونی هم صریحاً به ما وعده فرمودند که عدالتخانه مرحمت دارند. زمانیکه ما به شهر وارد شدیم کسی دید و بازدید از ما تمنی نداشته باشد. بگذارند چند روز ما درفکر اصلاح امورات وراحت شما مردم باشیم. دید و بازدید را موقوف دارید.

اول ظهر باکثرت جمعیت وازدحام مردم سوار شدند راه افتادند. درتمام خط راه عدهٔ زیادی اطراف آقایان را گرفته مشغول سلام و صلواة بودند تا به شهر رسیدند. عضدالملک مجتهدین را همان طور حضور همایونی بردند. اظهار ملاطفت از طرف اعلی حضرت به آنها شد. شاه را دعا گفتند از حضور ملوکانه محترماً بیرون رفتند. چون علمای محترم را کار بدانسان گذشت قوت قلب ملتیان که در سفارت خانه بودند بیشتر شد. دو روز بعد از ورود علما یک نفر از طرف دولت به سفارت خانه آمد. به رؤسای آن جماعت گفت: مراد شما آمدن علما بود که به سلامتی آمدند، دیگر توقف شما دراین جا نتیجه ندارد. جواب دادند ورود علما جزو فهرست مستدعیات ما نبود. ما سه استدعا از شاهنشاه خود داشتیم و داریم، اوّل معزولی عین الدوله از صدارت، دوم معزولی میسونوزاز وزارت،

سیّم صدور دستخط همایونی و مرحمت شدن مجلس عدالتخانه‌ملی. این خبر را به خاکپای شاهانه معروض داشتند که ملت سخت ایستاده‌اند برای انجام این سه کار. تا زمانی که امورات فوق اصلاح نشود وانجام نگردد از سفارت‌خانه خارج نخواهند شد. دراین اوقات اعلی‌حضرت مریض است واز بهبودی خودش مأیوس است. این است نمی‌خواهد در اواخر عمر و پایان زندگانی رعیت از ایشان کدر شوند. این بود که خود را برای انجام مقاصد ملّت حاضر کردند که بعد از این اسم ایشان به بدی برده نشود.

بعد از شنیدین این خبر عین‌الدوله را از صدارت خلع کردند ومسیونوز را نیز شهرت دادند خلع شده و میسوپریم بجای او برقرار است و لکن این حرف وشهرت بی‌اصل بود. زیرا که مسیونوز خیلی طرف مهرومحبت همایونی بود و نیز می‌توان دانست که میسونوز رااگرچه از پول گمرک و مالیه دولت خیلی تلف و تفریط کرده و برده بود. شرح خدمت و خیانت مسیونوز در آتیه مذکور خواهد گردید.

مع‌القصه صدارت معزول شد و درهمه جا منتشر گشت. امّا ملّت چون پیشرفت کار را خوب دیدند برای عدالتخانه سعی و کوشش وایستادگی سخت نمودند. اعلی‌حضرت با شدت مرض و ناتوانی دیدند این مردم دست از قصد خود برنمی‌دارند، عاقبتش خوب نخواهد شد، این بود که فرمان همایونی مشروح و مفصل، شرف صدوریافت و به توسط مشیرالملک پسرمیرزانصراللّه‌خان مشیرالدوله که‌عنقریب شرح حالش مذکور خواهد شد. چون مشارالیه وارد سفارتخانهٔ انگلیس گردید، بشارت صدور دستخط به جماعت رسید. ملت تماماً از چادرهای خود بیرون آمدند در محوطه نزدیکی در سفارتخانه ایستادند.

مشیرالملک بالای بلندی ایستاده و فرمان را برای ملت خواندند. خلاصهٔ مضمون فرمان این بود که ملت و رعیت ودایع الهی [هستند] وحفظ حقوق ایشان برذمهٔ شخص پادشاه فرض است. لهذا محض آسایش و رفاه رعیت و حسب الخواهش علما تأسیس عدالتخانهٔ ملی به ایشان مرحمت شد که به تصویب وزراء علما مجلس عدالتخانه مرتب نمایند که جمعی نماینده از طرف ملت درآن مجلس مشغول رسیدگی امورات دولت و ملت بوده باشند.

صدور این فرمان در اوایل، بلکه اواسط شهر جمادی الثانی ۱۳۲۴ هجری بود. بعد از قرائت فرمان مذکور یک نفر از کسبهٔ بازار بلند فریاد کرد ایهاالناس مژده برشماها که‌مملکت اسلامی مشروطه شد. دعا به وجود شاه کردند. از این کار که آسوده شدند

بنای رفتن را از سفارت گذاشتند از سه ساعت به غروب مانده روز مزبور تا دو ساعت از شب گذشته نصف جماعت از سفارت رفته بودند. باقی تا دو ساعت از آفتاب گذشته رفتند.

تلگرافات مختلف درجریان انقلاب مشروطیت

سواد دستخطهای مظفرالدین شاه به علمای تهران موقعی که به قم مهاجرت کرده بودند برای آزادی و مشروطیت ایران

السلطان ابن السلطان ابن السلطان ابن السطان
مظفرالدین شاه قاجار ۱۳۱۳

جنابان مستطابان علماء دارالخلافه سلمهم الله تعالی:

عریضهٔ شما امروز صبح به‌توسط شعاع السلطنه به عرض رسید. البته مادام که شماها به وظایف دعا گوئی خودتان رفتار می کنید مرحمت ماهم نبست به شما به درجهٔ کمال است و عرایض حقهٔ صادقانهٔ شما به حسن مساعدت شاهانه تلقی می شود. دستخط تلگرافی جداگانه به شماها صادر شده باید زودتر به منازل خود معاودت کرده به مراحم ملوکانه امیدوار باشید.

۲۲ جمادی الاولی ۱۳۲٤
(محل صحه همایونی)

قصر صاحبقرانیه

جناب مستطاب شریعتمدار آقا سید عبدالله مجتهد سلمه الله:

شرحی که از مراتب دعاگو یی ودولت خواهی خودتان به توسط شعاع السلطنه نوشته بودید به عرض رسیده البته لازمه اختصاص دعاگو یی شما همین است و اگر رجوع به سابقه

دعاگویی خودتان و توجهی که همیشه نسبت به شما داشته ام بکنید می دانید که تا آن مقام دولتخواهی شما منقلب نشده است مرحمت ما هم نسبت به شما منفصل نمی شود، ولی ظاهر حال را چه محملی باید قرارداد که مثل شما دعاگوی مخصوص در مسلک ومشرب و مقصد دیگران قدم بردارد و با اطلاعی که به مقتضیات مملکت داری دارد عواقب امور را نیندیشید. از شما منتظرم که هرچه زودتر خودتان را ازاین آلایشها دور وصفای خاطر ما را نسبت به خود حفظ کنید. مطلب و حرف حسابی خودتان را حضوراً عرض نمائید. کاری نکنید که ضرر و زیان مردم برگردن شما وارد شود و حالا که راه عرض مقصود را به شما می نمائیم علاوه بر تجافی از حقوق شرعیه یک نتیجه ناگواری را عالماً و عامداً برای مسلمانان استقبال کرده باشید.

۲۰ جمادی الاولی ۱۳۲۴
(محل صحه همایونی)

جناب آقای سید عبدالله مجتهد سلمه الله تعالی

عریضه آن جناب را ملاحظه فرمودیم. جواب عریضه سابق شما را که دادیم. هیچوقت ما مراحم خودمان را نسبت به عموم علمائی که دعاگوی دولت و هادی ملت هستند دریغ نفرموده ایم و البته حکماء اعلام هم باید به وظیفهٔ خودشان رفتار نمایند و برما هم لازم است که به شکرانهٔ این موهبت و مرحمتی که خداوند متعال فرموده و زمام مملکت را به ید اقتدار ما قرارداده همه قسم موجبات رفاه عموم و حفظ بیضهٔ اسلام را بفرمائیم و البته آنچه را که برعهدهٔ خودمان ازجانب حق تبارک و تعالیٰ وارد می دانیم به توجه حضرت امام عصر عجل الله فرجه معمول خواهیم داشت و مسلم است تکلیف ما در حفظ شریعت مطهره بیشتراز دیگران است.

فی شهر المحرم الحرام ۱۳۲۳
(محل صحه همایونی)

سواد تلگرافاتی است که در موقع توقف علما در قم از طهران و متحصنین سفارت انگلیس مخابره شد

جناب اعتماد الاسلام[1]، حضور مبارک حضرت مستطاب حجة الاسلام آقا سید عبدالله مجتهد مدظله

بیان دوازده هزار متحصنین سفارت به همه عرض می شود. تمام شهر بسته شده. غیراز خباز و قصاب و بقال کسی باز نیست. تمام اصناف حتی پاره دوز در سفارت اجتماع دارند و متحد هستند. اگر شش ماه دیگر مقاصد آقایان اعظم انجام نگیرد توقف داشته باشند. ازاین جهت کار بردیوانیها سخت شده است. بعد از مأیوسی از متحصنین سفارت، مشیر الدوله با جمعیتی از تجار را عازم نمودند که حضرت حجة الاسلامان و آقایان دیگر را معاودت دهند. انتشار دارد صدهزار تومان نقد و قبالهٔ چندین قریه برای اطراف و بعضی از آقایان همراه دارند. این مسئله باعث وحشت متحصنین شد. چون همیشه دیوانیان در شیطنت و خیالات فاسد بوده اند محتمل است آقایان عظام[2] به عقاید صاف و طینت پاک خود عرایض آنها را قبول فرمایند. متحصنین سفارت عموماً استدعا دارند آقایان عظام در انجام مقاصد نوعی فرمایند که متحصنین در دولت مقصر نباشند و در ملت مفتخر و سرافراز گردند. مذکور شد کاغذی از قول متحصنین نوشته هفتصد هشتصد مهر زده اند که به نظر آقایان عظام برسانند. مسئله کذب است. ازقول متحصنین نیست. هرگاه خواسته باشید مطلبی از متحصنین استفسارفرمائید تلگرافاً نشانه بخواهید، عرض خواهد شد و...[3] و مذاکرات را محرمانه با سیم انگلیس به ما بفرمائید حرکت بکنید (از طرف عموم متحصنین سفارت)

جواب تلگراف فوق از قم

متحصنین سفارت! تلگراف شما رسید. تلگرافی اعلی حضرت همایونی کرده اند

۱ــ داماد و برادرزادهٔ سیدعبدالله بهبهانی

۲ــ اصل: اعظم

۳ ــ یک کلمه ناخوانا.

احوالپرسی و اظهار مرحمت و اینکه مشیرالدوله را فرستادم که شماها را مطمئناً صحیحاً مراجعت دهد، جواب دادیم که بحمدالله ما همه سلامت هستیم. در تلگراف دیگر گفتیم تا مقاصد عموم ملت ایران انجام نگیرد نمی توانیم مراجعت کنیم. آسوده و محکم باشید. مشیرالدوله که آمد مذاکرات را اطلاع خواهیم داد.

پس از دو سال جانفشانی خاصه واقعهٔ مسجد جمعه امتحانات خود را در فدائی بودن ملت داده ایم. پول و تیول، خیال واهی است. پس از نود سال عمر نمی شود حقوق چهل کرور ملت ایران را و شرف خانوادگی خود را از دست نخواهیم داد. جان و اولاد و هستی ما جان نثارها فدای آسایش ملت و حفظ و حقوق رعیت و برادرهای دینی منتهیٰ آرزو و همه چیز ما اجرای قانون محمدی و عدل است [و] (حفظ [و] تأمین جان و مال و ناموس ملت) آسوده باشید.

(علاء الدین اعتمادالاسلام)

ایضاً تلگراف متحصنین سفارت به قم

آقای اعتماد الاسلام

از جانب حاجی محمد ابراهیم و حاجی محمد تقی به عنوان حجة الاسلام آقای آقا سید عبدالله مجتهد

ازجانب ده هزار نفر متحصنین سفارت تجار بزرگ آمده اند سفارت و سعی کرده اند ما را فرود بیاورند برویم پیش شاه که تمام خواهش ما داده خواهد شد. ما قبول نکردیم گفتیم تا اینکه آقایان مهاجرین راضی نشوند ما راضی نخواهیم شد. آن تجار عازم قم هستند که شما را عودت بدهند. نگذارید شما را فریب دهند، یا اینکه راضی سازند که برگردید، پیش از آنکه حاجت شما برآورده شود ما سفارت را تخلیه نخواهیم کرد، تا اینکه حرفی یا خبری به ما برسد که شما راضی شده اید اگر کسی بخواهد شما را به طور دیگر حالی کند بجز این دروغ است. باور نکنید آنها را اگر کاغذی ارائه بدهند به غیر از نشانه از ما ها نیست. آقا سید مطهر از قم رسیده است و می گوید شما نباید باور بکنید هرچه مشیرالدوله می گوید تا من بیایم.

ایضاً تلگراف سفارتیها به قم

آقای سید عبدالله حجة الاسلام بهبهانی:

حاج حسین آقا ودیگران از تجار درصدد هستند که مردم را هرطور باشد به اسم اینکه کارشما را درست می کنیم بیرون ببرند ازسفارت خانه، تکلیف چیست؟

(شاه محمد)

تلگراف ازقم به متحصنین سفارت انگلیس

حاج محمد تقی — حاج محمد ابراهیم

این آخر تیری است که در ترکش است. مبادا گول بخورید. **توسل سفارت [را] از دست ندهید. ازطرف ما آسوده باشید. هرکس بیاید و هرچه بگوید اگر کوتاهی کند ازشما و ما دیگر چیزی باقی نخواهد ماند. تا عرق مسلمانی شما چه کند؟ سید مطهر امین نیست. ملتفت باشید تا مطلب با سیم انگلیس به ما و شما نرسد صحیح نیست. من بعد تلگراف به عنوان اعتماد الاسلام کنید. صورت تلگراف خیلی محرمانه است.**

سید عبدالله

ایضاً تلگراف قم به تهران

شاه محمد:

کار وقتی صورت می گیرد که به امضای ما وسفارت باشد. **به تجار بگوئید سست نگیرند.**

سید

تلگراف از شیراز به قم

خدمت حجج الاسلام آقایان علمای مهاجرین از دارالخلافه طهران دامت برکاتهم.

روز گذشته به توسط آقایان آذربایجان از اهانت وارده و ظلم واصله به آقایان دارالخلافه مطلع، چشم اسلامیان کور باد. با اینکه هنوز خود گرفتار بلیهٔ عظیمه وارده از ایالت هستیم، کار و اقداماتی که تدارک این ظلم جدیده کند برحسب تکلیف اسلامیت حاضر و مشغولیم. خاطر محترم مطمئن باشد و به اعانت شریعت مستظهر باشید به شرطی که اشرار متفرقه ثانیاً رخنه در اجرای مقاصد حقه نکنند. در اطلاع به وقایع کاملاً انتظار از ناحیه شریفه داریم. ابراهیم شریف—یحیی امام جمعه—سید غفار—حاج سید محمدعلی— میرزامحمد—شیخ غفار— سیدمحمد— آقا محمد—سیدعلی— شیخ محمدرضا—سایر علمای شیراز

تلگراف از قم به طهران، نمرهٔ ۵۹

حضور مبارک چاکران حضرت اشرف اسعد اقدس اعظم آقای شعاع السلطنه روحی فداه:

جواب دستخط که جناب معتمد خاقان آورده بود به توسط حضرت اقدس داده شد. جواب مراسله و فرمایشات که جناب آقای حاجی شرفه و آقاعمو مبلغ بودند تلگراف شد. مطلب همان است. تلگرافاً جسارت کرده‌ام. آمدن جناب مشیرالدوله و عده‌ای نتیجه نمی دهد. عاجلاً حرکت بفرمائید بهمان‌طور. غیر ازاین پیشرفت ندارد. جانها کنده‌ایم. قیمت جواب هردو تلگراف همان‌جا مرحمت شود.

جان نثار واقعی علاء الدین موسوی، سید شرفه، هفتم جمادی الثانی ۱۳۲۴.

تلگراف ازقم به طهران، نمره ۵۸

حضور مبارک حضرت مستطاب اشرف اقدس والاشاهزاده معظم شعاع السلطنه

دامت شوکته

مرقومه مبارک زیارت شد. تمام مضامین آن صحیح و متین است. لکن باید دانست که منشاء و باعث این انقلابات کیست و چیست. داعیان، سوای حفظ ملت و مملکت اسلام چه استدعا از حضور مبارک پادشاه کرده بودیم که اقدامات جهلا و خائنین کار را به آنجا برساند. داعیان آنچه از استدعا و تظلم و مسافرت و مهاجرت کرده و می کنیم همه از روی ناچاری است و خود را به هیچ وجه مسئول این انقلابات نمی دانیم. حالا هم بیشتر از هرکس مایل اطفاء نایرهٔفتنه و اصلاح مفاسد امور و رفع معایب هستیم. لکن باید اقدامات طوری باشد که مقصود حضرت والا و داعیان در اصلاح مفاسد حاصل شود. حضرات برای جلب امنیت و اصلاح حال مملکت و حفظ خودشان از شر خائنین وظلم ظالمین و مهاجرت دعاگو یان هم برای اصلاح مملکت و حفظ و نگاهداری ملت بواسطهٔ تعمیم معدلت در ممالک اسلامیه بوده است. اگر دعاگو یان بدون عمل آمدن این مقصود اقدامی کنیم مثمرثمر و مقبول نخواهد بود. خود حضرت والا نیک دقت و ملاحظه فرمائید که اگر تأسیس معدلت نشود و مردم مشاهدهٔ انجام مقصود ننمایند، ورود ما به طهران چه نتیجه خواهد داد. اگر حضرت والا فی الواقع داعیه و بنای اصلاح و حفظ مملکت و ملت اسلام درخاطر دارند خوب است تا کار از دست نرفته و وقت نگذشته است اجازهٔ تشرّف به عتبهٔ مقدسهٔ حضرت معصومه سلام الله علیها تحصیل فرموده و اقدامات عاقلانهٔ عاجله بفرمایند، هنوز هم رشتهٔ امور و مفتاح کاربسته به اقدامات حضرت والا و اولیای دولت علیه است. اگر کوتاهی و غفلت شود خود شماها مقصر و مسئول هستید، ربطی به داعیان ندارد.

دعاگوسیدعبدالله—داعی سیدمحمد

محل مهر تلگرافخانه ○

تلگراف ازطهران به قم، نمره ۱۸[۱]
پنجم جمادی الثانی ۱۳۲۴

جناب مستطاب شریعتمدارعالی آقا سید علاء الدین

۱— این تلگراف با اندک تفاوتی درتاریخ بیداری ص ۵۴۵ و ۵۴۴ جلد اول آمده است.

تلگراف شما رسید. از مندرجات او عوض اینکه خوش وقت شوم ملول شدم. نمی دانم ملتفت هستید و می بینید حضرت خاتم انبیاء را که با کمال افسوس نگاه به حالت حالیهٔ خود نموده کلمهٔ «اوذی نبی کمثلک»[1] را وقتی شکایت از دشمنان خود فرمود حالا به ذراری[2] خود خطاب فرموده و تکرار می فرمایند این چه حالت است برای خرابی و پایمالی این دین و آئین و این مشت مسلمان بچه اندازه حاضر هستند؟ چه خواهند گفت؟ به جدّ مطهر مقدس خودمان خواهند فرمود: یا رسول الله! به جهت قصور در رعایت ظاهریه و حقوق دنیو یه ما خارج شدیم و یک مشت جاهل را ول کردیم که هرنوع استبذال و خفت که ممکن بود به این شرع و به این آئین وارد آوردند. دیدیم و شنیدیم که محمدی به مسیحی متوسل شد. به جهت رعایت حقوق خودمان راضی شدیم بلکه تحسین کردیم وتشجیح نمودیم. خوب است عرض بکنید ای حجج الاسلام اگر اسلام باشد، شما حجت او خواهید بود والا خارج، حجت و دلیل لازم ندارند و تا هنوز آن وقت نرسیده است که برحسب تکلیف شرعی خود را مکلف دینیه بدانید که فوراً برخاسته بیائید این مفاسد را بخوابانید. بیش از این راضی به خجالت رسول الله نشو ید. تشریف ببرید کربلا ببینم علمای اعلام آن زاو یه مقدسه راضی خواهند بود که شما شهری را به این حالت گذاشته برو ید. تا این جا عرضم به آقایان بود. حالا به خود شما که سید علاء الدین هستید می گو یم. من تورا آدم وطن‌پرست می دانستم. این چه بی تعصبی است که تحمل می کنی؟ این ننگ را به کجا می بری که فرنگی از ترس طلبه از توی خانه بیرون نمی آمد حالا سید و طلبه به خانهٔ فرنگی برود. درصورتی که قطعیت و یقین است که اگر یک سال هم بمانند گشایش ازاین جهت برای آنها نخواهد بود. نزدیک است بکلی رشتهٔ اعتقاد و الفت من از شخص شما بریده شود و البته یقین دارم آقایان ملتفت نیستند و به شما نمی گو یند و نمی فهمانند، اگر بدانید. اگر مسلمانی یک عرق و حمیت دارد هرقدر انسان بی حس و لجوج باشد باز دراین موقع نمی تواند خودداری بکند. منتظر جواب صحیح از شما هستم. الساعه[3] که صبح جمعه جناب آقا سید جلال الدین[4] را دیدم، عصری با آقای شرفه حرکت کرده خواهند آمد. شخص دیگری هم که از محرمین و

۱ــ اصل حدیث اینطوراست (ما اوذی نبی مثل مااوذیت)

۲ــ اصل: ضراری

۳ــ اصل: اساعه

٤ــ درتاریخ بیداری: مطهرالدین

طرف وثوق است باید رسیده باشد، یا باید حضرت حجة الاسلام آقای آقاسید عبدالله وشما از دوستی چندین سالهٔ من صرف نظر کنید و یا اینکه یک جو عرق و حمیت مسلمانی و دین‌داری شما به‌جوش آمده اقدامات سریع بکنید. منتظر جواب هستم، ولی نه جواب سر بالا. کهریزک — (ملک منصور) شعاع السلطنه

(مهر تلگرافخانه)

تلگراف از اصفهان به قم، نمرهٔ ۵
هشتم جماد الثانی ۱۳۲۴

حضور مبارک حجج الاسلام دامت برکاتهم[۱]

اخبار به اختلاف مسموع، اسباب حیرت، در تکلیف حالات شریفه اطلاع. تا تکلیف معلوم. از سلامتی شاکر گردد — حاجی شیخ جمال الدین[۲]

محل مهر تلگرافخانه

تلگراف ازاصفهان به قم، نمرهٔ ۱۲
یازدهم جماد الثانی ۱۳۲۴

حضور مبارک حجج الاسلام دامت برکاتهم

چشم اسلام و اسلامیان روشن، «یریدون لیطفئو نورالله والله متم نوره». جناب شریعتمدار آقا شیخ علی اکبر سلمه الله تعالی سالم اشتغال به شرح حالات ذوات مقدسه دارند. همه قسم حاضر بوده از قصد مبارک ایشان و احقر را مسرور فرمائید. حاج شیخ جمال الدین

(محل مهر تلگرافخانه)

۱— اصل: برکاته

۲— پسرآقانجفی مجتهداصفهانی.

تلگراف دولتی از صاحبقرانیه به قم، بی‌نمره[1]

خدمت ذی‌شرافت جناب مستطاب شریعتمدار حجة الاسلام آقای آقاسیدعبدالله مجتهدسلمه الله تعالی

از طرف مخلص نیت خالصانه را خدمت سایر آقایان عظام نیز تبلیغ فرمائید. چون استعفای حضرت مستطاب اشرف ارفع افخم والا شاهزاده اتابک دام اجلاله درخاکپای جواهرآسای همایون روحنافداه موقع قبول یافت و حسب الامر اقدس اعلی خدمات مقرره دولتی به ارادتمند محول گردیده است برای جلب تأئیدات مأمولهٔ خود، استعلام سلامت حالات خیریت آیت جناب مستطاب عالی سلمه الله تعالی را وسیله سعادت قرارداده ضمناً زحمت می‌دهد که برای ابلاغ مقررات علیه همایونی تجلیل مقرره که برای مزید امیدواری و معاودت علمای اعلام از جانب سنی الجوانب همایون روحنافداه اشارت رفته است حضرت مستطاب اجل[1] اکرم افخم امجد عالی آقای عضدالملک دام اجلاله امروز روانهٔ قم خواهد شد که اسباب آسایش عموم عاجلاً فراهم و درکمال تجلیل و احترام علمای اعلام را معاودت داده و به مراحم فوق العاده ملوکانه امیدوارسازند و امیدوارم مخلص هم این موقع را برای ظهور ارادت قلبی مغتنم شمرده به درک ملاقات موفق و ازمژده سلامت حالات مسرورم فرمایند.

مشیروالدوله

تلگراف دولتی ازصاحبقرانیه به قم، بی نمره

خدمت ذی‌سعادت جنابان مستطابان شریعتمداران آقایان عظام حضرات حجج الاسلامیه دامت برکاتهم

امیدوارم وجود مقدس شریعتمداران عالی درحفظ الهی قرین به عافیت و استقامت

۱- این تلگراف با همین صورت درتاریخ بیداری ج۱ ص ۵۴۵ ذکر شده ولی خطاب تلگراف به سید محمد طباطبائی است.

بوده و....[1] به‌خاطر گرامی از هیچ بابت ملالی نباشد. تلگرافی حسب الامر اقدس اعلی ارواحنا فداه خدمت ذی شوکت حضرت مستطاب اجل اکرم افخم آقای عضدالملک دام اجلاله العالی زحمت داده‌ام که از ملاحظهٔ آقایان عظام متع الله المسلمین بطول بقائهم خواهند گذرانید و تصدیق خواهید فرمود که تا چه درجه ذات مقدس ملوکانه ارواحنافداه ساعی در ترقی ملک و ملت و توجه آسایش و رفاه است و تا چه اندازه مایل است به آنکه مستدعیات حقهٔ رعایای خود را نظر عنایت برد محض رعایت مقرر فرمودند. پس دراین صورت بدیهی است که آقایان و حجج الاسلام دامت افاضاتهم نیز به اقتضای کمال خیرخواهی تدارک خدمتگزاری این عنایت خاص خسروانه روحنافداه را به عمل آورده، چون موکب ملوکانه برای اینکه به تجویز اطباء باید در هوای ملایمتر چند روزی استعلاج مداومت فرمایند. روز بیستم به اوشان ده روزه تشریف فرما خواهند بود و اقدام و شروع به این امر خطیر هم که امروز برعهدهٔ اولیای دولت و ملت مسلم گردیده است از محظور تأخیر باید مصون باشد، میل ملوکانه آن است که آقایان عظام دامت برکاتهم بهرزودی که ممکن است به دارالخلافه معاودت فرمایند که به مقدمات این خدمت بزرگ مبادرت شده و به‌فضل خدا و توجهات سایهٔ خدا و انفاس قدسیهٔ اولیای شرع شریعت رسمیت کافهٔ اولیای دولت علیه به حسن تشکیل و تنظیم مرتب آید، امیدوارم که انشاء الله تعالی تأخیر درحرکت را پس از این تکالیف شرعیهٔ خود خارج و برای کمک اولیای دولت علیه درخدمت دولت و ملت تعجیل فرمایند.

مشیرالدوله

تلگراف ازقصر[2] به قم نمرهٔ ۲ شهرجمادی الثانی ۱۳۲۴

حجج الاسلام دامت برکاتهم

تلگراف اخبار موحش از طهران رسید؛ موجب پریشانی فوق العاده گردید مطالب

۱— یک کلمه ناخوانا

۲— مراد قصرشیرین است.

چیست؟ عاجلاً اطلاع دهند تا اقدامات لازمه بنمائیم. الاحقر عبدالله مازندرانی — الاحقر محمد کاظم خراسانی — نجل مرحوم حاجی میرزا خلیل

(مهر تلگرافخانه)

تلگراف دولتی از صاحبقرانیه بی نمره
ششم جمادی الثانی ۱۳۲۴

دستخط توسط معتمد خاقان، جناب مستطاب شریعتمدار آقا سید عبدالله مجتهد سلمه الله تعالی.

درعریضهٔ تلگرافی علماء عظام قم به عرض رسید که بواسطهٔ گرمی و زحمات راه کسالتی پیدا کرده‌اید، خیلی اسباب تأسف ما شد، انشاءالله دفع کسالت جناب شما می شود. یقین دارم شما و سایر آقایان علما در حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام ازدعا فراموشم نکرده‌اید و بهتر این است با سابقهٔ مرحمت مخصوص که از ما نسبت به خودتان واقفید بیش از این مسافرت خودتان را امتداد نداده مراحم قلبی مارا در توجهاتی که مطمح نظر ملوکانه است استقبال نمائید. مشیرالدوله وزیر امورخارجه را هم مأمور فرمودیم بیایند شما و آقایان علما را بطور خوشی مراجعت بدهند، با کمال امیدواری منتظر مراحم شاهانه باشید و اظهار التفات مارا به جنابان شریعتمداران آقامیرزا سید محمد وحاج شیخ فضل الله و صدرالعلماء وحاجی شیخ مرتضی وسایر علمای عظام ابلاغ کنید.

(محل مهر تلگرافخانه)

تلگراف ازطهران به قم، نمره ۵۳[۱]

حضورسرکارحجة الاسلام آقای آقا سید عبدالله مجتهد بهبهانی سلمه الله تعالی

بحمدالله والمنه که آثار نتایج خیریه از برکات انفاس قدسیه ظاهر و امید آسایش

۱— این تلگراف نیز درتاریخ بیداری ص ۵۵۵ جلد اول خطاب به سید محمد طباطبائی است.

هست. سلامت وجود محترم را بشارت فرمائید که مسرور شوم. **ظهیرالاسلام**. دهم جمادی الثانی ١٣٢٤

(محل مهر تلگرافخانه)

تلگراف از طهران به قم، نمرهٔ ٣٠
هشتم جمادی الثانی ١٣٢٤

حضور مبارک حضرت آقای حاج میرزا سید محمد مجتهد و سایر حجج الاسلام دامت برکاتهم

از سفارت روس اجازه، به ملاحظه احترام آقایان و رعایت ملت، شاهزاده اتابک خلع شد. **شیخ محمود زنجانی ملای زرگنده شمیران.**

(محل مهر تلگرافخانه)

تلگراف از تهران به قم، شمارهٔ ٢٣
هفتم جمادی الثانی ١٣٢٤

جناب مستطاب شریعتمدار عالی سید علاء الدین اعتماد الاسلام

تلگراف شما رسید.

فلک زمان را عادت دیرینه این است   که با آزادگان دایم به کین است

به اندازه وثوق و اعتماد آقایان عظام و حجج الاسلامیهٔ ادام الله عمرهم بودم و در بارهٔ خودم که گمان می کردم بنده را مسلمان دانسته به یک اشاره از برادر دینی در حفظ شرع مطهر اقدس مکلف شده، سر از پا نخواهد شناخت، باوجود به خدمتشان عرض کنید شما هرچه مرا دور بکنید و یا خدا نکرده داخل شبههٔ سوءظن شده مغرض بدانند. من چون خود را پاکدامن دانسته، نیت خود را خیر محض و رفاه حال مسلمانان می دانم اعتنا به این عوالم نمی کنم، «هُو یُفَصِّلُ بَیْنَ الْحَقِّ و الْباطِل». دست از خدمت و خیرخواهی برنمی دارم. افسوس است که خودم بواسطهٔ درد پای منحوس که مشاهده کردید، از زیارت

عتبهٔ مقدسهٔ حضرت معصومه سلام الله علیها محرومم؛ ولی جناب مستطاب اجل اکرم مشیرالدوله دام اقباله فردا عصر حرکت می کنند. چشم به‌راه و گوش به اقدامات حسنه و با غیرت و حمیت و وطن دوستانهٔ سید علای عزیز خودم هستم. دوستانه می گویم هرچه از حد بگذرد واقعاً بی مزه می شود. بس است. اگر شما امروز و دراین مواقع بکار نخورید پس به چه درد خواهید خورد.

(ملک منصور شعاع السلطنه)

تلگراف از طهران به قم، نمرهٔ ۱۰
سوّم جمادی الثانی ۱۳۲۴

جناب مستطاب شریعتمدار عالی آقا سید علاء الدین اعتماد الاسلام

انشاء الله احوال شریف خوب است و در تحت آن قبهٔ منوره مرا از دعای خیر فراموش نخواهید کرد. آقایان خودم جناب مستطابان حجج الاسلامیه آقای آقا سید عبدالله و آقا سید محمد و آقای شیخ فضل الله دامت برکاتهم سلامت هستند. مخصوصاً این تلگراف را ارائه داده سلام خالصانه مرا برسانید. نمی دانم در حق بنده همان حسن ظن را دارند و در اخلاص من تردیدی حاصل شده است یا خیر. منتظر بشارت سلامت ایشان هستم. از طرف کسان خودمان آسوده باشید، اگرچه آقا سید جلال الدین را با اینکه خواستم هنوز نیامده است ولی مراقبت دارم.

(ملک منصور)

تلگراف از طهران به قم، دولتی بی نمره
هشت جمادی الثانی ۱۳۲۴

حضور مبارک حضرت مستطاب ملاذالانام اسلامیان پناه آقا سید عبدالله مجتهد سلمه الله تعالی

پیغام دیروز بنده به‌عرض رسیده محض خدمت شریعت مطهره آنچه لازمهٔ

دولتخواهی بوده به‌عرض خاکپای جواهرآسای اعلی‌حضرت قدر قدرت شاهنشاهی ارواحنافداه رسانده، از جائی که خاطر مهر مظاهر ملوکانه همیشه مصروف به ترویج شرع مقدس و آسودگی مردم است درآسودگی خاطر آقایان وعموم اهالی ممالک کمال مرحمت را مبذول فرمودند. خود بنده عازم قم، بدون اینکه تا حال به زیارت حضرت مستطاب عالی نایل شده باشم، فدوی ارادت غایبانه خالصانه داشته‌ام، تعدی کرده‌ام باید حضرت عالی توجه کاملی مبذول فرمائید و این بنده را بدون شناسائی درفدویت خودتان مستدام بدارید.

نظام‌الدوله

تلگراف از اصفهان به قم، نمره ۱۳
یازدهم جمادی الثانی ۱۳۲۴

حجج‌الاسلام مهاجرین دارالاسلام.

بر کافهٔ مسلمین همراهی، با این فرقه ناجیه است، امید است کوتاهی نشود

محمد باقر الموسوی

تلگراف از بروجرد به قم، نمره ۴۹
بیست وششم جمادی الثانی یونت‌ئیل ۱۳۲۴

به توسط جناب مستطاب ملاذالانام شریعت شعار آقای متولیباشی دام عزه العالی، حضور شریعت ظهور آقای آقا سید عبدالله وسرکار قبلة الانام آقای حاج سید محمد طباطبائی دام ظلهما العالی.

با تلگراف متعدد در کسب تکلیف در حرکت آقایان عظام از بروجرد و مشرف شدن به قم ورسیدن جواب درخیال تشریف فرمایی به طهران و اطلاع مطالب عامه، اطلاع کامل متحصنین ندارند که حرکت فرموده‌اند یا خیر و اصلاح مطالبی که قریب به روزعاشورا بوده

شده یا خیر و تکلیف اصلاحیه آن چیست؟

خادم شریعت حاجی آقا مهدی طباطبائی

تلگراف از طهران به قم، نمره ۳
۸ جمادی الثانی ۱۳۲۴

جناب مستطاب شریعتمدار عالی آقا سید علاء الدین اعتماد الاسلام

عین تلگراف را ارائه دادم آنچه باید بشود شده عوض شخص معهود حاجی نظام الدوله را امشب که شب دوشنبه است روانهٔ قم فرمودند. دیگر معطلی نخواهید داشت.

ملک منصور[۱]

تلگراف حضوری از قم به طهران
شب ۱۸ جمادی الثانی ۱۳۲۴

جنابان مستطابان شریعتمداران آقا میرزا محمدصادق و آقای اعتمادالاسلام دام افضالهما:

تلگراف حضرات حجج الاسلام به حضرات متحصنین مخابره شد، تأکید از طرف قرین الشرف حضرات حُجج ابلاغ می نمائیم که به حضرات ابلاغ نمائید. این دو روزه انشاء الله حرکت می کنیم. معطلی جز مرکب نداریم. هروقت دستگاه رسید می آئیم. این حرکات موجب وهن ملت است و یقیناً از جهال است. آقای حاج شیخ فضل الله دیروز حرکت کردند. موقع حرکت تلگراف می کنیم، ملاقات انشاء الله در کهریزک.

احقر محسن الحسنی الحسینی — ابوالقاسم الحسینی الطباطبائی

۱— دراینجا یکی از تلگرافهای قبلی مکرراً وناقص نقل شده است که از تکرار آن خودداری شد.

سواد مراسلات شعاع السلطنه ملک منصور میرزا به آقایان مهاجرین حضرت معصومه و آقا سید علاء الدین که گردانندهٔ امور مهاجرین و طرف توجه عموم بودند و سواد مراسلات مجاهدین

سواد مراسلهٔ آقا سید علاء الدین به شعاع السلطنه

پس از عنوان: در تلگراف مبارک چنین اشاره رفته بود که این بنده در مقام دولتخواهی و پاس نعم بیکران آن حضرت کوتاهی کرده به خداوند پناه می برم ازاین امر، عرض کرده بودم، بازهم عرض می کنم حل این مشکل نمی‌شود مگر در نتیجهٔ قدرت حضرت اقدس والا روحی فداه. امروز چاره این کار منحصر است به اینکه شخص شخیص حضرت اقدس والا به زیارت حضرت معصومهٔ طاهره مشرف شده و دلجوئی از آقایان فرموده، عهود و مواثیق لازمه گرفته و داده شود. محض اینکه حضرت اقدس والا معیّتی هم داشته باشد که بکلی سلب راحت از وجود مبارک نشود و هم در حقیقت بی طرف باشید. لازم است که مثل حضرت اشرف والا آقای نایب السلطنه و حضرت اجل آقای عضدالملک هم در معیت حضرت والا باشند و اگر کسی دیگر هم باشد که به صلاح اقرب است منوط به نظر مبارک است. والله بالله مصلحت در این است و غیر از این چاره نیست. معلوم است در صورتی که این سفر را تصویب بفرمائید باید دستخط مبارک هم همراه باشد که بکلی این امر راجع به نظر مبارک و عهد حضرت اقدس والاعهد اعلی حضرت اقدس همایونی است. دراین صورت بحول الله و قوه گمان دارم خیلی زود این مسئله فیصل شود والا یقیناً از تمام نواحی ممالک محروسه موجبات زحمت خاطر مبارک شاهانه و حضرت اقدس والا خواهد شد. آنچه به‌نظر بنده در دولتخواهی می رسد این بود که عرض شد. صلاح مملکت خویش خسروان دانند.

العبد علاء الدین.

تلفن آقا شیخ فضل الله از کهریزک به شعاع السلطنه

بسم الله الرحمن الرحیم، خدمت بندگان حضرت اقدس اشرف والا شاهنشاه‌زاده

معظم آقای شعاع السلطنه

به دعاگوئی حال که یک ساعت‌ونیم از دسته رفته وارد کهریزک و عازم حسن آباد، بدین تلفن عرض ارادت و خداحافظی می نمایم. درهرجاوهرحال دعاگوی ذات اقدس اعلی حضرت شهریاری ایده‌الله جیشه هستم و از وظیفهٔ دعاگو یی و دولتخواهی غفلت نخواهد شد. تفاصیل را جناب سردار اکرم یقین به‌عرض رسانندند.

(محل مهر: ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء) فضل الله نوری

سواد تلگرافی است که به شعاع السلطنه ازقم مخابره شده است

حضور مبارک چاکران حضرت اشرف اسعد اقدس اعظم آقای شعاع السلطنه روحی فداه

جواب دستخط که جناب معتمد خاقان آورده بود به‌توسط حضرت اقدس داده‌شد. جواب مراسله و فرمایشات که جنابان آقای حاج شرفه و آقاعمو مبلغ بودند تلگراف شد. مطلب همان است که تلگرافاً جسارت کرده‌ام. آمدن جناب مشیرالدوله و غیره نتیجه نمی دهد. عاجلاً حرکت بفرمائید. غیر از حضرت والا اطمینان حاصل نمی شود.

علاء الدین

سواد مراسلهٔ شاهزاد شعاع السلطنه به آقا سید علاءالدین به قم

بعد از عنوان خصوصی. بالاخره حضرت والا را مجبور به استعفا کردم و ذات اقدس مقدس اعلی را هم استدعا به قبول نموده، امر انجام گرفته فیصل یافت. جناب وزیر امورخارجه فعلاً رئیس الوزرا، بعد صدارا‌عظم خواهد شد. به‌عقیدهٔ من مرد راه‌برو یی است. بهتر نباشد بدتر نخواهد شد. دیروز با تلگراف گفتم اینک جناب نظام الدوله عازم است دیگر معطلی ندارید. اگر معطل بشو ید بد به جلوه خواهد رفت. باغی و مفسد به‌قلم می رو ید. زود حرکت بکنید که گفته های ما نتیجهٔ برعکس نبخشد. بیش از این مجال نمی کنم درعرض

سلام به آقایان وکیل هستید.

ملک منصور

سواد تلگراف متحصنین سفارت انگلیس به علمای مهاجرین قم

محرمانه است. به توسط اعتمادالاسلام خدمت حجة الاسلام.

عرض و استدعای علماو تجار متحصنین [که در] دارالسفاره هستند این است که اگر بدون اطلاع و انجام مقاصد می‌خواهید حرکت بفرمائید معلوم می‌شود خودتان کارشکنی و اسباب، ضرر و خسارت هستید. تکلیف تمام دعاگو یان عدم اطاعت است. محض اطلاع و اسقاط تلکیف عرض شد خود دانید.

امضاء علماء، تجار و کسبه: محمد قمی ـ تقی الموسوی

سواد مراسله شاهزاده شعاع السلطنه به آقا سید علاء الدین اعتمادالاسلام

جناب مستطاب شریعتمدارعالی آقا سید علاء الدین اعتمادالاسلام:

نمی دانم در کلمهٔ اول احوالپرسی بکنم، گله بکنم، فریاد بزنم، افسوس بخورم، «به طاقتی که ندارم کدام را بکنم». عجب اوضاعی است. عجب لشکر بدبختی از هرطرف روآورده. خانه پیغمبر خدا را با دست بیرحمی یغما وغارت می نمایند. خاک مرده به روی عالم و جاهل پاشیده شده، رگ غیرت از پشت عارف وعامی کشیده شده است. آفتاب «یوم یفرالمرء من اخیه»[1] طلوع کرده، کوکب اقبال مملکت شش هزار ساله و ملت مسلمان را به جانب ظلمت و حرمان کشیده، ای مسلمانان! امان است، بیشتر از این غفلت نکنید، والله بالله به آیهٔ والله قرآن قسم است می بینم با چشم خودم که خانهٔ ایمان را با دست خودتان خراب می کنید. دنیا و آئین ملک و مال خانه وعیال خودتان را با دست خودتان وبا میل و رضای جاهلانه و هوای نفس بدهید به روس و انگلیس. وقت خیلی تنگ است.

۱ــ سوره عبس آیه ۳۴

کشتی ایمان بر گرداب کفر افتاده تعجیل کنید. مثل باد مواد خودتان را برسانید. خود و مردم را برهانید. آقا سید علاء اگر دقیقه ای غفلت بکنی در پیش خلق و خالق مسئول خواهی بود. درآن مجمع عامل ترا می دانم. بی غرضی نزد همه. آقای آقا سید عبدالله را می شناسم. والله بالله به جدت پیغمبر... به هر مذهب که مرا قبول دارید من دوست و خیرخواه شما هستم. اما دوست نادان نیستم. شمارا به چاه نمی اندازم. یک بابی افتاده است که عنقریب است شما معمّا ندانسته، نفهمیده، مملکت و مسلمان را دودستی در آغوش همسایه های اجنبی بیندازید. کلمهٔ لااله الاالله را از زبانها بیندازید. زود باشید عجله بکنید کار می گذرد. اینجا جائی نیست که غرض شخصی به خرخ بدهید. خدا به شما انصاف بدهد، چه انصاف است. هفت هزار نفر در سفارت، صف نماز ببندند. والله اگر علمای نجف و غیره بشنوند شما را تکفیر می کنند. به حق خدا قسم، اگر آنطوری که من می دانم بشود همین مردم که شمشیر بند شما هستند و حالا گول خورده ندانسته کاری کرده اند، از خواب غفلت بیدار شده خود [را] کاملاً اسیر و ذلیل دیدند، شماها را آتش می زنند. سید علاء جان وقت نیست به‌عقب انجام غرضهای شخصی....[1] و تا زود است چاره بکنی مستشار الملک پیرمرد محترم است. طرف وثوق و اطمینان شاه است. به میل شخصی شاه اقدام و حرکت کرده است بیش از این لجاجت نکنید پشیمان می شو ید تا به حالا حرف مرا گوش ندادید پشیمان شدید، حالا هم گوش نکنید پشیمان می شو ید. اما خدا نکند که این سفر پشیمان شو ید که قابل اصلاح نخواهد بود. منتظرم که اقدامات خودت را بکنی. چند ساعت فاصله خبر تلگرافی حرکت آقایان را بدهی. من از سیف الملک بی نورتر نیستم. آنچه باید بکنم می کنم. بی مزگی نکنید. کار را خراب تر نکنید. این قدر بدان که نزدیک است همه‌چیز برود. کاغذ مرا خوانده سرش را بچسبان به آقایان برسان. کاغذ علیحدهٔ مرا خیلی محرمانه به خدمت آقا سید عبدالله برسان. منتظرم منتظرم منتظر.

•

نتیجهٔ اقدامات علمای اعلام وصدوردستخط مشروطیت ایران

بعد از آنکه مهاجرت علما درقم به طول انجامید و متحصنین سفارت انگلیس به ده

۱ــ یک کلمه ناخوانا شاید: بروی

پانزده بلکه بیست هزار نفر رسید و تمام شهر طهران تعطیل شد عین الدوله از صدارت مستعفی ومشیرالدوله (میرزا نصرالله خان) صدراعظم شد. شاه خود را درفشار فوق الطاقهٔ ملت دید. بوسیلهٔ مشیرالدوله از علما خواستند که دو نفر نماینده از جانب خودتان طهران بفرستید با نمایندگان سفارت انگلیس و نمایندگان دولت کمیسیونی تشکیل داده قضیه را حل کنند. از طرف علمای مهاجرین قم دو نفر آقایان ذیل با اعتبارنامه انتخاب و به طهران آمدند

آقا سید محمد صادق طباطبائی — آقای اعتماد الاسلام بهبهانی.

سواد اعتبارنامه آقایان فوق الذکر که خطاب به مشیرالدوله صدراعظم نوشته اند

به عرض می رساند: به نوشتهٔ وجود مبارک حضرت اجل اشرف عالی دامت شوکته براریکهٔ عزت و اقبال مستدام، جنابان مستطابان شریعتمداران آقا میرزا محمد صادق و آقای اعتماد الاسلام حفظه الله تعالی [را] روانهٔ حضور مبارک داشتیم که بعد از تبریک و تهنیت بعضی مذاکرات لازمه بنمایند. آنچه عرض می کنند از طرف داعیان است. البته از انواع مساعدت درمطالب معروضه مضایقه نخواهید فرمود. زیاده عرضی نیست. ایام جلالت مستدام باد.

محل مهر عبدالله الموسوی — محمد طباطبائی

ورود نمایندگان به طهران

پس از آنکه آقایان فوق الذکر از قم حرکت کرده وارد طهران شدند به منزل حاج معین بوشهری وارد می شوند. پس از اطلاع متحصنین چهارنفر معین می شوند برای مذاکره با آقایان: حاج معین بوشهری — حاج محمد اسمعیل مغازه ای — حاج محمد ابراهیم وارث — حاج حسین آقای امین الضرب.

پس از مکالمه و مشاوره به هیئت دولت می نویسند که ما شش نفرنمایندهٔ علما و

متحصنین سفارت انگلیس حاضریم، از طرف دولت هم دو نفر تعیین بشوند که با آنها مذاکره نمائیم. از طرف دولت کامران میرزا نایب السلطنه امیرکبیر و میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله معین شدند.

روز بعد نمایندگان ملت صاحبقرانیه رفته در بارآنجا درچادر پوش جلوس کرده ونمایندگان دولت نیز حضور به هم رسانیدند.

بعد ازمذاکرات طولانی وتبادل افکار نمایندگان علما وملت تقاضاشان این بود که اعلی‌حضرت مظفرالدین شاه باید دستخط مجلس شورای ملی را مرحمت فرمایند. نمایندگان دولت می گفتند شاه دستخط شورای سلطنتی مرحمت می فرمایند. واسطهٔ بین اعلی حضرت و نمایندگان از اندرون به بیرون احمدخان قوام السلطنه [بود] که درآن موقع «قوام حضور» بودند.

در این بین مظفرالدین شاه آقایان اعتماد الاسلام و آقای میرزا محمد صادق طباطبائی را به اندرون می طلبند. پس از ورود اجازه جلوس می دهند. بعد می فرمایند آقا سید علاءالدین شما به آقای آقا سید عبدالله بگوئید. آقا محمد صادق شما هم به پدرخودتان بگوئید یک قلاده آهنین خارداری که اجداد من به گردن من انداخته بودند از گردن خود برداشته به دادن‌دستخط مشروطه وتأسیس مجلس شورای ملی آن قلاده را به گردن شما آقایان می اندازم که این مسئولیت از این به بعد متوجه به شما باشد و امرمی دهند که دستخط مشروطه و مجلس شورای ملی را بنویسند. همان ساعت نوشته شده به مشیرالدوله می دهند که فردا صبحی ببرد به سفارت برای متحصنین بخوانند. بعد دستخط را به نمایندگان علما بدهند ببرند قم که علما مستحضر گشته با کمال اطمینان معاودت به طهران نمایند.

صبح آن روز مشیرالدوله دستخط را به وسیلهٔ میرزا حسن‌خان مشیرالملک پسرش به سفارت می فرستد و دستخط را می خوانند. سپس عین آن را به آقای آقا سید علاءالدین می دهند که ببرند قم. آقا سیدعلاءالدین بعد از ورود به باغ ومنزل شخصی خودشان درحالی که عین دستخط را در دست دارند با حضور جمعی عکس می اندازند. سپس بلافاصله حرکت کرده می روند قم و به علمای اعلام می رسانند. بعد از دوسه روزعلما از قم حرکت کرده به طهران می آیند. آقایان عضدالملک و مشیرالدوله هم قبلاً برای تجلیل آقایان و پذیرائی آنها از قم جلوتر حرکت کرده که وسایل احترامات آقایان را از هرجهت فراهم سازند.

انفصال عین الدوله از صدارت

چون عین الدوله از صدارت معزول شد شاه دید امور[1] مملکت بدون صدراعظم نمی گذرد، خاصّه اینکه مرض خودش را در شدت می دید. میرزا نصرالله خان مشیرالدوله را که از ابتدای جوانی تا امروز مشغول خدمات دولتی بوده تا بدین رتبه رسیده و از مشروطه خواهان اول نیز محسوب می شد به صدارت ایران مفتخر داشتند و درضمن سفارشات اکیده درهمراهی ملت به ایشان شد؛ مشغول کار شدند. ملت از انتخاب ایشان خوشوقت بودند وانجام مقاصد خود را در صدارت مشیرالدوله می دیدند. این بود که روز شانزده هفده ماه مز بور ملت درآستان آقایان آقا سیدمحمد و آقا سید عبدالله جمع شدند. انجام کار را از ایشان خواستند.

آقایان مذکور یکی دوروز مشغول مشورت بودند پس از دوروز ندای عام دادند و مردم را برای تعیین وکلا در تالار تخت مرمر دعوت کردند. ملت بلافاصله حاضرشدند. قریب هزار نفر بیشتر جمعیت بود. از وزراء صدراعظم ناصرالملک و دوسه نفر دیگر بودند. از صاحبان لقب زیاد بودند. مخصوصاً از فامیل مشیرالدوله و فامیل مخبرالدوله که برای انتخاب وکیل حاضر گردیده بودند. بعد ازقدری مذاکرات قراردادند هرکسی که می خواهد وکیل انتخاب کند به هرکسی که اعتماد دارد اسمش را در روی کاغذ کوچکی بنویسد و به دست خود در میان گلدانی که می آورند بیندازد. دراین وقت سه چهار گلدان بزرگ که هریک به مثابه خمره بود آوردند و در وسط تالار تخت مرمر گذاردند و نیز مقررشد که تاسه روز ورقهٔ رأی را درآنجا بریزند. پس ازسه روز خوانده می شود. این بود که مردم پی در پی اسامی می نوشتند و درخمرهٔ چینی می ریختند. لفظ «پارتی» از این مجلس پدیدگشت. زیرا طرفداران افراد برای وکالت دراطراف آن شخص تبلیغات می کردند. تا سه روز ورقه انتخاب نوشته می شد. پس ازآن علما و وزراء وجمعیت زیادی برای خواندن اسامی حاضر شدند. اسامی را خواندند، ثبت کردند. جمعی به اکثریت آراء وکیل مجلس شورا شدند. چون اول انتخابات بود و مردم به قوانین مشروطیت و انتخاب وکیل آشنا نبودند، بیش ازسه چهارهزار نفر در این انتخابات شرکت نکرده بودند. صنیع الدوله را نیز به ریاست مجلس شورای ملی انتخاب کردند.دو سه نفر هم برای نیابت رئیس معین کردند که از جمله

۱ــ اصل: امروز.

سعدالدوله، وثوق الدوله [و] امین الضرب بودند. چند نفر منشی و تندنویس ثبات و ضباط معین نمودند.

چون رؤسا واعضای مجلس معین و مرتب گردیدند. در روز بیست و چهارم جمادی‌الثانی ۱۳۲۴قمری علما و کلیهٔ وکلا و سایر اجزا حرکت کرده به اطاق نظام که جنب عمارت دولتی واقع بود رفتند آنجا را مجلس شورای ملی قرار دادند. درآنجا میز[و] صندلی و سایر لوازمات حاضر بود. هریک درجای خود قرار گرفتند. خطابه خواندندو به وجوداعلی‌حضرت دعا کردند. بعد از یک ساعت با اجازهٔ رئیس متفرق شدند. در روز دوم و سوم کارهای مملکتی را به حیطهٔ تصرف درآوردند. چند روزی نگذشت که در کلیهٔ امورات دولتی که بعضی هم از وظیفهٔ آنها خارج بود تصرفات می نمودند. عرض وداد حتی درنرخ نان و گوشت و غیره دخالت می کردند. وزراء تصرفاتی درکارهای مملکتی نمی نمایند. زیرا که قانون مشروطیت این است که باید وزراء از طرف شاه معین [شده] به همراهی رئیس الوزرا به مجلس بروند درحضور وکلا معرفی شوند، بعد مشغول کارگردند.

از طرف دولت به تصویب صدارت هشت نفر از وزرای قدیم از قبیل ناصرالملک، فرمانفرما، مشیرالسلطنه، مشیرالملک وغیره معین [شده] به اتفاق مشیرالدوله رئیس الوزرا به مجلس رفتند. رئیس الوزراء،وزراء را معرفی نمودند، پذیرفته شدند. اما برای وزراء کار پیشرفت درستی ندارد، خودشان هم درست مشغولِ به کار نمی شدند. وکلا درمجلس مشغول امورات متفرقه هستند. ولی مشیرالدوله با مجلس مساعدت دارد. از طرفی هم با نداشتن سابقه به قوانین مشروطیت تا این اندازه هم که پیشرفت کرده اند خیلی کار کرده اند.

چون ابتدای کار بود نه مجلس و نه وزراء نتوانستند بخوبی از عهدهٔ انجام امورات محوله برآیند. از طرفی هم اعلی حضرت مریض بودند نمی توانستند شخصاً به امورات مملکتی رسیدگی نمایند. در بدو امرهم یک قوهٔ قهریه لازم بود که از هرج و مرج و اغتشاش جلوگیری نماید. رأی ملوکانه براین قرار گرفت که والاحضرت ولایت عهد(محمدعلی میرزا) را از تبریز احضار نمایند که هم درامورات کشوری بصیرتی حاصل نمایند و هم در طهران باشند. چنانچه حادثه ای برای خود اعلی حضرت روی بدهد پایتخت باشند. ولایت عهد احضار شدند. دو سه روز فاصله حرکت [کرده] وارد شدند. همه روزه حضوراعلی حضرت تشرف حاصل می کردند، ولی تصرفاتی درامور مملکتی نداشتند. از طرف دولت مقرّر شد هرحکم و دستخطی که از طرف دولت صادر می شود تا ولیعهد نبیند، مهر وامضاء نکند، محل اعتنا نخواهد بود. ولایت‌عهد می دانست که عمر پدر تاجدارش به

آخر رسیده عنقریب دنیای فانی را وداع خواهند کرد؛ سروکار مردم با شاه جوان خواهد بود. به این ملاحظه از امضای دستخط و فرامین پدر مضایقت نمی کردند. باهمین ترتیبات چندی در طهران اقامت داشتند، و لکن امورات مملکتی دراین اوقات نه خرابتر، نه بهتر بود. اکثر مردم مات و مبهوت بودند، چه پیش خواهد آمد.

بعد از صدور فرمان مشروطیت

صدور دستخط مشروطیت مصادف با مولود مظفرالدین شاه شد. متحصنین سفارت انگلیس جشن مفصلی درسفارت گرفتند. جلو درب سفارت را آئین بستند. تمام رجال و علما[و] تجار به سفارت رفته صرف شیرینی و شربت نمودند، دراین روز بقدری ملت در سفارت و خیابانهای مجاور اجتماع کرده بودند که جمعیت تا میدان توپخانه (سپه حالیه) مملو بود و راه عبور [و] مرور بهیچ وجه ممکن نبود. خیلی با زحمت کسی خود را به نزدیک درب سفارت می رسانید. بعد از دستخط مشروطیت، مشیرالدوله رئیس الوزراءشدعین—الدوله معزول شد.

فرمان مشروطیت

السلطان مظفرالدین شاه

جناب اشرف صدراعظم:

از آن جایی که حضرت باری‌تعالی جل شأنه سررشتهٔ ترقی و سعادت ممالک محروسه ایران را به کف باکفایت ما سپرده و شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبهٔ اهالی ایران ورعایای صدیق خودمان قرار داده، لهذا دراین موقع که رأی و ارادهٔ همایونی ما بدان تعلق گرفته که برای رفاهیت و امنیت قاطبهٔ اهالی ایران و تشیید و تأئید مبانی دولت و اصلاحات مقتضیه که به مرور در دوائر دولتی و مملکتی به موقع اجرا گذارده شود چنان مصمم شدیم که مجلس شورای ملی از منتخبین شاهزادگان و علما و قاجاریه و اعیان و ملاکین و تجار و اصناف به انتخاب طبقات مرقومه در دارالخلافهٔ طهران تشکیل و تنظیم شود

که در مهام امور دولتی و مملکتی ومصالح عامه مشاوره و مدآقه لازمه را به عمل آورده و به هیئت وزراء دولتخواه در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد، اعانت و کمک لازمه را بنمایند و درکمال امنیت و اطمینان عقاید خود را در خیردولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات قاطبهٔ اهالی مملکت به توسط شخص اول دولت به عرض برسانند که به صحهٔ همایونی موشّح و به موقع اجرا گذارده شود. بدیهی است به موجب این دستخط مبارک، نظامنامه وترتیبات این مجلس و اسباب لوازم تشکیل آن را موافق تصو یب و امضای منتخبین از این تاریخ مرتب و مهیا خواهند نمود. که به صحهٔ ملوکانه رسیده و بعون اللّه تعالی مجلس شورای مرقوم که نگهبان عدل ما است افتتاح و [به] اصلاحات لازمه امور مملکت واجراء قوانین شرع مقدس شروع نماید ونیز مقرر می داریم که سواد دستخط مبارک را اعلان و منتشرنمایند تا قاطبهٔ اهالی از نیات حسنه ما که تماماً راجع به ترقی دولت و ملت ایران است کماینبقی مطلع و مرفه الحال مشغول دعاگو یی دوام این دولت و این نعمت بی زوال باشند، درقصرصاحبقرانیه به تاریخ چهاردهم شهر جمادی الثانیه ۱۳۲۴ هجری، درسال یازدهم سلطنت ما. (محل صحه همایونی)

تاریخ اعلان مشروطیت ایران سنهٔ ۱۳۲۴ قمری مطابق چهاردهم جمادی الثانی و [یازدهم اوت][1] ۱۹۰٦مسیحی است.

ماده تاریخ مشروطیت ایران

با سوز وگداز دل پردرد و مکدر — ده سال ازاین پیش بدین چرخ مدور
گفتم که کی این ظلم به پایان برسانی — گفتا که نو یدت بدهد «عدل مظفر»

۱۳۲۴قمری

سواد دستخط آخوند ملامحمد کاظم خراسانی

درآن موقع مراسله ای از طرف آقای آیت اللّه آخوند ملامحمد کاظم خراسانی به

۱ــ جای تاریخ میلادی نقطه چین بود.

علمای طهران رسید. مضمون آن مراسله بطور خلاصه این بود:

تلگراف[1] آن علمای اعلام که متضمن بود درطی مکاتبات واصله تفصیل حسن ترتیبات را دیگران خبر دادند. از اعظم بشارات دانسته این توجه نفوس [و] اتفاق ملی به منشاء دیگر مستند واز مدد غیبی کاشف وامید است انشاءالله نتایج مأموله[2] مترتب و نامman درعدادسایر ملل قو یه به شمار آید واین معنی از اثرعهدهمایونی ونیت این شاهنشاه دین‌پرور ادام‌الله تعالی سلطانه دراعصار لاحقه یادگار ماند. یقین است که فصول نظامنامهٔ قانون اساسی[3] را به حسن مراقبت آن آقایان عظام طوری مرتب فرموده‌اند که درمواد راجعه به محاکمات و سیاسیات با موازین شرعیه منطبق و به توارد انظار و مرور و دهور اعصار مورد شبهه و اشکال نشود. چون دراین موقع که مبادرت به شکراین نعمت و تبریک این موهبت[4] بود، لهذا به عنوان خود مجلس شرحی معروض و درضمن هم مهام لازمه را که اهم همه ترتیبات صحیحه درتخلّص از ذلت، فرض دولت ابدآیت [است] مذاکره نموده از لحاظ انورمیگذرد. انشاءالله بذل مراقبت خواهید فرمود.

درخصوص واقعهٔ فجیعه کر بلای معلّی[5] البته تاکنون خاطرآقایان مستحضر گردیده که ملجاء التجای‌کسبهٔ بیچارهٔ آن بلدهٔ مقدسه به انگلیس سخت گیری حکومت درخصوص آنها دون اتباع سایر دول درمطالبهٔ شهریه که درسال غارتی کر بلا برای تدارک مصاف سوق عسکریان بلدهٔ مقدسه احداث نموده بود از روی نقشهٔ طهران و تبریز آن بیچاره ها خود را در این ورطه واقع ساخته و چون مقصودشان حمایت و رفع اجحافات بود قبول نشد. متصرف کر بلا هم که رشیدپاشا مفتی زاده (زهاوی)[6] بغداد است به اقتضای مخالفت پلتیکی این موقع را غنیمت شمرده و درهشتم شهرصیام باجماعت ضبطیه وعسکر برآنها هجوم و راه فرار برایشان مسدود و همه را هدف گلوله کرد. در آخر، عسکرراه فرار برایشان گشود. جمع

۱— این تلگراف درصفحات ٦٦ و ٦٧ جلد دوّم تاریخ بیداری ایرانیان، بااختلافاتی موجود است.

۲— اصل: معموله

۳— درتاریخ بیداری: اسلامی

٤— اصل: تهنیت

۵— اصل: معلاً

٦— اصل: زحاوی

کثیری مقتول وجمعی مجروح بعد از قتل به نهب اموال حتی صلب[1] اجساد پرداختند و با اینکه مدتی گذشته و چگونگی را تلگرافاً خدمت صدارت عظمی معروض داشته معهذا تاکنون از تدارک این واقعه و مجازات مرتکبین خبری ظاهر نگشته. امید است منتقم حقیقی کیفر کند. بلی امری که موجب مزید بزرگی مصیبت است، جرئت و جسارت حکومت براین عمل شنیع بعد از گرفتن سندرسمی. اما مأمور انگلیسی بعد از ارتباط این جماعت به او محض استضعاف دولت بودمع هـذا وهن این معنی مزید اصل و بیشتر موجب احتراق قلوب است. علی کل حال رجاء واثق است بمدد غیبی والهام والطاف لاریبی تدارک این مصائب وارده بشود ولاحول ولاقوة الا باللّه العلی العظیم، والسلام علیکم ورحمة اللّه برکاته.

بعد از ورود آقایان علما به طهران-صورت تلفن شعاع السلطنه

جناب مستطاب اعتماد الاسلام سلمه اللّه تعالی، دیدن من از آقایان دیرشده یک وقتی را معین کنید تا چهارشنبه یا پنجشنبه که از آقای سیدعبداللّه دیدنی کرده باشم وآن وقت خودم شب را در باغ منصوریه هستم. همانجا تشریف بیاورید تا شما را ملاقات نمایم.

ملک منصور

تلگراف علمای اصفهان به طهران بعد از ورود علمای اعلام

خدمت حجج الاسلام مداللّه ظلالهم، قدوم مبارک باد، همه اهل اصفهان شاکر، خالصاً مشغول چراغان، نتایج مقاصد اسلامیه اگر تمام نشده همراه تمام علما عازم هستیم.

شیخ محمد تقی ـ شیخ نوراللّه

۲۶جمادی الثانی ۱۳۲۴

۱ ـ اصل: سلب

شرح حال سیدعلاءالدین بهبهانی که درآزادی ایران و ایرانی خدمات مهمی به مملکت نموده‌اند.

سیدعلاءالدین بهبهانی پسرمرحوم سیدعمادالدین نوهٔ مرحوم آقا سیداسمعیل بهبهانی درهشتم رمضان ۱۲۸۹ درطهران تولد یافته. والدهٔ ایشان چهار روز بعد از تولد فوت می کند. پدرشان هم برای تحصیلات علوم دینیه به عتبات مسافرت، بنابرین در حجر تر بیت عموی خود سیدنصرالدین پرورش یافته پس از تحصیلات ابتدائی و مقدمات صرف و نحو، به صرافت طبع به مدرسهٔ دارالفنون رفته مشغول تحصیل زبان خارجه شده بواسطهٔ فوت عموی خودسیدنصرالدین[1] واختلال امور نایل به تکمیل تحصیلات جدید، کاملاً نمی شود.

مرحوم آقا سیدعبدالله که عموی دیگرایشان بود [وی را] نگاهداری [کرده] و درخانهٔ خود منزل می دهد. دختر خود را برای مشارالیه عقد کرده بواسطهٔ ذکاوت وهوش فطری، متصدی کلیهٔ امور مر بوطه به آن مرحوم می گردد. بطوری که درامورات مهمه طرف مشاورهٔ آن مرحوم قرار می گیرد. هرکسی که کاری یا امری مرجوع به آن مرحوم داشت به ایشان رجوع و انجام آنرا توسط مشارالیه تقاضا می نمود و اصلاح می کرده.

در این موقع در طهران قحطی پیدا شد و مردم همه مستأصل و پریشان بودند. مرحوم آقا سیدعبدالله بوسیلهٔ آقا سیدعلاءالدین اقدامات مؤثر می کردند که به ضعفانان برسد واز گرسنگی تلف نشوند. کار سختی نان به جایی کشید که علمای یهود، با عدهٔ کثیری از کلیمیها به منزل سیدعبدالله ریخته از گرسنگی ناله می کردند که وضعیت آنها هرذی نفسی را به رقت می آورد. بالاخره قرار دادن دودکان خبازی به کلیمیها اختصاص داده شود که کلیهٔ کلیمیها از آن دودکان نان بخرند. ومسلمانها آنجا نروند. سیدعلاءالدین همه روزه به دکانهای خبازی رفته تنظیم این امررا می داد. پس از چندی روزنامه ای از لندن رسید عکس آقا سیدعبدالله وعکس آقا سیدعلاءالدین را گراور نموده که ترجمه آن را ذیلاً می نویسم[2] که از این نوع خواهی تقدیر کرده ومفصلاً شرح اقدامات خیرخواهانهٔ آنها را درج نموده است.

۱— اصل: ناصرالدین

۲ — ترجمهٔ مطلب را نیاورده است.

ایشان بالاخره رئیس انجمن قانونی بلدیه شدند و در دورهٔ پنجم مجلس به نمایندگی مجلس انتخاب و درمجلس مؤسسان هم نماینده بودند. علاوه قبل از این قحطی مطابق دستور آقا سیدعبدالله انجمنی به نام «اداره محمدیه» درطهران تأسیس کردند که یکصد نفر از سادات بی بضاعت را درآن اداره نگاه‌داری می نمودند و به این واسطه مورد توجه دولت وقت شده واعلانی هم جایی راجع به تأسیس این اداره انتشار دادند که خیلی مفصل ومبسوط است. درنتیجهٔ انتشار این اعلان مورد توجه دولت وقت شد واین یکصدنفر سید همواره دراطراف ایشان بودند برای جلوگیری بعضی از مفاسد وکارهای غیرمشروع دولت وملت.

از طرف میرزا علی اصغرخان اتابک درب آن اداره را بستند و چند نفر ازمعروفین سادات را گرفته توقیف کردند. علاوه در طهران مجامع سری برای نیل به آزادی تشکیل داده بودند که رفته رفته اذهان عامه متوجه عدالتخانه وآزادی گردید که درنتیجه کار منجر به عزل میرزا اصغرخان و نصب امین الدوله شد. طولی نکشید. بواسطهٔ بدسلوکی امین الدوله قضیهٔ شیخ زین الدین پیش آمد.

مشارالیه تولیت مدرسه صدررا داشت برحسب اشارهٔ پسرامین الدوله، عزیز کوتوله[1] که درآن وقت یکی از اشرار طهران بود شبی درمعبر، شیخ زین الدین را زخم می زند. علمای مرکز درمدرسهٔ صدرجمع شده امین الدوله را مجبور به تسلیم واستخلاص محبوسین نمودند. بالاخره امین الدوله آقا سیدعلاء الدین رامی خواهد. باایشان مذاکره می نماید که جبراین واقعه راچطوربایدکرد. درنتیجهٔ مذاکرات قرارمی گذارند که عزیزکوتوله درحکومت طهران که آنوقت شاهزاده نیّرالدوله بود تنبیه شود. مشارالیه را دردارالحکومه چوب می زنند قضیه خاتمه پیدامی کند.

پس از آن قضیهٔ مسجد جمعه وحضرت عبدالعظیم و مهاجرت علما به حضرت معصومه پیش آمد که هریک درمحل خود ذکرشده است.

بعد از اعلان مشروطیت آقا سیدعلاءالدین بوکالت بلدیه طهران منتخب و ریاست انجمن را دارا شد. در دورهٔ پنجم به وکالت مجلس شورای ملی منتخب و درمجلس مؤسسان هم وکالت داشتند. اینک شصت وهشت مرحله اززندگانی وخدمت به ملت ومملکت را

۱ــ تفصیل احوال آقا عزیزلوطی در افضل التواریخ آمده است.

طی نموده با عفت نفس و تحمل ناملایمات امرار معاش نموده در بر روی خود بسته، گاهی با دوستان قدیمی خود ملاقات می کنند. در این تاریخ سه پسر دارند که هرسه در قشون ایران به درجهٔ افسری مشغول خدمت به جامعه می باشند اسامی آنها بقرار زیر است: ناصر، منصور، ...[۲]

شرفیابی طلاب علوم دینیه حضور ولایت عهد

روز سه‌شنبه نهم ذی‌قعده جماعت طلاب با هیئت اجتماع حضور والاحضرت ولایت عهد تشرف حاصل [نموده] پس از اظهار اتحاد و الطاف والاحضرت نسبت به آنها خطابه ای که تهیه کرده بودند قرائت کردند. مفادآن را بطور اختصار می نگاریم.

ورود موکب مسعود را از طرف ملت با نهایت افتخار تبریک خالصانه و تهنیت صادقانه تقدیم می داریم که از عنایات خسروانه که مملکت مارا حیات تازه بخشیده و اساس سلطنت را بر بنیان قو یم نهاده وقواعد عدل را دراینجا داده مؤ ید داشت و این سعادت موافق مأمول جمهور دردودمان ابد توأمان تا قیامت موصول و مخلّد فرمود. در برابر این نعمت جهان قیمت ازخدا توفیق می خواهیم که به تقدیم خدمت بهره‌مندشو یم وتکمیل این امور را از همت والانهمت خواستار آنیم که اقدامات ملت را با موافقت و ملاطفت نشانهٔ تلقی و حسن قبول بپذیرند و اتمام احسان پدر تاجدار را در رفع موانع تقو یت فرمایند وعرایض صادقانه و مستدعیات دولتخواهانه را به غرض تصور نفرمایند که مقصود جمله، غیرخیردولت و ملت نیست. دوم مستدعیات اینکه هیچوقت به سخن اهل غرض خاطرانور را مکدّر ندارند و همواره دراین گونه اظهارات رأی خود را حکم دانند، چه نظری که صاحب خانه راصیانت خانهٔ خود درکاراست. امروز امین کسی است که دولت وملت را به اتحاد دعوت کند ومادهٔ اختلاف را دفع سازد. نتایج خیریه را چنان خاطرنشان طرفین کند که آحاد ملت شرف خود را تابع ازدیاد شوکت دولت دانند وعاقبت وخیمه مخالفت را ظاهر سازد که هریکی انکسار دیگری را خواری خود پندارد، اعداعدو دولت و ملت کسی است که مابین این دو را تفرقه کند وهریک از اینها را برضد دیگری گمارد البته برخاطر خطیر پوشیده نیست کسانی که دراین

۲— نام پسر سوم ذکر نشده است.

اوقات به خبط یا خیانت به پول و ارادهٔ خود مملکت را و یران و رعیت را پریشان کرده اند، هیچوقت تقصیر خود را معترف نمی شوند وراضی نمی گردند، تجاوز ایشان موقوف و تعدیاتشان محدود شود. ازآنجائی که همیشه درملازمت برقرارند، ممکن است به زبان چاپلوسی خود را دولتخواه و ملت رافتنه جووخودخواه قلم دهند. چیزی که اسباب امیدواری است این است که هیچ چیز درحضور انورمستور نیست. از جمله وانمود کرده اند که [با]وضع قانون اساسی واجرای امور از روی قواعد ملی دولت ضعیف و مغلوب یا ملت جری و غالب می شود. بعد از تأمل درتمام وجوه محتمله یافت می شود که احیای مملکت وسلطنت منحصر به وضع صحیح وجذب قلوب ملت است. آخرالدوا همین است. هرکسی خاطر همایونی را غیر از این متوجه دارد او دشمن است نه دوست، خائن است نه دولتخواه وامین. چه خیانت بالاتر از این که ملت با همه ضعف حاضر است...[1] خویش را نقد کند و دفع حاجت ولی نعمت خویش را متعهد گردد که بیشتر از این مقاصد دولت پایمال داخله و دستخوش خارجه نگردد. دولت را برتهدید و ایذاء، بلکه شکنجه و آزار تحریص کنند و دراین شکار خانگی خود را جان نثار و خدمتگزار جلوه دهند. الحق دشمنان دوست می خواهند این نام نیکی که درصفحهٔ روزگار منتشر شده با این وساوس و دسایس تضییع نمایند واین رعیت غیرتمند را یکباره از آقاومولای خود مأیوس و ناامید سازند. رجاء واثق کافهٔ خلق اینکه همیشه امور معروضه را با فکر دور بین از خاطرانور بگذارنند. بعد از دقت تمام و ملاحظهٔ صلاح حال و مآل برطبق آنچه صواب دانند فرمان دهند.

خداوندا تو آگاهی که ما را　　　چه بوده است از شهنشه درتمنا
نکرده جزصلاح ملک و ملت　　　زشاهنشه تقاضائی رعیت
چو شه بر بندگان از راه احسان　　　عطا فرمود این مقصود شایان
تو نیز او را خداوندا شفا بخش　　　به عجز ما نگر او را به ما بخش
ز رنج آزاد فرما جسم وجانش　　　زخسروزاده خرم کن روانش
قوی کن دست و بازو یش زفرزند　　　دو چشمش روشن از دیدار دلبند
مبادا ملک ایران را زشاهان　　　بجز این خاندان هرگز جهانبان

پس از آنکه طلاب خطابهٔ خود را که خیلی مفصل بود و بطور اختصار نوشته شده به پایان رسانید نزد والاحضرت ولایت عهد مورد تمجید و تحسین قرار گرفت. اظهار مکرمت

۱- یک کلمه ناخوانا

وعنایت نسبت به عموم طلاب فرمودند:آن مدت که درآذر بایجان بودم درهمین حالات فکر می کردم که خوب بود درایران هم مجلس شورا مطابق شرع نبوی مرتب می شد که این مردم از محنت فقر و پریشانی نجات [یابند] و رو به ترقی گذارند. قدمی چند در راه علم دین و دنیا بردارند. به همین قصد و خیالات بودم که از طرف شاهنشاه پدرتاجدارم احضار به طهران شدم. اگرچه در آذر بایجان هم بطور اختصار مستحضر بودم که مجلس داده اند ولیکن نهایت میل را در دیدن او داشتم. چون وارد طهران شدم دیدم آنچه درآن مدت مدید از خدا تمنی داشتم که بدون صدمه ومحنت مجلس فراهم شود، شده، کمال میل و رغبت را دراین مشروع مقدس دارم و از خدا می خواهم که این ملت نجیب ایرانی صاحب ثروتی بشوند و رفع احتیاجات خود را از اجانب بنمایند.

اینکه اشاره شده مغرض و مفسدفتنه خواهند کرد وخاطر ما را از مجلس و ملت مکدر خواهند نمود. این را بدانید که هیچوقت من گوش به سخن مفسد و مغرض نخواهم داد تا زمانی که به رأی العین نبینم و برمن محقق نشود و مدلل و ثابت نگردد حکمی نمی کنم. حرف مغرض بدخواه را با دوست خیرخواه خوب می شناسم و تمیز نیک و بد و راست [و] دروغ را می توانم از یکدیگر جدا کرد. هیچوقت برضد اساس مشروطیت نخواهم بود. مگر خدای ناکرده اقدامات و حرکاتی به خلاف شرع مقدس ظاهر شود، یا قانونی غیرمشروع یا برضد قانون محمدی و قرآن احمدی وضع شود. اگر مخالفت با مذهب جعفری و طریقهٔ اثنی عشری نداشته باشد محققاً اول دوستدار وخواهان آن مجلس و آن مشروطه من خواهم بود. اگر مخالف واقع شود دوستدار آن مجلس را دشمن دین و ناموس مسلمانان می دانم.

بعد از ختم این بیانات طلاب اظهار شکرگزاری کردند مرخصی خواسته برگشتند. سپس درمجالس و محافل تمجید وتعریف از حسن الطاف ونیکی اخلاق والاحضرت می نمودند. بعد سایر طبقات ملت ازقبیل تجار واصناف دسته به دسته هریک دریک روز معین شرفیابی حاصل می نمودند باخاطر خرم وشاد مراجعت می کردند.

پس از آن اعیان واشراف برای شرفیابی حاضر شدند. در یکی دو روز دسته دسته شرفیاب می شدند، خطابه های مفصل می خواندند. از طرف والاحضرت مورد ملاطفت واقع می گردیدند، تماماً باخاطری شاد برمی گشتند. این اوقات بین دولت و ملت اتحاد کامل برقرار بود.

سواد دستخط ملوکانه خطاب به والاحضرت ولایتعهد

ولیعهد، بعد ازاحضار[1] شما به طهران اگرچه بحمدالله حالمان خیلی خوب و رو به صحت است ولکن نظر به اینکه رعایت ترتیب معالجه قهراً مستلزم خاطر همایونی است به موجب این دستخط امرو مقرر می شود از این تاریخ به بعد با اختیارات تامه که دارید همه روزه درتمام امورات با کمال دقت ومراقبت شخصاً رسیدگی نمائید ومداقه کامل به عمل آورید و با اطلاع جناب اشرف صدراعظم قراری که لازم است درنظم امورات رسیدگی مهمات مملکتی قرین اجرا دارید.

فی ٤ذی قعده ١٣٢٤

دخالت ولایت عهد در امور مملکتی

پس از صدور دستخط ملوکانه والاحضرت ولایت عهد همه روزه [در] در بار حضور به هم رسانیده اقداماتی درامور مملکتی می نمودند، بعد از آنکه والاحضرت اندکی درامورات مملکتی بصیرتی پیدا کردند عده‌ای از وزراء و یک عده از وکلا راوحشت گرفت، زیرا از قدرت ولایت عهد به خیال افتادند، چند نفر از وکلا درمجلس سخن می راندند. از جمله در یک روز راجع به قانون اساسی گفتگو می کردند بعضی از وکلا نسبت ضدیت ومخالفت به ولایت‌عهد داده بودند که نمی گذارند قوانین به صحهٔ همایونی مُوَشّح گردد، درآن وقت علما و رئیس مجلس وسایر وکلا اظهارات آن چند نفر را انکار کردند. گفتند ولایت عهد تا امروز نهایت مساعدت را با مجلس کرده اند ودراین مدت قلیل چندین دستخط به ما مرحمت فرموده‌اند که همه موجود است. مرقومه‌ای که دیروز به آقا سیدعبدالله در برائت ذمهٔ خود از بعضی نسبت که به ایشان داده بودند نوشته اند موجود است. دستخط مز بور را برای وکلای مخالف قرائت کردند. ذیلاً آن را شرح می دهیم.

۱ ــ اصل: احظار

سواد دستخط والاحضرت ولایت عهد

جناب آقا سیدعبدالله مجتهد.

از قراری که شنیدیم از آذربایجان کاغذی به جناب عالی نوشته اند که ولیعهد مخالف با ملت ومجلس است ومجلسی که اعلی حضرت همایونی داده ولیعهد قبول ندارد. اولاً به ذات خداوند قسم این مطلب بکلی بی اصل است. من از خدا می خواستم دولت و ملت ترقی کرده واز این مذلتها نجات یابند. ثانیاً به سرجدت قسم اگر من آدمی به عتبات فرستاده باشم تصور ننمایند اگر من آدمی به عتبات فرستاده ام در پرده نخواهد ماند. برای چه من مخالف مجلس باشم و منکر آبادی مملکت. ثالثاً از شما تعجب دارم که چرا این تصور را نسبت به من نموده اید؟ من که می دانم و شما هم شاید اشخاص مغرض را بدانید. این سهل است هزار نسبت از این اقدامات به من می دهند. شما چرا باور می نمائید؟ خواهش دارم به سایرین خودتان اطلاع بدهید که بدانند تهمت است. منتظر جواب این کاغذ از طرف جنابعالی هستم. زیاده زحمت ندارم. والسلام.[1]

این اوقات درمجلس گفتگوی تعدیل بودجه وکسر کردن حقوقات ومستمریات و ترتیب تیولات در بین است. ضمناً مذاکرهٔ موقوف داشتن تسعیرجنسهای مالیاتی است وممیزی برای مالیات نقد وجنس. برای ممیزی خراسان میرزا ابوالقاسم خان مستوفی را معین کردند. از طرف وزارت مالیه دستورات لازمه را به ایشان دادند. با چند نفراجزا برای انجام این کار بروند و نیز یک نفر رئیس وچند اجزا برای ممیزی بلوک خوار طهران تعیین نمودند که بروند ممیزی آنجا را تمام کنند.

این روزها مجلس رأی داد که چند نفر از نمایندگان برای تبریک ورود والاحضرت ودستخطی که اعلی حضرت به نام ولایت عهد برای رسیدگی به امورات مملکتی مرحمت فرموده اند حضور والاحضرت شرفیاب بشوند. بعد از شرفیابی ولایت عهد نهایت محبت و رأفت را نسبت به وکلا مرعی داشتند. این شرفیابی روزشنبه ششم ذی‌قعده بود. والاحضرت در این ملاقات نیت خود را درهمراهی مجلس اظهار داشتند. بیانات مفصلی در استحکام مجلس و اتحاد فیمابین دولت و ملت نمودند. درضمن وعده دادند که قانون اساسی را که منظور نظر وکلا بود به امضای اعلی حضرت رسانیده به مجلس بفرستند.

۱— این دستخط درتاریخ بیداری جلد دوم ص۲۱ با اختلافاتی آمده است.

وکلا هم تشکر از این مساعدتها نموده به مجلس برگشتند. الطاف والاحضرت ولایت عهد را به مجلس عرضه داشتند. تمام وکلا خورسند گردیدند.

احضار رجال واشراف به دربار

مظفرالدین شاه پس از صدور دستخط مشروطیت به فرح آباد که یکی از قصور سلطنتی است عزیمت نمود، دستور داد تمام رجال، شاهزادگان [و] اشراف را احضار کنند. روز موعود همگی حاضر شدند [و] اجازه شرفیابی حاصل کردند.

اعلی حضرت شرحی مبنی براوضاع حاضرهٔ ایران و ترقیات فوق العاده دول دنیا بیان فرمودند: بدانید اوضاع حاضره مملکت با نداشتن قانون بهانه به دست همسایگان خواهد داد که ایران مملکتی است بی قانون، ملت ایران بی تربیت هستند. مملکت را به این بهانه بین خودشان تقسیم منطقه خواهند نمود. چیزی که از این خطرات محتمل الوقوع جلوگیری می نماید مشروطیت ایران است. شرحی هم از محسنات مشروطیت بیان نمودند. امر کردند عموم شما باید با اصول و قوانین مشروطیت موافقت و مساعدت نمائید. برحسب ظاهر تماماً اعلی حضرت را دعا کردند، از آنجائی که اکثر آنها مستبد و مرتجع بودند با چهره های برافروخته، عصبانی از فرح آباد خارج شده می روند شهر.

قسم خوردن مظفرالدین شاه
شعبان ۱۳۲۴ق

بعد از آنکه شاه دستخط مشروطیت به ملت عنایت کرد روز به روز برشدت مرضش افزود خود شاه هم ازحیات خویش مأیوس گردیده بود. محمدعلی میرزای ولیعهد را از تبریز احضار [کرده] درعمارت بلور مسکن دادند. سعی و کوشش بسیار درامر انتخابات می نمودند. آنچه دراین باب دستخط صادر می کرد توسط والاحضرت بود. می خواست رابطهٔ ولیعهد با ملت حاصل گردد. انتخابات طهران خاتمه یافت. وکلای طهران تماماً از اصناف وطبقات دیگر انتخاب شدند.

پس از آنکه مجلس افتتاح شد، وکلا که از طبقات و تجار و ملاکین انتخاب شده بودند ملاحظه کردند که شخصاً از عهدهٔ وظایف وکالت مجلس برنمی آیند. از وضعیت مشروطه و قانون بی اطلاع هستند. وکلای تجار که فهمیده‌تر بودند در مجلس پیشنهاد کردند، قبلاً هم به سایر طبقات تذکر داده بودند که باید عده‌ای از رجال و سیاسیون مطلع را دعوت نموده به عدهٔ خودمان اضافه کنیم که درمسایل قانونی وسیاسی با آنها شور کرده واز اطلاعات آنها استفاده کنیم.

چون تجار درسایر طبقات نفوذ کاملی داشتند پیشنهاد آنها به اکثریت قبول شد. شانزده نفر از رجال و سیاسیون مبرّز با اطلاع انتخاب [نمودند] و به عدهٔ خود افزودند. اول قدمی که برداشتند کوشش در انتخاب وکلای ایالات و ولایات بود. چون انتخاب آنها هم صنفی بود همه روزه وکلای ایالات و ولایات به تدریج می رسیدند تا آنکه اکثریت حاصل و مجلس رسمیت پیدا کرد.

قبلاً قانون اساسی را که به امضای مظفرالدین شاه رسانیده بودند مجدد مورد مطالعه و دقت قرار دادند و برای تکمیل آن برای دوره‌های بعد متممی نیز اضافه کردند که سلاطین بعد نتوانند مخالفتی با ملت بنمایند. ازطرفی هم نمی توانستند علناً مقصود خودشان را به مظفرالدین شاه اظهار دادند.

بعد از نوشته شدن متمم قانون اساسی چون می دانستند محمدعلی میرزا مانع امضای این متمم خواهد گردید به شاه عرض کردند که چند مادهٔ دیگر به قانون اضافه گشته ملت از پدرمهربان تقاضای این عنایت را نیز دارد امضا فرمایند. شاه برای اینکه در آتیه مخالفتی مابین ولیعهد و ملت روی ندهد امر کردند نزد ولیعهد ببرند، او برای صحه و امضاء بیاورد.

ولیعهد بهیچ وجه خود را حاضر برای امضای این مسئله نمی کرد. ولی از اصرار و تقاضای وکلا ملاحظه کرد چنانچه دراین موقع مخالفت نماید ممکن است اسباب رنجش خاطر شاه گردد و عاقبت خوشی برای او نداشته باشد. این بود شخصاً متمم قانون اساسی راحضوراعلی حضرت برده به امضا رسانید. وکلا از این پیش آمد مسرور وخوش حال شدند.

چون برطبق قانون اساسی شاه باید به مجلس آمده قسم یاد نماید حال ضعف و ناتوانی شاه مانع حرکت بود، لذا وکلا و رجال در باری مجتمع گشته قرار دادند کلیهٔ وکلا درعمارت بلور در بار حاضر شده از طرف در بار از کلیهٔ اعیان، اشراف، رجال، علما و تجار دعوت به عمل آمد که شاه با حضور آنها قسم یاد نماید.

شعبان ۱۳۲۴ این مجلس تشکیل یافت. شاه با احترامات گارد سلطنتی وارد

مجلس گشته در میان مدعوین که قرب پانصد نفر بودند گردش کرده مدعوین راmورد ملاطفت و تفقدات شاهانه قرار دادند. وکلا را مخاطب قرار داده شرحی از محسنات مشروطه بیان و برهمگی نصحیت نمودند: باید دست به دست همدیگر داده اسباب ترقی دولت و ملت را فراهم ساخته و از هرگونه خیانت اجتناب نمایید.

بعد از بیانات و نصایح ملوکانه یک مرتبه از تمام حضار با یک وجد وشعف سرشاری صدای زنده‌باد شاه مکرر گفته شد. پس از مراسم تحلیف از آنجا بیرون آمده جلو عمارت گلستان نزول اجلال سلام عام منعقد [شد] نظام الملک خطابهٔ غرائی [1] نسبت به این موهبتی که از طرف شاه به ملت عطا گشته بیان کردند. شاه نظامیان را مخاطب قرار داده فرمودند: با این اساس مساعدت کرده همراه باشید. بعد موزیک سلام مترنم [گشته] نظامیها دفیله دادند. یکصدو دو تیر توپ سلام شلیک شد. مدعوین با یک وجد وسرور از عمارت سلطنتی خارج شدند.

مقالهٔ سئوال وجواب درفواید مجلس ملی [2]

به قلم دکتر عالیقدر وفقیه معظم، حاج سیدنصرالله تقوی اخوی درسال اول مشروطیت که دستهٔ مخالفین بین ملت می خواستند القاء شبهه کنند ومجلس ملی را مخالف مذهب اسلام جلوه دهند، درکتابچه ای طبع وبین جماعت انتشار یافته.

۱— اصل: قرائی

۲— این رساله درسال ۱۳۲۴ یعنی سال اول مشروطیت بصورت جزوهٔ جداگانه منتشر .شد. روزنامهٔ تربیت نیز به دلیل اهمیت رساله آن را درچند شمارهٔ خود درج نمود. (شمارهٔ ۴۲۱ تا ۴۲۴ پنجم شوال تا چهارم ذی العقده ۱۳۲۴) متن این رساله با مقالات تربیت مقابله شده است. درمقدمهٔ این رساله در روزنامهٔ فوق مطلبی ذکرشده است که عیناً درج می شود:

تشکیل وانعقاد مجلس شورای ملی و اساسیه شدن دولت علیهٔ ایران، واقعه ای است که امروزنه تنها درممالک محروسه، بلکه درتمام روی زمین مطرح مذاکره ونقل مجالس می باشد وعقلای هرکشور و دانشمندان هرمملکت، دراین باب سخن می گویند و درمدح وثنای موسس این اساس خیر و سعادت مبالغه می نمایند و اکثرخلایق نیزبه طور کلّیت فواید آن را می دانند اما بهتر آن است که دقایق وجزئیات و نتایج ومنافع این کار که دراول درجهٔ اهمیت می باشد شایع گردد وخاص وعام خواص ومحسنآت مجلس شورای ملی را بدانند وهیچ کس را دغدغه ازاین راه به خاطر نماند وهمگان از روی بصیرت واطمینان این اقبال و دولت خداداده را استقبال نمایند و دراستحکام مبانی آن واعلای کلمه، اهل مجلس از دل وجان بکوشند نظربه این منظورجناب مستطاب معظم، دانشمند آگاه، آقای آقا سیدنصرالله تقوی ازسادات اخوی دام افضاله دراواسط شهرشعبان، رسالهٔ مختصری درفواید مجلس شوریٰ، انشاء وتألیف نموده، چون محتوی براصل

شمع را دل چه باک است ازلجاج		گوش کرده نصح را دراحتجاج
ورنه هرچندی که حجت آوری		طی نگرددازین لجاجت درمری

بسمه تبارک وتعالی[1]

چون از گوشه و کنار گاهی شنیده می شود که بعضی از اتقیا وصلحای اهل علم و غیر آنها در لزوم سعی و اقدامات روسایی[2] ازعلمای دارالخلافه در تأسیس مجلس شورای ملی تأمل دارند. لهذا لازم دانست مجملی قابل توجه علمای متدینین درضمن چند سئوال وجواب مشتمل برذکر اشکال ودفعی که عجالتاً به نظر می رسد، در این ورقه درج و منتشر سازد تا موجب توضیح و تبصر گردد. متمنی و مستدعی از عموم متدینین غیور و متصّلین فکور چنان است که هرآنچه را ازمندرجات این ورقه، خارج از میزان دیانت بینند ویا درموازنهٔ عقل خطا وناصواب دانند، به موجب تکلیف شرعی ابلاغ عمومی فرمایند تا همگان را ازوقوع درمزله[3] خبط وخطا حفظ فرموده باشند واگرنه بعد ازاین درزوایا وحقایا بر بزرگان خرده نگیرند ودر قبال هیئت روسایی[4] از علمای اسلام زبان به تخطئه نگشایند و اگر امروز درتحصیل موجبات این مقصد، امداد به حفظ اصول مذهب نمی کنند، لامحاله ساکت باشند. لالهم و لاعلیهم.

س: علمای اسلام ازدولت چه می خواهند؟

←

وفصول نافعهٔ بارعه بود، برحسب فرمایش حضرت اشرف ارفع معظم آقای مشیرالدوله صدراعظم، مدظله العالی، آن مجموعهٔ جامعه را طبع ومنتشر ساختند وچند هزار نسخهٔ مجانی به طالبان معرفت وفضلیت دادند دراین صورت می توان گفت: درج آن در روزنامه ضرورتی ندارد وبرای مطالعه کنندگان محترم درحکم تحصیل حاصل است. اما ازآن جا که بسیاری از مشتریان تربیت، این اوراق راجمع وجلد وکتاب می کنند، بعضی از دوستان گفتند: چون روزنامهٔ تربیت جامع اخبار متنوعهٔ مجلس است، همان به که این رسالهٔ مفیده را در پاورقی آن بنویسی تادارای کتاب فاقد مطلبی نباشد وآنچه دراین باب نوشته اند ومهمّ است، درمجلد امساله ببینند وگاه لزوم بدان رجوع کنندطاعت امررا رامبادرت می‌نمائیم و دردو سه نمرهٔ ذیل، تربیت را به آن افادات رایقه مزین نموده، نیاراسته را می آرائیم ارجو که پسندیده افتد وبه جای جزء متمم کل متمم محسوب شود وصورت رساله این است.
درچاپ حاضرمتن را با نسخهٔ چاپی مقابله کرده‌ایم.

۱ــ اصل: بسم الله الرحمن الرحیم
۲ــ اصل: روسای
۳ــ مزلّه: لغزشگاه
۴ــ اصل: رؤسای

ج: علما از دولت خواهان اساس عدل و اصلاح امور مملکتی هستند.

س: علما را چه واداشته که از وظیفهٔ خود خارج شوند و مطالب اصلاحات امور مملکتی باشند؟

ج: همیشه وظیفهٔ علما است که به قدر امکان طالب اصلاحات باشند و مردم را به مسلک اعتدال سوق فرمایند وهمواره سیرهٔ مرضیهٔ سلف از بزرگان علما همین بوده.

س: ما یاد نداریم و در هیچ تاریخی نخوانده ایم که علما به این شدت در طلب اصلاحات برآیند و در تعقیب امور دنیوی این اندازه پافشاری کرده باشند. فقط گاهی بوده است در پاره‌ای از امور جزئیه به لسان شفاعت عرض و اظهاری به دولت می کردند. اگر دولت صلاح خودرا در اجابت می دید قبول می کرد و اگرنه عذر اجابت می خواست، آنها هم دنباله‌گیری و اصرار نمی کردند. فقط شغل شاغل خودرا قیام به وظیفهٔ علم و عمل قرار داده بودند.

ج: بسیار فرق است زمان حاضر را با سوابق ایام. ایام گذشته اصول مذهب محفوظ از سانحهٔ و تزلزل زوال و احتمال اضمحلال بود، لذا موجبی قوی برای مطالبه حقوق عموم ومداخلهٔ این گونه امور درکار نبود، ولی امروز درحقیقت مطالبهٔ مجلس شورای ملی هرچند مشتمل برفواید لا تحصی است، ولی بزرگتر فائده‌ای که باید جالب قلوب متدینین باشد، حفظ اساس مذهب است. چنانچه اگر کسی اندک عطف طرف[1] به خارج این مملکت کرده، از اوضاع جدیده دنیا مطلع شده باشد می داند: با این اهتمام تام که دول متمدنهٔ متیغظه[2] درتغییر اوضاع هرکجا خاصه همسایگان دارند. محال است این قطعهٔ مملکت را به این اختلاط تمام و ارتباط مالا کلام خراب و یباب[3] به وضع بی قانونی واگذارند واز دائرهٔ حدود وحقوق عامه، معاف و مستثنی شناسند، و این مسئله معهود و متسالم علیه بین دول اساسیه است که مملکت بی قانون را به حال خود نباید رها و یله کرد، بلکه راه استیلای هردولتی را که برچنین مملکت باز بینند، به امضای جملگی آن مملکت را لقمهٔ طیب و اکلهٔ حلال او دانند. در این صورت شقوق محتمله امراز چند وجه بیرون نخواهد بود. اول: تسلیم شویم تا بیگانگان به دست آویز مجاورت وحقوق

۱– گوشه چشم

۲– بیدارشده

۳– منهدم

مخالطت مملکت را اداره کنند و طوق رقیّت وعبودیت برگردن ما نهند. در این حال پیداست علاوه برعار وننگی که از ما تا به قیامت یادگار می ماند واز آینهٔ تاریخی روزگار محو نخواهد شد، شرف امتیاز مذهبی را از دست داده، به مغلوبیت و انکسارش رضا داده ایم. چه واضح است بعد از آنکه اجانب برما مسلط شدند، مسلّم است منافعی که حالا ازاستقلال دولت برای ما مرتب است از دست خواهدرفت وفقدان شرف عظیمی از ما خواهد شد.

بعد ذالک دفع هیچیک از منافیات مذهبی و منکرات اسلامی از ما ساخته نخواهد بود. دو یم: آنکه واگذاریم تا طوایف فاسده وفرق سبقت کننده‌دود از نهاد دولت وملت برآورند. بعد از هزار وسیصدواند سال دینی هزارمرتبه بدتر از دین مزدک در میان مردم اشاعه و ترو یج دهند و کمتر کاری را که برعهده گرفته باشند تغییر مذهب باشد و بزرگترین هنری را که پیشنهاد سازند آن باشد که امور مملکتی را به شکل قوانین غیر مرضی اداره کنند.

سیم: آن که ارخاء عنان[1] شود، تادهری هانه، بلکه معاندین هرمذهب وملت یعنی آن جماعتی که اعتقاد کرده‌اند که قصد به مذهب، مضیّع حقوق بشری است و وظیفه خود را ابطال مذهب می دانند واحکام تمام شرایع را برقاعدهٔ خیالات واوهام می نهند و کمر بسته اند که در دنیا نام و نشانی از دین وآئین باقی نگذارند، سوار کار شوند و بکنند آنچه را که اصلاحش از عهده مِلّیّین عالم خارج باشد.

چهارم: از شقوق محتمله آنکه: همین نحو شود که علما اقدام کرده، با همهٔ بعدمذاقی که دراین مشرب داشته، حقانیت مذهب و باطن شریعت مطهره ، محرک شود و قلوب آنها را به اندازه‌ای به جانب این مقصد عطف دهد که با قبول وحصول همهٔ مخاطرات از اعلی حضرت در خواست کرده، بعد ازتحصیل موجبات اتحاد بین دولت و ملت، مجلسی که حافظ حدود طرفین و حامی حقوق جانبین باشد، مشتمل برقواعد مذهبی تشکیل دهند و همواره اصلاحاتی که درهرامر مهمی لازم است، نگذارند خارج از ملاحظه وتصو یب منتخبین ملت وقوع یابد. واضح است کارکه به این صورت درآید، نه دول دیگر می توانند به عذر بی قانونی وهرج ومرج به چشم حقارت به ما نگاه کرده، با ما معامله ای نمایند که با طوایف خارج از دائرهٔ تمدن می کنند و نه فرق باطله را مجال

۱ــ رها کردن افسار

است که با دخول روسای مذهب وامنای دولت، قصدسو ئی در بارهٔ ملت ودولت کنند.

س: از قراری که شنیده می شود، قوانینی که درمجلس شورای ملی موضوع و به توسط دوائر موزعه مجری می شود بسیاری از آنها مخالف قوانین شریعت مطهرهٔ اسلامی و مستلزم تغییر پاره‌ای از احکام است. همچون شرب خمر که باید تحلیل شود و رفع حجاب که جواز یابد وهکذا. دراین صورت چگونه تکلیف علمای اعلام اقتضا می کند در تشکیل چنین مجلسی اقدام کنند و نتایج او را تصو یب فرمایند؟

ج: این شبهه از قلّت تأمل و قصور اطلاع است چنان که اگر به نظر صافی دراین چند کلمه دقت شود، رفع خواهد شد. فرق است بین مواد قانونی و هیئت قانونی. به این معنی که هیچ مملکتی مجبور نیست در وضع مادهٔ قانون تابع مملکت دیگر بوده باشد. چنان چه هرگاه به قوانین متمدنه رجوع شود یافته می شود که هیچ دومملکتی نیست که در وضع ماده قانون همه جا با هم اتفاق کرده باشند. هرچند در ترتیب و هیئت و نظم امر اجرا باهم بی مشابهت نیستند.

واضح تر عرض کنم. مثلاً هرعمل سوئی باید درمقابل مجازاتی بوده باشد تا مردم شرور از خوف عقوبت ممتنع از فعل بد باشند. چنان که دزد از برای او باید حتماً مجازاتی مقرر باشد تا نفی ماده سرقت شود. آنچه را تمام دول متمدنه از اهل عالم و وحشیان بنی آدم به لسان حال تقاضا می کنند همین است و بس. حالا اگر در یک مملکتی مجازات دزد فقط حبس معینی باشد، لزوم ندارد در این مملکت هم مجازات او همان حبس بوده باشد و نشود مجازات او راموافق قانون مذهبی، قطع ید دانست. پس ممکن است مادر وضع مادهٔ قانونی محتاج به اختراع وضع جدید یاالتزام به رشتهٔ تقلید دولت مجاور نبوده باشد.فقط تصرف جدیدی که در کار دارد همان هیئت و ترتیب است که برای اجرای مواد قانون بدّی[1] از مراعات او نیست و درهمین نقطه است که ارو پائیان خود را مقتدای عالم دانسته اند و تجر به ها به مرور ادوار پیدا کرده، راه به موقع اجرا آوردن قوانین را صاف نموده‌اند. به عبارت اخریٰ در این تغییر وضع نتیجه‌ای که از اقدامات علما حاصل است این است که همان قوانین موضوعه احمدی(ص) که از زمان تصدی والیان جور تابه اکنون مهجور و معطل مانده، به توسط امنای دولت وملت و امضای شخص شاخص سلطنت به موقع اجرایٰ آید.

یقین است هر کس قوانین شرع خاتم انبیاء را کافل آسایش بشرداند به تعطیل او تن

۱– چاره اجباری

درنمی دهد و تا می تواند کوشش می کند که به قدر قوه، به این نیت پاک علما مدد دهد و نگذارد رشتهٔ امر در کف منحرفین یا غیرمعتقدین بیفتد حتی یتسع الخرق علی الراقع امروز حال این مقصد همچون گو یی است که درمیدان افتاده واز اطراف، همه قسم مردم مترصدند تا دراختلاس او بریکدیگر سبقت جو یند و اورا بروجه دلخواه خود فیصل دهند. اگرمسلمین قدمی واپس کشند و سرمو یی سست بجنبند، کار از کار می گذرد وخوف است خدای نخواسته به وجهی نامرضی منتهی شود. آخرتأسیس این مجلس ملی هیچ چاره از حصولش نیست. اگر امروز نگشته است که فردا بشود، فردا نشود سال دیگر، سال دگر نشود یقیناً جذماً تبأً[1] تا ده سال دیگر مشکل و مقدر خواهد شد.

حالا ای متدینین آیا دراین امر حتمی الوقوع، خاطر مبارک شما که حفظ بیضهٔ اسلام را اهم فرایض می دانید، وقوعش را به چه صورت رضا می دهید؟ آیا خوب است مقیم این امر، اجانب باشند؟ یا ذات الهی صفات پادشاهی به اتفاق وکلای دولت وعلمای ملت حقه متوجه اقامه این مقصد مقدس شوند که لامحاله منجر به وجه فاسد وطورنامرضی نشود، بلکه هرچه مجری می شود صالح ومطابق امرشرع باشد. لااقل ازاینکه مفاسد واقعات کمتر شود. اما توهم این که وجود این مجلس مستلزم تحلیل منکرات و اباحهٔ مسکرات است، توّهم باطلی است. به جهت اینکه دولت آمریکا، اول دولت متمدن به شمار می رود اگر اباحهٔ مسکرات از لوازم غیرمنفّک این مجلس می بود چه شد که مطلقاً تبادل مسکرات بلکه مخدرات درآنجا ممنوع است. با آنکه هیچ رادع مذهبی از این فعل ندارند و تمام عقلای اروپ متفقند که حرمت مسکرات یکی ازقوانین مرضیهٔ مستحسنهٔ اسلامی است.

عجبا! درممالک متمدنه همواره اشخاص هوشمند قبول دین حنیف اسلام کنند و راه سعادت خود را بالاخره دراین مرحله بیابند و ما با همه نزدیکی از نیل لطائف او دور و بی بهره بمانیم و قدر این نعمتها را به راستی نشناسیم و شکر او را بواجبی نگذاریم. کدام معجزی بالا تر از این مقصود است که در این دورهٔ تمدن که به اتفاق عقلا نصاب کمال سیاست است، شریعت هزار و سیصدسال را از حیث مبنی و اساس اصح وامتن دانند و از برای جمعیت بشری، فلسفهٔ او را انفع و اتم یابند و انطباقش را براحوال حاضرهٔ زمان و مقتضیات یومی، مساعدتر واصلح بینند.

امروز روزی است که آنهائی که نان و نمک اسلام را خورده اند واز راه خدمت به

۱ــ کلمات تاکیدی می باشد.

شریعت مطهره صاحب بیان و شرف گشته اند، به تمام همت متوجه اقامهٔ این مجلس شوند و ارکان رفیع البنیان او را از قواعد عدل اسلامی رفع فرمایند. تا به حول الهی بساط شرع انور ازمبدأ شرق تا به آخر نقطهٔ غرب گسترده شود و به زودی مصدوقهٔ کلام معجز نظام نبوی، «زویت لی الارض فاربت مشارقها ومغاربها وسیبلغ ملک امتی مازوی لی منهما»[1] ظاهر وآشکار گردد و آثار اسلام دوروی ارض را سیر کند و محل قبول عالمیان افتد. به خدا قسم به قوت این مجلس می توان از زحمت بیگانگان محفوظ ماند.

به قوت این مجلس می توان از نیات سوء فرق باطله مصون بود.

به قوت این مجلس می توان جلوگیری از بدع مبدعین کرد.

به قوت این مجلس می توان آمرین به معروف و ناهین از منکر را تائید کرد.

به قوت این مجلس می توان صاحبان مقام را از نالایقین تمیزداد.

به قوت این مجلس می توان رفع تعدی وظلم ظالمین را کرد.

به قوت این مجلس می توان بدون تخصیص و استثناء، احکام الهی را نسبت به وضیع و شریف مجری داشت.

به قوت این مجلس می توان تعدیل صادرات و واردات مملکت را کرد تا از فقروفاقه نجات یابند.

به قوت این مجلس می توان، معرفی صحیح از اصول صافیهٔ اسلام کرد. بطوری که دین حنیف اسلام، قبول عامه یابد.

به قوت این مجلس می توان دین مبین اسلام را از مورد سخریه وطعن اجانب خارج کرد.

به قوت این مجلس می توان معارف اسلام را هزار درجه بهتر و بالا تر از اینها ترویج کرد و توسعه داد.

به قوت این مجلس می توان نصب میزان عدل و دفع قاعدهٔ ظلم کرد.

به قوت این مجلس می توان تهذیب کامل از اخلاق عامهٔ خلایق کرد.

به قوت این مجلس می توان عموم این مردم را به صحت دین اسلام از صمیم قلب، معتقد وآشنا کرد.

به قوت این مجلس می توان هیئت کسبه وتجار را به جان و مال وعرض تأمین کرد تا

۱ــ مشرق ومغرب زمین برای من گسترده شد وحکومت امت من پهنهٔ شرق وغرب رامیگیرد.

به اطمینان خاطر حاضر شوند و اقدامات در اداره کردن مهمات وکارهای بزرگ کنند واحتیاجات خودرا از خارجه رفع نمایند.

به قوت این مجلس می توان «دعاة اسلامی» به اقطارعالم فرستاد تا همه جای دنیا نشر حقایق اسلام کنند، به همین مشت قلیل از نفوس ضعیف اسلامی قناعت ننمایند والی ماشاءالله برعِدّه وعدّهٔ اسلامیان بیفزایند. چه نالایق است ما بشنویم و ببینیم دول وملل متمدنه که تازه درجرگهٔ متمدنین و متدینین درآمده اند، سالی میلیونها خرج دعاة دین نصرانیت کنند وما همواره برضد مقتضیات دین اسلام قیام نمائیم وپیوسته علما ودعاة خود را خوار وخفیف بخواهیم.

توقع دارم قدری دراین مرحله تأمل کنید و فکر خود را جولان دهید. از روی عرق دیانت و صرف بی غرضی مصالح و مفاسد این امر مترقب را بسنجید، بعداز تأمل صحیح درمقام رد یا قبول برآئید. هرعاقل خبیر و ناقد بصیر می داند: مهمّیت این مجلس درنظر عقلای دنیا، عمده برای اقامهٔ نظم معاش و تنسیق[1] امور دنیویه است بروجه اعتدال. تحصیل این مقصد چه مزاحمت به امور عبادیه یا سیاسات شرعیه و معتقدات اخرویه دارد. اگر درعقد چنین اجتماعی تولید نتیجه حتمی الضرری می بود، کلام مجید دراین آیهٔ کریمه: الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه[2] ستایش از مشاوره و متابعت قول احسن نمی فرمود، منتها محذوری که درخیال اهل دیانت بگذارد این است که: بعد[3] ذا تجاوز از اشاره عقل صریح نباید کرد.

عرض می کنم مگر صاحب شریعت ما در هیچ موضوعی نعوذ بالله حکم نامعقول یا خلاف بدیهیهٔ عقلی فرموده تا از این کلمات ترسناک باشیم. نهایت آن است که در امور عبادیه و معتقدات اخرویه، ابلاغاتی فرموده که عقول ما محض قصور، درک حقایق آنها را نمی کنند. لکن حاشا که هیچ کجا حکم به بطلان کند. چه فرق است بین نیافتن امری و حکم به بطلان کردن آن. امروز در مقابل این حوادث فتنه خیز و مخاطرات دهشت انگیز که رو به ما آورده، سد متینی بهتر و محکمتر ازاین مجلس

۱ــ محکم کردن

۲ــ سورهٔ زمر آیه ۱۸

۳ــ دراصل: بعداز

تصور نمی شود، گذشته از آنکه حفظ مقام و اعلای کلمه اسلام، هزار درجه بالا تر می رود، ممکن است به اقامه سیاسات اسلامی، تکمیل نواقص سیاست دنیا را کرد طوری که نسخهٔ سیاست تجدید شود. به خدا اگر به این تکلیف لازم الادا امروز متدینین ما به هر امری از فرایض پردازند از اصل به فرع گرائیده اند و از توجه به امر اهم به مطلب غیر مهم پرداخته اند.

س: غرض از تمدن چیست و حقیقت او را با معنای تدین چه نسبت است؟

ج: لفظ تمدن را حقیقتی است که در هیچ موقف با روح تدین مخالفت ندارد، بلکه این دو لفظ بیک ملاحظه متحد الحقیقه می باشند و معنی شریعت که به توسط هر نبی از جانب پروردگار در میان امت وضع و تقریر می شود عبارت است از: قواعد کلیه و اصول سیاسیه که متضمن آسودگی و آسایش خلق باشد در دنیا که تعبیر می شود از او به امور تمدنیه و جمله از احکام و وظایف عبودیتی که موجب رستگاری آنها باشد در عقبیٰ که تعبیر می شود از او به امور دیانیه. حالا کسی که از روی انصاف ودقت، نظر کند در اصول ممهدهٔ اسلامی، اگر چه عقلش به مصالح عبادیات ره نبرد، ولی در قواعد سیاسیه او که حوصله عقل را مجال ادراک گشاده است، نیکومی یابد و در اینها به باریکی تار موئی نقصان نمی بیند.

شاهد صدق دعوی همین است که اصول تمدن فرنگیان تا به هرقدری که مأخوذ از شریعت پاک خاتم انبیاء است و یا مطابق به اصول وی افتاده است و در اجرای او جد کرده اند نتیجه اش را در توفیر ثروت و تعمیر مملکت و دوام و استحکام اساس سلطنت و تهذیب خلیقت بالعیان احساس کرده اند و هر دولتی که در این خصوص سعیش بیشتر است، هزار مرتبه قدم سبقش از دیگران بیشتر است چنانکه اگر اهل اطلاع در این باب تجدید نظر فرمایند، از اسفار نظام نامه ها و کتب قانونی اروپ، فصلی سیاسی که منتج فائده نوعی بوده باشد خارج نخواهند کرد مگر آنکه، قاعدهٔ محکمهٔ او را در هشت هزار بیت کلام مجید ربانی و جوامع کلم نبوی وجود خواهند دید. در این صورت بر سیاسیون ما فرض است که از اصول متقنهٔ اسلامیه تجاوز نکنند تا از سرمایهٔ خود سود برند و شرف ملت خود را از دست ندهند و از نوملتی از همسایه قرض نخواهند و همچنین خرافات طبیعی ملکائی را که زیر بار دین و آئینی نرفته اند، محل اعتنا و قابل توجه ندانند. هر عاقلی می داند که جامع هر امتی و حافظ حقوق آنها

لامحاله ملتی باید باشد، چه شواذ مردم طبیعی مسلک، هرگز امت نشوند و از عهدهٔ حفظ صورت جماعت خود بر نیایند. حال مردم بی ملت همان حال وحشیان صحرائی خیمه نشین است که پیوسته برسرهم می تازند و بی محابا خون یکدیگر را می ریزند.

خلاصهٔ مطلب این است که آسایش رعیت و فتح ابواب دخل تجارت و زراعت و احداث لوازم شعب حرفت و صنعت که موجب ثروت اهل مملکت است، موقوف بر نشر بساط معدلت و وضع قواعد سیاستی است که از صریح علم برخواسته باشد و عمده همین است که تمامی بناهای محکمهٔ دائمهٔ قائمه، براین قاعده نهاده شده است و واضح است که این قواعد سیاست باید یا به‌توسط انبیاء عظام از جانب پروردگار که عالم به مصالح گذشته و آیندهٔ روزگار است وضع و تقریر شود و یا باید به مرور ادوار و تلاحق افکار و همدستی عالمان با کیاست از زبر سائقین و صحف سابقین و تجربه موجودین التقاط شود و تدوین گردد. از آنکه عقل یک نفر را هرچند که در انظار عامه گزیدهٔ بشر باشد کفایت و احاطه نیست که بالانفراد از عهدهٔ وضع قوانین کافیه برآید. چنان که عقلای فرنگ از اعصار و قرون ماضیه تا کنون بعد از زحمتهای بسیار و کاوشهای بی شمار، فکرشان به همین جا منتهی شد که در اداره کردن امور فیصل کارها برعهده آراء وکلاء دانشمند بی غرض بوده باشد تا امنیت درمیان آید و خلایق به امنیت خود برسند. هرچند که در این باب جد کردند و به صواب نزدیک آمدند لکن باهمهٔ اینها چون عقول بشری از درک تمامی مصالح واقعی قاصر است، افکار اینها هنوز خام و از وجوهی ناقص است و غالباً نتیجهٔ آراء شان در معرض نسخ و بدا واقع می شود، پس از سیر و غور یافته می شود که بهترین طریق را برای اداره کردن مملکت، اجرای قوانین صافیهٔ اکمل انبیاء است و ما بحمدالله باوجود قواعد متینهٔ اودر مواد قانونی، محتاج به خارج نیستیم.

ننگ دار از آب جستن از غدیر منفذی داری به بحر ای آبگیر

س: هرگاه امر چنین است که بعد از مراجعه به قوانین ملل و موازنهٔ آنها بایکدیگر ظاهر می شود که گزیده‌ترین قوانین ملیه، قوانین خاتم انبیاء است، پس چه دلیل دارد که جمیع دول اسلامیه از دیگر دولتهای اجنبیه عقب مانده اند و هرچند آن که آنها روزبروز روبه‌ترقی می روند، اینها ضعیف می شوندو به تراجع باز می گردند؟

ج: فقط وجود قوانین کافیه، اعم از آنکه مکتوب در دفاتر و یا محفوظ در خواطر بوده

باشد، بدون آنکه به موقع اجریٰ آرند یقین است که منتج نتیجه و مفید فائده نخواهد بود. از قواعد متینه، وقتی اخذ فائده می شود که آنها را به اجریٰ آرند و در تنفید مجازات مقرره، ملاحظه شخصیه را بر کنار نهند. درحقیقت فائده و خاصیت مجلس ملی برای ما همین است که قواعد واحکام اسلامیه مجری شود واز محاق تعطیل بیرون آید تا فائده اش ظاهر و آشکارا گردد.

س: بسیار دیده می شود که جماعتی از عقلا، مردم را ترغیب می کنند به تحصیل علوم و صنایع جدیدهٔ فرنگ. این معلومات و مصنوعات جدیده را برای مسلمین چه فائده است وبرای اصلاحات امور مملکتی چه نتیجه دارد؟

ج: امروز مقداری، بلکه بسیاری تحصیل این معلومات جدیده برای حفظ مبانی ملت و حراست اساس سلطنت و صیانت ثقور مملکت بر مستعدین باهوش که اصول دینیه و معتقدات اسلامیهٔ آنها محکم باشد لازم است. هرچند که برغیر مستعدین و اطفال نورس از همه جا بی خبر مضراست، مگر آنکه تحصیلات آنها تحت مراقبت مسلمانان صحیح العقیده بوده باشد. براین فرض تحصیل این علوم مفید است وچنانکه در مقابل توپ کروپ و تفنگهای ته‌پر نمی توان با تیر و کمان و شمشیر وسنان ایستادگی و مدافعه کرد؛ همچنین سد تأثیرات علوم جدیده خارجه را جز به سنخ اساس معلومات آنها نمی توان کرد. کلوخ انداز را پاداش سنگ است و این دقیقه نزد عقلا پوشیده نیست که تکلیفات در امور معاشیه و حوادث یومیهٔ متجدّده به اقتضاء وقت مختلف می شود. چنانچه گاه هست برای صیانت خانه از قصد اغیار، دری که از نی بوریا وشاخهای نازک ترکیب کنند کفایت است. گاه می شود دزدانی قوی وچالاک کند. برای دفع آنها لازم است که درها از چوبهای سخت و محکم تعبیه کنند وبسا که آنها را سلاح و آلاتی است که وادار می کند برای دفع آنها، درهای آهنین و ادوات آتشین مهیا کنند و البته تحصیل این آلات و ادوات که در موقع حاجت به کار است، فرع حصول علوم راجعه به فراهم ساختن آنها است.

حال اهل مملکت در مقام تمثیل، همان حال اهل خانه را دارد. جز اینکه نفع وضرر مملکتی عام است وسود و زیان خانگی خاص، این مهم است آن یک اهم. پس بعد از تأمل صحیح ظاهر می شود که در تحصیل این علوم جدیده، فوائد کثیره است لکن شرط است که هیچوقت غفلت از مراعات جانب مذهب نشود.

س: گاهی به زبانها لفظ حریت و آزادی می گذرد اگر مراد از این کلمه آن باشد که مطلقاً مردم در قول و فعل خود مطلق العنان و آزاد باشند، لازم است هر کسی هر زشتی که گوید یا هر عمل ناشایستهٔ منکری که بجا آورد کسی حق نداشته باشد او را نهی و مخالفت کند. چنان که العیاذ بالله مردم فاشا فاش شرب خمر و یا لواطه و زنا کنند هیچ ردع و جلوگیری از آنها نشود.

ج: این معنی را برای لفظ آزادی هوسناکان هرزه درای لاابالی می کنند که هتک عرض و شتم و سبّ مردم باشرف را در دفتر مناقب خود در ردیف محامد می نویسند و اعمال زشت قبیح را فضل قریب انسانیت می‌شمارند و البته برای پیشرفت شهوت‌رانی های خود وسیله‌ای بهتر ازاین تغییر وضع تصور نکرده‌اند. لکن به غلط رفته اند و اشتباه فهمیده اند. معنائی که عقلای دنیا از کلمهٔ آزادی اراده می کنند، راجع به اعمال است یا گفتار و افکار. حرمت در اعمال آن است که هر کس از حقوق خاصّهٔ خود همچون مسکن و مأکل و ملبس بهر قسم که خواهد متمتع شود تا به درجه‌ای که نسبت به حقوق غیر، تجاوز نشود. حریت در گفتار و افکار آن است که در بیان فواید عامه و مصالح نوعیه هر کس هر خیر عمومی که در نظر دارد، بدون ملاحظه و بیم در نطق و قلم اظهار کند، تا اگر صحیح است پذیرفته شود و اگر نه به دلیل و برهان مردود گردد. در این صورت ظاهر می‌شود که حریت با این معنی حقیقی است که مفتاح جمیع سعادات با اوست و اگر معنی آزادی آن می بود که مردم بتوانند همیشه هرزه بگویند یا در معابر و محاضر شرب خمر کنند و دست ناموس یکدیگر را بگیرند، در مجامع و محافل بگردانند، در نظر عقلا چه مهمیت می داشت که این همه دنبال این کلمه را بگیرند و از برای تحصیل مفهوم آن این همه خونها بریزند.

باری خوب است قدری پیش خود فکر کنیم و در احوال دیگران که این فائده را به چه رنجها جلب کرده‌اند مطالعه نمائیم. آنوقت عوض این بیهوده سرائی ها در مقابل این عطیهٔ کبری که بصرف تفضل، بی رنج طلب و حمل تعب از میامین ذات ملکوتی صفات اعلی حضرت اقدس قدر قدرت، شهریار رئوف عطوف، تاجدار ملک ملوک الاقطار اختیار سلاطین الادوار، مظفرالدین شاه قاجار خلدالله ملکه و اید سلطانه به ما بندگان توجه کرده، شکرگزار باشیم و لازال سلامت و استقامت وجود آفتاب نمودش را از خدای متعال درخواست کنیم و در کنف ظل ظلیلش که بر همه جهانیان

سایهٔ حیات افکند و برجبههٔ روزگار تاریخ عدل نگاشت و از صفحه گیتی رسم ظلم و جور برداشت، پیوسته داعی دوام دولت و ساعی در احکام اساس ملت و سلطنت بوده باشیم.

خدایا تا جهان را آب و رنگ است — فلک را دور و غبرا را درنگ است
ممتع دارش اندر کامرانی — ز هر خیرش فزون ده زندگانی
مبادا دولت از بالین او دور — مبادا تاج را بی فرق او نور
فراخی باد از اقبالش جهان را — ز عدلش سر بلندی آسمان را
مقیم جاودانی باد جانش — حریم زندگانی آستانش

افرغته فی قالب التحریر، منتصف شعبان المعظم من شهور سنة ۱۳۲۴ علی هاجرها آلاف الصلوة و السلام، وانا العبد الجانی نصرالله التقوی الاخوی.[۱]

تدوین و تنظیم قانون اساسی

در این وقت از مجلس مقرر رفت که جمعی از وکلا باید برای نوشتن قانون اساسی مملکت که لازم‌تر از تمام کارهای مجلس است انتخاب شوند که این کار را انجام بدهند. سعدالدوله اظهار کردند: چند روزی صبر لازم است زیرا که من مدتی است از پارلمان انگلیس، چند جلد کتاب خواسته‌ام. کتب مزبور که رسید، مشغول اوامر مجلس خواهم شد. بعد از سه چهار روز کتابهای مزبور با پست واصل گشت.

سعدالدوله در مجلس قانون اساسی و نظامنامه داخلی را مطرح کرد. علما و رئیس مجلس و وکلا در نوشتن قانون اساسی رأی دادند. درهمان مجلس جماعتی از وکلای بابصیرت را انتخاب کردند که با سعدالدوله در نوشتن قانون مساعدت و همراهی نمایند. یک اطاق مخصوص برای این کار معین کردند. مشغول نوشتن قانون اساسی شدند. اعضای این کمیسیون چند نفر از وکلا و یکی از نواب رئیس و دو نفر منشی که در حدود دوازده نفر بودند. قرار شد بزودی مشغول شوند و نیز مقرر شد هر فصلی

۱ــ درآخر رسالهٔ چاپی نوشته است؛ کتبه العبد مرتضی الشریف النجم آبادی.

و اصلی که تمام می شود به وکلا بنمائید تا درآن اصل مرور کنند. پس از اتمام دومرتبه در مجلس خوانده شود. اگر حک و اصلاح ثانوی ضرورت پیدا کند بنمایند، پس از اتمام به صحه ملوکانه رسانیده چاپ کنند، به آحاد و افراد ملت بدهند. سعدالدوله قرار کرد پس از مشغول شدن درپنجاه روز نوشته، تقدیم مجلس خواهد شد.

قبلاً گفتم که محل مجلس ملی را در اطاق نظام قرار دادند. بعد از چندی که آنجا به سر بردند عاقبت به ملاحظات چند و بواسطهٔ حادثات و اختلافات وضدیت وزرا صلاح چنین دیدند که محل مجلس را تغییر داده جای دیگر انتقال بدهند. بیشتر ملاحظه قرب جوار پادشاه بود. بعد از مشاوره، به عمارت بهارستان نقل کردند.

عمارت مز بور متعلق به مرحوم میزا حسین خان قزوینی سپهسالار بود که خود آن مرحوم این عمارت را ساخته بود. عمارتی خیلی محکم و استوار، دارای همه چیز بود. مدرسه و مسجدی نیز در جنب همین عمارت ساخته است که محکمتر وعالیتر از این ابنیه در طهران دیده نشده، موقوفات زیاد برای مسجد و مدرسه وطلاب درحیات خود معین کرده، حمام و مریض خانه و سایر لوازمات برای این عمارت و مدرسه ساخته است. گذشته از استحکام، در تمام اطاقهای تحتانی و فوقانی تمام لوازمات و مبلهای قیمتی از هر رقم و هر قبیل از چراغهای نوظهور زینتی و جارهای متعدد، حتی چهل شاخه و قالیچه های زیاد خیلی خوب وقالیهای فرمایشی خیلی ممتازوآئینه های قدی، میز و صندلی و هرچیزی که تصور بشود فراهم بود. در آشپزخانه و نظارتخانه تمام لوازمات مرتب و مهیا بود. پس از فوت مرحوم مز بور چون اولادی نداشت لهذا تمام علاقجات و دارائی آن مرحوم برحسب وصیت خودش ضبط دولت[شد]و به تصرف درآوردند.

آن وقت زمان سلطنت ناصرالدین شاه بود. ابداً اعتنایی به مبل و اثاثیهٔ عمارت مز بور نشد. تصرفی در هیچ چیزش نکردند. همانطوری که درحیات آن مرحوم سرایدار و باغبان وسرکار و ناظر[1] وغیره بودند، به همان حالت عمارت و مبلها در تصرف اجزاء بود، تا نوبت سلطنت به اعلی حضرت مظفرالدین شاه رسید. در زمان این شاهنشاه ودر این زمان هم کسی تصرفات ومداخلات درضبط مبلهای مذکورنکرد.

۱ــ اصل: ناضر

خلاصه به همان ترتیب بود که تا این زمان که به حیطهٔ تصرف مجلس ملی درآوردند و آنجا را کعبهٔ آمال ایران و ایرانیان قرار دادند و در سر درب مجلس و عمارت تابلو خیلی بزرگ نصب کردند که بعد از این شرح آن نگارش خواهد یافت، مجلس برقرار شد؛ گواینکه کار برای مجلس و وزراء پیشرفت ندارد ولکن خوب است، می توان گفت خوشوقت بود که پیش نرفتن کار بواسطهٔ این بود که اول کار بود. از طرف دولت هم مخالفت و ضدیت پدید نشده، امیدوار بودند که بعد از این خوب می شود و این ملت هم صاحب ثروت و علم خواهند شد، از فقر و فاقه نجات خواهند یافت.

در این وقت وکلا گفتگوی آزادی بیان و قلم را مطرح کردند که آیا مشروطیت سبب چه چیز است که مملکت روزنامه نداشته باشد؟ خاصه روزنامه‌ای که مذاکرات وکلا را به مردم بفهماند. پس قلم آزاد نیست، والا مملکت و مجلس بدون روزنامه نمی شود.

پس از مذاکرات اینطور رأی دادند که عریضه به آستان شاهنشاه مشروطه معروض و کسب تکلیف نمایند. برحسب اکثریت رأی دادند عریضه معروض و درخواست یک نمره روزنامه برای مجلس نمودند. اگرچه اعلی حضرت در این موقع کسالت [داشتند و به‌علت] شدت مرض طالب نبود که ملت را از خود ملول و مکدر سازد ولکن ملت این ملاحظات را نمی کردند که پر سخت نگیرند و هیچوقت از فشارهای پی در پی مضایقه نمی کردند. بعد از آنکه عریضهٔ مزبور حضور ملوکانه رسید این دستخط ذیل شرف صدور یافت:

(امتیاز و اجازهٔ طبع روزنامهٔ مجلس)

جناب اشرف صدر اعظم

چون روزنامهٔ موسومه به‌مجلس اجازه طبع آن داده شده اول جریده ای است که در مقالات مفیده و خیر عامه و مصالح امور ملکی و ملی و حافظ شرایط دولتخواهی است، چون لازم است که جریدهٔ مزبور در تحت نظر شخصی باشد که به امانت و درستی مشهور باشد، لهذا به موجب این دستخط این امر را از انتخاب اعضاء و وقایع نگار و طبع و نشر و غیره به جناب آقا میرزامحسن مجتهد که از خاندان بزرگ و مقبول عموم و محل

اعتماد دولت و به مراتب دولتخواهی و وطن دوستی متحلّی و به معلومات عصر جدید بصیر هستند، مرحمت فرمودیم تا مجلسی از بی غرضان خیر و دولتخواه بصیر تأسیس نموده، با نهایت مراقبت و دولتخواهی این مهم را عاجلاً به حسن ترتیت قرین انجام دارند

(شهر شعبان ۱۳۲۴)

بعد از زیارت دستخط همایونی و قرائت در مجلس آقا میرزامحسن مجتهد از طرف خودشان این کاررا به آقا میرزامحمدصادق طباطبائی پسر میرزا سیدمحمد مجتهد واگذار کردند. ایشان نیز برای ترتیب اجزاء و تعیین مکان و فراهم آوردن وسائل طبع قریب پنجاه روز بعد از تاریخ دستخط ملوکانه که اسباب کاررا فراهم کرد، نمرهٔ اول جریدهٔ مزبور در هشتم شهر شوال ازطبع بیرون آمد. هفته ای چهارشماره و بعد ازسه ماه یومیه غیر از ایام تعطیل جمعه و دوشنبه طبع و نشر می شد.

اما سایر جراید بعد ازآنکه اجازهٔ طبع جریدهٔ مجلس داده شد به مروریکی یکی بدون اجازهٔ دولت و مجلس از گوشه و کنار به اسامی مختلف انتشار یافتند.

وزرا هم هریک در کار خود مشغول و استفاده می نمایند. مجلس و دولت به خود مشغولند.

آقا سید جمال واعظ اصفهانی هم روی منبر رفته مردم را موعظه می کند. حرفش بیشتر ازاین قبیل است که از شاه نباید ترسید، شاه هم یک نفر مثل شماها است، مزیت و رجحانی ندارد جز اینکه مجری قانون اساسی مجلس است. از وزرا خوف نداشته باشید، تعظیم بی حاصل نکنید. دور وزرا گذشت نوبت فقرا رسید از فراش اندیشه ننمائید، از سرتیپ و امیرتومان واهمه ننمائید، از طبقهٔ دیوانی و نظامی نترسید، از قانون و مجلس بترسید.

قبلاً گفتم که سعدالدوله و یک عدهٔ دیگر از وکلا و اجزاء مشغول نوشتن قانون اساسی شدند به همان وعده که داده بودند به اتمام رسانیدند، تقدیم مجلس کردند. وکلا همگی خوش وقت شدند. دو مرتبه قانون اساسی درمجلس قرائت شد، سپس به هریک از وکلا یک نسخه داد که کاملاً مطالعه کرده چنانچه نظری در هریک از اصلهای آن پیدا کردند یادداشت کرده به مجلس بیاورند. علما و وکلا چندین روز مطالعه کرده به مجلس آوردند. مجدداً با حضور آقا سید محمد مجتهد و آقا سید عبدالله و

تمام وکلا یک مرتبهٔ دیگر خواندند پاک نویس کرده یک نسخه برای صحهٔ همایونی فرستادند.

وقتی که وکلا تشرف حاصل کردند، اعلی حضرت را خیلی سخت مریض دیدند که نتوانستند قانونها را ملاحظه نمایند. فرمودند حالم که بهتر شد می بینم، امضا می کنم. بوسیلهٔ صدر اعظم به مجلس می فرستم. از وکلا و علما التماس دعا دارم. نمایندگان مجلس برگشتند راپورت خودشان را به‌عرض مجلس رسانیدند.

پس از دوسه روز، بهبودی در مرض شاه حاصل گردید ولی وکلا چنین صلاح دیدند که در مطالعهٔ قوانین و صحهٔ ملوکانه چندی تأخیر بیندازند که کسالت شاه بکلی مرتفع گردد.

رحلت مظفرالدین شاه
شب سه‌شنبه ۲۴ ذی‌قعده ۱۳۲۴

در این موقع روز به‌روز مرض شاه شدت می کرد، به حال اغما افتاد. با احدی تکلم نمی کرد. تمام اطباء داخله و خارجه را حاضر کردند شاید علاجی بنمایند، بعد از دقت و معاینه برای مشورت به اطاق خلوت رفتند تا در باب معالجه مذاکره و تصمیمی اتخاذ نمایند. همگی کتمان کرده حقایق را نمی گفتند تا آنکه خواجه سرایان از اطاق خارج شدند. بالاتفاق می گویند معالجه بی ثمر است، اذیت خواهد شد زیرا بیشتر از بیست و چهار ساعت در حیات نخواهند بود. این خبر که به حرم شاه و درباریان رسید همگی متألم [شده] وزاری می کردند.

فردای آن روز حالت شاه بهبودی حاصل کرد بطوری که اسباب حیرت و تعجب حکما گردید. تا مدت هشت روز حالت شاه روز به‌روز بهتر می شد. بعد مرض شدت کرد، به‌فاصلهٔ دو روز رحلت کردند.

رجال و درباریها عموماً حاضر شدند، شبانه غسل داده کفن می کنند. صبح آن روز تمام شاهزادگان، علما و رجال حاضر شده، با حال تأثر[1] جنازه را شاهزادگان

۱ــ اصل: تاثر

درجهٔ اول و امراء لشکر برداشته به تکیهٔ دولت برده برحسب وصیت شاه امانت می گذارند. تا یک هفته تمام اهالی طهران برای فاتحه به تکیهٔ دولت می آمدند. چون شاه وصیت کرده بود که جنازهٔ مـــرا به کربلای معّلیٰ[1] ببرید چند پارچه ملکی که از مادرم به من به ارث رسیده برای مخارج مقبرهٔ من اختصاص بدهند همان قسم هم رفتار کردند.

خطاب والاحضرت به وزرا و علمای تهران

پس از چند روز والاحضرت ولایت عهد به‌وزرا و علمای حاضر خطاب فرمودند که: میل من این است که تکلیف این امر مهم را از گردن من بردارید و مرا ازاین مسئولیت بیرون آورید. جنازهٔ شاه مبرور را چنانچه در خاتمهٔ عمر وصیت کرده‌اند به کربلای معلّی[2] روانه دارید ونوعی در این کار اقدام نمائید تا اوایل شهر محرم منتخبین این خدمت از این جا حرکت کرده جنازه را در آستان مقدس آقا و مولای خودش حضرت سیدالشهداء روحی و روح العالمین فداه به‌خاک بسپارند.

واقعات مهم دوره سلطنت مظفرالدین شاه که بضرر مملکت تمام شده

اول: «فیضان رود» رسماً از ایران منتزع گردید. رود هیرمند باقی بود، آن هم در تصفیهٔ امور سرحدی سیستان و افغانستان از ایران مجزا کردند.

دوم: بحرین رسماً زیر حکومت انگلیس رفت. چند بندر و جزیرهٔ کوچک هم در خلیج فارس انگلیسها از ما بردند. بعضی قطعات هم از بلوچستان ایران موضوع شد.

۱ و ۲–اصل: معلا

امتیازاتی که به خارجه داده شد

اول: تجدید امتیاز راه‌آهن به روسها.

دوم: امتیاز تأسیس بانک به دولت آلمان که درایران دایرنمایند.

سوم: حفاری شوش برای کشف آثار عتیقه به فرانسه ها.

چهارم: امتیاز نفط قصرشیرین به انگلیس ها.

اگرچه این امتیازات بعضی در زمان ناصرالدین شاه داده شده بود ولی تکمیل واجرای آن در دورهٔ مظفرالدین شاه شده.

تشییع جنازه مظفرالدین شاه

بامداد شب مزبور هیئتی از وزراء و علما و اعیان و ملت برای تشییع جنازه حاضر گردیدند. صندوق پیکر شاه را حمل [به] تکیهٔ دولت کردند.

نهادند زیراندرش تخت عاج — برآو یختند از بر عاج تاج

به بدرود کردنش رفتند پیش — چنان چون بود رسم آیین و کیش

سر تخت کردند سبز و کبود — تو گفتی که این شه به گیتی نبود

بعد از ترتیبات مزبور در شهر طهران، تا آخر ماه در تمام مساجد و کاروانسراها وغیره همه جا مجلس تعزیه و ترحیم بر پا بود و والاحضرت تا آخر ماه مشغول پذیرائی واردین بودند که دسته دسته می آمدند و خطابه می خواندند و از طرف ملوکانه اظهار ملاطفت به‌طبقات مذکوره می شد.

والاحضرت همایون در موقعی که جمعیت کثیری از طبقات مختلفه در حضورشان بودند، اظهار کردند: اکنون که قلب و لسان و دست وخامهٔ ما با مجلس ملی همراه است منتظریم که در کلیهٔ امور و تکالیف بزرگی را که برعهده گرفته اند ازعهده برآیند و خاطر ما را ازتسویهٔ امورفارغ دارند. ازاین تاریخ به بعد وکلای مجلس قدر وقت را بدانند و با این ضیق مجال در ادای تکالیف خود مسامحه و دفع الوقت ننمایند و با خیالات و نیات ما در اصلاح امور ورفع نواقص همراهی کنند وپیشرفت مقاصد و وجههٔ ترقی خواهانهٔ ما را دایر به سعادت ملت وترقی و آبادی مملکت است، معاونت نمایند.

درمجلس دیگر با حضور عده کثیری این بیانات را نمودند:

موقعی که علما و اعیان و سایر طبقات حاضر بودند. شاهزاده محمدحسن میرزا شرفیاب شدند. اعلی حضرت فرمودند میل دارم این فرزند من به اروپا مسافرت کند و در آنجا تحصیل علوم لازمه کرده با تصدیق نامهٔ دکتری مراجعت نماید. بعضی از حضار عرض کردند فرزند شهریار را به طب چه حاجت اینها زادهٔ تاج و تخت اند نه همسر شاهد و بخت.

اعلی حضرت پس از شنیدن این گفتار فرمودند اگر شاهزاده وارث تاج و تخت شود خانهٔ دولت دستخوش تاراج او گردد. میراث شهان بهره به...[1] است. سایرین باید طفیل نعمت او باشند. پس اگر شهریار بر یکی ازایشان خشم کرد و اورا از درخویش براند، از هیچ طرف باب سعادت بروی نگشاید، مگر از طریق علم که گفته اند عالمان همسر پادشاهانند. ازاین بیانات شاهانه تمام ملت اطمینان کلی حاصل کردند و برای احدی تردید نماند که شاه جوان با مجلس شورای ملی همراه است. اما اعل حضرت محمدعلی میرزا بواسطهٔ فوت پدرش چندی تاجگذاری نکردند، موکول به بعد نمودند که درجای خود مذکور خواهد گردید.

مختصری از شرح حال مرحوم مظفرالدین شاه

این شاه تیراندازی و سواری را خوب می دانست، زبان ترکی، عربی، فارسی را با کمال خوبی تکلم می کرد. زبان فرانسه را نیز می دانست، تا زنده بود رشته را از کف نداد؛ خون رعیت برخاک تیره نمی ریخت. با شاهد عفت هم آغوش بود واز ازدواج دختر رزمغز خود را بیهوش نمی نمود. دریای بذل و بخشش وکان فتوت بود. تلفات و بذل و بخشش اورا درمدت یازده سال جهانبانی کرورها تخمین کرده اند. از بذلهای با موقع و بیموقع هیچوقت کسی را محروم ومأیوس نمی کرد.

روز جمعهٔ ۱۴ شهر ذی حجهٔ ۱۲۶۹ متولد، در۱۸ شهر ذی حجهٔ ۱۲۷۸ به ولایت عهدی دولت ایران معرفی و سرافراز گشت از طرف پدرش ناصرالدین شاه در ۱۸ ذی قعدهٔ

۱ــ یک کلمهٔ ناخوانا

۱۳۱۳ درآذربایجان زمام سلطنت ایران را در قبضهٔ خویش درآورد. روز یکشنبه ۲۵ شهر ذی‌حجهٔ ۱۳۱۳ درطهران به تخت سلطنت جلوس نمود. درشب چهارشنبه ۲۵ ذی‌قعده ۱۳۲٤ بطریقی که قبلاً گفتیم در طهران دنیای فانی را بدرود گفت.

در واقع بعد از صحه وامضای قانون اساسی و نظامنامه و ایصال به مجلس بیشتر از هفت هشت روز در دنیا نماند. ثمر و نتیجه از قوانین مز بوره ندید.

بعد از رحلت شاه و تفویض سلطنت به محمد علی شاه آشوب طلبها ساکت شده، شهر طهران درآن روزها آرام وساکت بود. همه با احتیاط حرکت می کردند. جماعتی که درتمام روزها درصحن عمارت بهارستان و درفضای جلوعمارت مز بور از صبح تا شب پای برزمین می کوفتند در این ایام آنقدر بی صدا وساکت شدند که گوئی نفس کشی دراین جا نیست.

بعد از آنکه قانون اساسی به صحهٔ همایونی رسید به فاصلهٔ یکی دوروز مرض شاه شدت کرد، سخت‌ترشد، به مرور بر بی حالی شاه افزود صحت برطرف [شده] مرض قوت گرفت. به اندازه‌ای که اطبا عاجز شدند از معالجه. پس از سعی وکوشش دکترها وعدم نتیجه درشب ٤ شنبه ۲۵ ذی‌قعده ۱۳۲٤ به دارجاودانی شتافت.

مرحوم مظفرالدین شاه برای معالجه و گردش سه مرتبه به اروپا مسافرت کردند. سفر اول درسال ۱۳۱۷ق، سفردوم ۱۳۱۹ق، مسافرت سوم ۱۳۲۳ق. بود.

بعد از مراجعت سفراخیر فرنگ گفتگوی مشروطیت درایران پدیدار گشت، دراین مسافرتها نام این شهریار درتمام ممالک اروپا شهرت کرد، درترویج معارف میل داشت. اغلب اوقات وقت خود را صرف شکار می کرد. درتأسیس کارخانجات بی میل نبود. درازدیاد صنایع راغب بود. در موقعی که حالش خوب بود اوقاتش را صرف خواندن جراید می نمود.

دراواخر عمر بواسطهٔ دادن مشروطیت به ملت ایران نام تاریخی از خود درصفحهٔ روزگار باقی گذاشت، ریشهٔ ظلم وخودسری را قطع کرد، ملت ایران را بواسطهٔ مشروطیت به ارتقا و تمدن کشانید، چنانچه گفته اند: «نوشیروان بماند که نام نکو گذاشت».

ماده تاریخ مشروطیت ایران را اینطور گفته اند: «عدل مظفر».

این «فراز» درسر درب پارلمان ایران نوشته شده بود، وقتی که آن در و درگاه را خراب و تغییر دادند، دیگر این عبارت را ننوشتند.

چون مظفرالدین شاه بدرود جهان گفت، سه روز ادارات دولتی و در بار تعطیل

کردند و در این مدت اعیان، اشراف، تجار، طبقات اصناف و صاحب منصبان نظامی به مرور دسته دسته حضور والاحضرت ولایت عهد شرفیاب می شدند. تعزیت و تسلیت عرضه می داشتند. وکلا و نمایندگان ملت عصر روز ۲۸ شرفیاب شده تسلیت و تعزیت بجای آوردند.

درآن روز حاجی سیدنصرالله تقوی وکیل مجلس خطابه ای که انشا کرده بودند قرائت کردند.

اسامی وکلای دوره اوّل مجلس شورا
وکلای طهران

صنیع الدوله — وثوق الدوله — حاج امین الضرب — صدیق حضرت — حسنعلی خان — مشارالملک — حاج سید محمد باقر — سید یحیی — ثقه السلطنه — اسداله میرزا — معظم الملک — امجدالسلطان — آقای میرزاحسن — حاج شیخ علی نوری — حاج سید نصرالله — آقای میرزاطاهر — حاج معین التجار — حاج محمداسمعیل آقا — حاج محمدعلی — حاج محمد تقی — حاج سید مصطفی — حاج محمد تقی شاهرودی — مخبرالملک — ارباب جمشید — حاج سیدمحمد — حاج سید ابراهیم — حاج محمد ابراهیم — حاج میرزا ابراهیم — آقا شیخ حسین — آقا حسینعلی — آقاسیدآقا — آقا ملاحسن — آقا سید مصطفی — امین التجار — حاج محمد تقی بنکدار — حاج علی اکبر — آقا سید حسین بروجردی — میرزا احمدخان — استادحسن معمار — آقا شیخ حسن علاقه بند — حاج عبدالوهاب — مشهدی باقر بقال — حاج عباسعلی خباز — میرزا محمود کتابفروش — آقا سید مهدی — حاج سید محمد ساعت ساز — آقا سید محمدتقی — حاج شیخ اسمعیل بلورفروش

وکلای آذربایجان: حاج میرزا فضل علی آقا — آقا سید حسن تقی زاده — مستشارالدوله — مشرف الدوله — حاج میرزا ابراهیم آقا — هدایت الله میرزا — احسن الدوله — حاج میرزا آقا — حاج محمد آقا

وکلای فارس: حاج سید جعفر — آقا شیخ یوسف — ثقه الاسلام — فخرالسادات — حاج قوام دیوان — حاج معین التجار

وکلای خراسان: آقا سید عبدالحسین — حاج میرزا علی آقا — رئیس التجار — لسان الحکما — ناظم الاملاک — احتشام الاطبا، وکیل ترشیز — حاج میرزا آقا، بابا، وکیل قوچان — حاج محمدحسین، وکیل بجنورد

وکلای کرمان: آقا شیخ محسن خان — آقا شیخ یحیی — شمس الحکما — بحرالعلوم — معاون التجار — میرزاحسن

وکلای گیلان: حسام الاسلام — وکیل التجار — دبیر رسائل

وکلای اصفهان: حاج سید اسمعیل — آقا میرزاهادی — میرزا مرتضی قلیخان

وکلای مازند ران: مفتخرالممالک — آقا محمدعلی

وکلای استرآباد: حاج محمد تقی — شیخ غلامحسن — اشرف الادبا — میرعماد

وکیل دماوند: میرزا سید علینقی

وکلای قزوین: آقا میرزاحسین طبیب — آقا میرزاحسین شهیدی

وکلای کاشان: آقا میرزا سید حسن — سید نظام الدین

وکیل یزد: عمادالاسلام

وکیل قم: حاج ملامحمد

وکیل نطنز: صدرالعلما

وکیل زنجان: آقا شیخ ابراهیم

وکیل ملایر: ناظم العلما

وکیل همدان: وکیل الرعایا

وکیل سمنان: عمیدالحکما

وکیل خوانسار: حاج سید محمد باقر

وکلای کرمانشاهان: حاج ملک محمد — مؤ یدالوزراء — مؤتمن الملک

شرح حال سعدالدوله

سعدالدوله که یکی از وکلای طهران بود، قبل از اعلان مشروطیت وزیر تجارت بود. پس ازآنکه علاء الدوله حاکم طهران، چهار نفر از تجار را چوب زد سعدالدوله چون وزیر تجارت بود این موضوع را به مظفرالدین شاه عرضه داشت. چون برخلاف میل عین الدوله

صدراعظم بود، ایشان را به یزد تبعید کردند. بعد از صدور دستخط مشروطیت وکیل شد. بااحترام وارد مرکز گردید.

سعدالدوله تحصیلات خود را در مدرسهٔ دارالفنون طهران به پایان رسانیده، در ۱۲۷۸ با دیپلم مهندسی از مدرسه خارج شد. مدت چهل و شش سال در خدمات دولتی در داخله و خارجه مشغول خدمت بود. در مجلس اول متمم قانون اساسی بواسطهٔ سعی و کوشش آن مرحوم تدوین و تنظیم [شد]. قانون انتخابات دورهٔ دوم مجلس هم با مساعی ایشان انجام، [شد] و به صحهٔ محمدعلی میرزارسید. بالنتیجه ملقب به لقب «ابوالمله» از طرف ملت گردید.

اخیراً به‌ریاست وزراء و وزارت خارجه منصوب [گردیده بود]. بهترین آثارعلمی که ازخود به‌یادگار گذارده اند تألیف دورهٔ کتاب لغت فارسی به‌فرانسه کامل [است] که در چندین مجلد تنظیم گردیده. با اینکه میل مفرطی به‌طبع این کتاب نفیس داشتند موفق به‌طبع آن نگردیدند.

ازآنجائی که سعدالدوله مخالفتهای سختی به محمدعلی شاه می نمود، طرف توجه عموم وکلا و ملیون واقع گشته ایشان را «ابوالمله» می خواندند. محبوبیت سعدالدوله به‌جائی رسیده بود [که] وقتی مریض شد جماعت با عده‌ای از وکلا رفته، اورا به‌مجلس می آورند، در کالسکه نشانیده با کالسکه وارد صحن مجلس نموده، تا جلوعمارت رسانیده، بعد روی دست به‌اتاق جلسه وکلا بردند، درصورتی که بجز از شاه کسی را حقی نبود با کالسکه وارد صحن مجلس بشود.

این وجاهت و شخصیت اسباب بخل و کینه صنیع الدوله که ریاست مجلس را داشت گردید. دیگر تقی زاده بود باوجود سعدالدوله آن قسمی که باید نمی توانست وجاهت کاملی پیدا کند. با صنیع الدوله همراه شد و یک پارتی قوی از وکلا تشکیل داد. هر روزه به قسمی اسباب توهین اورا در مجلس فراهم ساخته، جلو نطق و بیانات اورا می گرفتند. این بود سعدالدوله کمتر به مجلس می آمد.

محمدعلی میرزا که از این وضعیت مطلع گردید به جلب سعدالدوله پرداخت. موافقین سعدالدوله منتظر وقت بودند که موقع تجدید انتخاب شش ماههٔ هیئت رئیسه مجلس و کمیسیونها رسید. اسباب چینی کردند، احتشام السلطنه را به ریاست مجلس شورای ملی انتخاب نمودند. در زمان ریاست ایشان مجلس نظمی گرفت. اهمیت فوق العاده حاصل نمود. حقیقتاً اعمال و رفتار ایشان پشت ارتجاع را می شکست. هرج و مرج مجلس که

اسباب امیدواری شاه و مرتجعین بود مبدل به یأس گردید.

ولی ازآن جائی که تقی زاده خودخواه و خودپسند بود، بعد از سعدالدوله باز درجلو آقا سید عبدالله و آقا سید محمد نمی توانست عرض اندام نماید. احتشام السلطنه خیلی جلو نفوذ آقا سید عبدالله و آقا سید محمد را می گرفت. به قسمی که با سعدالدوله رفتار می کردند، خواستند بااین آقایان هم همان رفتار را بکنند. ازآنجایی که آقا سید عبدالله شخص متهور و شجاعی بود، استقامت به خرج داد. عوض اینکه به طرفداران احتشام السلطنه و تقی زاده طرفیت نماید برعکس به آنها بدگوئی نمی کرد. چون می دانست وکلا محتاج به او هستند. درصدد برآمد که ظاهراً کناره جو یی کند. وکلای بیطرف وصالح از این پیش آمدن نگران شده، سایر وکلا را هم باخود همراه کرده که نگذارند این مسئله دنباله پیدا کند، زیرا خارج شدن آقا سید عبدالله شکست ملیون و فتح محمدعلی شاه بود. این بود وسائل فراهم کرده مابین آنها را اصلاح نمودند. ازحال تشویش و اضطراب خارج گشتند. دراین موقع مخالفتهای محمدعلی شاه ظاهر بود. هرروز به دسایسی مشغول انتریک و مخالفتهای گوناگون بود. دراین حال شیخ فضل الله بیطرف بود.

هیئت رئیسه مجلس اول شورای ملی

افتتاح مجلس اول دارالشورای ملی روز یکشنبه ۱۸ شعبان ۱۳۲۴[۱] مطابق ۱۴ میزان ۱۲۸۵. چون دوره اول بوده و نظامنامه داخلی در بین نبوده هیئت رئیسه تقریباً به شرح ذیل است. تشکیلات آن مجلس این طور بوده:

آقای مرتضی قلی خان صنیع الدوله، رئیس

میرزا حسن خان وثوق الدوله نایب رئیس اول

حاج حسین آقا امین الضرب نایب رئیس دوم

میرزامحمدخان صدیق حضرت رئیس دفتر

آقا سید محمد تقی هراتی منشی

آقا سید نصراله سادات اخوی منشی

۱ـ اصل: ۱۳۲۸

دبیرالسلطان منشی

عون‌الدوله منشی

دونفراخیراستعفادادند به جای آنها دونفر ذیل انتخاب شدند:

میرزا مرتضی قلی خان [نائینی]

میرزا طاهر تنکابنی

بعد متدرجاً در تاریخهای غیرمرتبی اشخاص ذیل هم به‌ریاست انتخاب شده‌اند: احتشام‌السلطنه — ممتازالدوله — مستشارالدوله — مخبرالملک هم به‌ریاست انتخاب شدند، قبول نکردند.

شرح حال مرحوم مرتضی قلی خان صنیع‌الدوله شهید حریت و آزادی ایران

مرتضی قلی خان صنیع‌الدوله پسر مرحوم علیقلی خان مخبرالدوله ابن مرحوم رضاقلی خان هدایت بود. تولد آن مرحوم شب نهم شعبان ۱۲۷۳ قمری است. علیقلی خان مخبرالدوله در مسافرت ناصرالدین شاه به‌فرنگ همراه شاه بود. صنیع‌الدوله را که جوان شانزده ساله بود، باخودش برد و در برلین برای تحصیل به «ورنرسیمنس» که یکی از معاریف علمای آلمان بود سپرد. بعدازسه سال تحصیلات مقدماتی برای دیدن فامیل به طهران آمد. پس از چندماه برای تحصیل مهندسی معدن به برلین برگشت. سه سال دیگرآنجا مشغول تحصیل شده، بعد مراجعت به ایران نمود.

برخلاف تمام جوانهای هم‌افق خود از خدمات دولتی دوری جسته خواست از تحصیلات خودش بوسیلهٔ اقدامات و کارهای صنعتی آن‌به وطن‌خدمت‌نموده باشد. به هرزحمتی بود یک کارخانهٔ فلزکاری و یک کارخانهٔ ریسمان ریسی در طهران تأسیس و ایجاد نمود و مبالغی هم جهت احیا نمودن معادن زغال سنگ وغیره صرف کرد. بدون اینکه برطبق معمول دنیا شرکتی تأسیس کند، سرمایهٔ کافی برای نیل به آرزوهای خود بدست بیاورد.

تا اینکه حکومت ایران ملی شد، از طرف ملت به وکالت مجلس انتخاب شد. با اینکه درآن موقع کار خطرناکی بود، قبول وکالت نمود. بعد از افتتاح مجلس به‌ریاست

انتخاب شد. امیدواری داشت که با حکومت ملی اقدامات صنعتی عموماً وساختن راه‌آهن خصوصاًپیشرفت نماید.

رساله ای هم برای تشو یق مردم به احداث راه‌آهن موسوم به «راه نجات» منتشر نمود که عیناً در زیر نوشته می شود.

چون خیالات ایشان منافی میل همسایه‌های شمالی و جنوبی مملکت بود، همچنین خائنین مملکت که دسته ای طرفدار دولت شمالی و برخی طرفدار دولت جنوبی بودند، برضد ایشان ظاهراً و باطناً قیام نمودند. درآن وقت کابینهٔ مستوفی الممالک زمامدار بودند. صنیع الدوله وزیر مالیه بود. از چاپیدن مالیهٔ مملکت به سختی جلوگیری می نمود. قبلاً هم ریاست قورخانه، گمرک وریاست خزانه، وزارت معارف و طرق شوارع را نموده بودند. ازآنجایی که همواره متوجه به کارهای صنعتی بود، به استخدام دولتی متمایل نبود.

روز چهارم صفر ۱۳۲۹ مقارن غروب آفتاب بجرم وطن‌خواهی که از هیئت وزرا به منزل خودش می آمد دونفر گرجی که مأمور قتل ایشان شده بودند از طرف خارجی و داخلی، درب منزلش چند تیر گلوله به مشارالیه زده می افتد. می برندش به اندرون. چهار روز حیاة داشته، اطبا مشغول معالجه می شوند. چهار ساعت از شب پنجم گذشته قبل از اینکه جان به جان آفرین تسلیم نماید اولادهای خودرا به مخبرالملک برادرش می سپاردو روابه جانب تمام فامیل که اطرافش بودند نموده می گو ید: مرعوب نشو ید. در وطن‌پرستی به مملکت خدمت کنید. چشمها را به هم گذارده دارفانی را وداع می گو ید. رحمة الله علیه.

برای اینکه بلندی افکار و ایدآل ایشان را کاملاً بدانند رساله ای که برای ایجاد راه‌آهن ایران طبع و منشر نموده عیناً می نو یسیم.

قاتلین مرحوم صنیع الدوله

دو نفر قاتل آن مرحوم را سفارت روس نگاه داشت و برای مجازات تسلیم دولت ایران ننمود. گفتند: بعد ازاینکه آنها را به روسیه می فرستیم آنجا محاکمه و مجازات شوند. چون محرک اصلی این قتل روسها بودند و همدستانشان، البته لازم بود آنها را که مجری احکامشان بوده اند، در کنف حمایت خود نگاه دارند. نگذارند آسیبی به آنها برسانند. این بود رفتار وعملیات همسایه شمالی ما نسبت به ایرانی ها و ایران.

راه نجات*

تقدیمی صنیع الدوله

۲۵ رمضان ۱۳۲۵

بسمه تعالیٰ

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر کای نورچشم من بجز از کشته ندروی

به حرف کاراز پیش نمی رود و به حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی شود. از اینکه دولت بگوید مشروطه شدم و ملت خوشوقت شود که دولت مشروطه دارم و هردو دست روی هم گذاشته، منتظر باشنددستی از غیب بیرون آید و کاری بکند، هرگز نه دوایر دولت منظم و نه حوائج ملت فراهم خواهد شد.

سعدیا گرچه سخندان و مصالح گویی به عمل کار برآید به سخندانی نیست

مسلم است که تحصیل نتیجه، تقدیم مقدمه لازم دارد. گنج بی رنج میسر نمی شود و مزد بی کاری به کسی نمی دهند(لَیْسَ لِلاِنْسان الاّ ماسَعیٰ)[1]

غرض آنکه، اگر بخواهیم این عرادهٔ لنگ امور را براه بیندازیم، باید خودمان به جدّ کارکنیم والا کسی ازخارج برای ما کار نخواهد کرد وچون بد بختانه دیگر مجال تفنن برای ما باقی نمانده است، چنانچه ارکان دولت و افراد ملت از امروز هریک به مقام اداء تکلیف شخصیه و نوعیه خود برنیایند، دیری نخواهد گذشت که این سیلهای متفق و بادهای مختلف، ریشهٔ قومیت ها را از بیخ برکنند. بدواً باید دانست که تکلیف دستگاه دولت به ریاست شخص سلطنت در هرمملکتی که باشد، محافظت جان و مال اهالی آن مملکت است؛ به عبارت حفظ امنیت. و این نگهبانی بردو قسم است: یکی بلاواسطه ودیگری به واسطه.

* متن با نسخهٔ چاپی مقابله شد و مطابق نسخهٔ چاپی به چاپ می رسد.

۱ــ سوره نجم آیه ۳۹

اما حفظ امنیت بلاواسطه به دو اسباب صورت می پذیرد. یکی آنکه دولت عده ای قوۀ حر بیه و نظمیه تدارک می نماید و بدان قوه حدود ملک را از هجوم دشمن خارجی و شوارع داخلی را از دستبرد دزدان و راهزنان حفظ می کند، دیگر اینکه تشکیل دستگاه معدلتی می نماید که بدان وسیله مردم از تعدّی و تخطی به ملک و مال یکدیگر بدسایس و حیل ممنوع باشند.

اما حفظ جان و مال مردم به واسطه، منوط است به تحصیل اسباب تحصیل معاش آنها و این قسمت از حفظ امنیت نیز از دوراه حاصل می شود، یکی به تعلیم آنها در مدارس و تربیت آنها در صنایع و حرف که بتوانند به آبرومندی نانی بدست آورده، محتاج به دزدی و دغلی نباشند.

دیگر به ساختن راه، برای آنکه اهل مملکت مایحتاج وزندگانی خود را به ارزانی و آسانی از راه دور و نزدیک بتوانند حمل ونقل کرده، مایۀ آسایش خودشان را فراهم آورند. اهمیت این قسم از نگهبانی کمتر از حفظ امنیت بلاواسطه نیست. با لفرض، در مملکتی قوه حر بیه و نظمیه به اندازه ای تکمیل شده باشد که مافوق آن متصور نباشد، ولی از مردمش به علت نادانی غیراز ناوه کشی وعملگی کاری برنیاید و یا به واسطۀ بی راهی از مسافت قلیل هم مایحتاج خود را حمل ونقل نتوانند و به این جهات، بیچاره بمانند، باز جان آنها در مخاطره است. هر چند امنیت، بلاواسطه به سرحد کمال رسیده باشد.

بنابراین هرمملکتی برای آنکه اهالی آن درآسایش باشندچهارچیزلازم دارد:

اولاً: قوۀ حر بیه و نظمیه برای حفظ مال و جان مردم بلاواسطه.

ثانیاً: تشکیل دستگاه معدلت برای حفظ اهالی از تعدی به یکدیگر از راه دسیسه و حیل.

ثالثاً: تأسیس دائرۀ معارف برای آموختن راه کسب به اهالی.

رابعاً: راه برای جلب مایحتاج از راه دور و نزدیک.

این احتیاجات چهارگانه را حوائج عمومی یا مشترک گو یند و دستگاه دولت برای آن تشکیل شده است که رفع این حوائج را بکند. لیکن، برای اینکار صرف مقداری جان و مال لازم است. یعنی وقت و مال. اما چون دولت از خودش مالی ندارد که بلاعوض صرف رفع حوائج ملت بکند و از خارج مملکت هم کسی را نمی تواند بیاورد که حفظ حدود وثغور مملکت را بکند، پس برعهدۀ خود ملت است که مخارج و اجزائی را که برای رفع حوائج خود لازم دارد به دولت بدهد و انجام آنرا از دولت بخواهد. یعنی به عبارت دیگر از برای حفظ مال و جان، صرف مال و جان لازم است و این قاعده در عالم مسلّم است که بدون صرف وقت که همان جان است و مال، انتظار نتیجه نمی توان داشت. برزگر تا تخم نکارد وصرف

وقت نکند، حاصلی به انبار نخواهد برد و تاجر تا مایه و وقت صرف نکند، سودی حاصل نمی کند.

ازاین مقدمه معلوم شد: ملت حوائجی دارد که باید برآورده شود و برای اینکار باید صرف مال کند و چون این حوائج راجع به تمام اهل مملکت است، پس باید در دادن مخارج هم همه، بلااستثناء سهیم وشریک باشند و همه برذمّهٔ خودشان واجب بدانند که به‌قدرسهم خود در مخارج مشترکه شرکت نمایند.

امروز ملت ایران یک مقدار مالی می دهد و دولت هم به‌یک شکلی صرف همان حوائج مشترکهٔ مردم می کند ،اما نه دادن مردم در تحت قاعدهٔ منظمی است و نه مصارف دولت. بسیاری از مردم هیچ نمیَ دهند یا کمتر ازآنچه باید بدهند می دهند و بعضی دیگر زیادازاندازهٔ استطاعت، از آن طرف دولت هم بعضی از حوائج را انجام می دهد و برخی را معطل و انجام نداده می گذارد. به این واسطه حال معاش اهل این مملکت پریشان و غیرمنظم است و روز به روز بدتر می شود. پس اولین تکلیف هیئت جامعهٔ دولت و ملت به نمایندگی مجلس مقدس شورای ملی، رفع این نواقص است و باید کلیهٔ این امور را درتحت نظم و قاعده درآورده و انجام آنرا کارگذاران دولت برعهده بگیرند.

پس از آنکه معلوم شد مردم حوائج مشترک عمومی دارند که از انجام آن ناگزیرند و مصارف آن را که عبارت از بذل مال و جان است، باید خود ازعهده برآیند، مسلم است که هرقدر بیشتر صرف این حوائج کنند، نتیجهٔ بهتری حاصل خواهند نمود. چنانچه مرد دهقان اگر بخواهد از خدمت به زمین خود صرفه کند، یعنی به‌جای دو شخم یک شخم‌نماید و از ریختن خاشاک قصور ورزد و هنگام آبیاری عوض هفته ای یکبار دو هفته یکبار آب بدهد، بدیهی است که در وقت حاصل، حال اوچه خواهد بود و این نکته را عقلای روزگار به‌درجهٔ ثبوت[1] رسانیده اند که هرقدر مصارف عمومی مملکتی زیادتر باشد حال اهل آن مملکت نیز بهتر خواهد بود و برعکس، ممالکی که درمصارف عمومی خودداری دارند اهلش همه‌فقیرو مسکینند. از ممالک قطعهٔ اروپا ،انگلیس و فرانسه به‌عدهٔ هر سری از افراد نفوس مملکت بیست تومان خرج مصارف عمومی می کنند. آلمان بیست وپنج تومان، اطریش سیزده‌تومان ایطالیا یازده تومان، اسپانیا ده تومان، روسیه نه تومان، عثمانی چهار تومان.

اگر مملکت ایران می توانست به‌قدر آلمان خرج مصارف عمومی کند، سالی

۱— دراصل رسالهٔ چاپی :ثبوبت

قریب ششصد کرور تومان مالیات و مطابق آن اسباب حفظ امنیت می داشت و اگر لامحاله به اندازهٔ همسایهٔ مغربی مالیات می داد، باز به‌سری چهار تومان تعلق می گرفت که مجموعاً قریب صد کرور تومان میشد و حال آنکه با تمام تعدیات متصوره، امروزه اهل مملکت ما زیاده از سری یک تومان به همه جهت از گمرک و غیرها نمی دهند. معین است که با این مبلغ آن شکلی که مملکت باید اداره شود میسر نیست. مثلاً این مملکت باید اقلاً پنجاه هزار قشون مستعد صحیح دائم الحضور داشته باشد تا بتوان امنیت آن را به قسمی که باید حفظ نمود و موافق مخارجی که دول مذکوره فوق صرف قشون می کنند هر نفری از نفرات قشونی آنها از صاحب منصب و سرباز سواره و پیاده برروی هم در آلمان و فرانسه سری سیصد تومان، درعثمانی یکصد و بیست تومان مخارج برمی دارد. لهذا برای تشکیل قشونی مانند قشون همسایهٔ غربی به‌عدهٔ پنجاه هزار نفر، اقلاً باید سالی دوازده کرور تومان وجه نقد مصارف نمود.

نسبت مخارج قشونی به سایر مخارج مملکتی در ممالک مختلفه دریک خمس الی یک ثلث کلیهٔ مخارج است. پس در صورت اول می باید مملکت ایران اگر دوازده کرور خرج قشونی داشته باشد شصت کرور کلیهٔ عایداتش باشد تا شعب دیگر مملکت داری را هم متناسب با قوه حربیه خود بتواند اداره نماید. دراین زمینه اگر بخواهیم قائل به تطویل شویم، کتابی می توان نوشت. دراین جامقصودفقط اشعاری بود که هم وطنان بدانند درجاهای دیگر چگونه امور خودشان را مرتب کرده و می کنند.

حالا باید دید به‌چه شکل می توانیم تأسی به‌آنها کرده در اصلاح حال خود بکوشیم. شاید مطالعه کنندگان این ورقه بگویند: آن ممالک مردم با ثروتی دارد که مالیات زیاد می توانند بدهند و مردم این مملکت فقیرند و از عهده برنمی آیند. جواب این فقره آن است که: مردم آن ممالک مانند همین مملکت در سوابق ایام فقیر و کم بضاعت بودند، حسن تدبیر مملکت داری اسباب ازدیاد ثروت آنها شد. بطوری که حالیه به سهولت از عهدهٔ مالیات گزاف برمی آیند و تمام رمز مملکت داری همین یک فقره است که باید در مملکت تولید ثروت نمود؛ یعنی اسبابی فراهم کرد که ثروت اهل مملکت روبه تزاید گذارد تا بتوانند متناسب با مکنت خود مالیات زیادتری بدهند.

ازدیاد ثروت هر فردی یا هرملتی ازسه راه متصوراست: یکی آنکه ازخرج بکاهیم. دوم آنکه بر دخل بیفزائیم. سوم آنکه هم از خرج بکاهیم، هم بردخل بیفزائیم، و این شق

اخیر اکمل وجوه[1] است و تمام قوه را باید صرف این راه نمود و این مقصود حاصل نمی شود مگر از راه حفظ امنیت به واسطه. (چنانکه در مقدمه ذکر شد) یعنی اشاعهٔ معارف و تسهیل عمل حمل ونقل. اشاعهٔ معارف مدّت میخواهد و صرف مایه و بلاواسطه عایدی برای خزانهٔ دولت ندارد. اما تسهیل اسباب حمل ونقل نتیجه اش فوری است. هرساعتی که بتوانیم کرایهٔ یک تومان را پنج هزار کنیم، همان ساعت نصف کرایه را فایده خواهیم برد واسباب ازدیاد ثروت ما می شود و غرض اصلی از این لایحه، تحقیق در این معنی ورسیدن به این مقصود است که در نظر این بنده، وسیله منحصرهٔ حیات ملی و بقای مملکت است؛ زیرا که با بی راهی، هیچیک ازشعب مملکت داری را چنان چه باید نمی توان انجام داد.

موافق صورت احصائیهٔ گمرکات در سنوات اخیره، مقدار نقلیات تجارت خارجه این مملکت یعنی آن مقدار مال التجاره که از خارج، داخل این مملکت می شود و از داخل مملکت به خارج می رود. (سوای امتعهٔ سواحل که بحساب نیامده) از حیث وزن به دو کرور خروار می رسد. این دو کرور خروار متوسطاً خرواری ده تومان کرایه برمی دارد تا به مراکز استعمال یا برعکس، به سرحد برسد. یعنی اهل این مملکت اقلاً سالی بیست کرور تومان کرایهٔ تجارت خارجهٔ خودشان را کارسازی می نمایند وفقیر یا غنی امروز این مبلغ را همه ساله می دهند. کرایهٔ مایحتاج شهرهای عمده این مملکت را از بابت امتعهٔ داخله از قبیل گندم و جو و کاه و برنج وروغن ومیوه جات و نمک ومصالح بنائی ونجاری این بنده از روی حساب دقیق به سالی سی کرورتومان اقلاً برآورد کرده ام. پس به همه جهت، امروزه سالی پنجاه کرور تومان اهالی مراکز این مملکت صرف کرایه می کنند و دراین محاسبه کرایه از نقاط جزئی[2] که خارج از شوارع اصلی هستند، به حساب نیامده. زیرا که آنها در حسابی که ما در نظر داریم داخل نمی شوند. حال اگر بتوانیم این پنجاه کرور وجه کرایه را نصف کنیم، یعنی اسبابی فراهم بیاوریم که مردم این مملکت بتوانند به بیست وپنج کرور تومان آن مقدار نقلیاتی را که امروز طرف حاجت آنها است حمل ونقل کنند، بیست وپنج کرور دیگر در جیب آنها می ماند و اسباب ازدیاد ثروتشان می شود وآنچه اسباب این ثروت حالیهٔ ممالک ارو پا گردیده است، همین نکته است.

و باید دانست که ارزانی اسباب حمل ونقل دوفایده دارد. یکی صرفهٔ مردم از بابت

۱ــ دراصل رسالهٔ چاپی: وجوده

۲ــ دراصل: رسالهٔ چاپی: جزوی

وجه کرایه که بالفعل می دهند و فایدهٔ دیگر آنکه بواسطه ارزانی کرایه، تجارت به اضعاف مضاعف ترقی می کند. خصوصاً تجارت امتعهٔ داخلی که غالباً از قبیل مصالح و حاصل فلاحت است که نسبتاً کم بهاست و طاقت ادای وجه کرایهٔ گزاف را ندارد. درصورتی که اگر کرایه ارزان باشد، قابل حمل ونقل و اسباب ازدیاد ثروت اهل مملکت می گردد.

اکنون باید دید به‌چه وسیله می توان به این مقصد عالی رسید. اسباب این کار منحصر به راه‌آهن است. اگر مراکز مملکت را به استعانت راه‌آهن به یکدیگر اتصال بدهیم، آن فایده که ذکر شد حاصل می شود. یعنی پنجاه کروری که امروزه مردم اجرت کرایه می دهند، یک مرتبه نصف می شود بیست و پنج کرور تومان همه ساله صرف این مملکت می گردد و با بیست و پنج کرور دیگر هم مخارج اداره راه‌آهن ادا و هم تنزیل سرمایهٔ آن داده می شود.

فاصلهٔ بین مراکز عمده این مملکت با اتصال به سرحدات از هرجهت هزار فرسخ می شود. مخارج ساختن راه فرسخی یکصد الی یکصد و بیست هزار تومان است. پس ساختن تمام هزار فرسخ دو یست الی دو یست و چهل کرور تومان سرمایه لازم دارد که سالی دوازده کرور تومان تنزیل آن می شود. در بادی امر چنان به نظر می آید که ما این وجه اعتبار دوازده کرور را از کجا بیاوریم تا صاحبان سرمایه پول خودشان را به ما بدهند و ما بتوانیم راه بسازیم.

راست است. امروزه ما چنین محل اعتباری نداریم ولی لازم هم نداریم. زیرا که هزارفرسخ راه‌آهن رادریک روز و یک ماه و یک سال نمی توان ساخت بلکه اقلاً شش هفت سال مدت لازم دارد و هر قسمتی ازآن که ساخته شود محل اعتبار می شود برای قسمت دیگر، خصوصاً اگر در قسمت پرفایده شروع نمائیم، پس اگر در ابتدا یک قسمت صدو پنجاه فرسخی را در مدنظر درآوریم و مخارج ساختن آن را مثلاً به چهل کرور تومان برآورد کنیم، وجه اعتباری که برای تحصیل سرمایهٔ لازمهٔ این قسمت باید موجود شود، باوجه استهلاکش دوکرور تومان می شود و تمام وجه ضمانتی که برای شروع به این امر بزرگ لازم است همین دو کرور تومان است که باید هرساله معیناً موجود باشد و به صاحبان سرمایه نموده شود تا پول خود را بی درنگ بدهند و شروع به این مقصد حیاتی بشود.

این وجه ضمانت را از کجا بیاوریم؟ مسلم است که اهل مملکت باید این وجه را بدهند اما به چه شکل؟ این بنده محل آنرا از راهی معین کرده ام که زحمتی برای مردم نداشته باشد و دراین جا نمی خواهم شرح آنرا بدهم، تاابتدائاً درمجلس وزرا و شورای ملی مذاکرات لازمهٔ

این مطلب به‌عمل بیاید، اگر موافقت حاصل شد، بعد علناً طرح‌کرده به سمع اهالی می رساند.

حاصل آنکه اهل مملکت برای حصول این امر مهم، سالی دو کرور تومان می دهند. اما چه فایده می برند؟ اولاً سی کرور از چهل کرور مز بور به مصرف اجرت و مصالحی می رسد که در داخله باید صرف و تحصیل شود و ده کرور دیگر را باید در خارجه مصالح کار خرید. پس اگر هرساله صد و پنجاه فرسخ راه بسازیم، سالی سی کرور تومان وجه نقد داخل این مملکت می کنیم که میان تمام طبقات از عملهٔ مزدور تا مهندس و سایر اجزاء تقسیم می شود و مایهٔ ازدیاد ثروت اهل مملکت می گردد. پس از تمام‌شدن قسمت اول فوراً چهار کرور تومان صرفهٔ کرایه برای اهالی حاصل است و بعلاوه وجه ضمانت قسمت دوم آماده می شود. یعنی از آن ساعتی که قسمت اول دائر شد، ملت سالی دو کرور تومان می دهد و چهار کرور تومان صرفه می کند. لهذا دو کرور تومان صرفهٔ ملتی خالص دارد، در صورتی که سی کرور هم وجه نقد اجرت برده است. به این ترتیب پس از تمام شدن تمام خطوط، یعنی هزار فرسخی که ذکر نمودیم، در عرض شش هفت سال اولاً: یکصد و هشتاد کرور تومان وجه نقد داخل مملکت و میان اهالی تقسیم شده، یعنی به‌ثروت آنها افزوده است و اگر تصور نمائیم این سرمایه در دست هر کسی که باشد در مملکت ما که پول ارزش زیادتر دارد. در ثانی: برای صاحبانش از قرار ده یک فایده حاصل خواهد کرد. پس سالی هیجده کرور تومان دخل برای اهل مملکت خواهد داشت و علاوه براین اهل مملکت سالی بیست و پنج کرور تومان صرفهٔ کرایه خواهند برد. بنابراین فایده مستقیم اهالی از ساخته شدن این راه سالی متجاوز از چهل کرور تومان خواهد بود و در مقابل این فایده فقط سالی دو کرور تومان وجه ضمانت برای ساختن قسمت اول راه تقبل کرده و می دهند و تا این فداکاری را نکنند، به این نتیجه نمی توانند برسند.

آنچه ذکر نمودیم فایده‌ای است که امروزه به‌موجب حساب معین می توانیم بهر کسی طالب باشد ثابت کنیم. یعنی اگر شبه‌ای پس از مطالعه این لایحه داشته باشند، سئوال کنند و جواب مسکت بشنوند. اما اثری که راه‌آهن در آبادی مملکت دارد و فوایدی که از این راه حاصل می شود، به کلی از حد احصاء خارج است و باید قیاس به سایر ممالک نمود. ملل ارو پا به سحر یا معجزه به این مقام ثروت و تمول امروزی نرسیده‌اند، فقط نکتهٔ آبادی مملکت را درک نموده شروع بکار کردند و به مقامی که می بینید رسیدند و مسلم است، آن ساعت که مردم سالی چهل کرور ازدیاد ثروت حاصل کردند ده یک آنرا که سالی چهار کرور باشد، برای مصارف عمومی خواهند داد و به این شکل خزانهٔ دولت مملو شده بهتر و

خوش تر حوائج عمومی مملکت را اداره می کند.

یک مطلب دیگر باقی است که در این جا باید ذکر کرد که مباداشبهه برای کسی حاصل شود. ممکن است بعضی اشخاص همچوتصور بکنند، پنجاه کروری که امروز کرایه می دهیم به جیب اهل این مملکت می رود و اینکه نویسنده این اوراق می گوید سالی بیست وپنج کرور ازصرفهٔ کرایه، منفعت کلیه ملت می شود غلط است. منتهی این است که اشخاصی صرفهٔ کرایه می برند ولی اشخاص دیگر که امروز کرایه کشی می کنند و آن بیست و پنج کرور صرفهٔ آنهاست درآ ن صورت بی بهره می مانند و ضرر می کنند و بعبارة اخری از جیبی به جیب دیگر می رود.

این اعتراض به کلی بی اساس است زیرا که از پنجاه کروری که امروز به بهای کرایه از جیب ملت بیرون می رود فقط اجرت و تنزیل سرمایهٔ خرید مال بارکشی به جیب کرایه کش می ماند. بقیه آن که این بنده به هشت عشر تخمین کرده‌ام، یعنی چهل کرور از پنجاه کرور از شکم حیوانات بارکش می گذرد و ابداً فایده به احوال کسی ندارد. اما آن اجرت و تنزیل سرمایه خرید قاطر و شتر برفرض که بعد از ساخته‌شدن راه‌آهن دیگر بوجود آنها حاجتی نباشد، در هر حال برای صاحبش باقی می ماند زیرا که آن شخص کرایه کش چه قاطرداری کند، چه مستخدم راه‌آهن شود به اجرت خود می رسد و حیوانات بارکش خود را می فروشد و پولش را بکار می زند که فایده برآن تعلق بگیرد. اما علوفهٔ حیوانات بارکش یعنی جو و کاه همیشه قیمت دارد، چه به مال بارکش بدهند وچه جورا درسرحد فروخته لیره و امپریال دریافت نمایند وقتی که راه باشد، تمام این کارها سهل است و کاه بی مصرف آن قریهٔ دور از آبادی هم فوراً به‌واسطه سهولت حمل ونقل قیمت پیدا کرده، حمل به محل حاجت می شود.

در این موقع بطور متعرضه نکته‌ای را درج می کنیم که شاید بسیاری بدان برخورده باشند. از اشخاص رعیت منش خیلی شنیده می شود که کرایه کشی و مالداری خیلی کار باصرفه‌ای است و دخل زیاده دارد و این فقره بسیاری از درباریان را به طمع می اندازد که قاطر و شتری خریده، ازآن فایدهٔ زیاد، متمتع شوند. پس از خریدن و یکی دو سال نگاه‌داشتن یک روز در کمال تغیّر به‌مباشرشان حکم می کنند هرچه قاطر وشتر باقی مانده ببر و به هرقیمتی که می خرند بفروش. مرا از ضرر دائمی آن خلاص کن. چرا اینطور است؟ بدلیل آنکه شخص رعیت خودش دنبال یکی یا دو مال بارکش حرکت کرده، تمام سال را کرایه کشی می کند و می بیند در آخر سال با دویست تومان سرمایه، صد تومان فایده برده

است. بیچاره خیال می کند قاطر سری سالی پنجاه تومان فائده دارد و این مطلب را ار باب طمّاع باور کرده، دچار خسارت می شود و غافل است که آن صد تومان سالی هفتاد و دو تومانش اجرت شخصی آن رعیت است که در گرما و سرما هر روزه از کوه و کتل بالا و پائین رفته و فقط به مواظبت شخصی و عرق جبین سالی بیست و هشت تومان از بابت دو یست تومان سرمایه اش توانسته است حاصل کند که اگر تنزیل هم می داد به این فائده می رسید، ولی چون بی کار است قوه کار خودش را با سرمایه توأم می کند و از هر دو جهت یک مبلغی حاصل می نماید که کفاف حال اورا می دهد، ولی برای ار باب همان بیست و هشت تومان باقی می ماند. چرا که تن دیگری باید در کار باشد و چون خودش حضور ندارد که از مالش مواظبت کند، این بیست و هشت تومان را هم مباشر با مقداری علوفهٔ مالها تناول کرده، پس از اندک مدتی مالها ازپای می افتند ومنجر به فروش وضرر می شود.

تجربهٔ سایر ممالکت ثابت کرده است که به واسطهٔ ساخته شدن راه آهن اسبابهای حمل ونقلی که پیش، درآن خاک رایج بوده از کار باز نمی مانند، بلکه حاجت بوجود آنها بیشتر می شود، زیرا که راه آهن از شاهراه می رود وقرائی که چند فرسخ از راه به کنار واقعند، امتعهٔ خود را باید به سر راه بیاورند و بواسطه سهولت عمل حمل ونقل بر نقلیات آنها به اضعاف مضاف افزوده می شود. و چار پایانی که پیش در شاهراه کار می کردند، بعد در این راهها سیر خواهند کرد و امتعهٔ نقاط جزو را سرراه می آورند و به این شکل آن توهمی که در بیکار ماندن مکاریان، ممکن است حاصل شود وسابقاً اشعاری نمودیم ازمیانه می رود و این از اثر راه آهن است در آبادی مملکت که سابقاً ذکر نمودیم و هزار یک فواید آن را در آبادی مملکت داری احصا نمی توان کرد. اشخاصی که فی الجمله بصیرت به احوال و اوضاع امروزی عالم دارند، بدون ادله وبراهین می دانند که اول وسیلهٔ آبادی وسعادت هر مملکتی راه است. یعنی به شکلی که به قیمت نازل بتوان حمل ونقل امتعه نمود نه آنکه فقط ادای راه داری گزاف سر بار کرایه گزاف گردد. چنان چه گرفتار شده ایم. ولی برای آنکه خاطر عموم اهالی، مسبوق به فواید اینکار باشد، این اوراق را نگاشتیم و برای هرگونه توضیحی نیز حاضریم و امیدواریم بلکه به توفیق الهی و تأییدات ارکان دولت وعموم ملت بزودی موفق بشویم و این خدمتی که آن را اسباب نجات و مایه تجدید حیات این مملکت می دانیم و سی سال است برای انجام آن دامن همت بر کمر زده ایم، از عهده برآئیم و به آرزوی دیرنیه برسیم.

مرتضی قلی

مرحوم مرتضی قلی خان صنیع الدوله یکی از رجال لایق و وطن‌خواه ایران بود. علاوه دارای افکار بلند و ایده‌آل های عالی بود. افسوس که دست غدار طبیعت این نهال برومند را از گلزار ایران ربوده وفقدانش عموم آزادی خواهان را متألم وداغدار ساخت.

راجع به‌مرحوم صنیع الدوله ازکتاب اختناق ایران تألیف مستر شوستر امریکائی

از یگانه شهید راه حرّیت مرحوم صنیع الدوله رئیس دوره اول دارالشورای ملی که روانش شاد باد، کراراً همین خیالات عالیه ونقشه های استخلاص دولت از نکبت وحصول امنیت و آسایش عمومی و ازدیاد ثروت ورواج تجارت وتکمیل زراعت وتوسعهٔ صناعت و اشاعهٔ معارف شنیده شد و در مجالس عدیده به ادلهٔ محسوسه نتایج وصحت بنیاد فقرات مزبوره را هم مدلل و ثابت داشته، پایه هوش وذکاوت وعلم وفضل ودرایت واخلاق و وطن‌پرستی آن رادمرد مسلم خودی و بیگانه و برتر از حد بیان وتحریر است. نهایت آنکه ایشان مستر شوستر ایرانی بودند بعضی از مواد فوق راهم برای مزید اطلاع عموم طبع ومجاناً اشاعه دادند ولی!! گوش سخن‌شنو کجا، دیده اعتبار کو؟

موادی که در فوق اشاره شده همان رساله راه‌نجات آن مرحوم است که در ابتدا عیناً نوشته شده است.

شرح حال احتشام السلطنه ریاست مجلس دارالشورای ملی

میرزا محمودخان احتشام السلطنه پسر علاء الدوله بود. یکی از رجال پاکدامن به‌شمار می رفت. با اینکه از سلسلهٔ قاجار بود، می بایست طرفدار سلطنت مطلقه باشد، معهذا در بدو مشروطیت و انتخاب نمایندگان دورهٔ اول مجلس دارالشورا خدمات مهمی به آزادی و ملت ایران نمود. خودش هم جزو وکلای تهران انتخاب شد و مدتی هم ریاست مجلس را داشت. سالها سفیر کبیر ایران در اسلامبول و برلن بودند، با در باریها در بدو مشروطیت علناً مخالفت و طرفداری از مشروطیت و آزادی و ملت می نمودند. در سنهٔ ۱۳۱۲ شمسی در

تهران مرحوم شدند.

نصب تابلو درب مجلس شورای ملی
۲۲ شوال ۱۳۲۴

در روز مذکور قبلاً از طرف مجلس دعوتی از وجوه ملت به‌عمل آمد که باحضور عامه، تابلو را نصب نمایند. مدعوین در موقع مقرر حاضر شدند. جماعتی رفتند در یکی از اطاقها تابلو را آوردند و در سردرب مجلس نصب کردند. این تابلو مدور، از تخته بزرگی ساخته شده بود. در وسط تابلو باطغریٰ برجسته به‌خط رقاع خیلی درشت نوشته شده بود: «مجلس شورای ملی عدل مظفر» درچهار طرف تابلو نوشته شده بود: «مساوات — مواسات — برادری — برابری». پس از نصب تابلو مخبرالسلطنه خطابه‌ای که انشاء کرده بودند با حضور عامه قرائت کردند.

خلاصهٔ سواد خطابه مخبرالسلطنه

سپاس بی‌قیاس مالک الملکی را سزاست که در عقد مصالح جمهور و حل معضلات امور، صدرنشین مسند رسالت را برای هدایت بندگان مأمور کرد. اقامهٔ صلواة و سایر قوانین آسمانی را برآنها عطا فرمود. امور بندگان را برمشورت مترادف ساخت. صاحبان عقل آسمانی را نکتهٔ «لن یهلک امره بعدالمشوره» نیکو... [۱] است امروز جان نفوس روحانی را دقیقهٔ «لاسعید من استغنیٰ برأیه» کافی اشارتی براصحاب فطانت وذکاء روشن و هویدا است «من ظاهر باالمشاوره علی الصواب» و بر ارباب کیاست و ذکاء مبرهن و هویدا است؛ «من استبد برأیه هلک وخاب». بشارت باد ایران و ایرانیان را که به‌عنایت الهی وتوجهات ظل اللهی عدل مظفرعالم گیرشد و کوس مساوات بر بام آزادی فرو کوفتند.

از حد سرخس تا به اهواز   از خاک بلوچ تا به کرکو

۱) یک کلمه ناخوانا

گرگ از گله خود طمع بریده		از شرق به غرب تا به ماکو

دولت کهن را نوبت جوانی و ملت ممتحن را وقت شادمانی رسید. رشتهٔ امور که از تارعنکبوت سست تری نمود قوت حبل متین گرفت و بنیان سیاست که به حوادث زمان تزلزل یافته بود براساس شرع مبین نهاده شد. شاهد مقصود اعنی مجلس شورای ملی روی زیبا از پردهٔ خفا بدرآورد.

خطابهٔ دیگر نیز از یکی از وکلاء مجلس است که در محل مز بور خواندند ما نیز خلاصه اورا درج می کنیم:

خلاصهٔ خطابهٔ یکی از وکلای مجلس — آقای حاج سیدنصرالله

این باب عدالت است وسعادت، این باب نیک بختی ما ملت است وملت بواسطهٔ دخول از این باب که ابواب رحمت و نعمت برما باز شد و ازاین باب ملت به اعلی درجهٔ افتخار و سر بلندی توانند رسید.

شرط مفتوح داشتن این باب ترک جان است وسروبذل سیم است وزر اجتماع [و] اتفاق، احتراز ازغرض ونفاق. دادگر آسمان نظر رحمت کاملهٔ امر به افتتاح این باب فرمود و دادگر زمین این باب را برروی دولتخواهان گشود، زهی بی انصافی، زهی بی حمیتی که با این باب افتخار خود را که در اطراف آن نام غیرتمندان باید ثبت شود و در روزگار بماند به‌روی خود ببندیم و آن‌چه منظور نظر معدلت اثر شاهانه از گشودن این باب بوده اجرا نداریم.

غیر از این دو خطابه، باز خطابه های بسیار از هر جماعتی درآنجا خوانده شد که تماماً در وصف این سردرب مقدس قرائت کردند. اینجا به همین دوخطابه اکتفا کردیم.

دراین اوقات بعضی از وکلا و عده‌ای از ملت با هیجان، سخت مطالبهٔ صحه و امضای همایونی را در قانون اساسی و نظامنامهٔ مجلس مطرح نمودند. هرقدر علما و وکلای مجلس شورا خواستند این جماعت را ساکت کنند پیشرفت نکرد، سختترشد. دراین وقت به ناچار از طرف مجلس به والاحضرت ولایت عهد عریضه نوشتند، استدعای صحه و امضای قوانین مز بوره را کردند. درجواب بوسیلهٔ یکی از وزرا پیغام دادند: می دانید اعلی حضرت حالت خواندن و نوشتن ندارند، آنقدر صبر کنید در همین دوسه روزه به هرطریقی که باشد

به‌صحه رسانیده، تقدیم خواهم داشت.

این پیغام که به مجلس رسید، جماعتی اطمینان حاصل کردند. اما بعضی مذاکرات دیگر کردند که مفهومش این بود: اگر دراین دوسه روزه قوانین مزبوره را با صحه و امضاء نفرستند درنهایت شدت وسختی مطالبه خواهد شد.

این اوقات ولایت‌عهد برای آسایش ملت اوقاتی صرف نظامنامهٔ اساسی فرمودند. در دوسه اصل قانون اساسی جزئی ایرادی وارد بود، مراتب را به مجلس اخطار نمودند که تأخیر ایصال قانون اساسی برای اصلاح چند اصل است که محل ایراد است.

از طرف مجلس مقرر شد که از طرف دولت سه نفر بیایند و چند نفر هم از طرف مجلس معین خواهد شد، کمسیونی تشکیل گردد، هر اصلاحی که لازم بدانند بنمایند. رأی مجلس را به والاحضرت عرضه داشتند.

از طرف دولت: حاج محتشم السلطنه، مؤیدالدوله و مشیرالملک معین شده در مجلس حاضر شدند. ازطرف نمایندگان هم چند نفر انتخاب شده کمسیونی تشکیل دادند. تا چهارساعت ازشب گذشته هرطور بود رفع ایرادات را نمودند. بعد از اصلاح، قانون مزبور را نزد ولایت عهد بردند که به صحهٔ همایونی وامضای خودشان موشح [سازند] و به مجلس ایصال گردد.

از آنجائی که قصد والاحضرت بر راحت و آسایش مردم بود اوقاتی برای انجام این امر مصروف داشتند. تا روز پانزدهم ذی‌قعدهٔ هزار و سیصد و بیست و چهار، ولایت‌عهد به همراهی مشیرالدوله صدراعظم حضور ملوکانه مشرف [شده] قانون اساسی را حضور ملوکانه گذاشتند. بعد از آنکه والاحضرت شرح مفصلی از صحت قانون مزبوره و درخواست ملت در حضور ملوکانه معروض داشتند، اعلی حضرت همایونی بی هیچگونه تردید قلم برداشته امضاء فرموده با سفارشات لازمه به ولایت‌عهد دادند.

روز دوشنبه ۱۶ شهر مزبور والاحضرت ولایت‌عهد قانون مزبور را به‌وسیلهٔ صدراعظم و چند نفر از وزرا به مجلس شورای ملی ایصال داشتند. به ورود صدارت و سایر وزرا در مجلس وکلا محض احترام نظامنامه مزبور و دستخط همایونی همگی برخاستند و پس ازآن با حضور وزرا و وکلا و جمعیت تماشاچی شرح دستخط ملوکانه را قرائت کردند که یک مرتبه صدای زنده باد پاینده باد شاهنشاه، زنده باد شاه اسلام، پاینده باد حضرت ولیعهد، زنده باد صدراعظم [بلند شد].

علما و وکلای مجلس به‌حدی اظهار مسرت و شادمانی کردند که به تحریر

نمی آید. دراین وقت آقا سید محمدتقی وسایر وکلا خطابه هایی چند قرائت کردند وحضار را به وجد و خوشوقتی آوردند. در واقع مظفرالدین شاه کمال محبت و همراهی را نسبت به ملت ایران مبذول داشتند. درآن وقت ولایت‌عهد هم کاملاً همراهی می کردند.[۱]

نظامنامهٔ انتخابات مجلس شورای ملی

دورهٔ اول مجلس بواسطهٔ سرعت عمل انتخابات طبقاتی بود به‌این ترتیب: شاهزادگان وقاجاریه — علما وطلاب — اعیان واشراف— تجار— ملاکین وفلاحین [و] اصناف تعیین وکیل نمودند.

این نظامنامه در جمادی‌الثانیهٔ ۱۳۲۴ در ۳۳ ماده تدوین [شده] و به‌امضای محمدعلی میرزا رسیده است. نظامنامهٔ داخلی مجلس هم در ۳۲ ماده تنظیم و تکلیف ملتیان وروسا ومعاونین ووکلا وطرز کارکردن را این نظامنامه معین نموده است.

نظامنامهٔ تشکیلات انجمنهای ایالتی و ولایتی در ۱۲۲ ماده و یک تبصره تنظیم و به‌امضای محمدعلی شاه رسیده است.

قانون تشکیلات بلدیه‌ها در ۱۰۸ ماده تدوین و به‌امضای محمدعلی شاه رسانیدند.

قانون تشکیلات ایالات و ولایات و دستورالعمل حکام

این قانون را که راجع به حکام و امنیه ونظمیه وحدود وظایف کلیه آنها است، در ۴۳۳ ماده وپانزده ماده منضمات ویک تبصره وچهار ماده تنظیم [و] بمادهٔ ۲۳۶ منظم [شد ودر] ٤ شهر ذیقعدهٔ ۱۳۲۵ به توشیح محمدعلی شاه رسانیدند.

ہ دراینجا متن قانون اساسی ومتمم آن را آورده است که چون در بسیاری ازمراجع هست ازنقل آن خودداری می شود.

قانون مطبوعات

قانون مطبوعات را در ۵۲ ماده وضع و به امضای محمدعلی شاه رسانیدند.

بسم الله تعالی شأنه

قانون مطبوعات روز شنبه پنجم محرم الحرام ۱۳۲۶ باحضور هشتاد و هشت نفر و اظهار هفتاد و شش رأی تصویب شد.

رئیس مجلس شورای ملی

قانون وظایف

این قانون در ده ماده تدوین [شد] و به توشیح محمدعلی شاه رسانیدند.

بسم الله تعالی شأنه

قانون وظایف مشتمل برده ماده به اکثریت هفتاد و دو رأی در مجلس مقدس شورای ملی از قرار ذیل تصویب شده است. عده حضار یکصد و نه نفر، تصویب کنندگان هفتاد و دو نفر، رد کنندگان ۲۶ نفر، امتناع یازده نفر.

رئیس مجلس شورای ملی **اسمعیل ممتازالدوله**

مقدمه راجع به تغییر نظامنامهٔ انتخابات مجلس شورای ملی

چون برحسب اقتضاآت وقت، پاره‌ای از مواد نظامنامهٔ انتخابات اعضاء مجلس

شورای ملی لازم التغییر دیده شده، به موجب امر اعلی حضرت همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه، جمعی از خیرخواهان ملت به اتفاق اعضاء مجلس شورای مملکتی کمسیونی مرکب از بیست نفر به اکثریت آراء تشکیل دادند که نظامنامه جدیدی ترتیب دهند. چون در قانون اساسی به چهار ماده راجع به امر انتخابات اشاره شده بود و تغییر آن مواد با اصول مز بور مخالف می شود، محض رفع این محذور، کمسیون مز بور مواد مهمهٔ نظامنامه را که تنظیم کرده بود، به آراء خیراندیشان ممالک مهمهٔ ایران عرضه داشت.

مراکز مهمهٔ مملکت در این باب حق نظر خودشان را به مرکز آذر بایجان تفو یض نمودند. عقلای آن مرکز عمده تغییر مواد ار بعه را تصو یب و ملاحظات خود را در موارد مهمهٔ دیگر پیشنهاد کردند. علیهذا با رعایت ملاحظات مرکز آذر بایجان این نظامنامه تحریر و تنظیم شد. در تحت این ملاحظات که مجلس شورای ملی بعد از آنکه به مبارکی افتتاح یافت، به موجب اختیاری که در قوانین اساسی برای او مقرر است در استقرار یا جرح و تعدیل هر یک از مواد نظامنامهٔ آن چه صلاح داند منظور فرماید.

توضیح آنکه نظامنامهٔ انتخابات اولی که دیدیم طبقاتی بود. این نظامنامه مخفی و مستقیم است، عموم ملت در بارهٔ یک نفر یا چند نفر می توانند رأی بدهند در ۶۳ ماده روز پنجشنبه دوازدهم شهر جمادی الثانیه تخاقوی ئیل ۱۳۲۷ تنظیم و امضاء شده است. به ضمیمهٔ جدول تقسیمات وکلا به ایالات و ولایات.

به کمسیون عدلیه مجلس هم اختیاراتی دادند که قوانینی وضع و به موقع عمل و آزمایش بگذارند. پس از تجر به به مجلس بیاورند، تصو یب شود تا دوره های اخیر مجلس هم به همین ترتیب معمول و مجری بود. (مؤلف)[1]

امضای اعضاء کمیسیون تحریر نظامنامهٔ انتخابات

فرمانفرما — مشیرالدوله — مؤتمن الملک — مستوفی الممالک — صنیع الدوله — مخبرالملک — معین الدوله — مهندس الممالک — مستشارالدوله — حاجی سید نصراله — اسدالله میرزا — حسینقلی خان نواب — مستشارالسلطان — کاشف السلطنه — نظم الدوله — امین در بار.

۱) این قسمت درحاشیه صفحه نوشته شده است.

بسمه تبارک وتعالی

جناب سعدالدوله رئیس الوزراء

نظامنامهٔ انتخابات مبعوثین که برحسب ارادهٔ علیه ما در کمسیون مخصوص ترتیب داده شده و مشتمل بر شصت وسه ماده می باشد صحیح است. فوراً بدهند به‌طبع رسانده و منتشر نمایند. وزیر داخله نیز بلافاصله درصدد تهیهٔ لوازم انتخابات درطهران و ولایات باشد.

۱۲ جمادی الاخر ۱۳۲۷

محمدعلی شاه قاجار

مراسم تاجگذاری محمدعلی شاه

روز شنبه ٤ شهر ذی حجهٔ ١٣٢٤ اسباب جشن تاجگذاری و جلوس فراهم گشت. در روز مزبور در اطاق موزهٔ دولتی برحسب دعوت سلام خاص منعقد گردید. چندین نفر از علما و جماعتی از شاهزادگان و وزرا و سفرای دول خارجه و سرداران و صاحب منصبان ارشد حاضر شدند. چهار ساعت به غروب روز مزبور مانده، اعلی حضرت محمدعلی شاه وارد اطاق مزبور شدند. بر اریکهٔ سلطنت جلوس کردند. پس از آن صدراعظم دیهیم خسروانی برسر دست گرفته، بر تخت طاووس صعود [کرد]. یکی از علما تاج را گرفت برسر شاه گذاشت. چون نمی دانست وارونه گذاشت. خود محمدعلی شاه برداشت درست گذاشت. از همین جا به فال بد گرفتند که تاج وارونه گذاشته شد.

پس ازآن مرحوم آقا سید عبدالله مجتهد خطبه ای که دیباچهٔ آن به آیه وافی هدأیه «قل اللهم مالک الملک». الی آخر افتتاح [شد] و خاتمهٔ آن دعای مفصلی به عربی با نهایت فصاحت و بلاغت خواندند. علما آمین گفتند.

چون خطبهٔ مزبور به اتمام رسید، آقا سیدمحمد مجتهد طباطبائی خطبه غرائی قرائت کردند که افتتاح آن آیهٔ مبارکهٔ: «یا داوود انا جعلناک خلیفةً فی الارض فاحکم بین الناس بالعدل» و خاتمهٔ آن در ازدیاد شوکت وسعادت شهریاری بود. چون خطبه ها به پایان رسید، اعلی حضرت همایونی نطق بلیغی فرمودند که ذیلاً نوشته می شود:

از خداوند تشکر دارم که مرا به این موهبت عظمی اختصاص داده، بعد از پدر تاجدارم سر پرستی سی و شش کرور نفوس ایران را برعهدهٔ من مقرر داشته و از حضرت مالک الملک حقیقی درخواست دارم که مرا در ادای وظایف سلطنت و حفظ حقوق رعیت و حمایت دین مبین مؤید و موفق دارد که به توفیقات الهی دقیقه ای از نیات حسنهٔ ما مستور نماند و یکسره از قوه به فعل آرد.

بعد خطاب به صدراعظم کرده: آقا باید انشاء الله بعد از این تمام امورات مرتب و خرابیهای گذشته مرمت شود. لیلاً ونهاراً باید در فکر آسایش بود که رعایا و دایع الهی اند. حفظ ایشان برعهدهٔ ماست. البته علما و وزرا و اعضای مجلس شورا باید در تدارک این

مقصد عالی، با نیت ما همراهی نمایند.

دراین وقت مجدداً علما در مقام عرض تشکر برآمده و از نیات اعلی حضرت شکرگزار شدند. عرض کردند اکنون که نیت اقدس اعلی مصروف حفظ حدود الهی است و حقوق رعایا، امید است که در زیر سایهٔ امام عصر عجل الله تمام مقاصد از قوه به‌فعل آید و ملت ایران هم بواسطهٔ حق‌شناسی وشاه دوستی ونجابت ذاتی به‌جان ومال ودست وزبان درتأکید سلسلهٔ اتفاق به‌طلوع ورغبت حاضر شوند.

مجدداً اعلی حضرت خطاب به صدارت فرمودند به شکرانهٔ این موهبت که ایزد یکتا به‌ما کرامت فرموده ازاین تاریخ به‌بعد بدعت «صندوق» از مملکت که تومانی یکهزار دینار که از حقوقات این مردم کسر می‌شد، تخفیف دادیم. علما وصدارت و وزراز از بذل این مرحمت ونسخ بدعت تشکرات و دعوات خالصانهٔ خود را تقدیم داشتند. سلام تاجگذاری خاتمه یافت.

شب یکشنبه پنجم وشب دوشنبه ششم شهر مزبور در تمام بازار و کاروانسراها و معابر ودرب عمارات اعیان ومحلات شهر چراغانی خیلی مفصل باشکوهی بود. درحقیقت بواسطهٔ چراغهای زیاد شب تاریک روز روشن شده بود. مردم به‌یکدیگر تبریک می گفتند زنده‌باد شاهنشاه می گفتند. دراین اوقات مردم از جان و دل دوستدار پادشاه جوانبخت بودند.

درروزیکشنبه پنجم که روزبعد ازتاجگذاری بود سلام عام دردربار منعقد گشت. تمام علماء، وزراء،اشراف،شاهزادگان، طبقات نظامی وغیره با لباس تمام رسمی حاضر بودند. درموقع انعقاد سلام صدای شلیک توپ ونقاره‌خانه وموزیک بلند شد. خطبه خوانده شد. پس از ختم سلام و اظهار مرحمت اعلی حضرت بتمام طبقات به‌حضرت عبدالعظیم برای زیارت عزیمت نمودند. پس اززیارت، باهمین جلال مراجعت به‌شهر کردند.

بیت

درسر این شهریار تاج بنازد — از قدم شاه تخت عاج بنازد
تا ملک آمد به‌باغ ملک خرامان — سروشود درسجود و کاج بنازد
چون به‌عدالت زده خراج ستاند — درکنف شه ده از خراج بنازد

درآن روزها مردم‌متوجه حرکات ورفتار اعلی حضرت وقوانین مجلس شورای ملی

بودند[1] تا بعد ازآن از پردهٔ غیب چه بیرون آید.

بعد از تاجگذاری محمدعلی شاه
۱۳۲۴

بعد از چندی برحسب معمول قرار شد که محمدعلی شاه تاج کیانی را به سر گذاشته به‌تخت سلطنت جلوس نماید. دعوتی از تمام رجال و شاهزاده ها و وکلا وامراء لشکر وعلما و تجار در اطاق موزه شد. تخت طاووس را آئین بسته تاج کیانی وجواهرات سلطنتی را حاضر کردند. بعد ازآنکه تمام مدعوین حاضر شدند محمدعلی شاه وارد اطاق موزه گشته جلوتخت می رسد. علما که در صف اول بودند تاج را برداشته که سرشاه بگذارند، وارونه می گذارند که خود شاه درست می کند. چون تاج به سر شاه بزرگ بود یکی از خواجه ها که ایستاده بود یک مرتبه می گوید به سرش بزرگ است (گشاد است) اسباب خندهٔ حضار می گردد. بعد از ختم تاجگذاری چون تاج وارونه به سرش گذاشتند همه به‌فال بد گرفتند.[1]

بعد ازآنکه به سریر سلطنت جلوس کرد اول کاری که کرد، نوکرهای پدرش را خارج نموده و به دربار راه نداد. بعد از چندی فتح السطان [را] که کشیکچی باشی بود منفصل [و] امیر بهادر را به‌جای او منصوب کرد. سلطانعلی خان را وزیر دربار، حاج ناصرالسلطنه را تفنگدارباشی نمود. از طرفی هم روی خوش به وکلا و آزادیخواهان نشان نمی داد. آنها هر دسته به فکر تهیه خود برآمدند.

نوکرهای مظفرالدین شاه انجمنی به‌نام «انجمن مظفری» تشکیل داده یک دستگاه عمارت عالی برای محل انجمن جلو بهارستان اجاره کردند. وکلا وملیون، خاصه وکلای آذربایجان چون محمدعلی شاه را در تبریز دیده از اعمال ونظریات او به‌خوبی مطلع بودند درصدد چاره جوئی برآمدند. چاره را منحصر به این دیدند که انجمنهایی به‌نام ملت تشکیل داده، در مقابل محمدعلی شاه صف آرائی نمایند.

این بود وکلای آذربایجان سایر وکلا را هم همراه کرده، هریک از وکلا یک یا

۱) دراصل: است

۱) مضمون این بند تکراری است.

چند انجمن که در قوه داشت تشکیل داده از طبقات ملت آنجا دعوت نمایند. شاه هم از نیات ملت مطلع گشته طرفداران خود را دستور می دهد عضویت انجمنها را قبول نموده، در تمام جلسات با شاه علناً مخالفتهای ظاهری بکنند که اسباب سوءظن ملیون نشود. بقدری حرارت به خرج بدهند که در تمام انجمنها خود را جزو هیئت رئیسه انجمن نموده از اعمال و نظریات ملیون اطلاع حاصل نموده، همه روزه راپورتهای محرمانه خود را به وسایل معینه تقدیم نمایند.

تا آنکه مخالفت محمدعلی شاه تا یک درجه علنی گردید. تقی زاده مخالفت خود را با شاه بیشتر از سایرین علنی می کرد. همه روزه به اسامی مختلفه در مجلس طرفیت خود را ظاهر می ساخت. تودهٔ ملت از شجاعت و تهور او خوشوقت و مسرور می شدند. او را یکی از رجال مبرز سیاسی محسوب می داشتند. هروقتی که تقی زاده شروع به مخالفت در مجلس علنی می نمود ازطرف تودهٔ ملت فریاد احسنت بلند می شد. تاآنکه به تدریج یکصد و هشتاد وچهار انجمن از تمام طبقات تشکیل شد.

مذاکرات اساسی آنها فقط بدگوئی به شاه بود. نظریهٔ شاه هم به خوبی پیشرفت نموده طرفدارانش اختیارات انجمنها را غالباً دست گرفته بودند. برحسب ظاهر مخالفت شاه و ملت علنی شده ولی طرفین در خواب غفلتند، نمی دانند به دست چه اشخاصی در تاریکی بازی می کنند.

با اینکه از روز اول مخالفت محمد علی شاه با مجلس معلوم بود، برای رفع این مخالفت وکلای مجلس او را مجبور کردند که به مجلس آمده قسم یاد نماید، ناچارشد روز ۳شنبه پنجم شهرشوال ۱۳۲۵ با یک تجلیل مفصلی حاضر شده قسم یاد نمود. بعد باز برمخالفت خود افزود تا اینکه از سلطنت و تاج و تخت موروثی خلعش کردند. خلع محمد علی شاه از سلطنت در ۱۳۲۷ واقع گشت.

درحضور محمد علی شاه

سواد خطابهٔ حاج سید نصرالله تقوی نمایندهٔ مجلس ملی ایران

گـراز تـخـت بگـذشت فـرمـانـدهـی — بـرآمـدجـوان بـخـت شـاهـنـشـهـی

درآن مـرگ اگـردیـده خـونـبـارگـشـت — دل ازگـلـبـن تـازه گـلـزارگـشـت

درخت کهن گر شد از بوستان بماناد خرم نهال جوان

هر چند دراین مصیبت عظمی وداهیهٔ کبریٰ رعایا خون از دیدهٔ می بارند واز سوک پدر تاجدار با ناله های دلخراش می زارند و لیکن ازآنجائی که خداوند رحمت واسعه عنایت فرموده به مصداق (ما ننسخ من آیه اوننسهانأت بخیرمنها اومثلها)[1] تدارک این مصیبت را بدین موهبت عظمی این گونه تلافی فرموده که زبان از ادای شکر وستایش عاجز است. همان بهتر که عامهٔ مردم در پیشگاه اعلی حضرت قدرقدرت شاهنشاه گردون اقتدار مالک ملوک اقطار، السلطان ابن السلطان محمدعلی شاه قاجار خلدالله ملکه از مراسم سوگواری به همان سنت استرجاع واسترحام اکتفافرمایند زیاده جزع ننمایند که شاهنشه ماضی اگر مقرخویش را از پیکر عطوفت منظر تهی ساخت و لیکن بحمدالله سریر سلطنت را به وارث تاج و تختی پرداخت که حقیقتش را به مرآت رحمت وجایگاه نیاکانش را نیکوخلیفت برحق:

دوعالم را بدین یک جان سپرده است چو جانش نیست نتوان گفت مرده است

عنقریب تخمهای کشته اش را همت ملوکانه آب یاری کند و نخلهای امیدش بارور شود. اکنون چیزی که موجب تسلیت خاطر غم دیدگان است، تهنیت جلوس میمنت مأنوس است و زیارت طلعت همایون و دعای دولت روزافزون است.

خدایا تو این شاه را یار باش بدین پاک قصدش مدد کار باش

...[3] روح شهریار رئوف ایرانیان باید گفت: ایتها النفس اعملی جزعا....[2]

آن شاه که شدشمس فلک ...[4] تاجش دیری است که بدخستگی ازسوءمزاجش

باآنکه علاج همه دردی دم او بود گشتند طبیبان همه عاجززعلاجش

بعد از تاجگذاری محمد علی شاه مذاکرات مجلس این بود که اعلی حضرت تاجگذاری کرد، چرا ازوکلا دعوت نکردند؟ می گویند باید مؤاخذه کرد وحقوق خودرا خواست. دیگری می گوید حالیه ابتدای کار است، اگر امروز مطالبهٔ حقوق ما نشود، بعد از این جلوگیری دشوار است. دوصفحهٔ روزنامه مجلس این بیانات درج بود.

درروز دوم تاجگذاری که ششم شهر مزبور بود، مذاکرات مجلس راجع به نطق وکلا بود. برخی را عقیده براین بود وکلا موقع نطق بایدمحل معینی داشته باشند. دسته ای گفتند باید روی قالیچه ای که برای این کار خواهد بود وکیل آنجا بایستد رأی خود را بگوید

۱) سورهٔ بقره آیهٔ ۱۰۶

۲و۳و٤) چند کلمه ناخوانا

(چون ابتدا وکلا روی زمین می نشستند) برگردد سرجای خودش. امروز هم مذاکرات مجلس از این قرار بود. قرار به روز دیگر گذاشتند.

روز سوم که نهم ذی حجه بود، مذاکرات روزهای قبل ابداً مطرح نشد. گفتگو از نظامنامهٔ داخلی و تغییر بعضی از فصول او بود و عریضه صیادان ماهی انزلی و معدن نفط قصرشیرین درمیان بود، که از طرف انگلیسها تصرفات آنجا شده است.

سعدالدوله درضمن مذاکرات خودشان کلمه «کمیسر» و «کمیسیون» زیاد می گفتند. یک نفر از وکلای مجلس به ایشان گفتند: اولاً «کمیسر» و «کمیسیون» را به فارسی بیان فرمائید. ثانیاً این دولفظ را تصریحاً معنی بفرمائید. سعدالدوله این دو کلمه را برای وکیل مز بور معنی کرد. گفت همه می دانند که «کمیسر» و «کمیسیون» و «کمیته» و «کمپانی» همه فرانسه است. من زبانم عادت کرده، پانـــزده سال است غیراز این نمی توانم گفت، عذر می خواهم.

نظر محمد علی شاه نسبت به وزراء

شاه نسبت به وزراء و رئیس الوزراء که مشیرالدوله (نصرالله خان) بود اعتماد نداشت. همیشه دسایس وحیل او عقیم می ماند. درنظر داشت به هروسیله باشد وزرائی انتخاب نماید که با او هم عقیده و هم مسلک باشند. تا آنکه مشیرالدوله هشتم شعبان ۱۳۲۵ وفات کرد.

از آنجائی که محمدعلی شاه نفرت کاملی نسبت به مشیرالدوله داشت، زیرا وقتی که مملکت مشروطه شد مشیرالدوله وزیرخارجه بود، تمام مکاتبات و تلگرافات که بین شاه وسفرا مبادله می شد بوسیلهٔ وزیر خارجه انجام می گرفت وجداً طالب مشروطه بود برای آنکه ثروت زیادی تحصیل کرده عمدهٔ آن سهام نفت جنوب بود، برای حفظ این ثروت از استبداد هراسان بود. با کمال جدیت می کوشید. محمد علی شاه عداوتی به او داشت.

تا آنکه روزی به منزل علاءالدوله می رود قهوه صرف می کند. حالش به هم خورده شمیران می رود. به فاصلهٔ سه ساعت مرحوم شد.

خبر فوت مشیرالدوله و رفتن منزل علاءالدوله به مجلس و وکلا می رسد. وکلا عصبانی شده می گویند به تحریک محمدعلی شاه، علاءالدوله او را مسموم ساخته. بعد از

مذاکرات زیاد آخرالامر تصمیم می گیرند که سه نفر از وکلا سه نفر حکیم برداشته به منزل آن مرحوم بروند، معاینه نمایند. بعد از آنکه می روند معاینه می نمایند، اطبا اظهار می دارند که علائمی از سم در بدن ایشان مشاهده نمی شود. بعد از آنکه راپورت به وکلا می دهند. اگرچه از اظهار حکما نیز مظنون شدند ناچار مجلس را تعطیل [کرده] با کمال احترام جنازه را برداشته درامامزاده صالح تجریش به خاک می سپارند.

توسری خوردن ظفرالسلطنه

بعد از فوت مشیرالدوله، شاه درنظر گرفت که از عدهٔ قشون کاسته به عدهٔ سواران ابواب جمعی امیر بهادر اضافه کند. ظفرالسلطنه را احضار [کرده]امرمی دهد که‌بایدبرای امنیت مملکت اردوئی به ریاست امیر بهادر تشکیل شود. چند فوج سرباز و سوار باتوپخانه ابوابجمع امیر بهادر نمایند.

چون بعد از فوت مشیرالدوله کابینه دیگری تشکیل نشده بود. ظفرالسلطنه خود رامسئول مجلس می دانست. از تسلیم قوا امتناع نمود. شاه امر می دهد او را می زنند واز عمارت گلستان خارج می کنند.

شاه چون با کابینهٔ مشیرالدوله نظر خوبی نداشت، از فوت مشیرالدوله خوشوقت بود. باخواص خود از قبیل امیر بهادر ومجلل شب و روز مشغول نقشه کشی بود که زمام امور مملکت را به دست اشخاصی بسپارد که طرفدار شاه باشد نه طرفدار ملت. به تدریج وسائلی فراهم سازند که مشروطه به خودی خود بدون طرفیت از بین برود، بدون جنگ و خونریزی.

بعد از مشورت زیاد میرزا علی اصغر خان امین السلطان را انتخاب و او رااحضار [کرده] از فرنگ وارد می شود. چندین جلسات خصوصی با او...[1] قرار مدار می گذارند. وکلاوملیون از این پیش آمد ظنین گشته به وسائل مختلفه امین السلطان راملاقات و استفسار حقایق از او می نمودند. چون شخص سیاسی بود جواب می داد چندمرتبه حضور شاه شرفیابی حاصل کرده همیشه اوقات عقاید اساسی خود را که نباید مابین شاه و ملت تباینی و مخالفتی باشد. قول می دهم که عماً قریب رفع تمام اختلافات را بنمایم. مشغول

۱) اینجا یک کلمهٔ «خود» اضافی تحریر شده

زمینه‌سازی بود. کابینه موقتی به ریاست سلطان‌علی خان وزیر افخم تشکیل داد.

مأموریت اکرام السلطان به تبریز

محمد علی شاه به اکرام‌السلطان مأموریت داد به تبریز برود، با پول زیاد و اختیارات تام وسائلی فراهم سازد که آزادیخواهان را مغلوب ومنکوب نماید. علاوه، دستخطی هم به ایشان دادند که برحسب تصویب اکرام السلطان از دادن منصب ولقب، انعام وجایزه به هیچ وجه مضایقه نخواهد شد. به طرف مقصد رهسپار گردید. قیام حاجی میرزا حسن را انجام [داده]، بعد مغلوب ملیون شدند. اعمال اکرام السلطان در پرده انجام می گرفت.

بعدازاین مقدمه، ملیون آذربایجان مفتشین مخفی معین نمودند که اعمال مرتجعین را تفتیش نمایند. بعد از شکست دستهٔ حاجی میرزا حسن اکرام السلطان، چاره را منحصر براین دید که عدهٔ «ترور» تهیه کرده رؤسای انجمن و ملیون را ترور نموده، شکست فاحشی از این راه به ملیون وارد آورد. ازآنجائی که مفتشین بخوبی حس کرده بودند که هرواقعه که رخ بدهد برحسب دستور ومأموریتی است که اکرام السلطان حاصل نموده، همیشهٔ اوقات ناظر اعمال وحرکات او بودند.

تاآنکه درماه ربیع الثانی ۱۳۲۵ مفتشین اسدالله نامی را دستگیر [و] استنطاق کرده تمام نقشه‌های اکرام السلطان ومأموریتی که از طرف شاه داردوآنکه درنظر دارد عده‌ای را ترور کند می گوید. اکرام السلطان که از گرفتاری اسدالله واستنطاقات اومطلع و مستحضر گردید فوراً از ترس تغییر لباس داده از راه روسیه فرار می کند. ولی پسران رحیم‌خان چلبیانلو به مناسبت اوامر شاهانه ملاحظهٔ پدر را نموده، روز به‌روز برشرارت خود افزوده، اهالی را به ستوه آورده آنچه به مجلس تلگراف می کردند مجلس به شاه فشار می آوردند، شاه به طفره وتعلل می گذارنید. از طرفی هم مشغول دسایس خود بود، بهانه‌جویی می کرد برای حملهٔ قطعی به مجلس وملیون و اظهار به سفرا که ملت قابل آزادی و مشروطیت نیست.

ملیون هم درمقابل این اقدامات بی رو یه از هیچگونه نسبت و توهین به شاه مضایقه نداشتند، ولی بیشتر هرزگی را بامأمورین شاه می کردند. در انجمنها اسباب هیجان توده را

فراهم می آورند از طرفی هم به نام بعضی ار باب جراید مأمورین خودسرآنها به نام ملت نزد اعیان، اشراف [و] تجار رفته مطالبهٔ پول می کردند، این مسئله بیشتر به مخالفت جماعت می افزود جمعی را از آزادی و مشروطیت متنفر می ساخت. زیرا مشروطیت وآزادی خوب را گوشزد عامه نموده بودند. حال بدین وسایل سلب آسایش عمومی را فراهم می کردند. با این طرق مختلفه، روز به روز شاه به طرفداران خود می افزود. ملیون تا آن درجه درمخالفت پادشاه مصر نبوده حتی الامکان دراصلاح ذات البین کوشش می نمودند.

ولی کمیتهٔ سری تقی زاده، مانع این عمل بود. هر کسی که می خواست دراصلاح سخنی بگوید، فوراً با حربهٔ تهمت و افترا به او حمله می کردند که فلانی مستبد است، اورا منحرف ساخته یا بکلی صرف نظر از مشروطیت وآزادی می نمود. نه اینکه این اختلافات از یکطرف واقع می‌شد هردو طرف که شاه و تقی‌زاده باشند به دستور خارجی ملت را آلت مقاصد خود قرار داده بودند.

دستهٔ شاه همگی واقف به رموز اسرار بود. اکثر آنها رابطهٔ مستقیم با سفارت روس داشتند ولی انگلیسها مقاصد خود را به نام ملت بوسیلهٔ تقی زاده به موقع عمل و اجرا گذاشته درنتیجه باعث تنفر عمومی می گردید. چنانچه دراین موقع درقوچان و اطراف خراسان دخترفروشی شیوع پیدا کرده، سالار افخم معاون آصف الدوله نیز منافعی از این ممرعاید او می گردید. مجلس و ملیون آنها را تعقیب، اسباب سکتهٔ حکومت اورا فراهم ساختند. همین مسئله وسیله شد که آصف الدوله طرفدار ارتجاع گشته و برضداساس مشروطیت قیام واقدام نمود.

به جای آنکه مرتجعین را دعوت به حقیقت انسانیت وآدمیت و آزادی وحریت نمایند، بقدری خشونت به خرج دادند که روز به روز برعدهٔ مخالفین مشروطیت افزوده گردید که شیخ فضل الله با علم و کمالی که داشت ومطلع سیاست بود، نمی خواست دراین موقع جزومرتجعین خود را معروف و مشهور سازد.

تأسیس بانک ملی

این اوقات در مجلس گفتگوی تأسیس بانک ملی است. مردم هم با کمال میل برای شرکت حاضر بودند. این زمان مشهور شد که دولت ایران می خواهد استقراض جدیدی

از دولتین همجوار بنماید. ملت این کار را تصویب نکردند. مجلس دراین باب رأی نداد. گفتند دولت درافتتاح بانک ملی همراهی و مساعدت نماید. پس ازآنکه بانک مفتوح شد دولت هرقدرپول می خواهد بانک ملی خواهد داد. مجلس برای حفظ حقوق سلطنتی وملی این استقراض را تصویب نکرد. عموم اهالی حتی مخدّرات محترمه به صدا آمدند که ماحاضریم ازمال خود مجاناً به دولت داده که از اجانب استقراض نشود.

لهذا وکلای مجلس چنین صلاح دیدند که بانکـــی موسوم به بانک ملی تأسیس شود. هرکسی بقدرقوه، وجهی به عنوان شرکت و سرمایه در بانک بگذارد وسهام دریافت دارد. مراتب افتتاح و تأسیس بانک مزبور را بوسیلهٔ صدراعظم به عرض اعلی حضرت رسانیدند. اجازه فرمودند که بانک تأسیس گردد.

لهذا برحسب امر شاهنشاهی جمعی از وزرا، اعیان، اشراف، تجار و بزرگان درصدد تشکیل و تأسیس بانک ملی برآمدند سرمایهٔ این بانک را قبلاً سی کرور تومان معین کرده‌اند که بعد ازجمع آوری سی کرور تومان و افتتاح بانک ملی درآن وقت سرمایه بانک به یکصدکرور تومان بالغ خواهد شد. مؤسیسن از پنج هزار تومان و ده‌هزار تومان الی پنجاه هزارتومان برای سرمایهٔ اولیه داده‌اند وغیرتمندان اسلامی که درممالک خارجه هستند اکثر حاضر شده‌اند که برای ترقی وطن عزیزشان، سرمایه بقدر قوه در بانک بگذارند و سهام خریداری نمایند. ازولایات داخله هم از اکثرجاها کمکی در این سرمایهٔ بانک کرده‌اند.

چون تا زمانی که قوانین این بانک نوشته شود و امتیاز رسمی از دولت صادر گردد، مدتی لازم است. حالیه هم از طرف دولت مبلغ عمده‌ای پول برای اصلاحات خواسته‌اند. بنابر بیانات مذکور، ملت همت مخصوص عاجلی باید در رفع احتیاج دولت از استقراض خارجه بنمایند.

از طرف افراد ملت تقاضا شد که محل تحویل دادن وجوهات معین بشود که آنجا بپردازند لهذا اعلانی دیگر قریب به مضمون ذیل انتشار یافت.

اعلان

هریک از ابنای وطن عزیز مایل هستند که نام نیک درصفحهٔ روزگارباقی گذارند دراداراات مقررهٔ ذیل وجه سرمایه اشتراکی خود را تحویل و قبض موقتی که به مهر وامضای

صاحب اداره چاپ شده بگیرند. بعد از اینکه سهام بانک حاضر شد، قبوضات موقتی را به بانک داده ورقه سهام دریافت دارند. امتیاز این بانک از طرف دولت مرحمت خواهد شد به شرایط مقرره که دراساسنامه مندرج واعلان خواهد شد. اداراتی که وجوهات تحویل وقبض دریافت می شود: حجرهٔ حاجی محمد اسمعیل تبریزی— حجرهٔ حاج باقر صراف تبریزی— حجرهٔ ارباب جمشید تاجر پارسی— حجرهٔ برادران طومانیانس[1]

اسامی مؤسسین بانک ملی

نائب السلطنه کامران میرزا — صدراعظم — مشیرالدوله — وزیردربار — مشیرالملک — سعدالدوله — مؤتمن الملک — وزیرافخم — حاج ناصرالسلطنه — وزیر بقایا — شیخ خزعل خان معزالسلطنه — سردار ارفع — نصرت الملک — سعیدالسلطنه — سردارمنصور — مدیرالملک — محتشم الملک — فخرالملک — صدق السلطنه — ناظم الدوله — عمیدالسلطنه — حاج سید مرتضی — حاج سید محمد — سردارامجد[2]— حاج سید رضی رشتی — امین التجار کردستانی — امین الضرب — معین التجار — حاج محمداسمعیل — حاج محمدعلی شالفروش — ملک التجار اصفهان — حاج عبدالرزاق — افتخارالتجار — میرزا شفیع ملک التجار — حاج محمدحسین کازرونی — حاج محمداسمعیل قزوینی — حاج محمدتقی — حاج فرج صراف — حاج ربیع تاجر— حاج باقر صراف — حاج میرزا عباسقلی — حاج لطفعلی اتحادیه — حاج محمدتقی شاهرودی — حاج میرزا علی صراف — حاج علی اکبر صراف — معین التجار دهدشتی[3] — آقا محمدصادق دهدشتی — حاج میرزا احمد شیرازی — حاج محمدحسن شبانکاره واخوان در بوشهر— حاج محمدحسن کاشی — حاج میرزا یعقوب امینی قزوینی — آقامحمد کمپانی — حاج آقا محسن مجتهد — آقا حسن آقاتاجر— ارباب جمشید تاجرپارسی — طومانیانس وعده‌ای دیگر که درحدود یکصد نفر هستند که سرمایهٔ اولیه بانک را عهده‌دار و پرداخته

۱) نام حجرهٔ حاج امین الضرب ازقلم افتاده است.

۲) سردارامجد لقب دیگر عمید السلطنه می باشد.

۳) درتاریخ بیداری ایرانیان بخش دوم ص۲۰ معاون التجار ذکر گردیده است.

بودند که بعداز انقلاب طهران، افتتاح بانک از بین رفت و مجلس به توپ بسته شد. بعضی وجوهات خودرا گرفتند. مال عده‌ای از بین رفت که هنوزهم اسناد شرکت بانک دردست اشخاص است.

قیام حاج میرزا حسن مجتهد در تبریز برضد مشروطه

[محمدعلیشاه] به حاجی میرزا حسن مجتهد که یکی از علمای درجه اول و متنفذ آذر بایجان بود دستور می دهد پول زیاد می فرستند که تهیه قوا نموده عده ای فراهم سازد. حکم حرمت مشروطه و آزادی را بدهد رؤسای آزادی خواهان را مقتول ومعدوم نماید. مشارالیه از این دستور مسرور گشته، جماعتی را مسلح نموده، با مرتجعین تبریز همدست شده، از اطراف قوائی که تهیه کرده بود وارد تبریز می نماید. حکم حرمت مشروطه و سرکو بی مشروطه ــ طلبان را صادر می کند. بعد از تکمیل قوای خود، اهالی را دعوت به مسجد نموده، بعد از آنکه عده کثیری حاضر می شوند بالای منبر رفته شرح مفصلی مبنی برآنکه مشروطه برخلاف مذهب اسلام [است و] اشخاصی که مشروطه طلب و آزادی خواه هستند کافرند؛ خون آنها به مسلمین حلال و زنهای آنها مباح و حلال است بدون طلاق. می خواهید خدا و پیغمبر وصاحب الزمان از شما راضی باشند، بکشید این طایفه ضالّه[1] مضله را تا خدا و پیغمبر از شما خوشنود باشند. یک مرتبه تفنگچی ها بیرون آمده که ما برای ترو یج مذهب اسلام مسلح شده، حاضریم، دمار از روزگار مشروطه طلبها بیرون می آوریم.

شیخ سلیم که یکی از ناطقین ملی بود اوراتعقیب نموده فرار می نماید.

آزادی خواهان تبریز از این، پیش آمد، فوری مجامع خودرا تعطیل نمودند. این خبر که به طهران می رسد به سایر ولایات و ایالات دولتی ها راپورت تلگرافی می دهند. اسباب وجد و سرور مرتجعین گشته، شادیها می کنند. مجالس جشن و سرور فراهم ساخته، ملیون ایران از این خبر غمگین می شوند که رکن اعظم ایران که آذر بایجان ومرکز امیدواری ملیون بود این قسم واقعهٔ غیرمنتظره رخ داده است.

ملیون آذر بایجان که منتظر چنین دسیسه‌ای نبودند بعد از این واقعه تشکل قوا داده

۱) اصل: ظاله مذله

بیرون می آیند. دستهٔ حاجی میرزا حسن را مغلوب و منکوب نموده همگی فرار می کنند. عدهٔ خارج شهری می روند شهریها هم درخانه های خود پنهان می شوند. این خبر که به شاه می رسد فوق العاده غمناک می گردد که تیرامیدش به هدف قرین نگشت.

غوغا وانقلاب رشت

بعد از آنکه خبرآذر بایجان و نهضت حاجی میرزا حسن مجتهد به انجمن رشت رسید فوراً تعطیل عمومی کرده، کنفرانسها برضد محمدعلی شاه و مرتجعین داده میرزا محمد علی خان مغازه در سبزه‌میدان رشت نطقهای آتشین برضد شاه و مستبدین می نمود. ضمناً تلگرافات سخت برضدمحمدعلی شاه و مرتجعین به مجلس نمودند. اگرچه وکلا به خوبی از دسایس وحیله های مخالفین کماهوحقه اطلاعات کافی داشتند، ولی دراین موقع به اهالی رشت امرسکوت داده شد. آنها را ساکت کردند.

شرارت و هرزگی پسرهای رحیم خان چلبیانلو و حبس رحیم خان در طهران

چون محمد علی شاه آنی ازدسایس و نیرنگ و ضدیت با مشروطه دست برنمی داشت بعد از شکست حاجی میرزا حسن شروع به نغمهٔ جدیدی نمود. به رحیم خان که درآن موقع طهران بود امر داد که به پسرها و طایفهٔ خود بنویسد: عده‌ای سوار جمع کرده دراطراف تبریز آنچه می توانند درقتل وغارت و هتک ناموس ملت فروگذاری نکنند. آنچه مشروطه خواه وآزادی طلب به دست بیاورند مقتول سازند. پسران رحیم خان برحسب دستور پدر واوامر ملوکانه، مشغول تاخت و تاز وقتل [و] غارت گشته به قسمی که راه عبور ومرور بکلی مسدود [شد]. دیگر کسی به مال وجان و ناموس خود اطمینان نداشت. نالهٔ اهالی آذر بایجان بلند شد. اوقات مجلس را به وضعیت خودشان مشغول داشتند. وکلای آذر بایجان درمجلس علنی شروع به بدگوئی کرده، نمی گذاشتند مجلس به کارهای دیگر رسیدگی کند، تا اینکه رفع غائله آذر بایجان را بنماید. وکلا نیز همّ خود را مصروف به خاموشی این

انقلاب نموده محمدعلی شاه را به فشار و مصیقه انداختند که باید رحیم خان حبس شود. تا پسران او از شرارت دست بردارند. محمد علی شاه امر می دهد رحیم خان از عمارت گلستان خارج بشود. به مجلس نیز جواب می دهد که رحیم خان را حبس نموده ام تا پسران او از شرارت دست بردارند.

باز همه روز خبرهای بد از تبریز می رسید تا آنکه ملیون مطلع شدندکه حبس رحیم-خان کذب است. جمع شده به مجلس می روند پافشاری می کنند که باید رحیم خان را تسلیم به مجلس نموده که درعدلیه حبس کنند. هیجان وسختی ملیون و وکلا بدرجه ای رسید که شاه به وحشت افتاد. رحیم خان را به مجلس می فرستد. مجلس امرمی دهد زنجیر به گردن او انداخته به عدلیه برده، محبوسش می سازند.یک روز از صبح تاعصر اورا با زنجیر درعمارت عدلیه نگاه داشته ملیون آمده اوراتوبیخ می کردند. موقع غروب آفتاب در اطاقی او راحبس [نموده]، مردم دسته دسته به تماشای او می آمدند. حقیقتاً نه این بود که رحیم خان حبس شد، بلکه خودمحمدعلی میرزاشده بود. شکست بزرگی به محمد علی شاه وارد آمد.

با این وصف باز شاه دست از طرفیت وخودسری برنمی داشت مقصود عمدۀ او اضمحلال وسرکوبی اهالی آذر بایجان بود که آنها را به حال ذلت وبد بختی گرفتار نموده که نتوانند درخیال وصدد مخالفت با شاه برآیند. برای آنکه طرفین یکدیگر را بخوبی می شناختند. اساساً دراین خیال افتاد که تشکیلا تی درآذر بایجان بدهد که ریشۀ آزادی را از بیخ وبن برکند. نقشۀ دیگری طرح کرد. اکرام السلطان را مأموریت داد به تبریز برود. عملیاتی بنماید. شرح مأموریت را قبلاً ذکر کردیم.

اقدامات عضدالملک وشعاع السلطنه دراصلاح بین دولت، شاه وملت

در اوایل شهر محرم ۱۳۲۶ شاهزاده ملک منصور میرزا شعاع السلطنه با شاهزاده عضدالملک جداً اقدامات کافیه دراصلاح مابین دولت وملت می نمودند. شاه هم تلگرافی به حجج اسلام نجف درمشروطه خواهی خود نمود.

پس ازرفع غائلۀ میدان توپخانه باز هم انقلاباتی تازه در هرجای ایران ظاهر گردید. هرج ومرج به حدی که قلم از تحریر آن عاجز است، از لرستان، آذر بایجان، ارومیه، اردبیل، کرمان، قم [و] کاشان آنقدر خبرهای موحش می رسید که عقل حیران بود. در

فارس هم جنگ حیدری [و] نعمتی بر پا، قتل و نهب را از فرایض دانسته، هردسته پارتی یکی از رجال شده اختلال کلی درارکان این مملکت پدید آمد.

روز ۲۵ محرم سنهٔ مذکور درعرض راه شاه آخر خیابان پستخانه یک «بومب» انداختند. اتومبیل شاه را سوراخ کرده، اتفاقاً شاه در کالسکهٔ مخصوص خود بود. اندازندهٔ بومب به‌خیال اینکه شاه در اتومبیل است انداخت. شاه ازمیان جمعیت گریخته، جان به‌سلامت بدر برد. به‌جهت سلامتی شاه شهر را چراغانی کردند. درصدد دستگیری مرتکب برآمدند، معلوم نشد.

آن روزها مجلسیان مأیوس از دربار شاه شده بودند. هیجان غریبی درملت ظاهر بود. عموماً بدگوئی می کردند. جریده‌نگاران از شاه و وزراء بد می نوشتند. خطبا درمنابر طعن ولعن می زدند. شاه هم خشمگین و متغیر [بود]. در باریان هم آتش او رادامن می زدند. نهایت سعایت و نمامی را می نمودند. همه درخیال اینکه مجلس [را] برهم بزنند. شاهزاده عضدالملک به میان افتاد که اصلاحی دهد نشد. ملت تبعید بعضی را ازشاه خواسته بودند. برحسب ظاهر شاه آنها را تبعید نمود.

ضمناً سفرای خارجه نطقها کردند که ملت برای چه بدون سبب تبعید اشخاص محترم و محرم شاه را می خواهند. مجلس به سکوت گذرانید. شاه هم مصمم شد که از عمارت دولتی فراراً به باغ شاه که نزدیک دروازه است برود. اما کسی ازخیالش مطلع نبود، مگر اشخاصی که در دور و اطرافش بودند. یک روز شاه از اندرون بیرون آمد به سرعت به کالسکه نشست رو به راه نهاد. طولی نکشید احمد میرزای ولیعهد هم تعقیب او روان شد. واو دراین وقت یازده سال داشت. به باغ شاه وارد شده مسکن گزیدند. به اسم اینکه به ییلاق آمده اند. مجلسیان از این کار به صدا درآمده که علت این کار چه بود.

شاه دستخطی خطاب به میرزا احمد خان مشیرالسلطنه که وزیرداخله بود به این مضمون صادر کردند. «جناب اشرف وزیر داخله بواسطه هوای گرم ما به باغ شاه حرکت فرمودیم به تاریخ چهاردهم جمادی الاول» مردم درنهایت واهمه و تشویش بودند که شاید سوءقصدی دارد.

روزپنجم شهر مذکور جمعی را طلبیدند، بعنوان اینکه قراری درکار بدهم. جماعتی به حضور رفتند. سه نفر ازآنها را گرفته زنجیر کردند. یکی جلال الدوله پسرظل السلطان بود، دیگری علاءالدوله و سردار منصور. پس از دو روز آنها را به فیروز کوه تبعید نمود. اما مجلسیان دراین موقع از درمسالمت درآمده به شاه ملایمت می نمودند.

روز ششم شهر مذکور شاه درصدد جمع آوری لشگر برآمد. راه مخابرات را مسدود داشت. حاکم طهران را عوض کرد.

روز یازدهم به مجلس نوشت که مردم را از دور مجلس متفرق سازید والا به ضرب گلوله مجلس را خراب می کنم. درآن روز دونفر خود را به دست خود مقتول ساختند، که ما نمی توانیم ببینم شاه اینطور مستبدانه حرکت می نماید.

اقدام اصلاحی صنیع الدوله

صنیع الدوله به مجلس آمد که اسباب اصلاح را فراهم سازد. پیشنهاد کرد مجلس ملت را متفرق سازد که ما هم بتوانیم داخل مذاکرات شده اسباب صلح را فراهم سازیم که بدون جهت خون ملت ریخته نشود. وکلا هم رای به اصلاح داده، آقا سیدعبدالله مجتهد وآقا سید محمد طباطبائی وچند نفر از وکلا، هرکدام به نوبه خود منتهای سعی وکوشش را برای تفرقه جماعت نمودند. نتیجه نداد. ساعت به ساعت برحرارت ملت می افزود. تا اینکه تقی زاده آمد نطقی نمود مبنی براینکه اگر استقلال مملکت را خواهانید، درضمن می خواهید آزادی ایران برقرار بماند باید متفرق شوید. چون اهالی اطمینان به ایشان داشتند، اگرچه بدگوئی هم نمودند، ولی همان روز بعد از نطق ایشان متفرق شدند. مجاهدین هم متفرق گردیدند.

درضمن وزرا قول دادند بعد ازآنکه جمعیت متفرق گردید، ازشاه استدعا نمایند که امیر بهادر و مجلل السلطان و مفاخرالملک [و] شاپشال را تبعید نمایند. بعد ازآنکه حضرات مجاهدین وملیون متفرق شدند به حضور شاه رفته که ما خدمت خود را انجام داده جماعت را متفرق ساختیم، حال برحسب وعده‌ای که فرمودید این چهار نفررا تبعید فرمائید. جواب داده بود: من حضرات را تبعید می نمایم به شرط آنکه مجلس هم تقی زاده وسیدجمال وملک المتکلمین و میرزاجهانگیرخان صوراسرافیل وحاجی میرزا ابراهیم و میرزا داودخان را هم رأی دهد تبعید شوند که مملکت آسوده گشته به کلی رفع اختلافات بشود.

وزراء به مجلس آمده مطلب را اظهار می کنند ازطرف مجلس جداً این مسئله را رد

۱) بعد از «هم» کلمه «مجلس» آمده که زائد است.

نموده دوباره نزد شاه رفته مذاکرات نمودند. فائده نبخشید. تقی زاده بواسطهٔ غروری که داشت شخصاً التماتوم به محمدعلی شاه به مدت بیست وچهار ساعت می دهد: هرگاه این چند نفر را تبعید نکنید تخت و تاج تورا به باد خواهم داد. حال کسی از این التماتوم خبر ندارد فقط فرستادهٔ کمسیون جنگ را خبر داده حاضر شوند. کمسیون جنگ مشغول اقدامات شده تمام مجاهدین را احضار می نماید. ولی بدبختانه هرکدام به هزارگونه معاذیر متشبث شده بهانه می آورند. عمدهٔ مجاهدین که یکی انجمن برادران بود جواب داده بودند: ما عدهٔ خودرا باید درمحلهٔ دروازهٔ قزوین نگاه داشته حفظ محله . را بنمائیم. حال از باطن کار کسی خبر ندارد.

کمسیون خود را مجبور دید که سیاست خود را حفظ نماید. دستور می دهد به کلیه انجمنها که هرکدام محله خود راحفظ نمایند وقتی که شروع به جنگ می شود ازهرطرف حمله نمایند. دراین ضمن مجاهدین حاضر را بازدید کرده تقسیم بندی می نمایند. مسجد سپهسالار به «انجمن فاطمیه» سپرده شد مجلس به امجد نظام وانجمن [مجاهدین][1] شاه آباد به منتظرالدوله وانجمن محلهٔ شاه آباد سپرده شد. جلو بهارستان به انجمن مظفری، خیابان ظل السلطان به انجمن آذربایجان محول گردید.

حاجی میرزا ابراهیم آقا وتقی زاده، وعده و وعید می دادند که درموقع جنگ ارامنه هم خواهند آمد و قفقازیها محرمانه حاضرند که درموقع خود را خواهند رسانید. آلات ناریه هم همه گونه موجود است.

انجمن های ملی طهران

انجمن سادات

برتری وعظمت هرانجمن به عدهٔ نفرات و مجاهدین آن انجمن بود، هرقدر عده مجاهدین انجمن بیشتر بود، باعث افتخار آن انجمن می گردید. انجمن سادات عبارت از همان عدهٔ نظامی آنها بود. چه آنکه بیشتر اعضاء از مرتجعین بودند.

۱) اصل خالی است.

انجمن شاه‌آباد

انجمن شاه آباد به ریاست شاهزاده امیراعظم پسر سپهسالار تشکیل شده بود شخصاً محبوبیتی درانظار ملت داشت یکصدنفر مجاهد تهیه کرده بود، با لباس و انیفورم و تفنگ یک سیستم ریاست مجاهدین را به منتصرالدوله داده بود. مجاهدین شاه آباد هم چون اشخاص کاری بودند خیلی طرف توجه ملیون بوده، محبوبیتی داشتند.

انجمن اصناف

اهمیت انجمن اصناف بیشتر از سایر انجمنها بود. کمر محمدعلی شاه را شکسته ولرزه براندام او می انداخت زیرا هروقت محتاج به بستن بازار [بود] یا اجتماع بازاری ها لازم می‌شد وکلای اصناف به انجمن خبر می‌دادند که بازار را ببندند یا اینکه درفلان محل حاضر بشوند. بدون معطلی مثل یک دسته قشون نظامی فوج فوج با یک احساسات تندی حرکت می نمودند. حقیقتاً این طبقه خدمات بسیار مهمی دراین موقع به ملت و مملکت کردند. علت عمده این بود که وکلای آنها منتخب خودشان بودند. با اطمینان وجمعی خواطرازآنها شنوائی داشتند؛ اطاعت اوامر وکلای خودشان را فریضه می دانستند.

اصلاح بین شاه وملت

میلون برای اصلاح بامحمدعلی شاه حاضر بودند ولی این اصلاح ظاهری بود. زیرا محمد علی شاه از دسایس خود دست بردارنبود. انجمن ها هم درفکر جلوگیری اعمال خائنانه او بودند. اگرچه یکصد وهشتاد وچهار انجمن تشکیل وموجود بود ولی انجمنهائی که حقیقتاً فعالیت به خرج داده وسیلهٔ پیشرفت ملیون ومقاصد آنها بودند انجمن آذربایجان، مظفری، برادران، شاه آباد وفاطمیه بودند. بعد از آنکه ضدیت ومخالفت محمدعلی شاه با

۲) وجیه‌الله میرزا

ملت آشکار شد، ملیون درصدد خودآرائی و تهیه طرفیت برآمدند. هیجان ملی و توده از هرطرف شروع گشته، درمسجد اجتماع کرده یکصد وهشتاد وچهار[1] انجمنی که درطهران تشکیل شده بود کلیة به مسجد سپهسالار جمع شده تابلوهای خودشان را آو یختند. عده‌های خود را خبر داده حاضر شدند. درحجرات تحتانی [و] فوقانی و طاقنماها منزل کردند. ناطقین و واعظین درهرقسمت مسجد نطقهای آتشین برضد محمدعلی‌شاه و درباریان می کردند. جراید هم همه روزه اوضاع انقلاب را با شرح و بسط نشر می دادند وسیئات اعمال خائنانهٔ محمدعلی شاه ودر باریان را گوشزد خاص وعام می نمودند.

انقلاب سفید رفته رفته می رفت مبدل به انقلاب سرخ شود. هرانجمنی آنچه درقوه داشت افراد مسلح تهیه کرده آورده بودند. کمسیون جنگی به ریاست حمزه‌خان جنرال منتخب کرده که هرانجمنی آنچه اشخاص مسلح دارد صورت تفنگ وفشنگ خودش را به کمسیون صورت بدهد.

آقا میرزا سیدابراهیم خان توپخانه به ریاست مجاهدین انتخاب گردید که مجاهدین را به فنون جنگی آگاه و همه روزه آنها راتعلیمات نظامی بدهد. ایشان هم همه روزه در انجمن مظفری و جلو بهارستان مجاهدین رامشق می دادند و مجاهدین عمده دو یست نفر انجمن برادران دروازه قزوین که تحت ریاست میرزا غلامعلی بودند ازسه ماه قبل هرروز درانجمن خود مشغول مشق نظامی بود وسید ابراهیم خان درآن مدت بطورخوبی وعالی آنها را مشق داده حاضر کرده بودند. حتی چند مرتبه آنها را از شهر حرکت داده در بیرون شهر وادار به عملیات صحرائی و «پراتیک»های جنگی می نمود. رؤسای انجمن برادران هم میرزا داودخان علی آبادی ومیرزا سلیمان‌خان میکده وعده‌ای دیگر بودند.

دوم [وسوم]: انجمن مظفری [و] انجمن فاطمیه بودند که عده آنها هم دو یست نفر بودند. قبلاً بوسیلهٔ میرزا سیدابراهیم تعلیمات نظامی را آموخته بودند. اشخاص مهمی جزو انجمن مظفری بودند که اهمیت داشتند. بیشتر آنها آذر بایجانی بودند. گذشته از تفنگ و فشنگ لباس نظامی برای افراد خود دوخته بودند.

چهارم:انجمن آذر بایجان بود که جماعتی از آذر بایجانیها از قبیل مصیب‌خان، شجاع نظام، حسنعلی‌خان وعده‌ای دیگر که تحت ریاست تقی‌زاده وحاجی میرزا ابراهیم اداره‌می شدند واسماً دارای اهمیت بود.

۱) اصل: یکصد وهشتاد و پنج

پنجم:انجمن مجاهدین بود که به ریاست امجد نظام تشکیل شده بود.

ششم :انجمن شاه‌آباد بود که به ریاست منتظرالدوله با پول و مساعدت امیراعظم اداره می شد که تفنگ ولباس مجاهدین را هم ایشان داده بودند. عدهٔ مجاهدین آنها چهل نفر بودند. مجاهدین عمده همینها بودند. سایر انجمنها هم هریک بقدر قوه عده‌ای مجاهد تهیه کرده بودند که جمعاً هزار ودو یست نفر بودند. این عده کلیتاً دراطاعت کمسیون جنگ بودند. از این‌عده مجاهد برای روز و شب به‌نوبت عده‌ای کشیک و قراولی می دادند. مابقی همیشه مسلح و حاضر بودند. چون کارهای کمیسیون جنگ با مستعان الملک بود، زمانی که مشغول کارهای کمیسیون نبود به سنگرها سرکشی می کرد. مخالفت و ضدیت ملت با شاه بالا گرفت.

باز شاه به مجلس نوشت وصورت داد که چندنفر معین را بفرستید تا من آنها را تبعید نمایم. به این حرف گوش ندادند. اول غروب روز بعد چون عده، زیادتر از عدهٔ تفنگ بود به کمسیون ذخیره که تحت نظرمساوات، میرزا داودخان وملک‌المتکلمین بود، خبر دادند اسلحه بفرستید که عدهٔ بی اسلحه زیاد داریم. جواب دادند گمان نمی کنیم جنگی بشود. عمل به اصلاح خواهد گذشت. چنانچه جنگ شروع بشود هرچه لازم شد خواهیم داد.

به تقی زاده اطلاع می دهند، کمسیون اسلحه چنین می گو ید. جواب می دهد صحیح است تأمل نمائید. درموقع به شما اسلحه و مهمات می رسانند. مثل اینکه نه التماتومی داده شده و نه جنگی در بین است. تقی‌زاده و وکلا وکمسیون جنگ بکلی مجلس را خالی گذاشته رفتند. فقط کسی که ماند همان شش نفری که محمدعلی‌شاه می خواهد آنها را دستگیر نماید.

آن شب هم کشیک مجلس با امجدنظام بود. دوساعت از شب گذشته برحسب معمول هرشب، مستعان الملک از انجمن مظفری حرکت کرده که به سنگرها سرکشی نماید. تحقیقات می کند. امجدنظام نیامده واز مجاهدین ایشان عدهٔ قلیلی حاضرند. تا سه ساعت از شب گذشته هم نیامد. درصورتی که شب قبل مستعان الملک کشیک داده بود مجبور شده، امشب را هم بماند ومراقبت عده ومجلس را بکند. به‌تمام سنگرها رفته اطلاع می دهد که هرکدام درجای خود مستقل باشند. مجلس به مجاهدین امجد نظام سپرده [شده‌بود] وانجمن فاطمیه مشغول کشیک و گردش بودند.

از جواب انجمن برادران و حاضر نشدن امجدنظام و بقیه مجاهدین او یقین حاصل می‌شد که مذاکرات افتخارالتجار[که] درهمین روز درانجمن اصناف نموده بود صحیح

است. حتماً محمدعلیشاه مشغول عملیات خواهد شد.

شرح ماوقع دعوت افتخارالتجار

صبح همان روز افتخارالتجار از طرف انجمن اصناف، جمعی را دعوت نموده بود، وقتی که همه درانجمن اصناف حاضر شدند نطقهای پرشور و آتشین شروع شد. از جمله میرزا غلامعلی وامجدنظام بیانات تندی بالحن شدید ادامی کردند. افتخارالتجار برخاسته بیاناتی نمود که من عرض لازمی دارم چون محرمانه است اگر اجازه می فرمائید شخصاً از این جمعیت عده‌ای انتخاب نموده اطلاعات خودرا عرضه داشته مابقی را به رأی آن هیئت محترم برگذار می نمایم. بالا تفاق رائی داده شد.

پانزده نفراز تجار و کسبه و روسای مجاهدین انتخاب نمود که من جمله مستعمان الملک بود. به اطاق خلوت رفتند. ایستاده سرگذشت مفصلی را که نتیجهٔ اطلاعات شب گذشتهٔ او بود بیان نمود که خلاصه اش این است: شب گذشته در باغ شاه، امیر بهادر را ملاقات [کردم] شرح مفصلی از ترتیب قشون و توپخانه ومهمات خودشان بیان کرده گفت که باید این هفت نفر را بدهند والا همه گونه قوه حاضر است؛ مجلس را بومباردمان نموده این هفت نفر را با سایر مشروطه طلبان گرفته کاری خواهم کرد که بعدها کسی اسم مشروطه را به زبان نیاورد. و در این ضمن قرآن بزرگی زیر بغل داشت بیرون آورده سه دفعه قسم یاد نمود. مطالبی که گفتم از قول امیر بهادر صدق ومطابق با واقع است. حال عرض می کنم ماها باید کنار بکشیم. و دخالت در این امر ننمائیم. والا همه ماها گرفتار خواهیم شد. عده‌ای بدگوئی کردند. عده‌ای ترس وواهمه آنها را برداشت از آنجا متفرق شدند. مستعان الملک از اینجا به انجمن مظفری مراجعت [کرده] به کمسیون جنگ خبر می دهد. حاضر گشته مطالب را به کمسیون اظهار می نماید. آنچه سعی و اهتمام می کنند که به عدهٔ حاضرین افزوده شود ممکن نمی شود.

احضار امین السلطان از فرنگ

شهر صفر ۱۳۲۵ میرزا علی اصغرخان امین السلطان وارد طهران شد. ملت به خیال اینکه با ملاحظهٔ اوضاع دنیا، تربیت شده، مشروطه را تقویت خواهد کرد.

در همین ماه میرزا نصرالله خان از صدارت استعفا داد. آشوب و فتنه به تحریک محمدعلی شاه درتمام نقاط کشور بر پا بود. درهرقسمت مملکت یک نفرمرتجع را برضد مشروطه برانگیخته بودند. دستهٔ دیگر به ضدآنها قیام کرده بودند. عالمی فتوای خون مشروطه‌خواهان را می داد و عالم دیگر وجوب مشروطه را بیان می نمود، فتوای خون آن عالم را می نوشت. احکام متعددی به وجوب مشروطه از علمای عتبات عالیات می رسید. در بسیار از بلاد آشوب طلبان بنای دزدی وراهزنی گذاشته بودند. قوای تأمینیهٔ کشورصرف محو واضمحلال مشروطیت می گردید. در پایتخت هم جماعتی بودند به اشکال مختلف اسباب چینی می کردند [که] مجلس را برهم بزنند. یکی نقیب السادات طهران بود. دیگری شیخ فضل الله نوری بود که از علمای اصول و مجتهد بود. قرب چهل هزارتومان از چند محل به او پول داده بودند که صرف برهم زدن مجلس نماید. شیخ هم درحوزهٔ درس طلاب گوشزد می کرد و معایبی برای مشروطیت بیان می نمود وقتی که زمینه را حاضر کرد، به حضرت عبدالعظیم رفت. دستگاه طبع روزنامه آنجا فراهم ساخت. روزنامه‌ای به نام (مطبوعه در زاویهٔ مقدسه حضرت عبدالعظیم) تأسیس [و] تا ده پانزده ورقه هم منتشر نمود. برضد مشروطه سخن می گفت و می نوشت. مکرراهالی طهران مصمم شدند بروند آنها را از بین بردارند. حجج اسلام طهران مانع می شدند. شرح آنرا درآتیه مفصلاً خواهم نوشت.

درربیع الثانی ۱۳۲۵ سالارالدوله پسر مظفرالدین شاه در بروجرد و خرم آباد به خیال سرکشی وسلطنت افتاد. وعشایر را دور خود جمع کرده که شهر به شهر را تسخیر نموده وارد مرکز بشود. با عدهٔ کثیری حرکت کرد. شکست خورده گرفتار شد بعد متحصن گردید درقونسولگری انگلیس کرمانشاهان که تفصیل آن را بعد خواهیم داد.

شهرجمادی الثانی سنهٔ مذکور تلگرافی به مرکز واصل گردید که عثمانیها از سرحد تجاوز کرده، آنجا زد وخورد شده. شاهزاده عبدالحسین میرزا سالار لشکر مقرر شد به آنجا برود ورفع غائله را بنماید. حاجی میرزا حسن خان محتشم السلطنه هم که از اشخاص سلیم النفس بود، بانقشه هایی برای فصل نزاع سرحدی به آن صوب مأمور گردید. آن غائله تاحدی خوابید. چون این داستان مفصل است درجای خود مفصل ذکر خواهد شد.

رئیس الوزرائی سلطانعلی خان وزیر افخم – ششم صفر ۱۳۲۵

شاه با خواص خود مشورت کرد. بالاخره تصمیم گرفتند که سلطانعلی خان رئیس الوزرای موقتی شود. تا زمینه برای امین السلطان حاضر بشود. کابینهٔ مزبور به این ترتیب تشکیل یافت: وزیر افخم رئیس الوزرا و وزیر داخله

علاء السلطنه وزیرخارجه

ناصرالملک وزیرمالیه

کامران میرزا وزیرجنگ

مخبرالسلطنه وزیر معارف و اوقاف

مهندس الممالک وزیر فوائد عامه

وزیر همایون وزیر تجارت

فرمانفرما وزیر عدلیه

این کابینه تقریباً بیست وشش روز مشغول کار بود بعد منحل گردید.

تشکیل کابینه امین السلطان

بعد از آنکه امین السلطان زمینه‌سازی کرد، از آنجائی که اکثر مردم جیره خوار او بودند، به عواطف ومهر بانی او کمافی السابق اطمینان داشتند، در بیستم ربیع الاول ۱۳۲۵ کابینه خود را به این ترتیب تشکیل داد:

امین السلطان رئیس الوزرا و وزیر داخله

علاء السلطنه خارجه

مستوفی الممالک وزیر جنگ

سهام الدوله معاون

ناصرالملک مالیه

علاءالملک عدلیه

مخبرالدوله پست وتلگراف

مهندس الممالک فواید عامه

وزیر همایون تجارت

مخبرالسلطنه علوم و اوقاف

اغلب وکلا از این پیش آمدمشکوک [بودند] و خوش بین نبودند. یک روز بعد از معرفی کابینه محتشم السلطنه به سمت معاونت پارلمانی رئیس الوزرا به مجلس آمد، خود را معرفی کند. بعد از اظهار در مجلس مستشارالدوله برخاسته ایراد نمود که درقانون پارلمانی از معاون تذکری داده نشده ما به جزاز هیئت وزرا مسئول خود نمی دانیم. محتشم السلطنه از مجلس خارج می شوند.

شاه رؤسای ادارات را به میل خود انتخاب می کند

بعد از آنکه محمدعلی شاه از تشکیل کابینه آسوده خاطر می شود، درصدد برمی آید که کلیهٔ ادارات دولتی را در تحت نظر خود از اشخاصی که به آنها اطمینان دارد انتخاب نماید و درمقاصدی که دارد مانع ورادعی حاصل نگردد. این اشخاص که ازعمال ارتجاع درجهٔ اول معروف ومشهور بودند، قبلاً بافرد فرد آنها مقاصد خود را بیان [نموده] تماماً قول می دهند که به شاه خیانت نکنند. آقایان ذیل را برای ریاست ادارات انتخاب می نماید:

ریاست توپخانه:مجدالدوله

حکومت طهران: وزیر مخصوص

ریاست پستخانه: سردار منصور

ریاست قورخانه: آقابالاخان سردارافخم

معاون قورخانه: معین السلطان

رئیس تلگرافخانه: سپهدار اعظم[۱]

رئیس خالصه جات دولت: اقبال الدوله

رئیس ضرابخانه: معاون الدوله

این دو دسته که عبارت از وزرا و روسای ادارات باشند محل وثوق و اطمینان شاه بودند.دستهٔ دیگر از خواص خود را به سمتهای معین انتخاب کرد.

امیر بهادر رئیس کل قوای سلطنتی

مجلل رئیس تمام الواط [و] اشرارشهر طهران و تبریزیها.

۱) درآن هنگام ملقب به نصرالسلطنه بوده است.

مفاخر الملک رئیس تجار واصناف

شاپشال علی بیک مأمور سیاسی روسها

حاجی ناصرالسلطنه رئیس تفنگ دارها وعدهٔ فدائیهای محمدعلی شاه

این اشخاص هر کدام که به شغلی منصوب شده بودند، بجز از مفاخر الملک که غیر از چند نفر از تجار از قبیل حاج محمداسمعیل مغازه وحاجی باقرصراف وچند نفر دیگر پارتی مخصوص نداشت. اگرچه تمام تجار و اصناف درموقع ریاستش آنجا رفته ظاهراً احترام و اطاعت می کردند ولی باطناً مخالف بودند. چنانچه ظاهراً بیتشر از تمام تجار با میرزا محمود شرکت متفقه وامثال او یگانگی داشت.

تشکل دستهٔ چهارم

دسته چهارم عبارت بود از اشخاصی که آنها را مأموریت داده بود جزو انجمنها وارد بشوند، آنچه می توانند به شاه بدگفته مخالفت ظاهری بنمایند که از طرف ملت مورد اعتماد واقع گردند و ازاسرار انجمنها مطلع گردند. ضمناً به سفراء خارجه گوشزد نمایند که ملت لیاقت مشروطه را ندارد و درموقع سخت و ضرورت بتوانند مجامع را فلج کرده از کار بیندازند این اشخاص بودند: رضابالا— موقر السلطنه— ارشدالدوله— امجدنظام— میرزا غلامعلی عضوانجمن برادران وعده‌ای دیگر.

بعد از آنکه نقشه های خود را تکمیل و تشکیلات خود را داد مشغول به دسیسه و نیرنگ گردید. اول مقدمه را از آذر بایجان شروع نمود. چه آنکه از آنجا ترس و وحشت داشت. زیرا اهالی آنجا را به خوبی می شناخت. اهالی آذر بایجان هم شاه را شناخته از لئامت و شرارت او مطلع و مستحضر بودند.

شخصیت آخوند ملا محمد کاظم خراسانی

حضرت آخوند خراسانی درحقیقت مجتهد زرنگ سیاسی و پولیتیکی بوده، درکارهای مشروطیت وعلوم عصر جدید نیز دارای بصیرت و بینائی بودند.

بعد از آنی که ده دوازده روز از موقع تاجگذاری گذشت، کار برای اشخاص بیکار پیدا شد. مثل آنکه قضیهٔ عتبات اسباب شورش و هیجان و اجتماع درب بهارستان شد. از طرفی جمعی از اهالی تنکابن از دست امیراسعدپسر سپهسالار شکایت دارند و همه روزه درب مجلس مشغول داد و فریادند. که شرح آن درموقع خود ذکر خواهدشد.

ونیز دراین اوقات مجلسیان، از وزرا شکایت و از عدم مساعدت و همراهی وزرا سخن می رانند. هرقدر درمجلس اصرار درحاضر شدن وزرا به مجلس می نمایند پیشرفت نمی کند، حاضر نمی شوند. بعد از چندین دفعه ابلاغ و اخطار یک وزیر مالیه و وزیر معارف درمجلس حاضر گردیدند و سایر وزرا طفره زدند. اگرچه در باطن مقصود مجلس و وکلا عموماً [و] سعدالدوله خصوصاً می خواستند که پرده از کار وامورات برداشته شود بلکه بتوانند مسیونوز رئیس گمرک را معزول نمایند. سعدالدوله درآن روز با وزیر مالیه گفتگویی کرد که ماحصل بیانات ایشان این بود که شخص شما مسئولیت مالیه را درعهده گیرید. وزیر مالیه گفتند از عهدهٔ من خارج است، زیرا پولی که به دست دیگران و قلم و حوالهٔ غیر وزیر مالیه است، چطور می شود مسئولیت به عهده گرفت و هیچوقت این مسئولیت را به عهده نمی گیرم.

سعدالدوله که سابقه وطرفیت مخصوص با مسیونوز داشت مطلب جدید به دست آورد. مرادش این بود که ازوزارت مالیه بشنود که نوز نباید وزیر باشد و پول درتصرف او باشد. هرقدر در اطراف این قضیه تغییر سخن داد، ناصرالملک وزیر مالیه به چابکی جوابهای شافی داد و بودن مسیونوز راتکذیب نه بلکه تصدیق کرد.

بطریقی که مذکور شد در مجلس، درتغییر وزرای مسئول چند روز سخن گفته می شد. ظاهراً مذاکرات مجلس حاضر شدن وزرای مسئول است. مراد هم باز مسیونوز است که بگویند ما اورا وزیر نمی خواهیم این مقصود انجام نشد.

در این موقع صدراعظم حسب الامر همایونی هشت نفر تعیین کرد و هیئت وزرا را درمجلس حاضر [نمود]. روز ۱۹شهر ذی‌حجه ۱۳۲۴ بود که درمجلس حضور به هم رسانیدند.

صدراعظم وزرا را یکان‌یکان معرفی کرد به‌شرح ذیل:

وزیر افخم وزیر داخله

کامران میرزا نایب السلطنه وزیر جنگ، که به جای وزیر مزبور حاج دبیرالدوله [را] از طرف کامران میرزا برای معرفی به مجلس آورده بودند.

ناصرالملک وزیرمالیه

مشیرالسلطنه وزیرعدلیه

علاءالسلطنه وزیر خارجه

علاءالملک وزیرعلوم

فخرالملک وزیر تجارت

مهندس الممالک وزیر معادن وطرق وشوارع

بعد از معرفی درمجلس پذیرفته وشناخته شدند.

پس از آن با وزرای مزبور سخن از مسئولیت به میان آمد. هریک جوابی گفتند.

راجع به متظلمین امیراسعد پسر سپهسالار تنکابنی

قبلاً گفتم که عده‌ای درمجلس جمع شده و از رفتار امیراسعدنسبت به شیخ علی اکبر شکایت داشتند. بالاخره مجلس بعد از مذاکرات زیاد دراطراف این قضیه رای دادند که به صدارت نوشته شود ایشان را معزول و به طهران احضار کنند. همچنین رقعه‌ای به پدرامیر اسعد بنویسند. ماوقع را استفسار نمایند. سپهسالار هم جوابی دراین خصوص به ضمیمهٔ تلگراف امیراسعد به مجلس فرستاد که تلگراف کرده بود: شیخ علی اکبر شریعتمدار، ریش دونفررا بریده و شرارت می کرد برحسب وظیفه از او جلوگیری کردم ونسبت اینکه ریش او را تراشیده‌ام کذب محض است. بعضی از وکلا این تلگراف را تکذیب کردند، برای اینکه گفتند درتلگراف وزرات داخله گفته است او را چوب زدم. مجلس منتظر جواب صدارت گردید چه تصمیمی اتخاذ خواهند کرد.

هیجان واجتماع ملت درمجلس شورای ملی

این اوقات ملت هیجان وشوری داشتند. همه روزه عمارت مجلس مملو از افراد ملت و تماشاچی بود. با یکدیگر از وکلا تکذیب می کردند که چرا وکلا قسم نمی خورند وکار مجلس مرتب نمی شود.

یک روز جمعیت زیادی از ملت درمجلس جمع بودند. مجلس دراطراف مسئولیت وکلا سخن می گفتند. این مذاکرات به طول انجامید. رئیس مجلس از طول مذاکرات برخواست به اطاق استراحت رفت. دراین وقت حسینعلی خان با نهایت تغیّر از جای برخاست و به وکلا گفت مقصود شما پیش رفتن امور مجلس نیست، غیر نفاق وضدیت چیزی ندارید. هیچکدام غیرت وحمیّت ندارید. این مدت غیرحرف برای دولت و ملت چه کرده اید؟ بعد از این حرفها او هم رفت به اطاق....[1]

بعد از نیم ساعت دیگر وکلا تماماً دو نفرسه نفر برخاستند رفتند. مجلس خالی از وکیل و مملو از تماشاچی بماند. دراین وقت فریاد ملت برخاست که چرا مجلس را ناتمام می گذارند برای ما کار نمی کنند. وکلا دیدند خوب نشد و از شر مردم ایمن نخواهند بود، خاموشی این شعله را به همت غیورانه آقا سیدعبدالله مجتهد واگذارند. معظم له بیرون آمد. قدری مردم را نصحیت کرد وامر به صبر وسکوت کرد ونوید خوبی می داد. یک نفر از افراد ملت به آقا گفت: این وکلا برای ما کار نخواهند کرد، زیرا که همه آنها برضد یکدیگر سخن می رانند واغراض شخصی را براصلاح مملکت مقدم می دارند. اگر این طور است این وکلا به درد ما نمی خورند. چه دلیل دارد وکلا قسم نخورده اند. اگر وضع مجلس این طور می گذرد پس هیچوقت ملت با آن همه صدمه و محنت نمی تواندچشم داشت نیکی وخوبی داشته باشد.

آقا سید عبدالله با بیانات لین و عبارات متین ملت را تسکین داد. گفت امورات مجلس آن‌وقت مرتب می شود که وزرا مسئولیت را برعهده گیرند عنقریب وزرا قبول مسئولیت خواهند کرد و وکلا برای ملت و برادران وطنی قسم یاد خواهند کرد و امورات هم اصلاح می شود. ملت را بالاخره ساکت کردند.

بازهم سعدالدوله مشغول گفتگو و شمارهٔ اعمال مسیو نوز بود که رقعه ای از طرف صدارت به مجلس رسید. رئیس سرپاکت را گشود؛ قرائت کرد. قریب به شرح ذیل بود:

خلاصه سواد رقعه صدارت به مجلس ملی

فردا روزعید است. طرف عصر برای حضور درمجلس جشن ولیعهدی

۱) یک کلمه ناخوانا

والاحضرت اقدس احمد میرزا رئیس مجلس با شش نفر از وکلا حضور بهمرسانند.

پس از قرائت رقعهٔ دعوت وکلا این سخن را مطرح کردند. یکی از وکلا گفت تعیین ولیعهد بامجلس است. دیگری گفت با دولت است. جمعی رفتن را تصویب می کردند. چند نفر درنرفتن سخت ایستاده بودند. گفتگو زیاد در این باب شد. قصدشان تلافی روز تاجگذاری بود که از وکلا دعوت نشده بود.

بعد از مذاکرات زیاد آقا سید محمد و آقا سید عبدالله مجتهد به نوبت بیاناتی کردند که نمی شود در سرهر مطلبی به دولت ایراد کرده با آن همه مرحمتی که شاهنشاه به ما فرموده اند نباید برای جزئیات بادولت طرف شد. صلاح در رفتن است.

رئیس مجلس گفت خوب است رأی بگیریم. بعضی گفتند قرار درقرعه بگذارید. عاقبت قراردادند ورقه بدهند هرکه در رفتن رای دارد ورقه سفید بدهد. هرکه رای ندارد ورقه الوان بدهد. بعد از جمع شدن اوراق اکثریت به رفتن جشن مز بور بود و قرار شد بروند.

روز جشن علمای اعلام، وکلای مجلس شورا، شاهزادگان، وزرا [و] سفرای دول متحابه حاضر بودند. فرمان همایونی را خطیب خواند. کمر و شمشیر مرصع را که امتیاز و علامت این مقام است، صدراعظم زیب قامت والاحضرت ولایت‌عهد نمود. حاضرین عموماً تبریک گفتند. بعد از صرف شربت و شیرینی مجلس خاتمه یافت.

هیجان و احساسات ملت

این روزها افراد ملت با بی صبری همه روزه در مجلس اجتماع کرده، وکلا را در فشار و مضیقه می گذاشتند. از طرف رئیس مجلس به آنها وعدهٔ اصلاحات امور داده می شد. به هرنحوی بود آنها را ساکت می کردند. ضمناً به وکلا توصیه می کردند که هر مطلبی را که مورد شور قرار می دهید تا خاتمه برسانید بعد داخل مبحث دیگر بشوید. مطالب را داخل یکدیگر نکنید. نتیجه حاصل نخواهد شد.

انقلابات آذربایجان

این اوقات در مملکت آذربایجان انقلاب سختی پیدا شده. از طرفی هم قشون

عثمانی از سرحد تجاوز کرده در سمت سلماس داخل خاک ایران شده توقف نموده اند. چند شهر و قصبه را غارت کرده اند. این موضوع در طهران ورد زبانها است. وکلا را حیران، ملت را سرگردان داشته.

تأسیس انجمنهای ملی

تدریجاً در طهران چندین انجمن تأسیس گشته. هنوز مردم درست ترتیب انجمن را نمی دانند که وظیفهٔ او چه‌چیز است و چه اقدام باید بکنند. اولین انجمن، انجمن برادران دروازه قزوین بود و تا ۲۶ ذی حجه ۱۳۲٤ هفت هشت انجمن دیگر تشکیل شده که در آتیه شرح آنها خواهد آمد.

این اوقات باز گفتگوی عزل مسیو نوز مطرح بود. بالاخره مجلس تصمیم گرفتند که مراسله به صدارت بنویسند. چون صدراعظم با مجلس همراهی داشتند، با کمال امیدواری مشروحه نوشتند. فرستادند. منتظر جواب مساعد بودند.

باز ملت همه روزه در مجلس اجتماع کرده. اظهار می کردند که چرا وزرا همه روزه در مجلس حاضر نمی شوند. قسم نمی خورند. همراهی با مجلس ندارند. چون جمعیت و همهمهٔ ملت زیاد شد رئیس مجلس دید این حرکات بی موقع و فشار به وزرا در موقع باریک صلاح ندارد. در مجلس بیاناتی کردند که: امروز وزرای ما ابداً تکلیف ندارند زیرا که از وزرا آن وقت همراهی و مسئولیت می توان خواست که قانون هر وزارتخانه مرتب و به صحهٔ ملوکانه موشح شده باشد. اگر در آن وقت اقدام در مسئولیت و غیره نکردند، مجلس تکلیف خود را با وزرا می داند. پس در این حال عقیدهٔ شخصی من این است که از امروز مشغول نوشتن قانون وزارتخانه شوند. بعد از اتمام قوانین مزبور قهراً وزرا با مجلس همراه خواهند شد. این بود اکثر نمایندگان رأی رئیس را پسندیدند. دستور نوشتن قوانین را دادند که مشغول نوشتن بشوند.

بعد از اینکه مجلس این تصمیم را گرفت، سید حسن تقی زاده نمایندهٔ آذربایجان نزد ملت آمد نطق مشروحی کرد و مردم را امر به صبر نمود. ملت را خاموش کرد و به خوشی آنها را ساکت نمود.

تجاوزات عساکر عثمانی به خاک ایران

قبلاً گفتم که عساکر عثمانی به خاک ایران تجاوز کردند. این اوقات دولت عثمانی موقع را مغتنم دانسته که دولت و ملت ایران به واسطهٔ تغییر رژیم مملکت از استبداد به مشروطیت که به خود مشغول هستند، منویات دیرینهٔ خود را به موقع اجرا بگذارد. یک دسته از عساکر خود را مأمور سرحد ایران نمود. وارد خاک ایران شدند. ابتدا اقدامی که کردند این بود گمرک خانه ایران را که در سرحد خاک عثمانی و ایران مسیو نوز ساخته بود [و] مأمورین گمرک ایران درآن نقطه مشغول انجام وظیفه مأموریت خود بودند، مأمورین را متفرق و محل گمرک خانه را و یران و خراب کردند. بعد ازآن به دهات و قصبات ایران تجاوز کرده با نهایت جرأت و جلادت قصبهٔ «سردشت» [و] «بانه» را تصرف کردند. ای کاش فقط در تصرف قناعت می کردند. عساکر مزبور بر صغیر و کبیر رعیت رحم نمی کردند. قصبات و شهرهای سرحدی را از طرفی غارت و ازطرفی خراب می کردند. اگر کسی درمقام مخالفت برمی آمد، یا سخنی می گفت، اورا نابود می کردند.

این خبر وحشیگری عساکر عثمانی را به دولت ایران دادند. از طرف علاء السلطنه وزیر خارجه تلگرافی به دولت عثمانی مخابره و علت این حرکت بی جا را پرسش کردند. جوابی که از دولت عثمانی می رسد این است که حرکت ابداً از طرف دولت عثمانی نیست و خبر از این واقعه ندارد. کلیةً خود را بی طرف و تبرئه نموده بودند. این پیش‌آمد را متوجه عشایر و ایلات ایران کرده بودند.

در طهران هم چندین مرتبه از سفیر عثمانی سئوال می نمایند. تقریباً جوابی که می دهد قریب به همین مضامین است که دولت عثمانی داده. ولی اصل قضیه غیرازاین بود.

وقتیکه مسیو نوز رئیس گمرکات ایران گردید و مدتی گذشت، چون قدرت و استیلا یافت، درنظر گرفت که گمرکات داخله را بکلی بردارد و گمرک خانه هایی در سرحدات به پا کند که از مال التجاره وارده و صادره آن جاها گمرک اخذ گردد، وقتی که مظفرالدین شاه سفر اخیر به فرنگ می رفت هنوز به سرحد نرسیده بود، کسب اجازهٔ تلگرافی نمود که این عقیدهٔ خود را اجرا نماید. دولت آن وقت اجازه نداد. موکول به مراجعت از سفر فرنگ نمود. بعد مسیو نوز این نظریه را تعقیب و بموقع عمل گذاشت.

در سرحد ایران و عثمانی یک قطعه اراضی لم یزرع بود که مورد توجه هیچیک از دولتین واقع نبود و در واقع متعلق به دولت ایران هم بود. بودن این قطعه زمین بایر را که به مسیو

نوز گفتند خیلی خوشوقت شد. درآن سرحد بنای بسیار عالی برگمرک ایران بنا کرد و در اندک مدتی بنا را تمام [کرد] و مأمورین دولت را برای اخذ گمرک به آنجا فرستاد. عثمانیها همین که آن قطعه را آباد شده دیدند حس خودخواهی آنها [را] وادار کرد که ازاین موقع بحران مملکت ایران استفادهٔ سوء کرده آن اراضی را بلکه به تصرف خود درآورند. این بود که عساکر خود را به آن نقطه اعزام و آن عمارت را و یران کردند. علاوه شهرهای سرحدی و قصبات و قراء را هم غارت و و یران نمودند.

از طرفی هم وقتی که گمرکات ایران به سرحدات انتقال یافت، مسیو نوز برای ورود و خروج مال التجاره هر مملکت درآن سرحد، نظامنامه هایی برای اخذ گمرک نوشته بود. از مال التجاره ای که به خاک عثمانی می رفت و ازآنجا به ایران می آمد گمرک زیادی معین کرده بودند.

سفیر عثمانی چندین مرتبه از مسیو نوز تقاضا می کند که گمرک مال التجاره های صادره و وارده به خاک عثمانی را تخفیف بدهد. قبول نمی کند. حتی از طرف دولت عثمانی رسماً نوشته می شود که گمرک مال التجارهٔ عثمانی باید کمتر از سایر دول باشد نه علاوه تر. مسیو نوز قبول نمی کند. جواب می دهد گمرکات ایران از طرف دولت به من برگذار شده [که] منظم نمایم. شخصاً مایل هستم کمتر بگیرم ولی دولت ایران دستور داده ازاین قرار اخذ نمایم. این موضوع بیشتر ترکها را عصبانی کرد و مبادرت به این اقدامات غیردوستانه و وحشیانه در خاک ایران نمودند.

این اوقات تلگرافات متعدد از ایلات و سرکردگان و خوانین ارومیه و سردشت، بانه و غیره برای دولت و ملت و مجلس راجع به تجاوزات عساکر عثمانی می رسد. درحقیقت اسباب وحشت و اضطراب ملت گردیده هیجان غریبی[1] دارند و کلا و مجلسیان نیز در اضطرابند.

هرقدر به صدارت می نو یسند و رفع عائله را می خواهند و به اعلی حضرت عریضه می نو یسند واصلاح کار را می خواهند، جواب داده نمی شود. از طرفی هم درجواب تلگرافات سرحدات عاجز مانده اند که به تواتر می رسد. از جانبی از فشار ملت ایمن نبودند خود را درمخاطرهٔ عظیمه می دیدند. چندین روز موضوع تجاوز عساکر عثمانی به خاک ایران مطرح بود، تا در روز ۲۸ ذی حجه مرقومه از طرف صدارت وقتی رسید که مجلس مشغول

۱) اصل: قریبی

گفتگوی این مسئله بودند. مرقومه را آوردند. به رئیس مجلس دادند. وکلا از گفتار دم فرو بسته ساکت شدند. بعد از آنی که رئیس مرقومه را خواندند، مشغول مذاکره شدند. از مطالب مرقومهٔ امروز چیزی ظاهر نگردید.. ازمذاکرات مجلس سرّی هم نتیجه حاصل نشد. مجلس برهم خورد.

قبلاً مذکور شد که سعدالدوله سخت با مسیونوزطرف شده تا در روز بیست ونهم ذی حجهٔ ۱۳۲۴ به تواتر خبر رسید که حسب الامر ملوکانه، مسیونوز از ریاست گمرک خلع و منفصل گشت.یقین گردید که مطلبی است صدق و بیان واقع. زیرا که از وصول مرقومهٔ صدارت برای مجلس مستحضر شدیم که مرقومهٔ روز گذشته راجع به عزل نوز بوده است.

بعد از آن خبری منتشر شد که امروز سعدالدوله نطقی خواهند کرد. هرکسی میل دارد در بهارستان حاضر بشود. چهار ساعت به غروب روز مز بور جمعی در بهارستان گرد آمدند. قریب پانصدنفر حاضر بودند. دراین وقت سعدالدوله بالای پله های سرسرا آمد ایستاد. خطابه ای قرائت نمود که دلالت داشت براخوت و مساوات و برادری. پس از خطابه قدری از خدمات دولتی خود بیان کردند. ضمناً اظهار داشتند که مسیوز نوز رامن به ایران آوردم. مصدر این شغل مهم گردید. مسیونوز آدمی بود نمک به حرام. با اوطرفیت کردم تا امروز که به فضل خدا و توجه پادشاه جم جاه و به مرحمت صدارت عظمی دیروز دستخط معزولی او رسیده، اینک دستخطی که ازطرف صدارت به مجلس محترم واصل شده این است.

خطاب شاه [که] به مجلس مقدس شورا کرده بودند:

در روز ۲۷ ذی حجه مسیوز نوز و مسیو پریم هردو معزول و از شغل خودشان منفصل شدند پس [ازاین] به وزارت خوانده نخواهند شد. درخصوص سایر مطالب چند روزی تأمل لازم است که از روی بصیرت اقدامات لازمه بشود.

دراین جا خود سعدالدوله گفت زنده باد محمد علی شاه! که ملت کراراً زنده باد زنده باد بلند کردند. آخرالامر گفتند ایها الناس مقصود من معزولی این مرد بود که ساخته شد، دیگر مرا با کسی کاری نیست. همه برادریم. این بود خلاصهٔ بیانات سعدالدوله.

قبلاً راجع به انقلاب وشورش آذربایجان اشاره شد. این روزها چندین مسئله درمیان است که باعث هیجان ملی گردیده. از جمله انقلابات آذر بایجان که درواقع خیلی سخت

است. فتنه واغتشاش امروزهٔ ولایات وایالات این است که جماعتی می خواهند انجمن بر پا دارند. گروهی برضد انجمن ها هستند. برخی مشروطه طلبند. عده‌ای مستبد ومخالف مشروطه. گاهی هم درسرانجمن ایالتی وولایتی منازعه وگفتگوواقع می گردد. کاربه زد و خورد و قتل می رسد. الحاصل ملت طهران همه روزه درمجلس اجتماع کرده رفع اغتشاش تبریز وتوابع را ازمجلس ملی تقاضا دارند؛ وکلا را هم از کاربازمی دارند.

درآخر شهر ذی حجه اغتشاش آذربایجان شدت کرد. تلگرافات متعدد در این چند روزه از آنجا می رسد. از جمله تلگرافی از شهرفوق بوسیلهٔ مجلس و علما به اعلی حضرت معروض داشته بودند. درروز مز بور درمجلس قرائت کردند که خلاصهٔ تلگراف مز بور این بود.

تلگراف از تبریز بواسطهٔ مجلس مقدس و علماء اعلام

حضور مبارک اعلی حضرت قدر قدرت اقدس ملوکانه روحنافداه.

فتنه وغوغای آذربایجان خیلی شدت گرفته و منازعه کلی شده. اگر در آن موقع باریک بذل عنایت ومکرمتی نشود فتنهٔ آذربایجان بزرگ [می شود] وجمعی درمیانه کشته و نابود خواهند شد.

سرچشمه بتوان گرفتن به بیل چوپرشدنشاید گرفتن به پیل

بعد از اینکه تلگراف مز بور را درمجلس قرائت کردند، آقا میرزا سیدمحمد مجتهد وآقا سیدعبدالله مجتهد عریضه حضور اعلی حضرت عرض [کرده] به ضمیمهٔ تلگراف ارسال [نموده] واصلاح امور آذربایجان را خواستار گردیدند. حامل این عریضه مخبرالسلطنه بود که از طرف مجلس شرفیابی حاصل نماید. پس از شرفیابی عرایض را حضور مبارکه تقدیم داشت.

اعلی حضرت پس از ملاحظهٔ فوری دستخط جوابیه صادر کردند و بوسیلهٔ مخبرالسلطنه ارسال داشتند. یک ساعت از شب گذشته وارد مجلس گردید. ملت، وکلا وعلما را درمجلس توقیف کرده بودند که تا کار تبریز اصلاح نشود نمی گذاریم از مجلس بیرون بروید. آنها هم[1] از امر ملت تخطی نکرده مقیم بودند تا اینکه مخبرالسلطنه وارد شد.

۱) اصل: را

دستخط اعلی حضرت را به رئیس مجلس دادند.

در این وقت رئیس مجلس وعلما و وکلا محض احترام دستخط ملوکانه ازجای خود حرکت کرده نشستند. فوری دستخط شاهانه را قرائت نمودند که مقاصد عمومی را مرحمت فرموده و فتنهٔ آذربایجان هم ساکت وخاموش شد. بعد از ملاحظهٔ دستخط ملوکانه درمجلسیان وتماشاچیان تا نیم ساعت حالت وجد و انبساط بود. بی اختیار فریاد زنده باد شاهنشاه جوانبخت بلند بود. پس از اظهار شکرگزاری مخبرالسلطنه زبانی[۲] از طرف اعلی حضرت به عموم اخطار کردند که اگر درجزئیات تأخیری بشود به ملاحظهٔ مصالح وقت است والا درکلیه امورات مجلس مقدس، مضایقه نمی شود. هرمطلبی که ازمجلس بخواهند داده خواهدشد.

بعد از این بیانات آقا سیدعبدالله مجتهد اظهار کردند؛ بعد از این راه عذر ابداً برای وکلا نیست. از بذل مساعدت وعنایت شاهنشاه وهیئت دولت اگر قصوری بشود درکارها حتماً گناه از وکلای مجلس خواهد بود. مسئول ملت هستند. شاهنشاه هم نهایت مرحمت را فرموده اند. قدر این نعمت والطاف شاهانه را بدانید که بیشتر دچار شداید روزگار نشوید.

پس از این بیانات، دوساعت ازشب گذشته علما و وکلا وملت با خاطری مسرور و شاد به منازل خود رفتند.

داستان دخترفروشی درخراسان به ترکمانها

در این اوقات از اتفاقات جدید گفتگوی فروش دختران قوچانی است که به ترکمانهای یموت فروخته اند. ملت وانجمنها به واسطهٔ همین حرف سخت ایستاده اند که هرکسی که دختران مزبور را به ترکمان داده باید بگیرد بدهد و مجازات قانونی هم بشود. نسبت این کار را به آصف الدوله شیرازی ایالت خراسان وسالار افخم معاونشان می دهند. با این وصف آصف الدوله درخراسان حاکم است ولیکن سالار افخم درطهران است. درزمان صدارت عین الدوله طهران آمده تاکنون مراجعت نکرده است. درآن زمان مأمورین صدارت

۲)اصل: زباناً

مشارالیه را به طهران آوردند که قراری برای استرداد همین اسرا بگذارند. درواقع یک سال ونیم قبل از این واقعه ومعامله درقوچان و بجنورد رخ داده است.

مطابق خبر موثقی درهمان اوایل که سالار افخم را طهران آوردند، به توسط یک نفر از محارم صدارت ده هزار تومان سالار می داده که او رامرخص نمایند. صدارت قبول نکرده جواب داده این پول را برای این می دهند که از استرداد اسرا قطع نظر بشود. ولیکن من پول نمی خواهم بلکه حتماً باید اسرا استرداد شوند. چون آن موقع ملت قدرت نداشت کسی درصدد تعقیب قضیه برنیامد. با این که دونفر از کسان دخترها درطهران بودند ومأمورین صدارت آورده بودند کسی توجهی به عرایض آنها ننمود، تا اینکه مملکت مشروطه شد واین روزها که ملت قوت وقدرتی درخود دید درصدد مطالبه و مؤاخذهٔ استرداد اسرا برآمدند و به مجلس خیلی سخت گرفته اند. درمجلس هم چندروز این حرف مطرح وموضوع بحث است که قراری دراین باب بگذارند. بعد ازآنکه قضیه خاتمه یافت به موقع خود ذکر خواهم کرد.

دراین روزهاتلگرافی از مسلمانان عشق آباد به طهران رسید قریب به این مضمون: اگرچه کسی از شاهد قسم نمی خواهد ولیکن ما جماعت ایرانیان ساکن عشق آباد قریب پنج هزارنفر هستیم. قسم می خوریم که به چشم خویش دیدیم، دختران بد بخت قوچانی‌را درعشق آباد مانند گوسفند وسایر حیوانات به ترکمان می فروختند. هرقدر گریه و زاری می کردند کسی به فریاد آن بیچارگان نمی رسید. تلگراف مزبور در سوم محرم واصل، درمجلس قرائت گردید.

راجع به بانک ملی ایران

قبلاً راجع به افتتاح بانک ملی شمه‌ای بیان کردیم. دراین اوقات احساسات و هیجان ملی زیاد بود. پول برای شرکت بانک ملی از ولایات وایالات می فرستادند. آنچه از ولایات تلگرافاً خبر دادند که پول برای شرکت بانک حاضر شده وشرکای طهران هم پولهای گزاف داده‌اند برطبق آنچه درجریدهٔ مجلس انتشار یافته از ولایات قریب چهار کرورونیم حواله داده‌اند. آنچه در طهران شرکای بانک ملی داده‌اند قریب دو کرورونیم تومان می شود. زنهای محترمات و مخدرات ایرانی پول نقد و طلا و جواهرات زینت خودشان را برای سرمایهٔ بانک ملی دادند. ازطرف دولت هم مقررشده بود که ازمالیات آن سنه و سنهٔ

آتیه هرسالی دو کرور تومان حواله بدهند برای سرمایهٔ بانک درواقع می توان گفت که بانک ملی ایران دارای هشت کرور تومان سرمایهٔ اولیه بود.

در این وقت پولی برای مصارف دولتی و مواجب کشوری ولشکری لازم شد. دولت می خواست چهار کرور تومان برای این مصارف از خارجه استقراض کند. این خبر به مجلس رسید که دولت می خواهد از خارجه این مبلغ را استقراض نماید.

چون در قرار داد بانک ملی مقرر شده بود اگر دولت پولی لازم داشته باشد بانک ملی استقراضاً خواهد پرداخت، چنانچه بانک نتواند آنقدری که دولت می خواهد بپردازد به تصویب مجلس از داخله استقراض بشود؛ احیاناً اگر داخله هم نتوانند از عهده برآیند به تصویب مجلس از هردولتی که صلاح دانستند بگیرند.

نظر به قرار داد بانک ملی، مجلس چنین صلاح دیدند که چهار کرور تومان را بانک ملی به دولت قرض بدهد. لذا مراتب فوق از طرف مجلس به هیئت مدیره بانک ابلاغ شد. بانک هم برای پرداخت این مبلغ حاضر شد. مشروط براینکه دولت یک میزانی پول برای مصرف حالیه نقد بگیرد و یک میزانی هم به فاصله چندی دیگر به اقساط بگیرد. دولت هم به این شرط راضی شد. بعد از یکی دو مجلس که وکلای بانک باوزرا گفتگو کردند، آخرالامر دولت و بانک هردو دراین معامله و استقراض راضی شدند.

از طرف مجلس به دولت نوشتند: این مبلغ نقدی را که قبلاً می خواهند بگیرند مصارف خرج آن را صورت بدهند. از طرف دولت به این ترتیب جواب دادند که [از] چهار کرور تومان نهصدهزار تومان نقداً بانک باید بدهد برای بعضی قروض ومخارج دولتی سه کرور[1] [و] یکصد هزارتومان هم بعد از این بطریقی که معین خواهد شد دولت از بانک ملی دریافت خواهد کرد و صورتی هم به شرح ذیل برای مصرف نهصدهزارتومان نقدی نوشته و بواسطهٔ وزارت مالیه به مجلس مقدس ملی فرستاده بودند.

از بابت حقوقات رکابی که مدتی تأخیر افتاده و حالیه حتماً باید پرداخته شود علی الحساب صدهزارتومان.

از بابت حقوقات نظامی وقشونی که نقداً باید داده شود دو یست و پنجاه هزار تومان.

از بابت مخارج و مصارف در بار دولتی باید داده شود صدهزارتومان.

۱) اصل: دو کرور

بابت طلب طومانیانس باید داده شود سیصد و پنجاه هزارتومان که کلیتاً نهصد هزارتومان می شود.

این مذاکرات چندروز طول کشید. همه روزه درمجلس ملی و در بار مطرح بود. از طرف مجلس این طور مقرر شد که این وجه به تصویب مجلس شورای ملی باید به صاحبان حقوق و غیره داده شود. بالاخره همین طور در بوتهٔ[2] اهمال و اجمال ماند. بعد از چندین روز این گفتگو کوتاه شد. پولی هم از طرف دولت حواله ندادند.

۲) اصل: بوطه

شمه ای از احوالات مسیو ژوزف نوز

بعد از معزولی میرزا علی اصغرخان امین السلطان، صدارت را به امین الدوله واگذار کردند. معزی الیه مشغول ترتیب امور مملکتی شده کارهای ایشان از این قرار بود. معزی الیه شخصی بود آزادی طلب و مشروطه خواه ولیکن درآن زمان همدستی نداشت. به این ملاحظه قدرت اظهار هم نداشت. اما ازحرکات و مذاکرات او هو یدا بود. از جمله کاری که کرد این بود: کتابچه ای نوشت و فصول چند درآن گنجانیده بود. از جمله در فصل اول یا دوم نوشته بود که شاه ایران یک کرور تومان درسال بایدمواجب داشته باشد که آن مبلغ را به هرمصرفی می خواهد خرج کند. غیراز این دیناری حق دخالت و تصرف درپولی نخواهد داشت. چون این فصل را درحضور شاه خواندند. مشیرالسلطنه وزیر عدلیه آن روز بعضی مطالب به شاه عرض کرد که خلاصه این است که امین الدوله قصدش این است از این کتابچه که دست پادشاه را ببندد و تسلیم روس کند. سخن مشیرالسلطنه در وجود شاه مؤثر افتاد. ورقی که این فصل در او نوشته شده بود شاه به دست خودش پاره کرد. گفت: این کتابچه فعلاً خواندنش لازم نیست.

کار دیگر امین الدوله این بود [که] قدغن کرد هرکس درر کاب یا در ولایات وایالات به هرصیغه مواجب ومستمری وانعام و غیره دارد باید از خزانهٔ دولت درطهران بگیرد ومؤدیان مالیاتی هریک در ولایات خود بدهی که باید بپردازند به حاکم شهر خود بپردازند و اگر مواجب ومرسومی دارند در طهران دریافت دارند. برخی گفتند این ترتیب غیرممکن است. به اظهارات آنها اعتنائی نکرد.

اقدام دیگرش این بود. گفت [در] مملکت ایران خاصه طهران این همه مستوفی و مفت خوار لازم نیست. من درعوض این همه مستوفی که کرورها درسال مال دولت را می خورند چهار نفر یهودی از دولت بلژیک به ایران می خواهم که تمام محاسبات و جمع و خرج ایران را از عهده برآیند. مردم تصورمی کردند اینها حرف است، مأخذی ندارد و این بود سرحرف خود ایستاد. محرمانه با شاه گفتگو کرد. شاه بیانات امین الدوله را پذیرفت.

چهارنفر محاسب یهودی از دولت بلژیک برای محاسبات ایران احضار و کنترات نمود[1]. آن چهار نفر حرکت [کردند] و به طرف طهران رهسپار شدند. به سرحد ایران که رسیدند مسیونوز و مسیو پریم هرطور بود خود را به طهران رسانیدند. آن دو نفر دیگر درسرحد ماندند ومنتظر خبر این دو نفر بودند که از وضع امورات طهران مطلع شوند. اما نوز و پریم موقعی طهران وارد شدند که امین الدوله از صدارت معزول و میرزا علی اصغرخان از قم احضار، صدراعظم شده بود. امین الدوله مقصر دولت، تبعید به رشت و در لشت نشاء ملک خود مقیم بود.

اما نوز و پریم که وارد طهران شدند محل اعتنائی کسی نشدند. هریک یک عمارت کوچکی برای خودشان اجاره کردند ماندند. نوز احتیاطاً شاهزاده محمد جعفر میرزا [را] برای مترجمی خود آورد که هرماهی مبلغی به او بدهد. با همان حقوق کنتراتی خود قناعت می کرد، مدت زیادی از بیکاری نوز گذشت تازمانی که گمرکات داخله از طرف دولت به قوام الدوله تفرشی واگذار شد و پست را هم ضمیمهٔ گمرک کرده بودند. درواقع قوام الدوله و صنیع الدوله و یکی دونفر دیگر به شراکت، گمرک و پست را اداره می کردند. عمدهٔ شرکا قوام الدوله بود. باهزاران عجز و زحمت ششماه گمرک را عمل کردند. بعد از شش ماه از قوهٔ خود خارج دید؛ از گمرک استعفا داد.

چون میرزا علی اصغرخان صدراعظم به حال مردم و وزرا بصیر بود این استعفا را قبول نکرد. قوام الدوله را از حضور راند. مشارالیه که این طور دید از افتضاح آخرش اندیشید در اصطبل صدارت متحصن شد. صدراعظم دید با این شکلها کار مرتب نمی شود. باخود اندیشه کرد که این شخص یهودی را که امین الدوله از بلژیک آورده و در طهران مقیم است وماهی مبلغی پول دولت را مفت می گیرد خوب است که این شش ماه آخر سالی ضبط گمرک به مسیونوز رجوع شود، اگر قسط دولت را داد چه بهتر اگر هم ضرر و کسر آورد از خود قوام الدوله خواهم گرفت. مسیونوز را خواستند. دستورالعمل دادند که یک مراسله به قوام الدوله بنویسید که شما از طرف خودتان شش ماه آخر این سال ضبط گمرک طهران را به من رجوع فرمائید که درآخر سال اگر اقساط گمرک نرسد بتوانند از قوام الدوله بگیرند. چون قوام الدوله می دانست این عریضه از دستورهای صدارت است رد این سئوال را از قوهٔ خود

۱) درکتاب خاطرات سیاسی امین الدوله ص۲۵۶ و ۲۵۷ این عده سه نفر ذکر شده‌اند وحسین محبوبی اردکانی درجلد دوم تاریخ مؤسسات تمدنی جدید درایران صفحات ۴۳ و ۲۹۹ نام این سه نفر را نوز، پریم و انگلس ذکر کرده است.

خارج دید. این بود درنصفهٔ صفحهٔ همان کاغذ جوابی به نوز نوشت:

مسیو نوز مشروحهٔ شما واصل گشت از مطالب آن مستحضر شدم اظهار داشته اید گمرک تهران را در ششماه آخر سال به شما واگذار کنیم که شما ازطرف من به ضبط گمرکات بپردازید. خواهش شما را قبول کردم این کار را به شما واگذارمی کنم اما با این شرط که باید مجیب الملک باشما همراه باشد و گمرک را متحداً ضبط نمائید. بدون مداخله و صلاح اندیشی ایشان مداخله در هیچ امری نباید بشود. باشرط مز بور ضبط گمرک باشما است که بانهایت صداقت و درستی گمرک را ضبط کرده و هرماهه صورت جمع و خرج را باوجوهات عمل کرد بپردازید.

بعد ازآنکه نوز رقعهٔ مز بور را دید از شادمانی در پوست نمی گنجید. حالیه چه کند یک نفر اجنبی در مملکت غر بت بدون اجزا با دست خالی بدون اسب درشکه، اول اقدامی که کرد این بود یک نفر یهودی که از اهالی بلژیک و مقیم طهران بود رفت اورا پیدا کرد آورد. اسم آن شخص مسیو دونیو[1] بود. در یکی از اطاقهای گمرک دروازهٔ حضرت حضرت عبدالعظیم مسکن داد. مشغول شد که ترتیب اجرای گمرک طهران را بدهد. این شخص هم داخل کار شد.

اما مجیب الملک بعد از آنکه فهمید گمرک به نوز از طرف قوام الدوله بر گزار شده از کارکناره گیری کرد، استعفا داد. نوز دید با بی اطلاعی از اوضاع داخله تنها نمی تواند گمرک را اداره کند. کار از پیش او نخواهد رفت. شکایت به صدارت کرد. صدراعظم اندکی تأمل کرد. بعد میرزا علی خان تفرشی ملقب به معزالسلطان [را] که سالها نوکر شخصی صدراعظم بود مأمور کردند که با مسیونوز گمرک را اداره کند. این دو نفر هریک هزارها تومان از عایدات گمرک استفاده کرده ثروت هنگفتی را مالک شدند. درنتیجه نوز شش ماه آخرسال را بهرزحمت بود به پایان می رساند وخوب از عهده برمی آید. اقساط مقررهٔ گمرک را هم تماماً می پردازد، یک مبلغی هم اضافه داشته پرداخت.

در ابتدای سال نو گفتگوی گمرکات درحضور صدراعظم پیش آمد. گفتند چون سنهٔ ماضیه نوز خوب ازعهده برآمد و رفع دردسر ازما کرد امسال نیز گمرکات داخله به اوداده خواهد شد. سال دوم هم تمامی گمرکات داخله به معاونت معزالسلطان به مسیونوز واگذار

۱) درکتاب «مستخدمین بلژیکی درخدمت ایران ۱۸۹۸—۱۹۱۵ تألیف آنت دستره تنها اسمی که می تواند با این نام مشابهت داشته باشد: Vicomte Downe است.

گردید. وقتی که نوز گمرکات طهران و ولایات و سرحدات را تصرف می کرد به خاطرش آمد از دو نفر همشریهای خود که با یکدیگر از بلژیک آمدند و در سرحدماندند یکی از آنها را مأمور گمرک آذربایجان کرد، دیگری را به بندر بوشهر فرستاد مشغول کار شدند. مرتباً اقساط دولتی را می پرداختند. خرج تراشی هم برای دولت نکردند. صدراعظم که خدمات این مرد را دید سال سوم هم گمرکات را به او واگذار کرد. سال چهارو پنج هم باز گمرکات درتصرف نوز بود. آهسته آهسته پا به دایرهٔ ترقی وازدیاد ثروت نهاد. سال پنجم ادارهٔ پست را هم ضمیمه ادارهٔ گمرکات کردند. درتحت ریاست نوز بود.

بعد از این ترتیبات سالی که مظفرالدین شاه به سفر فرنگ می رفت نوز به خیال موقوف کردن گمرکات داخلهٔ ایران افتاد. مراتب را در سرحد به دولت اطلاع داد. اجازه خواست دولت اجازه نداد موقوف به مراجعت از سفر فرنگ نمودند. پس از مراجعت شاه از فرنگ فوری مسیو[نوز] ترتیبات کار را که پیش تر داده بود به دولت ارائه و گمرکات داخله را بکلی موقوف و ممنوع داشت. به جای گمرکات داخله گمرک را در سرحدات قرارداد. در حقیقت خدمت خوبی به مملکت ایران نمود. تقریباً در حدود دو کرورتومان گمرک ایران از این اقدام به شش کرورتومان رسید.

درسال ششم نوز خیلی دارای مقام شده بود. ضرابخانه هم ضمیمهٔ کارهای مسیونوز گردید. بعد تأسیس صندوق خزانه نمود. درقوی ئیل ۱۳۲۲ کارهای مهم دیگری هم به مسیو رجوع می شد. دردریای اشرفی غوطه می خورد. سالی یک دو مرتبه پول و اسبابهای قدیمه و آنتیک که به دست می آورد حمل به بلژیک می کرد. همچنین معزالسلطان صاحب ثروت هنگفتی به واسطهٔ معاونت نوز گردید که بالغ بریک کرور تومان بود. آن دو نفربلژ یکی هم که درسرحدات بودند [و] همچنین پریم هم هریک چندصدهزارتومان ازمال مملکت برده بودند.

این وضعیت ادامه داشت تا اوایل مشروطیت وانقلاب ایران. بعد ازتأسیس مجلس که صندوق مالیه به هم خورد کارمسیو[نوز] سستی گرفت. بعد ازآن سعدالدوله اسباب عزل اورا فراهم کرد چنانچه گذشت.

قسم خوردن وکلای مجلس

باز مجدداً هیجان ملت برای قسم خوردن وکلا شروع شد. بالاخره وکلا برای قسم خوردن حاضر شدند. یک روزی وسایل قسم خوردن را فراهم کردند بدواً رئیس مجلس شوراقسم یاد کردند. پس ازآنکه دیدند رئیس قسم یاد کرد، وکلا به ترتیب و به نوبت یاد کردند. درهرروزی تقریباً یک ساعت وقت مجلس صرف قسم می شد.

صیغه قسمی که درمجلس یاد می کردند

خدا را به شهادت می طلبم و به قرآن مجید قسم یاد می کنم که مادام [که] حقوق مجلس و مجلسیان محفوظ و مجری است تکالیفی که به ما رجوع شده است مهماامکن با کمال راستی و درستی وجد و جهد تمام انجام دهم و نسبت به اعلی حضرت شاهنشاه متبوع عادل مفخم خودمان صادق و راستگوباشم و به اساس سلطنت مشروطه و حقوق ملت خیانت ننمائیم وهیچ منظوری نداشته باشم جز قواعد و مصالح دولت و ملت ایران موافق ومطابق شرع محمدی و قانون احمدی صل الله علیه وآله الطاهرین.

بعد ازقسم خوردن وکلا هیجان ملت تمام و امیدوارشدند.

افتتاح مجلس دومای روسیه

این اوقات بی سیم های خارجه و جرایدخبردادند که روز ۲۲محرم سنۀ هزاروسیصد و بیست و پنج ق. دومای روس افتتاح شده و وکلای دوما درمجلس حاضر گشته اند. وکلای مجلس شورای ملی گفتگو ومشورت کردند که تلگراف تبریکی به دومای روس مخابره نمایند. تمامی وکلا رای دادند. از طرف مجلس مقررشد که تلگراف مز بور را بنو یسند به مجلس بیاورند. بعد از خواندن مخابره شود. بعد از دو روز به مجلس آوردند. قرائت کردند. پس از اصلاح روز ۲۶ شهر مز بور مخابره شد.

راجع به استرداد اسرای قوچان

درواقع ملت دراین کار خوب ایستادگی کردند. انجمنهای ملی هم متحداً با ملت همراهی و مساعدت می نمودند. وکلای مجلس نیز مساعدت خودشان را ابراز می داشتند. علاوه براسترداد اسرامجازات مرتکبین را هم از صدارت تقاضا می نمودند. تا دراواخر شهر ذی حجه مراتب را حضور اعلی حضرت معروض داشتند. بعد از استحضار از قضیه، اواخر ذی حجه ۱۳۲٤ق. دستخط ملوکانه شرف صدور یافت که آصف الدوله از حکومت خراسان معزول و به طهران احضار شد. چون خبر معزولی آصف الدوله درخراسان شهرت یافت اهالی خراسان جشن گرفتند. ولی ملت انتظار اسرا واسترداد دختران قوچانی را دارند.

رسیدگی به محاسبهٔ مسیونوز

این اوقات رسیدگی به محاسبهٔ نوز موضوع بحث و گفتگو است. مجلس رسیدگی به محاسبات چندین سالهٔ گمرک و پست و صندوق ابواب جمعی نوز را از وزارت مالیه خواسته اند. از طرف مجلس مقرر شده است که مسیو لاورس که معاون مدیر گمرک بود باید در موقع محاسبه حاضر باشد ومسیو پریم محاسب فرنگی ومعزالسلطان محاسب ایرانی که درگمرک متصدی محاسبات بوده اند باید حاضر باشند. مشغول رسیدگی محاسبه شوند. مقصود مجلس از حاضر بودن اشخاص مز بور مسیو لاورس است که کلیه محاسبات و تفتیش و غیره با او بود و درضمن چون پریم و لاورس با مدیر طرف خصومت بودند می خواستند این هردو برای مدعی گری و فهمیدن بعضی مطالب درمحاسبات حضور داشته باشند، چنانچه بیانات پریم درجای خود خواهد آمد.

اما معزالسلطان هم از دست لاورس دلی پرخون داشت، احتمال می دادند که ایشان هم برضد لاورس سخنی اظهار دارد که باعث برکشف الاسرار مخفیه بشود. این بود مقرر شده بود که این اشخاص باید درموقع رسیدگی محاسبه حاضر باشند.

در همین اوقات که گفتگوی محاسبه درمیان است مذکور شد که مسیولاورس قصد مسافرت دارد و معزالسلطان از طرف وزارت خارجه به سفارت پاریس مأمور است وفعلاً درتهیه مسافرت و مأموریت مز بور است.

دراین موقع از طرف مجلس اینطور مقرر رفت که عریضه حضوراعلی حضرت عرض و استدعا شود که دستخط ملوکانه شرف صدور یابد که لاورس از طهران حرکت نکند تا محاسبهٔ نوز بگذرد و معزالسلطان مسافرت خود را موقوف دارد. مشارالیه همین که این سخن درمجلس گفتگوشد دید عنقریب از طرف مجلس قدغن مسافرتش خواهد شد از این مسافرت منصرف شدند.

اما لاورس که مقررشد عریضه به آستان ملوکانه عرض شود، لاورس طرف مهر ومحبت نوز بود مشارالیه خیلی جوان، بیش از بیست الی بیست و یکسال نداشت. خوشرو وخیلی طرار وسخنور وموذی بود. درعلم دفترداری و محاسبه هم بی اطلاع نبود. درحقیقت علم تقلب و خیانت را از استاد و معلم خود نوز آموخته بود. علاوه زنی داشت جوان، خوش منظر که آن هم طرف مهر ومحبت نوز بود. در طراری لاورس همین بس که محاسب و منشیئی مثل معزالسلطان که جان نوز در دست او بود پیش لاورس عاجز شده بود. درزمان استقلال وزرا قبل از مشروطیت و قدرت سلطنت این قبیل اشخاص نادرست را از ممالک خارجه می آوردند و به او چندین کارهای عمدهٔ مملکتی را برگزار می نمودند که هرچه می خواهد بکند.

گفتگوی آمدن میرزا علی اصغرخان امین السلطان از فرنگ

پیش تر از این شرحی مذکور شد. این اوقات هیجان و انقلاب ملت بیشتر [است]. در سیصد انجمن ملی فقط همین حرف مطرح مذاکره است. از اینها گذشته مجلس مقدس شورا و وکلای ملت مضطر بند. علمای روحانی با این قدرت واقتدار ونفوذ کلمه آنقدر از این مرد اندیشه دارند. یک روز درمجلس همین سخن موضوع بحث بود هریکی از وکلا اظهار رأی می کردند. مجتهد طباطبائی اظهار کردند از این قرار هر زمانی که این مرد وارد شد باید گفت «علی الایران السلام». بعضی می گویند بعد از ورود این مرد اقامت ما در این خاک مشکل است.

آخر الامر یکی از وکلا گفت: شاید آمدنش بی اصل باشد. دیگری جواب داد دراواخر شهر صفر تلگرافاً اعلی حضرت او را احضار فرموده‌اند. جمعی تلگراف را انکار

می کردند. همه جا سخن درآمدن و نیامدن این شخص است غریب[1] این جاست که دوست و دشمن واهمه دارند.

از جمله آقا سید عبدالله [و] آقا میرزا سیدمحمد که درحقیقت پایداری این مجلس بواسطهٔ وجود ایشان است بیاناتی نمودند که حاصل آن این است: آقای میرزا سید محمد گفتند که وکلا از طرف مجلس عریضه حضور همایونی نوشته اند که امین السلطان به این ولایت نباید بیاید. این حرف غلطی است. امین السلطان نوکر شاه است. شاه نوکر خودرا خواسته اند. البته اختیار دارد نوکر خود را بخواهد و هرخدمتی‌که می خواهد به او رجوع کند. اگر فسادی ظاهر شد جلوگیری باید کرد. امروز نمی شود گفت این مرد به ایران و طهران نیاید هیچ قانون و دولت و مجلسی نمی تواند این مرد را ازآمدن به خانهٔ خودش ممانعت کند. بعد از این بیانات اندکی برای وکلا تسکین و تسلی پدید گشت. گفتند اگر مجلس ازآمدن امین السلطان برهم بخورد وای به حال ما ملت وای به حال این مجلس.

قانون راشی ومرتشی

قبلاً گفتم که راجع به رشوه دهند وگیرنده مذاکراتی جریان داشت. پس از گفتگوهای زیاد قانون مختصری برای این موضوع وضع نمودند که رشوه ازمملکت برداشته شود. بعد ازمدتی که در این باب سخن راندند آخرالامر برحسب ارادهٔ علمای روحانی اکثریت آراء نمایندگان برای رشوه گیرنده و دهنده دوسطرقانون مختصر نوشتند قریب به شرح ذیل:

رشوه دهنده و رشوه گیرنده از کلیه شئونات دیوانی و نظامی وغیره محروم وحقوقات دیوانی و شخصی و اداره او مقطوع خواهد بود. علاوه برشئونات و قطع رسوم مدتی هم حبس معین کرده اند و پس گرفتن پول رشوه هم جزو همین قانون است.

این قانون را رای دادند. به وسیلهٔ وزارت داخله به صحهٔ اعلی حضرت توشیح گردید به مجلس فرستادند.

۱) اصل: قریب

بانک ملی و استقراض دولت

قبلاً راجع به افتتاح بانک ملی شمه ای بیان کردیم. این اوقات بازاز ولایات داخله آذر بایجان، تون، طبس وغیره تلگرافات عدیده واصل می شود که فلان مبلغ پول حاضر است یا حواله شد. از طرفی شنیده می شود مردم املاک خود را می‌فروشند و برای سرمایهٔ بانک ملی می فرستند. درخود طهران هم خوب کمک کرده‌اند، پول داده‌اند. اطلاعی که به دست آمد و روزنامهٔ مجلس هم نوشت پولی که برای سرمایهٔ بانک طبقات مختلفه مملکت و مخدرات داده بودند قریب هشت کرور تومان بود. البته اگر بانک ملی دارای هشت کرور سرمایه نبود البته چهار کرور حاضر نمی شد با دولت معامله نماید. اما دولت با اینکه قرارداد استقراض را با بانک ملی خاتمه داده بود معهذا استقراض دولت عملی نشد. درباریها و وزراء شاه رامنصرف کرده نگذاشتند این استقراض عملی بشود. زیرا یکی از شرایط استقراض نظارت مجلس بود درمخارج و این موضوع برخلاف نظریه دولت وقت بود به این واسطه قبول نکردند.

ازدحام ملت درمجلس شورا
روز هفتم ربیع الاول ۱۳۲۵

در گذشته گفتم میرزا علی اصغرخان امین السلطان ازطرف اعلی حضرت احضار به ایران شدند. دو روز قبل مشارالیه وارد انزلی شد. اهالی انزلی از حرکت ایشان به مرکز ممانعت کرده به مجلس تلگراف نموده تکلیف خواسته اند. این خبر که به انجمنها وملت طهران رسیده قریب پنج شش هزارنفر از اهالی درمجلس اجتماع نموده ومنتظر تصمیم و رأی مجلس در این خصوص می باشند. مجلس رسمی شد. رئیس آغازسخن کرده گفتند تشکیل مجلس طرف صبح معمول نبوده فعلاً این مجلس فوق العاده تشکیل شده برای تلگرافاتی است که از رشت و انزلی مخابره کرده اند که باید به تلگراف مز بور جواب داد که تکلیف معین بشود. یک نفر از وکلا اظهار داشت که این تلگرافات می رساند که ملت رشت وانزلی الان در تلگرافخانه حاضرند. چند نفر از وکلا را هم به تلگراف خانه خواسته اند. پس از آن به امر رئیس تلگرافات مز بور را قرائت کردند:

از رشت به طهران— حضور مبارک امنای مجلس مقدس دارالشورای ملی شیدالله ارکانه.

از انجمن ملی انزلی تلگرافی رسیده که امین السلطان با کشتی مخصوص آمده است می خواست وارد انزلی بشود، اهالی اورا راه نداده و ممانعت از ورود کرده اند. تکلیف اهالی انزلی و رشت را معین نمائید.

انجمن ملی رشت.

تلگرافی که از انزلی مخابره کرده اند

از انزلی به طهران— حضور وکلای محترم مجلس مقدس دارالشورای کبرای ملی. امین السلطان وارد، اهالی مانع ورود. ملت اغتشاش کرده اند درتلگرافخانه حاضر شوید.

انجمن ملی انزلی

بعد از آنی که تلگرافات مزبور درحضور وکلا وجمعیت تماشاچیان قرائت شد خواستند گفتگوئی به نوبت مطرح سازند. یک مرتبه چندین نفر آغاز سخن کردند. از طرف جمعیت تماشائی هم که ابداً حق گفتگو و سخن گفتن نداشتند شروع به مذاکره نمودند به طریقی که از مذاکرات وکلا و سایرین چیزی فهمیده نمی شد. آنچه رئیس مجلس زنگ زدند مردم ساکت نشدند.

آخرالامر آقا میرزا سیدمحمد مجتهد با حرکت دست واشاره، مردم را اندکی ساکت کردند. اظهارکردند با این همهمه وقیل وقال کاری ساخته نمی شود. این مسئله هم خیلی اهمیت دارد. باید بی هیاهویکی دوساعت مذاکرات لازمه بشود. وانگهی از رشت و انزلی وکلا را درتلگرافخانه خواسته اند و انتظار دارند، باید جواب داد. حالا به نوبت و بانهایت ملایمت این مسئله را مطرح و با دقت و تعمق گفتگو واظهار رأی نمائید. تا اغتشاش انزلی شدت نکرده و تلگرافاتی حضور شاهنشاه عرض نکرده اند بگذارید درمقام اصلاح این امر خطیر برآئیم. فعلاً موقع مشاجره و ضدیت نیست. مشغول کار بشوید. سپس وکلا مشغول گفتگو و مذاکرات لازمه گردیدند.

تلگراف مشروح اهالی انزلی این بود:

از انزلی به طهران— حضور جنابان آقا میرفضلعلی آقا وآقای آقاسیدحسن تقی زاده وآقای مستشارالدوله، آقای وکیل التجار.

امین السلطان از فرنگ حرکت کرده و با کشتی مخصوص به انزلی وارد گردیده اهالی از ورودش ممانعت کرده ملت اغتشاش کرده اند. فوری درتلگرافخانه حاضر بشوید که دراین باب حضوراً گفتگوشده، تکلیف معین‌شود.

انجمن ملی انزلی

در این وقت یکی از وکلای معروف آذر بایجان اظهار کرد اگر مرا در تلگرافخانه نمی خواستند این حرف را نمی گفتم ولکن حالیه می گو یم. وکیل یک تکلیفی دارد، ملت تکلیفی و دولت تکلیفی دیگر. وکیل قسم خورده آنچه تکلیف خود را می داند می گو ید. من آنچه مضر به حال حالیه مملکت است می گو یم. دراین مجلس محترم باید عقیدهٔ خود را اظهار دارم نه درجای دیگر. لهذا خواهش دارم مرا از رفتن به تلگرافخانه معاف دارید. برای اینکه اگر من به تلگرافخانه بروم حتماً باید بگو یم نگذارید امین السلطان بیاید. من امروز آمدن این شخص را مضر به حال حالیه کشور می دانم. با صدای خیلی بلند می گو یم چندروز پیش هم گفتم امروز هم می گو یم. امروز این شخص نباید طهران بیاید عقیدهٔ شخص من این است وغیر این نخواهد بود.

وکیل دیگر اظهار کرد این آقا که اظهار رای و عقیدهٔ خودرا کرد ما اورا حق‌پرست، حق‌گو، حق‌دوست، وطن دوست می دانیم. درحقیقت اظهار عقیدهٔ شخص خود را بیان کرد ولیکن من شخصاً عقیده ام برخلاف عقیده و رأی اوست. کلیةً منکر این رای وعقیده هستم اگر ما بخواهیم این اشخاص را به نسبت خلاف و خیانت سابق از مملکت خارج نمائیم از این همه وزراواعیان ده نفر برای ما باقی نخواهد ماند. امروز اعلی حضرت امین السلطان را که درحقیقت نوکر شخصی اواست احضار کرده تصور کرده اند که این اغتشاش وانقلاب به دست این مرد مرتفع خواهد شد. ملت نباید از آمدن یک نفر این قدر واهمه واضطراب داشته باشد. چند روزی پیش گفتم امروز هم می گو یم اگر قلب سلطان اسلام تغییر کرد، وضع مملکت هم تغییر می کند. حالا اگر این مرد آمد امورات مجلس و مملکت اصلاح شد می دانیم او کرده وقلب شاهنشاه را برگردانیده است. اگر دیدیم امورات اصلاح نشد فتنه و

انقلاب شدت کرد، آن وقت این ملت اول اقدامی که به یک نفر مستبد خواهد کرد او خواهد بود.

وکیل سومی اظهار داشت گفت آنقدر بدانید که من دراین باب ابداً رای ندارم. نمی گویم بیاید و نمی گویم نیاید. درآمدن و نیامدنش نخواهم گفت. اما درضمن صحبتی دارم اگر مرا صدیق و راستگو می دانید. درست گوش دارید همه صبحت مرا بشنوید. درسه ماه قبل پیش از آنکه مجلس شورا تأسیس شود، بنده درفرنگستان بودم. یک وقت امین السلطان را ملاقات کردم. صحبت از زمان گذشته پیش آمد. امین السلطان گفت که تاریخ بعد از این نشان خواهد داد که آیا من می توانستم به غیر از این رفتاری که کردم رفتار دیگر کنم یاخیر. ازبابت استقراض اخیر خیلی نادم و پشیمان بودند. بی اندازه اظهار ندامت می نمودند. اما معنی شاه‌پرستی و وطن دوستی را به این کلمه می گفتند که حالا باید دولت ایران مشروطه ومقنّنه شود. این مطالب را من ازشخص امین السلطان شنیدم.

وکیل چهارمی بیان کردند که همه می دانید من از کسانی بودم که تا دوروزقبل درآمدن این مرد ابداً رای نمی دادم. می گفتم حتماً این مرد نباید بیاید زیرا که اگرپای او طهران برسدمجلس را وداع باید گفت، بواسطهٔ بصیرت ومهارتی که درداخلهٔ ایران‌دارد،رأی شاهنشاه را ازمساعدت با مجلس منحرف خواهد کرد. خلاصه درآمدنش رای نمی دادم. تا دیشب تنهابودم، خیلی دراین باب فکر کردم. زشت وزیبای کار را ملاحظه و تصور کردم، دیدم اگر امروز بنا باشد امین السلطان را نسبت به خیانت سابقه از ورود به ایران ممانعت نمایند آن وقت باید تمام وزراء را از مملکت خارج داریم.

شه اگر باده خوران راهمه بردار زند گذرعارف وعامی همه بردارافتد

حالا رأی وعقیدهٔ شخصی من این است که ابداً ممانعت از آمدن این مرد نشود. بگذارند وارد شود. بلکه شاهزاده عین الدوله را هم بخواهند. محاسبات او را رسیدگی کرده درسرخاصه وعلاقجات خودبماند برای چه مردم در به در ولایات داخله و ممالک خارجه باشند. پیشتر از این خیانت درمملکت ما عیب نبود بلکه معمول بود. فعلاً آن دوره برچیده شد. اگر بعد از این خیانت از کسی دیده شد باید جلوگیری کرد واو را از مملکت خارج [کرد] و به حکم قانون مجازات هم باید بشود.

وکیل پنجمی اظهار کرد به موجب این تلگرافات الان درانزلی اغتشاش وانقلاب کلی فراهم است. امین السلطان هم نوکر دولت است. ملت هم با دولت مخالفت ندارد. خوب است رأی بدهند تلگراف نمایند اهالی مانع ازورود او نشوند. قصاص قبل از جنایت

که نمی شود.

درخصوص رأی تشتت آراء و اختلاف پدید گشت. جماعتی به اعتراض گفتند رای لازم نیست. جمعی گفتند خیلی لازم است.

یک نفر از وکلای آذربایجان گفت برگردد. در اینکه این شخص خیانت عمده کرده محل اشکال و تردید نیست ولکن این خیانت منحصر به ایشان نیست. اگربگو یم این مرد نباید بیاید باید همه وزرا و اعیان واشراف بروند آن وقت کسی باقی نخواهد ماند. اما این بیانات واظهار عقیده که تقی زاده در ابتدا نمود به ملاحظات چند بود.دوسه ملاحظه در اینجا باید کرد. اول اینکه امین السلطان از ایران تبعید نشده که حالیه از آمدن اوممانعت نمایند. از ابتدا به میل خود مرخصی خواست و رفت فعلاً مراجعت کرده اند. دیگراینکه اگر می خواستید این شخص به ایران نیاید بایستی در همان زمان که از طرف دولت احضار شد اظهار دارید و از اعلی حضرت استدعا نمائید این مرد نباید بیاید، حالیه که حرکت کرده وآمده است به انزلی او را راه بدهید. عقیدهٔ شخصی من این است که اورا بپذیرید وبگذارید وارد بشود. بعد از ورودش اگر دیدید در وضع امورات مملکتی تغییر حاصل شد کاری را که امروز قصد دارید بعد از این هم امکان دارد.

بالاخره بعد از بیانات واظهارات اغلب وکلا اکثریت ورود امین السلطان را تصویب کردند. قرار شد تلگرافی از طرف مجلس به انجمن ملی انزلی مخابره شود که ورود اورا مانع نشوند. فوری صورت تلگرافی ازطرف مجلس نوشتند به مضمون ذیل:

انزلی جواب نمرهٔ ۵۰ و نمره ۵۹– از طرف مجلس دارالشورای ملی درورود امین السلطان: ابداً مانع ومنعی نیست البته اهالی انزلی، خاصه انجمن ملی آنجا در جلوگیری اغتشاش وانقلاب مساعی جمیله ازهرجهت مبذول دارند که امین السلطان محترماً حرکت وروانه طهران شوند.

بعد از صدور این تلگراف محتاج به رفتن وکلا به تلگرافخانه نشدند. کارتمام شد. ملت ازشورش وهیجان افتادند.

موضوع بانک ملی وافتتاح آن

در این اوقات یکی از مخدرات طلاآلات وجواهرات خود را برای سرمایهٔ بانک

ایصال داشته بود. به این واسطه گفتگو یی درملت پدید گشت که زنها از این قبیل طلا و جواهرات بسیار داده اند ومردها پول بسیار داده اند، از ولایات هم فرستاده اند. با این حالت معلوم نیست این بانک کجاست واین وجوهات نزد کیست. باز مطالب را پیشنهاد مجلس شورا کردند.

مجلس جواب داد پول و جواهراتی که داده اند موجود و نزد اشخاص معین است، ولکن افتتاح بانک موقوف به گرفتن چهار کرور پول است که دولت استقراض کرده است. هرزمانی که حوالجات دولتی برسد افتتاح بانک درهمان روز خواهد بود. اگر دولت حواله ندهد قدری افتتاح بانک ملی هم تأخیر دارد. بهرطریقی که بود مجلس جواب ملت را به ملایمت وخوبی دادند. مجلس از شورش وهیجان ملت خیلی واهمه دارند زیرا می دانند این شورش باعث افتضاح و توهین مجلس و استهزاء خارجه است. بهرصورت سرمایهٔ خوبی نزد شرکاء بانک ملی موجود شده است. درهمراهی ملت همین بس که این روزها یک نفربنای بی خانه پریشان روزگار که بیشتر از قوت خودش واهل عیالش نمی تواند پول تحصیل کند باهزار محنت ده‌هزارتومان از صرفه‌جو یی مخارجش و فروختن اثاثیه تهیه کرده تقدیم وکلای بانک ملی نموده، دو بلیط یکی به اسم خودش یکی به اسم پسرش گرفته. درجائی که ملت این طور همراهی نمایند مسلم است که مردمان متمول از هیچگونه مساعدت مضایقه ندارند.

میرزا ابوالحسن خان وکیل مجلس دراین روزها درمجلس گفته بودند که من دراین مدت کراراً دیدم و شنیدم که از همه جا کمک به بانک ملی داده اند ولکن هرقدر انتظار کشیدم از افتتاح این بانک خبری نفهمیدم. خیلی افسوس می خورم از اینکه در این دوروزه برای استعلاج مزاج به فرنگستان مسافرت خواهم کرد. متأسفم از اینکه افتتاح بانک ملی را ندیدم. بیشتر افسوس و حیرتم این است که درفرنگستان دوستان من زیاد هستند. البته مرا ملاقات خواهند کرد. اگر از من پرسش نمایند که آخر مسئله بانک را با این اقدامات وهمراهی ملت چه کردید چه جوابی به آنها بگو یم؟ شما جواب صریحی به من بگوئید که من در فرنگستان به دوستان خود بگو یم که اسباب افتضاح نباشد. درشش ماه قبل یکی از اعیان فرنگستان نکته ای به من گفته است، تا امروز به احدی ابراز واظهار نداشته ام ولکن حالیه می گو یم. گفت: اگر ملت ایران نتوانند تشکیل بانک ملی بدهند و نتوانند با سرمایهٔ خودشان حفظ حقوق خود را نمایند، حالت این مملکت حالت مصراست وحالت سلطان ایران حالت خدیو مصر خواهد بود.

یکی از وکلا درجواب می گوید: امیدواریم که ملت غیور نیتی را که دارند با این تسامح دولت دست از پیشرفت این اساس بازندارند و باجان و دل در این نیت مقدس سعی و کوشش نمایند. بعضی از وکلا هم اظهاراتی کردند.

یکی از وکلای آذربایجان گفت با این همه گفتگو جواب آقامیرزاابوالحسن خان که درفرنگ چه بگوید کسی نگفت ولکن من می گویم اولاً مجلس ملی با کمال افسوس عضوی از اعضای خود را که محل توجه می باشند روانه فرنگ می نماید. ثانیاً درفرنگ البته از وضع بانک وغیره از ایشان پرسش خواهند کرد. من تکلیف می کنم که همین گفتگوی امروز را در فرنگ مطرح سازند که چهار ماه است که از همه جا حملات سخت به رؤسای بانک ملی آوردیم حتی درقبولی نوشتن حوالجات دولتی و مجلس وملت هم نهایت همراهی را کردند. معهذا دولت درآخر مرحله مسامحه نموده نمی خواهد پول از بانک ملی بگیرد. حالیه مجلس ملی بداند که آخر این کار و عاقبت این امورات چه خواهد شد. این حرف آخری بود که از بابت بانک گفته شد.

چهارماده پیشنهادی وزارت مالیه

قبلاً گفتم وزارت مالیه برای جبران کسر بودجه مملکتی چهار ماده به مجلس پیشنهاد کرده بود ومواد مذکور بواسطه وزیر داخله برای صحه ملوکانه فرستاده شده بود. موّشح وبه مجلس دارالشورا آوردند. آن چهار موضوع برطبق شرح آتی است:

[۱] تفاوت عمل ولایات که جزومالیات شده به خزانه مملکت برسد.

[۲] موقوف شدن تسعیر جنس.

[۳] ترکیب کلیه تیولات ایران.

[٤] اخذ تفاوت عمل ممیزی مملکت خراسان.

بعد از صحهٔ ملوکانه درمجلس هم رأی گرفتند به اکثریت تصویب شد. برای این چهارمسئله هم قانونی درمجلس وضع کردند. درسال چند ملیون تومان از این چهارفقره عاید خزانه مملکت بود. جراید ملی هم بعد از تصویب‌این قانون ها اظهار خوشوقتی از طرف خودشان و عموم ملت نمودند.

فتنه وانقلاب شیراز

شیراز هم منقلب [شده] اغتشاش کاملاً ادامه دارد. شیرازیها درمحوطهٔ درب مجلس چادرزده واز تعدیات قوام الملک و پسرانش شکایت دارند. مقصودشان این است که قوام الملک به طهران احضار شود. هنوز مستدعیات ملت به جایی نرسیده، کراراً احضار قوام را ازوزارت داخله خواسته اند. جواب درستی نداده، اقدامی نشده.

بیشتر این انقلابات ولایات بواسطهٔ بی‌کفایتی وزیر داخله است. مجلس هم درنظر دارد که چند نفر از وزرا را تغییر بدهد. از جملهٔ آنها وزیر داخله است که در این مدت نتوانسته یک کار انجام بدهد. برحسب پیشنهاد مجتهد طباطبائی قرارشد یکبار دیگر مطالب مهمه را به وزارت داخله بنویسند چنانچه انجام‌نداد عزل او را ازپیشگاه همایونی بخواهند. مطالبی که فهرست کرده به وزارت داخله فرستادند بشرح ذیل بود:

احضار حاج آقا محسن عراقی.

احضار مستوفی باشی قم.

آسوده کردن جماعت چوبدار.

احضار قوام الملک شیرازی.

رفع فتنهٔ ماکو.

توقیف حشمت الملک.

استرداد اسرا.

خاموش کردن انقلابات ولایات وایالات.

این صورت را نوشته به وزارت داخله فرستادند. چند روزی ازفرستادن آن گذشت. از اقدامات وزیر مز بور خبری پدیدار نشد. به این واسطه عزل وزیر داخله مجدداً مطرح شد. مجتهد طباطبائی اظهار کردند بعد از آنی که وزیر داخله عزل شد قهراً کابینهٔ وزرا تغییر خواهد کرد. آیا بعد ازمعزولی اینها هیئتی بهتر از این وزرا هستند که بیایند؟

جواب دادند پس تکلیف چیست؟

آیت الله گفتند مقدور است همین وزرا را مجبور نمائید همراه شوند.

وکلا جواب دادند غیرممکن است که اینها همراه بشوند زیرا که لازمهٔ تدبیر را کردیم که وزیر داخله با ما همراه شود پیشرفت نکرد. ای کاش که فقط درمقام نامساعدتی بود، یا گاهی همراه و گاهی به خلاف بود. این مرد ابداً ابداً اعتنایی نمی کند وجواب

مجلس را ابداً نمی هد.

باز آیت الله اظهار داشتند اینکه می گوئید حرف است. سند ندارید. آیا خیانتی برای او معین کرده اید؟

جواب دادند، خیانتهای او زیاد است همه را فهرست کرده حضور اعلی حضرت همایونی خواهیم فرستاد.

ازجمله وکلا به آقای طباطبائی گفتند گذشته ازاینکه وزیر داخله باما همراه نیست، بعضی مطالب به اعلی حضرت عرض کرده که در مجلس چند نفر منحرف الطریقه هستند و مذهب بهایی را نشر می دهند. در طهران و سایر ولایات مردم را دعوت می نمایند. باید اینها را گرفت به دار کشید. از این قبیل مطالب زیاد عرض کرده است.

بالاخره تمام وکلا درعزل وزیر داخله متفق شده، برای عزل ایشان ورقهٔ رأی منتشر کردند. اکثریت مجلس رأی دادند. پس از حصول اکثریت، از طرف مجلس مقررشد که عریضه به اعلی حضرت بنویسند انفصال وزیر داخله را بخواهند. در همان روز نوشتند. توسط مخبرالسطنه برای اعلیحضرت فرستادند. به فاصلهٔ دوسه روز، وزیر داخله، وزیر خارجه و دونفر دیگر بطریقی که درمجلس اشعارشده بود منفصل کردند. مقررشد که هیئتی جدید معین و برای معرفی به مجلس شورا بفرستند. بعد از معرفی که درمجلس شدند مذکور خواهم داشت.

ورود امین السلطان به طهران

در این دو سه روز بحران کابینه، میرزا علی اصغرخان امین السلطان وارد طهران شدند. بعد از ورود فوری حضور اعلی حضرت تشرف حاصل کردند. مورد ملاطفت خسروانه گردیدند.

مستوفی الممالک (میرزا حسن خان آشتیانی) هم که مدتها در فرنگ مقیم بودند امین السلطان ایشان را هم همراه آورده بودند. درموقعی که حضور شاه می رسیدند به اتفاق مستوفی الممالک شرفیاب شدند. اعلی حضرت نسبت به ایشان هم اظهار مکرمت نمودند.

از حضور شاه که بیرون آمدند به در بار رفته بعد از صرف چائی وقهوه حرکت کردند. با تجلیل تمام ازمیان جمعیت تماشاچی که درعمارت تخت مرمر و بیرون جمع شده بودند گذشتند.

جمعی می گفتند امین السلطان ایران را امن خواهد کرد. با مجلس همراه خواهد شد. دستهٔ دیگر به خلاف آن اظهار می کردند.

روز بعد امین السلطان حضور اعلی حضرت رسیدند. امر ومقرر شد وزرائی که باید درمجلس معرفی شوند معین بکنید. پس فردا که روزشنبه است شما با وزرا بروید مجلس شورای ملی و باید بااساس مشروطیت همراهی نمائید. این مدت اثری از اقدامات وزرا دیده نشد. نوعی بعد از این در پیشرفت امورات مملکتی مساعدت نمائید که بزودی امورات گذشته منظم و خرابیهای سابقه رو به اصلاح گذارد.

امین السلطان از حضور شاه مرخص [شده] و به دربار رفتند. دراین وقت کلیهٔ وزرا در دربار حاضر بودند تا عصر در دربار ماندند. دراین دو روزه مردم ساکت بودند. گفتگویی نبود. منتظر معرفی وزرا شدند.

معرفی وزرا درمجلس شورای ملی

روزشنبه بیستم ربیع الاول ۱۳۲۵ ق. امین السلطان و سایر وزرای مسئول، حسب الامراعلی حضرت قراراست به مجلس بروند برای معرفی. وکلاهم درهمین روزازصبح درمجلس حاضر گردیده مشغول گفتگو هستند راجع به رشت وانزلی که تمام دکاکین آنجا بسته کسبه و تجار دست از کار کشیده اند. دو سه مقصود دارند. اولاً نظامنامه می‌خواهند. ثانیاً بقیهٔ قانون اساسی را مطالبه می نمایند. ثالثاً اضطراب وهیجان ملی رشت وانزلی برای این است که شنیده اند رحیم خان قراچه داغی سردار نصرت ازطرف دولت مأمور آذربایجان شده و دیگر مأموریت ظفرالسلطنه است به رشت. این هیجان و انقلاب برای این است که رحیم خان وظفرالسلطنه را از این مأموریتها معاف دارند.

از طرف مجلس و علما تلگرافاتی به رشت و انزلی مخابره شد که ملت را ساکت نمایند. زیرا که مأموریت رحیم خان بکلی دروغ است وآمدن ظفرالسلطنه هم به رشت موقوف خواهد شد. نظامنامه و متمم قانون اساسی هم درشرف اتمام وصحه است، ایصال خواهد شد. وکلا درمجلس صرف ناهار[1] کردند. چهارساعت بعدازظهر روز مزبور

۱) اصل: نهار

امین السلطان با سایر وزرای مسئول وارد مجلس شدند. وکلای مجلس لازمهٔ پذیرائی را به عمل آوردند.

امین السلطان اظهار داشتند اعلی حضرت همایونی این «کنستی توسیون» را که مرحمت فرموده اند کمال مساعدت را با این اساس داشته و دارند، به معاونت علما و وکلا، و ماهم که وزرا هستیم معاهده کردیم که با اساس مشروطیت همراهی کرده و احکام اورا اجرا داریم. زمانی که درحضور اعلی حضرت شرف اندوز شدم ازوضع وطریقهٔ «کنستیتوسیون» سایر دول متمدنه از بنده پرسش فرمودند. عرض کردم که لاعلاج هیئت دولت باید با مجلس متحدومتفق باشند تااجرای احکام به‌سهلی وآسانی بشود. بنابراین حسب‌الامر اعلی‌حضرت همایونی حاضر شده عرض می کنم به خلاف آنچه تصور شده ذات اقدس همایونی با کمال میل و مساعدت همراهی با این اساس دارند. ما که وزرا هستیم با کمال امتنان حاضریم برای اتحاد و همراهی. انشاءالله با قوهٔ اتحاد باید کاری کرد که اسباب افتخار برای ما حاصل شود. تمام دول امروز منتظرند ببینند که ما چه خواهیم کرد. روزنامه های فرنگ تا امروزماهی یک مرتبه هم از ایران چیزی نمی نوشتند وامروز همه روزه اقلاً یک ستون از وضع حالیهٔ ما می نویسند. فعلاً که ذات اقدس همایونی به میل خاطر مساعدت درپیشرفت این اساس دارند جای مسامحه نیست وسزاواراست که لازمهٔ جدوجهد در پیشرفت امورات دولت و ملت بشود.

حاج حسین آقای امین الضرب که یکی ازنایبان رئیس مجلس بود اظهار کرد که بنده ازطرف مجلس وملت عرض می کنم که ماهیئت وزراء محترم را صادق القول و راستگو می دانیم. همانطور که اظهار مساعدت و همراهی و اتحاد فرموده اند وکلای مجلس و ملت ممنون و شکرگزار هستند.

امین السلطان اظهار داشتند که روز قبل تمام وزرا با یکدیگر معاهده کردند که بعداز این به خلاف سابقه با مجلس کمال همراهی را بنمایند که در پیشرفت مقاصد مجلس کوتاهی و مسامحه نشود وکارها را به دفع الوقت نگذارنند، به تمام دولت و ملت باید اعلان و اطلاع داد که امروز دولت و ملت یکی است. هردو درحکم واحد همراه و متحد هستند و لکن همراهی هم باید از دوطرف باشد. وزرا درحقیقت مجری احکام هستند. هیچوقت در اجرا کوتاهی نخواهند کرد. مجدداً وکلا اظهار امتنان نمودند.

دراین وقت یکی ازوکلا گفت وزرا را خوب است معرفی فرمایند.

امین السلطان هیئت وزرا[1] را به شرح ذیل معرفی نمودند:

حضرت والاحضرت نایب السلطنه: وزیر جنگ.

نواب والافرمانفرما: وزیر عدلیه.

ناصرالملک: وزیر مالیه.

علاءالسلطنه: وزیر خارجه.

وزیر همایون: وزیر تجارت.

مخبرالسلطنه: وزیر علوم و اوقاف[2].

مهندس‌الممالک: وزیر معادن و فواید عامه.

بنده هم برای خدمت عموم به عنوان وزارت داخله منتخب گردیده و بالخصوص خدمت گذاری وزراء محترم را دارم. مقصود مقام رئیس الوزرائی است.

یک ساعت به غروب مانده هیئت وزرا وارد صحن عمارت مجلس شدند. از طرف تماشاچیها فریاد زنده باد اعلی حضرت شاهنشاه ایران، پاینده باد پدر تاجدار ایرانیان، زنده باد اتابک اعظم وزیر داخله، زنده باد اتحاد، پاینده باد مساوات، برقرار باد قانون محمّدی، زنده باد علما بلند شد.

وزیر داخله و سایر وزرا با همین ترتیب از مَیان جمعیت می گذشتند. فقط یک راه برای عبور وزرا باقی و باز بود و باقی اطراف صحن و فضای بیرون از کثرت جمعیت راه نبود.

در این موقع سواد رقعه پرنس ملکم خان را که به وزارت خارجه نوشته به دست آورده برای شناختن این مرد خدمتگذار و وطن دوست که ابتدای کتاب مختصری از حالات ایشان نگاشتیم عیناً درج می کنم تا خوانندگان بدانند ایران هم این قبیل اشخاص وطن خواه و عالم داشته، منتها به قدری که شایسته بود از وجود آنها استفاده بنمایند نکرده است.

سواد رقعهٔ ملکم خان به وزارت خارجهٔ ایران
پنجم ربیع الثانی ۱۳۲۵

در این موقع وزیر مختار دولت ایران در در بار رم بود![1]

۱) اصل: وزیر

۲) اصل: عدلیه که غلط است

۱) این رقعه خطاب به علاءالسطنه می باشد.

دیگر نمی‌توان پنهان کرد که دولت ایران به یک نقطه‌ای رسیده که سکوت مأمورین خارجهٔ ما بدترین خیانت خواهد بود. آن جوش ترقی طلبی که این اواخر حواس[1] دنیا را برسر ایران جمع کرد، منتهی به این حیرت شده که ایران چقدر خالی و چقدر خراب بوده‌که همهٔ علما و بزرگان و وزرا و پیران هرصنف و جوانمردان هرطبقه با همهٔ مساعدت و همراهی یک شاهنشاه جمع شدند، به هرقسم آزادی ترتیب دادند و امروز عموم ولایات بیش از هروقت مغشوش، عساکر همه گرسنه، سفراء و مأمورین همه جا فراری، دولتخواهان غیرتمند راضی به مرگ شده‌اند. وقتی که سبب می‌پرسیم، بزرگ و کوچک عالم و جاهل جواب می دهند: سرّ این پریشانی از اغراض و طمع و نفاق و بی ....[2] وزرای ما است. چه حرف لغوی که از قباحت آن آزرده و خسته نمی شویم.

طبع بشری درهردور واقلیم صاحبان همین اغراض صاحبان همین طمع و نفاق و خودپرستی بوده والان تمام این معایب درهمهٔ دول به مراتب بیشتر از ایران رواج دارد. فرق واحد در بی‌علمی ماست. سبب بی علمی ما هرچه باشد و خیانت نیتجه اش این است که امروز دولت ما به اشد فقررسیده است و کل حکما و وزراءواستادان ماهر به ما خبرمی دهند که با این فلاکت بی پولی محال است که بتوانند سلطنت واستقلال ایران را از ورطهٔ انعدام خلاص نمایند ونجات دهند و یقین است که وزارت جلیله‌خارجه ما بهتر از هرکسی واقف است که همین روزها دول بزرگ به جهت ختم پریشانیهای ایران درچه مذاکرات و درتدارک چه نوع تدبیر هستند.

چاره چیست؟ هرشاگرد وزارت خانه های ممالک خارجه به صراحت خواهد گفت بدون ترک یک دقیقه، جد وجهد نمایند که با این ایران از دست رفته بواسطهٔ چند فقره اصلاحات سهل و فوری اقلاً برحسب ظاهر سروصورت دولتی بدهند.

ولکن حالیه باید این مطالب را هم به درستی فهمید که درهیچ حالت، اصلاح تازه بدون سرمایهٔ نقدی نمی‌شود. بدبختانه ایران به یک حالتی رسیده که برای هیچ اصلاح جزئی هم قوهٔ هیچ سرمایه نقدی باقی نمانده است. دراین مقام هولناک می شنوم اولیای طهران درصدد یک قرض تازه هستند.

امان از تجدید چنان خبط مهلک، جای عزای ملی خواهد بود. هرگاه این دفعه هم

۲) اصل: هواس

۱) اصل خالی است.

بزرگان ما، بلای قروض حالیهٔ ایران را شبیه بدان معجزات تشبه کاری که مشاهیر حکمای فرنگستان اسباب شوکت آبادیهای دنیا و شرط حیات دول شناخته اند...[1]

بنابراین باید جناب عالی به هر زبان که بتوانید به اولیای امور حالی نمائید که نه دولت انگلیس، نه دولت روس، نه بلژیک و نه هم حکومت بلغار، به هیچ دولت یک دینار نداد. آنچه هزاران ایران ملیونها از آن معاملات خارج از تصور می شنویم همه از برکت آن فنون مالیه است که نه به گوش جمشید رسیده بود ونه درهیچ کتابخانهٔ ما اسمی از آن برده شده است. باید از این دریای فنون مالیه همین یک فقره حالی فرمایند که دول و کمپانیهای فرنگ درهرشهر چند کارخانه و مخزن پول به ترتیب داده اند که مردم هرقدرپول دارند، عوض اینکه درخانهٔ خود حبس کنند با اطمینان کامل می ریزند به آن مخزنها واز آن مخزنها به نهرهای مختلف جاری می شود. به هرنوع اعمالی که موجب آبادی ومایه منافع باشد.

اگر از آن جناب اشرف بپرسند که این کارخانجات را به چه صنعت ساخته اند داخل هیچ تفصیل نشوید. به علت اینکه مطالبی که به چندین سال درمدرسه تحصیل می شود به چند دقیقه صحبت اتفاقی هیچوقت مفهوم نخواهد شد. همین قدر بفرمائید که این دستگاه را با هرصنعتی که ترتیب داده باشند حالا رؤسای این مخزنهای نقدی حاضر هستند که دولت ایران هرقدر پول لازم داشته باشد ده‌مقابل آن را بدون مداخله هیچ دولت خارجی و بدون رهن هیچ یک از حقوق ایران تسلیم وزرای طهران نمایند. با این شرط،

اولاً اولیای دولت به من و جنابعالی یا به هرممیز دیگر ثابت نمایند، آن پول فقط و فقط صرف آبادی ایران خواهد شد.

ثانیاً: به ما درست حالی نمایند که ایران هم مثل ادنی دولت فرنگستان امضاء دارد وامضای دولت حقیقتاً امضاء است.

این دو شرط بحدی سهل و بی ضرر است که کدخدای هرده فرنگستان می تواند در مملکت ایران مجریٰ دارد. قطعاً در ایران خواهند پرسید که راه و دلیل امکان این مسئله چیست؟ دو جواب دارد:

جواب اول این است که: خود اولیای دولت بروند در مدارس فرنگستان اولاً بیست [و] پنج سال درس بخوانند.

جواب دوم: که من حاضر هستم که از هردولت واز هر وزیر و از هرحکیمی سند

۱) جمله ناقص است.

قطعی بیاورم که این فقرات معروضه، تماماً مطابق با علوم مقررهٔ دنیا است. و وزیر که بتواند این دوشرط مزبور را در ایران برقرار نماید دولت ایران را زنده و مملکت ایران را بهشت روی زمین ساخته است.

ایضاً سواد مراسلهٔ دوم ملکم خان

بعدالعنوان:

عرض مطلب تمام شد. یک استدعای شخصی دارم که باقی مانده است. چون درمیان این پریشانیهای طهران هنوز نمی توانم بفهمم که عرایض بنده چطور می رسد و کجا مفقود می شود منتهای مکرمت خواهد بود اگر مقرر دارید این پاکت را در طهران چاپ نمایند.

اگر برای وزارت جلیله این فرصت را هم باقی نگذاشته باشند با تلگراف یک اشاره بفرمائید. بنده این نقشه را با جمع تحریرات سابقه و لاحقه درخارج چاپ و بدون زحمت احدی درایران به دردمندان وطن پست نمایم.

العبد ملکم

بدیهی است که این مملکت از دو چیز آباد می شود. یکی با قوهٔ پول است که وضع مملکت را مرتب دارند. دیگر با قوهٔ علم است که این مردم دارا باشند وامور مملکت را اصلاح نمایند. پرنس ملکم خان ازخیرخواهان دولت و آزادی خواه مملکت بودند. افسوس که درکشور ایران گذشته از اینکه پول و علم ندارند معنی آزادی را هم نمی دانند وطعم حریت ومساوات را نچشیده اند.

کابینهٔ میرزا علی اصغرخان اتابک

بعد از آنکه کابینه درمجلس معرفی شد مجلس مطالب مهمه را فهرست کرده، وزیر داخله را درمجلس احضار کردند. مطالبی که دراین مدت دربوتهٔ اهمال مانده بود اصلاحش را خواستند.

از جمله مطالبی که از وزیر داخله خواستند احضار متولی باشی قم بود که جماعتی از سادات قمی و خدام آستانهٔ حضرت معصومه، مدتها بود در طهران به مجلس متظلم بودند ودر این مدت وزرای گذشته نتوانستند متولی باشی را حرکت دهند. حتی میرزا عباس قمی در جلو مجلس خود را نفت زده آتش زد. با این حالت کسی دستی به متولی باشی آستانهٔ قم پیدا نکرد.

فوری وزیر داخله تلگرافی دراحضار تولیت آستانه صادر کردند که برای رفع تظلمات سادات آستانه که از شما تشکی دارند وجود شما فوری درطهران لازم است. بدون هیچگونه مسامحه و تعلل به وصول این تلگراف حرکت کرده به طهران بیائید جواب تظلمات سادات را شخصاً بگوئید.

به فاصلهٔ یک هفته متولی باشی در طهران حاضر شدند به وزیرداخله و مجلس عریضه نوشته ورود خود را کتباً اطلاع دادند که درطهران هستم.هرکسی که با من گفتگوئی دارد درعدلیه حاضر شده جواب گوئی خواهم کرد.

بعد از ورود متولی باشی، مجلس استرداد اسرای قوچان را از وزیر داخله خواستند. وزیر مزبور فوری وزیر عدلیه را احضار، قدغن اکید در حاضر کردن آصف الدوله وسالار افخم نمودند. دستور دادند آنها را استنطاق نمائید. دو نفر از قوچانیها [را] که هجده‌ماه است در طهران برای استرداد اسرای خود سرگردانند، در عدلیه حاضر نمائید و هرکسی اطلاعی از این کار دارد ازقبیل مأمورین وغیره همه را احضار کنید، تحقیقات لازمه را نموده، هریک که مرتکب این حرکت قبح شده است باید اسرا را گرفته مسترد دارد و مجازات قانونی هم بشود. وزارت عدلیه نیز برحسب دستور شروع به اقدام نمود.

اما مسئله سوم که از مطالب مهمه بود، دراین روزها از وزیر داخله خواستار گردیدند. احضار حاج آقا محسن عراقی بود که مدتها است مورد بحث بود. جماعتی از دست حاج مزبور شکایت دارند و کسی نتوانست او را حرکت بدهد.

وزارت داخله تلگراف به حاجی آقا محسن عراقی کردند: جماعتی از دست شما درمجلس شورا و عدلیه شکایت دارند. فوری حرکت کرده طهران بیائید جواب تشکیا ت جماعت عراقی را شخصاً بدهید.

به وصول تلگراف وزیر داخله فوری حاج آقا محسن ازعراق حرکت کرده به قم آمد. آنجا پشیمان شد. مجدداً به عراق برگشت. شهرت یافت که متولی باشی قم مانع آمدن طهران حاج آقا محسن شده.

سپس فرزند خود حاج آقا احمد را با پسر کوچکتر به طهران گسیل داشت که جواب مدعیان او را بگوید. بعد از ورود طهران چندروز فاصله برادر کوچک با چند نفر از طلاب عراقی که همراه حاج آقا احمد آمده بودند نزدیکی عمارت بهارستان می گذشتند. از قضا با جماعتی که از دست پدرش شکایت داشتند برمی خورند. جمعی از وکلای مجلس می گویند پسر حاج آقا محسن و طلاب عراقی، عارضین را خیلی صدمه و کتک زیادی زده اند.

جمعی دیگر از وکلا قول مزبور را انکار [می]دارند که پسر حاج مزبور و طلاب از جماعت عارضین و جمعیت کمکی کتک خورده اند. این اختلاف از واقعه حاصل گردید. بعد عریضه ای پسر بزرگ به مجلس مضمون ذیل نوشتند:

من ازطرف والد، وکالتاً به طهران شرفیاب گردیده کراراً خدمت اولیای دولت قوی شوکت عرض کرده درحضور اعلی حضرت قدرقدرت همایونی هم التزام سپرده ام که هرکسی از والد هرشکایت و ادعائی دارد بعد از تحقیقات لازمه و اثبات من حاضرم درمقابل هریک تومانی ده تومان بدهم. مثل اینکه دیروز اخوی را فرستادم با جمعی برای تحقیقات همان عارضین به همدستی جماعتی از طهرانیها برسراخوی و چند نفر طلاب که همراهش بودند ریختند. کتک زیادی به آنها زده اند و یکی از طلاب را از بس که کتک زده اند رعاف کرده احتمال خطر هم دارد. بفرستید این جا تحقیقات و رسیدگی نمایند که این مجلس محترم برای حفظ حقوق این مردم است. البته مجلس باید رسیدگی کند.

مذاکرات مهمهٔ مجلس دارالشورا

چند روز درمجلس مذاکره از انقلابات و اغتشاشات داخله بود. بعضی از وکلا اظهار امتنان و رضایت از اقدامات وزیر داخله می کردند که دراین چند روزه خیلی از مطالب عمدهٔ مهمه را انجام و اصلاح کرده اند. بالاخره رشتهٔ سخن وکلا به حاج آقا محسن و آمدن پسرش به طهران رسید. یک نفر از وکلا گفت درخصوص حاج آقا محسن مکرر شکایت از او کرده اند و به خلاف آن هم شکایت نموده اند. من ابداً با اینها کار ندارم و طرفدار کسی هم نیستم. حرف من درحاج آقا محسن نوعی است. یکی از تکالیف مجلس این است که بدون تحقیقات لازمه هیچوقت کار نکند وحکم قطعی ابداً ندهد، مثل حکایت

عارضین عراقی دیروز بهمراهی وهمدستی اجتماع دیگر با پسرو کسان حاج آقا محسن طرف شده و صدمه زده‌اند. مظلومین نباید مرتکب این حرکات بیجا شوند. مظلومین را باید به وزارت خانه ها رجوع کرد تا احقاق حق بشود.

در این وقت وکیل آذر بایجان با نهایت جوش و غرور ملی سخن آغاز کرد. گفت اینها را دور بیندازید. من می گو یم با مستبدین غرض دارم ولکن نمی شود اسم یک نفر آدم غدارطراری را مجتهد وحجة الاسلام گذاشت و از او طرفداری کرد. پس شما غرض دارید والا این مطالب دخلی به او ندارد. حاج آقا محسن را جمعی از دستش تشکی دارند. حتماً باید به طهران احضار شود تا رفع آشوب بشود.

امروز حرکت حاج آقا محسن و تبعید او از عراق علاج برءالساعه است والا امروز غیراز این راهی به خاطر من نمی رسد و آمدن پسر حاج آقا محسن فایده و ثمر ندارد. باید حرکت او را جداً از وزارت داخله بخواهند تا او را در طهران حاضر کرده، تحقیقات لازمه و مجازات قانونی درمورد او مجری شود.

وکیل اول در پاسخ وکیل آذر بایجان گفت: اینکه گفتید طرفداری شده، آنقدر بدانید که من هیچ وقت طرفدار کسی نیستم. مگر با افعال این مردم؛ که با افعال خوبشان همراه واز افعال زشتشان روگردانم. اینکه گفتید شما غرضی دارید، اینجا به شرف من برخورد. یا باید غرض مرا اینجا ثابت نمائید که من اذعان کنم یا معذرت بخواهید. اینکه شما هرروز به علما و مجتهدین پیچیدگی می نمائید کار صحیحی نیست. این حاج آقا محسن هرچه باشد جزو علما و مجتهدین وصاحب فتویٰ و تقلید است که شما این طور نسبتها می دهید وآن یکی جناب حاج آقا محمد مجتهد بروجردی است.

دراین وقت آقا میرزا سید محمد طباطبائی درجواب وکیل اخیر زبان اعتراض برگشود: آنها را کسی جزو علما نمی داند و درشمارمجتهدین نمی خواند. یعنی هیچوقت داخل در طبقهٔ علما و مجتهدین نبوده و نیستند. نه حاج آقا محسن نه حاج آقا محمد. اما حاج آقا محسن که حالش به همه کس پیداست که دزدی است طرار و راهزن و ظالمی است مستبد و متعدی که اگر کسی او را جزو مجتهدین بداند توهینی بزرگ نسبت به علما کرده است.

اما حاج آقا محمد بروجردی پسر عموی من است. باید من درمورد او همراهی ومساعدت کنم. لهذا می گو یم او هم از جزو وشمار علما خارج است وابداً از سلسله ما نیست واز اصل اینها از نوع ما وجنس ما خارج هستند وهروقت که حرکتی غیرقاعده که

عادی طبیعت اینها شده دیده شود بر دولت وملت لازم است که اینان را درتحت استنطاق آرند ومجازات قانونی برایشان اجرا سازند. بعد از این بیانات هردو وکیل ساکت شدند.

انقلابات داخلی

انقلاب درسرتاسر مملکت حکم فرما است. از جمله واقعه ای که اسباب شورش طهران شده این است: ایل شاهسون بغدادی ساوه که مدتها است جزو حکومت ساوه به پالکونیک رئیس بریگاد قزاق واگذار است ومالیات ساوه و شاهسون را برای محل مواجب قزاقخانه و صاحبمنصبان واگذار کرده اند. این اوقات ایل مزبور از تعدیات پالکونیک به جان آمده بدواً به وسایل عریضه و تلگراف شرح تعدیات واجحافات پالکونیک (رئیس بریگاد قزاق) را به مجلس شورا عرضه داشتند. چون اقدامی دررفع تعدیات آنها نشد، ناچار جمعیت زیادی از شاهسون بغدادی به طهران آمده اند؛ همه روزه طرف عصر و شب درب مجلس شورا اجتماع کرده فریاد می کشد. جمعیتی هم از اهالی طهران داخل آنها شده به آنها کمک می نمایند.

از همهٔ اینها گذشته، ملت طهران و افراد انجمنهای ملی و ناطقین همه روزه درجلو مجلس جمع شده هنگامه دارند. کمی نان هم باعث ازدیاد جمعیت کارگر وعمله شده آنها هم داخل این جمعیت شده برکثرت مجتمعین افزوده شده است. مملکتی است پرآشوب. وزیر داخله و رئیس الوزرا چه بکنند. پول وقوهٔ قهریه هم وجود ندارد. وکلا هم جداً احضار قوام وحاج آقا محسن یا امثال آنهارا از رئیس الوزرا می خواهند. این است که کارپیشرفت ندارد.

اما جمعیت شاهسون بغدادی منظورشان این است که از تحت ریاست و حکومت رئیس قزاق خانه خارج بشوند. دراین مورد هم اعلی حضرت وهم رئیس الوزرا دچارمحذور هستند. رئیس الوزرا اگر بخواهد با مقاصد ملت وایل شاهسون همراهی نماید، ضد میل و رأی اعلی حضرت واقع می شود. زیرا که شاه به پالکونیک نهایت محبت ومیل دارند. همین مخدور هم دروجود شاه هست. رئیس قزاقخانه را نوکر شخصی غمخوار ودلسوز می داند، اما تصور شاه بی مورد است. زیرا پالکونیک دلسوز وغمخوار سلطان ایران واسلام نخواهد شد. به این واسطه این کار اصلاح نمی شود. نتیجه را بعد به موقع خود خواهم نگاشت.

این اوقات از طرف مجلس به رئیس الوزرا سخت گرفتند وجداً آمدن حاج آقا محسن و قوام الملک را خواستند. وزیر داخله جواب داد درباب آمدن حاج آقا محسن اقدامات لازمه و تلگرافات عدیده مخابره کرده ام. این است حاج مز بورپسر خودرا با وکالت نامه فرستاد و پسرش این جا کراراً به مجلس و دولت سند سپرده است. هرکس گفتگوئی دارد حاضر شود. درصورت اثبات ده مقابل بگیرد.

با این جوابی که وزیر داخله دادند مجلس و ملت نپذیرفتند. حتماً احضار شخص حاج آقا محسن را خواستند آخر الامر وزیر داخله معتذرشد براینکه حز به واسلحهٔ وزیر داخله تلگراف وکاغذ است جمعیت و قشونی هم با تلگراف همراه نیست که اگر به رضایت حرکت نکرد، جبراً او راحرکت دهند. اختیار حرکت وسکون هم دست من نیست. حالیه که او راجداً و حتماً می خواهید، پس خوبست از مجلس اجازه بدهید با قوهٔ جبریه و قهریه اورا حرکت دهیم. اگر اجازهٔ قوهٔ قهریه نمی دهید اورا هم حتماً می خواهید این کار غیرمقدور و انجام ناپذیر است.

راجع به قوام الملک شیرازی هم قبلاً نوشتم جماعتی از شیرازیها درب مجلس چادر زده واز تعدیات قوام الملک شکایت دارند. مراتب را وکلا به وزیر داخله اظهار داشتند؛ احضار قوام را هم خواستند.

وزیر داخله حسب الامر اعلی حضرت تلگرافی دراحضار قوام الملک صادر کردند. بعد از چند روز تلگرافی از یکی از اعیان شیراز برای وزارت داخله رسید که قوام الملک حسب الامر قصد حرکت دارند ولکن خوانین و شاهزادگان وغیرها نمی گذارند قوام حرکت کند. اگر گوش به حرف آنها ندهند واز شیراز حرکت کنند همان قدر که از شیراز خارج شد، فتنه ومفسدهٔ کلی درشیراز خواهدشد. البته احتمال نزاع وقتل ومخاطرات بزرگ دارد.

وزارت داخله تلگراف مز بور را به مجلس فرستادند. یکی دو روز این حرف کوتاه شد. در روز سوم تلگراف دیگر از شیراز رسید که قوام الملک از کلیه کارها و امورات مرجوعه به کلی استعفا داده و از کار کناره کرده اند.

دو روز دیگر تلگراف مفصلی از خود قوام الملک به عنوان وزیر داخله واصل گردید که قریب به شرح ذیل بود:

حضور حضرت مستطاب اجل اتابک اعظم وزیر داخله دام اقباله العالی:

نمی دانم این همه عرض و داد و هیاهوبرای چه است، این همه عارضین ومتظلمین از کجا پیدا شد. این بنده تا دوماه پیشتر درطهران مقیم بودم، چرا این حرفها و این مذاکرات

وشکایت درمیان نبود. از زمانی که بنده از طهران حرکت کردم این همه صداها از کجا بلند شد. با اینکه من هفتاد هزارتومان هم داده وآمده‌ام وهنوز هم تصرف و مداخله درامورات نکرده و نخواهم کرد و دیناری هم از بابت مالیات حواله نداده‌ام ونخواهم داد، پس اجحافات وتعدیات من از کجاست ومن هم از کارخود استعفا دارم. درحالی که از کارخود استعفا داده‌ام دیگر به من چه می گویند وچه ازمن می خواهند. چه تعدیاتی ازمن به کسی وارد شده است؟ با همه تفاصیل بنده درآمدن طهران درکمال افتخار حاضرم ولکن درشیراز اگر تولید فتنه و فسادی شود وانقلاب وشورش وقتل وخون‌ریزی حاصل گردد مدخلیتی با بنده نخواهد داشت. ولی اگر اجازه مرحمت می فرمائید، بنده که از کار وشغل خود استعفا کرده‌ام ومداخله درکار ندارم، به دهات خودم می روم و در دهات بسر می برم و ابداً با شیراز کاری نخواهم داشت و یکی ازپسرهای بنده قصد مسافرت فرنگ دارد برای تحصیل خواهد رفت نه درشهر خواهد بود نه دهات، به خارجه خواهد رفت. اما پسر بزرگ من ازطرف خودم به طهران خواهد آمد. ازطرف من وُکالت نامه دارد، هرکسی از بزرگ و کوچک عالی و دانی بامن طرف ادعا و گفتگوئی است، یا تعدیات واجحافاتی نسبت به کسی شده، جواب بگوید. و هرقدر کسی برگردن او بگذارد واثبات نماید، ازعهده برآید. اگر غیر ازآن هم کسی با من کار دارد، بگویند یا تکلیف معین گردد واگر عرایض بنده پذیرفته است پسر بزرگ خود را بفرستم تا رفع این حرفها و گفتگو بشود.

قوام الملک

تلگراف مز بور را وزیر داخله برای اطلاع وکلا به مجلس فرستادند. وکلا ازآمدن قوام الملک به طهران صرف نظر نکردند. بعد از این تلگراف منتظر جواب طهران نشد. پسر بزرگ خود را به سمت طهران حرکت داد.

شرح انقلابات ایران کتابهای مفصلی لازم دارد تاعشری از اعشار این انقلابات را بنویسند. حیرت این جا است که این مدت قلیل آن همه انقلاب از کجا پدید شد؟ قوای دولتی چرا تحلیل رفت؟ وزرا چرا از قوه افتادند و نمی توانند کارهای مملکتی را اداره نمایند؟ مجلس که همهٔ امید ملت به آن جا است چرا کار نمی کند؟ گمان این است که امروز کار از دست جماعت و هیئت دولت خارج است. نهایت پرده ای در روی کاراست، چون پرده برداشته شود آن وقت معلوم خواهد شد. ظاهراً اصلاح امور مملکت امروزه ازقوهٔ شاه ووزرا ومجلس خارج است.

اما سعدالدوله که همه کس به حالش بصیرت دارند درمجلس شورای ملی از طرف اعیان وکیل بود. درضمن نائب رئیس مجلس هم بود. با عقیدهٔ این مردم وملت خوب هم کار می کرد ونزد تمام ملت مقبول القول بود. دراین مدت کراراً درمجلس فریاد از وضع مجلس و ضدیت وکلا واختلافات آرا می کرد، کسی گوش نمی داد تا آخر خسته شد. دید این کار عاقبت خوشی ندارد. درهمین اوقات هم نسبت به ایشان حرفی می زدند و گفتگوئی می کردند. برحسب رقعهٔ خودش که ذیلاً ذکر می شود تهمتی به ایشان زده اند. این بود که در چندی قبل ازمجلس کناره گرفت و در غیبت خود رقعه ای به مجلس نوشت که برای اطلاع عامه سواد آن را درج می کنم.

مراسلهٔ سعدالدوله به مجلس محترم شورای ملی

توجهات علما خصوصاً و اقدامات اهالی عموماً درطلب و جلب بنده به این مقام....[1] شگرد سیاسی بود که ادای آن جز به حقیر شمردن جان ومال و تقدیم عمر وصرف وقت درراه خدمت به وطن عزیز، چیزی را درخود ندید. در بدو ورود تشکرات خود را به عرض رسانید.

تا چندی اصوات مشعوفانه از دور و نزدیک مهیج قوهٔ خیالیه و ناطقیه گردیده، صرف وقت وفکر را که مایهٔ هستی است برخود متحتم شمرده شب از روز ندانست و روزاز شب تمیز دادن نتوانست. سراز پا و پا از سرنشناخت. به عقیدهٔ قاصر راه سعادت ونجات ملت می پیمودم غافل از اینکه به عادت معمولهٔ مملکتی حدت و شدت خدمتم تولید حقد و حسد و مورد طعن وضرب وشتم و توبیخ و ملامت و تهمت و افتراء خواهم شد. چنان پنداشته خواهد شد که خدمات من نه فقط منتج به نتایج حسنه وفوایدعامه نخواهد بود، بلکه درلباس اسباب— چینی مانع پیشرفت مقاصد مجلس محترم خواهد بود. چارهٔ رعایت مصالح وپیشرفت مقاصد عالیهٔ مجلس را درکناره جوئی خود دیده، درشهر صفر استعفای خود را نوشته به مجلس فرستادم جمعی دیگر از وکلا مانع از قرائت آن شدند. فردای آن روز جناب رئیس مجلس آمدند، درنهایت اصرار مجبورم از رفتن مجلس و ندادن استعفا فرمودند با التجائی که از ابرام و

۱) یک کلمه ناخوانا

اصرار ایشان وامیدی که به اصلاح بعضی ترتیبات داشت تسلیم شدم.

تا این که در عصر روز ۲۳ این ماه جماعتی از عارضین و گروهی از انجمنها در بهارستان اجتماع کرده، قانون اساسی می خواستند واز اجحافات و تعدیات قوام الملک شیرازی شکایت داشتند واز تعدیات حاج آقا محسن عراقی فریاد می کردند. ایل شاهسون بغدادی از پالکونیک، به عناوین مختلفه داد و فریاد می نمودند به اندازه‌ای این جماعت درمقام اصرار و فشار آورده بودند که وکلا بودند، دیدند که راه خروج برایشان کلیتاً مسدود شده بود.

بنده نظر به ضعف وعارضه دردپا بعد از انقضای اجلاس اول، برخاسته که به منزل معاودت کند. جماعت مز بور سدراه کردند ومقاصد خود رامصراً درخواست نمودند. چون با حالت کسالت و نقاهت قادر براسکات ایشان نبوده، به حسن بیان ملک المتکلمین متوسل گردیده باهزاران نصایح ومواعظ مردم رابه وعدهٔ اینکه مستقیماً به وزارت داخله عرایض را ابلاغ و استدعای شخصی خواهم نمود، مردم را به اندازه‌ای ساکت کرده به منزل وزیر داخله روانه شدم.

متأسفانه این اقدام مجبوری راکه مقصودی جز آسایش مردم وابلاغ عرایض آنها به این شخص اول دولت نداشت، درغیاب بنده رئیس وعده‌ای از وکلا حمل به اغوی واسباب چینی وتحریک نموده اظهار داشته اند که علت ازدحام و اجتماع مردم بنده بودم.

اولاً این تهمت را «پرتست» می نماید.

ثانیاً چنان که کراراً گفته‌ام برخلاف رغم بعضی از اجزای مجلس مقدس که بر بنده ایراد می نمایند، هروکیلی حق دارد، اعم از اینکه درمحوطهٔ بهارستان یا خارج باشد اگر بتواند هرقسم شورش وازدحام را بخواباند، کما اینکه حق دارد با هروزیر و سفیر وامیری خلطه ومراوده نماید، گذشته از اینکه به حکم طبیعت وکلا باید درهر موردی موکلین وملت را با نطق نصیحت کرده وآنها را برحقوق ملی خود مستحضر سازند واز اقدامات خارج ازوظیفه ممانعت نماید، گذشته از این فقره درهیچیک از قوانین اساسی دول مشروطه حتی درقانون اساسی و نظامنامهٔ داخلی خودتان اشاره و قیدی نشده است که وکلا حق نداشته باشند درمیان جماعت درهرنقطه که باشد نطقی نموده یا با وزرا ورجال دولت و اشراف واعیان خلطه وآمیزش نمایند. لهذا نظر به معروضات فوق با قید قسمی که درحفظ حقوق ملت ودولت تعهد دارد، خلاف شرایط آدمیت و وطن پرستی است که کناره جستن رفع مانع را ننماید. با کمال تأسف از وکالت و وظیفهٔ مقدس خود استعفا جسته از خداوند مسئلت

می نماید که ریاست مجلس محترم مقدس رادر اصلاح امورات وطن عزیز مؤ ید فرماید.

سعدالدوله

انقلابات ولایات

این اوقات اغتشاش ولایات شدتی دارد. از جمله انقلاب اصفهان و شیراز است که اهالی اصفهان از تعدیات ظل السلطان شکایت دارند و تلگرافات پی در پی به دولت و مجلس، همه روزه می رسد ودیگر شورش وانقلاب شیراز است از ظلمهای قوام الملک که مردم به ستوه آمده وعرایض کتبی وتلگرافی همه روزه به دولت و مجلس می نو یسند.

راجع به استقراض دولت ازبانک ملی

قبلاً مذکور شد که بانک ملی برای دادن چهار کرور تومان به دولت ایران حاضر شده وتمام شرایط و قرارداد فیمابین دولت و بانک ملی خاتمه یافته، ولی دولت حواله نمی دهد [که] وجه دریافت دارد.

شرایط بانک ملی با دولت

اول بانک ملی چهار کرور تومان به دولت ایران قرض خواهد داد.

دوم: بانک ملی به تصو یب مجلس دارالشورا قبول می کند که چهار کرور به دولت علیه قرض بدهد، به مصرف مخارجی که مجلس تصو یب کند برسد، موافق شرایط معینه به حواله جات دولت داده شود. باقی موقوف براین است که وزارت مالیه صورت باقی ماندهٔ مخارج یونت ئیل را از روی دقت به مجلس مقدس بدهد که تمام بدهی دولت به ار باب حقوق و صاحب منصبان دیوانی معین شود، بعد از تصو یب مجلس مقدس شورای ملی ششصد هزارتومان به ار باب حقوق بدهد و یک کرور دیگر را فهرست و قبض صاحبان حقوق را جمع آوری نموده، سهام شرکت بانک به ایشان داده شود و به خرج دولت محسوب دارند،

یا کلیهٔ دو کرور و صدهزار تومان را درمدت دوسال با هشت قسط مساوی به صاحبان حقوق بدهد.

سوم: منافع از قرار صدی نه درسال است و درسه سال، دولت از این پول سالی دو یست هزار تومان از بابت اصل و فرع تأدیه خواهد نمود ولکن بعداز سه سال از بابت اصل ومنافع سالی دو یست و پنجاه هزارتومان خواهد داد تا اصل و فرع وجه استقراضی مستهلک گردد.

چهارم: محلی ادای وجوه سالیانهٔ این قرض از اصل و فرع از عایدات گمرکات جنوبی ایران خواهد بود. اگر کفایت نکند، از مالیات داخله داده خواهد شد.

پنجم: از کلیهٔ وجوهاتی که تحویل بانک ملی می شود تا دوازده کرور از هرصد تومانی یک تومان حق العمل بانک ملی خواهد بود واز دوازده کرور ثانی که بیست وچهار کرور شود صد تومان پنج هزار آنچه از بیست وچهار کرور تجاوز کند، صد تومان ربع تومان خواهد بود. اگر پولی از دولت بماند به علاوهٔ وجوهات جاری بانک ملی صدی چهارونیم منافع خواهد داد و اگر دولت زیادتر گرفت، بانک صدی نُه حساب خواهد کرد واین قرارداد فصل پنجم تا مدت پنج سال برقرار است.

ششم: اگر علاوه ازخمس سرمایه بانک دولت بخواهد استقراض نماید، شرایط آن به تراضی طرفین قرارداده خواهد شد.

هفتم: کرایه و حمل و نقل وجوهات مالیه از محلی به محل دیگر کلیةً به عهده دولت خواهد بود.

هشتم: فعلاً بعد از وضع وجه استقراضی حالیه، علاوه برآن چه تحویل بانک ملی خواهد شد نباید حواله شود.

بعدازاین قرارداد ازطرف مجلس مقررشد که در این باب بعضی مذاکرات لازمه بشود و پس ازآن خاتمه یابد. ازطرف وزرا هم قرارشد که مرتبهٔ دیگر با اعلی حضرت مذاکرات لازمه بنمایند، آن وقت حواله بدهد.

راجع به محاسبهٔ مسیونوز

قبلاً راجع به محاسبهٔ نوز و شرح حال مسیولاورس وسایر متصدیان امور گمرک شرح

رفت. آخرالامر از طرف مجلس عریضه به آستان همایونی معروض و استدعای توقیف لاورس گردید تا محاسبهٔ نوز رسیدگی شود. دراواخر ذی حجه این عریضه ایصال [شد]. در ۲۷ ذی حجه دستخط توقیف لاورس به مجلس رسید. درصورتی که در این وقت خبر دادند که لاورس درآذربایجان است. البته این وضعیت توهین به دولت ومجلس است.

اصل قضیه این بود: بعد از معزولی نوز که گفتگوی محاسبه او مطرح شد ازمسافرت و توقیف لاورس گفتگو می رفت. این خبرها را پارتی های نوز به او دادند که قصد مجلس توفیف لاورس است. او هم از کثرت محبت[1] ومهری که نسبت به لاورس داشت نخواست لاورس توقیف واعمال خودش کشف گردد. او را روانه کرد رفت. بعد از آنکه از طرف لاورس مأیوس شدند، سخن از پریم پیش آمد ومطرح گفتگو شد. یکی از وکلا درمجلس گفت لاورس رفت دستمان دیگر به او نمی رسد. ازقراری که شنیدم پریم هم خواهد رفت. زیرا که نوز عریضه به خاکپای همایونی معروض داشته استدعا کرده که یک سال حقوق اضافه به او بدهند مرخص شود. اعلی حضرت دستخط فرموده اند همان سی و پنجهزار فرانک یک ساله کنترات او را بدهند برود. دراین صورت پریم هم خواهد رفت. بعد از این مذاکرات از طرف مجلس مقررشد که این مطالب [را] باید از وزارت مالیه خواست. زیرا اگر این حضرات بروند رسیدگی محاسبهٔ نوز سخت خواهد شد. آنوقت خواهد گفت محاسبهٔ دفترداری با آنها بود که رفتند. در این بین به وزارت مالیه ازطرف مجلس اخطارشد که پس فردا درمجلس حاضر شوید. وزارت مالیه قبول کرد روزی که مقررشده حاضر بشود.

ظل السلطان واصفهانیها

قبلاً شرح رفت که اهالی اصفهان از تعدیات ظل السلطان درتلگراف خانه متحصن و همه روزه به مجلس و دولت تلگراف شکایت آمیز می کنند. ازطرفی هم اهالی طهران و انجمنهای ملی با اهالی اصفهان مساعدت [کرده] وهمه روزه عده کثیری درمجلس حاضر شده، اصلاح امور اصفهان را از مجلس تقاضا می کنند. فشار ملت و تلگرافات اصفهانیها مجلس را از کار بازداشته بود. ازطرف مجلس عریضه حضور اعلی حضرت معروض داشتند

۱) اصل: محبتی

واصلاح امور اصفهان را تقاضا کردند.

بعداز وصول عریضهٔ مجلس به فاصلهٔ چند روز دستخط ملوکانه درمعزولی مسعود میرزای ظل السلطان صادر [و] به مجلس ایصال، [شدو] درحضور هیئت وکلا و جمعیت تماشاچی قرائت کردند. دو روز قبل از صدور دستخط معزولی ظل السلطان، صنیع الدوله رئیس مجلس شورا علناً درمجلس اظهار کردند که ملت یک وقت از پسر سپهدار شکایت کردند، حق یا باطل حضور اعلی حضرت عرض کردیم. دستخط ملوکانه درعزل مشارالیه صادر به طهران احضار شدند. پس ازآن از تعدیات آصف الدوله شکایت کردند. دیدند که دستخط معزولی واحضار او را هم دادند. فعلاً نوبت ظل السلطان است، شاید دستخط معزولی اورا هم بدهند. آن وقت ما از اطراف گوشمان به تلگرافات وشکایات ولایات باشد، صداها از هرطرف بلند خواهد شد، آن وقت باید تمام وقت مجلس صرف شکایات مردم بشود.

مسئولیت کابینه و هیئت وزرا

این روزها شکایت مجلس از عدم مساعدت وهمراهی وزرا است با مجلس که همراهی ندارند، مسئولیت برعهده نمی گیرند. بالاخره این موضوع درمجلس علنی مطرح شد. دراین باب زیاد گفتگو کردند، جز از تغییر وزرا راهی ندیدند. یکی از وکلا این طور اظهار عقیده نمود که یک روز هیئت وزرا را درمجلس بخواهند، اگر تمامی حاضر شدند ومسئولیت قبول کردند، قسم خوردند، البته با مجلس مساعدت هم خواهند نمود، اصلاح امور مملکت نیز خواهد شد. چنانچه باز درمقام طفره و مسامحه بودند باید عزل ایشان را از حضوراعلی حضرت درخواست کرد. این بود که رأی وکیل مز بور درمجلس پسند افتاد.

همان اوقات یکی دو مرتبه به وزراء اخطار کردند و روز معینی آنها را به مجلس خواستند. وزرا درحاضر شدن مجلس طفره زدند، حاضر نشدند. با این حال از طرف مجلس بار دیگر به وزرا اخطار واحضارشان کردند، باز درحاضر شدن مسامحه کردند. درهرروز که وزرا احضار می شدند وزیرمالیه حاضر می شدند و باقی وزرا یک نفر دونفر در روزهای غیرموعود می آمدند، نه با هیئت اجتماع. بالاخره چون هیئت وزرا درمجلس حاضر نشدند وکلا راه علاج را دراین دیدند که کابینه را تغییر دهند. مراد از تغییر کابینه دوسه نفر بیشتر

نبودند. ازجمله آنها مشیرالسلطنه بود که کراراً می گفت اگر عدلیه باید منظم بشود پول به قدر کفایت لازم است. مخارج ومواجب اجزا را بدهند آن وقت من مسئولیت قبول خواهم کرد.

چون مجلس از مسئولیت و مساعدت وزراء مأیوس شد، عریضه به اعلی حضرت نوشتند وشکایت از وزرای حالیه نمودند که این وزرا نه همراهی دارند، نه قسم می خوردند،نه درمجلس حاضر می شوند، نه مسئولیت برعهده می گیرند. استدعا این است که این هیئت وزرا را عزل [کنید.] هیئتی چند نفر از وزرای قدیم وچندنفر هم جدیدمعین کردند وهشت نفر وزیر مسئول برای معرفی به مجلس گسیل داشتند. روزپنجشنبه ۶ صفر ۱۳۲۵ وزرای مزبور به مجلس مقدس به موجب رقعۀ صدارت و همراهی وزیر داخله به شرح ذیل معرفی شدند:

کامران میرزا امیرکبیر: وزیر جنگ

فرمانفرما: وزیر عدلیه.

وزیر افخم: وزیر داخله.

ناصر الملک: وزیرمالیه.

علاءالسلطنه: وزیرخارجه.

مخبرالسلطنه: وزیرعلوم ومعارف.

وزیرهمایون: وزیرمحاسبات.

مهندس الممالک: وزیرفواید عامه.

کامران میرزا بواسطۀ کسالتی که داشتند خودشان حاضر نشده بودند.معاون ایشان حاج دبیرالدوله تفرشی به سمت معاونت وزارت جنگ معرفی شد.

پس از معرفی وزرا وزیر داخله مختصر بیاناتی کردند که چون کابینۀ وزرا تغییر کرده بود، حالیه این وزرا از طرف اعلی حضرت برای معرفی حاضر شده اند که درمجلس معرفی شوند. امروز همه ملت می دانند که دولت وملت یکی است. باید وزرا و وکلا دست به دست یکدیگر داده به همدستی ومعاونت یکدیگر بطور اخوت مقاصد دولت و مملکت را اصلاح نمایند. تا انشاءالله امورات مملکت اصلاح گردد.

بعد از این بیانات گفتگوی قسم خوردن وزرای جدید پیش آمد که تمام وکلا درحضور آیة الله آقاسیدعبدالله مجتهد قسم یاد کردند. آیا وزرا امروز درحضور آیة الله قسم یاد خواهند کرد یا درحضور اعلی حضرت. وزیر داخله اظهار داشتند: فرداجمعه است واول سال جدید است. انشاءالله پس فردا درحضور اعلی حضرت حاضر گردیده با حضور علمای جلیل

قسم یاد خواهند کرد. وکلا بیانات وزیر داخله را پذیرفته، به روزشنبه ابتدای نوروز سلطانی موکول داشتند.

در این وقت آقا سید عبدالله مجتهد از طرف خود و از طرف تمام ملت زبان به دعای ذات همایونی گشودند واز مراحم شاهانه اظهار شکرگزاری نمودند. پس از این بیانات، فرمانفرما وزیر عدلیه، نسبت به مجلس ملی اظهار همراهی ومساعدت زیاد نمود. مورد تحسین مجلس شدند.

از آن پس از طرف مجلس صورت جزو وزارت‌خانه های هشت گانه را از وزارت داخله خواستند. وزیر مز بور فوری صورت را درحضور رئیس مجلس گذاردند. شرح ذیل قرائت کردند.

وزارت داخله: ادارهٔ ایالات — ادارهٔ تلگراف— ادارهٔ پست— ادارهٔ نظمیه— ادارهٔ مجلس— ادارهٔ قراسوران[1]— ادارهٔ بلدیه— ادارهٔ پلیس وژاندارم— ادارهٔ حفظ الصحه.

وزارت جنگ: ادارهٔ مخزن نظامی— ادارهٔ ذخیره— ادارهٔ قورخانه— ادارهٔ توپخانه— ادارهٔ کارخانه جات نظامی— ادارهٔ اتاماژور— اداره محاسبات نظامی— ادارهٔ سواره نظام— ادارهٔ پیاده نظام— ادارهٔ محاکمات عسکریه— ادارهٔ بحریه.

وزارت عدلیه: ادارهٔ محاکمات داخلی.

وزارت خارجه: ادارهٔ تشریفات— ادارهٔ تذکره— ادارهٔ محاکمات خارجه— ادارهٔ پولتیکی— ادارهٔ قونسول گری.

وزارت مالیه: مالیات ولایات— مالیات گمرکات— مالیات خالصه جات— ادارهٔ ضرابخانه— ادارهٔ تفتیش محاسبات.

وزارت علوم ومعارف: ادارهٔ اوقاف— ادارهٔ مدارس— ادارهٔ مطبوعات— ادارهٔ حفریات— ادارهٔ مطبعهٔ دولتی— ادارهٔ ابنیهٔ جدیده.

وزارت تجارت: ادارهٔ تجارت— ادارهٔ محاکمات تجارتی داخله— ادارهٔ فلاحت— ادارهٔ صنایع

وزارت فوائد عامه: ادارهٔ طرق و شوارع— ادارهٔ معادن— ادارهٔ راه شوسه و جنگلها.

این صورت جزو وزارتخانه های هشت گانه به دستخط ملوکانه هم موشح بود. چون سال جدید و نوروز به ماه صفر تصادف کرده اهالی مشغول تعزیه داری هستند. دراین روزها

۱) مستحفظ قافله و یا سوار امینه

هم شکایتی از ولایات نرسیده است.

اغتشاش درسرحد ایران وعثمانی

این اوقات اغتشاش درسرحد ایران وعثمانی است که عساکر ترک تعدیات وصدمهٔ زیاد به ایرانیها می زنند. هروقت هم که از سفارت عثمانی مؤاخذه می کنند تبرّی کرده نسبت این تحریکات وحشیانه را به ایلات وعشایر داخله می دهد. دولت عثمانی که خود را مسلمان و برادر دینی می داند، در این موقع تنگ که دولت وملت ایران به خود وکارهای داخلی مشغولند، می خواهند خرابیهای مملکت را مرتب و اصلاح نمایند، موقعی به دست آورده، مشغول تاخت وتاز ومیدان داری به قتل و غارت دهات و قراءِ ایران مشغول شده. با اینکه می دانند هرقدر دولت ایران ضعیف باشد شکار دولت عثمانی نخواهد شد.

اما در انقلابات داخلی چیزی که باقی مانده، هنوز رفع نشده گفتگوی شیراز است که از تعدیات قوام الملک شیرازی و پسرانش شاکی هستند و گفتگوی کرمان است که حکومت با ملت طرف خصومت واقع شده و بعضی اقدامات بی رو یه نموده که بعد ذکر خواهد شد.

این روزها گفتگوی ممیزی علمی و تعدیل مالیات، که از کارهای عمدهٔ مملکت است در بین است و مورد بحث قرار داده اند. در ضمن گفتگوی تفاوت عمل که حکام می گیرند و صرف جیب آنها است مورد توجه قرار گرفته. این تفاوت عملها را حکام و رؤسا غالباً فرمانِ صادرکرده، مستمری مواجب و تیول خود کرده بودند و باقی مانده را هم خودشان می خوردند. بعضی وکلا را عقیده این بود که تفاوت عملها باید جزو مالیات به حساب بیاید. بعضی را عقیده این بود که تفاوت عمل باید کلیةً موقوف نشود. راجع به تفاوت عمل و ممیزی آنها مذاکره بود نتیجهٔ قطعی حاصل نشد.

آخرالامر آقا سیدعبدالله مجتهد اظهار کردند خوب است مالیات مستقیم را عشر قرار بدهند.[به]عشرهم نسبتاً شبیه است. بهتر است که مسئله عشرجاری شود. آن وقت ابداً ممیزی وتعدیل مالیات ضرورت ندارد. تفاوت عمل هم قهراً از میان برداشته می شود. همهٔ مردم بالمساوات عشرخواهند داد. باز جماعتی در این موضوع تصویب و بعضی انکار و برخی ایراد کردند. آخرالامر مقرر شد در هذه السنه تفاوت عمل ولایات را مثل سابق دریافت دارند تا درموقع، قرار لازمه در این باب داده شود، زیرا که وقت ضیق است وحکام ولایات

بایستی حرکت نمایند وموقع رفتن آنها می گذ رد. آن وقت در ولایات و ایالات تولید هزار اشکالات خواهدشد.

خلاصه مقالهٔ یکی از جراید ملی

در این اوقات چیزی که درطهران زیاد است روزنامه، شبنامه، مکتوب شهری، لوایح منتشره از جمله مقالهٔ مز بور است که می نو یسد، هرکه ندانسته بداند که سلطنت ایران از زمان قدیم مشروطه بوده یعنی از زمان کیومرث اول پادشاه ایران چنانچه لوایح به ما نشان می دهد رسم بود که تمام رعیت اجتماع کرده، از میان خودشان یک نفر آدم با تدبیر را انتخاب [کرده] واو را برخود رئیس قرار می دادند. او نیز برای اجرای این مقصود و حفظ حقوق رعیت از طبقات مردم از هرطایفه یک نفر آدم امین کاردان انتخاب می کرد ومجلس شورا ترتیب می داد. تعیین بلاد و تنظیم امورعباد را برروی اساس عدالت می نهاد. آخرالامر که پیر می شد حکم احضار داده علی رؤس الاشهاد استعفا می داد و به عبادت خدا می پرداخت. درآن وقت مردم، دیگری را به اکثریت آراء انتخاب می کردند. تاریخ احوالات خسرو پرو یز، شاهد این مقال است. سلطنت با آن حشمت وعظمت برمشروطیت بود.

در روز نوروز هرسالی تمامی نمایند گان از اطراف ولایات حتی کدخدا وضابط از هرقریه و دهکده در پایتخت حاضر می شدند، هرکس از کسی تظلمی داشت، خواه ازعمال دیوان یا شخص سلطان بی محابا درمجلس بزرگ حاضر [می شد] و درحضورقاضی قاضیان ووکلا وملت اظهار می داشت. فوری احقاق حق می شد. بعد ازچند روز که نمایند گان ملت از ولایات و اطراف حاضر می شدند. قاضی القضات برمنبری رفته می گفت: ای وکلای نجیب ایران سلطنت سال گذشته شاهنشاه ایران و توران وگرجستان به پایان رسید. اگر از او راضی هستید اذن بدهید امساله نیز به امر سلطنت قیام کند و باشما به عدل و دادرفتار نماید. آنگاه قاضی القضات بعد از اجازهٔ ملت شمشیر برکمر او بسته و تاج برسرش می نهاد. هرکه این مطلب را باورندارد به تواریخ معتبره رجوع کند تا رفع شبههٔ او بشود.

گذشته از تواریخ، اساس مذهب اسلامی برمشروطیت مطلقه است. ازساعتی که

حضرت رسالت پناهی(ص) به امداد جماعت انصار، به اعزاز وارد مدینه شدند و درخانهٔ خالدبن کلیب[1] نزول فرمودند. همان روز رؤسای قبایل مدینه واشخاص هوشمند و کاردان را طلبیدند و به مشورت ایشان دست به کار زدند. با اینکه آن حضرت عقل کل بود و به امر خدا کار می کرد، با این حالت اکثریت آراء ومشورت با عقلا را درهیچ موقعی ترک نمی نمودند. فقط محض این بود که امت یاد بگیرند که درهرکار وامور مشاوره را لازم شمارند وفرمودند: یدالله مع الجماعه وضرب المثل معروف است که یک دست صدا ندارد، یعنی اتحاد واتفاق باید داشت و باید دانست که حضرت امیرالمؤمنین(ع) با معاو یه رزم در نداد مگر بواسطهٔ قطع شجرهٔ استبداد که چنان حاکمی را سزاوار نمی دید بر بلاد اسلام مسلط شود، بلکه ازحد خود تجاوز کند وعلی علیه السلام را رعیت خودبداند و بیعت از او بخواهد. با اینکه حاکم شام بیشتر نبود، بعد ازعثمان به هوای سلطنت افتاد. عمرو بن عاص را که دعوی ریاست داشت با خود هم دست کرده، به تدابیر او مردم را فریب داد وکم کم دعوی خلافت کرد. می گفت: بعد از عثمان خلیفه من هستم وعلی ابن ابیطالب درعدادرعایا و بامن بایستی بیعت کند. درضمن بخشش می کرد ومردم را با خود همدست می کرد و شهرت می داد که علی علیه السلام از دین بیرون رفته. اگر تومسلمان با غیرت و دین هستی انصاف ده که علی ابن ابیطالب با این وضع غریب[2] وعجیب واین مردم چه کند که مجاهده و پاداری نماید ونگذارد کسی چنین ادعایی کند. یا درخانه ساکن شود که دین شریف که هنوز تازه و بی بنیان است نگذارد از تنه به واسطهٔ باد حوادث نفسانی معاو یهٔ ابن ابی سفیان برکنده شود.

ای هوشمندان وطن، ای مسلمانان با غیرت، بیدار شو ید. گول حرفهای باطل را نخورید. بدانید مذهب اسلامی برمشروطیت است. حضرت رسالت مجلس شورا داشت وآیات قرآن شاهد «وامرهم شورىٰ بینهم» [3] یعنی کارهای امت محمد برشورا باید باشد درجای دیگر فرموده است: «وشاورهم فی الامر... الی آخر» [4] یعنی ای محمد تو که رئیس مجلس شورائی مشاوره کن با اصحاب خود. بعد از آن که رأی گرفتی توکل کن برخدا و

۱) اصل: خالدبن یزید. این شخص همان ابوایوب انصاری صحابی معروف است.

۲)اصل: قریب

۳) آیهٔ ۳۸ سورهٔ شوری

۴)آیهٔ ۱۵۹ سورهٔ آل عمران

عمل کن درکار.پس بدانید که حضرت امیر، کندن ریشهٔ ظلم را درنظر داشت وآسایش خلقت را درآزادی مطلقه ومساوات می دانست ومی خواست حق به مرکز قرار گیرد، هرکسی حقوق خویش ببرد. اموال مسلمانان غارت نگردد، خون مردم ریخته نشود.

ای بی خبر مردم! بردارید احوالات علی علیه السلام را بخوانید گول مردم دنیا طلب را نخورید که برضد مجلس شورا برخاستند ومانند عمروعاص ومعاویه کار را شبه می نمایند. والله به وجود مقدس محمدی(ص) که این عرایض خالی از غرض و مرض است. غیرخیر برادران قصدی نیست.و باز بدانید که حضرت سیدالشهداء برای رفع ظلم شهید [شد] و خواست بعد از خرابیهای ظلم یزید مردم را بیدار کند که زیر بارظلم یزید نروند. دین به دنیا ندهند. یزید لیاقت سلطنت مسلمین را ندارد. شما این طور ظالم شهوت پرست را برخود سلطان ننمائید.مگر مرد نایاب است که یزید را برخود سلطان کرده اید. به واسطهٔ همین مطالب واقعهٔ کربلا واقع شد. عریضه نوشتند، استفتا[1] مهر کردند. درضمن خون پسر پیغمبر را مباح شمردند. برای آنکه به یزیدابن معاویه بیعت نکرد.

وای برشما معاندین اسلامی که درمنبر مردم را به راه صنایع و کارخانجات و رفع حوایج از خارجه دعوت نمی نمائید. بلکه این مردم را برضد مجلس شورای اسلامی می خوانید. معایب تراشی می نمائید. این مخالفت و ضدیت فقط از امت مرحومهٔ اسلامی است و مخالف، درعداد مشرکین است. بلکه مجلس شورا برای رفع ظلم وعداوت وفقرو نکبت است. مجلس شورا سبب رفاه وآسایش عبادالله المسلمین است وتأمین بلاد وحدود وثغور مسلمین است. مجلس برای سربلندی و افتخار ایرانیان است. مجلس اسباب ازدیاد ثروت، حافظ امنیت و جان است. مجلس برای ترویج قانون قرآن است. مجلس مروج شریعت احمدی وطریقهٔ محمدی است. مجلس برای شکستن بت مخالفین اسلام است. مجلس برفرازندهٔ علم ملت خیرالانام است. مجلس برای تقویت اساس سلطنت اسلام است. مجلس برای انباشتن خزانهٔ دولت است. مجلس برای رفع هزاران درد بی درمان است. مجلس برای پیداکردن هزاران خوبیها است.

ای هموطنان گرامی! ای برادران اسلامی! ازجان وروان بکوشید وشربت اتحاد بنوشید چون وچرا را کنار بگذارید، قدمی درراه اتحاد و اتفاق بردارید. مساعدت نمائید تا مجلس شورا صاحب قوه و قدرت شود، جانی پیدا کند. مهمات این مجلس را برآورید.

۱) اصل: استفتاح

هرکسی برضد این مجلس شورا برخیزد، بردهنش زنید. گوشمالش دهید، پایمالش سازید. اگر دشمن مجلس زنده بماند مرید ومردودش خوانید. دشمن اسلامش شمارید. عدوی دینش دانید صریحاً بدانید که می خواهد فیمابین مسلمین فتنه انگیزد و آبروی هموطنان عزیز را به خاک مذلت ریزد. نصحیت مشفقانه و دوستانه و برادرانه این بندهٔ بی مقدار به هموطنان عزیز گرامی. **شیخ علی عراقی**

انقلابات شیراز و کرمان

در گذشته، ذکر اغتشاش شیراز و کرمان اجمالاً شده. این اوقات شورش وهیجان ملی در شیراز شدت کرده، جماعتی نیز از شیرازیهای مقیم طهران در جلوی فضای درب مجلس یکی دودستگاه چادر زده اند، از ظلم و اجحافات وتعدیات قوام و پسرانش شکایت دارند. عزل و تبعید خودش و پسرانش را از مجلس ملی خواستارند. جماعتی هم درتلگرافخانه شیراز مقیم هستند. تلگرافات وعرایض آنها مانند باران می آید. درحقیقت وقعهٔ شیراز واقعهٔ بزرگی است. اگر جلوگیری نشود ممکن است تولید فساد بزرگی بشود که درمیانه جماعتی تلف بشوند. حکایت شیراز چندین روز است که درمیان است و درمجلس همه روزه مطرح گفتگو می شود. یکی دومرتبه هم به وزارت داخله اخطار شده و لکن از وزارت مز بور تا به حال اقداماتی نشده است. اخیراً شرحی به وزارت داخله نوشته اند که اگر می تواند جلوگیری نماید، اگر نمی تواند تکلیف ملت را معین نماید که به تکالیف خود اقدام نمایند.

اوضاع کرمان

[در] کرمان هم آتش فتنه مشتعل [شده] برای تعیین اعضا و وکلای انجمن ایالتی، خلقی برضد یکدیگر برآمده اند. عده ای به حکومت کرمان ملتجی شده، گروهی برضد حکومت قیام کرده اند. فتنه شدید شده، آخرالامر جمعی به قصد جان یکدیگر برخاسته، از طرفی جمعی به امر حکومت مأمور شده، جلوگیری نمایند. معین است درنزاع جمعی، کسی اعتنایی به چهار نفرفراش ندارد. پس از آنکه جنگ داخله مغلوبه می شود، حکومت هم امر

به زدن وکشتن می کند. از قرار اخبار موثق چندتیر هم خالی می شود. به قولی شش نفر مقتول و دونفر زخمدار می شوند. این خبر موحش این اوقات علی التوالی از اهالی کرمان می رسد. مجلس که قوهٔ اجرائیه ندارد وظیفهٔ مجلس شورای ملی وضع قوانین است. اگر حادثات در مملکت پدید بشود خاموش کردن نایرهٔ فساد با وزارت داخله و رئیس الوزرا است که مسئول مجلس هستند و از طرف آنها هم اقداماتی نمی شود زیرا وزراء مسئولیت را به عهده نمی گیرند و قسم نمی خورند.

درمیان وزرا کسی را که می توان گفت با مجلس همراه است، ناصرالملک است که ظاهراً و باطناً با مجلس همراه است. فرمانفرما که به تازگی وزیر عدلیه شده، اظهار مساعدت وهمراهی می نماید. آخرالامر جمعی از اهالی کرمان طاقت مقاومت باحکومت را نیاوردند به طهران آمدند.

این جا یک نکتهٔ باریکی است. درهرولایتی برای تعیین وکلای مجلس ووکلای ولایتی وایالتی یا مذاکرات دیگر یا به عنوان مشروطه [و] مستبد اختلافاتی پدید می شود. لابداین جماعتی که مخالف یکدیگرند دو دسته هستند. بعد ازآن که برهم زدند وجمعی مقتول وزخمی شدند آن وقت سرتلگرافات و عریضه جات بازمی شود. طرفین فریادشان این است که ما انجمن و مجلس تأسیس کردیم، این اشخاص برضد ما برخاستند.[1] از طرف مقابل هم که تلگرافات می رسد قرین به همین مضامین است. آنوقت طرفین هزاران نسبت به یکدیگر می دهند وآنها را کافر می خوانند و هردو دسته فریاد از مسلمانی و دین می زنند. ابداً معلوم نیست مسلمان کیست. طالبین مشروطیت کیانند ومخالف چه کسانند دولت وملت هم که قوهٔ امامت و نبوت ندارند. باید حکمی ازمرکز صادر گردد که اسباب آسایش طرفین باشد، آن هم تا قضیه روشن نباشد ممکن نمی شود.

راجع به بودجهٔ مملکت

این اوقات گفتگوی تسویهٔ بودجهٔ مملکت است. از قراری که رسیدگی شده، سالی چهارملیون تومان خرج برعایدات فزونی دارد. وکلا بعد از تبادل آرا صلاح در این

۱) اصل: برخواستند

دیدند که با وزیر مالیه دراین باب گفتگو شود. ایشان را به مجلس دعوت کردند. وزیر مالیه روزمعین حضوربهم رسانید. در این باب گفتگوزیاد شد.

اول تفاوت عمل ایالات و ولایات بود. یا باید کلیتاً موقوف شود، یا جزو مالیهٔ دولت گردد.

دوّم مسئله تیولات بود که باید کلیتاً بازگشت کند.

سوم موقوف شدن تسعیر جنس دیوانی.

چهارم کسر کردن حقوقات مردم وقطع بعضی حقوقات.

پنجم کسر کردن مخارجات دولتی.

این پنج فقره را به وزیر مالیه پیشنهاد کرده جواب خواستند. وزیر مالیه درمقابل این مسائل جوابهایی دادند. بالاخره اینطور مقرر گشت که یک روز درمجلس شورا، با حضور علما و وکلاء و هیئت وزرا با وزیر مالیه مذاکره شده، بعد از رأی مجلس مشغول کار بشوند. یک روز درمجلس گفتگو از اصلاح امورات بود. از تسویهٔ مالیه، ازعدم همراهی وزرا، از همراهی شاه. این فقرات[1] مخلوطاً موردبحث قرارگرفته بود. در این وقت آقا سید محمد طباطبائی، بیاناتی نمودند که خلاصه اش شرح آتی است.

بیانات آقای طباطبائی

تمام وکلای مجلس و تمام ملت بدانید که دراین شهر، این انجمنهای ملی فقط برای تخریب این مجلس بر پاشده. بعضی ازوکلای مجلس هم درآن انجمنها حاضرمی شوند ولکن این مجلس درتحت عنایت حضرت امام عصرعجل الله فرجه بوده، ابداً اعتنایی به این اشخاص نیست. امروز تمام ملت با این اساس مقدس همراهند. چیزی که هست، مااینهمه صدمه و محنت کشیدیم، دچار زحمات و خسارات فوق العاده شدیم، چیزیکه منظور بود هنوز از این مجلس دیده نشد. داخلهٔ مجلس که ابداً مرتب و منظم نیست. اول مجلس را مرتب نمائید. هرکسی عرایضی دارد، محلی را قرار بگذارند که به عرایض آن مردم رسیدگی کنند. این وضع مجلس نیست، تمامش حرف است. دریک امری صحبت می نمائید، یک

۱) اصل: فقره

نفر مطلب دیگر اظهار می کند، از مسئله اولی می گذرند مطلب ثانی مطرح می شود. در یک روز دو سه، چهار رشتهٔ کار گفتگو می کنند. تماماً بی نتیجه می ماند. یک مرتبه چندین نفر از وکلا حرف می زنند؛ همهمه می نمایند؛ دو روز وقت خودشان را صرف یک رشته کار کرده قریب به اتمام است، او را ناقص می گذارند، بکار دیگر می پردازند. با این وضع اینطور مجلس نمی شود کار کرد. ما از برهم خوردن مجلس ابداً خوف و واهمه نداریم زیرا آنهایی که برضد ما هستند جزو خار و خاشاک هستند ولکن می گو یم وضع مجلس خوب نیست. دستورالعمل حکام بنا بود نوشته شود، خبری نیست. سایرامورات همینطور. این مدت برای امت چه کرده اید؟ حالیه من یک خواهش از مجلس می کنم. مدتی در باب برگردانیدن تیولات و موقوفی تسعیر جنس دیوانی گفتگو دارید. حالا به واسطهٔ ملاحظاتی که بعد خواهم گفت، چندی دست نگاه دارید.

درجواب اظهارات آقای آقا سید محمد مجتهد گفتگو زیاد شد. بعضی را رأی این بود که تیولات حتماً برگشت کند. بعضی می گفتند تا ابدالدهر باید موقوف شود. خلاصه رأی اکثریت وکلا در برگشت تیولات وجنس دیوانی بود. درحقیقت پیشنهاد آیت الله پذیرفته نشد و لکن کار هم تمام نشد.

کارهایی که این اوقات درمجلس مطرح است

استرداد اسرای قوچان ومجازات آصف الدوله با سالار مفخم بجنوردی.
قبول قسم خوردن و مسئولیت وزراء و مساعدت آنها با مجلس.
رسیدگی محاسبهٔ نوز.
بازگشت مسیولاورس از آذربایجان.
نوشتن قانون راشی ومرتشی وتعیین مجازات رشوه گیرنده و دهنده.
ششم تفاوت عمل ولایات که یا کلیتاً موقوف یا جمع حکام ولایات شود.
هفتم قرارداد معدن نفت قصرشیرین وعملیات انگلیسیها با ایرانیها.
هشتم داستان صیادان انزلی وشکایت از لیازانوف.
نهم مجازات پسر سپهدار.
دهم با هرحاکمی از طرف مجلس یک نفرمأمور برود.

یازدهم برگشت کلیهٔ تیولات.
دوازدهم موقوف داشتن تسعیرجنس دیوانی ولایات وایالات.
سیزدهم قطع یا کسر کردن حقوقات مردم به عدالت.
چهاردهم استقراض دولت ایران چهار کرور از بانک ملی وافتتاح بانک مز بور.
پانزدهم استرداد پول چو بدارها.
شانزدهم کنترات قصابخانه و خبازخانهٔ طهران.
هفدهم کسر کردن مخارجات دولتی.
هیجدهم قرارداد و تعیین حقوق سلطنت و داوئر متعلق به دولت.
نوزدهم ترتیب رسیدگی به عرایض و تظلمات در کمسیون جداگانه.
بیستم گفتگوی صرف جیب شاه.
این مطالب درمجلس مطرح گفتگو است تا به موقع خود نتیجه آنها را بنگاریم.

[دنبالهٔ] گفتگوی محاسبهٔ مسیو نوز

این روزها شهرت یافت که نوز قصد مسافرت به فرنگ دارد. از نشراین خبر شورش درملت و حیرت در وکلای مجلس پدیدار شد. وزیر مالیه را به مجلس احضار [و] بعد از جزئی گفتگو از وزیر مالیه پرسش کردند که مشهور است مسیونوز قصد مسافرت فرنگ دارد شما چه اطلاعاتی در این باب دارید توضیح بدهید.

وزیر مالیه گفت: چندین روز است مشغول نوشتن محاسبات او هستند. قصد حرکت و مسافرت در این اوقات نداشت. فعلاً محاسبه او تحریر می شود ولیکن این محاسبه که فعلاً می نو یسند جمعی است که خود مسیونوز برای خودش معین می کند.

دراین وقت یک نفر از وکلا به وزیر مالیه گفت: خوب است اشخاص بصیر در رسیدگی این حساب حاضر شوند واز روی بصیرت حساب از او بخواهند.

وزیر مالیه گفت: فعلاً جمعی است که خودش معین می کند. بعد از این مسئله تفتیش است که اشخاص بصیر باید تدارک کرد. چهارنفر برای رسیدگی این حساب از خارجه خواسته ایم. حتی گفته ایم یک نفر از آنها نوعی باید درمحاسبه عالم و بصیر باشد که بتواند دراین محاسبه کاملاً رسیدگی کند، تا این حساب روشن شود. آنها هم وارد خواهند

شد.

وضعیت آن روز مملکت بطوری بوده که برای رسیدگی حساب نوز چهار نفر محاسب از خارجه استخدام می کردند که این حساب را روشن و رسیدگی نمایند. مجدداً از مسافرت نوز پرسش کردند و از توقف ایشان اطمینان خواستند.

وزیر مالیه جواب دادند ابتدا قصد رفتن داشت و لکن حالیه خیال مسافرت ندارد. باید تحقیقات کرد اگر قصد رفتن دارد، البته فکری باید کرد.

یکی از وکلا می گوید: کنترات شده چگونه می تواند برود؟

وکیل دیگر جواب داد: لاورس هم کنترات بود؛ دستخط همایونی هم در توقف او صادر شده بود با این حالت رفت. از وزارت مالیه پرسیدیم، جواب دادند خبر نداریم. نوز هم خواهد رفت. آن وقت هم وزیر مالیه خواهد گفت خبر ندارم. نوز مخصوصاً لاورس را فرستاد پنج هزار تومان هم پول داده او برود. باید او را از سفارت او بخواهید، مشارالیه را از آذربایجان برگردانند.

وزیر مالیه گفتند: تاکنون این ترتیبات نبوده. حالیه که قرار شده، تحقیقات می کنم که چه شده. اگر لازم است برگردد یانه.

سعدالدوله اظهار داشتند لاورس را می خواهیم برای اینکه با بلژیکیها رو برو شوند و تقلبات یکدیگر را ظاهر و مکشوف دارند. مثل اینکه فی مابین لاورس و بلژیکی دیگر در خصوص تمبر پست میانشان نزاع واقع شده بود؛ کارشان به مشاجره کشید. آخرالامر نوز فی مابین آنها را اصلاح کرد. نقاضت بزرگی درمیانهٔ آن دونفر باقی ماند.

لاورس به یکی از شاهزادگان طهران گفته بود [اگر] دولت مرا بخواهد تمام خیانتهای همشهری های خودم را اثبات می کنم. فعلاً ما هم این اشخاص را برای همین مطالب می خواهیم. این که اظهار داشتند مشغول نوشتن محاسبات او هستند، بسیار خوب است که شخص خودش حساب بدهد ولکن ترتیب مجلس غیراین است. این جا از او...[1] یا باید ثابت کنیم یا درمقام عذرخواهی برآئیم. شنیدم نوز...[2] خودش را به سفراء دول خارجه نوشته و فرستاده است. ملت و دولت را بدنام کرده است و اشتهار داده که من درایران چه کردم، چه خدمتها نمودم، حتی رساننده است که باعث تأسیس اساس مشروطیت من بودم وغیره.

۱ و ۲) دراصل خالی است.

ما می خواهیم یک مجلس تفتیش تشکیل شود، به این طور که دونفر از خارجه و یک نفر از طرف سفارت آنها باشد، رسیدگی شود. اگر اینها که مذکور شد درست است واو گفته ما چرا بدنام باشیم. اگر نیست واز این مطالب بی خبر است عذر از او بخواهیم.

اما این چهارنفر که حالیه خواسته اید از قرار معلوم برای دائر کردن بعدهای ادارهٔ گمرک می خواهید. آنها که از گذشته خبر ندارند. در آتیه هم بصیرتی ندارند. دراین حال مفتش از اهل این جا باید باشد که از گذشته اطلاعاتی داشته باشد. این که از ابتدا می گفتیم خوب است قطع ید بلژیکی ها باید بشود، به همین دلیل بود. مادامی که این جماعت ریاست دارند، اجزا می ترسند ولوفقط بواسطهٔ قطع مرسوم هم باشد، تقلبات آنها را واضح نمی سازند و هیچوقت نمی گویند. متأسفانه می بینیم که بازهمان طور باقی هستند. با اینکه ممکن بود درهراداره یک نفرفرنگی که در حقیقت عملهٔ گمرک هستند باشند ولی باقی این جا بیایند دراین محاسبه رسیدگی بشود. بس که گفتم نتیجه نداد، کسل شدم.

بس که گفتم زبان من فرسود — چه کنم حرف من ندارد سود

آخرالامر مرامغرض تصور کردند. بااینکه خدامی داند که قصدوغرضی نداشتم. نوز را من آوردم و غرض من با ایشان در وزارت تجارت من بود. از بابت گفتگوی تجارداخله بود که غرض درمیانه پیدا شد. ابتدا ابداً غرضی درمیانهٔ ما نبود.

وزیر مالیه اظهار کردند فعلاً محاسبهٔ نوز درمیان است. حالیه همان جمع که نوز به دلخواه خودش گفته و می نویسد و لکن مخارج به دلخواه او نیست. یکی یکی رسیدگی خواهد شد. مخصوصاً به خودش گفتم قبول کردند که این دوسال را از روی عایدات کل به محاسبه او رسیدگی شود. چون مخارجات دراین دوسه ساله خیلی درهم و برهم بوده، باید تفکیک کرد که روشن بشود. اینکه بیان کردید نوز خبری نوشته باید معلوم گردد درخصوص...[1] خوب است بگوئید باشد تاوقت رسیدگی محاسبهٔ او.

سعدالدوله اظهار داشتند یکی جمع دیوانی است که از روی تعرفه که خودش نوشته گرفته است و به جمع خود نیاورده است و یکی تعدی به تجار است که گمرک زیادی گرفته و به جمع نیاورده و همهٔ تجار سند دارند واین کاغذی است که امروزآمده. از این نوشتجات زیاد است. هرروزی که کمسیون باشد تمام اینها رسیدگی باید بشود.

وزیر مالیه درجواب گفتند: زیادتی که تجار داده اند معین خواهد شدبه جمع خود

۱) جای دوسه کلمه خالی است.

آورده یا نیاورده.اما از بابت جماعت بلژیکی خیلی فکر کردم! امروز سخنی نباید گفت که از خدمت دلسرد شوند. اگر به تکالیف خود رفتار واهتمام نکردند آنوقت فکری برای ایشان باید کرد.

سعدالدوله جواب دادند این حرف خوب است ولکن رئیس گمرک تبریز بیست سال بیشتر ندارد. ابداً در گمرک نبوده و ربطی ندارد. خیلی مغرور و بی ملاحظه و بدخلق [است و] حرکتی کرده که تمام اجزاء گمرک به صداآمده اند. چه دلیل که از این جوان بیست ساله اینقدر حمایت باید بشود.

دراین موقع وکلا رشتهٔ سخن راتغییرداده، این موضوع ماند.

راجع به استقراض دولت

از وزارت مالیه سئوال کردند که دولت می خواهد از خارجه استقراض کند یا قصد دارند از بانک ملی بگیرند. بااینکه قرارداد و نوشتجات فیمابین دولت و بانک تمام شده، غیرحوالهٔ دولت دیگر معطلی ندارد.

وزیر مالیه جواب دادند از این مطالب بی خبرم ولکن استقراض از خارجه تصور نمی کنم اصل داشته باشد. اما در مسئلهٔ استقراض داخله تحقیقات لازمه کرده مراتب را به عرض وکلای مجلس می رسانم.

بازوکلا اصرار دررسیدگی وخاتمهٔ محاسبه نوز نمودند. اما این مرد بلژیکی پایهٔ تقلب خود را به قدری محکم گذاشته که کشف تقلبات اوممکن نیست.

موضوع استرداد اسرای ایرانی

باز این موضوع فیمابین افراد ملت با یک هیجان شدیدی مطرح [بود] وهمه روز به وکلا فشارمی آوردند و مجازات مرتکبین این عمل را خواستارند. آصف الدوله از خراسان حرکت کرده بین راه است، این چندروزه خواهد رسید. به این واسطه بیشتر برحرارت ملت افزوده شده.

روزی وزیر افخم (وزیر داخله) در مجلس شورای ملی حاضر بودند این موضوع مطرح شد، هریک مذاکراتی می نمودند. آخرالامر وزیر داخله دستخط جهان مطاع اعلی حضرت را که درهمین باب صادرشده ارائه دادند وقرائت نمودند. در راپورتی که وزیر داخله عرض کرده بود، درصفحهٔ مقابل چنین دستخط شده بود: «تمام وزرا رأی دادند که برای مخارج استرداد اسرا، سی و پنجهزار تومان حکومتهای آن وقت قوچان و بجنورد بدهند. حکومت قوچان پانزده هزارتومان، حکومت بجنورد بیست هزار تومان، این مبلغ را [به] استرآباد نزد شخص امینی بفرستند که به توسط امیراعظم به مصارف قشون کشی برسد. البته به طریقی که در دستخط مبارک شرف صدوریافته است مجریٰ ومعمول دارند.»

این دستخط خیلی سست و بی پایه صادر شده بود. زیرا اردوکشی دراین کارلازم نبود. بالفرض منجر به جنگ با طوایف تراکمه می گردید، این جزئی پول کافی نبود این حرکت قبیح یا از آصف الدوله ظاهر شده یا سالار مفخم مرتکب گردیده. بدواً لازم بود رسیدگی وتحقیقات کاملاً بنمایند. اگر آصف الدوله این حرکت را کرده، شخصاً پول بدهد استرداد کند. همچنین اگر سالار مفخم مرتکب گردیده، تمام این مخارج را او باید بدهد، اسرا را پس بگیرد. بعداز مذاکرات زیاد نتیجهٔ قطعی حاصل نگردید.

گفتگوی راه‌آهن ایران

این روزها دریکی از انجمنهای ملی سخن از کشیدن راه‌آهن است. مذاکره می کنند که دریکی دونقطه ایران معدن آهن موجود است. از جمله درقصرشیرین ومازندارن معدن آهن بسیار خوبی است. انگلیسها معدن آهن قصرشیرین راخیلی مایلند به دست بیاورند. مبالغی هم پول می دهند که معدن مز بور به آنها بر گذار شود. اگر اسباب وکارخانهٔ آهن ذوب[1] کنی دایر وفراهم شود شاید درایران هم بتوانند خط آهن بکشند و به جادهٔ ترقی قدم گذاشته، ثروت مهمی تحصیل نمایند. بالاخره به واسطهٔ برهم خوردن مجلس و بسته شدن انجمنها این مذاکرات بی نتیجه ماند.

۱) اصل: زوب

مذاکرات سدّ ساوه

مسئله دیگر دریکی از انجمنهای معروف ملی، داستان بستن سد ساوه مطرح است. قصد انجمن مز بور این است که چون سدساوه سوراخ شده، آب نگاه نمی دارد آن را تعمیر نمایند. [اگر] آن را بگردانند، اراضی ساوه را تقریباً بیست وپنج فرسنگ می شود که مدتها است بیحاصل افتاده است زراعت کرده و نتیجه بردارند. مخارج این کار را هم تقریباً صدهزار تومان بازدید کرده اند.

درزمان سلطنت ناصرالدین شاه، یکی دومرتبه مهندس فرستادند، مخارج تعمیرسد را خیلی زیاد برآورد کرده بودند. یک مرتبه هم شاهزاده کامران میرزا مأمور رسیدگی شدند. در مراجعت ایشان هم راپورتی که داده بودند مخارج گزافی معین کرده، صورت داده اند آن هم بی نتیجه ماند.

معادن ایران [۱]

از جمله مطالبی که در انجمنهای ملی مطرح است، معدن نفط قصرشیرین است. معدن فیروزۀ نیشابور، شیلات گیلان، ابریشم گیلان ومازندارن که اینها ازمنابع ثروت مهم ایران است و باید توجه مخصوص به آنها بشود که درسال ملیونها عایدی از آنها حاصل خواهد گردید ومملکت دارای ثروت مهمی خواهد گردید.

حضور وزراء درمجلس

قبلاً گذشت که مجلس، وزیر داخله را برای روز معینی به مجلس احضار کرده بودند. روز موعود وزیر مالیه، وزیر عدلیه ووزیر داخله حاضر شدند. این اوقات بیشتر از سؤالات عمده که از وزرای مسئول می شد از طرف سعدالدوله بود که ملت او را «ابوالمله»

۱) عنوان اصلی: معدن نفط قصرشیرین است.

می خوانند.

بعد از آنکه وزراء مذکور حاضر شدند، صنیع الدوله رئیس مجلس آغاز سخن نمود. به وزرا اظهار داشتند که سعدالدوله می خواهد سؤالاتی از بابت پول چوبدار ومتظلمین حاج آقا محسن عراقی واسترداد اسرای خراسان و یکی دوفقرهٔ دیگر بنمایند. جواب می خواهند.

سعدالدوله آغاز سخن نمود خطاب به وزیر داخله: چرا باید بعضی اوقات درمجلس حاضر نشوید که از کارها مطلع ومستحضر گردید، در امورات بصیرت و بینائی حاصل نمائید؟ در این اوقات کارهای عمده شده. از جمله عزل شاهزاده ظل السطان، حکومت تنکابن، حاکم خراسان، اینها را دولت معزول کرد یا اجتماع مردم؟ البته نباید مغرور بود که از اجتماع مردم بود، بلکه دولت برحسب اجتماع مردم و تقاضای مجلس، معزول نمودند. اگر وزراء حاضر بودند و اسناد دفاعیه اظهار می داشتند، تحقیقات لازمه به عمل می آمد. امروز همین حکام بعضی گفتگوها نمی کردند. زبان شماتت و اعتراض برما نمی گشودند وطعن نمی زدند که برای چه ما را معزول نمودند. دیگر سزاوار نیست در سلطنت مشروطه بدون استنطاقات لازمه و تحقیقات کامل کسی معزول شود. چون وزیر داخله حاضر نشد واسناد دفاعیه حاضر نکرد، این نوع مطالب از حکام بروز میکند. امیدوارم بعد از این هروقت بیکار هستند تشریف بیاورند مجلس از امورات مملکتی اطلاعاتی حاصل نمایند. با همدستی یکدیگر امورات اصلاح شود.

اما چیزی که متعلق به وزارت عدلیه است بدواً کمسیونی تشکیل دهند، درخصوص این حکام معزول، تحقیقات لازمه بشود اگر تقصیر داشته اند که بجا معزول شده اند خیلی خوب بوده. اگر تقصیر نداشتند ترضیه از آنها بخواهید. مگر ما نمی خواهیم ترقی نمائیم. مگر ما نمی خواهیم مملکت ترقی کند. مگر ما نمی خواهیم اشاعهٔ عدل و مساوات بشود. اما چیزی که متعلق به وزارت مالیه است، کراراً گفتگو شده و بعد از این هم خواهد شد. خودشان در امورات خود بصیرت دارند و مستحضر از کار هستند.

وزیر عدلیه جواب دادند: آنچه را نسبت به عدلیه دادند، ده پانزده روز است که عدلیه به من واگذار شده، این مدت اول مشغول کارهای ابتدایی بودم. مثلاً درعدلیه جای درست و سالم [وجود] نداشت. دادم همه را تعمیر کردند. لوازمات هراتاقی را معین کردیم. دوم [از] اشخاصی که عربی و ترکی و فرانسه را خوب می دانند کمسیونی ترتیب دادم، مشغول نوشتن قوانین هستند که بعد از ترجمه در کمسیون جداگانهٔ دوم که به تازگی ترتیب شده، از عقلا ودانشمندان مملکت آن جا هستند، ملاحظه و تصویب بنمایند. پس ازاتمام

کتابچه کرده به مجلس فرستاده شود. بعد از تصویب، چاپ و مجری گردد. این کارها مرور زمان می خواهد. معهذا چون عارض زیاد و بعضی عرایض فوتی بود، برای سهولت، چند اتاق دیگر ترتیب [داده] و اخطاریهٔ چاپی قرار گذاشته، واقتضای وقت مذاکره می شود واین ترتیب عدلیهٔ حالیه است.

سعدالدوله گفتند اینها که گفتند همه خوب است ولکن فعلاً تکلیف شما اینست که به مردم اخطار نمائید هرکسی تظلمی از کسی دارد بیاید عدلیه رسیدگی می شود ولکن یک مسئله مهم است که خیلی اهمیت دارد وآن رشوه است. رشوه. رشوه که خانهٔ ایرانی را خراب کرده که نمی توانند قدم از قدم بردارند و یکی دیگر واسطه است که بدتر از رشوه است. اگر کسی توانست واسطه ورشوه را موقوف دارد، آن وقت مملکت پا به راه ترقی می گذارد وآن مردم صاحب ثروتی می شوند. اگر این دوچیز متروک نشد، به ناچار آن مردم بطور قهقرا بازگشت خواهند کرد. امان از رشوه، فریاد از واسطه که مملکت ما را ویران کرد. وزیر عدلیه گفت این مجلس علنی است «می گویم ومی آیمش از عهده برون»، تا امروز من وکسانم یک شاهی از کسی نگرفته و بعد از این هم برعهده می گیرم دیناری نگیرند اگر دیگران محرمانه و بی صدا از کسی رشوه بگیرند یا گرفته اند، خبرندارم.

سعدالدوله اظهار کردند: اینها را نمی شود قبول کرد. زمانی که یک نفر وزیر درمقابل همچو پارلمانی مسئولیت قبول کرد باید البته وزارتخانهٔ خودرا مرتب نماید. قطع رشوه هم راهی دارد. این است مواجب باندازه کفایت به اجزا بدهند، دیگر رشوه گرفته نمی شود.

وزیر عدلیه بیانات مزبور را تصدیق کرد گفت بعد از ترتیب قوانین، بودجه برای عدلیه ومواجب اجزا معین می شود. بعد از امضای مجلس البته رشوه موقوف می شود.

سعدالدوله گفت: فعلاً شما کمسیون را تشکیل بدهید، جماعتی که عرض وداد دارند وخیلی صدمه واذیت برای مجلس حاصل می نمایند. ازقبیل متظلمین حاج آقا محسن عراقی وجماعت چوبدار وغیره. اینها هروقت اینجا آمدند رئیس ایشان را به عدلیه خواهند فرستاد و آن جا رسیدگی نمائید. این مجلس شورا است نه عدالتخانه و دیوان مظالم. اما مطلبی که خیلی اهمیت دارد مسئله خراسان واسترداد اسرای قوچان و بجنورد است که درعشق آباد فروخته اند. دراین باب اهتمامات لازمه نمائید. گوش به سخن عمرو و زید ندهید. این مسئله شرعی و عرفی ما است. درآن خصوص هرمذاکراتی واستنطاقاتی که به عمل آورید راپورت به مجلس ملی بفرستید.

اما وزیر داخله که سئوالات ابتدائی ما را جواب ندادند ولکن تکلیف شما این است که ترتیب کارها را به طریقی که گفتم زودتر مرتب دارید ومشغول کار شوید.

وزیر داخله اظهار کردند علت نیامدن من به مجلس این است از اول آفتاب تا سه ساعت از شب گذشته مشغول نوشتن احکامات وفرامین وغیره هستم. با این حالت هرزمانی که احضار فرمودند فوری اطاعت کرده وحاضر شده ام. از بابت حکام معزول من اسناد دفاعیه حاضر کرده ام. درخصوص ظل السلطان همه بودند چه گفتگوها شد. در در بارچندین مجلس منعقد شد. در تلگراف خانه با حضور علما چه مذاکراتی شد، وانگهی آن وقت عدالتخانه منظمی هم که نبود، رجوع به عدلیه شود.

سعدالدوله جواب دادند من نمی خواهم دفاع از حکام نمائید، می گویم وزارت داخله وسایر وزرا چرا همراهی درعزل حکام نمی نمایند که تحقیقات شود که تقصیر دارند یا ندارند.

ورود آصف الدوله به طهران ومجلس ملی

این روزها آصف الدوله وارد گردیده در مجلس حضور به هم رسانید. [در] بارهٔ مطالب گفتگوکردند که درموقع خودذکرخواهد گردید. چندروزی که از ورود آصف الدوله گذشت، شورش وانقلاب درمردم پدیدارگردید. هرروزعصرتایک ساعت از شب گذشته درجلو مجلس هنگامه بر پا می کردند. در هر گوشه یک نفر از واعظین وناطقین حرف می زدند ومردم رابه اتحاد می خواندند ومی گفتند ایها الناس از کسی اندیشه ننمائید و نترسید. درنهایت جد وجهد ایستادگی نمائید. استرداد اسرا را بخواهید مرتکب این کار را جداً مطالبه نمائید. از استرداد اسرا گذشته، درحقیقت اصلاح کلیهٔ امورات داخله را می خواهند. ختم عمل تیولات را می خواهند. اصلاح تفاوت عمل و تسویه بودجه وسایر مطالبی که مدتها است درمجلس شورا و انجمنها گفتگو ومطرح کرده اند. اصلاح تمام آن مطالب را خواستارند.

دراین وقت سعدالدوله ازمجلس بیرون آمدند و جماعت راخواستند، زبان نصیحت گشودند. بدواً از همراهی ملت اظهار امتنان کردند و بعد از بیانات مفصل چند روزی مهلت خواستند که صبر کنند تا ما ترتیبات اصلاح این کار را مرتب داشته مشغول کار شویم، زیرا

که کار راه دارد، کار اسباب دارد، اگر ما بخواهیم قبل از فراهم کردن اسباب کار مشغول شویم هیچ وقت اصلاح نمی شود. به هرطریقی که بود علی الظاء رملت را ساکت کردند.

قرار شد دراین روزها درعدلیه آصف الدوله وسالار را استنطاق نمایند. اظهار داشتند: که با حضور جماعتی از نمایندگان ملت وهیئتی از وکلاء و وزرا، آصف الدوله وسالار مفخم را تحت استنطاق خواهند آورد. هرکدام که مرتکب این حرکت واسباب فروش دختران قوچانی شده اند، بعد از استرداد اسرا، به مجازات قانونی خواهند رسید. سایر امورات را هم که درتحت مذاکره است، عنقریب تماماً درمقام اصلاح خواهد آمد. چنانچه درضمن کاربرای ما پیشرفت نکند، آنوقت به ملت اخطار خواهد شد که با قوهٔ جمعیتی وحرکت ملی کار را ازپیش برداریم وفعلاً برشما لازم است که چندی صبرپیشه نمائید وحرکتی نکنید که درمقام شماتت وزرا وطرفداران استبداد واقع شویم.

لایحهٔ وزیر مالیه به مجلس

این روزها لایحه ای از طرف ناصرالملک وزیرمالیه به مجلس شورای ملی تقدیم گردید. مضمون لایحهٔ مز بور به شرح ذیل بود. از مقدمات آن می گذریم عین فصول آن را می نویسیم:

فصل اول: از تفاوت عمل ولایات که همه ساله حکام ازمحل دریافت می کردند ودیناری به دولت نمی دادند در هذه السنه حتماً باید به حکام جمع شوند، که ازمحل بگیرند و به خزانه عاید دارند.

فصل دوم: مبادلهٔ جنس دیوانی است که درسنوات سابقه ازطرف دولت با حکام ولایات تسعیرمی شد باید در هذه السنه عین جنس دیوانی رابدهند و کلیه تسعیرجنس دیوانی درهذه السنه ومابعدها موقوف ومتروک خواهد شد و باید وزارت مالیه، صورتی به مجلس بفرستد که از این محل چقدر برجمع دولت افزوده شود.

فصل سوم: ازبابت برگشت تیولات است که بدون استثناء باید برگردد وصاحبان حقوق ومواجب مرسوم خود را از خزانهٔ دولت به اقساط مقرره دریافت دارند.

فصل چهارم: از بابت تفاوت ممیزی خراسان که هنوز درکتابچهٔ دستورالعمل خراسان منظور نشده و باید بدون آنکه دیناری از این تفاوت مواجب به کسی داده شود

درکتابچهٔ خراسان منظور گردد.

از این چهار فقره، منافع کلی برای خزانهٔ مملکت حاصل خواهد گردید وکسی هم حرفی نداشته باشد.

گفتگوی استرداد اسرای قوچان

این اوقات بیشتر از مذاکرات و گفتگو واکثر شورش وانقلابات، استرداد اسرای قوچان است. جراید آزاد ملی نیز مطالب زیاد در این باب می نویسند. از جمله جریدهٔ صوراسرافیل درهرنمره درقسمت «چرند پرند» شرحی در این خصوص می نویسد. من جمله درنمرهٔ چهارم این جریده اشعاری از زبان اسرای قوچانی می نویسد:

کنسرت ایرانی که دختران قوچانی در قهوه‌خانهٔ آواز (کافه شانتان) تفلیس به خواهش روسها و ترکمنها به وزن تصنیف «ای خدا لیلی یارمانیست» داده اند.

بزرگان جملگی مست غرورند — خداکسی فکرمانیست
زانصاف ومروت سخت دورند — خداکسی فکرمانیست
رعیت بی سوادوگُنگ وکورند — خداکسی فکرمانیست
ای خداکسی فکرمانیست — هفده وهیجده ونوزده و بیست
فلک دیدی به ماآخرچه ها کرد — خداکسی فکرمانیست
زخویش و اقربا ماراجداکرد — خداکسی فکرمانیست
جفابیند که باما این جفا کرد — خداکسی فکرمانیست
ای خداکسی فکرمانیست — هفده وهیجده ونوزده و بیست
گرازکوی وطن مهجورماندیم — خداکسی فکرمانیست
وگرازهجراورنجورماندیم — خداکسی فکرمانیست
نه پنداری زعشقش دورماندیم — خداکسی فکرمانیست
ای خداکسی فکرمانیست — هفده وهیجده ونوزده و بیست

یک دختردوازده ساله تنهامی خواند

نفس درسینه ساکت شوکه گویی — خداکسی فکرمانیست
نسیم ازکوی ماآورده بویی — خداکسی فکرمانیست

چه بویی دلکش آن هم از چه کویی | خدا کسی فکر ما نیست
ای خدا کسی فکر ما نیست | هفده و هیجده و نوزده و بیست

(دخترها هم آواز)

نسیم بوم ما بس جان فزا بود | خدا کسی فکر ما نیست
هوایش روح بخش و غم زدا بود | خدا کسی فکر ما نیست
ولی دردا که هجرش در قفا بود | خدا کسی فکر ما نیست
ای خدا کسی فکر ما نیست | هفده و هیجده و نوزده و بیست
مگر مردان ما را خواب برده | خدا کسی فکر ما نیست
غیوران وطن را آب برده | خدا کسی فکر ما نیست
که اغیار آب از احباب برده | خدا کسی فکر ما نیست
ای خدا کسی فکر ما نیست | هفده و هیجده و نوزده و بیست

(دختر دوازده ساله تنها)

که خواهد برد تا مجلس پیامم | خدا کسی فکر ما نیست
که ای دل بردهٔ ناداده کامم | خدا کسی فکر ما نیست
چرا شد محو از یاد تو نامم | خدا کسی فکر ما نیست
ای خدا کسی فکر ما نیست | هفده و هیجده و نوزده و بیست

با اینکه این اشعار فکاهی نوشته شده، ولی از خواندن آن بدن هر ایرانی حساس وطن‌پرست به لرزه می آمد که اغلب وزرا و رؤسای مملکت تا چه اندازه فاقد احساسات بشریت بوده اند که از این واقعهٔ جانسوز متأثر و متألم نمی شدند. هیچ بی عصمتی بالا تر از این نیست که حاکمی راضی به فروش ناموس رعیت بشود که ناموس و عصمت مسلمانان به دست اجانب گرفتار شوند.

[دنبالهٔ] لایحهٔ وزیر مالیه به مجلس

قبلاً شرح لایحهٔ وزیر مالیه را نگاشتیم. بعد از مذاکرات، وکلا چنین رأی دادند که لایحهٔ مزبور به واسطهٔ وزیر داخله به دستخط همایونی موشح گردد، که وزیر مالیه مجری دارند، فرستاده شد.

مجدداً ازطرف وزارت مالیه، کتابچهٔ ترتیب کمسیون ممیزی برای تعدیل مالیات اطراف طهران در هذه السنه به مجلس شورای ملی فرستادند که هرماهی یکهزار و نودوشش تومان برای هیئت ممیزین مخارج معین کرده بودند. در این باب، وکلا داخل درمذاکره و شور شدند.

یکی از وکلا گفت مخارج این عده زیاد است. دیگری گفت مواجب به قدر کفایت باید باشد. یکی اظهار داشت این حضرات تماماً از دولت مواجب می گیرند. آخرالامر مقررشد دفعهٔ دیگر قرائت شود. پس ازآن رأی بگیرند. درصورتیکه اکثریت حاصل شد اقدام بشود. بعدازمشاجرات و گفتگوهای زیاد موقوف و موکول به موقع دیگر داشتند.

شکایت تجار از ملک التجار

تجار همه روزه به مجلس و در بار از ملک التجار شکایت می کردند، باعث تصدیع خاطر ملوکانه گردید. مقرر شد که این مسئله درمجلس شورای ملی مطرح [شده و] قرارقطعی داده، به موقع اجرا بگذارند. دستخط ملوکانه به قرار ذیل صادر گردید؛

جناب اشرف صدراعظم، از بابت گفتگوی تجار و ملک التجار لازم است که قرار قطعی گذارده شود که تجار راحت شوند. لهذا امر و مقرر می فرمائیم این مطلب را رجوع به مجلس شورای ملی نمائید که زودتر قرارقاطعی بگذارند وفوری به موقع اجرا گذارند.

صدراعظم هم رقعه ای به مجلس به مضمون ذیل نوشته، با دستخط ملوکانه به مجلس فرستادند:

چون شکایت تجار داخله ازحاج ملک التجار، همه روزه باعث تصدیع خاطر اقدس اعلیٰ بود، لهذا از طرف ملوکانه چنین امر ومقرر شد که این مسئله درمجلس شورای ملی مطرح وقرارقطعی داده، به موقع اجرا گذارند.

بعدازآنی که مرقومه صدارت و دستخط ملوکانه درمجلس قرائت شد، خیلی گفتگو کردند که این کار از وظیفهٔ مجلس خارج است. آخرالامر رئیس مجلس اظهار داشتند باید کمیسیونی مرتب شود، جداگانه پانزده نفر از وکلا و وزرا و غیره در کمسیون مز بور مشغول اصلاحات این کار بشوند. با اینکه وظیفهٔ مجلس نیست ولکن چون ازطرف همایونی دستخط صادر شده و صدراعظم هم نوشته اند، نمی شود رد کرد.

آقای آقا سید عبدالله اظهار داشتند این کاری است که شاهنشاه رجوع فرموده اند و مجلس هم برای کسب شرف و افتخار اطاعت امر اقدس اعلی باید این کار را قبول کند و اصلاح نماید. مشروط براینکه ملک التجار محض امتثال امر ملوکانه فقط یک مرتبه برای تحریر دعوا حاضر شود و بعضی گفتگوهم نباید بشود. جواب رقعهٔ صدارت راهم بنویسند که مجلس شورا محض امتثال امر ملوکانه، این کار را قبول کرد. باید چند نفر از وزرا هم بفرستند و علما هم با جمعی که از مجلس انتخاب می شوند حاضرند تحقیقات و رسیدگی کرده قراری بگذارند. مجدداً آقا سید عبدالله گفتند: چون کار عمدهٔ خیلی بزرگی است بعداز آن که یک مرتبه ملک التجار درهمین مجلس حاضر خواهد شد بعدازآن انجمنی مرتب کرده همه روزه مشغول کار شوند، حتی روزهای تعطیل هم باید کار کرد، تا قراری در این باب داده شود، عمل ختم گردد. مخصوصاً به همه می سپارم در مجلس اول جز تحریر دعوا ابداً گفتگوئی نباید بشود. آنجا تحریر دعوا بشود، رئیس صورت را ضبط نمایند که دیگر حرف را برنگرداند. در این وقت اوراقی که برای اخذ رأی داده بودند جمع کردند، از دادن ورقهٔ رأی منصرف شدند حاج سید نصرالله گفت: این جا مجلس شورا است یا مجلس امر است؟ اگر مجلس شورا است هرکسی باید اظهار رأی کند. اگر مجلس امر است مطلبی است جداگانه. به اینکه جمعی امر نمایند ورقه را موقوف و جمع نمایند این را که نمی شود قبول کرد. مسئله ملک التجار این جا کوتاه و قطع شد، مطالب دیگرپیش آمد، تا پنج روز دیگر ابداً اسمی از ملک در مجلس مطرح نشد. بعد مجدداً مطرح شد. یکی از وکلا بدواً گفت: از باب ملک التجار در دفعهٔ اول باید در همین مجلس عمومی طرح گفتگو و تحریر دعوا بشود یا در انجمن جداگانه؟ بعداز گفتگوی زیاد قرارشد در انجمن جداگانه. امروز ضد قرارداد آقا سید عبدالله واقع شد. دیگر حرفی در این باب نشد.

آمدن میرزاعلی اصغرخان اتابک به ایران

در این اوقات شهرت یافته از فرنگ خواهند آمد. درمجلس اکثر روزها این حرف گفتگو می شود که اگر این مرد به طهران بیاید رشتهٔ قومیت واتحاد ما را قطع خواهد کرد. کلیهٔ امورات مارا از هم خواهند ریخت. اگر پای این مرد خائن به این جا برسد باید از مشروطیت چشم پوشید. طرفه اینجا است که نمایندگان ملت بیشتر از همه کس اضطراب داشتند که به

ورود این مرد وضع مجلس ما را برهم میزند. یک روزیکی از وکلا گفت باید قانونی وضع کنیم اشخاصی که مردود و مطرود بوده و به ملت خیانت کرده اند نباید مصدر کار بشوند. این مراعات بطور کلی باید بشود، نه در حق بعضی. اگر از گذشته صرف نظر باید کرد و به موجب «عفیٰ الله عماسلف»[1] پس خواستن شاهزاده عین الدوله برای محاسبات و کارهای او و تغییر ریاست تلگرافخانه برای چیست. یا اینکه خیانت نسبت به امین السلطان چیزی نیست. زیرا که تمام امتیازات را او داده است وناموس ملک و ملّت را او بر باد داده. اگر این ملاحظات درکار نیست، چرا باید امین السلطان بیاید و کار را به جای بد برساند. نسبت خیانت دادن به او مثل نسبت دادن خیانت به یک مارشال انگلیسی است. ما باید از امروز خیانت اورا ثابت کنیم. درحالیکه خیانتها کاملاً مشهود است. حرف آخر وکیل مزبور این بود که اگر امین السلطان وارد این مملکت بشود باید از اهل ایران مأیوس شد که حمیّت ندارند. اما ملت ازآمدن این شخص خیلی اندیشه دارند. درتمام انجمنها درهمین موضوع گفتگو دارند، واقع می توان گفت مردمان طهران خیلی کم دل هستند و کم ظرف[2] هستند. این شخص شاید هنوز از فرنگ حرکت نکرده، برفرض که الآن وارد شده است. او که یک نفر بیشتر نیست. قشون و سپاه که ندارد. هرقدر آتش سوزان باشد درمقابل این همه جمعیت ملت چه خواهد کرد. این طور می توان تصور کرد، از امین السلطان خوف ندارند از دوئیت و نفاق خودشان اندیشه دارند. باید گفت: «باید زکه نالید که ازماست که برماست».

وضع مجلس شورا خوب نیست. کاری ابداً درمجلس نمی گذرد. تقریباً درهفتم شهر صفر[3] کابینهٔ وزرا تغییر کرد. جمعی دیگر در مجلس معرفی شدند. درهمان روز گفتگوی قسم خوردن وزرای جدید پیش آمد. به موجب پیشنهاد رئیس وتصویب آقاسیدعبدالله وتصدیق وزیرداخله قرار شد پس فردا که اول سال جدید است علما و وکلا [و] وزرا که حضور اعلی حضرت شرفیاب می شوند درحضور ملوکانه قسم بخورند. دو ماه گذشته دیگر عنوانی از قسم وزرا نشده. دیگر شکایت تجار از ملک التجار است که از طرف اعلی حضرت به مجلس واگذار شد. بعد از آن بیانات که گذشت، دوازده روز است که دیگر گفتگو یی در این باب نشده ونمی شود ونخواهد شد. فرضاً هم بشود قطع وفصل نخواهد شد.

۱) سوره مائده آیه ۹۵ یعنی: خدا ازاعمال گذشته چشم پوشی کرد.

۲) اصل: ضرف

۳) روزششم صفر۱۳۲۵ کابینهٔ سلطان علی خان وزیرافخم به مجلس معرفی شد.

انجمنهای ملی در طهران

دراین اوقات انجمنهای ملی رونقی بسزا دارند. تقریباً دو یست انجمن متجاوز تشکیل شده به اسم هرشهر، هرطایفه انجمنی است. مطالب عمده درانجمنها گفتگو می کنند. ولی به نتیجه نمی رسند. کسی که به بودن این انجمنها رأی نداد، آقامیرسیدمحمد مجتهدطباطبائی بود که کراراً درمجلس وغیرمجلس اظهار می داشتند: این انجمنها اسباب خرابی مجلس است. بعضی از وکلا هم با این رأی وعقیده همراه بودند. اعلی حضرت هم از تأسیس این انجمنها کسل و کدر هستند. مکرر فرموده اند درجائی که شخص ما حافظ ونگاهبان این اساس مقدس هستیم لازمهٔ همراهی ومساعدت را در پیشرفت اساس مشروطیت داریم، این همه انجمن وقیل وقال برای چیست؟ غیر از اینکه این هیاهودولت و مجلس را از کار خود باز می دارد حاصل دیگر ندارد. درعین حال خیلی جاها هم پشت مجلس وقوت مجلس بودند. از ذکر اسامی کلیهٔ آنها صرف نظر می کنم. درجای خود اسامی بعضی انجمنها را که خدمتهای بزرگی به ملت کرده اند خواهیم ذکر نمود. درتمام انجمنها بلیط های عضویت موجود [بود]. اشخاصی که تازه وارد می شوند ماهیانه خود را پرداخته قسم می خورد که حتی المقدور با اساس مشروطیت موافقت نماید. مخالفت نکند. آنوقت بلیط عضویت آن انجمن را به آن شخص می دهند و شهریه هائی که از اعضای انجمنها هرماهه می گیرند صرف مخارج انجمن وحقوق مستخدمین وغیرها می کردند.

جراید ملی که طبع ونشرمی شدند

روزنامهٔ مجلس— تمدن— تدین— چهره‌نما— مساوات— تربیت— شاهد— صوراسرافیل— شرافت— محبت— تفاق[1]— مودت— وفاق— انسانیت— حقیقت— زبان ملت— آگاه— بیدار— تیاتر— اثبات— محاکمات— الفت— عدالت— صحبت— ناطق—

۱) شاید: اتفاق

وطن — فاتح — کشکول — مجلهٔ فلاحت — میمون — صور — الجمال — طالب — مطلوب — مشکوة — ندای وطن — طریقهٔ عقل — کرنا — انصاف — عدل — فریاد — ناهید — وفا — دبستان مراد — آئینهٔ جهان نما — حقیقت گوئی — شریف — الکمال — ذلت وطن — آئین — حرمت — سلسبیل — گلشن جان — فرح — شاهنشاهی — زشت وزیبا — درب — ارشاد — صداقت — لسان الغیب — حب الوطن من الایمان — مراد مشتاق — سروآزاد — صدق — حب وطن — شاهدمقصود — دیدارمطلوب — نور و ظلمت — بنیاد — اتفاق — دولت جاوید — حقوق — ترک وطن — صباح — مؤید — آئینهٔ چهره نما — زراعت — مجلهٔ استبداد — دعوت — جرم گناه — حبل المتین — خوش خبر — سیرالملوک — نصیحت — ذوق سرشار — شارلاتان — معارف — ثبوت — مواسات — طریقت — حق گو — حق شناس — وداد — منصور — صناعت — روح القدس — آزاد — نوروز — فضول — حکمت — عالم بی عمل — مجاهدت — آئینهٔ غیب نما — ایجاز — رشادت — ظهور تمدن — ثروت — نیکوفال — مکافات — شکوه ملی — گلزارحُسن — دولت بیدار — اقبال — شمس طالع — اقبال ملی — قدرت — ثبوت وحدت — طوطی — امانت — اتحاد — سیاسی — فرهنگ — اثبات داد — صحت — خرم — [1] صبر وظفر — حیات جاوید — اتحاد جاوید — همدم — عزت — مکنت — روح الامین — شاهدعینی — توسل — عزلت — گلستان — ارم — عجز — ثروت — بزم افروز — احسن نیات — انس — حقانیت — ادراک — کور بینا — چشم دار نابینا — شجرهٔ استبداد — شجرهٔ عدالت — اخوت — معدلت — اتفاق جاوید — تجارت — خوشحال — شیپور — عین الحیوة — وحدت — امام جماعت — قانون عدالت — احسان — سود وزیان — اشتهار — مخزنَ ذخایر — معدن جواهر — اتمام حجت — فرج بعداز شدت — مملکت — طریق — خوش الحان — ملک الملوک — اصناف — سهیل — لارطب ولایابس — دعوت ملی — تجارت — سیار — کوکب دری — مطلع الشمس — غیرت — [2] — صبح صادق — همت — توفیق — رهنما — یدالله مع الجماعه — بهشت عدن — جنات نعیم — صراط[3] المستقیم — غیرت وطن — آئینه — نجات — راه‌نجات — کلید سیاسی — نجات وطن — مردان وطن — داد دین — مخاطرهٔ وطن — حورالعین — طایر قدسی — افتخار — کعبهٔ آمال — استقلال وطن — خیر — تلافی مافات — عذر بدتر ازگناه — ندای آزادی — حریت — هدایت — نجات ملت — سنگر

۱) یک اسم ناخوانا: الحق؟ ۲) یک اسم ناخوانا ۱) اصل: سراط

آزادی — پرهیز — بیداری ملت — تشویق — نزهت — نفس آخر — بستان — صبا — طریقهٔ ادب — فواید عامه — درد بی درمان — مشورت — نخوت.

این جراید درسال اول مشروطیت منتشر می شدند وهریک از آنها چندین نمره انتشار یافت، بعداً افول و غروب کردند. ذکر سربازان داوطلب ملی را هم درجای خود مذکور خواهم داشت.

کسرکردن حقوقات درمجلس شورا

بعد از آنکه مجلس از این چهار موضوع گذشت، قطع وکسر کردن حقوقات درمجلس وانجمنهای ملی مطرح گردید که بواسطهٔ تعدیل این حقوقات گزاف بی محل؛ جمع وخرج مملکت تسویه شود. وکلای مجلس عقیده داشتند وزارت مالیه باید این کاررا بکند. وزارت مالیه هم درنظر داشت که مجلس باید آنچه می خواهد از حقوقات اشخاص کسر کند، وقتی که مجلس این کاررا کرد صاحبان حقوق نمی توانند اعتراض بکنند.

امیراعظم حکمران استرآباد

دراین اوقات امیراعظم حاکم استرآباد، یکی دوکار عمده از پیش برده: اولاً درچندی قبل درچاتلی که یکی ازسرحدات ترکمان است یک نفرتلگرافچی، یکنفرمأمور ورئیس گمرک آن جا را ترکمانها به اسیری برده بودند. امیراعظم شبانه با جمعی از نوکرهای شخصی خود حرکت کرده می رود به اوبهٔ ترکمانها وارد می شود، بدون نزاع و خونریزی وحدوث انقلاب دونفر تلگرافچی و گمرگچی را مسترد داشته می برند.

ونیز خبررسید که درچندی قبل هشت نفر زن که درجزو اسرای قوچان، ترکمانها درهمان اوقات که جمعی زن و دختر اسیر برده بودند امیر مزبور اهتمامات لازمه نموده آخرالامر با تدابیر زیاد هشت نفر زنهای مزبور را از زیر بار اسارت نجات دادند واززیردست این گروه وحشی خلاصشان نمودند. برطبق خبری که رسیده این هشت نفر زن دونفر اهل خراسان یک نفر قزوینی، سه نفراز اطراف استرآباد، یک نفر اهل ساوجبلاغ بود. تقریباً

هزارتومان از جیب خودشان برای استرداد ونجات این اسرا داده اند، دیناری ازکسی مطالبه نکردند.

مطابق اطلاعی که رسیده و به دست آمده این هشت نفر جزو اسرای قوچان که سالار آنها را به اسارت داد نیستند وآن کسانی که عمال دولتی خراسان آشکارا جمعی را از بابت پول مالیات فروخته، نمی باشند. برطبق اطلاع، چندین فقره زن و بچه قوچانی را به اسارت برده و فروخته اند، اسمی از آنها نیست.

یک عدهٔ دیگر که در هیجده ماه قبل به راهنمائی سالار مفخم جماعتی از ترکمانهای یموت درقوچان برآنها تاخت آورده جمع کثیری را به اسیری برده اند که فعلاً دونفر قوچانی برای استرداد آنها در طهران هستند. یعنی از زمان صدارت عین الدوله مقیم مرکز می باشند. حالیه این هیجان وشورشهای ملی درطهران برای آن اسرا است. حاکمی که ناموس رعیت و ملت سپرده به اوست، با کمال بی رحمی عصمت مسلمانان را به دست اجانب بسپارد.

اکنون یکی می گوید آصف الدوله از این کار خبر ندارد، دیگری می گوید سالار مفخم فروخته، اعلی حضرت دستخط کرده اند که آصف الدوله وسالار هریک چه مبلغ باید بدهند. عجالتاً از دستخط ملوکانه ابداً حرفی در بین نیست. مجلس هم می گوید تکلیف مجلس نیست از استرداد اسرا گفتگوئی بکند، وضع قانون با مجلس است نه استرداد اسرا و کارهای مملکتی. اسرای بدبخت مسلمان باید از برگشت به وطن خود مأیوس باشند.

انجمنهای طهران وسر بازان ملی

این اوقات انجمنها، وضع خوشی فراهم کرده اند. درهرانجمنی پنجاه نفر، صدنفر تاپانصدنفرسر بازملی ترتیب داده اند؛ لباس مخصوصی برای آنهامرتب کرده اند تنفگ وقطار فشنگ به آنها داده و بسته اند. اقلاً سن این سر بازها ازشانزده الی بیست ساله نباید تجاوز بکند. تمامشان جوانهای تازه به عرصه رسیدهٔ قابل تر بیت ومایل به ترقی هستند. هرروزصبح وعصر درمحل معین باید سرمشق نظامی خود حاضر بشوند. درماه محرم وصفر که درانجمنها عموماً مشغول روضه خوانی بودند، همچنین در تکایا وغیره، درتمام مجالس بزرگ این سر بازان ملی در داخلهٔ مجلس یک قراول با تفنگ وفشنگ می ایستادند. ساعت به ساعت

هم پستشان عوض می شد.

انقلابات ولایات (حکومت قاینات)

حشمة الملک از طرف دولت به حکومت قاینات منصوب [شده است]. طلاب قاینی که درطهران مشغول تحصیل هستند و بعضی اهالی قاینات که مقیم مرکز می باشند باطلاب همراه شده همه روزه متظلم هستند و توقیف حشمة الملک را درطهران خواستارند. عریضهٔ مفصلی به مجلس شورای ملی نواشته اند که حشمة الملک یکصد وسی هزارتومان از بانک رهنی روس استقراض کرده تقدیمی داده است. درصورتی که کلیهٔ مالیات قاینات سی هزار تومان نمی شود. در این سنوات که دیگر تفاوت عملی نیست پس برای چه صدوسی هزاران تومان تقدیمی می دهد این مبلغ تقدیمی را می دهد که برود مقداری از خاک مملکت و وطن عزیز مارا به اجانب بفروشد و ناموس ملت را بر باد دهد، خون مظلومان را بخورد. اگر رعیت و مملکت را به این مرد فروخته اند جای حرف نیست. اگر به حکومت مأمور است اهل قاینات این مرد خونخوار را برای حکومت نمی خواهند. استدعا داریم مقرر شودوحشمت الملک درطهران بماند حرکت نکند. جواب کسانی که ازدست او تظلم دارند وپولهائی که به او داده اند بدهد.

بعد از آنکه عریضهٔ طلاب مز بور به مجلس شورا رسید، با حضور هئیت و کلا قرائت کردند. دراین باب زیاد گفتگو نمودند. آخرالامر از طرف مجلس مقرر شد که به وزارت داخله نوشته شود که این مرد را از این مأموریت معاف دارند. جواب وزیر داخله را بعد خواهم نوشت.

انقلابات خلخال

تلگراف مفصلی از خلخال واردبیل رسیده. ماحصل مضمون تلگرافات این است که چندین پارچه دهات مخرو به که درطرف خلخال به اردبیل متصل است، دهات مز بور جزو اردبیل است واز سمت جنوب به خمسه متصل است، دوازده هزارتومان ازیک نفرظالم گرفته اند واز طرف حکومت اردبیل مأمور شده. درواقع این دهات را به این شخص فروخته اند. کاش دهات را فروخته بودند ناموس رعیت وخون بیچارگان ستمدیده را فروخته اند، رعیت وسکنهٔ دهات همه فراری به اطراف شده، دهات بی سکنه مانده. مردم از

خانه وآشیانه خود در به در شده اند. از مجلس مقدس شورای ملی استدعا آنکه مظلومان را تصدق فرمایند وترحمی به حال رعیت در بدر بشود که درسرخانه وآشیانهٔ خودشان مراجعت کرده مشغول زراعت شوند.

از کرمانشاهان

تلگرافات عدیده از آن ولایت می رسد واز دسته بندی طلاب وعلما اشعار می دهند که اگر جلوگیری از این شورش و فتنه نشود، مفسده بزرگ می شود. یکی دومرتبه هم دو دسته با یکدیگر طرف شده اند. چندین نفر زخمدار و مشرف به موت هستند. اصلاح ذات‌البین و جلوگیری را از مجلس می خواهند.

انقلابات رشت

از رشت وانزلی خبر می رسد، پی در پی برای مجلس.شورا اشعار می دارند براینکه تمام بازارودکاکین بسته، ادارات وانجمن وغیره تماماً تعطیل است. ازقرارمعلوم انقلابات رشت وانزلی برای تعیین وکلای انجمن ایالتی و ولایتی ازهمین قبیل است.هرساعت فتنه وآشوب شدیدتر می شود. می نویسند اگر جلوگیری ازفتنه وآشوب نشود عنقریب کارخیلی سخت وبزرگ خواهد شد.

ازخوی وماکو

تلگرافاتی ازخوی و ماکو می رسد که انقلابات آن جا به اندازه ای است که ازحد افزون است. جماعتی هواخواه و فدائی مشروطیت و جمعیتی جان باز استبداد می باشند. قهراً این دو دسته در سراین حرف ازکشتن یکدیگر و بردن ناموس پروا ندارند. ازقرار خبر اخیری که رسیده مستبدین تاخت وتازسخت و حملات متواتره به مشروطه خواهان آورده اند. جمعیت کثیری را مقتول کرده اند. ازرعایای آنجا تلگرافات شکایت و تظلم آمیز می رسد که اگر مجلس ازمستبدین جلوگیری نکند یک نفرمارا زنده نمی گذارند.

ازطرف مجلس راجع به رشت وانزلی وخوی وماکووانقلابات آن حدود به وزارت داخله نوشتند که درمقام جلوگیری و رفع فتنه وآشوب برآیند.

اوضاع بیجار وگروس

از بیجار وگروس تلگراف می رسد. شکایت از ملا حبیب الله نامی دارند که جمعیت زیاد دورخود جمع کرده، هرکسی که ازمشروطیت وقانون عدالت سخنی گو یداورا تلف می کنند، مشروطه خواهان درآنجا دچار محنت و فلاکت گشته متواری ومخفی شده اند.

وضعیت انقلاب خراسان

اهالی خراسان از تعدیات وظلمهای گوناگون ایالت وطرفیت با ملت به ستوه آمده عاقبت از طرف حکومت به رعیت حمله وهجوم کرده اند. چند نفر زخمدار ویک نفر مشرف به موت است. تجار و کسبه به مجلس شکایت کرده اند. مجلس ملی نیز رفع فتنه وآشوب را از وزیر داخله خواستار گشته اند. از زنجان، لنگرود، بوشهر، سبزوار وغیره همه روزه تلگراف انقلاب آن حدود می رسد.

شرح حال سعدالدوله

سعدالدوله پسر مرحوم حاجی میرزا جبار (ناظم مهام) یکی از اعاظم دورهٔ محمدشاه وناصرالدین شاه بود. تاریخ تولدش دریازدهم شهر صفر ۱۲۵۷ قمری[1] و دردیماه ۱۳۰۸ شمسی بدرود زندگانی گفت[2]. نود [و] یکسال ازعمرش گذشته بود.

سعدالدوله بعدازاتمام تحصیلات خود، درمدرسهٔ دارالفنون طهران واخذ تصدیق— نامهٔ مهندسی با سالی بیست وچهار تومان مواجب واعطای نشان نقره داخل خدمات دولتی گردیده، به امر دولت برای آموختن تلگراف (مورس) که ترتیب تلگراف فعلی ایران است به تفلیس رفته و در قلیل مدتی به اخذ تصدیق نامهٔ مورخه ۱۸٦٤ مسیحی موفق شده و درسنهٔ ۱۲۸۲ با رتبهٔ سرهنگی مأمور تمدید سیم تلگراف از تبریز به جلفا با ریاست تلگرافخانه نائل گردید و تلگراف مورس را که تا آن تاریخ درایران سابقه نداشته معمول ومشغول خدمت بود. درسنهٔ ۱۲۹۲ به ریاست مدرسهٔ دارالفنون تبریز که موجد آن مطابق ترتیب مدارس ارو پا خود آن مرحوم بوده نائل گردید. درسنهٔ ۱۲۹٤ با رتبهٔ سرتیپی دوم مأمور تشکیل اکسپوزیسیون پاریس گردیده ودرسنهٔ ۱۳۰۰ با رتبه سرتیپی اول به سمت مستشاری سفارت کبری درموقع تاجگذاری الکساندر سوم امپراطور روسیه مأمور گردید و درسنهٔ ۱۳۱۰ به اعطای نشان شیر وخورشید درجهٔ اول وحمایل سر به سمت وزیر مختاری دولت متبوعهٔ خود در دربار بلژیک مأمور و باتوقف دوازده سال درآن مملکت خدمات مهمی نسبت به مملکت خود از قبیل استخدام بلژیکی ها برای تأسیس ادارهٔ گمرکات که تا آن تاریخ بطور مقاطعه عمل می شد و ترتیب ضرابخانه از صورت مقاطعه به صورت اداری، بالاخره تأسیس کارخانجات قندسازی و بلورسازی درکهریزک و طهران با سرمایهٔ بلژیکیها نمود. درسنهٔ ۱۳۲۲ به سمت وزارت

۱) اصل: شمسی
۲) برابر با ۱۳۴۸ هجری قمری

تجارت که قبل از آن تاریخ جز اسمی نبوده وتهیه زمینهٔ مشروطیت، به این جهت طرف بی میلی پادشاه وقت شده بالنتیجه تبعید به یزد گردید و پس از صدور فرمان مشروطیت وانتخاب به وکالت مجلس ازطرف اهالی طهران به مرکز رجعت نمود و در دورهٔ وکالت خود که مشکل ترین اوقات ادوار مشروطهٔ ایران بوده به خدمات قابل تقدیری از قبیل تنظیم متمم قانون اساسی وعزل مسیو نوز که به نام وزارت گمرکات، درتمام امور این مملکت مداخلهٔ سوءمی نمود. بالنتیجه ملقب به لقب ابوالمله ازطرف ملت گردید. دراواخربه ریاست وزرا و وزارت خارجه منصوب و یکی از برجسته ترین خدمات آن مرحوم، تحصیل جواز مشروطیت فعلی وتشکیل پارلمان درعمارت مسعودیه (وزارت معارف فعلی) وتعمیر ابنیهٔ پارلمان که به علت بومباردمان خراب وغیر قابل استفاده شده بود و پرداخت حقوق عقب افتادهٔ چند ماهه دوائر دولتی و تأدیه حقوق ومخارج مراجعت قشونی که از طرف محمدعلی شاه برضد مشروطه خواهان تبریز و اصفهان مامور محاصرهٔ دوشهر مز بور بودند از مالیه خود و تنظیم قانون انتخابات دورهٔ دوم مشروطیت مورخه ۱۲ جمادی الثانی ۱۳۲۷ به علاوه تنظیم مجلدات لغات فارسی به فرانسه که نتیجه ۳۴ سال زحمات فوق العادهٔ آن مرحوم و بهترین خدمتی است که به معارف نموده ولی متأسفانه به علت فقدان وسائل با کثرت میلی که به طبع این کتاب داشت موفق به انجام این مقصود نگردید. این است زندگی ۹۱ ساله مرحوم سعدالدوله.

* * *

در این موقع که انقلاب واغتشاش، خطهٔ ایران را فرا گرفته و درکسی قوه وقدرت اصلاح وضع مفاسد نیست، وکلای مجلس را هم طوری ضدیت فرا گرفته که درواقع از طریقهٔ وکالت خارج شده‌اند واز طرفی هم بواسطهٔ بی اطلاعی و بی علمی مانند کلاف سردرگم هستند.

علت هم معلوم است. از طرفی دستهای خارجی مشغول انتریک و تحریک افراد جاهل و مغرض هستند، از جانبی شاه و درباریها چون بامشروطیت همراه نیستند، به عناوین مختلفه، به‌آتش انقلاب دامن می زنند ودر بین وکلا هم ازهرطرف نفاق و دوئیت ایجاد می کردند. این بود که هیچ اقدام واصلاحی نتیجه نمی داد.

اما سعدالدوله در بین وکلا خوب کار می کرد از وضع گفتار و کردارش معین بود که باطناً وظاهراً با اساس مشروطیت همراه هستند. افراد ملت هم درکناره جویی این مرد خوشوقت نبودند زیرا دراین مدت همه کس دید وشنید که خیلی بهتر ازسایر وکلا کار می کرد. این مرد مدتها تحصیل کرده، درعلوم سیاسی بصیرت وامتحان حاصل کرده بود.

سعدالدوله را با وکیل بقالها و یا حاجی حلیمی که وکیل صنف آشپز است، نمی توان برابر وطرف مقایسه قرار داد.

بعد از قرائت رقعهٔ سعدالدوله درمجلس جماعتی استعفای او را نمی پذیرفتند و گروهی کناره‌جو یی واستعفای او را تصو یب می کردند. آخرالامر بعد از گفتگوی زیاد استعفای ایشان پذیرفته گردید.

***

این روزها فریاد اهالی طالش و رشت از تعدّیات و استبداد ارفع السلطنه فرزند عمیدالسلطنه طالش بلند شده بود، تلگرافات پی در پی وعرایض شکایت می رسید و اکثر اوقات در مجلس مطرح بود.

ازقراری که از رشت وطالش خبر می رسد ارفع السلطنه در ظلم و استبداد به رعیت بیچاره بیداد می کند، می کشد، می سوزاند، خراب می کند، ریش می برد، داغ می کند، به سر آو یزان می کند. برای اینکه می گو ید درخاک گیلانات کسی مأذون نیست اسم مشروطه را به زبان ببرد. اگر شنیده شود که کسی اسمی از مشروطیت برده زبانش را قطع خواهند کرد. این شخص یکی از دستهای خارجی بود که درمنطقهٔ شمال ساکن بود و به دستور خارجی این حرکات را می نمود.

این گفتگوها مدتها طول کشید. ملت وانجمنها اقدامات لازمه کردند؛ فریاد مردمان گیلانی که در طهران ساکن هستند به آسمان می رسید واین مرد بی رحم برصغیر وکبیر این مردم بیچاره رحم نمی کرد. طرفه‌تر این است که عمید السلطنه پدر این مرد خونخوار مدتها است مقیم طهران است، یکی از مشروطه‌خواهان به شمار می رود. لازمهٔ همراهی ومساعدت را درپیشرفت این اساس دارد به خلاف پدر، پسر این حرکات را مرتکب است. آخرالامر ازطرف مجلس به وزیر داخله اخطار وابلاغ شد که از فتنه وانقلاب طالش جلوگیری کند. ازطرف وزیر داخله تلگرافاتی به ارفع السلطنه مخابره کردند، اگرچه تخفیف کلی پدید شد ولکن بالمره رفع نشد.

بعد از یک مدتی که فتنه و خونریزی ارفع السلطنه دررشت وطالش طول کشید، آخرالامر اسکات فتنه را از طرف مجلس ازعمیدالسلطنهٔ طالش که درطهران بود، خواستار شدند. عمیدالسلطنه جواب می گو ید مطلب این طورنیست که ازرشت وطالش می گو یند. گفتگودرکلمهٔ مشروطه نیست. بلکه درسرانجمن وتعیین وکیل است که رعیت می خواست به خلاف ارفع السلطنه حرکت کند. تمام تقصیر را برگردن رعیت وارد آورد ولکن درضمن اصلاح کار را برعهدهٔ خو یش گرفت. تلگرافاتی به ارفع السلطنه نمود. مشارالیه در مقام

دلجوئی رعیت برآمد. افتتاح انجمن را اجازه داد. علی الظاهر فتنه خاموش شد.

حمله و یاغی گری سالارالدوله

داستان یاغی گری و طغیان سالارالدوله وقشون کشی ایشان گوشزد اهل طهران و مجلسیان گردید. زمانی که سالارالدوله حکمران بروجرد ولرستان بود نظر به ملاحظات آتیهٔ خویش با طوایف ایلات مراوده وخلطه وآمیزش در پیوست، از دردوستی و داد برآمد، دراندک زمانی که آمد وشد کرد اسباب مواصلت فراهم آورد.

با نظرعلی خان که رئیس یک ایل ازایلات بود، وصلتی کرد. صبیهٔ او را به عقد خویش درآورد. تا زمانی که حکومت بروجرد با ایشان بود گاهی درشهر و بعضی اوقات درمیان ایل با عیال خود به سر می برد. وقتی که ازحکومت بروجرد منفصل گشت مایل آمدن طهران نبود.

وقتیکه احضارش کردند ناچار طهران آمد. پس از ورود استدعای اضافه مواجب کلی از دولت نمود پذیرفته نشد جزئی اضافه مواجبی به او دادند. مدتی درطهران بیکار بماند. دراین وقت علمای طهران علم مشروطیت افراشتند پس از اقدامات دستخط مشروطیت صادر شد، مجلس ملی تأسیس گشت. در این بین مظفرالدین شاه دنیا را وداع گفت و «عدل مظفر» را برجای گذارد. تاج و تخت ایران به محمدعلیشاه قاجار منتقل گشت.

در این وقت بی کاری سالار الدوله طولی کشیده بود. امروز هم موقعیت نداشت که تقاضای حکومتی از برادر تاجدار خویش کند زیرا شاه چندان به خود مشغول بود که نمی توانست به این قبیل امورات داخلی بپردازد. سالارالدوله چون شاه را به خود مشغول یافت، در باطن او را قصد خسروی و جهانبانی برسرافتاد. این بود بی خبر و اجازهٔ دولت مسافرت بروجرد ولرستان اختیار کرد و یک سر رفت درمیان ایل نظرعلی خان وارد شد.

بعد از چند روز پدرزن خود را خواست و از سرّمخفی او را آگاه ساخت و قصد خویش را به او گفت. تمام وضع ملتی و سلطنتی را بروی فروخواند، درضمن استمداد واستعداد از وی طلب داشت. نظرعلی خان چون بیانات سالار الدوله را شنید، درسراو نیز خیال محال ریاست و وزارت پدید شد. به جای آنکه سالارالدوله را از این اقدامات ناهنجار

وخیالات ناستوده باز دارد او را دراین اقدامات ترغیب می نمود. چون داماد و پدرزن، از یکدیگر اطمینان حاصل کردند مشغول تهیهٔ قشون و استعداد جنگی شدند. در اندک زمانی از سواران ایل وجمعیت اطرافی دراردوی سالار گرد آمدند. خود نظرعلی خان سواران دلیر و شجاع داشت. درحقیقت اطمینان هردو به واسطهٔ سوارهای ایل بود والاّ از جمعیت اطرافی نمی توانستند اطمینان کامل داشته باشند. خلاصه لشکری جرار و خونخوار از هرسو به دست آوردند. اردوئی آراسته و پیراسته نمودند. تمام را مسلح کردند، چون قشون جنگی از سواره و پیاده مرتب شد قریب پنج هزار نفر از همه جمعیت داشت.

اول اقدامی که از طرف سالار الدوله به ظهور پیوست، غارت اطراف بروجرد بود. ابتدا حمله که آوردند به قریهٔ موسوسریه واشتر بنان بود که بدان قریه ها حمله ور شدند. چون اهل این دوقریه تماماً حاجی وصاحبان پول زیاد هستند، به این واسطه بدواً خواستند تحصیل پولی برای مخارج اردو نمایند. این بود که به قریهٔ اشتر بنان حمله آوردند. صاحبان پول ومکنت را دستگیر کردند. هریکی هرقدر پولی که داشتند از ایشان گرفتند. گذشته از پول نقد از اسباب واثاثیه هم هرچه به نظرشان خوب آمد به غارت و یغما بردند. اما پولی که از این قریه وصول کردند، بالنسبه به حالت دهکدهٔ سیصد خانواری گزاف بود، از قرار اخبار متواتره تقریباً پول طلا ونقره نود[و] دوهزار تومان گرفته بودند. بعد از غارت قریه مز بوره به دهات دیگر پرداختند. اطراف بروجرد رابه مرور ده به ده تصرف وغارت کردند، اما کمتر کسی کشته و تلف می شد زیرا قصدشان کشتن کسی نبود، مراد اخذ پول وغارت بود که بی صدمه تسلیم می شدند. همین طور غارت می کردند تا کار اطراف بروجرد یک طرفی شد. از شهر بروجرد نیز کسی درمقام مخالفت و جلوگیری برنیامد. آنها هم بروجرد را به حالت خود گذاردند زیرا که می دانستند هرزمانی که بخواهند اهل بروجرد تسلیم هستند. خلاصه از کار اطراف بروجرد خلاص شده دهات اطراف نهاوند را درمدنظر آوردند. با قشون غارتگر روانه دهات مز بور گردیدند.

ابتدا اقدامی که کردند این بود که کلیهٔ جمعیت اردو که درهمه جا پراکنده بودند جمع آوری کردند، بدواً در قلهٔ کوه گاوماساب نهاوند که آب گاوماساب از زیر این کوه می آمد، اردو زدند محل تو پخانه را مرتب واستوار داشتند سنگر محکمی نیز برفراز کوه ترتیب دادند. پیشترگفته شد که آب گاوماساب از زیر این کوه می آید ودرزیر این آب همه جا دهات رعیتی وار بابی است. کوه مز بور مشرف به دهات است. آذوقه وسیورسات برای اردو ازدهات مز بورمی بردند. چون ترتیب اردو مرتب شد بازبنای غارت وچپاول پیش آمد، چند

پارچه ازدهات مز بور غارت شد. فریاد اهالی نهاوند و دهات بلند شد. این مردم قدری ز برتر از بروجرد حرکت می کردند. دراین وقت که مشغول غارت نهاوند شدند، تلگرافات وعرایض به طهران نوشتند که سالارالدوله با اردوی آراسته وقشون پیراسته، برسرآب گاوماساب نهاوند اردو زده مشغول غارت کردن اطراف نهاوند هستند.

چون تلگرافات وعرایض پی در پی ازنهاوند به مجلس مخابره شد واین خبر درطهران شایع وشهرت کرد، مجلس وملت از این خبر به وحشت واضطراب افتادند. این واقعه را چندین روز درطهران شایع و شهرت کرد، مجلس وملت از این خبر بوحشت واضطراب افتادند. این واقعه را چندین روز درمجلس موضوع بحث قرار دادند خیلی در این باب گفتگو کردند.

کراراً مراتب را از مجلس به اعلی حضرت عرض کردند. درضمن اصلاح کارورفع فتنهٔ سالارالدوله را ازوزیر داخله می خواستند. اما از طرف دولت اعتنائی به حرکات سالارنداشتند و به سرکشی وطغیان او و هیجان ملی وقعی نمی گذاردند. وزیر داخله اقداماتی دراین باب نمی کرد ولکن ورد زبان وکلا تجاوزات سالارالدوله وگرفتن بروجرد ونهاوند است.

در انجمنها هم همین گفتگو است. چنان وحشت و اضطرابی درملت پدیدار شده که اندازه ندارد؛ بلکه یک عده اشخاص اعتقادشان این است که به دست ایلات اسیر وگرفتار خواهند شد، خاصه تصورشان این است که شاه از سرکوبی سالارالدوله عاجز خواهند بود. زیرا که نه قشونی مرتب می دیدند ونه پولی درجائی گمان داشتند.

بعد از آنکه مجلس دید از طرف اعلی حضرت دررفع فتنه، اقداماتی نمی شود واز طرف وزارت داخله هم به خلاف سایر کارها ابداً مساعدت وهمراهی دررفع غائله سالارالدوله نمی شود بعد از گفتگوی زیاد این طور قرار دادند که از مجلس تلگرافی به سالارالدوله مخابره شود. تلگرافی به مضمون ذیل به ایشان مخابره نمودند:

خدمت ذی شرافت حضرت مستطاب اشرف والاشاهزاده سالارالدوله دامت شوکته الوالا.

می دانید که شاهنشاه مبرور مظفرالدین شاه حق بزرگی برملت نجیب ایران دارد ومنتی عظیم بردوش این مردم گذاشته اند. چنان چه ملت نجیب درعوض این مرحمت پدرانه وفتوتی که نسبت به این مردم فرموده اند، این ملت نجیب ایران فرض ذمه خودقرارداده اند که سلطنت ایران در این خانواده نسلاً بعد نسل محکم ومستحکم، پاینده ومستدام دارند واین

ملت ازاین نیت وقصدخودنمی گذرد، بلکه تاآخرین نفس دراستقلال این شاهنشاه جوان بخت به جان خواهند کوشید. حالیه حضرت والا را از این اقدامات مقصود چه چیز است؟ اگر مراد قلّت مواجب ومرسوم است، که راهش این نیست. اگر قصد دیگر دارید، دولت وملت تکلیف خود را بدانند. می دانید که در این مدت، از طرف مجلس هیچگونه اقداماتی نشده است. شاید این بی اعتنائی دولت وملت را حمل برعجز نمائید ولکن این طور نیست دولت وملت ایران گو یا درقوهٔ خود بدانند و بتوانند این جزئیات را دریک روز دفع و رفع نمایند. فعلاً این تلگراف است که ازمجلس مقدس مخابره می شود. چنان‌چه جمعیت خود را متفرق کردید، البته از طرف دولت و مجلس کمال مرحمت نسبت به حضرت والاخواهد شد. چنان‌چه درعقیدهٔ باطل خود ثابت هستید وازاقدامات ناهنجار صرف نظر نخواهید کرد، آن قدر بدانید که اگر ازطرف ملت اقداماتی شد برملت نجیب ابداً بحث وایراد نخواهد بود. زیرا که این حرکات از دیگری اگر بروز می کرد آنقدرها استبعاد نداشت. با این حالت خوب است از این قصد باطل وسودای بی حاصل بگذرید. وفوری حرکت کرده به طهران بیائید. به موجب این تلگراف مجلس ضامن افعال حضرت والاست که درحضور اعلی حضرت شاهنشاه تاجدار، عذر تقصیرات حضرت والا را بخواهد، اگر آمدید والاپشیمان خواهید شد. خود دانید.

مجلس شورای ملی

درضمن تلگرافی از طرف سیدین السندین[1] آقا میرزا سید محمد مجتهد وآقا سیدعبدالله مجتهد به حضرت والا مخابره شد که حاکی بود برنصیحت وملامت وشماتت وضرب وتهدید. این دو تلگراف دریک روز مخابره شد. روزها انتظار جواب کشیدند. از طرف سالارالدوله جوابی نرسید اعتنائی نکرد. چون وکلا دیدند تلگرافات مجلس وعلما بی نتیجه وثمر شد، بیشتر ازپیشتر عنان صبر وطاقت از کف دادند. هیجان واضطراب بزرگی در مجلس وملت و انجمنها حاصل گردید. مکرر درمکرر به رئیس الوزرا اخطار وابلاغ می کردند واز اعلی حضرت استدعا می کردند که دررفع فتنه، اقداماتی ازطرف دولت بشود ولکن از طرف شاه ورئیس الوزرا اقداماتی نمی شد اهمیتی برحرکات سالارالدوله نمی دادند. بیشتر اسباب هیجان ملی می شد.

مدتها برهمین منوال گذشت. روز به روز تعدیات سالارالدوله زیاد می شد واز هیچ

۱ــ اصل: سیدالدین السندین

طرف اقداماتی دررفع فتنه نشد وهرروزه خبرموحش می رسید. دولت که درمقام جلوگیری برنمی آید، ملت هم قوه و قدرتی ندارد که بتواند با خصم قوی پنجه مقابله کند؛ سر باز ملی هم برای این است درخیابانهای طهران با دستکش سفید والوان راه بروند.

چون اقدامات دولتی خیلی طول کشید، درهرمجلس ومحفلی شهرت می دادند که حرکات سالارالدوله به تحریک شخص پادشاه است. اگرغیر این است و به تحریک دولت نیست چرا از طرف دولت درمقام جلوگیری برنمی آیند؟ طرفه تر اینکه تمام این مطالب به عرض شاه می رسید ولکن گوش به این حرفها و بیانات نمی داد. از طرف پارتیهای سالارالدوله همه روزه شهرتهای عجیب می دادند که سالار چقدر جمعیت وقشون و توپ واسلحه دارد گاهی شهرت می دادند که بروجرد را تصرف کردند، ملایر رافتح کردند. اهالی همدان تسلیم شدند. تو یسرکان را گرفتند. نهاوند را هم توپ بسته اند.

راجع به رحیم خان قراچه داغی

قبلاً گفتم رحیم خان در صفحات قراچه داغ بسر می برده در میان ایلات زندگانی می نمود، تا خاتمهٔ سلطنت مظفرالدین شاه درآن حدود مشغول راه‌زنی وچپاول که عادت فطری او بود می زیست. محمدعلی شاه که برسریر خسروی قرار گرفت از آن جائی که طالب این نوع اشخاص، خاصه سواران شجاع و دلیر بود این شخص را به رکاب احضار [کرد] که با سواران ابواب جمعی خویش مشغول خدمتگزاری گردد.

جمعی برآنند که احضار رحیم خان به طهران با اشاره ومیل امپراطور روس و سفارت مزبور بود. گروهی تصورات دیگر دارند. بعد ازآنی که رحیم خان به طهران وارد گردید، فرزندان وکسانش درجای پدر وحرفهٔ اومشغول بودند. خیلی هم طرف مرحمت ومیل شاه بود. چندی که درطهران ماند، از طرف دولت لقب سردار نصرتی به او دادند. رتبه ومقامش درحضور شاه فزونی گرفت. جماعتی نسبت به او خیلی حرفها می زدند. ازجمله این بود که شهرت داده بودند که این شخص ازاعلی حضرت اجازه گرفته و درضمن قول صحیح وصریح داده است که با سوارهای خودش بدون هیچ گونه کمک مجلس را برهم بزند ومعدوم صرف بسازد.

این موضوع با عملیاتی که از شاه راجع به بمباردمان مجلس وکشتن آزادیخواهان

بروز کرد حقیقت داشته است.

در زمان علّو درجهٔ رحیم خان، یک روز در طهران شهرت کرد که پسررحیم خان در صفحات آذر بایجان دو یست و پنجاه نفر را بی تقصیر کشته و یک قریه را هم چاپیده وآتش زده است. روز بروز این خبر شدت یافت. اندکی مطلب از پرده بیرون آمد. معلوم شد که در اطراف تبریز حادثه واقع شده، پسر رحیم خان جمعی را کشته و لکن کاملاً روشن نبود چند نفر کشته شده وسبب چه بوده.

روز سوم [از] این خبر هیجان در ملت پدید شد. جمعیت وازدحام زیادی رو به مجلس آوردند. دستگیری وحبس رحیم خان را از مجلس می خواستند. برای اینکه این شرارت وآدم کشی پسررحیم خان را به تحریک پدرش می دانستند والاپسر رحیم خان نمی تواند دو یست و پنجاه نفر افراد مملکت را نابود کند.

اصل قصه این بوده، جماعتی از اهالی آذر بایجان بواسطهٔ کمی گندم وترقی نرخ از شهر می روند که از دهات اطراف تاپنج شش فرسخی گندم به شهر حمل نمایند. از قضا دریکی از دهات با پسررحیم خان وچند نفر سواری که با او همراه بوده، برخورد می شوند. بعد از مختصر گفتگوپسر رحیم خان درمقام ممانعت ازحمل گندم به شهر برمی آید، کار به مشاجره می کشد. پسر رحیم خان با سوارهایش به جمعیت تیراندازی می کنند. بقول وکلای مجلس دو یست نفر از تبریزیها کشته می شوند. تلگرافاتی هم از تبریز به مجلس مخابره شده بود، در مجلس علنی قرائت شد. درمجلس علنی موضوع بحث و مطرح قراردادند که آتش فتنهٔ پسررحیم درآن جا شدت کرده، قریب دو یست نفر را به قتل رسانده اند. از این حرف شورش وهیجان غریبی [1] در وکلا وجمعیت تماشاچی پدید شد.

عملیات سالارالدوله

همه روزه از تعدیات سالارالدوله خبرمی رسید واز مجلس به رئیس الوزرا واعلی حضرت می نو یسند. از طرف دولت دراین باب اقداماتی دیده شنیده نمی شود. اما شاهزاده بعد از آنکه درکوه سنگر وجمعیت خود را مرتب داشت، بیشتر ازپیشتر به تعدیات و

۱) اصل: قریبی

تجاوزات و قتل وغارت رعیت پرداخت. یک روز درمجلس این حرف مطرح شده بود که سالارالدوله از نهاوند هشتاد هزار تومان پول گرفته است. ازقرار اخبار واصله، میرزا ابوالقاسم خان نوری که حکمران ولایات ثلاث بود به‌واسطهٔ همین حرکات غیرقاعدهٔ سالار به نهاوند رفته است، بلکه با زبان ملایمت و نصیحت بتواند شاهزاده را ازاین امر پرخطر و اقدامات ناهنجار بازدارد. اما چنان هوای سلطنت درضمیر این شاهزادهٔ بی مغز جای گیر شده بود که اگرعالمی زبان نصیحت می گشودند به ایشان اثرنمی کرد.

بعد از آنکه میرزا ابوالقاسم خان نوری وارد نهاوند گردید، اوضاع آنجا را خیلی بد دید. جماعتی از دهات و قراء فراراً درشهراقامت جسته و مردم شهر تماماً درتزلزل و اضطراب هستند. روز وشب از ترس سواران ایلات آسایش و راحتی ندارند. خاصه آنکه اردوی سالارالدوله مشرف به شهر نهاوند واقع گردیده، بیشتر از وحشت مردم از این راه بود که جمعیت شهری هرقدر تیر تفنگ و توپ به طرف اردوی سالار بیندازند، تمامش به کوه وسنگ می خورد. اگر از آن طرف تیری بیندازند یا به ایشان می خورد یا بنائی را ویران می کند. در این وقت سالارالدوله به میرزا ابوالقاسم خان حکمران ثلاث پیغام داده بود که برای اردوی خودش آذوقه و سیورسات بفرستد. حکمران مزبور نه جواب مساعد داده بود ونه سیورسات برای او فرستاد. چون سالار دید که اینجا با زبان خوش کارپیشرفت نمی کند، قهروغلبه را شعارخودقرارداد، یازده تیرتوپ به طرف شهرنهاوند شلیک کردند ولکن به بنای شهر نزدند وآسیبی به شهر وارد نیاوردند. بعد از آن به مرور تجاوزات و تعدیات سالارزیاد شد دراطراف، دهات را غارت می کردند تا صبر وطاقت مردم از دست رفت. تلگرافات عدیده از حکمران ولایات ثلاث، حکمران همدان و بروجرد، از سرکشی وتعدیات سالار به آستان همایونی می رسید. همچنین تلگرافاتی به مجلس می رسید و از طرف مجلس تلگرافات را برای رئیس الوزرا و وزیر داخله می فرستادند.

آخرالامر اعلی حضرت فتنه و شدت سالارالدوله را زیاده از اندازه دید واین تلگرافات از اطراف پی درپی می رسید، مجبور شد که اقداماتی بکند. ابتدا می خواست با نصحیت و تهدید از این حرکات بازدارد ولکن فهمیدند که سالار از قصد خود به آسانی نمی گذرد، لذا مجبور شدند که با قوهٔ قهریه جلوگیری نمایند. ازطرف دولت مقرر گشت که قشونی با دوعراده توپ کوهستانی حرکت داده به نهاوند بروند ونیز مقرر گشت ازاطراف هم قشون به معاونت آنها بروند.

بعد ازآنکه اردوی دولتی و توپ و سوار از طهران حرکت کرد شرح واقعه را خواهم نگاشت. ولی استعداد و تجاوزات سالارالدوله، همه روزه زیادتر می شود. هنوز اردوی دولتی از طهران خارج نشده بود که از طرف اعلی حضرت تلگرافاتی به همدان و زنجان وغیره صادر شد که عبدالله خان همدانی امیرافخم با سوار و سرباز واستعداد کامل برای جلوگیری سالار فوری حرکت نماید. همچنین به جهانشاه خان تلگراف کردند که با سوارهای ابواب جمعی خود برای قلع و قمع سالار به نهاوند بروند، درآن اطراف هرکجا سرکرده بود حسب الامر برای این کار اطلاع دادند. سرکردگان مزبور مشغول تدارک مسافرت شدند. تقریباً روزی که اردوی دولتی ازطهران درشرف حرکت هستند، تلگرافات چند از ایل کلهر و همدان و زنجان و غیره به اعلی حضرت رسید که سوار وجمعیت حاضر، عماً قریب برای جلوگیری سالارالدوله حرکت خواهیم کرد. اما سالارالدوله مشغول قتل و غارت است.

ازقرار اخباری که می رسید، شاهزاده باولایات دیگر مشغول مکاتبه است. ازجمله فتنه وآشوب کرمانشاهان را از تحریکات سالارالدوله می دانند که به آقا محمد مهدی مجتهد نوشته جاتی فرستاده و دستورالعمل داده که درآنجا فتنه وآشوب برپا کند. مجتهد مزبور جمعی اشرار را دور خود جمع کرده انقلاب کرمانشاهان درنهایت شدت است. بلکه احتمال کلی درمخاطرات عمده و خونریزی زیاد می رود. به موجب راپورتی که حاج سیف الدوله حکمران آن جا به دولت داد، می نویسد که حرکات آقا محمدمهدی بواسطهٔ دستورالعمل و تحریکات سالارالدوله است.

از قراری که درطهران شایع است سالارالدوله رقعه ای به رحیم خان قراچه داغی نوشته، مساعدتی خواسته است.وحشت و اضطراب ملی بیشتر از این مکاتبات است که می خواهند زودتر رحیم خان را ازپیش بردارند که اقداماتی از او بروزنکند.

مشهور است رقعه ای که به رحیم خان نوشته، ملت به دست آورده اند، ملت درنهایت سختی درتوقیف و مجازات رحیم خان ایستاده اند. اما روزنامهٔ صوراسرافیل درقسمت «چرندپرند» خیلی مطالب پرمعنی به شوخی و فکاهی می نویسد و مقاصد خود را دراین لباس جلوه می دهند، نتیجه نکرد ولی این جریده را وزرا وعلما و متدینین اسلامی به حال خود نمی گذارند، مثلاً ایام هفته که هفت روز است، هشت روزش توقیف است. برروی همین اصل مدیر جریده عریضه به حضرت آیة الله عرض کرده، سواد آن را برای استحضار عامه درج می کنم.

سواد عریضهٔ مدیر جریدهٔ صوراسرافیل به آیت الله طباطبائی [1]

به شرف عرض حضور مقدس آیت الله می رساند:

این بنده قاسم نوادهٔ شیخ محمد باقر مجتهد طاب ثراه می باشد که برای انجام مأموریتهای وجدانی خود و اجرای مقاصد حضرت حجة الاسلام مصمم شده ام به اندازه ای که از عهدهٔ یک نفر آدم ضعیف برآید بکوشم. از جمله نوشتن روزنامهٔ صوراسرافیل را مشغول شده وخدای خود را شاهد می گیرم که از تمام اقدامات جز قصد قربت و توسعهٔ افکار ملت نیتی ندارم و دراین موقع خطیر و اوقات هرج و مرج که دست به قلم بردن در معنی همان حکم قتل خود دادن است، همیشه مایهٔ استظهار و پشت گرمی خود، همان قلب حقیقت دوست و روح حریّت طلب حضرت آیت الله را دانسته و می دانیم چنان چه اگرهزار بار دیگر حکم به قتل ما دهند، باز خواهیم گفت که بنابر مصلحت وقت و سدراه فتنهٔ مخالفین بوده که امر به قربانی ضعیفی در راه قوت اساس اسلام نموده اند. آیة اللها! ماخودمان معتقدیم که توهین به علماء درمذهب حقهٔ اسلام خطااست لکن پس این همه اخبار و احادیث که در مذمت علماء سوء آخرالزمان راجع به کجا است؟ اگر دو شخص شخیص یا دو روح سعیدیا دونماینده خواسته های الهی و بعضی از حجج اسلام درعالم ظاهر شوند یا رهایی اسلام را دراین نفس آخر از این غرقاب هلاک به عهده بگیرند، این دلیل نمی شود که علماء سوء درآخرالزمان نباشند، یا اینکه شریح قاضی و باقلانی ازعلماء اسلام نبوده اند.

ما دراین دقیقه، بعد از آنی که درحضور مبارک، اقرار به شیعی وجعفری بودن خود می کنیم، باز به حضور مبارکت معروض می داریم که قسم به ذات پاک احدیت و قسم به حقیقت دین حنیف اسلام، اگر در این هزاروسیصد سال علمای ما می خواستند مذهب اسلام را مذهب رسمی دنیا نمایند می توانستند.

چه عقلاً دراسلام حقیقی چیزی که منافی بااصول ترقی وآسایش بشری باشد نیست وشرعاً نیز (بعثت للا بیض والاسود) ازاحادیث نبوی است، ای وجودمقدس که تاریخ دنیا از

1) این نامه درشمارهٔ ٦ روزنامهٔ صوراسرافیل، مورخهٔ ٢٢ جمادی الاولی ١٣٢٥ قمری درج شده است.

آوردن نظیر توعقیم است، آیا خاطر مبارک تو بهتر از همه کس مبسوق نیست که اسلام امروزی ما با اسلام صدر اول مباینیت تام دارد وآیا امروز برهرمسلمان دین دار لازم نیست که کوشش کند تا گم گشتهٔ خود را بیابد؟ با این همه چنان که درچندین روزنامه نوشته ایم که تا امروز هرچه داریم از وجود مقدس تو و حضرت آیة الله آقا سیدعبدالله مجتهد مدظله العالی داریم، باز حالا عرض می کنیم که حکم تو گذشته از مراتب شرعی اسلامی ما از روی وجدان وعقل برهمهٔ مسلمانان مطاع و متبع است و درصورتی که بقای اسلام را به اعدام ما وخانواده ما منوط بدانی، به خدائی که معتقدیم اگر از بذل جان خود [و] اولاد خود مضایقه نمائیم دراین صورت وبعقیدهٔ پاک خود قاتل ومقتول هردو را در بهشت می بینیم.

واگر بقای روزنامه را به نحوی دیگر بخواهی، آن را هم دستوری به خط شریف مرقوم فرما که ما وتمام هم قلمهای خود از روی آن رفتار کنیم ولی به خدای اسلام قسم است که اسلام علمای سوء به حکم قرآن امروز واجب الاصلاح است واصلاح آن هم بسته به میل نفس مطمئن و وجدان حقیقت خواه تو می باشد.

والسلام علی من اتبع الهدی[1]

پسررحیم خان وشهدای آذربایجان

پیشتر از این مذکور شد که این روزها شورش و هیجان ملی برای شهدای آذربایجان است که دویست نفر در دست پسررحیم خان کشته شده اند، سه روز جمعیت ملی و جمعیت انجمنها درب مجلس ازدحام کردند. حبس و مجازات رحیم خان را می خواستند. دراین سه روز اقداماتی از هیچ طرف نشد.

درروز چهارم آن قدر جمعیت وازدحام درمجلس و مسجد و مدرسه حاضر شده بودند که اندازه نداشت، گذشته از جمعیت انجمنها و اطرافی، تمام دکاکین بازار وکاروانسراهای تجارتی بسته وبازاریها تماماً درمجلس حاضر شده بودند مجازات رحیم خان را ازعدلیه می خواستند. جداً ایستاده می گفتند: رحیم خان باید حبس ومجازات شود وکلیهٔ امتیازات دولتی خود و پسرش باید سلب گردد سوار وابواب جمعی آنها را بگیرند و پسر

۱) متن نامه با روزنامهٔ صوراسرافیل مقابله و تصحیح شده است.

رحیم خان را هم به طهران احضار کنند که در عدلیه استنطاق شود.

خلاصه چندین روز متوالی جمعیت ملی واطرافی وکسبه و تجار از صبح تا شام درمجلس بودند، شبها به منازل خویش می رفتند.

چون چندروز بدین منوال گذشت از اقدامات دولت درمجازات این شخص چیزی ظاهر نشد. عاقبت برحدت و شدت و شورش وهیجان ملی افزوده گردید. طبقهٔ علما و جمعیت طلاب و انجمنها به جوش و خروش آمدند. رو به کعبهٔ آمال خویش آوردند. اطاقهای مدرسهٔ سپهسالار را برای اوقات روز و استراحت شب معین و مفروش کردند. تابلوی هرانجمن[را] دربالای یک اطاق نصب کردند. این جمعیت کثیر روز و شب درآنجا اقامت داشتند. درتمام شهرغیر از دکانهای بقالی و خبازی و درسرگذرها عطاری مختصر باقی ودکاکین تماماً بسته بود. با این حالت واین جمعیت در بهارستان همهمه وآشوب بر پا کردند. ازوکلا جلوگیری می کردند. خلاصه مجلس از کار و وکلا از گفتار بماندند. دراین وقت وزرا هراسان می روند و می آیند. از مجلس نزد شاه می روند، از دولت خبر به مجلس می آورند.

مجلس دید امروز دیگر ساکت کردن این مردم میسر نیست غیرآنکه مقاصد ملت را شرح داده حضور اعلی حضرت بفرستند، چاره دیگر ندارند. این بود مقاصد ملت را یادداشت کرده عریضه به اعلی حضرت معروض داشتند. به توسط محتشم السلطنه معاون وزارت داخله فرستادند. منتظر جواب شدند. در این وقت خبر رسید که از طرف اعلی حضرت امر شده است که رحیم خان درکشیک خانه حبس و توقیف شود. امّا ملت حبس وتوقیف او رادر کشیک خانه قبول نکردند، استدعا کردند درعدلیه حبس شود. زیرا که درعدلیه همه کس به آسانی او را می تواند ببینند. تحقیقات لازمه و استنطاق کامل از او می توان کرد. این شخص را در کشیک خانه نمی شود استنطاق کرد. مراتب را مجدداً به عرض شاه رسانیدند. ملت سخت ایستاده اند می گویند هیچوقت از این جا حرکت نخواهیم کرد زیرا که امروز دویست نفر اهل آذربایجان کشته شده، دهات را قتل وغارت کرده اند فردا خمسه وقزوین را می چاپند، چهار روز دیگرنوبت طهران خواهد بود. پس ما از این جا حرکت نخواهیم کرد مگر اینکه رحیم خان حبس و مجازات شود و پسرش به طهران احضار گردد واین خار را از سرراه مسلمانان بردارد. تمام این مطالب [را] به عرض شاه رسانیدند. امّا اعلی حضرت بعد از آنکه عریضه جات عدیده از مجلس وجمعیت ملی بدید، محض آسایش رعیت وملت دستخط ملوکانه شرف صدوریافت و بواسطهٔ معاون وزارت داخله به مجلس فرستادند. بعد از

آنکه دستخط همایونی به محتشم السلطنه مرحمت شد هیئت وزرا این طور صلاح دیدند که وزیر عدلیه بدواً رحیم خان را ملاقات کرده شرح دستخط را به او ابلاغ کرده او را برده درعدلیه حبس نمایند، بعد از آن دستخط همایونی را درمجلس شورا به وکلا و ملت برسانند که تولید فتنه و فسادی نشود.

فرمانفرما وزیر عدلیه از حضور شاه به قصد دستگیری و حبس رحیم خان از عمارت بیرون آمدند. از قضا رحیم خان در جلو عمارت و تالار تخت مرمر راه می رفت. فرمانفرما رسید شرح صدور دستخط را گفت که الان شما حسب الامر باید در عدلیه حبس شوید. رحیم خان امتثال کرد. فرمانفرما رحیم خان را بواسطهٔ ده دوازده نفر فراش ونایب به عدلیه فرستاد. همین قدر که خبر دادند درعدلیه محبوس شد وزیر مزبور به طرف مجلس رفت هنوز فرمانفرما وارد مجلس محتشم السلطنه معاون وزارت داخله با دستخط ملوکانه وارد مجلس شورا شد دستخط ملوکانه را به رئیس مجلس دادند. به یکی از منشیان داد برای وکلا وجماعت قرائت کردند.

مضمون دستخط ملوکانه

وزیر عدلیه

رحیم خان را به شما می سپارم که در وزارت عدلیه او را مغلولاً حبس کرده درنهایت محکمی و مضبوطی استحکام نگاه دارید که ازآنجا فرار نکند وزنجیر نمایند، تا در وزارت عدلیه کاملاً استنطاق از او بشود. البته از همین قرار که مقرر شده معمول مجری دارید.

شهر ربیع الثانیه ۱۳۲۵

ونیز شرحی است که در ذیل دستخط مز بور به خط خودشان شرف صدور یافته بود:

وزیر عدلیه:

به این مردم حالی نمائید هرکسی به رعایای ما که اولاد و فرزندان روحانی ما هستند تعدی و بیعدالتی کند ابداً از او صرف نظر نخواهیم کرد و به مجازات قانونی خواهد رسید. ودیعهٔ الهی و فرزندان ما هستند.

شهرمز بور ۲۵

بعد از این که منشی دستخط های فوق را خواند وکلا وجمعیت صدای زنده باد شاهنشاه تاجدار بلند کردند. پس از آن دستخط را برای سایر ملت در صحن عمارت واز آنجا به مدرسهٔ سپهسالار بردند وخواندند. درتمام این مکانها تا مدت[1] نیم ساعت صدای زنده باد بلند بود.

دراین وقت آقا سیدحسن تقی زاده وکیل آذر بایجان جلو اطاق مجلس که مشرف برصحن عمارت بود جماعت را نصیحت زیاد کردند قریب به این مضمون: ای ملت غیور نجیب ایران شما وقتی تمدن را دارا هستید، لیاقت مجلس ومشروطه را دارید که مثل سایر ملل مشروطه رفتار نمائید دو مطلب را شما ملتفت باید باشید و از ترتیب دول متمدنه خارج نشوید:

اول: شما وکلا برای خود معین کرده اید. باید به حرف آنها گوش دهید تا زمانی که خبریأس به شما ندهند ابداً خودتان اقدامی نکنید. اگرشما وکلا را امین می دانید مصالح امور را به ایشان واگذارید. درصورتی که شما وکیل ومجلس دارید معنی ندارد ازقول وکلا تخلف نمائید وخودتان اقداماتی نمائید. از شما تمنی دارم درکارها صبور باشید و هیچوقت هیجان واضطراب نداشته باشید ازدحام ننمائید تا نجابت خود را به عالم نشان دهید. همه تقصیر با مخالفین است.

مسئله دوم این است اگرکسی تقصیر و خطای کلی داشته باشد و درروز روشن باحضور ده هزار نفر با حر به جمعی را بکشد بازبدون جواب وسئوال اورا نمی توان مجازات کرد. باید او را به محکمهٔ عدلیه ببرند تحقیقات و استنطاق از اوبنمایند، سپس اورامجازات نمایند. اگرغیراز این حرکتی ازما بروز کند ازجاده تمدن خارج شده ایم.

فعلاً رحیم خان را درعدلیه حبس و زنجیر کرده اند. درجائی که همه کس اورا می تواند دید. باید تحقیقات به عمل آید و محرک معلوم شود آن وقت ازروی قانون مجازات بشود. من و تمام وکلای آذربایجان از غیرت وحمیّت شما به همراهی با برادران آذربایجانی نهایت تشکر را داریم و ممنون هستیم از اهالی طهران که از نودوشش فرسخ فاصله صدای برادران آذربایجانی را شنیده اند و با ایشان هم صدا شده اید تشکر می کنم وآفرین می گویم، امروز دولت بیداری شما را مشاهده کرد واندازه کار را فهمید وحکم صریح داد که رحیم خان درعدلیه حبس باشد. باز به شما می گویم برشما لازم است که به

۱) اصل: مدتی

وکلای خود اعتماد نمائید و تکیه کنید. خواهش دارم فعلاً که کار بروفق دلخواه شد دیگر از ترتیب تمدن خارج نشوید و بروید دکاکین خود را باز کرده مشغول کسب وتجارت خود باشید و بعد از این درهر کاری تا ما امیدوار هستیم شما هیچوقت اقداماتی نکنید.

دراین وقت آقای آیت الله آقا میرزا سید محمد مجتهد به همین طور فرمایشاتی باملت فرمودند. ماحصلش این بود: درصورتی که رحیم خان حبس شده اقامت شما دراینجا ثمر ندارد. البته بروید سرکسب وکاسبی خودتان.

همان قدر که حضرت آیة الله فرمایش شان تمام شد ملّت با نهایت خرمی از مجلس حرکت کردند و رفتند دکاکین را باز کرده مشغول دادوستد شدند.

مخالفت شیخ فضل الله نوری بامشروطه

تا آنجا که اساس مشروطیت با اهتمامات علماء محترم و همراهي ملت پایدار و برقرارگردید، علما مشغول ترغیب و دعوت برمشروطه شدند. همه روزه هم آقایان آقا سید عبدالله وآقا سیدمحمد و حاج شیخ فضل الله درمجلس حاضر می شدند. در صدد اصلاح امورات سلطنتی ومملکتی بودند. حاج شیخ تا آن اندازه که آن دوسید محبوب القلوب بودند او نبود. همین طورها روزگار می گذشت. حاج شیخ دراین مدت هم تند نمی رفت. تمام روزها درمجلس حاضر نمی گشت. اگر هم حاضر می شد سخنی غیر از شرع و شریعت نمی گفت. تا آنکه قانون اساسی تمام شد و به صحهٔ شاه فرستادند به واسطهٔ کسالت اعلی حضرت چندی صحّه قانون مز بور تأخیر افتاد. آخرالامر والاحضرت ولایت عهد چندروز قانون مز بور را مطالعه بعد از تفسیر چند اصل، شخصاً حضور شاه بردند. به هرطریقی که بود به صحه رسانیده، به مجلس شورا فرستادند.

درجریان این مدت که وکلا وملت انتظار امضای قانون اساسی را داشتند به مرور حاج شیخ نوری از مجلس شورا کناره گرفت. اگرهم درمجلس حاضر می شد ده روز یک مرتبه بود. آقای آقاسیدمحمدطباطبائی اکثراوقات ایشان را به اصرار به مجلس می آوردند. از جمله یک روز خود طباطبائی به منزل حاج شیخ رفت و به هروسیله بوداو را به مجلس آورد آن روزقرار بود علما قانون اساسی را امضا نمایند. چون علما پیشرو جنبش مشروطیت هستند، در هرامر مهمی امضای علما امروز برای ملت سنداست. خلاصه درمجلس گفتگوی امضای

قانون اساسی پیش آمد. هرقدر علما خواستند امضای قانون مز بور را در بوتهٔ اجمال و اهمال گذارند، موکول به وقت دیگر دارند امکان‌پذیر نشد. قیل وقال از جمعیت تماشاچی و اطرافی و وکلا بلند شد.

آقا سیدعبدالله اظهار داشتند: از امضانکردن قانون اساسی قصدی نبود غیراینکه از مردمان خارج و داخل اگر ایرادی دارند بگو یند و بنمایند. زیرا که پس از امضاء ایراد کسی لابد محل اعتنا نخواهد بود. آن وقت ز بان مردم برسرمجلس دراز می شود. دلیل مسامحه همین است و بس. وکلا جوابی که لازم بود دادند. چون آقا سیدعبدالله دیدموقع گفتگو نیست، از زرنگی که داشت قانون اساسی راخواست، فوری درحضورشان گذاشتند بدون تصور وتأملی امضاء ومهر کردند. نو بت به آقای طباطبائی رسید. مبهوت مانده بود با حال تردید آقا سیدعبدالله سبقت کرد، آهسته به آقای طباطبائی گفت: امروز روز تردید وتصور نیست، بدون اینکه جوابی به من بدهید، فوری این را امضاء کرده بعد جواب مرا بگوئید. اگر ما دونفر که مصدر این امر شناخته شده ایم امضا نکنیم صداها بلند می شود، انقلاب وشورش در ملت پیدا خواهد شد. این بود که آقای طباطبائی بدون اینکه سخنی گو ید، مهرخود را بیرون آورد وزیر مهر آقا سیدعبدالله را مهر کرد. سپس صدای زنده بادسیدین سندین از اطراف بلند شد.

نو بت به حاج شیخ فضل الله رسید. امضای قانون مز بور را از حاج شیخ خواستند. ایشان از امضاء تبّرا کردند. جواب دادند: من بایستی روزی چند در این قوانین غوروقت کنم پس ازآن اگر از وظیفهٔ شرعی من خارج نباشد مضایقه از امضا ندارم والا بدون تأمل امضا نخواهم کرد. خلاصه به هرطریقی بود حاج شیخ از میدان علما بیرون رفت. مجلس برهم خورد.

ازاین روز به بعد حاج شیخ ازمجلس یک باره کناره گرفت. روزنامه ها و ملیها از آن به بعدبنای بدگوئی را نسبت به شیخ فضل الله گذاشتند. بعد ازمدتی که درمجلس حاضر نمی گشت ورقه[ای] از طرف شیخ نوری چاپ کرده درمیان مردم منتشر گردید.عبارات ورقهٔ مز بورحاکی بود برفصلی که باید درقانون اساسی مزید شود. چون ورقهٔ مز بور به دست مردم افتاد جماعتی خوب می گفتند و تصو یب می کردند. گروهی در مقام تکذیب و بدگوئی برآمدند. اختلافاتی درمردم پدید شد.

چون این ورقه را وکلاء مجلس دیدند واین شرح را خواندند، جمعی از وکلا هم به صدا آمدند، سخت برآشفتند که ما مدتها صدمه ومحنت کشیدیم تا قانون اساسی را مرتب

داشتیم. اگر ما امروز این فصل را در قانون اساسی اضافه کنیم، بعد از این هر روزیکی از این مردم چیزی می نو یسند وما باید اضافه برقانون کنیم. پس کار این مجلس این طور پیشرفت ندارد. اما جمعی از وکلا هم در این فصل ساکت بودند. سکوت آنها هم باعث براختلاف رای ایشان بود. خلاصه عرصه برجمعی از وکلا تنگ شده بود که بعداز گذشتن قانون درمجلس این حرفها پسندیده نیست واین مطالب زیادی است.

این حرف مدتها درمجلس محترم شورا موضوع بحث بود زیرا که نه رد کردن این فصل را می توانستند ونه در اضافه کردنش حاضر بودند. چون مدتی از این حرف گذشت، اختلاف کلی در مردم پدید گشت. آخرالامر جماعتی بایکدیگر همرأی وهم‌عقیده شده، گفتند: این فصل را که حاج شیخ معین کرده اند باید در قانون اساسی اضافه شود، زیرا برای ما ضرری ندارد. فصلی را که حاج شیخ نوشته اند ماحصلش این است که می نو یسد:

قانونی که از مجلس شورای ملی می گذرد باید پنج نفر از مجتهدین طراز اول درمجلس حضور داشته باشند و در قوانین موضوعه نظارت کنند.

بعد از آنکه این مذاکرات طولانی شد یک روز با اصرار علما حاج شیخ را به مجلس آوردند. آقایان بهبهانی و طباطبائی خیلی با او گفتگو کردند که از این مطالب واین فصل بگذرند وما را به زحمت دچار نسازند. قانونی را که با هزاران زحمت مرتب داشته اند از هم نریزید وجماعتی را باخود طرف قراردهید. درتمام این حرفها حاج شیخ ساکت بود.

حضرت آیت الله طباطبائی شخصاً درمقام نصحیت برآمدند گفتند از این قصد وخیالات صرف نظر نمائید امروز دیگر روزی نیست که بشود این حرفها را زد، ایراد واعتراض کرد. مخصوصاً به شما می گو یم برای خود اسباب صدمه و مخاطره فراهم نیاورید و بگذارید این مردم محنت دیده درصدد اصلاح امورات خود برآیند. خرابیهای گذشته را مرتب نمایند.

حاج شیخ فضل الله جوابی که می گو ید این است که تکلیف شرعی من غیر از این است که شما می گوئید. من از کشته شدن در راه دین هم خوف واندیشه ندارم، راضی هستم مرا با نفط آتش بزنند و رخنه در دین اسلام ومذهب جعفری ننمایند. این ورقه را من نوشته ام میل دارم مزید برقانون اساسی بنمائید، میل ندارید خود دانید، ربطی به من ندارد. تکلیف شرعی من این بود که نوشتم. اما آن قدر به شما می گو یم نوعی نکنید که مورد سخریهٔ اجانب و تسلط خوارج شو ید و دشمن برما مسلط گردد. در این باب گفتگو زیاد کردند، نتیجهٔ درستی به دست نیامد.

از امروز به بعد دیگر حاج شیخ درمجلس حاضر نشد، در باب فصل مز بور بعد از مدتی مذاکرات لازمه به عمل آمد. عاقبت این طور صلاح دیدند که فصل مز بور را مزید نمایند. دراین اوقات مردم دو فرقه و دو دسته هستند. جمعیتی از دنبال سیدین السندین هستند و جمعیتی نیز دراطراف حاج شیخ فضل الله هستند. از هرطرف سخنی برضد یکدیگر می گو یند.رفته رفته فیمابین این دو دسته کار به خصومت کشید، عداوت کلی گردید ملت از طرد[1] و نفی حاج شیخ سخن می گو یند، جراید ملی نسبت به او خیلی بد می نو یسند وتبعید او را از دولت و رئیس الوزرا تقاضا می کنند. همه روزه هیجان ملی درب مجلس مقدس و درمساجد ومدارس موجود است. غیر از تنبیه و تبعید او حرفی نیست.

آخرالامر جمعیت کثیری از ملت که برضد شیخ بودند در روز هشتم جمادی الاولی ۱۳۲۵ق. درمدرسهٔ صدر که درجلو خان مسجد شاه طهران واقع است وآن موقع محل انجمن اتحادیهٔ طلاب بود اجتماع کردند. به اندازه‌ای جمعیت بود که علاوه برصحن مدرسه پشت بامها هم پر بود از جمعیت وحرفشان فقط از طرد و نفی حاج شیخ بود. دراین وقت واعظین و ناطقین بیانات چند نمودند. از اتحاد و اتفاق سخن راندند و در ضمن از تبعید شیخ نوری وهمراهانش مذاکراتی کردند تا شور و هیجانی در خلق پدید شد. همهمه از اطراف بلند شد که الان باید رفت ومخالفین را دستگیر کرد از طهران خارج نمود.

در این وقت آقا میرزا سیدمحمد طباطبائی با جمعی علما وارد مدرسهٔ مز بور شدند، بعد از چند دقیقه که از مقاصد ملی مستحضر شدند، برخواستند شخصاً برمنبر برآمدند وجماعت را امر به‌صبر و سکوت دادند. محض اسکات مردم این طور بیان کردند که: من درچند روز قبل که حاج شیخ فضل الله را ملاقات کردم با او معاهده کرده‌ام که بعد از این پارتی درست نکند و حرکتی که مخالف با مشروطیت باشد از او سرنزند. اگر بعد از این به خلاف این معاهده اقدامی کرد من خودم جلو افتاده او را از شهر بیرون می کنم. ملت از آقا درخواست کردند که دست خطی بنو یسند به ملت بدهند. درهمان عرشهٔ منبر شرحی که درذیل مذکور است نوشتند وآقا سیدجمال الدین واعظ برای جماعت خواندند.

بسم الله الرّحمن الرّحیم— من متعهدم که اگر جناب حاج شیخ فضل الله به خلاف معاهده که کرده رفتار نماید خودبشخصه او را از طهران بیرون کنم. ملامحمد آملی وحاج میرزا لطف الله هم باید بروند.

شهرجمادی الاول ۱۳۲۵

محمد بن محمد صادق الطباطبائی

۱) اصل: ترد

دستخط های علمای اعلام از نجف اشرف و عتبات عالیات

در این اوقات مرقومات و دستخط های عدیده از نجف وعتبات عالیات برای پیشرفت اساس مشروطیت می رسد. سواد چند فقره را می نویسم.

طهران به توسط مجلس محترم عماد الاسلام آقا سیدجعفر شیرازی، آقا شیخ محمد، مساعدت مجلس برهمه لازم. تفصیل ازقصر[1]

محمد کاظم خراسانی

ایضاً تلگراف ازنجف اشرف

حجج الاسلام— با مجلس ایران بی درنگ باید همراهی کرد. حرفهای مخالفین ابداً مسموع نیست و دعاو یشان مزخرف است.

الاحقر محمد کاظم خراسانی

قضیهٔ سالارالدوله وطغیان او

پیشتر از این شرح تجاوزات سالارالدوله و شرارت سوارهای ایلات را نوشتم. حرکت قشون دولتی از طهران و حرکت امیرافخم همدانی با سوار و سر باز و سوارهای ایل کلهر و سوارهای جهانشاه‌خان مذکور شده است. از قوای دولتی اول کسی که به خاک نهاوندمی رسد و قدم درمیدان جدال می گذارد امیرافخم وابواب جمعیش بودند. از قضا درساعت ورود امیرمز بور و سوارهایش با سوارهای سالارالدوله تلاقی و مصادف می شوند. آتش جنگ از طرفین شعله ور می شود. سوارهای امیرافخم درمقابل خصم قوی پنجه پای

۱) یعنی قصرشیرین

ثبات فشردند، تا عدهٔ قلیلی از ایشان نیمه جانی به در بردند. درآن روز جنگ سختی واقع [شده و] از طرفین جمعیت زیاد کشته شدند.

دراین وقت که سالارالدوله سوارهای خود را غالب دید، جمعیت و سوار زیادی برای تصرف و تسخیر شهر نهاوند از اردو حرکت داد.سوارهای ایلات هلهله کنان به طرف شهر حرکت کردند. جمعیتی با سواران امیر سرگرم جنگ، گروهی مشغول گرفتن سنگرها ومحاصره و تسخیر شهر هستند. سوارهای ایلات چندین سنگر از شهری ها وسر باز گرفتند. نزدیک بود که شهر به تصرف سوارهای سالارالدوله درآید و جمعیت امیرافخم شکست فاحشی بخورند.

در موقعی که طرفین مشغول جانبازی هستند، داودخان سهام الممالک رئیس ایل کلهر وارد خاک نهاوند می شوند و دریکی دو فرسخی شهر قصد اطراق و توقف می کند که شب درآنجا به سر برد. روز دیگر وارد نهاوند شود. این خبر را که به امیرافخم می دهند فوری دو سوار باعجلهٔ تمام نزد داودخان می فرستد که اگر تا نزدیک غروب آفتاب سوار به امداد من نرسانید سوارهای ایلات شهر را تصرف خواهند کرد و به واسطهٔ زیادی ایلات سوارها و جمعیت من نمی توانند مقاومت نمایند، زیرا الان سه ساعت است که با کمال شدت رو برو مشغول جنگ هستند.

چون این خبر را به داودخان رئیس ایل کلهر دادندفوری سوارهای خود را با ترتیب حرکت داد وخودش هم با نهایت عجله حرکت کرد تا وارد درمیدان جنگ شدند. دیدند قیامتی بر پاست. جمعی با یکدیگر مشغول زدوخورد، جمعی دیگرمشغول یورش به شهر هستند. سوارهای داودخان چون چنان دیدند داخل درمعرکه قتال گردیدند، مشغول جنگ شدند.

دراین موقع سالارالدوله از بالای کوه تماشای جنگ را با دور بین می کند. سهام الممالک وضرغام لشکروسواران ایل کلهر را می بیند. سوارهای کلهر درورود سنگرهای شهری راکه از سر بازها گرفته بودند، از تصرف سوارهای سالارالدوله خارج کردند وآنها را فرار دادند. باقی سوارهای سالار دیدند که کمک برای طرف مقابل رسید جنگ [و] گریز کنان خود را به کوه کشانیدند. دراین وقت که سوارها به کوه کشیدند مغرب بود، هواتاریک شده بود. ناچار طرفین دست از جنگ کشیدند. سوارهای امیر وسوارهای کلهر در بیابان پراکنده بودند.

دراین وقت از بالای کوه صدای غرش توپ بلندشد. اهالی شهرهراسان بعضی فراری

و متواری رو بدهات اطراف گذاشتند. اما خوبی کار این جا بود که توپچی شاهزاده یا به واسطهٔ اسلامیت و یا به علّت عدم اطلاع گلوله های توپ را به شهر نمی زد. حتی از بناهای شهر بهیچوجه خراب نشد و تلفاتی به اهالی وارد نیامد. در این روز توپ زیادی شلیک کردند. در این وقت اردوی دولتی وارد شهر شدند، صدای توپ هم ساکت شد.

سالارالدوله قشون خود را وارسی نمود، غیراز چندنفری که تقریباً از پنج شش نفر بیشترنبود، تلف نشده بودند، چند نفر هم زخم دار ومجروح بودند. از قرار راپورتی که خود امیرافخم داده بود این طور نوشته بود که آن قدر بدانید که الان که راپورت را می نو یسم، از کسانم کسی که زنده مانده واز این جنگ جانی به در برده خود غلام جان نثار است و یکی دونفر دیگر، باقی تمام کسان و بستگانم کشته شدند. تقریباً از صدنفر بیشتر و کمتر مقتولین سوارهای امیررا خبردادند تاپنجاه وشش نفرمقتول و ده دوازده مجروح بودند. با این حالت درجلو سواران ایل، خوب ایستادگی و مقابله[1] کردند که پنجاه شصت نفر تلف شد. اگر این طور ایستادگی نمی کردند از سوارهای امیریکی را باقی نمی گذاشتند.

درحقیقت دو چیز باعث نجات آنها شد، درجنگ یکی پایداری و استقامت سوارها، دیگر کمک داودخان رئیس ایل کلهر بود.

از راپورت تلگرافی ذیل به خوبی می توان فهمید که عن قریب ذکر می شود.در این شب که اردو درشهر استراحت کردند، احتشام الدوله هم با جمعیت وسوار به اردوی دولتی دراین شب هم خبررسید، اردوی طهران، سوار و سر باز و تو پخانه هم پس فردا وارد نهاوند خواهند شد. در این شب که شب ۲۶ ربیع الثانی ۱۳۲۵ق. است[2] از دو اردو ابداً سروصدائی و شلیکی نیست. اردوی سالارالدوله برفراز کوه و اردوی دولتی درشهر وسنگرها مقیم و متوقف هستند. قرار دادند که فردا ۲۶ شهرمز بور کارجنگ را یک طرفی نمایند. هریکی از دو اردو نقشهٔ جنگی برای خود می کشیدند که صبح مشغول جدال وقتال درمیدان کارزار گردند.

قبلاً برای استحضار خوانندگان راپورت مز بور را که درفوق مذکور شد درج کرده که کاملاً از ترتیبات این جنگ مستحضر گردند.

۱) اصل: مقابلی

۲) اصل: است ۱۳۲۵ ق

راپورت اردوی دولتی ازنهاوند به طهران

اردوی سهام الممالک از کنگاور به سمت نهاوند که هفت فرسخ مسافت دارد حرکت کرد. دریکی دو فرسخی شهر فرود آمده شب را قصد توقف داشتند که روز بعد به اردوی امیرافخم وارد شوند. از ورود خود نیز به امیرافخم خبر دادند. شاهزاده که از آمدن ایل کلهر مستحضر شد، عزم تسخیر شهر کرد و به طرف شهر سوق عسکر داد. تمام سنگرهای شهری را از سر باز وغیره گرفتند. امیرافخم دونفر سوار با عجله نزد سهام الممالک فرستاد که اگر فوری خود را نرسانید کار از دست می رود و شهر را تصرف خواهند کرد. داودخان هم ضرغام لشکر پسر خودرا با دو یست سوار باعجله فرستاد. باقی سوارها [را] ترتیب حرکت دادند. سالارالدوله از بالای کوه سوارهای مزبور رامی دید. طولی نکشید که سوار شلیک کنان به طرف سنگرها حمله آوردند وچهار سنگر را ازتصرف آنها خارج کردند. قشون سالار را شکست دادند به طرف کوه گریزاندند. شبانه تا مسافتی آنها را عقب کردند. اگر بواسطهٔ تاریکی شب نبود آنها را معدوم الا ثر کرده بودند، دو سه روز دیگر هم نمی گذاشتند این غائله باقی بماند.

رئیس ایل کلهر قصد داشت وقت طلوع آفتاب شش دسته سواربرای محاصره، امربه یورش بدهد. یک نفر ازآن میان این قصد و نیت را به سالارالدوله خبرمی دهد که اگر امشب در این جا بمانند و حرکت نکنند دستگیر می شوند. شاهزاده هم بانظر علی خان امیرانی ظاهراً شبانه به سمت لرستان رفتند. تمام عدهٔ داودخان سالمند مگر یک نفر که در سنگر گلوله خورده و بی خطر است.

راپورت اردوی کلهر همین است. اما جنگ روز ۲۷ را به جای خود خواهم نگاشت.

استعفای صنیع الدوله از ریاست مجلس ملّی

در عشر دوم ربیع الثانی رئیس مجلس از ریاست استعفا دادند. شرحی که به

مجلس نوشته بودند قریب به این مضمون بود که:

درچند وقت قبل درخدمت وکلا و اعضای مجلس شورا استدعای معافی ازریاست را نمود ولکن به واسطهٔ مطالبی که پیش آمد این مطلب در بوتهٔ اجمال بماند. این است که امروز کتباً خدمت وکلای محترم اظهار می دارد که این بنده ازعهدهٔ این خدمت برنمی آید و انجام این خدمت و ریاست ازعهدهٔ من خارج است به این واسطه استعفا می دهد.

بعدازآنکه لایحهٔ رئیس را قرائت کردند تا دوسه روز نه استعفای اورا قبول کردند و نه جوابی دادند. در این باب گفتگو کردند. آخرالامر سخن در انتخاب رئیس جدید زیاد شد. بعد ازمذاکرات زیاد درانتخاب رئیس دیگریا همین رئیس ورقهٔ رأی منتشرشد. هفتاد و پنج رأی برای ریاست صنیع الدوله، یک رأی برای مستشارالدوله و سیزده رأی برای وثوق الدوله بود. برحسب اکثریت ریاست مجدداً با صنیع الدوله شد. وثوق الدوله گفت: خوب است هیئتی بروند برای آوردن ایشان. وکیل التجار گفت رفتن هیئت لازم نیست. بعد برای ما اسباب اشکالات وزحمت خواهد شد. پس خوب است رأی مجلس را کتباً به ایشان اطلاع بدهید. عاقبت با مکاتبه و رفتن چند نفر، رئیس را به مجلس آوردند.

تفصیل اسرای قوچانی واستنطاق آصف الدوله وسالار مفخم

قبلاً گفتم که ملت برای استرداد اسرای قوچان شورش و هیجان کردند که اسرای قوچان استرداد گردد. پس از شورشهای پی در پی ازطرف رئیس الوزرا به وزیرعدلیه قدغن سخت شد که باید چهار پنج روزه آصف الدوله و سالار مفخّم را در عدلیه حاضر کرده، استنطاق و رسیدگی این امر را بنمایند. این اسرا استرداد شوند. وزیر عدلیه برحسب دستور رئیس الوزرا مشغول ترتیب این کار شدند.

روز پنجشنبه هفتم جمادی الاول ۱۳۲۵ وسایل محاکمهٔ آصف الدوله و سالار مفخّم درعدلیه فراهم گشت که در باب اسرای قوچان که طایفهٔ ترکمان یموت در ۱۲ شهر رمضان ۱۳۲۳ ق برده بودند دروزارت عدلیه استنطاق ومجلس تحقیق شروع شد.

اعضای مجلس محاکمه و رسیدگی

فرمانفرما وزیر عدلیه ــ محتشم السلطنه معاون وزارت داخله ــ سالار منصور [از] اعضاء عدلیه ــ عدالت السلطنه [از] اعضاء عدلیه ــ ممتازالدوله رئیس هیئت مقننهٔ عدلیه ــ اقتدارالدوله ــ مطیع السلطنه ــ دبیر مخصوص ازطرف وزارت امورخارجه بااسناد متعلقهٔ به این کار ــ آقا میرزا حسین خان مفتش عدلیه.

ازطرف مجلس شورای ملّی شش نفر به عنوان نظارت به شرح ذیل حاضر شدند: آقا سید حسن تقی زاده ــ وکیل التجار ــ آقا سید مهدی ــ آقا میرزا محمود خوانساری ــ آقا سید حسن بروجردی ــ آقا میرزا باباوکیل قوچان.

آصف الدوله و سالار مفخّم راهم احضار کردند. دو نفر قوچانی علی و یوسف که فعلاً یک سال ونیم است برای استرداد همین اسرا در طهران هستند احضار شده بودند. در روز مز بور شروع به محاکمه کردند.

روز اول از دو نفر قوچانیها تفصیل اسرا را پرسیدند. گفتند صبح ۱۴ رمضان ۱۳۲۳ ق در او بهٔ خودمان در محلی که معروف است به چنگان خوابیده بودیم.قریب پانصد نفر ترکمان باپانزده نفر اهالی بجنورد که راهنمای سوارهای ترکمان بودند برسرماریختند. ما [از] چادرها بیرون دو یدیم. فوری مارا گلوله باران کردند. دوازده نفر ازما کشتند، چهارنفر مجروح شدند، قریب شصت و شش نفر ازما و اهل قریه و کسان مارا به اسیری بردند. رفتیم به حکومت قوچان و خراسان تظلم کردیم گوش ندادند به حکومت بجنورد اطلاع دادیم، چون خودش بانی این کار بود، گذشته ازاینکه خودش همراهی ازما نکرد، دیگران هم که همراهی داشتند ممانعت کرد، جریمه و حبس نمود.

بعداز اظهارات آن دو نفر، از آصف الدوله جواب خواستند. اعتراف کرد که این مراتب تماماً صحیح است. من مأمور فرستادم، به طهران هم اطلاع دادم. رشید نظام آمد تحقیقات کردم. صورت تحقیقات تماماًدر دفاتر وزارت داخله و خارجه ثبت است. هرقدر ممکن بود اقدامات کردم ثمری نداد.

بعد از سالار مفخّم پرسش کردند. جواب داد من مطلع نبودم و ترکمان هم از آبادیهای بجنورد نیامدند بلکه از کوهها آمدند.

ولکن تقریر قوچانیها این بود که از آبادی عبور کرده و کسان سالار مفخّم آنها را راهنمائی کرده و سیورسات داده‌اند. در مجلس اول بیشتر ازاین گفتگو یی نشد. قرار محکمه ومحاکمه موقوف به روز دیگر داشتند که درجای خود مذکور خواهد گردید.

راجع به متولی باشی حضرت معصومه

قبلاً شرح دادیم که متولی باشی حسب الامر رئیس الوزرا به طهران آمد وورود خود را به مجلس و دولت عرضه داشت که اگر کسی را بامن ادعائی و گفتگو است درعدلیه حاضر شود تا ثابت کند، بگیرد یا جواب بشنود. قبل ازآنکه متولیباشی وارد شود سادات و خدام آستانه همه روزه درمجلس تظلم داشتند، فریاد می کردند، نفط به لباس خود ریخته و آتش می زدند. گِل به سرو روی خود می مالیدند. وکلای مجلس را جلوگیر می شدند. از ورود و خروج مجلس مانع می شدند. به رئیس الوزرا سخت می گرفتند. جماعتی هم از انجمنهای طهران با خدام آستانه مساعدت می کردند.

از روزی که متولی باشی وارد گردید آشوب و هیاهو کم شد. دیگر کسی ازدست متولی باشی تظلم نمی کرد. هیچگونه گفتگوئی درمیان نبود، کسی از سر این نکته واقف نشد که این شدت وحدت چه بود. این سکوت برای چه است. مدتها متولی باشی درطهران بود، گفتگو یی نبود. همه جا با همه کس با ملت و دولت خلطه و آمیزش داشت. بعدازیک مدتی که ماند، کسی تظلمی ازایشان ننمود. آخرالامر برخود لازم دید که ازدست خدام شکایت کند.

دراواخر ربیع الثانی ۱۳۲۵، لایحه ای به مجلس شورای ملّی نوشت، قریب به این مضمون: زمانی که در حضرت معصومه قم مقیم بودم، تلگرافات پی در پی در احضار و حرکت من از طهران رسید که جمعی از دست شما تظلماتی دارند. فوری حرکت کرده بیائید. جواب مدعیان خودرا بدهید. این بود حسب الامر دولت و مجلس حرکت کرده آمدم، گو یا تصور و گمان کردند که من اوامر مجلس شورای ملی را تمکین و اطاعت نخواهم کرد. بحمدالله رفع اشتباه شد. معین گردید که من برضد مجلس شوارنیستم.

از زمان ورود به طهران تا امروز ازطرف متظلمین ابداً اظهاراتی نشده، بااینکه همه روز وکیل من درعدلیه حاضر است که جواب متظلمین را بدهد، همچو معلوم شده و

می شود که جماعت متظلمین غیراز هتک شرف و احترام و شئونات من قصد دیگر نداشته اند. اگرحرف صحیحی دارند چرا حاضر نمی شوند حق خود را ثابت کرده بگیرند. پس حرف حسابی ندارند. قصدشان افتضاح من است. اگر این طور است، چرا باید شرف مردم رابه واسطهٔ جماعتی که حالشان به همه کس آشکار است منظور نداشت. از شخص من که غیرازمساعدت و همراهی بااساس مشروطیت چیزی ظاهرنشده است، بهرحال اگرکسی بامن حرفی و سخنی دارد و تعدیاتی ازمن نسبت به کسی شده، تا دو سه روز دیگر درعدلیه حاضر شود و به قانون شرع مطهر محاکمه و تحقیقات به عمل آید و جواب ایشان داده شود. اگر بعد ازاین مدت معطلی باز از آمدن طفره و مسامحه دارند برمجلس شورای ملی لازم است که تکلیفی برای من معین نمایند.

بعدازآنکه این لایحه به مجلس رسید، بعداز دو روز در مجلس علنی قرائت کردند. چند نفرازوکلا اظهارات متولی باشی را تصدیق و تصویب کردند، چند نفررد کردند. ازقضا دراین روز که لایحهٔ مزبور را در مجلس خواندند، عریضه هم ازطرف سادات قمی خدام آستانه به مجلس شورای ملی می رسد که شرح تظلمات خودرا درآن عریضه شرح داده اند. عریضهٔ مزبوررا هم درمجلس قرائت کردند که مفاد آن ذیلاً نوشته می شود:

ما یک جمعی سادات رضوی که به شغل خدامی آستانهٔ مطهرهٔ حضرت معصومه اشتغال داریم، موقوفات آستانهٔ مطهره متجاوز از سیصد هزار تومان است. آنچه ازمصارف شخصی اضافه بماند به ما داده می شود. بااینکه درسال هرنفری سه تومان بیشترنمی دهد و به مصارف آستانه هم نمی رساند، تاکنون این موقوفات آستانه جزوعلاقجات شخصی بود. بعدازاین ماحاضریم هفتادهزارو پانصدتومان حقوقات خودرا محدودداریم واضافات اورا تقدیم ملت نموده که به مصارف خیریه رسانند و بیشتر ازاین زیر بار استبداد متولی باشی نباشیم و ماهم هریک مثل متولی باشی نباشیم. الان درشهر مردم درنهایت آسایش هستند. خوب است، ازطرف مجلس و دولت تعیین یک نفربرای ریاست آستانه بشود یا اینکه ماخود به قرعه انتخاب نمائیم.

دراین وقت راجع به متولی باشی در مجلس مذاکره شد نتیجه حاصل نگردید. همه روزه وکیل متولی باشی درعدلیه حاضر است؛ منتظر عارضین است عارضی درعدلیه حاضر نشده.

اوضاع خوی وماکو

این اوقات اخبار مختلف از آن جا می رسد که اقبال السلطنه درماکوخیلی به ملت و رعیت سخت گرفته، کسی را قدرت اینکه اسمی از مشروطه ببرد نیست. به رعیت ماکو خیلی صدمه می زند. بنی اعمام و کسانش خیلی تاخت وتاز به مردم می آورند. اکثری که مخالف خود می دانند تلف می کند. روزنامه های تبریز و مرکز به اختلاف این وقایع را می نویسند که درفتنه و انقلاب خوی، بدواً ازطرف ملت بنای ستیز را گذارده اند و حکومت در مقام جلوگیری برآمده. جراید مرکز می نویسند که اقبال السلطنه با استبداد کذائی، هیچ وقت مظلوم واقع نمی شود. ازتمام این مطالب که صرف نظر کنیم می توان گفت اقبال السلطنه و بستگانش خیلی صدمه و اذیت به مردم کرده رعیت و ملت هم نسبت به او سرکشی و هتاکی نموده اند. فتنهٔ ماکو نه به اندازه ای است که بشود شرح داد. معلوم نیست این مردم ازجان یکدیگر چه می خواهند. مرادشان ازاین آشوب و فتنه چه چیز است، کدام دست خارجی یا داخلی آنها را محرک شده که درمقام مخالفت بایکدیگر برآمده اند؟

جلسهٔ دوم محاکمهٔ آصف الدوله و سالار مفخم

در روز مزبور که اعضای محکمه حاضر شدند، دو نفر قوچانیها را هم ورود دادند. به اشارهٔ وزیر عدلیه برصندلی، پهلوی آصف الدوله و سالار قرار گرفتند. بدواً وزیر عدلیه به یوسف قوچانی اظهار کردند که آن جماعت از چادرهای شما که جمعی را مقتول ومجروح کردند، اسباب و پول هم بردند یا فقط به بردن اسرا قناعت کردند، جواب داد تمام چادرهای مارا غارت [کردند] و چهار سیاه چادر را آتش زدند.

وزیر عدلیه سئوال کردند چقدر اموال بردند؟ جواب داد کسی که خودش کشته شود زن و بچه اورا به اسیر می برند . چگونه می شود فهمید ولکن چیزی که معین است، چهل هزار تومان متجاوز است.

وزیر: حاکم قوچان آن وقت کی بود؟

ج: پسر آصف الدوله.

وزیر: حکومت بجنورد با کی بود؟

ج: با سالار مفخم.

وزیر: اورا آیا می شناسی؟

ج: همین شخص است که روی صندلی نشسته.

وزیر: بعد ازاین واقعه به که اظهار کردید؟

ج: به حکومت قوچان.

وزیر: چه وقت این اظهار را کردید؟

ج: بعدازیک روز از شیروان تلگراف کردیم.

وزیر: ازمحل شما تا محل حکومت چقدر مسافت است؟

ج: دو منزل از شیروان تا قوچان است.

وزیر: به حاکم بجنورد اطلاع دادید؟

ج: چه فایده داشت خودش مسبوق بود سوار ترکمان را او نان می داد.

وزیر: تا آن جا چند فرسخ است؟

ج: ۱۶ فرسخ است.

وزیر: چند نفر سوار داشت؟

ج: پنجاه شصت نفر داشت.

وزیر: ازمحل شما تا بجنورد چقدر مسافت است؟

ج: تقریباً ده فرسخ است.

وزیر: کسانی که ازجنگ ترکمان فرار کردند برای حاکم بجنورد خبر نبردند؟

ج: چرا درنزد رحیم خان در شاه اجاقی یک فرسخ و نیم فاصله داشت، رفتیم خبر دادیم.

وزیر: اقدامی کرد؟

ج: خیر.

وزیر: خوب چه طایفهٔ ترکمانی بودند برسر ریختند؟

ج: ترکمان یموت بودند.

وزیر: یموت تاآنجا چقدر راه است؟

ج: تا خاک اینجه پنج منزل است. آن طرفش را خبر ندارم.

وزیر: پیش ازاین ترکمان هیچوقت برای غارت شما می آمدند؟

ج: بلی، پیش ازآنکه روس برسر ترکمان مسلط شود به این حدود بیاید واقع می شد ولکن بعد ازآن ابداً چنین اتفاقی نیفتاده بود تا یک دفعه درعهد شاه شهید آدم پس گرفته شد.

وزیر: ترکمان ازچه خاکی وارد شدند؟

ج: شش منزل به خاک بجنورد دارند. اسامی منازل که ترکمان عبور کرده اند این است: موقه، اینجه، همن، خرتوت، راد، قدلیش. ازقدلیش وارد ایزمان شدند که جزو خاک قوچان است و از ایزمان آمدند به سرابهٔ ما که اسمش چنگان است. ایزمان و چنگان بایکدیگر متصل است.

وزیر: یموت با شما سابقهٔ عداوتی دارند؟

ج: چندین منزل فاصله باما دارند ویکدیگر را می شناسیم. چه عداوتی دارند.

وزیر: خط حرکت آنها را چطور فهمیدید که عبور داده اند؟

ج: دو نفر اسیر فرار کرد. یکی روسیه رفت و از روسیه به محل خود برگشت و دیگری فرار کرد رفت نزد حاج شیرعلی خان. مشارالیه اورا به مکان خودش بازفرستاد.

وزیر: آن دو نفر در کجا هستند؟

ج: درولایت هستند.

وزیر: آن دو نفر مرد هستند یا زن و دختر؟

ج: یکی ازایشان زنی است که طفل سه ساله خودرا گذاشته و خودش فرار کرده آمده است. اما آن یکی دیگر دختری است خیلی جوان، نوزده سال ازعمرش می گذرد. فرار کرده آمده است.

وزیر: پانزده نفری که ازبجنوردیها همراه یموت آمدند، شما ایشان را می شناسید؟

ج: بلی، کدخدا حسن ایمانه، کدخدا خداداد قدلیشی، غلامحسین کوکلانی.

وزیر: فهمیدید کی سیورسات به آنها می داد؟

ج: دهات سرراه که جزو خاک بجنورد است.

وزیر: درراه تفنگ چی بود یا نه؟

ج: تفنگچی هم بود.

وزیر: خوب آنها درصدد جلوگیری برنیامدند؟

ج: چرا دو نفر مخالفت کردند ولکن کدخدا خداداد وملامرتضی وسه نفر دیگر که آنها همه قدلیشی بجنوردی هستند آن دو نفر تفنگچی را گرفته دستهای آنها را بسته در

خانه‌ای حبس کردند تا نتوانند مخالفت نمایند.

وزیر: محل شما با قدلیش چقدر راه است؟

ج: دوفرسخ است.

وزیر: دشمنی بایکدیگر دارید؟

ج: خیر دوست هم هستیم.

وزیر: در قوچان سوار دولتی هست؟

ج: بله پانصد نفر هستند.

وزیر: سوارها به شما نزدیک بودند؟

ج: دور هم نبودند.

وزیر: همهٔ سوار نزدیک بودند؟

ج: خیر صد وپنجاه نفرشان.

وزیر: سوار به شما امداد کرد؟

ج: آری کریم خان با صد سوار آمد ولکن زمانی رسید که یموت گذشته بودند.

وزیر: کریم خان خودش آمد یا ازطرف حکومت مأمور بود؟

ج: خیر حکومت آنجا نبود پیش خود آمد ولیکن فایده نبخشید.

وکیل التجار: شما رفته تلگراف کردید فایده نبخشید؟

ج: خیر به پسر آصف الدوله تلگراف کردیم جواب داد: به پدرم می نویسم. به‌مسامحه و طفره گذرانید، ما ازاو مأیوس شدیم. به سبزوار آمدیم به‌توسط حاج میرزاحسن مجتهد سبزوار به آصف الدوله تلگراف کردیم جواب داد هفت نفر مأمور فرستادم ولی ازآن مأمورین فایده عاید ما بیچارگان نشد.

س: بعدازآن چه شد؟

ج: با طفره ومسامحه گذشت.

دراین وقت وزیر عدلیه دو نفر قوچانی را مرخص [کرده] وآن دو نفر از درب اطاق بیرون رفتند. پس ازآن وزیر از آصف الدوله پرسید شما بگوئید: درآن وقت وقوع آن حادثه که به قول حضرات قوچانی روزالامان بود در کجا تشریف داشتید؟

ج: در خراسان بودم.

وزیر: چه می کردید؟

ج: حاکم مشهد بودم.

وزیر: کی ازاین واقعه مطلع و مستحضر شدید؟

ج: به طوری که عرض کردند به توسط تلگراف شیروان.

وزیر: با حکومتی که داشتید دراین واقعهٔ ناگوار چه اقداماتی کردید؟

ج: فوری به حکومت بجنورد مخابره کردم و به طهران هم اطلاع دادم.

وزیر: از طهران چه جواب به شما دادند؟

ج: جواب دادند مأمور می فرستیم. رشیدنظام را مأمور کردند آمد.

وزیر: شما در بجنورد تحکمی نداشتید؟

ج: جزو حکومت من بود.

وزیر: پس چه حاجت داشتید که با طهران مخابره نمائید؟ باید فوری به حکومت بجنورد خبر بدهید جلوگیری کند.

ج: ما راپورت جزء و کل را به دولت می دادیم. دولت صلاح در فرستادن مأمور دید. علاوه براین حکام سرحد از طرف دولت معین می شوند.

وزیر: به قوچان چه دستورالعملی دادید؟

ج: جواب لازمه دادم ولکن ازسوار قوچانی کارساخته نبود.

وزیر خطاب به حاج میرزا بابای قوچانی که وکیل مجلس است نمود: شما درآنجا بودید چه اطلاعی دارید؟

ج: این مسئله اظهرمن الشمس است که سالار مفخم با ترکمان همراهی کرد و از خاک خودش عبور داد که بروند اهالی قوچان را بچاپند. غیراین نیست.

وزیر به آصف الدوله: شما در بی تقصیری خود سندی دارید؟

ج: بلی در کابینهٔ وزارت داخله و خارجه همهٔ تلگرافات وجوابها ضبط است.

محتشم السلطنه: آنچه ما در کابینه داریم نوشته جاتی است که درزمان مشیرالدوله بوده. اززمان عین الدوله نوشتجاتی در کابینه نیست.

وزیر به آصف الدوله گفتند: فرض تلگرافاتی که شما به طهران مخابره کرده اید در کابینه ضبط یا مفقود شده، آخر جوابی که به شما داده‌اند باید نزد شما باشد. چرا حوالهٔ کابینه می دهید؟

ج: منهم دارم. در کابینه هم هست.

وزیر: جواب شما از سالار مفخم چه رسید؟

ج: حاضر است.

وزیر: مفاد آن چه بود؟

ج: این بود که از راه بجنورد نبرده اند و اگر هم بوده است دنبال کردیم رفته بودند. در این جا تحقیقات خاتمه یافت. مشغول خواندن نوشتجاتی که راجع به اسرا بود شدند[1].

نوشتجات و تلگرافات، زیاد بود به آن واسطه درج و نوشته نشد، زیرا از اندازه بیرون بود. برای اینکه مطالعه کنندگان از مفاد آنها باقی نوشتجات را بدانند چند فقره ازآنها را می نویسم. ازجمله مراسله ای است که وزیر عدلیه به شاهزاده امیراعظم که درآن وقت حکومت استرآباد داشت نوشته اند و بیان واقع را خواسته اند. به ضمیمهٔ جوابی که امیرمز بور به وزیر عدلیه نوشته اند.

سواد مراسله وزیر عدلیه به امیر اعظم

بعداز عنوان، متمنی است از بابت اسرای بدبخت بیچارهٔ قوچانی اطلاعات شخصی خود را به طریقی که حضوراً به بنده فرمودید فعلاً هم درهمین ورقه مشروحاً مرقوم دارید که برای محاکمهٔ این کار اطلاعات سرکار اشرف که به دیوان‌خانهٔ عدلیه اعظم می فرستید خیلی مفید و اسباب امتنان و تشکر بنده خواهد بود. شهر جمادی الاول ۱۳۲۵،

عبدالحسین فرمانفرما

سواد مراسلهٔ جوابیهٔ امیراعظم

بعداز عنوان، چنانچه شفاهاً درحضور حاج شیخ غلامحسین وکیل استرآباد عرض کردم، اسرای قوچانی به تحریک و تقویت سالار مفخم برده شده است. ساتلق و فتحی، نورمحمدخان، قربانعلی دو بارمیخ ونعل ازطرف سالار مفخم برای دوچیها آوردند. (قجیق کچک مشغول استیذان که این سوار آلامان (یعنی غارت گری) برود و ایلات بالا و دوچیها

۱) اصل: خواندند

هم از ایلخانی و مفاخرالملک تحصیل اجازه می کنند. دو یست نفر اصل سوار دوچی بوده که برای این کار حرکت می کنند. صلاخ[1] و قلتمان آن ایل هم باآنها جمع شده، حتی از گوکلانها، حتی از کردها درابُه که نزدیکی بجنورد است ناهارمی خور ند. درآنجا هفتصد نفرسوار جمع آوری شده، یک مرتبه به این آلامان می روند.

بعد از مراجعت هریک بقدر جمعیتی که داشته‌اند از چپاول و اسیر سهمی می بر ند. بعد ازاین اسرا را دست به‌دست می فروشند که الان در چاروا تمام هستند و بیست [و] دو نفر آنها قطعاً در چمور[2] است که فعلاً حاضر است ولکن هریکی ازاین اسرا صاحب چندین بچه از ترکمان شده‌اند که خود این اسرا ابداً میل آمدن ندارند. تراکمه هم به آسانی آنهارا ازدست نخواهند داد. هرامری را به اسیری ترجیح می دهند. حتی المقدوربرای این کار حاضر نخواهند بود، مگر عده‌ای که در چمور دوچی است. التزام مفاخرالملک راهم که سپرده است، عیناً حضور مبارک فرستاده شد. محرک و مقوی این کارسالارمفخم است و فراش ایلخانی و مفاخرالملک والا اگر ایلخانی در این کاررضایت نداشت، ازمیان ده تیره و طایفهٔ سوار دوچی نمی توانست آلامان بیاورد ومفلصش همان بود که حضوراً عرض شد.

امضاء امیرسرباز

بعد از خواندن این لایحه، آصف الدوله خواست تقریراتی بکند. وزیر اظهار داشتند من شما را می شناسم. حرف من این است که شما درآنوقت جلوگیری نکردید؟

ج: عرض کردم من در خراسان بی خبر بودم. بعدازآنی که خبر به من دادند مأمور فرستادم، به طهران هم اطلاع دادم مأمور فرستادند.

بعد نوشتجات و تلگرافات متعلق به این کار را خواندند. ازجمله تلگراف شاهزاده عین الدوله بود که قرائت کردند:

نمرهٔ ٦ — جواب طایفهٔ باشکانلو

اظهار داشته بودید مدتی است در بجنورد توقف دارید و سالار مفخم با رشید نظام تهیهٔ استعداد کرده‌اند. می خواستند دهم دی ماه حرکت نمایند. به واسطهٔ اینکه حکومت

۱) درمآخذ استرآباد: سلاخ

۲) اصل: جمهور، چاروا و چمور ازتقسیمات ترکمنهاست

کوکلان جزو استرآباد شده است آنها حرکت خود را موقوف داشتند. اطلاع حاصل کرده به رشید نظام حکم شد اموال شما را از سالار مفخم بگیرد عاید دارد و شما را مقضی المرام مراجعت دهد. آسوده باشید که احقاق حق شما کاملاً به عمل خواهد آمد.

سلطان عبدالمجید

سواد تلگراف آصف الدوله

از مشهد به شیروان، نمرهٔ ۳، جواب رعایای باشکانلو

تلگراف شما رسید. انتظام دیوان اطلاعات خود را گفت. سالار مفخم و رشید نظام مأمور تنبیه یموت و گرفتن اسرای شما شدند. از آن طرف هم حکومت استرآباد مأمور شده. انشاءالله بزودی احقاق حق شما را کاملاً خواهند کرد و شما را آسوده خواهند داشت، ۲۷ ربیع الاول

آصف الدوله

سواد تلگراف آصف الدوله به حاج میرزا حسن مجتهد سبزوار

از مشهد به سبزوار نمرهٔ ۲۵

جناب مستطاب حاج میرزا حسن مجتهد سلمه الله.

عرایض باشکانلو صحیح است. به طهران و بجنورد تلگراف کردم. حاکم بجنورد حتماً باید اسرار را بدهد. ازطرف دولت هم حکم به احقاق حق شده و می شود. لازم است خودشان هم به طهران عرض نمایند، که اگرهم ترکمان برده است به حمایت و راهنمائی شادلو این حرکت را کرده‌اند. به خراسان هم همین طور عریضه داده و تلگراف کرده‌اند. عیناً عرایض را به طهران مخابره کرده‌ام. ان شاء الله احقاق حق خواهد شد. **آصف الدوله**

از این قبیل تلگرافات خیلی زیاد بود که اثبات می کرد بی تقصیری آصف الدوله و تقصیرات و گناه کاری سالار مفخم را.

بعداز خواندن نوشتجات و تلگرافات وزیر به آصف الدوله گفتند: **شما خودتان ازاین**

واقعه خبردار شدید چرا مخالفت نکردید؟

ج: کلیةً رسم من این بود هراتفاقی که می افتاد فوری به طهران اطلاع می دادم.

وزیر: چطور می شود که شما خبردار نشده باشید خودتان اینکه می گوئید در وقت رفتن آنها و غارت اموال و بردن اسرا شما خبردار نشدید درست است می توان گفت در رفتن خبر نشدید ولکن در مراجعت که خبر می شدید آن وقت چرا جلوگیری نکردید؟

ج: وقتیکه دو نفر مامور محترم ازطرف دولت و صدارت برای تحقیقات این کار بیاید من نباید آن قدرها مداخله درآن کار کنم.

وزیر: وزارت عدلیه کارش کشیدن زحمت است برای احقاق حق این مردم و برای رسیدگی و محاکمهٔ هرمطلبی و امری لازم است که سند دردست داشته باشند اینکه می گوئید خبر نشدم، همین که می گوئید مأمور از طهران آمد بجنورد. همین که می گوئید تلگرافات به طهران و سردار و غیره کردم، تمام اینها را بنویسید به من بدهید.

ج: چشم اطاعت می کنم ولکن این تلگرافات صدق عرایض مرا می رساند و من نوشتجات دیگر هم دارم. خوب است از وزارت داخله صورت بخواهید یا از تلگرافخانه، تا صدق عرایض من آشکار شود.

وزیر: مردم دهات سرراه و مفاخرالملک چرا ازتراکمه مخالفت نکردند؟

تقی زاده وکیل مجلس گفت: نفوس و مردم آن دهات شاید نمی توانستند هجوم تراکمه را مخالفت نمایند، اما مفاخرالملکی که می گوئید رئیس ایل است، او می توانست جلوگیری کند. حاکم خراسان و بجنورد می توانستند جلوگیری نمایند.

وزیر: من می خواستم دیگری راهم مسئول کنم که هرکسی برای برائت ذمهٔ خود شرحی بیان نکند و مطلب او معین شود. من نمی خواهم خودستائی کرده باشم ولکن مختصراً می دانم که درچه وقت ترکمان حرکت کرده یا دروقت مراجعت ده بیست نفر اگر می رفتند سربلندی ها پانصد نفر راهم بطور خوبی می توانستند جلوگیری نمایند. حالا نمی دانم حاکم استرآباد باآن سوار چه وقت رفته. اگر حاکم استرآباد دروقت رفتن، آنها نمی توانست مخالفت کند، موقع مراجعت می توانست اقلاً ده نفر اسرا را بگیرد و بگوید: من این ده نفر اسرا را گرفتم باقی را نتوانستم بگیرم. عقیدهٔ من این است که حکومت استرآباد را هم مسئول بدانیم. بعد وزیر به سالار مفخم گفتند: شما حاکم بجنورد و گوکلان بودید، چرا از یموت جلوگیری نکردید؟

ج: من هم باسوار و استعداد خود حرکت کردم و رفتم ولکن کار از پیش نرفت.

به آنها نرسیدم.

مجلس برهم خورد. محاکمه را موقوف به روز دیگر داشتند.

مجلس سوم محاکمه در اواسط شهر جمادی الاول است.

اعضاء و اجزاء عدلیه و وزارت خانه ها و وکلا و غیره همه حاضر شدند. آصف الدوله و سالار مفخم هم حاضر در صندلی مخصوص مقصرین جلوس کردند.

در این وقت وزیر به سالار مفخم گفتند: اطلاعات شما در این باب چیست؟

ج: اسرا را ترکمان دوچی رعیت استرآباد برده اند.

وزیر: از استرآباد چطور و از چه راه به قوچان امدند؟

ج: طایفهٔ دوچی درینگی چای خاک استرآباد منزل دارند، از آن جا آمده اند.

وزیر: ازینگی چای چطور به قوچان آمده اند؟

ج: از سرحدات و کوههایی که بین بجنورد [و] سرحد روس است آمده اند.

وزیر: ازینگی چای تا محل غارت چقدر راه است؟

ج: باید تقریباً بیست فرسخ باشد.

وزیر: ازینگی چای تا بجنورد چقدر است؟

ج: تا کجا؟

وزیر: تا قدلیش.

ج: تخمیناً دوازده فرسخ. اما محل ترکمان به خاک بجنورد وصل است.

وزیر: آن وقت کجا بودید؟

ج: در اسفراین بودم.

وزیر: ازینگی چای کجا رفتند؟

ج: رفتند کومانلو.

وزیر: ازآنجا کجا رفتند؟

ج: از آن جا از بی راهه حرکت کردند.

وزیر: در این منازل غذا از کجا می آوردند می خوردند؟

ج: رسم و عادات ترکمان این است که دو ساعت به غروب مانده سوار شده، شبانه

وارد خاک دشمن می‌شوند. سحر خود را به محل غارت رسانیده غارت کرده فوری برمی‌گردند.

وزیر: دوچی ازچه نقطه قوچان وارد شده‌اند؟

ج: ازمیان زو وارد شدند.

وزیر: ازمیان زو تا محل اسرا چقدر راه است؟

ج: چهل فرسخ است. هفتاد و شش ده و قریه دارد.

وزیر: دهات را چرا غارت نکردند؟

ج: شبانه از دهات آنجا عبور کردند.

وزیر: چگونه غارت نکردند؟

ج: به محل خاطرجمع می رفتند در دهات احتمال خطر بود.

وزیر: درمراجعت ازکجا رفتند؟

ج: ازهمان جا که آمده بودند برگشتند.

وزیر: وقت آمدن شب بود ندیدند مراجعت که شب نبود، دهات چرا جلوگیری و ممانعت نکردند؟

محتشم السلطنه گفت: رعیت جلوگیر نیست باید سوار دولتی ازآنها ممانعت و جلوگیری نماید.

وزیر: بااطلاعاتی که ما ازحکومت سرحدات کرده و داریم در صورتی که شما می گوئید دراین دهات خطر بود برای ترکمان یعنی استعداد داشتند چطور می شد پنجاه هزار تومان غارت حشمی ازاین دهات بگذرانند و اهل دهات مطالبهٔ حقی و سهمی ننمایند؟

سالار مفخم: من اطلاع ندارم چرا نکردند من تحقیقاتی که کردم غیراز اسیر اموالی وحشمی نبرده اند، چه عرض کنم.

وزیر: چطور می شود که ترکمان زن و بچه ببرد و مال نبرند؟

ج: نمی دانم. چه عرض کنم.

محتشم السلطنه: اگر مدت رفتن ترکمان کم بوده است مال نبرده اند زیرا که بردن چندین هزار گاو و گوسفند خیلی زحمت دارد و در ده پانزده ساعت نمی توانند ببرند اگر حرکتشان طولانی و چندین شبانه روز باشد می توان گفت مال وحشم هم برده اند.

وزیر در جواب محتشم السلطنه گفتند: این طور نیست. ما در سرحدات حکومت کرده و کاملاً می دانیم چه چیز است. بسیار دیده شده که چندین هزار حشم را برده اند ایل

آنها را تعاقب کرده، قریب به رسیدن هستند. سه چهار نفر ازآنها ایستاده از ایل جلوگیری می کنند و باقی حشم را با کمال عجله می برند. سه چهار نفر تا دوساعت با ایل دفاع و مجادله می کنند. بعد از دو سه ساعت آنها هم فرار می کنند. دیگر ایل نمی تواند خودرا به حشم برساند در صورتی که دزدها پیاده هستند وضع حرکت آنها طوری است که ساعتی ده پانزده فرسخ حشم را می برند گو یا طی الارض هم دارند.

وزیر به سالار گفتند: آصف الدوله تلگراف کرد یا خیر؟

ج: بعد از سه روز تلگرافی به من رسید موقعی بود که ترکمان به خانه اش هم رسیده بود.

وکیل التجار گفتند: در صورتی که ترکمان ازخاک شما عبور نکرده، چرا جواب آصف الدوله را ندادید که ربطی به من ندارد؟

ج: چرا من همینطور جواب به آصف الدوله دادم.

وکیل التجار به آصف الدوله گفت: تکلیف حکومتی شما بود که مامورفرستاده تحقیقات نمائید.

آصف الدوله گفت: من که عرض کردم هفت نفر مامور فرستادم گو یا جناب عالی ملتفت نشدید.

وزیر به سالار مفخم گفتند: این سوارهٔ ترکمان از قدلیش رد شده اند یا خیر؟

ج: خیر ابداً ازآن جا رد نشده اند.

وزیر: اگر معلوم شد که رد شده اند و از قدلیش گذشته اند برعهدهٔ شما است.

ج: خیر رد نشده اند.

وزیر به آصف الدوله: مأمورین شما چه تحقیقاتی کرده اند؟

ج: این مسئلهٔ دوسال قبل است و من در آن باب ابداً تقصیری ندارم.

وزیر: این که جواب من نشد، می گو یم چه تحقیقی کرده اید؟

ج: من تحقیق کردم دولت هم کرده. در کابینهٔ داخله و خارجه ضبط است حالیه درست یادم نیست.

وزیر: کاربه این بزرگی ازنظر محو نمی شود. اجمالش چیست؟

ج: اجمالش این است که ازخاک سالار رد شده اند. زیرا که خود سالار می گو ید ازبین خاک روس و ایران آمده اند. این بین که یک چیز علیحده نیست یا خاک روس است یا ایران ازخاک روس که نبوده، لابداً ازخاک بجنورد آمده اند. زیرا که یموت با قوچان

متصل نیست.

دبیرمخصوص گفت: اگر ازخاک روس آمده بودند به وزارت خارجه خبرمی دادند.

سالار گفت: این کارها چیز تازه ای نیست. همیشه درایران واقع می شده.

وزیر: بلی این مطالب درایران تازه نیست ولکن اهل این مملکت تازه ازخواب بیدار شده اند.

جلسهٔ امروز هم تا همین جا خاتمه یافت. یک ساعت بعدازظهر برهم خورد به چهار روزفاصله مجدداً مجلس محاکمه واعضای عدلیه ووزارت خانه ها، وکلا، همان اشخاصی که در جلسهٔ ابتدائی اسامی آنها به ترتیب شرح داده شد امروز حاضر شدند. همگی حاضر بودند، غیراز دو نفر قوچانی [که] حاضر نبودند، آقا سیدحسن [تقی زاده] وکیل تبریزبه وزیر عدلیه اظهار داشتند: چرا درموقع استنطاق قوچانیها نیستند. آصف الدوله و سالار حاضرند. در موقعی که نوبت استنطاق آصف الدوله و سالار می شود قوچانیها را مرخص می نمائید. باید درعدلیه نکتهٔ تساوی همیشه منظورباشد. بعدازمذاکرات قوچانیها حاضرمی شوند.

سواد التزام مفاخرالملک

التزامی که مفاخرالملک درهمان زمان ازبابت اسرا به امیراعظم داده بود و امیر مزبور التزام مفاخرالملک را با اطلاعات خود برای وزیر عدلیه فرستاده بود؛ شرح رقعهٔ امیراعظم را نوشتم. امروزوزیرعدلیه التزام مزبوررا قرائت کردند. سواد آن را می نویسم:

به تاریخ ۲۵ شهر صفر ۱۳۲۵ ازبابت اسرای باشقانلو قوچان که تراکمهٔ یموت برده اند، حکم سخت ازدولت شرف صدوریافت که امیراعظم والی استرآباد، باید حتماً قرار قاطعی ازبابت اسرا بدهند. این است که چاکر درگاه غلام خانه زاد دولت ابدمدت ازقرار این التزام، متعهد و ملتزم است که ان شاء الله با تقویت دولت ابدمدت و تشریف فرمایی ایالت جلیله بااردوی حالیه به طرف سرحد ایلات با نمایندگی چاکر، هرقدر اسیری که درمیان طایفهٔ دوچی ازچاروا وچرات، بدون مسامحه وتعلل یا به زوریا خریداری تا نفرآخر بگیرم و تسلیم کارگزاران ایالت جلیله نمایم. اگر بخواهم ازاین التزام خود نکول کنم، خونم، مالم، راجع به دولت و حلال است وتمام دارائی این غلام خانه زاد حق دولت خواهد بود تا واضح باشد، به تاریخ شهر فوق،

علی محمدابن آقاخان کتولی ایلخانی، مفاخرالملک.

بعداز قرائت التزام مفاخرالملک، لایحه ای از سالار مفخم بود به شرح آتی قرائت کردند:

دو فقره عرض دارم. یکی اینکه خاک بجنورد مثل خاک روسیه قلعه و قراول خانه ندارد. چهل فرسخ خاک بجنورد هم محصور نیست. ششصد نفر سوار بجنورد است که دو یست نفر هرنوبت سرخدمت حاضرند. اگر غفلتاً ترکمان وارد شود این دو یست نفر سوار چه می توانند کرد. باید دولت به حکومت استرآباد قدغن کنند که ازآنها جلوگیری بشود.

عرض دوم: حکومت استرآباد سالی مبلغی زیاد نقد و جنس برای مصرف قشون می گیرد که از شرارت ایل مانع بشود. ایل دوچی سپرده به علی محمدخان کتولی مفاخرالملک است و بدون اطلاع او اقدامی نمی کنند. چرا ایشان را مسئول ندانسته اید و مرا مسئول دانسته اید. گوش به سخن مغرضین ندهید و از روی حقیقت محاکمه نمائید.

دراین موقع صدرالعلما وارد شد. از واقعات شهر و هیجان ملی بیاناتی کرد. بعد پاکت آقا میرزا محسن رسید. مفادش این بود که عدلیه از هیجان جلوگیری نمایند. چون وقت گذشته بود محاکمه موقوف و موکول به روز دیگر گردید.

شروع به مخالفت علنی شیخ فضل الله نوری

در گذشته مجملی از وضع شیخ نوری شرح دادیم. بعدازآنکه حاج شیخ فضل الله بنابه اظهارآقا میرزا سیدمحمد طباطبائی در مدرسهٔ صدر در منبر بیان کردند که شیخ قسم خورده و قسم نامه ازمشارالیه ارائه دادند و خودشان هم ضامن حاج شیخ شدند، جمعیت ملی ازمدرسهٔ مز بور پراکنده شدند. بعد ازاین واقعه، آقای طباطبائی حاج شیخ نوری را به اصراربه مجلس شورای ملی دو سه مرتبه بردند.

دراین روزها که به اصراریا اختیار وارد مجلس شورا می شد، ازگفتگووضدیت و تشتت بیانات خوشوقت نبود، بلکه زبان ملامت به وکلا می گشود. وکلا و جماعت چون این حرفها را از گوشه وکنار می شنیدند آنها نیز برضد بیانات حاج شیخ نوری اقداماتی می کردند. اورا توهین و سرزنش می نمودند. جراید ملی خیلی بی پرده به او فحش می نوشتند. چون خارجیها جمعیت ملی را برضد یکدیگر دیدند، میدانی به دست آوردند، بنای تحریک را گذاشتند. طرفین را برضد یکدیگر سوق دادند. فسانه های خارج در هردو

گروه مسلمان اثری پیدا کرد. همه نوع در پی افتضاح یکدیگر بودند. به اندازه‌ای به حاج شیخ درجراید بدمی نوشتند که تلامذهٔ ایشان وهواخواهانش راطاقت صبر نماند به هرطریقی که بود حاج مزبور آنها را امر به صبر می کرد. قریب سه ماه نیز به همین شکلها و حرفها گذشت. ضدیت این دوگروه با نهایت شدت و حدّت بود، بعضی اوقات هم تخفیف پیدا می کرد. آقا سید عبدالله و میرزا سیدمحمد طباطبائی امروز طرف اعتماد مجلس و ملت هستند، به خلاف حاج شیخ فضل الله. این ایام کلیةً از مجلس کناره دارند و پا به مجلس شورا نمی گذارند.

اما اگر فقط کناره‌جوئی از مجلس شورا باشد، طلاب و مریدان ایشان مذاکرات و اقدامات ننمایند، لابد به مرور رفع ضدیت هم خواهد شد. ولی جماعتی از علما و جمعی از طلاب و عده‌ای از مریدان و پیروان و گروهی تلامذه[1] و جمعی هم مردمان متفرقه و اطرافی در این اوقات دور حاج شیخ جمع هستند و درضمن مذمت از آزادی و قوانین غیر مشروعهٔ مجلس می نمایند. اینها هم بی پرده سخن می گویند. حرفشان این است مجلس را که شما می گوئید رفع ظلم می کند و اشاعه عدل می نماید، چه دلیل دارد که قوانین و احکام او به خلاف قرآن محمدی و طریقهٔ احمدی باشد و قانون مجلس مبعوثان اسلامی از روی قانون پارلمان انگلیس و آلمان نوشته شود. بااینکه قرآن آسمانی ما سرآمد و بهتر و اکمل ترین تمام قوانین دنیا، بلکه کامل‌ترین تمام کتب سماوی است که درحقیقت جامع است، دارای تمدن و تدین است. از آیهٔ وافی هدایهٔ شریفهٔ «لارطب ولا یابس الا فی کتاب مبین»[2] می توان درک کرد که چیزی نیست [که] در قانون ما نباشد.

اطرافیهای شیخ نوری از این قبیل بیانات می کردند. مقصودشان اخلال و تشتت افکار جامعه بود بدون دلیل و برهان. این حرفها و اظهارات که گوشزد وکلا و ملت، خاصه مدیران جراید می شد برضدیت و اختلاف آنها می افزود، باعث تجرّی آزادی‌خواهان می گردید، بدگوئی و بدنویسی را بیشتر می کردند.

فقط حرفی که شیخ نوری داشت در وضع قوانین است والا این مسئله را کراراً می گفت: احدی را درموضوع مشروطیت حرفی نیست ولکن قانون اساسی و قوانین مملکتی و ادارات و وزارت‌خانه ها باید صورت شرع و مطابقت با قرآن که کتاب آسمانی است داشته باشد. مدتها بااین مذاکرات گذشت تا ازطرفین کار از پرده خارج شد. برشدت وحدت

۱) اصل: تلامزه

۲) سورهٔ انعام آیهٔ ۵۹

طرفین افزود، اسباب هیجان و شورش ملت گردید به آن اندازه که برای شیخ نوری خطر جانی آماده می شد.

عرصه بر شیخ نوری و اعوان [و] انصارش تنگ و مجال درنگ برای او نماند. دو دستگاه درشکه در اول مغرب حاضر کردند، حاج شیخ و دو نفر از علما و سه نفر طلبه و خدمتکار بطرف حضرت عبدالعظیم رفتند. باغ کربلائی عباسعلی را که برای محل اقامت شیخ معین کرده بودند اقامت گزیدند.

روز بعد به علمای طهران پیغام فرستادند که ما در زاویهٔ مقدسه مقیم هستیم شما خود دانید. این بود که علما و طلاب به مرور رفتند و به شیخ نوری پیوستند. بعدازسه چهار روز کلیهٔ جمعیت به هزارنفر می رسید. هیجده نفرازعلما بودند، سی نفر نیمه مجتهد بودند، پنجاه نفر ازطبقهٔ وعاظ و ذاکر و روضه خوان جزو و کل بودند، قریب سیصد نفر طلبه بود، دو یست نفر از کسبه و نیمه تاجر بودند، قریب صد نفرنوکر باب بودند، قریب دو یست نفر هم اطرافی و پلوخور و سوری بودند.

این جماعت همه روزه صبح را درحرم محترم مشرف می شدند، بعدازنمازوزیارت یک نفرروضه می خواند. ازحرم بیرون می آمدند به منزل خود می رفتند. بعدازصرف چای در وسط باغ منبر گذاشته می شد. مستمعین جمع شده، چند نفر روضه‌خوان واعظ حرف می زدند، بعد ازآنها یا خود شیخ نوری یا آقا سید احمد طباطبائی منبر رفته موعظه می کردند. دراین مدت در طهران کراراً شنیده می شد که حضرات در حضرت عبدالعظیم درمنبر، تمام اهل طهران را کافرمی دانند و می خوانند.

روزی در باغ کربلایی عباسعلی برای کسب اطلاع رفتم. دیدم همهٔ مردم منتظر خبری هستند. دراین موقع چند نفر ازجلوبا تفنگ می آمدند، حاج شیخ ازعقب آنها و سایر علما و همراهان[1] مخصوصش از عقب می آمدند. چون محاذی بامنبر شدند واعظ از منبر برآمد، صدای صلواة بلندشد. ابتدا سخن ازنبوت وسلطنت جابره بود.

اظهار کردند به واسطهٔ اجحافات وظلم وتعدیات عمال سلطنتی وجبروزرای خائن مردم به‌جان آمدند، فریادشان بلند شد، به ضرورت شکایت به علمای این عصر آوردند. در این موقع مرا با شاهزاده عین الدوله به اندازه‌ای خصوصیت بود که مافوق برآن متصور نبود. درهمان حال آقا میرزا سید محمد مجتهد و آقا میرزا سید عبدالله مجتهد و دو نفر دیگر به منزل

۱) اصل: همراهانش

من آمدند، ازمن کمک و استمداد خواستند. از قصدشان پرسیدم گفتند معزولی صدارت و مسیو نوز و حدود سلطنت عرف. دیدم حرف درستی و قصد صحیحی است. این بود که به عین الدوله پیغامات سخت دادم و باحضرات همراه شدم و به طرف قم حرکت کردیم. چهار هزار تومان مخارج ذهاب و ایاب قم من بود. همه کس می داند چقدر ایستادگی در اساس مشروطیت کردم تا برای ما کار پیشرفت کرد. صدارت و مسیو نوز [عزل شدند] و دستخط مشروطیت گرفتیم. حالیه به تمام شما می گویم دراین مدت مکرر گفته و بازمی گویم. همه بدانید که مرا درموضوع مشروطیت و محدود بودن سلطنت ابداً حرفی نیست، بلکه احدی نمی تواندموضوع راانکارکند وموقوف داشتن بعضی بدعتها لازم است. اصلاح امورمملکتی ازقبیل مالیه و عدلیه و سایر ادارات لازم است که تماماً محدود شود. اگرما بخواهیم مملکت رامشروطه کنیم وسلطنت مستقله رامحدودداریم وحقوقی برای دولت وتکلیفی برای وزرامعین نمائیم، محققاً قانون اساسی و داخلی ونظامنامه و دستورالعملها می خواهیم. چنانچه بعضی ازآن قوانین هم نوشته شده و همهٔ شماها دیده و خوانده اید می خواهم بدانم در مملکت اسلامی که دارای مجلس شورای ملی است آیاقوانین آن مجلس اسلامی بایدمطابقه باقانون محمدبن عبدالله صلی الله علیه وآله داشته باشد یا مخالف با قرآن و کتاب آسمانی باشد. ای مردم چشم و گوش بازنمائید، قوهٔ ممیزه پیدا کنید، حق و باطل را بشناسید، گول سخن را نخورید، زشت و زیبا را بدانید، دین خودرا به رایگان ازدست ندهید، همین اساس مشروطیت اسلامی که همه کس می گوید روح اسلام است، اصل اسلام است، مروج قرآن است. ببینید واقع همینطور است که شنیده اید و گفته اند. قوانین او مطابق با کلام مجید و قرآن حمید است یا به خلاف او است و مخالف بادین و شرع مقدس نبوی است. بازپرسید، بفهمید اگر این قانونها مخالف باشرع نیست و باعث قوت اسلام است باکمال میل و رغبت زیر این قانون بروید و منت هم بکشید، قبول نمائید، به جان و دل بپذیرید. اما اگرمخالف و ضد قانون الهی دیدید، برشما و بر هرمسلمان واجب است که تا جان دربدن دارد زیر بار بی دینی نباید برود. دین به دنیا ندهد. طریقهٔ کفرنجوید. جز شاه جادهٔ روشن محمدی و الهی نپوید. دراین حال همهٔ شما بپرسید و راه را ازچاه بدانید.

بعد ازاین مذاکرات، قرآن کوچک خطی از بغل بیرون آورد گفت ای مردم تمام شما بدانید به جلاله که صیغهٔ قسم است و به این کلام الله قسم است که من برضد اساس مشروطیت و مجلس نیستم. اول کسی که طالب این اساس بود من بودم و فعلاً هم به این کلام الله قسم از جان و دل، طالب مجلس و مشروطه هستم و ضدیت ندارم. اما مشروط

باهمان مطلبی است که مذکور شد که قانون اساسی مملکتی مطابقت با شرع داشته باشد. خوب ای مردم نادان آیا کدام مجلس و چه قانون و کدامین مشروطه اجازه می دهد که قلم و زبان به نوعی آزاد باشد که در جراید از شاه و علما و وکلا [و] اعیان [و] اشراف هرچه می خواهند بنویسند، توهین و شماتت نمایند. کسی قدرت و جرئت نکند بگوید برای چه این مطالب را می نویسید. در خاتمه گفتند ای مردم شما را به این قرآن حوالت می کنم. زنهار اگر خواستید عبارات و بیانات مرا در جائی اظهار دارید، دروغ نگوئید. تهمت به من نزنید زیرا که دروغگو خاصه کسی که تهمت دروغ به کسی بندد دشمن خدا و رسول خدا خواهد بود. عیناً بیانات مرا هرکجا خواستید به همه کس بی کم [و] زیاد بازگوئید. از افترا و دروغ بپرهیزید. ازمنبر به زیر آمد. مجلس برهم خورد جماعت پراکنده شدند.

ظاهراً این بیانات دلچسب و عوام فریب است اما باطناً چون مقام شیخ نوری درجامعه به قدر مقام آقا سید عبدالله و آقا سید محمد نبود حب ریاست و جاه طلبی و تحریکات درباری، ایشان را برآن داشت که علم مخالفت برفرازند. با پول و مخارج دربار، کفالت مخارج این جماعت را کرده پیروانی دورخود جمع کند، شاید مقاصد شاه و درباریان را انجام بدهند. بالاخره به مفاد «یدالله مع الجماعه» همگی مغلوب ملت گردیدند.

عصر آن روز بازبرای کسب اطلاع بدان مکان رفتم. بازمجلس روضه و موعظه بود. بعداز دو نفر واعظ، آقا سید احمد طباطبائی برادر کوچک آقا میرزا سید محمد مجتهد برمنبر برآمد. چون اهل منبر نبود، نتوانست مطالب را درست بپردازد اظهاراتش کم اثربود. به طور ساده همان مطالبی بود که شیخ نوری صبح گفته بود.

اسامی همراهان شیخ نوری در حضرت عبدالعظیم

آقا سید احمد طباطبائی — آخوند رستم آبادی — آقا ملامحمد آملی — آخوند هزار جریبی — حاج شیخ علی اکبر مجتهد پسر آقا جمال — حاج میرزا حسن آذر بایجانی — حاج آقا احمد مجتهد عراقی — فاضل اردکانی — آقا سید جمال الدین افجه[1] — آقا سید

۱— مؤلف درمورد مرحوم آقا سید جمال الدین افجه ای اشتباه کرده است، سید جمال افجه ای ازابتدا تا انتها با سیدین بود.

علی یزدی[2] — آقاسید احمد بهبهانی — حاج آقا نورالله مجتهد عراقی — آقاسید علی قطب نخجوانی — آقا سید احمد نوری — آقا شیخ محمد بروجردی — آقا شیخ محمدعلی پیشنماز— شیخ علی اکبر طالقانی.

جمعی دیگرهم بودند، نگارش اسامی آنها اهمیتی ندارد. سایر همراهانش به قولی هزار، به روایتی هشتصد نفر بودند. شام و ناهار آنها را شیخ نوری می داد. شاید درضمن پول هم از حاج شیخ می گرفتند. منبع این پولها ازکجا بوده یقیناً دربار و دولتیها میدادند برای برهم زدن اساس مشروطیت.

چون این خبر و این اقدامات شیخ کاملاً گوشزد علما و وکلا شد، جمعیت ملی به هیجان آمدند، شورش آغاز کردند. تبعید شیخ نوری و همراهانش را از مجلس شورا و رئیس الوزرا می خواستند. روزی چند به این ترتیب گذشت. در شهر انجمنها گفتگو می کردند که بهروسیله ای که دانند، صدمه بر شیخ وارد آورند بعداز دوازده روز که ازاین مقدمات گذشت به مرور هیجان جماعت بالا گرفت. آتش درونی شعله ور گشت.

یک روز قرب دوهزار نفر جمعیت از جوانان رشید وطن دوست با تصویب انجمنهای ملی به مسجد شاه طهران آمدند، همه با اسلحه و تفنگ و غیره که عدهٔ آنها در این جا تکمیل و ازآنجا به حضرت عبدالعظیم بروند. شیخ و همراهانش را قطعه قطعه کرده برگردند. اگر می رفتند قطعاً خونریزی زیاد می شد، زیرا همراهان شیخ هم تفنگ و اسلحه داشتند. چون خبر هیجان ملی و اجتماع آنها در مسجد شاه به سمع وکلا و علما رسید، برای اینکه ملت حرکتی ناروا نکند ازطرف علما چند نفر به مسجد آمدند. این طور ابلاغ کردند که تبعید و تنبیه علما برذمهٔ طبقهٔ علما است، ربطی به مردم دیگر ندارد، شما ازاین قصد و صرافت بگذرید. تنبیه و مجازات حاج شیخ فضل الله را به خود ما واگذارید. اگر بانصایح مابه شهرآمدندفبها. والا برعهدهٔ ماست که اورا از خاک طهران بیرونش کنیم. بعد ازآنکه پیغامات علما به ملت رسید، از قصد خود صرف نظر کردند ولکن از صبح تا شام همهمه و غوغا بود. اما دراین آشوب، اعلی حضرت اقدامی نمی کنند. ساکت هستند. زیراکه ازقضیه و دستوراتی که داده اند مطلع هستند. وزرا هم بی صدا هستند. فقط رئیس الوزرا گاهی اقداماتی دارند.

بعدازاین پیش آمد چندین روز درمجلس گفتگو شد. آخرالامر این طور رأی دادند که

۲) اصل: سیدمحمد یزدی

آقا سید عبدالله و آقا سید محمد به زاویهٔ مقدسه بروند به هرزبانی که می دانند شیخ و همراهانش را برگردانند.

جنگ سالارالدوله با قوای دولتی درنهاوند

بعداز جنگ روز ۲۶ چون دامنهٔ جنگ به شب کشید، طرفین دست از جدال برداشتند. درآن روزوشب جمعیت زیادی به امداد اردوی دولتی از اطراف وارد اردو شدند.

چون روز دیگر رسید، در اول طلوع آفتاب سوارهای دولتی آمادهٔ رزم ومهیای جدال شدند. مترصد بودند که ازطرف شاهزاده سبقت و مبادرت به جنگ شود، زیراکه می دانستند سالارالدوله شاهزاده پدرش شاه، برادرش شاه و جدش شاه بوده. اگر امروز صدمه و آسیبی به او بخورد، این جماعت مقصر شوند. بااین تصورات منتظر حملات شاهزاده هستند. ازقضا دراین روز ابداً سروصدائی از اردوی سالارالدوله نشد تا قریب به ظهر روز مزبور صدای تفنگی نشنیدند و کسی از اردو بیرون نیامد. اردوی دولتی که جمعیت زیادی بودند، همه نوع استعداد و شجاعت داشتند. تا دو ساعت بعدازظهر ازطرف دست چپ کوه، صدای تیر تفنگ در جلگه زیر دامنهٔ کوه بلند شد. سرکردگان اردوی دولتی چنین رأی دادند که باعث بی صدا بودن اردوی سالارالدوله همین صدای تیرها است. هرچه هست سوار ازدست چپ کوه پائین آمده اند و باکسی طرف هستند. هرچه باشد باید فهمید. دو سه نفر سوار بدان طرف مامور کردند که رفته تحقیقات نموده، خبربیاورند. سوارها رفته مراجعت کردند گفتند احتشام الدوله با عده ای سوارهای خود و جمعیتی هم ازاطراف با ایشان همراه شده به امداد و کمک اردوی دولتی می آمدند، سالارالدوله از بالای کوه با دوربین دیده آنقدر صبر کرده اند تا سوارهای مزبور وارد جلگه زیر کوه شده، جمعیتی ازبالای کوه برای ممانعت و جلوگیری آنها فرستاده صدای تیر به این واسطه است.

چون این خبربه امیرافخم و رئیس ایل کلهر و سایرین رسید، قریب هفتصد سوار به آن طرف حرکت دادند که سوار و جمعیت احتشام الدوله را از چنگال دشمن نجات دهند. همین که سوارها هلهله کنان حرکت کردند، سالارالدوله ازفراز کوه با دوربین دید مستحضر گشت. فوری خبر به لشکریان خویش فرستاد که یک ساعت دیگر قشون دولتی شما را احاطه خواهند کرد. اگر غفلت کنید دیّاری از شما زنده نخواهد ماند. چون این خبر به

سوارهای ایلات رسید با سوارهای احتشام‌الدوله جنگ [و] گریز می کردند تا خود را از جلگه به دامنهٔ کوه رسانیدند.

سوارهای احتشام‌الدوله و اطرافی چون جنگ دیده و کارآزموده نبودند، آنقدرها از سوارهای سالارالدوله تعاقب نمی کردند، بلکه عقب‌نشینی آنها را فوز عظیم می شمردند. بعدازیک مدتی که به این ترتیب جنگ و زدوخورد کردند، دراین وقت سوارهای کلهر بسرعت رسیدند که سوار کُرد و لُر به کوه کشیده بودند. خواستند به کوه یورش آرند، دیدند از یورش بردن به کوه صرفه نمی برند زیرا که آنها از بالای کوه هرچه بزنند به آدم می خورد و اینها هرچه بزنند به سنگ و کوه خواهد خورد. ناچار از جنگ دست کشیدند و با سوارهای احتشام‌الدوله دیدار کردند. احتشام‌الدوله ازعده جمعیت دولتی پرسید. شرح دادند چون از جمعیت اردوی دولتی باخبر گشت، با خاطری شاد و خرم به طرف شهر روانه گشتند.

دراین مختصر جنگی که فیمابین سوارهای سالارالدوله و احتشام‌الدوله واقع شد آنقدرها کشته و زخم دار از عدهٔ احتشام‌الدوله نبود. سه رأس اسب تیرخورده، یک نفر کشته شده بود. دو نفر زخم دار بودند. از سوارهای ایلات، یک اسب تیرخورده، یک نفر مجروح شده بود. احتشام‌الدوله باعدهٔ خودش به طرف اردو روانه شدند [و] با امیرافخم و رئیس ایل کلهر ملاقات کردند. دراین روز و شب سران سپاه دولتی و امرا مشورتی برای جنگ فردا داشتند که کار جنگ را فردا یک طرفی نمایند.

قریب نیم ساعت به‌غروب امروز مانده، افواج و توپخانه و جمعیتی که از طهران حرکت کرده بودند وارد نهاوند شدند. تمام طبقات نظامی اردوی جدید را استقبال کردند. مخصوصاً از رسیدن توپهای کوهستانی خوشوقت بودند. امشب را اردوی دولتی درنهاوند بسر بردند، یقین داشتند که فردا کار این جنگ یک طرفی، با فتح و نصرت ازاین جنگ بازخواهند گشت. جنگ روز بعد عنقریب خواهد آمد.

انقلاب کرمانشاهان

آقا محمدمهدی پیشنماز، به‌واسطهٔ سابقه دوستی که با سالارالدوله در کرمانشاهان داشت قیامتی بر پا کرده جماعت کثیری را باخود همدست قرارداده، درقونسول خانهٔ روس پناهنده شده‌اند. شرارت را ازحد گذرانیده‌اند.

فتنه و آشوب شیراز

در شیراز فتنه و انقلاب به اندازه‌ای است که شرح نمی توان داد. رئیس الوزرا و وزیر داخله هرطرف را که می خواهند امنیت دهند ازطرف دیگر تولید انقلاب می شود.

شورش و انقلاب مرکز

بیشتر ازهمه انقلاب طهران است. طغیان انجمنهای ملی خاطر وکلا و وزرا را مشوش و پریشان داشته، زیرا انجمنها کار را ازحد گذرانیده‌اند. پایهٔ بدگوئی را به جائی رسانیده‌اند که حد ندارد. با دولت طرف هستند، به علما توهین می کنند، برای تخریب مجلس کمر بسته‌اند، با وزرا طرف هستند. به واسطهٔ ضدیت انجمنها کار وزرا پیشرفت نمی کند. ازجمله دراین روزها در انجمن اعیان که موسوم است به «انجمن خدمت» و مدیرش امیراعظم است، گفتگوی عزل نایب السلطنه کامران میرزا را مطرح کرده‌اند. برای اینکه فی مابین دولت و مجلس و ملت را فتنه نمایند.

در این موقع دستهای خارجی و تحریکات اجانب ازطرفی و تحریکات درباریها ازجانبی، به آتش فتنه و انقلاب **دامن می زدند**. افراد جاهل بی اطلاع هم که از همه جا بی خبر بودند به هوای نفس حرکت می کردند. از سلسله جنبان این انقلاب بی خبر بودند، این بود که هرروزیک نغمه جدیدی می سرائیدند.

مذاکرات درمجلس

دریکی ازاین روزها اغتشاش و انقلاب طهران و ولایات در مجلس مطرح شد. یکی ازوکلا گفت در طهران و تمام ولایات اغتشاش است. جلوگیری ازاین انقلابات هم امکان پذیر نیست جمعی می گویند تقصیر مجلس است. بعضی برآنند که گناه ملت است.

جماعتی رااعتقاداین است که گناه ازدولت است. مردمانی عیب کاررا ازانجمنهامی دانندو خلقی باوزرامی خوانند. یک جمعیتی هم برآنند که دست غیرمرئی[1] یعنی دست غیبی در کار است. پس چه باید کرد؟ تکلیف این مردم و این مملکت چه چیز است؟ چه تدبیری باید کرد که امنیت بازگشت کند و مملکت را ترتیبی پدید آید؟ عقیدهٔ شخصی من این است که به ترتیب زمان استبداد جلوگیری باید کرد. مثل سابق چوب زد، حبس کرد، شکنجه نمود، به طریقی که پیشترمی کردند و امنیت هم بود. امروزاین کاررا باید کرد. بعد ازآنکه امنیت حاصل گشت و مردم به راه آمدند، به مرور مجازات استبدادی را موقوف باید داشت. امروز ابداً راهی برای بازگشت امنیت نداریم و اگرهم ازاین اغتشاشات جلوگیری شود، عن قریب مملکت ازدست خواهد رفت.

وکیل مزبور این حرف را که زد بعضی از وکلا تصویب و برخی تکذیب کردند. مطلب دیگر مطرح کردند. این مطلب واضح است که مملکت سیاست می خواهد. مجازات لازم دارد. اگر قوهٔ قهریه و مجازات درکارنباشداین مردم شریر بابیست وچهارساعت حبس دست ازشرارت جبلّی خود برنمی دارند. دزد گرسنه را که دستگیر کردند می برند درنظمیه یک روزیا دو روزیا بیشتر و کمتر بدون زنجیرو کُند محترماً در اطاقی نشسته روزی هم ششصد دینار برای مخارج یومیه به آن دزد شریر می دهند، جزئی استنطاق هم ازاو می شود، جواب می گوید، ناچار اورا مرخص خواهند کرد. این است که درهمان شب به دزدی خود مشغول می شود.

بقیهٔ داستان جنگ سالارالدوله

چون روز بیست و هفتم شد، سرکردگان اردوی دولتی، رؤسای ایل و صاحب منصبان نظامی فرمان دادند، سوار و سرباز و توپخانه و کلیهٔ قشون بیرون رفتند که کار جنگ را یکسره نمایند. چون ترتیب اردوی دولتی مرتب گشت، بازهم به ملاحظات سابقه ازطرف اردوی دولتی مبادرت و پیش دستی در جنگ نشد. منتظر بودند که ازطرف سالارالدوله شروع به جنگ شود. مدتها اردوی دولتی درانتظار بودند، ابداً ازطرف کوه

۱ــ اصل: مرعی

سروصدائی نبود. سرکرده‌ها و صاحب منصبان اردوی دولتی چنین تصور می کردند که سالارالدوله با سوارانش می خواهند ازجای دیگر به آنها حمله ور شوند. نقشهٔ جنگی را چنین کشیدند که عدهٔ حاضر را جمعی ازآنها را سه قسمت کردند، در اطراف کوه فرستادند، باز صدائی ظاهر نشد. اسباب حیرت رؤسا گردید. در صورتی که همه روزه در بالای کوه آمدورفت جمعیت سالار پیدا بود ولکن امروز به خلاف هرروزه ابداً کسی دیده نمی شد.

بعداز مشورت صلاح این طور دید که دو سه نفر سرباز روانهٔ کوه و سنگرهای سالارالدوله نمایند. به چند نفر سرباز دستور لازمه دادند، روانهٔ کوه کردند. ابداً کسی را ندیدند. بیشتر اسباب وحشت آنها گردید. پس ازطی مسافت وارد سنگر دومی شدند، کسی را ندیدند. به سنگر سوم قدم گذاشتند کسی نبود. پس از اندکی جستجو بانهایت خوشوقتی مراجعت کردند. خبر آوردند که از سالارالدوله و نظرعلی خان و سوار ایلات احدی نیست تماماً رفته اند. بعداز چند روز دیگر خبر رسید که سالارالدوله در همان‌شب روز بیست و هفتم که از سنگر فرار کرده، نظرعلی خان را وداع گفته، خودش با یک نفرنوکر شخصی به طرف کرمانشاهان رفته، بعداز ورود به کرمانشان یکسره [در] قونسول خانهٔ دولت انگلیس مقیم و پناهنده شده. بعد ازاین درجای خود ذکر خواهم کرد. بعد ازآنی که خبر فرار شاهزاده درطهران شهرت یافت، مردم خیلی نسبت به شاهزاده و سست عنصری اوبد می گفتند.

چنانچه ذکر کردیم، پس ازطغیان سالارالدوله، کراراً ازطرف مجلس شورا اصلاح و جلوگیری شاهزاده را از اعلی حضرت و رئیس الوزرا درخواست کردند. تلگرافات متعدد از مجلس شورا به سالارالدوله مخابره نمودند نتیجه نبخشید. بعد ازآنکه وحشت ملی ازحد گذشت، ازطرف دولت برای جلوگیری قشونی بدان طرف گسیل داشتند. ویکی دوجنگ هم فیمابین قوای دولتی و سالارالدوله واقع شد. بااینکه فتح با سوارهای سالارالدوله بود با این حالت فرار کرد رفت در قونسول خانهٔ انگلیس کرمانشاهان پناهنده شد.

حقیقت امر این بود که سالارالدوله وقتی که انقلاب مملکت را مشاهده کرد، اعلی حضرت را به خود مشغول دید، خیالات خام در سرش افتاد خود را به ایل امرانی رسانید. ازنظر علی خان رئیس ایل مزبور استمداد خواست، آن هم هشت هزار سوار از ایل جمع آوری نمود به همراهی شاهزداه گماشت، شروع به غارت نمود، چیزی نمانده بود ولایات ثلاثه وبروجرد وغیره را تصرف کنند. بعد ازآنکه ازطرف مجلس ازرئیس الوزرا و وزیر داخله تقاضای رفع فتنهٔ سالارالدوله را نمودند تلگرافی محرمانه به نظرعلی خان رئیس ایل امرانی مخابره نمودند. حاصلش این بود که:

این بازیها چه چیز است فراهم آورده کوس یاغیگری می زنی. از شخص تو بعید بود که به حرف سالارالدوله اسباب تمام کردن ایل و خانواده خدت را فراهم کنی. گو یا طرفیت با دولت را بازیچه می دانی. هرقدر دولت سرگرم و مشغول به خود باشد از دفع امثال تو و سالار عجز ندارد. البته به وصول این تلگراف سوارهای خود را برداشته برو در ایل، دولت هم از تقصیرت می گذرد. فوری حرکت کرده برو ید. سالار را به حالت خود واگذارید.

نظرعلی خان که خود را نوکر و بسته وزرات مز بور می دانست بعداز وصول تلگراف مخالفت نتوانست. فوری مراتب را به شاهزاده خبرداد که مرا قدرت مخالفت نیست و قوهٔ مقاومت با دولت ندارم. تکلیف خود را در توقف این جا نمی دانم. هرقدر سالارالدوله زبان نصیحت گشود ثمر نداد. در همان شبانه با سوارهای خود حرکت کرد و رفت. سالارالدوله که این طور دید، سخت به هراس افتاد. خواست آن هم برود درمیان ایل زندگی کند دید ازطرف دولت در ایل ایمن نمی تواند زیست. ناچار حرکت از محل مز بور به کرمانشاهان رفت. بعداز اقامت در قونسول خانهٔ انگلیس این خبر در طهران شهرت یافت. در مجلس شورا دراین باب گفتگو زیادشد. ازجمله مذاکرات مجلس این بود که قونسول انگلیس و روس نمی تواند از مقصر دولتی حمایت و نگاهداری کند. جداً اورا باید خواست و اورا مجازات کرد. بعضی گفتند اورا نمی توان به طهران آورد شئونات اورا سلب و خودش را حبس کرد. آخرالامر در مجلس چنین اظهار داشتند که باید یک نفر از طهران مخصوص برای این کار حرکت داد، برود سالارالدوله را از کرمانشاهان به طهران بیاورد به طریقی که فرار نکند ولکن ماموری برای مأموریت مز بور معین نکرده اند.

انقلابات داخله ومذاکرات مجلس

یک روز گفتگوی هرج ومرج و انقلابات در مجلس مطرح شد. درابتدا این طور اظهار کردند که ما مملکتی را بانهایت امنیت به وزیر داخله و رئیس الوزرا سپردیم. امروز در تمام ولایات اغتشاش است وزیر داخله، یا درعهده بگیرد ده روزه تمام انقلابات را تبدیل به امنیت نماید. یا اوهم استعفا بدهد مجلس و ملت تکلیف امروزهٔ خود را بداند. بعد ازاین مذاکرات، بعضی از وکلای محترم چنین گفتند مطالبی را که قرار بود ازطرف مجلس فهرست به وزارت داخله بفرستید چه شد؟ جواب دادند تمام مطالب فهرست شده. در این وقت آن فهرست را باحضور وکلا و جمعیت تماشاچی قرائت کردند که مطالب ذیل را

هریکی را موعدی معین قرار داده‌اند که وزیر داخله اتمام کند تا مجلس به فراغت بتواند مشغول ایجاد قوانین بشود.

۱) رحیم خان باید پنج روزه در عدلیه محاکمه و مجازات شود.

۲) پسر رحیم خان باید پنج روزه احضار به طهران شود.

۳) قوام الملک با دو پسرش سه روزه از شیراز حرکت نمایند.

٤) آصف الدوله پنج روزه در عدلیه مجازات شود.

۵) حاج آقا محسن پنج روزه از عراق حرکت کند.

٦) متولی باشی هشت روزه محاکمه و مجازات شود.

۷) عمل صرافها با مسیو نوز و غیره پنج روزه اصلاح شود.

۸) سالارالدوله ده روزه دستگیر [شود] و حرکتش دهند.

۹) عمل چوبدار پنج روزه قطع و کوتاه شود.

۱۰) فتنهٔ ماکو را پنج روزه ساکت نمایند.

۱۱) حاج شیخ فضل الله و همراهانش پنج روزه یا مراجعت به شهر [کنند] یا تبعید شوند.

۱۲) آشوب کرمانشاهان سه روزه برطرف شود.

۱۳) فتنهٔ رشت و آشوب زنجان ده روزه تمام شود.

١٤) حاج ملک التجار سه روزه محاکمه و مجازات شود.

۱۵) اسرای قوچان ده روزه استرداد شوند.

١٦) فتنهٔ آذربایجان پنج روزه اصلاح شود.

۱۷) اغتشاش طهران را سه روزه کوتاه دارند.

۱۸) مفسدین طهران و ولایات مجازات شوند.

در فهرست مزبور تمام ولایات را اسم برده بودند که هریکی را پنج روزه الی ده روزه وزارت داخله اصلاح کند، در صورتی که ده روزه رفع تمام انقلابات طهران و ولایات برای احدی امکان نداشت.

بودجهٔ مملکتی و کسر کردن حقوقات دیوانی

پیشتر ازاین راجع به اصلاح بودجهٔ مملکتی و موقوف شدن تیولات و برداشته شدن

تسعیر جنس دولتی و جمع شدن تفاوت عملهای مالیاتی که جزو صرف جیب حکام بود مذکور داشتم. فعلاً از خبرهائی که نگارشش اندکی تأخیر افتاده، به واسطهٔ تراکم اخبار داستان قطع و کسر حقوقات است و تسویهٔ بودجهٔ مملکتی. بعد ازآنی که وکلای مجلس از بعضی اعمال فراغت حاصل کردند، درفکر کسر و قطع حقوقات افتادند. در جلسات متعدد این حرف را باحضور وزرا مطرح کردند. روزها و هفته ها و ماهها دراین رشته گفتگو نمودند. وزیر مالیه زیر بار قطاعی نرفت. بعدازمدتی که همه روزه این حرف درمجلس مطرح بود، عاقبت ازطرف مجلس مقررشد که مجلس در انتظار وزرا نباید باشد که بودجه ترتیب دهند، برما لازم است بدواً یک میزانی از حقوقات مردم را کسر کنیم، پس ازآن از مخارجات هم قدری بکاهیم تا بودجهٔ مملکت تسویه شود. این بود کمیسیونی در مجلس معین کردند. اعضای کمیسیون مزبور مرکب بود از دوازده نفر وکلا و وزرا و مستوفیان و محررین.

کتابچهٔ حقوقات را درمیان گذاشتند به تناسب از حقوقات کسر می کردند. به این ترتیب مبلغ گزافی از حقوقات قطع کردند. قریب سه ماه در کمسیون مزبور مشغول کار بودند. دراین سه ماه به کسی حقوق نمی دادند. مالیه هم اظهارمی کرد هنوزمعین نیست آیا شما دارای حقوقی هستید یا اینکه قطع کرده اند. عموماً باید صبر کنید تا کتابچهٔ اصلاحات از مجلس بگذرد و به صحهٔ همایونی موشح گردد. آن وقت کتابچهٔ حقوقات چاپ شده، قیمت معینی برای کتابچه مزبور خواهد بود؛ همه کس خواهد دید. آن وقت اگر کسی دارای حقوقی است البته داده خواهد شد والا فلا.

یکی از مهمترین کارها دورهٔ اول پارلمان ایران تعادل بودجهٔ مملکتی و کسرکردن حقوقات مفت خوارهای کشور است که به واسطهٔ داشتن همین حقوقات بکلی دست از کارکردن کشیده، بار گردن کارگرها و زارعین مملکت شده بودند.

بعدازسه ماه که کمسیون دوازده نفری مجلس شورای ملی مشغول رسیدگی و کسر حقوقات بودند، درحدود پنج کرور تومان از حقوقات کسر کردند. این کار فواید و محسنات زیاد دارد. ازجمله این است که به خزانهٔ مملکت پولی خواهد آمد. محتاج به استقراض خارجه نخواهد شد. ازطرفی هم مردم مملکت دست از تنبلی و ولگردی برداشته مشغول کسب و کار می شوند.

پس ازآنکه کتابچهٔ مزبور تمام شد به دستخط همایونی موشح گردید؛ چاپ شد. هرجلدی دوازده قران قیمت گذاردند. اما دراین کتابچه، اشخاصی را که مرسومشان را کسر کرده اند یعنی نصف [یا] ثلث اورا قطع نموده، باقی گذارده اند. اصل حقوق را حشو

گذارده، کسری اورا موضوع و باقی معین کرده که باید از خزانه یا ولایات دریافت دارند. اما کسانی را که از اصل موقوف و مقطوع کرده‌اند به هیچ وجه در کتابچه اصلاحات اسمی از ایشان و حقوقشان برده نشده.

راجع به فرار مسیو لاورس بلژیکی

پیشتر ازاین از فرار کردن لاورس و رسیدگی محاسبهٔ مسیو نوز مذکور داشتم که وزیر مالیه در مجلس اظهار داشتند مشغول رسیدگی محاسبات نوز هستند. فعلاً جمعی اورا به طریقی که خودش قلمداد می کند، نوشته می شود.

یک روز طبقهٔ صراف که هریکی مبالغ کلی فهرستهای ادارهٔ صندوق مالیه را که راجع به مسیو نوز خریده بودند، به خیال افتادند که اگر امروز پول ما وصول نشد دیگر هیچوقت وصول نخواهد شد. متفقاً دکاکین خود را بسته، با هیئت اجتماع به دربار رفتند. جلوتالارتخت مرمر ایستادند.

دراین وقت مسیونوزازدربارمراجعت می کرد، صرافهابه حالت اجتماع پیش آمدند، جلوگیر شدند، از حرکت او مانع شدند. دست اورا گرفته گفتند الان پول فهرستهای صندوق را بده حرکت کن. اگرندهی ما نمی گذاریم قدم از قدم بردارید. نوز ابتدا با تشر جواب داد و پا به زمین کوفت. صرافها به این حرکات او اعتنائی نکردند، همان حرف اولیه را تکرار می کردند. نوز در ملایمت برآمد و فروتنی آغاز نهاد و گفت این وجوهات بدهی دولت است و من هم نوکر دولت بودم، البته دولت این پولها را خواهد پرداخت. هرقدر مسیو نوز سخن گفت به جماعت صرافها این سخنان اثر نکرد.

آخرالامر گفتند حرفهای توبیجا است ولکن اگر امروزما ازتو دست برداریم، دولت دیناری به‌ما نخواهد داد؛ بادولت هم طرف نباید شد. وزیر مسئول وزیر باقدرت بودی، باید ازعهدهٔ فهرستهای تمبردار خود برآئید والا حرکت تو از این جا غیرمقدور خواهد بود. جماعت صرافها با گفتگو و صحبت نوز را از درب عمارت تخت مرمر بیرون بردند تا به مرور رفتند زیر شمس العماره با همان حالت افتضاح آن جا ایستادند.

دراین وقت جمعیت کمکی و تماشاچی به هیئت صرافها پیوستند. خبر به وزراء دادند. وزرا در حیرت افتادند. ازطرفی هم دیدند جمعیت زیاد هستند، نمی توان حکم

سیاستی برایشان جاری کرد، وانگهی کی است بتواند حکم بکند. خلاصه هیئت وزرا هرقدر آدم نزد صرافها فرستادند که شما متعرض مسیو نوز نشوید پول شما داده خواهد شد صرافها قبول نکردند.

آخرالامر ازطرف اعلی حضرت این طور مقرر گشت که مشیرالدوله صرافها را ببرد سند به آنها بدهد که بعداز بیست سی روز دیگر پول صرافها از دولت داده شود. مشیرالسلطنه از دربار به خانهٔ خود رفت، یک نفر فرستاد صرافها و مسیونوز بیایند آنجا. صرافها به حالت اجتماع با نوز رفتند. وقتی که آنجا وارد شدند گفتگوی زیاد کردند. مشیرالسلطنه دید صرافها با این حرفها گول نمی خورند. ناچار سندی به حضرات داد که بعداز یک ماه دیگر پول فهرستهای آنها داده شود. صرافها بعد ازآنی که سند را ماخوذ داشتند نوز را رها کردند. بعد ازآنی که سند ازطرف مشیرالسلطنه به صرافها داده شد، بعداز چندی ازطرف دولت پولی برای صرافها تهیه کردند از بابت فهرستهای مسیونوز، کم و زیاد وجوهاتی به ایشان دادند تا به داستان مشیرالسلطنه برسیم.

مسیو نوز بعد ازاین واقعه کمتر آفتابی می شد. بعضی اوقات به میل خاطر در دفتر محاسبات حاضر می گشت و جمعی خود را می گفت تحریر می کردند. ولکن دیگر هیچ گونه حرفی و گفتگوئی ازمسیونوز درجائی نبود. حتی درجراید ملی هم اسمی ازاو برده نمی شد. مدتها طول کشید نه از رسیدگی محاسبات او حرفی بود و نه اسمی برده می شد. مثل این بود که این مرد در طهران نیست و اگرهست اسمش را فراموش کرده اند.

بعداز چندی انتشار یافت که مسیو نوز فرار کرده به سمت فرنگستان رفته است. فردای آن روز در جریدهٔ یومیهٔ حبل المتین طهران تحت عنوان فراریک نفرخائن [نوشته شد]: نوز از طهران فراراً به سمت فرنگستان حرکت کرده، وارد انزلی که می شود به کشتی مخصوص سوار شده درشرف حرکت بود که ملتیان انزلی ازمراتب مستحضر گردیده اجتماع کرده به کنار دریا آمدند. مسیونوز را از کشتی بیرون آوردند، اورا توقیف کردند، ازحرکت ممنوع داشتند. تلگرافی هم ازمخبر جریدهٔ مز بور از انزلی بشرح ذیل مخابره شده بود:

حبل المتین دیروز مسیو نوز مخفیانه از طهران آمده است که به فرنگستان برود. ملت خبردار شده، اورا از دریا مراجعت داده اند که باید مفاصاحساب و اجازهٔ مرخصی از مجلس داشته باشد والا حرکت تو از این جا بدون سند غیرممکن است. **(ابوذر)**

بعداز انتشار این خبر درهمان روز وکلای مجلس این حرف را مطرح کردند. دراین روز در جراید ملی نیز نسبت به دولت مطالب سخت و عبارات توهین آمیز زیاد نوشتند. چنان جلوه دادند که مسیو نوز به تحریک اعلی حضرت فرار کرده. ما هیچ وقت تصور نمی کردیم که دولت بدخواه ما باشد. زیرا اگر مسیو نوز با اشاره دولت نمی رفت، امکان نداشت بتواند خود را به انزلی برساند البته در همه‌جا ممانعت و جلوگیری ازاو می کردند.

برای اینکه امروز مجلس باید تکلیف توقیف یا حرکت نوز را معین کند، به این واسطه وزرا را فوری احضار، موضوع را مطرح کردند. مذاکرات خیلی زیاد شد که زودتر تکلیف معین شود. بعداز دو ساعت گفتگو، وزیر مالیه را مورد مؤاخذه و شماتت قرار دادند. گفتند در جائی که شما وزیر مالیه و مسئول هستید، مشغول رسیدگی محاسبات مسیو نوز بودید، چه دلیل دارد که بدون اطلاع و استحضار شما حرکت کند؟ اگر بگوئیم با اطلاع و تصویب شما حرکت کرده هیچوقت تصور ضدیت و مخالفت باشما نمی شود کرد. اگر بگوئیم بدون خبر و استحضار شما رفته است این را نیز نمی شود قبول کرد. در این حالت یا بااطلاع یا بی اطلاع هرچه بوده شما امروز مسئول هستید و باید از عهدهٔ مسئولیت خود برآئید.

وزیر مالیه جواب دادند من ضامن مسیو نوز می شوم که بعداز ورود فرنگ بیست روزه اورا در طهران حاضر می کنم. وکلا پذیرفتند. وزیر مالیه سندی به شرح ذیل نوشتند و به مجلس سپردند.

از بابت رفتن مسیو نوز به فرنگستان این بنده ضامن او هستم که بعد از ورود به فرنگستان لدی الضروره بیست روزه در طهران حاضر می کنم. وزیر مالیه

بعداز تقدیم این ضمانت‌نامه به مجلس، وکلا اطمینان حاصل کردند که هروقت مسیو نوز را بخواهند حاضرش خواهند کرد. پس ازآن ازطرف مجلس حکمی صادر شد که:

ملت انزلی ازنوز جلوگیری و ممانعت ننمایند بگذارید بگذرد. (مجلس شورای ملی)

چون حکم مجلس را به انزلی مخابره کردند ملت انزلی دست ازممانعت برداشتند. نوز با کشتی راه مملکت بلژیک را پیش گرفت. چون باد رفت.

یک راز [را] از اول تا آخر ملت و مجلس خبر نداشتند که مسیو نوز هروقت باشد

بانهایت قدرت خواهد رفت، کسی قدرت جلوگیری ندارد. بااینکه همه می دانستند این طور درصدد بدنامی خود برآمدند. ده سال این مرد سلطنت ایران را کرد. کرورها ازپول ایران برد و کرورها اسباب عتیقه و جواهرات بدست آورد. درخارجه سهام راه‌آهن خریداری کرد. باب تجارت مفتوح داشت. هیچ وقت کسی نتوانست ایرادی براو بگیرد. بعدازسفروی هم کسی نتوانست محاسبهٔ اورا رسیدگی کند.

بقیهٔ گزارش سالارالدوله

چندین روز این حرف موضوع بحث بود. اختلاف آراء بین وکلا پدید گشت. حرف درسرآوردن به طهرانش نبود، اختلاف وکلا برای مجازات او بود که بعضی می گفتند چون سالارالدوله مال رعیت را زیاد غارت کرده، تلفات نفوس زیاد شده، باید اورا به طهران آورد مواجب و شئونات اورا قطع و مجازات شدید باید بشود. جماعتی به خلاف رای مزبور بودند. چون مذاکرات مجلس طولانی است صرف نظر می کنم.

تلگرافی ازقونسولخانهٔ دولت انگلیس

به‌عنوان رئیس‌الوزرا و وزیر داخله رسیده. ما نیز شرح تلگراف مزبور را ذیلاً می نگاریم:

خدمت ذی شرافت جناب مستطاب اجل اشرف ارفع، اتابک اعظم مدظله العالی.

باکمال احترام اظهارمی دارد. شاهزاده سالارالدوله درقونسولگری دولت انگلیس پناهنده گردیده است. حاضر است که از مملکت ایران خارج شود به ممالک خارجه مسافرت کند اما مشروط براینکه امنیت مالی و جانی برای خود شاهزاده و اهل وعیالش و نظرعلی خان و اطمینان کلی ازطرف دولت قوی شوکت به او داده شود. هرطور صلاح دانید جواب لازمه بدهید که تکلیف شاهزاده معین گردد.

بعدازوصول این تلگراف وزیر داخله فوری به مجلس فرستادند. باحضور تماشاچی درمجلس علنی قرائت کردند. داخل مذاکره شدند. آقایان آقا سید عبدالله و آقا سید محمد

این طور گفتند: اول باید وزرای مسئول بایکدیگر گفتگو و مشورت نمایند، هرطور صلاح دیدند و رأی دادند به تصویب مجلس باید جواب بدهند.

درثانی عقیدهٔ شخصی من این است که درآوردن شاهزاده سالارالدوله و مجازات قدری ملاحظه و رعایت لازم است. زیرا که درحقیقت واسطه، دولت انگلیس است. همراهی دولت انگلیس راهم با ملت همه می دانند که تاچه اندازه همراهی کرد. درحقیقت مااین مجلس محترم را ازمساعدت و همراهی دولت انگلیس داریم. دراین حال اگر رعایتی از شاهزاده بشود ضرر ندارد. بعد از یک مدتی گفتگو، آخرالامر صلاح این طور دیدند که یک نفر آدم کافی ازطرف دولت به کرمانشاهان بفرستند که سالارالدوله را محترماً از قونسول‌خانه حرکت [دهد] و به طهرانش بیاورد. در تعیین مأمور مزبور گفتگو کردند. آخرالامر صلاح وکلا و وزراء و علما این شد که ظهیرالدوله برای حرکت دادن شاهزاده به کرمانشاه مسافرت کند و با ملایمت حرکتش دهد. بعدازدستورات لازمه، معزّی الیه رهسپار کرمانشاهان گردید. پس از ورود جمعیتی که برای فتنه و آشوب در قونسولخانهٔ انگلیس اجتماع کرده بودند ملاقات کرد. به هرطریقی که بود آنها را اطمینان داد. فردای آن روز کلیهٔ آنها را از قونسول‌خانه خارج کرد.

درحقیقت ظهیرالدوله دراین کارلازمهٔ کفایت و کاردانی را ظاهرساخت، زیرا که این جماعت قرب هزار نفر بودند. اسکات این جمعیت به آسانی غیرمقدور بود، برای اینکه قصد این مردم فقط بر پا کردن انقلاب بود، مقصدی غیرازآشوب نداشتند، با این حالت آنها را ازقونسول‌خانه خارج کرد.

پس از این اقدامات این راپورت را از قونسولخانهٔ کرمانشاهان به سفارت دولت انگلیس در طهران دادند. سفارت مزبور هم شرحی به تشکر از ظهیرالدوله به وزارت داخله نوشتند.

سواد رقعهٔ سفارت انگلیس به وزارت داخله

خدمت ذی شوکت جناب مستطاب اجل اشرف ارفع آقای اتابک اعظم مدظله العالی

باکمال احترام عرض و اظهار می دارد: جناب ظهیرالدوله بستیهای قونسول خانهٔ دولت انگلیس مقیم کرمانشاهان را اطمینان داده، متقاعد کرده و امنیت داده از قونسولخانه

خارج کرده‌اند خیلی تشکر دارم از اقدامات و اهتمامات و کفایت ظهیرالدوله. البته در این باب مراتب را به دولت متبوع خود هم اطلاع خواهم داد. اما ازبابت شاهزاده سالارالدوله که دولت دوستدار نمی تواند ازکسی که علناً درصدد ضدیت و مخالفت بادولت برآمده حمایت کند به قونسول خانهٔ مز بوره دستورالعمل داده شده است که به ایشان بفهمانند که ما ازایشان نمی توانیم حمایت کنیم.

امضاء سفارت

این رقعه از طرف سفارت برای وزیر داخله رسیده بود که بعد ملاحظه برای استحضار وکلای مجلس ایصال داشتند.

اما ظهیرالدوله بعداز اقدامات مز بوره در قونسول خانه به دیدن سالارالدوله رفتند. بعداز مذاکرات طولانی بهرطریقی بود شاهزاده را اطمینان کلی دادند و ایشان را از قونسولخانه بیرون آوردند و در مکان دیگر توقف کردند.

بعداز چند روز توقف در کرمانشاهان و ساکت کردن بعضی فتنه و آشو بها، مصمم حرکت به طهران شدند. در روز حرکت مجدداً به همراهی شاهزاده به قونسولخانه آمدند، تودیع به عمل آورده بیرون آمدند. جماعتی ازملت هم برای مشایعت حاضر شده بودند باهمه مهر بانی و خداحافظی کرده از آن جا حرکت کردند.

بقیهٔ گزارش شیخ فضل الله نوری

ازطرف مجلس مقررشد که آقایان آقا سید عبدالله و آقا میرزا سید محمد طباطبائی به حضرت عبدالعظیم بروند، به هرطریقی که صلاح دانند حاج شیخ فضل الله نوری و سایر همراهانش را به شهربرگردانند و ترضیه بخواهند که بعد ازاین به میل ایشان رفتار شود. آقایان مذکور و دونفر از وکلا حاضرشدند بروند. عصر، یک ساعت ونیم به غروب مانده به‌طرف زاو یهٔ مقدسه رهسپار گردیدند. بعداز زیارت و ادای فریضه به باغ کربلائی عباسعلی که منزل حاج شیخ و همراهانش بود وارد گردیدند. هنوز علما وارد باغ نشده بودند، شیخ نوری را خبردادند. حاج شیخ و سایر علما نهایت پذیرائی را برای ورود علما به‌جا آوردند. طلاب و محترمین از باغ بیرون رفتند علما را استقبال و دیدار کردند. خود شیخ نوری، علما و همراهانش، تا درب باغ برای پذیرائی آمدند. بانهایت احترام حضرات را وارد کردند. بعداز صرف شربت آقای آقا سید عبدالله مجتهد شروع به مطلب نمود که سبب این حرکت

ناگهانی شما دراین مکان برای چه بود؟ بی خبر برای چه آمدید؟ بااینکه کسی را باشما کاری نبود و حرفی به شما نداشتند، دلیل این حرکت ناگهانی خود را بیان نمائید. حاج شیخ جواب داد اگر باز مطلبی غیر این دارید بفرمائید تا یک مرتبه بگویم زیرا که آمدن من به اینجا مقدمات طولانی دارد. آقاسید عبدالله جواب دادند طولانی یا مختصر فعلاً این جواب را بدهید تا به سایر مطالب بپردازیم و...[1] را ازمیان برداریم.

حاج شیخ جواب داد اینکه گفتید این حرکت چه بوده و کسی باشما سروکاری نداشت جوابش این است: یا درحقیقت ازاصل واقعه بی اطلاع هستید یا کاملاً باخبرید و عمداً تغافل و تکاهل می نمائید. اما آنقدر می دانم که این اتفاقات بزرگ امروز بدون اطلاع امکان‌پذیر نیست. این مسئله را نیز می دانید که تأسیس اساس این مجلس با اقدامات و اهتمامات من و شما بود که به همراهی یکدیگر این کار عمده را از پیش برداشتیم، بلکه اگر من همراهی نمی کردم و چهارهزار تومان از بانک استقراض نمی کردم و به مصارف و مخارج و کرایه راه قم صرف نمی کردم و مخارج دویست سیصد نفر همراهان راه قم و توقف قم را نمی دادم، شماها هیچ وقت به مقاصد خود نائل نمی شدید، بلکه دچار هزاران صدمه و محنت فراوان می شدید. به هرتقدیر هرطریقی که بود کار را از پیش برداشتیم و بانیل مرام مراجعت کردیم.

ازانتخاب وکلا و برقراری مجلس، هرچه لازمهٔ کار بود کردید ومن در بعضی موارد می دیدم خبط کرده‌اید با گوشه و کنایه حالی شماها می کردم به یک عذری متعذر می شدید. من می دیدم این جزئی خبط ضرری برای دنیا و آخرت و دین ما ندارد، خاصه اینکه اصلاح امور مسلمانان دراین است البته ایراد سزاوار نیست، این کار وامورات همین طور در شدت و ضعف بود تا زمانی که قانون اساسی و نظامنامهٔ داخلی و بعضی قوانین دیگر دیده شد که باشرع مقدس اسلامی مخالف بود. کراراً گفتم ما طبقهٔ مسلمانان که دارای قانون و کتاب آسمانی هستیم چرا ازروی قانون قرآن رفتار نکنیم و ازروی قانون آلمان و انگلیس وضع قانون نمائیم، کسی به این حرفهای من اعتنائی نکرد، بلکه در روزنامه ها مرا توهین کردند.

باهمهٔ تفاصیل تاآن اندازه که در پیش خدا و رسولش مؤاخذ نشوم ایرادات مختصر کردم، حسن وقبح مطالب را به همهٔ شماها واضح داشتم. مطالب و عرایض مرا کسی

۱) یک کلمه ناخوانا، نهایه(؟)

پذیرفت یا نپذیرفت، بماند به جای خود. در این وقت جماعتی ازاین مردم، زبان بدگوئی و بدنویسی برما گشودند. تاآن اندازه که مرا از اظهارش شرم می آید.

بعد ازآنی که این مردم را این طور دیدم، تکلیف خود را درآن دیدم که در گوشهٔ خانه نشینم و ازمردم کناره گرفتم. چندی درخانه مقیم شدم. شما دوبزرگوار چندبارمرا به اصرار به مجلس بردید. درمجلس غیرازجمع اضداد واختلاف آراء ازوکلا ندیدم وجمعی را چنان باخود طرف قهر وغضب دیدم که ازچهرهٔ ایشان آثار قهرپدید بود که مرا ازملاقات باایشان اندیشه بود. همان‌قدر که ازاین مجلس بازگشتم درخانه نشستم و دربرخلق بستم زیراکه می دانستم این جماعت هیچوقت سخن مرا نخواهند شنید سهل است که آخر آبروی مراهم خواهند ریخت.

پس ازآنکه درمنزل مقیم شدم ازترس زبان مردم [ازتشکیل] مجلس درس وبحث که وظیفهٔ شرعی من بود چشم پوشیدم و موقوف کردم.بااین حالت آشنایان و نزدیکانم به خلوت گزینی من اعتناء نکردند. گاه و بیگاه نزد من آمدورفت داشتند، برای اطلاع من روزنامه ها را می آوردند می خواندند، می دیدم تاچه اندازه نسبت به ائمه اظهار توهین کرده اند. با این حالت ساکت بودم ولکن این جماعت مرا ساکت نمی گذارند. ازتکالیف شرعی و از حریت و آزادی در اسلام پرسش می کردند. جوابی می شنیدند. با این همه ترتیبات که پیش آمد هیچ وقت نه امر به معروف کردم و از نهی ازمنکر صرف نظر نمودم. فعلاً چیزی که بود جمعی از نزدیکان و جماعتی از طلاب که در حوزهٔ[1] درس من حاضر می شدند نزد من آمدورفت دارند.

درآنوقت ملت غیور خانه‌نشینی مرا گمان اسباب‌چینی کردند. درمجالس متعدده در دفع من سخن می گفتند، در مساجد و مدارس جمعیت می کردند. درتنبیه وتبعید من حرف می زدند. آخرالامر جماعتی مخصوص، کمر قتل مرا سخت بستند و اصلاح امور مملکت اسلامی را دراعدام و افنای من دیدند. این بود مردمانی که با من طرف مهرومحبت بودند مرا خبردادند که امشب یا فرداشب، جمعیتی از اشرار و شورشیان قصد صدمه وآزار بلکه قصد تلف کردن شما را دارند. عن قریب به این جا خواهند ریخت. البته اگرمی توانید ازاین مکان به‌ضرورت مهاجرت نمائید. درموقعی که این خبر رابه‌من می دادند چهارنفر از علما که الان هم دراین جا بامن همراهند درآنجا بودند این خبروحشت اثر را شنیدند. اما من

۱ــ اصل: حوضه

به این حرف اهمیتی ندادم و وقعی نگذاردم زیرا که تقصیر و گناهی به خود تصور نمی کردم، ولکن همین علمای حاضر مرا به مهاجرت ازخانه خود ترغیب می کردند و صلاح می دیدند که به حضرت عبدالعظیم مشرف شوم و ازشر شورشیان امت مرحومه درامان باشم. ولکن من از صلاح بینی حضرات تبرا داشتم. درهمین گفتگو بودیم دو نفر طلبه از درب وارد شدند و گفتند چه انتظاری دارید، الان از بهارستان می آئیم جمعی از شورشیان در مسجد سپهسالار جمعیت کرده اند. تمام بااسحله و حربه منتظرند که مغرب شود هوا اندکی تاریک گردد به اینجا بریزند شما را معدوم و نابود سازند. آنقدر بدانئید که این مردمی که مادیدیم ازهیچگونه شرارت و رذالت دریغ نخواهند کرد، خود دانید.

این حرف را که شنیدم هردو قول را بایکدیگر موافق دیدم. دیگر توقف را سزا ندیدم، در آن وقت دو ساعت و نیم به غروب مانده بود فوری نوکر خودرا گفتم دو دستگاه درشکه حاضر کند، رفت عقب درشکه. انتظار داریم درشکه حاضر بشود حرکت کنیم. در همین وقت چند نفر از کسان نزدیکان من هراسان وارد شدند بدون مقدمه گفتند فوری برخیزید خودرا به مأمن امنی برسانید که مخاطره‌ای بزرگ در پیش است. قصد شورشیان این است که اول شب به اینجا بیایند شما را دفع نمایند. شاید ازحالا تا موقع ورود جمعیت شورشی یک ساعت دیگر طول نداشته باشد.

من از شنیدن این حرف بیشتر مبهوت شدم. صدق این سخن را یقین کردم. هنوز گفتگوی باآن حضرات تمام نشده بود که نوکری آمد گفت دو دستگاه درشکه حاضر است. بی تأمل و تردید حرکت کردیم. به اتفاق سه نفر ازاین علماء حاضر آمدیم. من و این سه نفرو یک نفر ازطلاب در درشکه قرار گرفتیم. گفتم کروک درشکه را بالا زدند که کسی درتوی درشکه پیدا نباشد. به حضرت عبدالعظیم روانه شدیم. تا از شهر و خیابانهای طهران و کوچه ها می گذشتیم، در وحشت و اضطراب بودیم. همین قدر که از دروازه خارج شدیم، اطمینان قلبی حاصل شد. اول مغرب در حضرت عبدالعظیم پیاده به حرم مطهر آمدیم؛ از شداید زمانه و حادثات روزگار ایمن شدیم و دراینجا ازشر شورشیان چندی به راحت توانیم زیست و زندگانی کرد.

چون بیانات شیخ نوری به این جا رسید، مجدداً به آقای بهبهانی گفت آقا! شما گفتید کسی باتو کاری نداشت. معنی کار نداشتن این طور است؟ اگر کسی بامن کار داشت آیا چه می کرد؟ اگر شما هریکی به جای من بودید این حرکت را از مردمان وحشی می دیدید غیر ازاین تکلیفی برای شما بود؟ اما اینکه قبلاً گفتم که شما ازاین واقعات یا

اطلاع دارید یا ندارید ولکن حالیه تصریحاً می گویم که این واقعات امروز ابداً به شما مستور و ازشما پنهان نیست.

یقین است که امروز شما فتوئ قتل و رقم کشتن مرا باید بدهید. اگر شما حکم افنا و اعدام مرا ندهید، کی دراین امر خطیر و معصیت کبیره اقدام خواهد کرد و رقم کشتن مرا خواهد داد؟ راست گفته اند ازماست که برما است، بعد ساکت و خاموش نشستند.

آقای طباطبائی به شیخ نوری گفت آنقدر بدانید که روح من و آقای سید عبدالله و وکلای مجلس ازاین واقعات ناگوار که جناب عالی می گوئید خبر ندارد. فقط چیزی که به ما گفتند این بود که حاج شیخ بنای اسباب چینی را گذاشته اند. برعلما و وکلا لازم است که درمقام ممانعت و جلوگیری برآیند. این بود که ما مردم را امر به صبر و سکوت کردیم. گفتیم حکم طبقهٔ علما با علما خواهد بود. ملت در این کار حق دخالت ندارد و روزها در درب مجلس مقدس جمعیت ملی هیاهوئی می کردند جواب می شنیدند. یک وقت خبر به ما دادند که شیخ نوری با جمعی دیگر به حضرت عبدالعظیم متحصن شده اند. این است که برحسب تکلیف و وظیفهٔ همکاری صلاح دراین دیدیم من و آقا شما را دیدار کرده، باهمراهی یکدیگر به شهر برویم. با معاونت و همدستی یکدیگر امورمملکتی و ملتی را اصلاح سازیم و به مضمون (مضیٰ مامضی) از گذشته فرمایشاتی نفرمائید و حرفی درمیان نیاورید و عرایض مرا که در کمال بی غرضی است گوش دارید و بپذیرید. اوقات شریف را صرف اصلاح امور مسلمانان نموده، همت گمارید که این مردم را ازمحنت [و] ذلت نجات دهید و اجرجزیل ازخدا بخواهید.

حاج شیخ گفتند از گذشته سخن نگوئیم. بسیار خوب، آیا این را هم خواهید فرمود که ازدین وآئین خود صرف نظرکنم و همواره به جان خود پریشان و هراسان باشیم. بااینکه راضی هستم مرا با بدترین عقوبت بکشند و رخنه دردین محمدی و طریقهٔ احمدی ننمایند. اما این راهم می دانم اگر دست شورشیان اشرار به من برسد ازهیچگونه بی آبروئی و افتضاح و هتک شرف مضایقه ندارند. زیرا که این طبقهٔ بی ایمان امروز مرا مخل آسایش خویش می دانند و خبر دارند من ممانعت ازاین حرکات دارم. این است برای قتل من کمربسته اند و برای تلف من ایستاده اند. لذا می توانم دراینجا از جناب عالی تمنی کرده که مرا دراین زاویهٔ مقدسهٔ خود واگذارید، درمیان یک کرور جمعیت یک نفر را نادیده تصور نمائید. شرط می کنم که در این جا ابداً با نیک و بد دولت و ملت و مجلس و غیره کار و طرفیت نداشته باشم. در صورتی که کسی درصدد صدمه وآزار من نباشد. اگرهم نمی خواهید در

این جا مقیم شوم حرکت کرده به قم می روم. میل ندارید بمانم به عتبات عالیات یا به خراسان می روم زندگی می کنم که چهار روزه آخر عمر دچار بعضی عوالمات نشوم.

اما اینکه به شهر معاودت کنم. اولاً از جناب عالی می پرسم که آیا کسی از خانه و علاقه و اهل و اولاد بااختیار صرف نظر می کند؟ موقعی که دیدم جمعیت شورش طلب می خواهند شبانه در خانهٔ من برسر یک مشت اهل و عیال من بریزند، غیر مهاجرت چه تکلیفی برمن خواهد بود؟ ثانیاً اگر می خواستم به همین شکلی که به این جا آمده ام بازگشت کنم چرا می آمدم و این جمعیت را چرا زحمت آمدن و برگشتن می دادم؟ برفرض که آمدم. آیا این حضرات به من چه خواهند گفت؟ وانگهی تصور کنید که الان باشما حرکت [کردیم] و به شهر وارد شدیم آیا جماعت شورشی دست ازسرمن برمی دارند؟ آیا تکلیفی که می فرمائید سزاوار است؟

حالیه برشما است که علما و پیشوایان امت مرحومه هستید و چشم سی کرور جمعیت به شما روشن است، فعلاً که قبول زحمت فرموده به این مکان آمده اید، ببینید آمدن این مردم دراین جا برای چه چیزاست. دلیلش کدام است. البته دردی ومطلبی دارند برسید، اگر حرف این مردم شنیدنی است بشنوید و در مقام اصلاحش برآئید. امروز تمام علاج دردهای ملتی و مملکتی در دست شما است. بعد ازآنکه ترضیهٔ خواطر این مردم را به جا آوردید، آن وقت من زودتر از تمام این مردم به شهر خواهم رفت.

آقا میرزا سید محمد کلیةً قصدش این بود که در این جا بعضی مطالب مطرح نشود بلکه ترتیب دوستی و همکاری [را داده] حاج شیخ نوری را به طرف شهر حرکت دهد. خاصه اینکه می دانست اگر در این جا شروع به مطلب بشود نتیجه حاصل نخواهد شد و در بعضی مطالب حتماً باید با شیخ نوری مساعدت نمایند. آن وقت وکلای مجلس از این مساعدت دلتنگ خواهند شد. این بود می خواستند با زبان لیّن و شیرین حاج شیخ را به شهر عودت دهند. اظهار داشتند: خوب است دنبالهٔ حرف را درازنکنیم. نوعی باید کرد تولید فتنه و فساد نشود. اگر از بنده بشنوید باهمراهی یکدیگر به شهر برویم، هرمطلبی که دارید در مجلس عنوان نمائید. من عهد و شرط می نمایم، التزام و سند هم می دهم که با آقای آقا سید عبدالله جداً درپیشرفت مقاصد و مطالب ایستادگی کرده، مقاصد مهمّه شما برآورده شود.

شیخ درجواب اظهار نمودند از شما و آقای آقا سید عبدالله خواهش و تمنا دارم، چون مجلس مطالب شما را به خوبی می پذیرد اگر ممکن است استدعا نمائید ازمن چشم بپوشند و بگذارند در آخر عمر درآستان حضرت عبدالعظیم عمری را صرف زیارت و توشهٔ آخرت کنم.

اگر این مطلب پذیرفته و قبول شد فبهاالمراد. اگر قبول نکردند پس خوب است مقاصد و مطالب مختصر مارا برآورند تا ما از این جا حرکت بکنیم. اگر هیچ یک ازاین دو مسئله را قبول نفرمودند، اجازه دهند که ما به ولایات بعیده مسافرت نمائیم. غیر ازاین سه راه دیگر راهی ندارد. مراجعت ما غیرمقدور است.

آقای طباطبائی دیدند بااین حرفها نمی تواند جلو شیخ را بگیرد و بااین مطالب اسباب مراجعت شیخ نوری را فراهم آورند.

ازطرفی هم ازمجلس مقدس شورای ملی مأموریت این امر و اصلاح این کار به این دو سید مجتهد واگذار کرده اند. درحقیقت خیلی مغرورانه رفته بودند. به این قصدونیت که فوری شیخ نوری و همراهانش را بازگشت به شهر خواهند داد. حالیه که گفتگو و مذاکرات رابرضد تصورات خویش مشاهده می نمایند درحیرت هستند. ازطرفی درمجلس دچار پرسش وکلا خواهند شد، ازجانبی هم شیخ نوری تمام ایراداتش با این دو بزرگوار است. آقایان مذکور و دو نفر نماینده که از مجلس همراه آنها بودند، به نوبت با حاج شیخ مذاکره می نمودند، کار به جائی منتهی نگشت. اسباب مراجعت فراهم نیامد.

آقای طباطبائی اظهاراتی کرد به ملایمت و بطور نصیحت بیاناتی نمودند که من و شما دریک طبقه هستیم. بد و خوب ما متعلق به یکدیگر است. من باشما همراهی لازمه خواهم کرد که تمام مطالب شما انجام شود، بلکه کسی بدون اوامر و نواهی شما اقداماتی نکند. هرطورمیل شما است رفتار نمایند.

شیخ نوری در جواب این مطالب این کلام را گفتند: «لابلاغ من العاقل من حجة مرتین» ساکت شدند.

آقای طباطبائی که این حرف را شنید دانست که آهن سرد کوبیدن است، مجدداً رو به شیخ کرد و گفت مقاصد شما چه چیز است و مستدعیات شما چه؟ بفرمائید ماهم بدانیم.

شیخ گفت اما مستدعیات ما بدون مقدمه نمی شود تقریر کرد، اما پیشتر ازاین مکرر برمکرر این مطلب را گفته باز می گویم، اسّ اساس این مجلس و مشروطیت من بودم و هستم و فعلاً در موضوع مشروطیت و مجلس و وکلا و حدود عرف ابداً حرفی نداشتم و ندارم. درحد سلطنت و حدود وزرا و دوایر دولتی حرفی نیست و این مجلس برای امروزهٔ ما خیلی لازم است. معین است زمانی که دارای مجلس بودیم، وکلا ازطرف تمام ملت باید در مجلس باشند. اما چه نوع وکیل برای این مجلس لازم است، دارای چه صفاتی باید باشند

که وکیل سی کرور مردم ایران باشند. ازتمام صفات او که صرف نظر کنیم، لااقل باید مسلمان و طریقهٔ جعفری را دارا باشد. ازخدا بترسد. دین به دنیا نفروشد. برای اجانب کار نکند. واضحتر و ساده‌تر بگویم یعنی بهائی نباشد. بااینکه در قانون اساسی می نویسد اشخاص خارج از اسلام به وکالت پذیرفته نمی شود خواهید فرمود که درمیان وکلای مجلس اشخاص متهم خاصه بهائی مذهب هیچ نیست. آن قدر بدانید که انتخاب این وکلا از اصل نامناسب و غلط بود. می گوئیم ابتدای کاربود و از روی بصیرت انتخاب نشد، نقلی نیست، درمرتبهٔ ثانی انتخاب کامل می شود. گذشته از عدم بصیرت در این انتخاب جدید آیا ازسی الی سی و شش کرور جمعیت ایران غیراز سه چهار هزار نفرشان بیشتر رأی داده‌اند؟ پس معلوم می شود که هیچ‌یک از اهالی ایران وکیل در مجلس ندارند. از تمام مردم طهران پرسش کنید. ببینید رأی داده و وکیل درمجلس دارند یا ازاین وکلای حالیه خبر دارند. مراد من همه این‌جا است. وکیل مسلمان، مسلمان باید باشد. وکیل خارج از ملت اسلامی به‌درد ما نمی خورد و امور ما را برصلاح نمی کند. ما جماعت بلکه بیشتر اهل طهران این وکلا را نمی خواهند. اما نه تمام وکلا را بلکه هفت الی هشت نفر هستند که از متهمی گذشته، مسلمان نیستند. خود شما هم آنها را می شناسید این جماعت حاضرند که آن هشت نفر، وکیل همهٔ اهل طهران نباشند، مدلل و ثابت نمایند که این اشخاص مذکور خارج از طریقهٔ اسلامی و باعث انقلاب و هرج ومرج و مخل آسایش مسلمانان هستند، پس یکی از مستدعیات ما این است که این چند نفر را از مجلس خارج نمایند و برسایر مسلمانان نادان ترحم نمایند که عنقریب از احاطهٔ این مردم متهم یک نفر مسلمان پیدانخواهد شد. خلاصه این چند نفر از مجلس باید خارج شوند.

مطلب دوم — مجلس برای ما خیلی خوب است. مشروطیت خیلی به‌جا است. اما مشروطه باید قوانین و احکامش سرموئی ازطریقهٔ شرع مقدس نبوی خارج نشود. پس ما را درموضوع مشروطیت ابداً حرفی نیست.

اما آزادی که جزومشروطیت نیست. وانگهی مگر شما دو بزرگوار نمی دانید که آزادی در اسلام کفر است. **مخصوص این آزادی که این مردم تصور کرده‌اند. این آزادی کفر در کفر است. من شخصاً از روی آیات قرآن برشما اثبات و مدلل می دارم که در اسلام آزادی** کفر است. اما فقط در آزادی زبان یک چیز است که فقط و فقط در خیر عموم اگر کسی چیزی به خاطرش می رسد بگوید لاغیر. اما نه تااندازه‌ای باید آزاد باشد که بتواند توهین ازکسی بکند. مراد از خیر عموم ثروت است و رفتن در راه ترقی است و پیدا کردن معدن

است. بستن سدهای عدیده است و ترقیات دولت و ملت، آیا گفته اند کسی که دارای این آزادی است باید توهین از مردمان محترم بکند؟ آیا گفته اند فحش باید بگوید و بنویسد؟ آیا گفته اند انقلاب و آشوب و فتنه در مملکت حادث کند و بازیی اجانب باشد برای دولت خارج کار کند؟ ازهمه این مراتب گذشته آزادی قلم و زبان برای این است که جراید آزاد نسبت به ائمه اطهار هرچه می خواهند بنویسند و بگویند؟ مگر شما روزنامه ها را نمی خوانید. یا اگر می خوانید ملتفت نمی شوید. اگر ملتفت می شوید یقین از وظیفهٔ خود خارج می دانید مؤاخذه نمائید. «کوکب دری» را بخوانید تا بدانید من از چه راه است که این طور می شوم.

دراین موقع حاج شیخ دست برد از زیر کتابی یک ورقه روزنامه درآورد به دست آقای طباطبائی داد. معظم له تصور کردند که دراین جریده هم بعضی مطالب مضحکی مثل جریدهٔ صوراسرافیل و سایرین نوشته است. آقای طباطبائی بااین قصد روزنامه را گرفت و باصدای بلند بنا کرد به خواندن تا به مرور به مطالب ائمهٔ اطهار و مخصوص به حضرت سیدالشهداء و حضرت ابوالفضل علیه السلام رسید. دراینجا آقای طباطبائی خواست آهسته تر بخواند حضار به صدا درآمدند. ناچار باصدای رسا خواندند که نسبتهای بی ربط و عاری از حقیقت داده و مردم را شماتت کرده که شما مردمان نادان چرا این قدر اعتقاد به این اشخاص دارید که در هزار و سیصد سال قبل به یزیدبن معاویه یاغی شد، قشون فرستاد خود و همراهانش را کشتند. حالا این مردم روضه خوانی می نمایند، خرج می دهند و مال خود را بی جهت تفریط می نمایند. یک جماعتی به خاک کربلا اعتقاد دارند. این خاک چه مزیت و برتری با خاکهای دیگر دارد؟ اگر بخواهیم تمام مطالب جریدهٔ مزبور را تمام درج کنم اسباب ملالت مسلمانان و خوانندگان خواهد شد. مراد این است که این مرد پست فطرت بی اندازه ائمه اطهار را توهین و تحقیر کرده بود.

بعداز آنی که آقای طباطبائی این روزنامه را خواندند، یک مرتبه بی اختیار به گریه درآمد. هرقدر خواست خودداری نماید نتوانست. سایرین از گریه ایشان به گریه درآمدند. همان قدر که ساکت شدند دو مجتهد، شیخ نوری و دو نفر وکیل و هیجده نفر علما و جمعی طلاب و غیره که دراین محضر حاضر بودند تمامی ساکت و خاموش شدند. همه ساکت و مبهوت به یکدیگر نگاه می کردند. هیچ سخنی مطرح نشد. در این وقت پیش خدمت طباطبائی دید یک ربع ساعت است این حضرات ساکت هستند اشاره کرد نوکرهای شیخ چائی و غلیان آوردند، آن وقت حضرات به خود آمدند.

شیخ نوری آغاز سخن نمود. خطاب به آقای طباطبائی کرد و گفت جریدهٔ آزاد را خواندید. والله اگر امروز ما جلو این جراید را نگیریم مورد مؤاخذه و قهر خدا و رسولش خواهیم بود. شما پیشوایان دین شریف هستید. برای چهار روزه زندگی دنیا نمی شود این طور زیر بار مزخرفات این مردم رفت و سخن نگفت، پس جراید آزاد در مملکت اسلامی بی جا است.

اما مسئلهٔ سیّمین: شما را به خدا و به مسلمانی شما و وجدان شما ببینید سزاوار است که پیشوایان و مجتهدین دین شریف اسلامی در پای منبر حاضر باشند و یک نفر واعظ متهم با بیة العقیده، در بالای منبر هزاران ناسزا نسبت به علما و پیشوایان و نسبت به بزرگان دین و نسبت به وزرا و اعیان و اشراف و غیرها بگوید و شما در پای منبر گوش کنید و خنده نمائید و از نطاقی و لفاظی او تعریف و تمجید نمائید. دیگر برای طبقهٔ علما چه باقی گذارده اند و شما فقط با عنوان آیة الله و سیدین السندین[1] و چهار شاهی پول هوائی مغرور شده اید. اسم اینها را چه باید بگذاریم. والله بی خود شما با این عبارات خوشوقت و مغرور گردیده اید. این مردم گیج ملت ما به شما راه نمی برند. امروزه چون محتاج به شما هستند این است که شما را بالفظ به مراتب عالیه رسانده اند برای این است که قوه و قدرتی به دست بیاورند. آن وقت شما را از درجات علیا به مرتبهٔ سلفی برمی گردانند. اولین علامتش این است که میانهٔ شما را بامن چنان برهم زده اند که هیچوقت اصلاح نشود. امروز نوبت من است، چند روز دیگر نوبت شما می رسد. می دانم امروز ابداً این مطالب من به گوش شما فرو نمی رود ولکن به شما می گویم و می سپارم گول نخورید که این مردم برضد شما هستند. اگر شما ازهمین امروز ایراد و بحث در کار نامشروعشان می کردید، شماهم به حالت من بودید. البته شما می توانید شنیدن ناسزا و توهین شرع مقدس را تحمل نمائید ولکن از قوهٔ من خارج است که بااختیار تقویت از دشمنان دین کنم. آیا شنیده اید که همین واعظین و ناطقین که امروز راهنمای ما شده اند جارچی ملت، دلسوز این مردم هستند، تا ابتدای مشروطیت از ترس عمال امور دیوانی و اولیای امور دربه در ولایات بودند امروز باخوشوقتی بازگشت کرده می خواهند مارا به راه ترقی و سعادت راهنمائی نمایند. به هرتقدیر این چند نفر واعظ که قبح اعمال و نیت فاسد ایشان به همه کس مکشوف است یا باید از طهران مهاجرت نمایند یا قدغن شود قدم برمنبر نگذارند.

فعلاً این سه مطلب مزبوره را انجام نمائید. ما از جزئیات صرف نظر می کنیم. و

۱) اصل: سیدالدین السندین

اگر می گوئید مطالب مزبور غلط و بی جا است با دلایل و براهین صحیحه جواب بگوئید که با این دلیل بودن این اشخاص و بودن جراید برای امروزهٔ ما لازم است. اگر جوابی ندارید و مطالب ما را بیان واقع و صدق می دانید، در مقام اصلاح این سه کار مختصر برآئید.

این مدت که حاج شیخ گفتگو می کرد، ابداً کسی حرف نمی زد و تمام گوش می دادند. بعد ازآنی که مطالب مزبور و بیانات شیخ نوری به این جا کشیده شد اقای طباطبائی اظهار داشتند مطالبی که فرمودید تماماً بیان واقع است. اما امروز کار این طور پیش آمده، چون اول کار است اگر ما امروزه در مقام اصلاح برآئیم و بخواهیم این مردم را دفع دهیم هیچوقت نمی شود. بلکه فتنه و انقلاب بزرگی حادث خواهد شد که دولت و ملت دچار محنت و مخاطرات شوند. پس برما لازم است که به مرور زمان باید به معاونت یکدیگر تدبیری کرده، این معایب را رفع نمائیم و رفع شر این مردم از سرما بشود ولکن با این عجله و شتاب دفع این مردم را نمی شود کرد و رفع این معایب و مفاسد با این زودی میسر و مقدور نیست. بهتر این است که شما از توقف در این مکان شریف بگذرید و از این جا حرکت نمائید. انشاء الله در شهر با همراهی و معاونت یکدیگر در دفع این جماعتی که قصد دارید اقدامات و اهتمامات لازمه خواهد شد.

حاج شیخ فضل الله گفت می خواهم سئوالی ازشما بکنم، می گوئید امروز اگر در دفع جماعتی اقداماتی نمائیم دچار اشکالات خواهیم شد باید بعد ازاین بمرور زمان این جماعت را دفع کرد، چگونه این حرف را می توان پذیرفت. امروز که این جماعت دارای قوه و قدرتی نیستند اگر در دفع آنها دچار حادثات ناگوار شوید، فردا که قدرتی پیدا کردند مسلمانان سست عنصر را دور خود جمع کردند، مخلوقی را ازاطراف برای پیشرفت مقاصد در دور خویش حاضر کردند و جمعیتی شدند درآن وقت می خواهید دفع نمائید. اگر ازمن گوش دارید ما را به حالت خود در این جا بگذارید شما بروید زیرا که با این وضع آمدن ما میسر نیست.

اما آن قدر به شما می گویم که اولاً شما قصد دفع کردن این جماعت را ندارید بلکه اگر حمایت از ایشان نفرمائید هیچوقت شماتت هم نخواهید کرد. برفرض که باطناً این نیت و قصد را داشته باشید و انتظار موقع بکشید، تا آن زمان این جماعت شما را به خاک سیاه خواهند نشانید. از این هم بیشتر گفتن نشاید.

ازاول شب تا ساعت دوازده، مجتهدین مزبور و شیخ نوری با یکدیگر گفتگو کردند. اگر کلیهٔ مذاکراتشان را می نوشتم چندین صفحه می شد. بطور خلاصه نوشته شده است.

عاقبت حاج شیخ فضل الله راضی به آمدن شهر نشد. آخر الامر طباطبائی مجدداً متذکر شدند که شما به شهر تشریف بیاورید من ضامن و ملتزم می شوم که هرسه مطلب شما را انجام و شما را آسوده دارم. سند هم اگر بخواهید خواهم داد.

شیخ گفت جناب عالی از این ضمانتها بسیار فرموده و التزامها داده اید، زیرا که این داستان اولین ما نیست. گو یا فراموش نمی کنم که شما دو بزرگوار به خانهٔ من آمدید و مرا از کناره جوئی از مجلس مانع شدید. درواقع مرا از قصد خود بازداشتید. درحقیقت همینطور مثل حالیه ضامن و ملتزم شدید که من از قصد خود صرف نظر کنم و گاهی درمجلس حاضر شوم و شماهم از مردمان آشوب طلب ممانعت نمائید. ازقضا آمدن من به مجلس دو سه روز تأخیر افتاد و یک روز هم ملت در مدرسهٔ مرحوم صدر جمعیت کرده بودند و از دفع من سخن می گفتند، جناب عالی هم در مدرسهٔ مزبور تشریف بردید به جای اینکه مردم را ازاین حرکات بازدارید، فوری به منبر تشریف بردید و فرمودید شیخ فضل الله برای من قسم خورده با قرآن مجید و کلام حمید که دیگر برضد مجلس نباشد انجمن دایرنکند چادر بر پانننماید. اگر در دفعهٔ دیگر این حرکات را بکند من خودم اورا از طهران بیرون می کنم. کاغذ دیگر هم دست گرفتید و گفتید این قسمنامهٔ شیخ فضل الله است. چه کار که نسبت به من نکردید. اگر ما از جنس خود این ناملایمات را نبینیم فلان واعظ برما تسلط پیدا نخواهد کرد. فعلاً این سندی که می خواهید به من بدهید مثل همان سند است، خیر سند ندهید ضامن من نشو ید، به سلامتی به شهر برو ید مراتب را درمجلس مطرح نمائید اگر صلاح دیدند و مختصر مستدعیات ما را انجام کردند ما همین طور که آمده ایم خودمان به شهر مراجعت خواهیم کرد.

اول عزل و تبعید شش نفر وکیل از مجلس.

دوم قدغن موقوفی جراید و تبعید دو سه نفر از مدیران جراید از طهران.

سیّم تبعید چهار نفر واعظ از طهران یا قدغن نرفتن منبر.

اما اگر مراتب مزبوره انجام نشد، آهن سرد نکو بید که برگشتن امروزه به شهر امری محال است. بازهم آقا سید عبدالله و آقا سید محمد بنای حرف را گذاشتند. خیلی استمالت و دلجو یی کردند خیلی نصیحت کردند بلکه بتوانند حضرات را برگردانند میسر نگردید. پس ازآن سه نفری دور حلقه زده سرها را در گوش یکدیگر نهادند بطوری نجوی بقدر یک ساعت حرف زدند که کسی از بیانات نجوائی ایشان چیزی نفهمید. پس از خاتمهٔ گفتگوی محرمانه آثار کسالت و کدورت از چهرهٔ مجتهدین پدیدار بود.

درساعت دوازده شب حرکت کردند، هرقدر شیخ اصرار کرد شام بخورید و در

این جا بخوابید قبول نکرده حرکت کردند. بقدری کسل و کدر بودند که نمی دانستند کجا می روند. بی خواب و بی تاب از قصد و نیت خود مأیوس، دیدند دراین وقت به شهر که نمی شود رفت عاقبت باحال پریشان به مقبرهٔ مرحوم حاج سید صادق روانه شدند. ازقضا عمارت و باغ مقبره بسته بود. به شدت درب را کوفتند تا خادم بیدار شد درب را باز کرد ... شدند باصرف مختصر نان وپنیر وچائی گذرانیدند.

دراین وقت از منزل حاج شیخ فضل الله یک مجموعه شام برای آقایان آوردند، اما آقایان قبول نکردند. به نوکرهای خودشان گفتند پس بفرستید ولکن نوکرها چون گرسنه بودند بانهایت میل صرف کردند.

مجتهدین بعداز صرف شام مشغول گفتگو شدند که این کارخوب پیش نیامد، بلکه اسباب افتضاح کلی گشت. آیا جواب مجلس را چگونه باید گفت. یکی ازآن دونفر وکیل که با آقایان همراه بودند و هیچوقت آن وکیل حرفی نمی زد، در این موقع دید سیدین خیلی ملول هستند. گفت آقایان می خواهم در اینجا چند کلمه عرایض خود را بیان کنم. از اول شب تاالان که قریب صبح است این همه که با حاج شیخ فضل الله حرف زدید و جواب شنیدید، اما حرف بی قاعده هم ازاین مرد شنیدید؟ والله اگر مقام انصاف باشد باید به مطالب شیخ کاملاً توجه کرد، بلکه لازم است که با مقاصد او همراهی نمائید. تمام مطالبش ترویج شرع مقدس است.

اول مقاصدشان راجع به چند نفر وکلا بود. ازشما تصدیق می خواهم کسی هم اینجا نیست. آیا شیخ دروغ می گفت، بیان واقع نبود؟

مسئلهٔ دوم ایشان جراید آزاد بود و مدیرانش. درحقیقت جراید پایهٔ کار را بجائی نگذاشته اند که کسی بتواند ازآنها دفاع کند. در شش هفت ساعتی که حاج شیخ فضل الله بطورصاف وساده حرف می زد آیا جوابی باید بگوئید غیرازاینکه ازقرائت جریده آنطور به گریه افتادید. تمام تا نیم ساعت مهبوت بودید و در گریه همه بایگدیگر هم صدا شدید. انصاف و مروت شرایط مسلمانی است. درمقام انصاف حرفهای این مرد تمامش پسندیده و برشما است که با اومساعدت و همراهی نمائید.

مجتهد بهبهانی درجواب وکیل مزبور گفتند بااینکه تمام حرفهای این مرد عین صواب است و مسئله بی جواب، اما اگر امروز بخواهیم ازاین مرد همراهی کنیم باید ازاین مجلس صرف نظر کنیم و بااین ملت طرفیت نمائیم. آیا صلاح می دانید در موقع انقلاب مملکت و موقع بحران و شدت مرض ماهم ازطرف دیگر اسباب انقلاب فراهم آوریم؟

پس امروز موقع این حرفها نیست. باید به مرور تدبیر کرد و نواقص را از پیش برداشت. امروز ابداً موقع این حرفها نیست. فعلاً باید تدبیری کرد یا تمام این حضرات را به شهر عودت داد یا بعضی را از هیئت ایشان جدا کرد به شهر برد. فعلاً دراین کار این طور صلاح می دانم با هرتدبیر که بتوانیم آقا سید احمد مجتهد طباطبائی را اگر ممکن شود با یک نفر دیگرشان ازاین جماعت جدا کرده به شهر ببریم. آن وقت که خللی در ارکان جمعیت آنها پدید شد دیگران را نیز به مرور می توانیم با تهدید و بیم و نوید و رعب، فریب داده به شهر عودت دهیم.

وکیل مزبور چون بیانات آقای بهبهانی را شنید، از اظهارات ابتدائی خود پشیمان گشت و لب از گفتار فرو بست. چون نظریات و تدبیرات آیة الله به این جا کشید همراهان نیز صلاح دیدند و تصویب کردند. درهمین ساعت خادم مقبره را که مشهدی علی نام بود بفرستند منزل شیخ فضل الله به آقا سید احمد بگوید ازطرف آقایان که بقدر نیم ساعت تا اینجا بیائید و برگردید. بعداز ابلاغ خادم مقبره به آقاسید احمد طباطبائی[1]، ایشان از حاج شیخ اجازه خواستند بعداز تحصیل اجازه خواست حرکت کند گفت اگر صلاح می دانید حاج میرزا حسن آقا مجتهد آذربایجانی هم بابنده همراهی نمایند.

شیخ گفتند ضرر ندارد. این دو نفر با مشهدی علی روانه شدند چون نزدیک مقبره رسیدند، مشهدی علی زودتر از حضرات وارد شد و مجتهدین را ازآمدن دو نفری خبرداد. ازاین حرف بیشتر خوشوقت شدند هردو وارد شدند گفتگوی این آقایان را عنقریب درجای خود خواهم نگاشت.

انقلابات داخلی مملکت وپایتخت

اگر بخواهم از وضع انقلابات داخلی و پایتخت مشروحاً بنویسم، دفترها باید در این موضوع تشکیل داد. قوهٔ قهریه ازمملکت رفته، مجازات قانونی هم نیست، اختلاف کلمه بی اندازه است. این مردم به طریقی برضد یکدیگر در قتل همدیگر و بردن ناموس هم حاضر شده اند و کمر تنگ بسته اند که ابداً تصور اصلاح نمی توان کرد. همسایگان جنوبی و

۱ــ اصل: بهبهانی

شمالی یعنی حامیان دولت و ملت به قصد شکار کردن این قوم، دامی گسترده، یکی خودرا هوادار دولت می خواند. دیگری خودرا طرفدار ملت می داند. دیری نمی گذرد که ازهمین دو غمخوار مهربان دچار هزاران درد بی درمان شو یم و دست ندامت برسروسینه زنیم و سود ندهد.

این مردم با خیالات واهی درسر کلمهٔ مشروطه و استبداد خون یکدیگر را می خورند. این جماعت اکثرشان دنبال پول و ریاست هستند. جمعی هم هستند که پارتی و کارکن همسایگان هستند و از دولتین همجوار لیره و منات می گیرند، مشغول گل آلود کردن آب هستند. جماعتی هم هستند عضو انجمنها شده اند. آنها چه می گو یند قصد آنها گذشتن امور زند گانی است. عده ای هم مدیران جراید ملی هستند قصدشان پیشرفت روزنامه و نوشتن کلمات خارج از نزاکت است. اعلی حضرت در زیر فشار متعدد هستند.

اوّل فشار دولتین هم جوار که سخت‌ترین فشارها است.

دوم فشارهای ملی.

سوّم فشار وکلای مجلس.

چهارم فشار وزرا.

پنجمی فشار بی پولی مملکت است.

با این تفصیل اعلی حضرت درعمارت گلستان مقیم هستند. به کلی رشتهٔ امورات مملکت را ازدست گذاشته اند. با اینکه از ابتدای مشروطیت تاامروز هرمطلبی که مجلس از شاه خواستند فوری نوشت و داد، ازقبیل عزل ظل السلطان، آصف الدوله و پسر سپهدار. کار اعلیحضرت در عمارت گلستان خواندن روزنامه های یومیه است که تمامش توهین و ناسزا است نسبت به اعلیحضرت و علما و وزرا و ائمه. اما امین السلطان وزیر داخله و رئیس الوزرا است. کارهم می کند با مجلس هم می توان گفت همراه است ولکن وضع طهران و تمام ولایات خراب و انقلاب فراهم است. با این اقدامات رفع این انقلابات نخواهد شد. زیرا که فهرست کارهائی که ده روزه ازوزیر داخله خواسته اند در گذشته شرح دادیم، با این تفصیل که قوهٔ قهریه نیست و مجلس اجازه نمی دهد، باوضع بی اسبابی امور این مملکت اصلاح نخواهد شد. امین السلطان هم یک نفر است بدون اسباب. انتظامات تمام ایران را ازاو می خواهند. بااین حالت عاجز نمی شود، کارمی کند ولکن «درد او بس که زیاد است دوا نتوان کرد».

مجلس چهارم استنطاق آصف الدوله و سالار مفخم

اعضای عدلیه و اجزای [آن] و وزارتخانه ها و وکلای مجلس ازهمان قراری است که در روز اول شرح دادیم، امروز حاضر شدند.

وزیر عدلیه گفتند: نوشته جات وزیر داخله چه شد؟

جواب دادند: حاضر است.

وزیر گفتند: نوشته جات وزارت خارجه کو؟

جواب دادند: حاضر است ولکن دبیر مخصوص نمایندهٔ وزیر امورخارجه حاضر نیست.

وزیر: به وزارت خارجه بنویسید چرا نمایندهٔ خود را نمی فرستند. وزیر عدلیه به سالار مفخم گفتند: تلگرافاتی که به شما مخابره شده کجا است؟ ارائه دهید؟

[سالار مفخم]: اینجا نیست در ولایت است.

رشیدنظام تحقیقاتی کرده اند دارند ازایشان بخواهید.

وزیر: رشیدنظام اگرتحقیقاتی کرده ربطی به شما ندارد دولت تورا برای همین مسائل احضار کرده، باید هرجور اسناد که ممکن است تهیه کرده همراه خود بیاورید که درموقع، مراجعه به آنهابشود. من حاکم استرآباد رابیشترازهمه کس مسئول می دانم زیراکه ترکمن رعیت استرآباد است. حاکم استرآباد همیشه ازآنها جلوگیری باید بکند.

تقی زاده وکیل آذربایجان: حکومتهای ماآن‌قدر قوا ندارندکه بتوانند مانع ایل بشوند. نهایت قدرت آنها این است ایل که به آنها حمله‌ور شود درمقام دفاع برآیند. من اعتقادم این است مفاخرالملک تقصیرش ازهمه بیشتر است، زیراکه ایل بی اجازهٔ او حرکت نمی تواند بکند. گویا سالار مفخم هم آنها را دعوت کرده بوده است.

وزیرعدلیه: نمی گویم ایشان مسئول نیستند. من می خواهم یک سئوال دیگر علاوه کنم. آخر چگونه می شود که هفتصد سوار از نقطه ای حرکت کند حاکم آنجا بی خبرباشد،

۱) اصل: سوم

برفرض موقع حرکت خبردارنشد، زمان مراجعت البته بی خبر نبوده. تکلیف او این بوده قشون بردارد لااقل برای اتمام صحبت و اسکات دولت ده نفر اسرا را پس بگیرد، آنوقت بگوید زورم نرسید درجلو ترکمان مقابله کنم. من می گویم ایلخانی ، حاکم بجنورد، حاکم استرآباد همه مقصرند. باید معین کرد درآن وقت حاکم استرآباد کی بوده؟

جواب دادند: آقابالاخان سردار افخم آن وقت حکومت داشته.

دراین موقع بعضی تلگرافات آوردند که قبلاً شرح آنها را نوشتم مجدداً نگارش آنها لزومی ندارد.

وزیر عدلیه خطاب به سالار: تلگرافی که ازطرف صدارت صادر شده و مأموریتی که به تو داده اند چه اقداماتی کرده اید؟

سالارمفخم: تلگرافاتی دارم. اگرمی خواهید ازتلگراف خانه بگیرم بدهم. اما درخصوص مأموریت، قرار بود استعداد بدهند، اسرا را استرداد کنم. صد سوار دادند آنوقت حکومت گوکلان با خودمن بود. در وقت حرکت من تلگراف کردند ازمن خلع و به سردار مفخم لاریجانی سپردند، با صد سوار ناچار رفتم. میرزا سعدالله خان جمعیت برداشت آمد جلو من مانع شد. بیست و چهار ساعت دفاع کردم. ده نفر از نوکرهای من کشته شدند. آخرالامر عاجز شدم برگشتم.

عدالت گفت: چرا به دولت از کمی عده اطلاع ندادید؟

سالار مفخم گفت: اطلاع دادم. جواب دادند، ابداً عذر ازشما قبول نمی شود حتماً باید بروید.

وزیرخطاب به قوچانیها کرد: شما قوچانی هستید، راست می گوئید؟ علی بک گفت: بلی زمانی که رشید نظام و مأمور آصف الدوله در بجنورد بودند، بس که اصرار کردیم چند سوار برداشت رفت چند روز خوابید مراجعت کرد.

یوسف گفت: من رشید نظام را از طهران مأمور گرفتم. رفت درمیان ترکمان و ازآنجا رفت بجنورد. جوجی خان بیست و چند اسیر آورد بایک اسب خوب.

وکیل التجار: ازقرار معلوم حکومت کوکلان با سالار بوده که این اسرا را برده اند.

آصف الدوله: حتماً باید از سعدالله خان و علی محمدخان مفاخرالملک ایلخانی کتولی خواست. ابتدا گفتم که این اسرا فعلاً در خانهٔ او هستند.

یوسف گفت: خیر درمیان چادرها پراکنده اند.

آقا سید مهدی: آنقدر می دانم اگر رأی مفاخرالملک نبود، اگر هزار سوار

می خواستند چنین حرکتی نمایند او می توانست مخالفت کند.

آقا سید حسن گفت:صورت قرارداد که در در بار نوشته شده بود کجا است، برای چه گفته اند سی و پنج هزار تومان از دو نفر دریافت نمایند؟ صورت را خواندند.

وزیر عدلیه:این سندیت ندارد زیرا که وزرای پیش کارشان صحت ندارد. اگرچه به مُهر من هم هست ولکن سند نیست ناخوانده هم مُهر می کردند. او سند نمی شود نوشته جات سابق را امروز نمی توان سند شمرد.

جواب دادند:کلیهٔ نوشتجات سابق بی حاصل است غیر نوشتجاتی که در ابتدای این واقعه ردو بدل شده، می شود فهمید بی تقصیر کیست و مقصر کدام است.

پس ازآن نوشتجات و تلگرافاتی قرائت کردند که شرح آنها اهمیتی ندارد. غیریک کاغذ که رعایای قوچانی به کدخدا یوسف حاضر نوشته بودند به شرح ذیل بود. بطور خلاصه مفهومش این بود. اولاً این است که ترکمانها آدم نزد سالار می فرستند و مراودهٔ کلی داشتند. ثانیاً مطالبهٔ مالیات می نمایند، استدعای تخفیف می کنند.

وزیر عدلیه به سالار گفتند:ترکمان باتوچه کار داشتند که نزد تو آمدوشد داشتند؟

سالار:خیر ترکمان هیچ وقت نزد من نیامده اند.

یوسف گفت:من خودم آنجا بودم که نزد شما می آمدند همان موقعی بود که رشیدنظام آنجا بود.

سالار:موقعی که رشیدنظام آنجا بود دو نفر از ایل یموت همراه او بودند ربطی به من ندارد.

بعدجواب همان عریضه را قرائت کردند که مفادش این[1] بود: در باب اسرای شما اقدامات لازمه شده و می شود. مالیات دیوان را هم باید بدهید.

وزیر عدلیه :گوش بدهید مطلب لازمی دارم. خطاب به دونفر قوچانی کردند: شما کجا منزل دارید؟

جواب دادند که:متصل به توپ خانه کاروانسرائی است درآن جا منزل داریم.

وزیر:چند وقت است در طهران اقامت دارید؟

جواب دادند:پارسال موقع جو درو طهران آمده ایم تا به حال این جا هستیم.

وزیر:مخارجات شما ازکجا می گذرد؟

۱) اصل: آن

گفتند: زمانی که شاهزاده عین‌الدوله بود خودش خرجی به‌ما می‌داد مخارج می‌کردیم بعداز معزولی ایشان کسی به‌ما خرجی نداد. ملکی در ولایت داشتیم فروختیم. خرج کردیم. الان مدتی است که هفته‌ای سه روز فعلگی می‌کنیم تا باقی ایام هفته به سختی و عسرت زندگی می‌نمائیم. حاضرین را از این سخن رقت زیاد دست داد.

وزیر: از امروز سالار مفخم باید روزی یک تومان به آنها بدهد تا زمانی که این کار قطع و تمام شود. فعلاً سی تومان این ماه را پیش باید بدهد.

مجلس امروز خاتمه یافت. موکول به روز دوشنبه هیجدهم جمادی الاول گردید.

عنوان تأسیس بانک ازطرف دولت آلمان

از کارهای عهد جدید و دورهٔ ترقی ایران این است. دیرزمانی است که دولت و ملت ایران در زیرفشار دو دولت قوی‌پنجه گرفتار و کشتی حیات ایران در چهار موجهٔ فنا مشرف به غرق و هلاکت است. این مردم نیز بافشار دو دولت مزبوره عادت کرده‌اند. تاامروز فشار ازطرف جنوب و شمال برما وارد می‌گشت. مقاومت این دو قوه ما را در کشاکش نگاه داشته بود، مثل قوهٔ مغناطیس از دوطرف مارا می‌کشیدند. هیچیک مارا از مکان خویش حرکت نمی‌دادند.

از اوایل مشروطیت ایران شینده شده و می‌شود که ازطرف مغرب یک صیاد چابک‌دست بانهایت چابکی کمند تسخیر به مملکت ایران می‌افکند. خیال صید کردن مارا دارد. مجملش این است که دولت آلمان در ایران می‌خواهد بانک تأسیس نماید. مأمورش وارد طهران گردیده و دراینجا است. این حرف مدتی است در طهران و مجلس و اکثراز انجمنها مطرح است، ازطرف مجلس که انتشار نداده‌اند. معلوم نیست چه خبراست.

ازقراری که تلگرافات خارجه خبر می‌دهد کوتمان که مأمورتأسیس بانک است به طهران وارد شده. قبل از آنکه با کارگذاران دولت ایران گفتگو از مأموریت خود بکند و به دولت ایران معرفی شود، بدواً با وزرای مختار دولت آلمان و روس و انگلیس در طهران ملاقات کرده و به ایشان معرفی شده‌چه محشری است که مأموربانک از آلمان می‌آید باید خودرا به وزرای مختار دولتین مزبورتین معرفی کند. [با] مختصر مطالعه دراین قضیه خیلی مطالب کشف خواهد شد.

اگر درحقیقت دولت ایران اختیار مملکتش دست کسی نیست، خود مختار است، چرا وکیل بانک آلمان اول باید سفیر روس و انگلیس را راضی کند و از دو سفیر اجازه حاصل نماید؟ مگر دولت ایران مطیع اجانب است؟ مگر سفرای مزبور کدخدای مملکت ایران هستند؟

اوضاع مملکت ایران در دورهٔ سلطنت قاجاریه این نحو بوده که اجانب علناً دخالت در امور داخلی کشور می کردند.

ظهیرالدواله و سالارالدوله

در گذشته شرح دادیم که ظهیرالدوله در مأموریت خودش حسن لیاقت و کفایت به‌خرج داد و با سالارالدوله به سمت طهران حرکت کردند. بعدازچند روز وارد قم شدند. پس از چند روز توقف ازآنجا حرکت نمودند. اما گفتگوی شاهزاده و تعیین مجازاتش اکثر روزها در مجلس طرح و موضوع بحث وکلا است. انواع مجازات تعیین می کردند از سلب شئونات و قطع حقوقات و غیره.

بالاخره در شهر جمادی الثانی ۱۳۲۵ به‌طهران ورود کردند، حضور اعلی حضرت مشرف شدند. تامدتی ایستادند هیچگونه توجه ازطرف شاه نشد. پس از مدتی ظهیرالدوله بیاناتی کردند. اعلی حضرت باحالت غضب به شاهزاده برادر کوچک[1] خود نظری نمود. مختصر تغیّری نمودند که فلان فلان شده، هوای سلطنت درسرت افتاده. هم اکنون به دارت می زنم که هوای شاهی ازسرت خارج گردد و عبرت دیگران بشود.

ظهیرالدوله پای شاه را بوسید و استدعای عفو و بخشش نمود. سایر وزرا هم که حاضر بودند، زبان شفاعت گشودند، درخواست عفو کردند که از تقصیرات شاهزادهٔ جوان درگذرند.

اعلیحضرت دید در این موقع نمی شود هیئت وزرا را کدر و آزرده نمود [و] شفاعت آنها را رد کرد. ازطرفی هم دیدند درموقع انقلاب و اغتشاش ممکنت سالارالدوله را نمی شود مجازات کرد. خاصه اینکه امروز شاهزاده تحت حمایت دولت انگلیس است. سالارالدوله

۱) اصل: بزرگ

را رئیس الوزرا ازحضوراعلی حضرت بیرون بردند. در این اوقات واسطه وشفیع ازطبقه وزرا و اعیان ومنسوبان سلطنتی زیاد درحضورشاه توسط ازسالارالدوله می نمودند. ازجمله مادر سالارالدوله و عمهٔ شاه توسط و شفاعت می نمود که عرصه برشاه تنگ کردند. این بود که اعلی حضرت از کشتن برادر جوان خود درگذشت.

ازطرف شاه مقررشد سالارالدوله درقصر عشرت آباد که یکی ازابنیه وقصوردولتی است، توقیف باشد و سوار زیاد در اطراف آن قصر گذاردند که به جائی حرکت و مسافرت ننماید.

بقیهٔ محاکمهٔ آصف الدوله و سالار مفخم

روز ۱۸ شهرمزبور مجلس محاکمه دایر، وزیرعدلیه و اعضای وزارت مزبور حاضر شدند. نمایندگان وزارت داخله وخارجه ووکلای مجلس به همان ترتیب سابق حضوربه هم رسانیدند. کسانی که امروز اضافه شده اند: سردار افخم آقابالاخان، امیرحسین خان پسر آصف الدوله، شجاع الدولهٔ قوچانی، علی اکبرخان یافت آبادی.

بدواً وزیرعدلیه به سردارمفخم گفتند:شما درموقع وقوع این قصه کجا بودید؟

[ج]:دراسترآباد بودم.

وزیر:ازاین واقعه چه اطلاعاتی دارید؟

سردار:دراول حکومت بنده گوکلان از استرآباد مجزا شد به طهران تلگراف کردم سبب تجزیه را پرسیدم. جواب دادند صلاح شما درهمین است. هشت ماه بود استرآباد مغشوش بود. سیف الدوله عاجز شده بود، فراراً آمد شاهرود. درآن وقت شاه مرا احضار فرمودند، فوراً باید به استرآباد بروی. اطاعت کردم. بعدازدو روز وارد شاهرود پس ازچهار روز توقف حرکت کرده، وارد استرآباد شدم. استعداد هم موجود نبود. غیرازفوج لاریجانی که مرخص شدند با استعداد جزئی که عبارت بود از دویست و بیست نفر سرباز فوج دودانگه و دویست و بیست نفر ازفوج چهاردانگه و چهارصد نفرفوج عرب و عجم و صدو پنجاه نفر سوار کرد و ترک یاخاجوند. بنده بااستعدادجزئی رفتم آق قلعه سر جعفربای. معایب استرآباد درزیرسرچهارنفرسرکرده است که اسباب اغتشاش هستند. اما چون اول حکومت من بود بامن همراهی کردند. رفتم چندنفر اسیر که ترکمان از استرآباد برده بودند

گرفتم و مقصر را زنجیر کرده به شهر آوردم.

وزیر: خبر این آلامان[1] کی به شما رسید؟

سردار: خیلی بعد. زیرا که سی فرسخ فاصله است.

وزیر: از حرکت یموت چقدر گذشت که شما مطلع شدید؟

سردار: درست نمی دانم چقدر طول کشید.

وزیر: چقدر طول کشید؟

سردار: نمی دانم. باید بگردم پاکتی که اکرم الملک بمن نوشته تاریخش را دیده بگویم. زیرا که من خبر نداشتم. اکرم الملک مرا مطلع کرد.

وزیر: از متن به حاشیه نروید. اصل واقعه را بگوئید. کی خبر به شما رسید؟

سردار: بعد از مراجعت از چپاول به واسطه اکرم الملک.

وزیر: ترتیبش چه بوده است؟

سردار: اکرم الملک کاغذی نوشت و محمود آقا را نزد من فرستاد که از اینجا و مراوه تپه نورمحمد قربانلو آمده نزد شیخی و ساتلوق، اشرار متفرقه جمع شده، به اتفاق سوار شادلو رفتند قوچان را خراب کرده، اسیر زیاد آورده، درآن سوارها هم رعیت داخله و هم خارجه بوده اند. من پیغام به او دادم بیاید. ایلخانی را هم خواستم آمد شهر. گفتند دولت باید استعداد بدهد با قشون برویم سرأبه ها و اسرا را مسترد داریم. از دولت استدعا کردیم قشون ندادند.

وزیر عدلیه: آصف الدوله به استرآباد خبر داد یا خیر؟

سردار: خیر نداد.

وزیر: از طهران هم حکمی ندادند؟

سردار: خیر ندادند.

وزیر: بعد از صدور حکم شاهزاده عین الدوله به سالار از بابت استرداد اسرا شما چه اطلاعاتی دارید؟

سردار: فاصله زیاد است. بعضی موهومات شنیدم که سالار مفخم برای مطالبه مالیات آمده بود گوکلان که با تدبیر امام جمعه که محل اعتماد طایفه است بگیرد. او هم جمعیت حاضر کرد، نزاع کردند. سالار عقب نشست به من تلگراف کرد. جواب دادم من

1) تاخت وتاز ترکمنی

نوکرم هرطور به من ا، شد اطاعت می کنم بعد معلوم شد که بواسطه عون‌الملک رئیس کمسیون این کار را اصلاح کردند.

وزیر: عون‌الملک چه طور اصلاح کرد؟

سردار: رفت نزد امام جمعه قسم خورد اطمینان داد چند نفر سردارها را برداشت برد نزد سالار مفخم. سالار نیز آنها را حبس کرد.

وزیر به علی اکبرخان گفت: تو در آنجا مأموریت داشتی؟

جواب داد: بلی.

وزیر: برای چه؟

[علی اکبرخان]: برای استرداد اسرا که سالار مفخم پس بگیرد صدراعظم مرا مأمور کرد بروم در بجنورد توقف کنم تا استعداد فراهم کند.

وزیر: برای وصول مالیات بود یا چیز دیگر؟

[ج]: برای استرداد اسرا بود. ابداً حکایت مالیات نبود. رفت شکست خورد برگشت.

وزیر: درموقع حرکت سالار تو حاضر بودی؟

[ج]: خیر در دفعهٔ اول رشید نظام بود در دفعهٔ دوم من حاضر بودم. رفت و نتوانست خودرا به خصم برساند بعداز دوازده روز اقامت به صدارت تلگراف کردم که صاحبان اسرا حاضر و مطالبهٔ استرداد اسراء خود را دارند. جواب آمد که سالار مفخم را بردارید به طهران بیاورید. من اورا به سختی حرکت دادم و آوردم تا (جاجرم) که یک منزلی است. شبانه ازآنجا فرار کرد آمد طهران.

وزیر: سالار مفخم از آمدن تحاشی داشت؟

جواب داد: خیر تحاشی نداشتند.

وزیر: پس برای چه سخت گرفتی؟

جواب داد: برای اینکه ازمن مهلت می خواست.

وزیر: تحقیقاتی که کردید در کجا بود؟

ج: درعرض راه بعضی این واقعه را ازعداوت می دانستند. بعضی به تحریک سالار می گفتند.

وزیر: ازکدامین راه سوار آمد قوچان؟

ج: از سمرقان آمد بجنورد و ازآنجا به قوچان رفتند.

وزیر:نان و آب [و] میخ و نعل از کی می گرفتند؟

ج: بعضی می گفتند از سالار و جمعی می گفتند این حرف را از دشمنی گفته اند.

وزیر:به محل اسرا رفتید یا خیر؟

ج: چون مأمور نبودم نرفتم.

وزیر:سوار به قدلیش رفته بود؟

ج: نمی دانم همانقدر شنیدم که به سمرقان آمدند وسالار شکایت ازآصف الدوله می کرد که اورا متهم می کند.

وزیر: از روی تحقیقات خود شما از بجنورد سوار رفته؟

ج: بلی جمعیت آنها هم دو یست نفر بوده است.

وزیر: آذوقه از کجا می آوردند؟

ج: ازقرار مذکور از بجنورد.

وزیر: آمدورفت ترکمان چند روز طول کشید؟

جواب داد: درست اطلاع ندارم.

وزیر: آذوقه را به جبر می دادند یا رضا؟

ج: اسمی از جبر نشنیدم.

وزیر:حشم هم برده اند؟

ج: خیر پول و اسباب برده اند. نه حشم و گاو.

وزیر: جماعتی که می گفتند سالار این حرکت را کرده، یا کسانی که می گفتند از دشمنی است کدام بیشتر از یکدیگر بودند؟

دراین وقت امیراعظم وارد شدند. چون درموقع محاکمه تواضع ممنوع است جزو سایرین برصندلی قرار گرفت. در این وقت طرف استنطاق و محاکمه سردار لاریجانی بود که اوهم سردار مفخم لاریجانی است.

وزیر عدلیه از سردار مذکور پرسیدند که: شما چندوقت بعداز بردن اسرای قوچان در استرآباد حاکم شدید؟

[ج]: بعداز هشت ماه مأموریت استرآباد به من مرحمت و واگذار گردید.

وزیر:حکمی از بابت استرداد اسراء از دولت به سرشما صادر نشد؟

سردار:من برای این کار مأمور شدم. صدارت بمن فرمود سالی دو یست هزار تومان برای جلوگیری یموت می گیرند تو باید اسرا را استرداد کنی.

وزیر: شما چه اهتماماتی به عمل آوردید؟

سردار مفخم: من سرکرده ها را خواستم امر دولت را گفتم جواب دادند: اسرا تمام در یموت فروخته شده حالیه موقع نیست باید صبر کرد تا موقع زراعت و آن موقع رفتم قراتپه یکی از اسرا را باپول خریدم ۶۵ تومان دیگری را خواستم! اسیر را برداشت فرار کرد اورا تعاقب کردم خودش را کشتم اسیر را آوردم به دولت تلگراف کردم اگر با پول می خرید قیمت این است به زور می گیرید زور مبلغی مخارج دارد. مدتی سیم تلگراف حرف نزد. اردو از قراتپه رفت آق قلعه. منتظر جواب شدم آخرالامر جواب رمز آمد که بیشتر با یموت طرف نشوید. اردو را بردم شهر. پنجاه روز طول کشید. موقع زراعت گذشت هوا گرم شد ایل یموت رفت ییلاق. عین الدوله از صدارت معزول مشیرالدوله برمسند صدارت برآمد باز تلگراف کردم. تکلیف خواستم جواب این بود که بنده را احضار به طهران کردند برای اثبات خدمات خودم هم عکس اردو را برداشتم و هم آن دو نفر اسیر را آوردم طهران. فعلاً حاضرند.

وزیر عدلیه: اگر در مقابل حرفهای خود سند دارید ارائه دهید، درخور همه گونه تحسین هستید. حالیه قوچانیها که اینجا حاضرند. ببینند این دو اسیر را می شناسند یا نه؟

کدخدا علی که حاضر بود گفت: من در استرآباد با همین علی اکبرخان حاضر رفتم این دو نفر اسیر را دیدم، سراغ هم گرفتم جواب مرا ندادند. ابداً معلوم نشد دو نفر اسیر کی هستند. ازما که نیستند. از قراری که از خارج معین شد، این دو نفر جزو اسرای قوچانی نیستند از جماعتی هستند که آصف الدوله فروخته است.

وکیل التجار خطاب به سردار لاریجانی: شما برای چه قشون، پول و مخارج می خواستید؟

سردار: ابتدا آنها صد دینار پولی ندادند. اردوی گرسنه نمی تواند با یموت مقابله کند. امیراعظم من توضیح دهم، این سوارها سوار معمولی بودند کفایت مقابله با یموت را نداشتند برای دفع یموت و استرداد اسرا ازآن طایفه بیست هزار سوار لازم دارد، مخارج زیاد دارد.

وزیر: ترکمان خودش رفت یا شادلو یموت را دعوت کردند؟

امیراعظم: دوچی مفاخرالملک رفتند و اسیر آوردند و ازبجنورد گذشتند.

وزیر: شادلو هم همراه بودند یا خیر؟

امیراعظم: درخاک استرآباد که همراه نبودند اگر بعد ملحق شده اند شاید اطلاعات امیرمز بور قبلاً مذکور شد بیانات امروزش همین بود.

(اطلاعات رشید نظام) وزیر عدلیه خطاب به مشارالیه: زمانی که تو از طهران مأمور شدی و رفتی چه اقداماتی کردی؟

ج: حاجی میرآخوندی بود آدم سالار مفخم. با هم از طهران رفتیم تا شاهرود. از آنجا من قصد رفتن میان ترکمن را داشتم. حاج میرآخوند قصد مرا به سالار تلگرافاً خبرداد. سالار جواب داد به هرطریقی که هست اورا بیاور بجنورد ولکن من قبول نکردم و رفتم میانهٔ قان یخمز و ایگدر، در آنجا حاج محمد دوچی برای اطلاع نزد من آمد. بعد که ملتفت شد رفت رؤسا را جمع کرد نزد من آورد. رؤسا می گفتند سالار فرستاد مارا دعوت کرد و اطمینان داد که چون آصف الدوله شجاع الدوله را معزول کرده بودند، قصد تلافی به او داشتند، اسامی روسا که نزد من آمدند این است: ساری خان — شیرخان — داودخان — باباخان — ایلدرخان — قراخان — امیرخان — قولارخان — سمرخان. همه گفتند ما به راهنمائی سالار رفتیم چاپیدیم. ازآنجا رفتم درمیان طوایف در منزل قلیچ ایشان که ملاّی طایفه است دو شب مرا نگاه داشت. باز همان تفصیل را نقل کردند و گفت من شرح واقعه را نوشته برای مشیرالسلطنه به طهران فرستادم و سالار صدسوار ازطایفه...[1] نورمحمدخان قربانعلی آمد میان یموت که برای سالار اتفاقی افتاده اسبابی فراهم کند. حاج شیرعلی خان، حاج محمد قلی خان، حاج حسن خان، کدخدا حسن مجلس می کنند. قرار می شود آدم همراه آنها نمایند که سه منزل خاک بجنورد آنها را همراهی کرده، بلدیت ازآنها نماید. ده سوار سمرقانی[2] به راهنمائی کدخدا حسن پانزده سوار هم به ریاست نورمحمدخان قربانعلی همراه آنها می کند، بازاطمینان حاصل نمی نماید. پسر کدخداحسن را گرو می گذارند که اگر سلامت برگشتند اورا مرخص سازند. سوار حرکت کرده می روند. نزدیکی ...[3] وقت اذان صبح می ریزند برسر طایفهٔ باشقانلو.

وزیر عدلیه: کدخدا حسن هم همراه آنها بود یا خیر؟

یوسف: بلی کدخدا حسن همراه بود.

رشید نظام: من ماندم در منزل آخوند ساتلق شیخی. آمدند گفتند ما حاضریم. سالار مفخم پانزده هزار تومان ازما گرفته بدهد ما اسرا را تماماً می دهیم، دو اسیر هم برای من آوردند. من گفتم بردن این دو نفر اسیر برای ما خوب نیست همه را باید پس گرفت. پسر حاج محمد همراه من آمد مرا آورد نزدیکی چادر باشقانلوها. ازآنجا من خودم رفتم بجنورد.

۱) نام طایفه خوانده نمی شود، اصل: جان ۲) سملقان درست است ۳) یک کلمه ناخوانا

وزیر عدلیه: درآنجا چه کردی؟

[ج]: با سالار مفخم ملاقات کردم. اول خیلی ازمن گله کرد که چرا رفتی میان یموت. گفتم کار از اینها گذشته هرچه باید بفهمم فهمیدم و اطلاعات لازمه حاصل کردم. هرقدر سالار اصرار کرد به خلاف مأموریت خود اقداماتی کنم پیشرفت نکرد بیان واقع را به شاه و صدارت تلگراف کردم. سالار گفت: من نصف این مبلغ را می دهم نصف دیگرش را قوچانیها بدهند. از طهران هم جواب آمد که ربطی به قوچانیها ندارد. بدون گفتگوباید یک ساعته تمام پول را از سالار بگیرید.

وزیر به سالار گفتند: درمقابل این حرفها چه اعتراضاتی دارید؟ بگوئید.

سالار: تلگرافاتی که با عین الدوله مخابره کرده بخوانید خواهید فهمید که با عرایضش مطابق نیست.

وزیر: بسیارخوب بنویسید تلگراف خانه روز سه شنبه آن پسر را با تلگرافات بیاورند.

وزیر به مؤتمن الملک گفتند: قوچانیها را بردارید ببرید آن پسر و دو نفر زن را ببینند.

رشیدنظام: من به سالار سخت گرفتم حاضر شد مبلغی پول به عین الدوله بدهد. اما شاهزاده راضی نشد. پول را قبول نکرد. گفت حتماً باید اسرا را مسترد دارند.

این مجلس خاتمه یافت قرار به روز سه شنبه شد.

گفتگوی صرافها با مشیرالدوله

قبلاً مذاکرهٔ صرافها را با مسیو نوز شرح دادیم که بالاخره قرار شد مشیرالسلطنه سند از خودش به صرافها بدهد و داد. جماعت صرافها دو نمره پول از دولت می خواستند که فهرست و برات دردست داشتند.

یکی وجوهاتی بود که فهرستهای تمبرشده از مسیو نوز در دست داشتند. زمانی که صرافها به مسیو نوز سخت گرفتند، آخرالامر دولت پول فهرستهای اداره صندوق را کم و زیاد داد.

اما یک نمره پولی است که در وزارت خزانهٔ مشیرالسلطنه به مهر خزانه فهرست

به دست مردم داده بود، یعنی یک میزانی از پول حقوقات مردم را داده بقیه را فهرست داده بودند. و بعضی هم بروات خزانه را در دست داشتند. مردم بروات و فهرست خزانه را به صرافهای بازار فروخته بودند. این بود جماعت صرافها درصدد وصول پول آن اسناد برآمده بودند. جماعت صرافها بدواً مراتب را به دولت خبر دادند. درصدد مطالبه برآمدند.

دولت جواب داد که مشیرالسلطنه این وجوهات را گرفته و به خرج دولت درآورده است بدواً مراتب به دولت مربوط نیست. طبقهٔ صراف غیر سخت گیری چاره ندیدند. این اوقات مشیرالسلطنه هم در شمیران بود. هرقدر صرافها خواستند با عریضه و مراسله کاری از پیش بردارند پیشرفت نکرد. یک روز با هیئت اجتماع از شهر حرکت کرده، شمیران منزل مشیرالدوله وارد گردیدند. بدواً با زبان ملایمت درصدد مطالبه برآمدند. جواب درستی نشنیدند. پس ازآن بنای تشدد را گذاشتند. مشیرالسلطنه [را] دریک اطاقی نشاندند صریحاً به او گفتند که امروز روزی نیست که گول حرفهای شما را بخوریم یا بتوانید تغیر و تشددی نمائید و امر به حبس و قتل ما نمائید. آن روزگار گذشت. امروز روز حسابی گفتن و شنیدن است. دور عدالت پیش آمده. امروز در همین مکان وجوهات فهرست خزانه را بدهید و از این جا حرکت نمائید والا رفتن ما ازاین مکان غیرمقدوراست، زیراکه دارائی ما جماعت همین است که نزد شما است. یا امروز بدهید تمام مارا بکشند یا پول مارا بدهید. خلاصه حرفهای سخت خشن زیاد به آن پیرمرد حریص طماع زدند. مستوجب بالا تر ازاین حرفها هم بود. زیرا اگر اعمال و افعال این وزرای خائن نبود، ملت ایران به این محنت ابدی و فلاکت و فقر دائمی دچار نمی شدند. بالاخره پیرمرد به دست و پا افتاد بلکه واسطه برانگیزد و از چنگال طبقهٔ صراف بگریزد.

این بود مراتب را به صنیع الدوله رئیس مجلس نوشتند و مراجعت صرافها را به شهر خواستار شدند. رئیس مجلس شرحی به صرافها نوشتند که شما به شهر مراجعت کنید، قراری در کارشما داده خواهد شد. صرافها قبول نکردند برشدت مطالبه افزودند.

مشیرالدوله عریضه به آقای آقاسید عبدالله مجتهد نوشتند که دفع شر این جماعت را نمائید. آقا هم شرحی به صرافها نوشتند امر به مراجعت شهر نمودند. شفاعت ایشان را هم نپذیرفتند. صرافها چندین روز در شمیران منزل مشیرالسلطنه مقیم بودند.

آخر صنیع الدوله رئیس مجلس مراتب را پیشنهاد مجلس کردند. ازطرف مجلس حکمی صادر شد که صرافها فعلاً متعرض مشیرالسلطنه نشوند به شهر مراجعت نمایند تا قراری در این باب داده شود. جماعت مزبور بعداز وصول حکم مجلس به شهر مراجعت

کردند. منتظر اقدامات مجلس شدند.

محاکمهٔ امرا روز [سه] شنبه ۲۲ جمادی‌الاول

مجلس محاکمهٔ حضرات راجع به اسرای قوچانی تشکیل گردید. آن روز آقا سید کاظم صفوت‌السلطنه جزو تماشائیان بود. در ابتدای محاکمه اظهار کرد در حکومت آصف‌الدوله من در خراسان بودم. ازبابت اسرا اطلاعاتی دارم اجازه بدهید عرض کنم.

وزیر عدلیه: قدری تأمل نمائید تاموقع.

سردار افخم: من در سه فرسخی استرآباد بودم. تلگرافی به عین‌الدوله کردم. جوابی که به من داده‌اند ملاحظه نمائید.

وزیر: نگاهدارید سند شما است، در موقع قرائت می شود. در این وقت قوچانیها وارد شدند.

وزیر عدلیه خطاب به هژبر دیوان؛شما قوچانی هستید چه اطلاعاتی از اسرای باشقانلو دارید؟

[ج]: بنده با مدیر دیوان برای وصول مالیات به شیروان رفتیم. ازآنجا تا اُبهٔ باشقانلو دوازده فرسخ است. بعداز دو سه روز چند نفر از آنها یک نفر کشته خود را آورده بودند در امامزاده دفن نمایند. چون مباشر آنها نزدما بود، از مباشر پرسیدم چرا دیر به حکومت خبردادید؟ گفت روز اول پنجاه سوار «اوشخانه» رسید. رفتیم شاید اسرا را برگردانیم. ازعقب آنها تا **قدلیش** رفتیم. سوارها عذر آوردند که اسباب درستی نداریم ناچار برگشتیم اموات خود را جمع کرده، در امامزاده دفن کنیم. آن روز تا عصر قریب شصت نفربه منزل ما آمدند. آنها را فرستادیم تلگرافخانه و یک نفر را هم فرستادیم اوشخانه که تحقیقات کند سوار که بوده و از کجا آمده بودند. چون سه نفر ازآنها هم کشته شده بودند گفتم تحقیقات نمایند که آنها ترکمان بودند یا دیگری. آدم ما رفته بود سر یکی را بریده به قوچان فرستاده بود، دو نفر دیگر را مانع شده بودند. از کریم خان رئیس سوارها پرسیده بود کریم خان گفته بود چهل نفر شادلو و رئیس آنها کدخدا حسن بلدشان بود شبانه آمده چاپیده برگشته اند. در **قدلیش** دونفر از اسرا خود را از ترک ترکمانها انداخته فرار کرده بودند. بلدیا فرج الله مباشر آن دونفر را گرفته و دستشان را بسته به ترکمان می دهند. معین است که بین طایفهٔ زعفرانلو و

شادلو همیشه عداوت بوده و این کار را عمداً کردند و همراهی می نمودند تا ترکمان از تنگهٔ قدلیش رد شده بودند. این تحقیقاتی است که کریم خان کرده و پیغام داده بود.

دراینجا وکیل التجار و آقا سید مهدی و وزیر عدلیه بعضی سئوالات کردند جواب شنیدند. در این وقت صفوت السلطنه اجازه سخن گفتن خواست.

وزیر گفت: بگوئید چه اطلاعاتی دارید؟

[ج]: در سرحد قوچان چند طایفه است که ترکمانها درصدد اذیت آنها هستند: راز، مشهدی غلامان، خرتوت. رئیس خرتوت فرج الله واحدالعین است. رئیس مشهدی غلامان سید حسین اعرج، رئیس راز نایب اسدالله سلطان که سی سوار دارد. رئیس خرتوت خلاف سردار ترکمان برضد ترکمان از قدلیش است. ازآنجا سرازیر می شوند به درهٔ راز که یک طرفش جنگل است و چمن زار، ترکمان ...[1] و سالار مفخم و سید حسین و نایب اسدالله همه در این جا علف چر می دهند. یک طرف دیگر جلگهٔ تبفر[2] و سید حسین درآن جا سی کورهٔ زغال دارد. متصل جنگل را خراب می کند، زغال می سوزاند، حمل عشق آباد می نماید. شیخی و ساتلق از دوچی هستند، بواسطهٔ ...[3] تنگی، باید چند روز جلو بیایند تا سوار برسد. جلو سوار که رسید رؤسای مزبور هریکی یک طرفی می روند که اگر وقت برگشتن سوار، صاحبان اسرا مدد بخواهند بگویند منصور یاغی جای آذوقهٔ ترکمان بوده. خود بنده شهادت می دهم که اگر رؤسا مایل نباشند، ترکمان نمی تواند به آن حدود دست درازی کند. زمانی که در آنجا بودم ترکمان وارد شد در درهٔ راز گاوهای آنها با گاوهای رازی مخلوط شد. اسدالله سلطان جلو گرفت. مجبور شدند آمدند گاوها را جدا کردند. در همان وقت غارت من باده سوار گمرک ترکمان را تعاقب کردم تا به امام دره رسیدیم. برادر علی اکبر سلطان با جمعی از رازی جلومرا گرفتند و مانع من شدند تا ترکمان گذشت. آصف الدوله درآن جاها حکمی نمی توانست بکند.

بعداز اظهارات صفوت السلطنه، امیراعظم وارد شد.

آقامیرزا محمود وکیل: شما سه نفر هژ بردیوان، مدیردیوان و صفوت السلطنه در این خصوص چه عقیده دارید و که را محرک می دانید؟

صفوت السلطنه: من محرک را نمی دانم ولکن در ریاست خودم کراراً به سالار مفخم گفتم که نایب اسدالله و سید حسین با ترکمانها رفیق هستند. برای آنجا مثل حاج

۱) یک کلمه ناخوانا، اصل: نخوری ۲) کذا، شناخته نشد ۳) یک کلمه ناخوانا، سیبد(؟)

سبزعلی آدمی لازم است که درمقابل ترکمان بتواند ایستادگی کند. با این حالت آنها را تغییر نداد. ببینید تقصیر از کیست؟

مدیر دیوان: شنیدنی همانی بود که هژ بر دیوان گفت. فعلاً آنچه به عقل ناقص ما می رسد این است که درآن وقت حکومت گوکلان با سالار بود، یموت هم باید ابتدا از گوکلان بگذرد بعد می رسد به ... [1] چائی که صفوت السلطنه مذکور داشتند بگذرند به خاک قوچان وارد شوند، راه دیگری نیست. لابد بی خبر آنها نیست. برای اینکه بعدازآن تاریخ دولت استحکام جدیدی تهیه کرده همان سوار که بوده است. بااین حالت ترکمان نتوانست یک شاهی غارت ببرد. حتی در حکومت میرزا ابوالقاسم خان که مرد میرزائی بود هیچوقت واقع نشد. کاغذی که قوام الحکما نوشته اند حاضر است که می نویسد ترکمان آمد اما دیناری از کسی یا بزغاله ای نتوانست ببرد.

هژ بر دیوان: تا رأی رؤسای سرحد نباشد، عبور ترکمان غیرممکن است.

سالار مفخم: تلگراف رشید نظام را که آن روز عرض کردم تحصیل کرده آورده ام. این هم بعضی تلگرافات دیگر است. این هم ورقهٔ عرض حال خود بنده است، ملاحظه فرمائید.

وزیر عدلیه: بسیارخوب بگیرید در دوسیه بگذارید تا درموقع قرائت شود.

میرزا محمود به سالار گفت: شما می گفتید من نوشتجات ندارم، اسناد من در ولایت است، پس این تلگرافات از کجا پیدا شد؟

سالار: تلگراف رشیدنظام را از تلگرافخانه گرفتم، مابقی را جزو نوشته جاتم پیدا کردم.

وزیر عدلیه به آصف الدوله گفتند: من به شما گفتم عرض حال خود را در ورقه بنویسید بدهید. حاضر است یا خیر؟

آصف الدوله: بلی این لایحه و این هم اسناد و نوشته جات لازمه. حسب الامر وزیر این نوشتجات را هم در دوسیه گذاردند.

میرزا محمود: استنطاق رشید نظام باقی است، اورا بخواهید مجدداً استنطاق شود.

وزیر: می خواهید ازاو چه بپرسید؟

میرزا محمود: اول آن که می گفت: سالار پنج هزار تومان و بعد ده هزار تومان

۱) یک کلمه ناخوانا

می داد. می خواهم بدانم چه شد. دوم آنکه سالار می گفت دو نفر ترکمان همراه رشید نظام به خانهٔ من آمدند، می خواهم بدانم برای چه بود.

رشید نظام را حاضر کردند. دراین وقت تلگراف رشیدنظام را که به صدارت مخابره کرده بود قرائت کردند که خلاصه تلگراف مز بور بشرح ذیل است:

از بجنورد به طهران — به توسط وزیر نظام — حضور حضرت اتابک اعظم روحی فداه.

چاکر از شاهرود میان یموت رفتم به سرکردگان یموت که به تاخت رفته بودند همه را دیدم. از خارج نیز تحقیقات لازمه کردم، خود آنها اقرار کردند که ما یکصد و پنجاه سوار بودیم ازگوکلان وغیره. ابداً کسی باما همراه‌نبود. ازاول خاک روس و آخر خاک شادلوکه مشهور به کوسه داغی و کتل است رفته، از قلعه‌جات قوشخانهٔ مفصلهٔ زعفرانلو گذشته، میان ..... امیرآباد ..... قلعه قاصی ..... خان ...... علما و ...... در جنب ...... سیاه‌چادرها را غارت [کرده] و چهل ودونفر اسیر برده‌ایم و غیراز اسیر چیزی نبردیم و خود چاکر به یموت یاغی بودم و یک نفر سوار که ازمیان آلامان بود، همراه برداشته آمده، راهی که آلامان رفته و برگشته بودند ملاحظه کردیم. از آنجا به بجنورد آمدم، سالار مفخم را ملاقات کردم. درتمام اوامر و فرمایشات سالار حاضرند، عرض می کند: من نوکرم. ازمال و جان خود اختیار ندارم و امر والا را اطاعت دارم. الیوم که بیست و یکم شهر حال است، صاحب‌خانه اسراء در منزل بنده حاضر، رئیس تلگرافخانه نیز حضور داشت. اقرار کردند که ما غیراز چهل و دو نفر اسیر چیزی نبرده‌ایم[۲] این است که این چاکر صلاح [و] اصلاح کار را این طور دیده که یکهزار تومان سرکردگان شادلو بدهند و یک هزار تومان هم سرکرده های زعفرانلو بدهند به صاحبان اسرا و بروند اسرای خود را خریداری نمایند. همین تفصیل را در شانزدهم شهر حالیه به ایالت خراسان (آصف الدوله) عرض کردم. جواب نیامد. حالا هرطور امر می فرمائید اطاعت دارم. عرض دیگر — چار به گوکلان رفتم. دوشب دراُبه قلیچ ایشان ماندم. تمام خوانین و رؤسا را ملاقات کردم و قرار مالیات آنها را دادم. خاطر والا از آن طرف آسوده باشد. انشاءالله بعد از انجام و اتمام عمل اسراء به گوکلان خواهم رفت.

رشید نظام

وزیر: اگرچه این تلگراف با بیانات رشید نظام مطابق نیست ولکن آنقدرها که

۱) چندین کلمه ناخوانا

۲) اصل: نبرده اند.

سالار می گفت مخالفت ندارد، فقط دو فقره اختلاف دارد یکی آنکه در تلگراف گفته که مال ازآنها نبرده اند، فقط اسیر برده اند. دیگر اینکه گفته، هزار تومان ازشادلو باید گرفت. با وجودی که سالار پنجهزار تومان و بعد ده هزار تومان می داد ولکن با همهٔ تفاصیل بازبرائت ذمهٔ سالارمفخم را ثابت می کند.

یوسف قوچانی: سالارمفخم می گوید: مال ازما نبرده اند. تو که در آن جا نبودی، چگونه فهمیدی مال نبرده اند؟

سالارمفخم: رشید نظام از خود آنها شنیده و تلگراف کرده، به من نیز گفته است و من بواسطهٔ همجواری اطلاع حاصل کردم و ازهمهٔ مردم شنیدم که مال نبرده اند.

وزیرعدلیه: رشید نظام دراین تلگراف چه می گوئی؟

ج: خدا شاهد است من غرضی ندارم مأمور خارجی هم نبودم که حرفی ازمردم غیر بشنوم. من داخل در طایفه و خودم هم ترکمان هستم. ابداً من چنین تلگرافی مخابره نکرده بلکه ساخته اند.

آقا سید حسین: چون در این تلگراف گفته است که همین مطالب را به آصف الدوله تلگراف کردم در این باب تحقیقاتی نمائید که به آصف الدوله این مطالب [را] تلگرافاً مخابره کرده اند یا خیر.

وزیر: رشیدنظام این حرف را در این جا بی معنی می گوید این تلگراف را خودش مخابره کرده ابداً محل تردید نیست.

میرزا محمود: درتلگراف خانه معمول نیست صاحب تلگراف را بشناسند، فقط به یک مهر قناعت دارند. پس ساختن تلگراف اشکالی ندارد.

امیراعظم: تلگرافی که عین الدوله به رشیدنظام مخابره کرده است بخوانید البته آن تلگرافات این مطالب را به خوبی معین می کند. تقریباً بیست ورقه تلگرافات ازعین الدوله و مشیروالدوله قرائت کردند که تلگرافات مزبور حاکی بود بر تأکید مأموریت و استرداد اسرا به رشید نظام و تشدد که چرا اهمال می کنی؟ مگر با سالار مفخم سازش کرده ای والا این همه طول نداشت و تشدد زیاد که یا اسرا باید استرداد گردد، یا سالار مفخم را به طهران بیاورید.

امیراعظم: همه کس می داند عین الدوله آدمی نیست که بدون تحقیات اولیه حکمی کند.

رشید نظام: درخصوص دو نفر ترکمان این است، زمانی که من رفتم میان ایل،

سپردم هروقت وجود شما لازم شد می نویسم بیائید. بعد که رفتم، به سالار سخت گرفتم گفت بنویس چند نفر بیایند که قراری در باب اسراء واسترداد آنها داده بشود. من نوشتم دو نفر آمدند. آخرهم به طفره گذرانیدند و به جائی منتهی نشد.

وزیر: سالار مفخم را تو به طهران آوردی؟

[ج]: خیر به طفره گذرانید تا من آمدم. بعد به علی اکبرخان رجوع شد، اورا به طهران بیاورد. اورا آورد طهران.

میرزا محمود به سالار گفت: رشید نظام تلگرافات خودش را به شما نشان می داد؟

[ج]: خیر به من نشان نمی داد.

میرزا محمود: پس شما از کجا ملتفت شدید؟

[ج]: خودش به من خبر داد.

وزیر: این تلگرافات متعلق به رشیدنظام است، قانون نیست در تلگرافخانه تلگراف کسی را به دیگری بدهند. شما چطور صورت آن را از تلگرافخانه بدون اجازه صاحبش گرفته اید؟

صفوت السلطنه: هر تلگرافی که از بجنورد بشود رئیس تلگراف‌خانه باید به حکومت ارائه بدهد.

وزیر: این تلگراف را خود رشیدنظام کرد یا داد شما مخابره کردید؟

سالار: خیر خودش مخابره کرد. صورتش را به من داد.

وزیر: پس شما به چه قانونی تلگراف دیگری را گرفتید؟

سالار: من این تلگراف را از تلگرافخانهٔ طهران گرفتم.

وزیر: تلگراف خانه به چه سند این را به شما داده است؟

سالار: وزیر نظام از سپهدار خواهش کرد، سپهدار حکم داد و صورتش را به من دادند. به واسطهٔ این که این تلگراف به توسط وزیر نظام بوده، حالیه می تواند از تلگراف خانه صورت بخواهد این است که داده اند.

میرزا محمود خطاب به رشیدنظام: شما که سواد ندارید، پس تلگرافات شما را کی می نوشت؟

ج: منشی های سالار مفخم می نوشتند.

میرزا محمود: شاید این تلگراف را آنها نوشته اند و رشیدنظام ملتفت نشده است.

امیراعظم: از تلگرافات شاهزاده عین الدوله معین می شود که همیشه رشیدنظام از

سالار شکایت داشته.

دبیر مخصوص: تمام نوشتجات را در بجنورد حکومت بازمی کند هرچه هم در این باب گفتگو کردیم فایده نبخشید و چند فقره هم راپورت از نایب کارگذاری که درغیبت کارگذار مباشر بوده است. چنان چه اجازه می دهید بخوانید که مطلع شوید.

وزیر: چه ضرر دارد بخوانید ببینیم.

راپورت اول — از بابت اسراء قوچان نظر به اینکه به صدارت راپورت دادم سالار مفخم برادر خود و یک نفر تاجر را تعلیمات داده که مرا از بجنورد خارج کنند. چون سفارش اورا به حکومت خراسان کرده بودند ترسیدم دراین فقره اقداماتی کنم مبادا برای من اسباب چینی نمایند. نتیجهٔ خدمتگزاری در راپورت دادن این است.

راپورت دوم — مقرب الخاقان حاج علی اکبرخان نایب سرهنگ کشیک خانه با هشت نفر از غلامان کشیک خانه برای استرداد اسرا باشقانلو که حکومت بجنورد به دستیاری سوارهٔ خود به یموت ها داده وارد شد، همین قدر عرضه میدارد تا رشوه در بین است استرداد اسرا مشکل است.

(امضاء) **نایب کارگزاری**

راپورت سوم — مقرب الخاقان حاج علی اکبرخان سرهنگ کشیک خانه برای استرداد اسرا وارد بجنورد شد. ازقرار اظهارت مشارالیه از حکومت استرآباد سوار خواسته اند که سالار مفخم برود اسرا را از یموت بگیرد. ملاحظه بفرمائید کسی که خودش محرک یموت شود و بگوید بیائید اسیر از قوچان ببرید، حالیه چگونه با یموت جنگ و استرداد اسیر می کند. در این حال آمدن سوار استرآباد غیر ضرر برای دولت نتیجه ندارد ازطرفی محض اشتباه کاری به خرج می دهد که بگوید یموت یاغی است و کسی حریف او نمی شود. سوارهای امنیهٔ بجنورد که با ترکمان های یموت و گوکلان قوم خویش هستند و درشکل و لباس مشابه یکدیگرند به آنها خواهد سپرد که شبانه از فلان راه بیائید اردو را پراکنده نمائید. اولاً سوار و سرباز بیچاره که در این حدود بصیرت ندارد به منزلهٔ اعمیٰ هستند. البته کشته یا دربه دربیابان و خاک روس خواهند شد و درنزد مأمورین دولت روس که در گنبد قابوس و سرحدات هستند، اسباب سرشکستگی فراهم خواهد آمد.

(امضاء) **نایب کارگزاری**

راپورت چهارم — راه استرداد اسرا این است که سعدالله خان را استعداد بدهند و قلیچ ایشان را به الطاف ملوکانه امیدوار نمایند. این دو نفر اسرا را خواهند گرفت و حاکم بجنورد که مرتکب این خلاف شده به طهرانش آورده، مجازاتش دهند.

(امضاء) **نایب کارگذاری**

بعدازقرائت راپورت ار بعه مجلس محاکمه برهم خورد و قرار به روز دیگر دادند.

اوضاع انجمنها و ترتیب قسم خوردن

اگرچه پیش ازاین ازوضع جراید ملی و انجمنها شرح مفصلی نوشتم اما انجمنها این اوقات اقتدارات لازمه را پیدا کرده‌اند. ازطرفی هم مقوی و پشتیبان مجلس ملی هستند. اگر کسی شکایتی از وضع انجمنها بکند، مجلس ابداً ممانعت از انجمنها نمی کند. گذشته از قدرت انجمنها، امروز چند چیز دیگر دارند که عنقریب نتیجهٔ آن برای مملکت و دولت و ملت ظاهر خواهد گشت.

اول در انجمنها مجالس درس عدیده ترتیب داده اند، همه روزه نو باوگان و فرزندان وطن در کلاسهای درس حاضر و مشغول تحصیل هستند.

دوم مسئلهٔ سر بازان داوطلب ملی است که تمام فرزندان اعیان و اشراف همه روزه با تفنگ در زیردست صاحب منصبان نظامی مشغول مشق نظام و فنون جنگی هستند. دیری نمی گذرد که همین افواج و سرباز همه نوع استعداد مقابله با دشمن اجنبی را خواهند داشت.

و دیگر اینکه همین سر بازان ملی علاوه بر مشق نظامی مشغول تحصیل هستند.

حسن دیگر اینکه کسی قدرت جلوگیری از انجمنی را ندارد.

اما در تمام انجمنها و ادارات دولتی معمول داشته اند که عضو جدیدی که داخل می شود، اول باید قسم بخورد، بعد پذیرفته شود. اولاً یک نفر از طبقهٔ علما در مکان مخصوص نشسته و یک جلد کلام الله مجید در مقابل گذارده، هریکی از اعضای آن انجمن که می خواهند قسم یاد نمایند، درحضور این عالم می آیند به شرح ذیل قسم یاد می نمایند.

سواد صورت قسم نامه ها

به جلاله که اسم اعظم خداست به والله و بالله و تالله و به اسمائی که دراین قرآن است و به همین کلام الله که به پاکی به حضرت محمدابن عبدالله صلی الله علیه و آله نازل

شده، قسم یاد می کنم و همین قرآن را شاهد و گواه می گیرم که در حفظ اساس مشروطیت و همراهی با مجلس مقدس شورای ملی تا نفس آخر از بذل مال و جان مضایقه نکنم و از برادران دینی و وطنی خاصه برادران این انجمن از بذل مال و جان دریغ ندارم و درحفظ وپیشرفت قومیت و ملیت و استقلال دولت اسلامی تا آخر نفس حاضر و همراه باشم وطالب خیر امور مملکت باشم.

مذاکرات انجمن خدمت

این روزها در انجمن خدمت که متعلق به وزرا و اعیان و شاهزادگان و رجال درباری است درحقیقت مؤسس انجمن مزبور امیراعظم است، ریاست انجمن هم اسماً با معزی الیه است. موضوع بحث انجمن این اوقات عزل نایب السلطنه کامران میرزا است گفتگو می کنند که نایب السلطنه حقوقات قشونی و نظامی را کلیةً خورده و تمام قشون پراکنده شده‌اند.

ازجمله ایراداتی که به نایب السلطنه گرفته‌اند این است که می گویند نایب السلطنه مانع ترقی ملّت و مملکت است. نمی گذارد مملکت آرام بگیرد. اسباب‌چینی می کند رأی شاه را از صراط مستقیم منحرف می سازد. نمی گذارد دولت با ملت و مجلس همراهی کند. مخل آسایش مردم است، باید ایشان را معزول کرد تا امورات مملکتی بیشتر ازاین ضایع و انقلاب زیادتر نشود.

طبقات نظامی هم در این اوقات از شورش و انقلاب دریغ نمی کردند. جمعی در توپخانه متحصن بودند. جماعتی در مسجد شاه، گروهی در مجلس ملی پناهنده بودند. از نرسیدن حقوق فریاد داشتند. اسباب انقلاب و وحشت این مردم بیچاره بودند. خلاصه این حرف و گفتگوی نایب السلطنه از پرده بیرون آمد و مجلس ازاین حرف مستحضر گردید و از مطرح کردن این حرف هم در مجلس علنی احتیاط داشتند. زیراکه می دانستند در این موقع باریک و انقلاب مملکت این حرف سزاوار نیست. حتی جراید ملی کراراً نوشتند که امیراعظم برای پیشرفت مقاصد خویش این حرف را در انجمن اعیان مطرح کرده‌اند. همه کس می داند که امروز دوایر دولتی و وزارت‌خانه ها تماماً نامرتب است. با اینکه مجلس اقدام در این کار نکردند معهذا امیراعظم و هواخواهانش این قضیه را جداً دنبال

می نمودند.

مدتها این حرف درمیان بود و شورش طبقهٔ نظام شدت می کرد، اما نایب السلطنه از دادن استعفا مضایقه نداشتند و این را هم می دانست که امروز اگر از کار استعفا دهند شاه نخواهد پذیرفت.

مجلس روضه خوانی منزل نقیب السادات

ایام وفات حضرت صدیقهٔ طاهره، نقیب السادات در منزل خودش مجلس تغزیه داری بر پا داشت. ازقراری که می گفتند؛ قصد دیگر داشته، بدیهی است قصد دیگرش مخالفت با مجلس شورای ملی بوده. دو روز بدون چادر روضه خوانی بود. بعد از دو روز که جمعیت زیادی جمع می شدند، آقارا قوهٔ خیالیه زیاد شد. گفتند اقلاً این مجلس عزاداری بیست روز طول خواهد کشید، خوب است چادری در اینجا بزنیم که مردم از آفتاب درمحنت و عذاب نباشند. در روزسوم و چهارم چادری آوردند که فردا بلند کنند.

ازاین طرف جمعیت ملی دراین سه چهار روزه، موعظهٔ واعظین و پند روضه خوانها و اطرافیها را درخانهٔ نقیب شنیدند. از نیت و قصد ایشان به خوبی مستحضر شدند. دانستند که اگر غفلت شود کارسخت و دشوارمی شود. اگر چادربلند شود و دیگهای پلوبرسر بار رود این مردم مفت خوار، خانهٔ نقیب را کعبهٔ اقبال وقبلهٔ آمال خواهند دانست. اند کی نمی گذرد که مشروطه طلبی باقی نخواهد ماند. دراین موقع جمعیت ملی به جنبش و هیجان آمدند. کسبه و تجار از کسب و کار دست کشیدند و دکاکین را بستند. انجمنها تعطیل کردند. سربازان ملی مسلح شدند. جماعت با هیئت اجتماع به طرف بهارستان روان شدند. آنقدرجمعیت درمجلس ومسجدومحوطهٔ درب مجلس ازدحام کرده بودند که اندازه نداشت. هواداران نقیب هم دراین روز مشغول بلند کردن چادر هستند. خلاصه جمعیتی بطرف خانهٔ نقیب می روند که درمحافظت چادر بکوشند. جماعتی به طرف بهارستان می روند. دسته ای قصد یورش به خانهٔ نقیب دارند که خانه اش را ویران سازند [و] خودش را نابود نمایند.

چون خبر ازدحام ملت به مجلس رسید امر به صبر و سکوت کرد. مردم ساکت گردیدند. ازطرف مجلس به وزارت داخله نوشتند درخواست کردند که ازطرف وزیر داخله قدغن شود، چادررا بخوابانند . درآن روزازطرف وزیر داخله جوابی نرسید. شب شد، مردم

پراکنده شدند. صبح روز بعد جمعیت حاضر شدند. امروز هم از مجلس به اعلی حضرت مراتب را معروض داشتند. باز شرحی به وزارت داخله نوشتند که اگر امروز این فتنه برطرف نشود، از ملت جلوگیری نمی شود کرد. شرحی هم از مجلس به حکومت طهران نوشتند. لایحه ای هم به وزارت عدلیه نوشتند. اخطار کردند که نقیب قصد برهم زدن مجلس و عود استبداد را دارد، می خواهد چادر بر پا کند. امروز نیز حکمی ازطرف دولت صادر نشد. تا روز سوم شدت و شور ملی زیاد شد. روز سوم ازطرف دولت مقرر شد که چند نفر بروند خانهٔ نقیب چادرش را بخوابانند و بگویند روضه خوانی هم بس است. این بود ازطرف حکومت و وزیر عدلیه چند نفر مأمور خوابانیدن چادر شدند. فراشها و مأمورین دولتی که حرکت کردند جمعیت ملی هم مزید برایشان شد تا به خانهٔ نقیب رفتند و مشغول خوابانیدن چادر شدند. گماشتگان نقیب خواستند درمقام مخالفت برآیند. نقیب امر به صبر کرد و گفت مرا قصد و منظوری غیر عزاداری جده ام نداشتم. حالیه که ملت و مسلمانان میل ندارند، البته من هم با میل ملت همراهم، روضه خوانی و عزاداری را موقوف می دارم.

نقیب السادات و مأمورین دولتی دراین حرف بودند که جمعی از شورشیان واقعی وارد گردیدند، مسلح و مستعد حرب و جدال. فوری اطراف بامها را احاطه کردند. مشغول بریدن طنابهای چادر شدند بندها رامی بریدند، کرباس چادررا می دریدند. قصدشان از این حرکات این بود که متابعان نقیب در مقام ممانعت برآیند، میدانی برای انتقام به دست آرند. فراشها گفتند بریدن طناب و پاره کردن کرباس چه ضرورتی دارد و اگر مراد خوابانیدن چادر است که ما مشغول همین کار هستیم. همین قدر که ازمأمورین این حرف را شنیدند، زبان به بدگوئی و دشنام گشودند. خلاصه چادر را خوابانیدند و کرباسش را قطعه قطعه کردند. هرچند نفری یک تخته ازچادر مزبور را تصرف کردند بردند. البته به محلهٔ یهودیها بردند. مسلم است عدهٔ معدودی مرتکب این حرکات شدند. مابقی جمعیت ملی بهیچوجه این حرکات ناپسند و فحاشی را نمی کردند، ولی باطناً آتش بغض و کینه طرفین مشتعل گردید. بعدازخوابانیدن چادرجمعیت ملی رفتند، همراهان نقیب هم متفرق شدند.

داستان توقیف سالارالدوله در عشرت آباد

در گذشته مذکور شد که ازطرف اعلی حضرت مقرر شد که سالارالدوله در

عشرت آباد حبس نظر باشد که مسافرتی به جائی نکند. این بود که شاهزاده را به طرف قصر مز بور حرکت دادند. دراثنای راه که می رفتند، شاهزاده را تدبیری به خاطر گذشت. چون به نزدیکی منزل رئیس الوزرا رسید رفت آن جا پناهنده گشت. مدتها در منزل رئیس الوزرا و وزیر داخله مقیم بود و به توسط رئیس الوزرا از آستان اعلی حضرت بخشش و عفو تقصیرات خود را می خواست ولکن وکلای مجلس از مجازات شاهزاده صرف نظر نمی کردند. مجازات اورا همواره از اعلی حضرت خواستار بودند. اعلی حضرت در اشکالاتی دچار بودند. ازطرفی توسط وشفاعت وزرا، اعیان [و] خواتین که عرصه رابرشاه تنگ کرده بودند، ازطرفی هم شاهزاده برادر است. کسی از برادر خود صرف نظر نمی تواند بکند، نه از مقاصد ملت و مجلس میل دارند بگذرند، نه از برادر می توانند بگذرند. سخت گیری وکلا هم در مجازات زیاد است.

رئیس الوزرا هم درمحذور سخت دچارشده زیراکه شاهزاده درمنزل ایشان مقیم است. اوهم شفاعت می کند اما ازطرفی هم مجلس برضد شفاعت او از مجازات نمی گذرد. شاید اعلی حضرت هم اصرار مجلس را قبول [کرده] عاقبت این شاهزاده را نابود سازند. این طور صلاح دید که منورالدوله مادر شاهزاده به خانهٔ آقامیرزا سید عبدالله مجتهد پناهنده شود و از منزل آقا حرکت نکند تا مرقومه از آقای بهبهانی درنجات فرزند بگیرند و نیز این طور دستور دادند، محمدرضا میرزا پسر سالارالدوله که طفلی است صغیر و غیرممیز با دو سه نفر از شاهزادگان به خانهٔ آقامیرزا سید محمد مجتهد طباطبائی بروند پناهنده شوند. با عجز و لابه و التماس مرقومه از آقای طباطبائی به دست آوردند. یک نفر هم از نزدیکان سالارالدوله را نیز به خانهٔ رئیس مجلس فرستادند. چند نفر راهم به چند جای دیگر گسیل داشتند ولکن فقط امیدواری را در آستان مجتهدین داشتند. جماعت مز بور به دستور محرمانهٔ وزارت داخله به خانه های آقایان رفتند، نتیجه را درآتیه خواهم نوشت.

قرارداد دولت ایران با دولت روس برای فرستادن معلم برای قزاقخانه

مقاوله ای که فیمابین وزیر امورخارجه ایران و سفیر دولت روس منعقد گردیده ازقرار شرح ذیل است:

نظر بررأی واراده اولیای دولت قوی شوکت علیهٔ ایران این قرارنامه را امضا کنندگان

ذیل امضاء نمودند:

فصل اول: عالیجاه مجدت همراه، پالکونیک اتاماژور مسیو چارکوفسکی که درجای پالکونیک دوستدو پچ، ازطرف ادارهٔ حربیه قفقازیه معین شده درمدت سه سال مشغول خدمت دولت ایران خواهد بود. تکلیف عالیجاه مجدت همراه مزبور این است: به سوارانی که ازطرف ادارهٔ حربیهٔ دولت ایران به او سپرده خواهد شد، تعلیم و مشق بدهد و موافق همان تعلیم و مشقی که به قشون دولت قوی شوکت روس می آموزد به سواران مزبور نیز بیاموزاند.

فصل دوم: عالیجاه پالکونیک چارکوفسکی باید سه نفر صاحب منصب و پنج نفر اورادنیک قزاق که ازطرف ادارهٔ حربیهٔ قفقازیه معین خواهد شد، برای معاونت در تعلیم و مشق سواران مزبور داشته باشد. به محض تعیین صاحب منصبان اورادنیک مزبوره معجلاً اسامی ایشان را پالکونیک مزبور به سفارت امپراطوری مقیم طهران خواهد فرستاد و سفارت دولت معظم الیها به اولیای دولت علیه ایران خواهد رسانید.

فصل سوم: اولیای دولت قوی شوکت علیهٔ ایران متعهد می شوند که درازاء خدمات پالکونیک چارکوفسکی ازقرار تفصیل ذیل، مواجب وعلیق درحق مشارالیه برقرار، کارسازی دارند و مواجب ازقرار سالی دو هزار و چهارصد تومان که بیست و چهار هزار فرانک سه ماه به سه ماه پیش عاید دارند و علیق یومیه پنج اسب بپردازند. صاحب منصبانی که معاون پالکونیک چارکوفسکی هستند همان مواجب صاحب منصبان همراهان پالکونیک دوستدو پچ که به خاک ایران آمده بودند خواهند داشت و هریکی از اورادنیکها ماهی بیست تومان که سالی دویست و چهل تومان باشد دارای مواجب خواهند بود.

فصل چهارم: نیز اولیای دولت ایران متعهد می شوند که از روز امضاء این قرارداد برای مخارج راه آمدن پالکونیک چارکوفسکی چهارصد عدد و نیم امپریال کارسازی دارند و هریک از صاحب منصبان جدید که درجای صاحب منصبان پیش تعیین می شوند هفتاد و پنج عدد و نیم امپریال و به هریک از اورادنیک ها که تازه به خاک ایران وارد می شوند، بیست و چهار عدد و نیم امپریال برای مصرف مزبور خواهند داد.

فصل پنجم: از روز امضاء این قرارنامه پالکونیک چارکوفسکی داخل خدمت محسوب است و ازهمین تاریخ حق مواجب که در فصل سوم مذکور شده خواهد داشت و سایر صاحب منصبان و اورادنیک ها که در فصل دوم این قرارنامه ذکر شده اند همین طور حق مواجب خواهند داشت.

فصل ششم: از روز امضاء این قرارنامه مبلغ چهارصد تومان که چهار هزار فرانک باشد از بابت مواجب دو ماههٔ پالکونیک چارکوفسکی داده خواهد شد. البته در رأس سه ماه ثانی حق مطالبه چهار ماهه مواجب که یک ماه سیّم و سه ماه اول باشد و سه ماه ثانی را خواهد داشت.

فصل هفتم: درتمام کارهای متعلقه به خدمت خود، پالکونیک چارکوفسکی باید به دستورالعمل وزارت جنگ دولت قوی شوکت علیه ایران که خود مشارالیه تابع است، حرکت و رفتار نماید. وزارت مز بوره نیز متعهد که مواجب مشارالیه را بپردازد.

فصل هشتم: مخارج مسافرتی که بنا به‌فرمایش اولیای دولت ایران پالکونیک چارکوفسکی در خدمت خود خواهد نمود باید اولیای دولت معظم الیهم مخارج مسافرت مزبور را کارسازی دارند.

فصل نهم: پالکونیک چارکوفسکی نمی تواند شرایط و تعهداتی که دراین قرارنامه شده بااختیار خود منسوخ نماید و همچنین نمی تواند قبل از انقضای مدت سه سال ترک خدمت دولت ایران را نماید ولکن در صورتی که مزاج او به‌نحوی که نتواند از عهده خدمات مرجوعه به خود برآید منحرف شود، اولیای دولت ایران قبل از انقضاء مدت قرارنامه اورا معاف خواهند داشت. درصورتی که کارهای لازمه از برای پالکونیک چارکوفسکی روی دهد یا عدم استقامت مزاج، مستوجب شود که پالکونیک مشارالیه موقتاً از خاک دولت ایران خارج شود، اولیای دولت اعلی حضرت همایونی مرخصی که بیشتر از سه ماه طول نخواهد کشید خواهند داد ولکن پالکونیک مزبور حق مواجب و علیق این سه ماهه را به هیچوجه نخواهند داشت و شروط و قراردادهای این فصل نهم قرارنامه حالیه بجمیع صاحب منصبان و اورادنیک ها روس که در این قرارنامه مذکور شده اند متعلق خواهد بود.

فصل دهم: اولیای دولت ایران متعهد می شوند که بعداز انقضای مدت سه سال این قرارنامه که دراین مدت این قرارنامه عالیه استقرار دارد برای مراجعت نمودن پالکونیک چارکوفسکی و همچنین سایر صاحب منصبان و اورادنیک های روس معادل مبلغی که در فصل چهارم ذکر شده به‌عنوان مخارج راه به ایشان بدهند، درصورتی که به میل و اراده و رضای دولت اعلی حضرت همایونی قبل از انقضای مدت قرارنامهٔ حاضره منسوخ گردد، باید اولیای دولت معظم الیهم همین تنخواه را به مشارالیهم عاید دارند.

فصل یازدهم: پالکونیک چارکوفسکی و صاحب منصبان و اوردانیک ها که درهمین قرارنامه ذکر شده اند باید درظرف دو ماه و نیم از روزی که مخارج راه ایشان که در

فصل چهارم شرط شده و به‌توسط مخارجات اعلی حضرت امپراطوری مقیم دارالخلافه داده می شود در طهران حاضر باشند.

در طهران فی ۱۲ شهر رمضان المبارک ۱۲۹۹ هجری نبوی مطابق ۱۶/ ۱۸۸۲[1] مسیحی

امضاء: میرزا سعیدخان وزیر امورخارجه دولت علیه ایران

امضاء: وزیر مختار کل مملکت دولت قوی شوکت روس

این بود مقاوله‌نامه پالکونیکها. حالیه ازقراری که مشهور است سه سال این پالکونیک، حالیه سرآمده. چون اجحافات اوهم زیاد شده قصد ملّت این است اورا ازکار منفصل نمایند. زیرا که ازحد خود تجاوز کرده، اعتنائی به هیچکس ندارد. ازطرفی هم ایل شاهسون بغدادی با جمعیت زیاد طهران آمده‌اند، از پالکونیک شکایت دارند. ازطرفی پالکونیک طرف مهر و مرحمت اعلی حضرت همایونی واقع شده، که نه از مقاصد مجلس می توانند بگذرند نه از پالکونیک مزبور صرف نظر نمایند. این است که دراین مدّت ازطرف دولت در این باب حکمی نشده، جواب صریحی به مجلس نداده‌اند و مؤاخذه از پالکونیک نشده. تا امروز ایل شاهسون فریاد و تظلم کرده‌اند، هنوز به جائی منتهی نشده.

اظهارات مسیو نوز در فرنگ

زمانی که از طهران مخفیانه رفت انزلی، اهالی انزلی جلوگیری کردند. ازمجلس حکم دادند مسیو نوز رفت. این اوقات در اخبار خارجه می نویسند مسیو نوز روز پنجشنبه به بروکسل وارد گردید. از وضع ایران می گوید: درایران اغتشاش داخله، آنارشی تامه می باشد. قوای سلطنتی ضعیف شده، اقتدار شخص پادشاه بکلی محو و دردست شورشیان افتاده، منتظر وقت هستند شروع به اقدامات نمایند. ولکن تنگی پول مانع است. جراید ایران مسیو نوز را از گفتن این عبارات شماتت و ملامت زیاد کردند. نمک به حرامش خواندند. خائنش نوشتند.

قدرت سلطنت محو شده در حالی که شاه قدرت و اقتدار ندارد وزرا و مجلس هم فاقد قدرت می باشند. شاه درنهایت ضعف درعمارت گلستان مقیم است، ابداً در امورات مملکتی مداخله ندارد. ازطرفی جراید ملی، هزاران ناسزامی نویسند، هزاران نسبت به شاه می دهند، شکل شاه را به‌بدی در جراید طبع می کنند.

۱) کلمهٔ مربوط به ماه ناخوانا

اقدامات امیراعظم و انجمن اعیان

به واسطهٔ طرفیت انجمن کامران‌میرزا وزیرجنگ کتباً استعفا دادند. اعلی حضرت استعفای ایشان را قبول نکردند. بعد ازاین پیش آمد وزیر جنگ در وزارت‌خانه مداخله نمی کردند. روز به روز هم شورش سر باز و طبقات نظامی را در تزاید می دیدند. می دانستند این شورش سر بازها و طبقات نظامی دست غیر است که آنها را به شورش وامی دارد. ازهمهٔ این مراتب گذشته، کامران‌میرزا می دید اعلی حضرت با مقاصد ملت همراه است، همان‌قدر که ازطرف مجلس شکایتی ازکسی در حضور همایونی بشود فوری اقدام در اجرا می نمایند. چندی قبل که شکایت از ظل السلطان کردند ازطرف مجلس به شاه نوشتند: معزولی اورا خواستند. شاه بدون هیچگونه تحقیقاتی اورا معزول کرد. از خانه و علاقه‌جاتش دور نمودند، همچنین حکام دیگر را. چندوقت صبر کرد روز به روز کارها را خراب تر دید، مجدداً استعفا نوشتند برای اعلی حضرت فرستادند. با این وصف این دفعه هم شاه نپذیرفتند. عریضه حضور شاه معروض داشتند، معایب کار را نمودند و اصرار ازحد گذرانیدند. استعفای اخیر نایب السلطنه کامران‌میرزا قبول شد، ازوزارت جنگ منفصل شدند.

بقیهٔ محاکمهٔ آصف الدوله و سالار مفخم

در روز چهارشنبه بیست و یکم مجلس محاکمه منعقد گردید. نوشتجات و تلگرافات زیاد در این باب بود، قرائت کردند آخرالامر به موجب تلگرافات و نوشتجات مجالس گذشته و این مجلس، سالار مفخم را مقصر دانستند. حکم حبس ایشان صادر شد. در آن روز ایشان را در عدلیه حبس کردند. این طور مقرر شد مراقبت نمایند که ازحبس فرار نکند تا قرار مجازاتش داده شود. فعلاً سالار سپرده به مطیع السلطنه است.

بعد فرستادند منزل سردار لاریجانی دو نفر زنهای اسیر را که سردار ازاسترآباد آورده بود دیدند. تحقیقات کردند اسرای قوچانی نبودند. ازکسانی بودند که پیش آنها را فروخته بودند. قرارشد به بجنورد خبر بدهند بیایند آنها را ببرند. فعلاً سالار حبس شد. آیا اسراء

بدبخت استرداد می شوند؟ ابداً هیچوقت نخواهد شد. پس این همه جوش و خروش ملت برای توقیف سالار بود یا برای استرداد اسرا. پس می خواستند ده هزار تومان پولی که سالار برای گرفتن اسرا می داد ازاو بگیرند به صاحبان اسرا بدهند تا خودشان باهمین پول اسرا را خریداری نمایند.

شرح حال حاج شیخ فضل الله نوری

قبلاً تاآن جائی که حاج میرزا حسن مجتهد آذربایجانی و آقا سید احمد طباطبائی رفتند منزل آقایان آقا سید عبدالله و آقا سید محمد ذکر کردیم. بعدازصرف چائی آقا میرزا سید محمد مجتهد این دو نفر را نزدیک طلبید. کسانی که حاضر در مجلس بودند دور آقایان حلقه زدند. آقای طباطبائی شروع به مذاکره کردند. خطاب به برادر خود و مجتهد آذربایجانی گفتند: در این موقع آمدن شما این جا برای این است که به شما بفهمانیم اولاً آمدن شما به همراهی شیخ در این موقع خیلی بی جا بود. ثانیاً این را هم البته می دانید که طرفیت بادولت و مجلس و ملت کار پرخطری است. شخص عاقل که به دست خود اسباب هلاکت خویش را فراهم نمی آورد. ثالثاً جناب حاج شیخ ریاست می خواهد، مرجعیت می خواهد، البته مجلس نمی گذارد علما مانند سابق به میل خود هر چه می خواهند بکنند. این است که شیخ به این ملاحظات به این خیال افتاده و بامجلس ضدیت می کند ولکن صرفه نمی برد.

دراین وقت حاج میرزا حسن مجتهد اظهار کردند این جا یک کلمه عرض دارم، اگرچه جسارت می شود ولکن این را بفرمائید بدانیم چنانچه فرمودید حاج شیخ فضل الله ریاست می خواهد این راهم تصدیق کردیم. آیا حرف خلاف قاعده که مخالف باشرع مقدس و قرآن شریف باشد از ایشان شنیده اید؟ این مطالبی که می گوید چرا جوابش را نمی دهید که تسلیم شود و سرتمکین آورد. اگر عنوان و عباراتش از آیات قرآنی است چرا تصویب نمی کنید چرا پشت سرآن مرد محترم تهمت به او می زنید که ریاست و مرجعیت می خواهد. پس شما ریاست می خواهید از برای ریاست چهار روزهٔ دنیا می خواهید ارکان دین شریف را برهم زنید.

عرایض من همین بود. آقای طباطبائی که اظهارات مجتهد آذربایجانی را شنید

چند دقیقه به او نگاه می کرد. ابداً صدائی از هیچیک شنیده نشد. بعداز چند دقیقه اظهار داشتند ما در این جا معاملهٔ تندگوئی نداشتیم، وانگهی من با برادر خود حرف می زنم اگر درضمن، حرف من به شماهم اثر کرد باما همراه باشید اگرنه شما و ما هردو به خیال خود می رو یم. آقا سید احمد به برادر عرض کرد اصل مقصود را بیان بفرمائید. با اصرار ایشان مجدداً آقامیرزا سید محمد به صحبت اولیه بازگشت نمودند: خوب، شیخ یا برای ترو یج شریعت یا برای ریاست یا خیالات دیگر به قصد ضدیت بامجلس برخاسته به هرحال مقاصد شیخ به شما مر بوط نیست. این حرکات شیخ دو حالت دارد یا کار برای او پیشرفت می کند و کار برمرداش می شود یا اینکه به عکس می شود. امروزه تکلیف شما، بلکه تکلیف هردو شما این است که باما به شهر بیائید. اگر کار شیخ برمراد شد مجدداً بازگشت به این مکان نمائید. اگر برعکس نتیجه داد لااقل شما دونفر جانی به سلامت به در برده اید. این طرفیت فقط با مجلس نیست بلکه با دولت و وزرا ضدیت کرده بل با تمام ملت ایران طرف هستید. شما بیائید برخودتان و اولاد وخانواده وفامیل خود ترحم کنید. خطر ازخود دور دارید شما در شهر هم که بودید کسی باشما کاری نداشت، محترم بودید. درب خانهٔ شما باز بود. ریاست هم داشتید. برای چه به این مکان آمدید؟ اگر کسی ازشما پرسش کند چه جواب خواهید داد؟ اگر ازما قبول نمائید، تکلیف شما این است که خود را از مخاطرهٔ این کار برهانید و شیخ را به حالت خود گذارید.

اگر تاامروز جلوشورش و هیجان ملی را نگرفته بودیم، اقدامات لازمه کرده بودند. ما به وظیفهٔ اسلامیت خود جلوگیری از ملت کردیم: اگر شیخ و همراهانش طالب افتضاح باشند دخلی به ما ندارد. البته اوصلاح خودرا این طور دیده ولکن شما برحذر از این کار باشید ودر این مطالب باما به شهر بیائید.

پس از بیانات آقای طباطبائی آقا سید احمد خیلی گفتگو کرد و در نرفتن به شهر خیلی دلیل و برهان آورد که مراجعت ما مقدور نیست، غیراینکه این جمعیت برگردند. آقای طباطبائی جواب معاذیر برادر را می گفت ولکن حاج میرزا حسن ساکت بود آنقدر گفتگو شد که آقا سید احمد بواسطهٔ احترام برادری لب ازسخن بر بست. آقای طباطبائی سکوت اورا اسباب رضا دید.

حاج میرزا حسن تبریزی و آقا سید احمد بایکدیگر مذاکره کردند. الان آقایان قصد حرکت دادن و بردن مارا دارند. در صورتی که ما بخواهیم به شهر برگردیم لااقل تا سه روز باید اسباب و اثاث البیت و اهل بیت خودرا از اینجا حرکت بدهیم، بااین عجله که

نمی شود.

آقای طباطبائی جواب دادند: شما الان همراه ما حرکت نمائید به شهر بیائید، همان قدر که شمارا در شهر دیدند فردا ظهر هردو مراجعت کنید تا ده روز دیگر هم اگر طولش بدهید نقلی نیست، الان هم خوب است حرکت کنیم.

حضرات گفتند تودیع باشیخ که لازم است. هرقدر آقای طباطبائی اصرار کرد آنهارا منصرف نماید پیشرفت نکرد. زیراکه می دانست اگرشیخ آنهارا ملاقات کند این زحمات بی نتیجه خواهد شد. آخرالامر این طور صلاح دیدند که درشکه را حاضر نمایند همگی به اتفاق بروند تا دهنهٔ بازار. مجتهدین درآنجا بمانند این دونفر بروند با شیخ خداحافظی گفته، زود برگردند، حرکت نمایند. آمدند تامحل مزبور. مجتهدین در زیر درخت چنار ایستادند. آن دونفر منزل شیخ رفتند.

در راه آقا سید احمد از حاج میرزا حسن پرسش کردند که شما در این باب چه عقیده دارید. حاج میرزا حسن گفت تا شیخ دراینجا است من هم هستم ولودوسال طول بکشد. آقا سید احمد دید این جا باز قافیه ازدست رفته است وارد منزل شیخ شدند. حاج میرزا حسن باخنده گفت مارا برده بودند که ببرند به شهر. عاقبت ماراضی شدیم به رفتن شهر. اما خداحافظی باشما را شرط قرار دادیم. فعلاً علما در زیر چنار هستند که مابرگردیم به شهر برویم. شیخ گفت می خواستید بروید. حاج میرزا حسن گفت در زندگی که کسی نمی تواند مرا ازشما دورکند، بعداز مردنم چه عرض کنم.

آقا سید احمد به حاج شیخ گفت مارا که به آنجا بردند گفتگو خیلی زیاد شد. جواب بعضی راهم شنیدند. عاقبت به اندازه ای اصرار و کوشش در حرکت دادن ما کردند که ما هردو در جواب خاموش ماندیم. سکوت مارا حمل به رضایت ما کردند. گفتند خوب است از اینجا حرکت نمائیم. هرقدر عذر آوردیم که اهل بیت ما در اینجا هستند نمی شود آنها را حالیه حرکت داد گفتند: شما امشب به شهر بیائید. فردا ظهر برای حرکت دادن اهل بیت و اثاث البیت خود برگردید. آن وقت اگر ده روز هم طول بکشد برای شما نقلی نیست.

بعد ازاین مذاکرات دیدیم حالیه نجات ما ازآن جا دشوار است. آخرالامر گفتیم بدون خداحافظی حاج شیخ نخواهیم آمد. هرقدر خواستند مارا از ملاقات شما بازدارند میسر نشد. به اتفاق آمدیم تا جلو بازار. آقایان آنجا چند دقیقه توقف کنند که ما شمارا ملاقات کرده برگردیم برویم. گفتگوی ما با آقایان به طور خلاصه همین بود. درضمن از اقدامات ملی طهران و مخاطرات مارا تهدید می کردند و می ترسانیدند. با هرتقدیر امر و اجازه

باجنابعالی است. شیخ گفتند البته در تهدید مخاطراتی که به شما می دادند خیلی اندیشه دارید وحق هم دارید. زیرا که برشما وتمام این مردمانی که بامن همراه هستید واضح است که در اینجا برای ما احتمال مخاطرات عظیمه است، احتمال محنت و فلاکت و احتمال کشتن و تبعید کردن و غیره موجو داست. این سفر سفر ریاست نیست، سفر تحصیل پول نیست. این جا محل آفت است، هرکه میل دارد بامن به سر برد، قدمش برچشم؛ هرکه میل ندارد به سلامتی تشریف ببرد.

اما حاج میرزا حسن ابتدا اظهار ثابت قدمی خودرا کرد اما شمارا در مراجعت مایل می بینم، وانگهی برادر بزرگ شما می خواهد شمارا ببرد، تمرد از فرمایشات ایشان ابداً سزاوار نیست. البته شما بروید مارا به حالت خود گذارید و به خدا بسپارید و با برادرخویش راه شهر سپارید.

آقا سید احمد چون بیانات شیخ را شنید در این وقت مشهدی علی که پیشتر ازاین مذکور شد ازدر وارد شد به آقایان آقا سید احمد و حاج میرزا حسن گفت: آقای آقا میرزا محمد گفتند: چرا نمی آئید و مارا برای چه منتظر گذاشته اید. آقا سید احمد به مشهدی علی گفت برو به آقا ازطرف من عرض کن شما تشریف ببرید، مارا در اینجا بگذارید اگرهم کسی قصد کشتن مرا کرد ابداً درمقام جلوگیری برنیائید. امروز که آمدن ما به شهر غیرمقدور است، مگر زمانی که مقاصد مارا برآورند، آنوقت خودمان بدون هیچگونه واسطه خواهیم آمد.

ازطرف حاج شیخ یک نفر رفت نزد مجتهدین، پیغام شیخ را رسانید که تشریف بیاورید اینجا قدری استراحت بفرمائید تشریف ببرید. وقتی که این دونفر پیغامات خودرا رسانیدند، دیگر آقایان تحمل و توقف نکردند، به‌سمت طهران حرکت کردند. سه ربع ساعت به طلوع فجر مانده بود از حضرت عبدالعظیم بیرون آمدند، وارد طهران شدند.

قضیهٔ حاج ملک التجار

سابقاً بطور اختصار بیان کردیم در زمان سلطنت مظفرالدین شاه قاجار، حاج ملک التجار قصد کرد ادارهٔ شرکتی ترتیب دهد در کاروانسرای امیر که از محلهای معروف است اداره‌ای ترتیب داد. مشعر برده دوازده باب حجرات تحتانی و فوقانی و این اداره را

موسوم کرد به شرکت عمومی. بعداز خاتمهٔ تشکیلات اعلانی طبع و نشر کرد که ادارهٔ شرکت عمومی به تازگی تأسیس شده. هرکسی مایل شرکت باادارهٔ مزبوره باشد کاروانسرای امیر ادارهٔ شرکت عمومی تشریف بیاورند نظامنامه و تشکیلات این شرکت را ملاحظه نمایند، اگر مایل به‌خریداری سهام شرکت شدند باکمال امتنان پذیرفته خواهند شد.

یکی از مقاصد شرکت ساختن راه شوسه و آهن آستارا بود و معاملات تجارتی در تمام شهرهای ایران به‌وسیلهٔ شعبات شرکت و غیره، از اعلانات به ولایات هم فرستاده تجار و صاحبان سرمایه که این اعلانات را دیدند و شنیدند تصور کردند تجارت خانهٔ خوبی است، پولهای ما یا در زیر خاک باید مخفی و مستور بماند، یا در خانه و صندوق خود بگذاریم. هیچوقت ازترس دزد ایمن نباشیم، خدمتی هم به ابناء وطن و آبادی مملکت شده، راهی در ایران برای تجارت کشیده می‌شود و ثروتی بزرگ نصیب ما خواهد گردید و به‌موجب اعلانات چاپی و اسناد شرکت عمومی که دردست ما هست هرزمانی که پول خود را بخواهیم فوری قبوض سهام شرکت را به اداره می بریم وپول خود را می گیریم.

علی ای حال اغلب تجار وسرمایه دارها داخل دراین شرکت شدند و سهام شرکت را خریداری نمودند. راه آستارا هم به‌توسط مهندسین روسی و ایرانی در دو سه سال به‌اتمام رسید، مشغول گرفتن باج راه شدند. ازطرفی هم تجارت چند سال است دیناری بابت منافع به‌شرکاء نداده. هرسالی که بعضی از شرکاء اظهاری راجع به‌منافع می کردند حاج ملک آنهارابه‌این کلمه‌قانع می کرد که‌شرکت هنوز قوی نشده، قدری تحمل لازم است، باید به شرکت تقویت کرد تا کاملا قوت پیدا کند. آن‌وقت منافع به شرکاء داده‌شود. تا ده دوازده سال از تأریخ تأسیس شرکت عمومی گذشت. دیناری پول به احدی داده نشد.

بعدازاین مدت ازطرف شرکاء و صاحبان سهام حواله جاتی به اداره می دادند ولکن ابداً پولی به کسی داده نمی‌شد. آخرالامر پردهٔ صبر شرکاء درید، آنها هم پرده‌دری آغاز نهادند بنای سخت گیری را گذاشتند. هرقدر حواله بیشتر دادند، پول کمتر دیدند. به‌مرور صداها بلند شد. بنای عرض وداد گذاشتند که شاید بتوانند اصل پول خود را بدست بیاورند و از منافع بگذرند.

در این موقع ندای مشروطیت ایران بلند شد، مردمان داخله و خارجه چشم به‌راه و گوش به صدای مشروطه دادند که آیا این کار به کجا منجر و منتهی خواهد شد. گفتگوی مشروطیت و هیجان ملی تا زمانی که مجلس برقرار شد انتخابات وکلا مرتب شد، قریب

یکسال طول کشید در آن وقت شرکاء شرکت عمومی و صاحبان سهام انجمنی ترتیب دادند، درصدد وصول پول خود برآمدند کار را ازپرده بیرون آوردند.

همه روزه ازدست حاج ملک التجار به مجلس و وزارت داخله وسایر وزرا شکایت می کردند، مطالبه وجوهات خود را می نمودند. در عریضه هائی که به وزرا و مجلس می نوشتند درضمن استدعا می کردند که مقرر شود راه آستارا را توقیف نمایند تا ملک پولهای مارا بدهد و راه از توقیف خارج شود. درحقیقت این مردم سرود یاد مستان می دادند. این معامله خیلی عمده و طرف هم ملک التجار بود که وزرا ازاو احتیاط می نمودند. خیلی هم وقت لازم داشت که اوقاتی صرف اصلاح این کار بشود تا طلب شرکا وصول گردد. لهذا عرایض شرکاء نه در هیئت دولت و نه در مجلس اثر نکرد.

ناچار به آستان اعلی حضرت متوسل شدند. عریضه های متعدد عرض کردند. حاج ملک دید کارسخت شده تدبیری به خاطرش رسید. قبل ازاینکه ازطرف دولت حکمی صادر شود راه آستارا که از پول شرکاء ساخته شده بود توقیف نمایند، با روسها قراردادی گذارد به‌طریقی که احدی ازاین خبر اطلاع حاصل نکرد راه را به روسها داد، فروخت پول گرفت. یا امانی برگذار کرد، معلوم نشد. یک وقت این خبرمنتشرشد که راه آستارارا حاج ملک به روسها واگذار کرده و دست‌جمعی را از این راه کوتاه داشته است. ازطرف روسها هم مأمورینی آمدند راه را به تصرف درآوردند و اجزاء ملک را که در سرراه بودند مراجعت به طهران دادند. جماعت شرکاء و متظلمین دیدند کارشکنی پیش آمد رشتهٔ امیدشان قطع وتیر تدبیرشان به‌سنگ خورد. خاصه دیدند وضع ادارهٔ شرکت را ملک برهم زده، اجزارا عذر خواسته، اسباب اداره را برده، دفتر و محاسباتی هم درکار نیست. شرکاء اتصالاً مشغول عریضه‌نگاری و شکایت بودند. اما نه ازطرف دولت و نه مجلس اقدامی پدیدار نگشت. بالاخره ازطرف اعلی حضرت رسیدگی این کار را به مجلس رجوع فرمودند. چنان‌چه قبلاً شرح داده شد.

ازطرف مجلس اصلاح امور ملک التجار را با شرکاء به عدلیه رجوع دادند که ملک را به عدلیه جلب کرده این کار عمده را اصلاح نمایند. فرمانفرما وزیر عدلیه از مجلس اجازه گرفت که به هرترتیبی که خودش می خواهد این کار را اصلاح کند. وزیر عدلیه مستحضر بود که ملک التجار در شمیران و قصر خودش می باشد. وزیر عدلیه ناظم دفتر را طلبید و دستورالعمل برای آوردن ملک به او داد که شش نفر فراش و دونفر نایب بردار، بروشمیران یک سر برو به قصر ملک اورا دستگیر کرده بدون مهلت فوری بانهایت خفت اورا بیاور

عدلیه. زمانی که به شهر وارد می شوید در راه نگذارید ملک باکسی طرف حرف و گفتگو یی شود.

ناظم دفتر همان‌ساعت مأمورین را همراه خود برداشت حرکت کرد یکسر رفتند همان محلی که ملک مقیم بود، واردشدند. ملک از همه‌جا بی خبر بود تا رفت به‌خود حرکتی بدهد خودرا دردست فراشان اسیر و گرفتار دید. از ناظم پرسید این حرکت برای چه و به دستور کیست، به چه خطا این حکم در بارهٔ من صادر گشته، ناظم گفت ...[1] زیادی است. الآن باهمین وضع و خفت تورا به شهر می برم آن کسی که چنین حکمی می کند جواب می تواند بگوید.

ملک گفت من الآن دستگیر و در زنجیر شما هستم، هرطریقی که بخواهید بامن رفتار کنید می توانید. حتی سر مراهم می توانید ببرید وخوبی هم می توانید کرد. ازشما فقط تمنیٰ دارم که مرا خبر دهید که من به حکم کی محکوم هستم؟

ناظر گفت توبه حکم فرمانفرما وزیر عدلیهٔ اعظم محکوم هستی که تجار ازدست تو به شاه و مجلس شکایت کرده اند. ازطرف دولت و مجلس این کار به وزیر عدلیه رجوع شده مخصوصاً به من دستور داده اند که تورا دست بسته و پای برهنه جلواسب اندازم و باافتضاح تورا وارد شهر وعدلیه کنم ودرعدلیه پول مدعیان را بدهی، مرخص شوی.

ملک باکمال فروتنی گفت خان‌ناظم، بردن من با این‌شکل به شهر بس آسان است اما این راهم ملاحظه نمائید که آیا بعد ازاین باید بروی من نگاه کنید. فرض که مرا باهمین حالت به شهر بردید. آیا این راهم تصور می کنید که در عدلیه مرا بکشند. اگر می دانید واقع مرا می کشند به هرطریقی که دلت می خواهد مرا ببر. اما اگر می دانید هروقت باشد من ازعدلیه نجات خواهم یافت می دانید که آن‌وقت شما ازدست من خلاصی ندارید. بی جهت بامن طرف نشوید. من همان ملک قدیمی هستم که سلاطین بااقتدار ازدست و زبان من ایمن نبودند. در این‌حالت خود می دانید.

ناظم چون این حرفها را از ملک شنید هم می خواهد متغیرانه جواب گوید هم می بیند هروقت باشد ازدست ملک خلاصی ندارد، ملایمت کرد. ملک هم درمقابل بیست تومان به ناظم وبه نایبها نفری دوتومان وبه فراشها نفری یک تومان داد. پس ازصرف چایی و ناهار وچایی عصر ناظم گفت: حالیه به شهر باید رفت اما باید نوعی شمارا ببریم که مقصر

۱) یک کلمه ناخوانا

وزیر نشویم و شما را هم محرمانه برده باشیم و آن این است که از این جا با نهایت احترام سوار می شوید و می رویم. چون به نزدیکی شهر رسیدیم ریسمانی به دست شما می بندم و عبا را روی ریسمان دوش می گیرید. با این حالت وارد عدلیه می شویم. هم شمارا برده ایم و هم مأموریت خود را اتمام کرده و مقصر هم نشده ایم. وزارت عدلیه هم بی محاکمه و خارج از قانون نمی تواند نسبت به شما اقداماتی کند.

ملک گفت هرطور میل شما است مضایقه ندارم ولکن عنقریب خواهید دید که چه بلائی به روز وزیر بیاورم که دیگر هوس خام نکند. مرا ملک التجار می گویند. خودش هم می داند که من شکار او نخواهم بود. به اتفاق مأمورین سوار شده به سمت شهر حرکت کردند.

مجلس تذکر سالیانۀ سید [عبد] الحمید در مسجد جامع

روز ۲۱ جمادی الاول ۱۳۲۵ ق روز آخر سال شهادت سید عبدالحمید بود که در مسجد جامع کشته شد و شرح آن را قبلاً نگاشتم. اهالی طهران عموماً بایک شور و هیجان فوق العاده هریک با دسته های گل به جانب مسجد جامع که مدفن آن سید بود حرکت کردند. در مسجد مجلس تذکر مفصلی ترتیب داده بودند، قهوه، چائی، غلیان از هرجهت آماده و مهیا بود. ازچهار ساعت به غروب مانده، این مجلس تشکیل گردید.

در روز شهادت سید عبدالحمید، سید حسین[۱] نامی هم کشته شد ولی جنازۀ آن را در امامزاده زید دفن کرده بودند ولی جنازۀ سید عبدالحمید در مسجد جامع امانت بود. نگارنده در ساعت مزبور حضور داشتم در مسجد جامع شبستانی رو به قبله هست. پشت بام این شبستان مهتابی خیلی وسیعی است که روی نصف این مهتابی را پوشانیده اند و نصف جلو سقف ندارد. جنازه سید عبدالحمید را در زیر آن قسمت پوشیده امانت گذاشته بودند. روی قبر هم پارچۀ سبزی بود. اما در آن روز نصفۀ دیگر پشت بام را هم با تجیر و شال ترمه و قالیچه پوشیده بودند. منبری در صحن مسجد نصب شده بود که پایه های آن در زمین و پله آخر منبر محاذی پشت بام شبستان نزدیک قبر سید بود. آنقدر جمعیت از علما و طلاب و ملیون

۱) مولف قبلاً سید حسن ذکر کرده بود.

بودند که محل توقف و نشستن برای کسی یافت نمی شد. علما و طلاب دراطراف دخمه نشسته بودند. آنقدر دسته های گل روی قبر ریخته بودند که دیگر صورت قبر نمایان نبود.

شاگردان مدارس با رئیس و ناظم می آمدند و از جادهٔ باریکی که پشت بام برای عبور آنها معین کرده بودند می گذشتند و درمقابل قبر سید می رسیدند و دسته های گل خودرا نثار می کردند. پس از آن خطابهٔ مفصلی در برابر قبر می خواندند، سپس زنده باد مشروطیت پاینده باد آزادی و حریت می گفتند. جمعیت و مردم هم باآنها هم صدا می شدند. بعد ازآن یکی از واعظین معروف که اتصالاً بالای منبر بود، نوبت سخن را از شاگرادن مدارس می گرفت. چند کلمه نطق گریه آور می کرد وپس ازآن صدای فاتحهٔ عزا بلند می شد فاتحه می خواندند می رفتند. دستهٔ دیگر از مدرسهٔ دیگر می آمدند در برابر قبر همین ترتیب را مجری می داشتند. تمام شاگردان مدارس و معلمین و ناظمین پارچه های سیاه به بازوی خودشان بسته بودند. بعضی از طبقات نظامی هم که می آمدند آنهاهم پارچه های مشکی به بازوهاشان بسته بودند. واعظین در منبر می گفتند جانبازی را از این شهید راه حریت باید یاد گرفت که چگونه سینهٔ خودرا هدف گلوله کرد. ایران و ایرانیان را حیات تازه بخشید. مجلس تذکر و گل ریزی مفصلی بود تا غروب آن روز ادامه داشت. بعد علما که برخاستند مجلس برهم خورد. جماعت متفرق شدند.

گزارش حاج شیخ فضل الله در حضرت عبدالعظیم

تاموقعی که آقایان آقا سید عبدالله بهبهانی و آقا سید محمد طباطبائی از حضرت عبدالعظیم مأیوسانه به سمت شهر حرکت کردند نوشتم. اول طلوع آفتاب به منازل خودشان وارد گردیدند. آن روز را در مجلس حضور به هم نرسانیدند، روز بعد روانهٔ مجلس شدند مراتب را درحضور رئیس و هیئت وکلا بازگفتند که شیخ نوری در مراجعت طهران باما موافقت نکرد، حتی اینکه برادر خودم را خواستم به شهر برگردانم، حاج میرزا حسن تبریزی اورا پشیمان کرد و شیخ نوری هردو را ازآمدن بازداشت. از امروز به بعد ملت خود دانند با شیخ نوری، زیرا که ما همچو گمان می بردیم که شیخ حرف شنوی ازما دارد، حالیه دانستیم که حرکات شیخ برضد ما است. البته مجلس و ملت هراقدامی که میل دارد درمورد این مرد بکند مارا ابداً حرفی نخواهد بود.

روز بعد جمعیت ملی بنای شورش و هیجان را گذاشتند. خبر به مجتهدین دادند که ملت برای قتل و تبعید شیخ و همراهانش سخت کمر بسته اند. آقایان ابداً در این باب سخنی نگفتند و درمقام ممانعت برنیامدند. چند روزی بدین منوال بود ازصبح تاشب هیجان و شور در ملت بود. شیخ و همراهانش هم درمکان خود بودند. اکثر اوقات این حرف در مجلس شورا مطرح بود. درضمن این مذاکرات بعضی از وکلا این ضدیت و مخالفت شیخ نوری را به دستور اعلی حضرت می دانستند. ازطرفی هم اصلاح این کار مهم را از رئیس الوزرا و وزیر داخله می خواستند. شیخ نوری هم در سرحرف خود ایستاده بود و ازاین حرفها تزلزلی نداشت. مخارج معینی هم به جهت همراهان خود قرار داده بود که همه روزه می داد.

جماعتی از مردمان طهران اعتقادشان این بود علناً می گفتند که مخارجات شیخ فضل الله و همراهانش را دولت ماهی چندین هزار تومان می دهد. یک روز جراید ملی نوشتند که چند هزار تومان پول در فلان شب به‌توسط فلان شخص نوکر دولت برای مخارجات حاج شیخ ازطرف دولت فرستاده شده و در فلان نقطه تسلیم کردند.

این مسئله واضح و مبرهن است که شیخ نوری شخصاً قادر نیست روزی چهارصد پانصد تومان حداقل مخارج شام و ناهار و غیره همراهان خودرا بدهد و در مقابل آن هم برای مخارج فامیلهای آنها برساند. البته این پول یک منبع خارجی داشته غیراز شخص شیخ فضل الله.

در این روزها ازقرا اطلاعات صحیحه، حاج شیخ فضل الله تلگرافی نوشته به دوازده ولایت از شهرهای داخله ایران مخابره کرده اند: زنجان ــ کرمان ــ شیراز ــ اصفهان ــ خراسان ــ سبزوار ــ یزد ــ کاشان ــ مازندران ــ کرمانشاهان ــ سمنان ــ دامغان.

مضمون تلگرافات شیخ نوری به قرار ذیل است:

از طهران ... فصل دایر به حفظ قوانین اسلام مردود، مکنونات خاطر مکشوف، اساس دین متزلزل، عموم متحیر، متدینین علما مهاجرت به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم، موقع اقدامات لازمه است.

فضل الله نوری

این تلگراف به وکلا خیلی اثر کرد. توهین سخت به وکلا بود. اگر دست می یافتند فوراً شیخ را تلف می کردند. بعد ازآنی که مخابرهٔ این تلگراف مکشوف شد، وکلا و ملت خیلی به هیجان آمدند. چندین روز این تلگراف در مجلس مطرح بود و موضوع بحث قرار داده بودند. آخرالامر تدبیرشان این شد که از اعلی حضرت استدعا نمایند که ازطرف دولت دستخط تلگرافی به ولایات صادر گردد که تلگرافات شیخ نوری رامحل اعتبار واعتنانداننند.

برحسب تصویب مجلس شورای ملی از اعلی حضرت استدعا کردند تلگرافی به ولایات و ایالات مخابره کردند و تلگراف شیخ را تکذیب نمودند و از اغلب ولایات جواب رسید که تلگراف شیخ محل اعتنا نخواهد بود. در جراید ملی درج کردند.

خلاصه داستان شیخ نوری خیلی بد پیش آمده است. هرروزه شدت انقلاب فراهم، شورش و هیجان ازطرفین مهیا است. ازطرفی گاهی هم خبر می رسد که جماعت طلاب وحشی و مردمان اطرافی که با شیخ فضل الله هستند بعضی اقدامات ناهنجار ازآنها ظاهر می شود، اسباب صدمه وتصدیع عابر وزائر می شوند.

داستان سالارالدوله

پیشتر ازاین به‌شرح رفت که سالارالدوله درخانهٔ رئیس الوزرا پناهنده ومقیم است. به‌طوری که شرح دادیم نورالدوله والده شاهزاده را به خانهٔ آقامیرزا سید عبدالله مجتهد فرستادند که به هروسیله دانند از آیة‌الله مرقومه بدست آرند چند نفر دیگر راهم به چندین مکان دیگر فرستادند. ازجمله محمدرضا میرزا به خانهٔ آقای طباطبائی رفت ویک نفرهم به منزل رئیس مجلس رفت.

اما تمام اینها برای موزونی قافیه بود عمدهٔ امیدواری که بود به آقای آقاسید عبدالله مجتهد بود. چون نورالدوله متوسل به آیة‌الله شد، آقا درمقام شفاعت از سالارالدوله برآمد. شفاعت آقای آقاسید عبدالله درحضور اعلی حضرت قبول افتاد، از تقصیرات برادرصرف نظر فرمود.

امرشد درهمان قصر عشرت آباد باهمان شکلی که پیشتر بشرح رفت به سر برد. بقرار خبر موثق نورالدوله ده هزار تومان تقدیمی حضور آیة‌الله داده بودند اما به آقای طباطبائی هرچه پول داده بودند قبول نکرده بود و شفاعت هم نکردند.

این اقدام آقای بهبهانی به‌خلاف میل جمعی از وکلا بود، زیرا که رأی آنها در مجازات سالارالدوله بود و آیة‌الله نقشهٔ همه را باطل کرد. ازاین اقدام آقا ....[1] درملت پدید شد. جسته جسته از گوشه و کنار مذمت[2] از آیة‌الله می کردند. چون انقلاب طهران و ایران

۱) یک کلمه ناخوانا ۲) اصل: مزمت

زیاد بود خیلی به وجود علما محتاج بودند به این واسطه علناً مخالفت نمی کردند. هر اقدامی که برضد آقایان می کردند، در پرده دستور می دادند. به هرحال قضیه سالارالدوله خاتمه یافت و سالارالدوله در عشرت آباد بطور حبس نظر مقیم گردید. چند نفر قزاق هم در اطرافش حفاظت می کردند.

براشخاص مطلع دانشمند مکشوف است که، نفوذ اجانب و پولتیک دولتین همسایه مانند برق یا شعلهٔ آتش سوزان مملکت ایران را می سوزاند. فشاری که ازطرف دولتین به این مملکت وارد می شود دیگر قوه و قدرتی در دولت و ملت ایران باقی نگذاشته. اگر گاهی حرکات و اقداماتی ازاین ملت دیده می شود باطناً دستهای غیرمحرک آنها است و نمی دانند مطابق میل کدام دولت است که حرکت می کنند. نظر به مراتب مسطوره و نفوذ پولتیکی دولت روس یک وقت دیدیم که شاهزاده سالارالدوله که در قصر عشرت آباد محبوس بود برای مسافرت و حرکت به خاک روسیه حاضر و مهیا گردیده است. عجب تر آنکه نه دولت ایران درمقام ممانعت برمی آمد، نه مجلس و نه ملت مانع این حرکت می شوند. زمانی که سالارالدوله در کرمانشاهان رفت قونسولخانهٔ دولت انگلیس پناهنده گشت در مجلس مدتی این حرف موضوع بحث بود که چون سالارالدوله به دولت انگلیس پناهنده شده امروز باید ملاحظه کرد. زیرا که ما این مجلس و این مشروطیت را از دولت انگلیس داریم. امروز چگونه پیش آمده به خاک روسیه می خواهد مسافرت کند.

مطلعین بخوبی می دانند برطبق معاهدهٔ ترکمان چای حمایت سلاطین قاجاریه را دولت روسیه و امپراطور روس برعهده گرفته بودند. درواقع تحت الحمایهٔ دولت روسیه بودند برای بستن معاهدهٔ مز بور که قسمت عمده خاک ایران را به روسیه دادند.

این موضوع مبرهن است، درتمام پیش آمدها هرقدر وکلا وقت صرف کنند هرچه جراید زحمت بکشند، قلم فرسایی نمایند بالاخره مقاصد دولت همسایه روی کار خواهد آمد، تمام این حرفها باطل می شود. پولتیک دولتین مز بورتین در ایران کار معجزه ویدبیضا[1] می کند.

دولت و ملت قدیمهٔ چندین هزارساله را بانهایت سهولت و آسانی به جان یکدیگر انداخته، مملکت را و یران و منافع خود را تأمین کرده اند. عنقریب خواهیم دید که دولتین جنوب وشمال ایران را، برادرانه دو قسمت کرده، هریک سهمی برای خود معین نموده اند.

۱) اصل: ید و بیضا

یک وقت این ملت بیدار می شوند می بینند تمام این غوغاها برای ربودن و بلع مملکت و خانهٔ آنها است.

داستان متولی باشی حضرت معصومه

در گذشته شرح لایحهٔ متولی باشی حضرت معصومهٔ قم را که به مجلس نوشته بودند با عریضهٔ سادات قمی و خدام آستانه که به مجلس تقدیم داشته بودند نوشتم. بعد ازآنکه هردو لوایح در مجلس شورا قرائت شد، جمعی از وکلا اظهارات متولی باشی را تصدیق کردند. چند نفر از وکلا اقوال متظلمین را صحیح می دانستند. در این موضوع مذاکرات زیاد نمودند.

یکی از وکلا گفت: متولی باشی نوشته است که سادات و خدام آستانه، غیراز افتضاح و هتک شرف من قصدی ندارند زیرا که همه روزه وکیل من در عدلیه حاضر است و از مدعیان من کسی حاضر نشده که با وکیل من محاکمه کند. این مسئله بی اصل است. همه روزه متظلمین او در دیوان‌خانهٔ عدلیه حاضرند و تظلمات خودرا در عدلیه گفته اند. در تمام روزها مدعیان و متظلمین متولی باشی در عدلیه بوده‌اند. هیچ وقت از عدلیه غفلت نکرده‌اند. اینک اسامی مدعیان که عرض‌حال داده‌اند شرح می دهم تا وکلا بدانند متولی باشی تا چه‌اندازه اشتباه کاری کرده‌اند و در پایمال کردن حقوق مسلمانان مراقبت دارند و چقدر در تصرف اموال بیچاره گان جری هستند. تصور می کنند به پاره‌ای اقدامات و بعضی مقالات می توانند حقوق مظلومی را ازمیان ببرند و بخورند. دیگر نمی دانند در دورهٔ مشروطیت رأی فلان آدم آزاد است و قلم مسلمانان هم آزاد.

اما اینکه می نویسند متظلمین هتک شرف ازمن کرده‌اند همچو معلوم می شود که پس ازاین هیچ مظلومی نباید اظهار تظلم کند چراکه هتک شرف ظالم را منظور داشته و آیهٔ وافی هدایهٔ «لایحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم»[1] را فراموش کرده‌اند. پس از محاکمه و رسیدگی البته معلوم و معین خواهد شد که لباس شرف و احترام مال دیگران بوده و ایشان باغصب درتن خود کرده‌اند. اکنون صورت ورقه ها با دعاوی و تاریخ روزی که عرض

۱) سوره نساء آیهٔ ۱۴۸

کرده‌اند و تا به‌حال که قریب دو ماه است طول کشیده شرح می دهم تا همهٔ وکلاء مجلس بدانند و قول متولی باشی را تصدیق ننمایند.

دستهٔ اول مدعیان و متظلمین متولی باشی: ورثهٔ مرحوم میرزا کمال الدین اناثاً و ذکوراً. بیست نفر از نواده های مرحوم میرزای قمی صاحب قوانین مدعی علیه متولی باشی ۲۲ صفر بذر یکصد و چهل خروار ملک موروثی پدری که به جبراً ضبط کرده، بعلاوهٔ مستمری دیوانی سی خروار جنس و شش تومان نقد سالها برده و می برد و برحقانیت خودشان احکام شرعی و عرفی از تمام علمای قم در دست دارند.

ایضاً مدعی میرزا آقای قمی: بیستم ربیع الثانی، مدعی علیه متولی باشی. سه باب دکان قصابی، سراجی، نعلبندی باتمام‌زمین کاروانسرای غیبی با جبر و عنف ضبط کرده.

ایضاً مدعی آقا سید مرتضی قمی: ۱۶ صفر، مدعی علیه میرزا حسین منشی متولی باشی که میرزا حسین صد نفر جمعیت فراهم کرده به امر متولی باشی در خانهٔ او ریخته که برادر سید مصطفی را ببرند مضروب نمایند و مشارالیه انکار از رفتن کرده برادر دیگرش آقا سید محمدعلی را بااینکه مریض بوده میرزا حسین با لگد زده و بعداز سه روز مرحوم شده. هزاران تومان هم خود تولیت خسارت وارد آورده است.

ایضاً مدعی حاجی آقا قمی، ششم ربیع الثانی که یکصد و هفتاد تومان متولی باشی جبراً ازاو گرفته.

ایضاً مدعی ضیاء العلمای قمی، مدعی علیه متولی باشی، ۲۹ ربیع الثانی که نیم دانگ از مزرعهٔ شهرستان، راجع به عدالت السلطنه. نیم دانگ مزرعهٔ مز بوره را به عنف وجبر متصرف شده، حکم ازعلمای قم برحقانیت خود دارد.

ایضاً مدعی آقا سید احمد قمی جدا، مدعی علیه متولی باشی، شش دانگ باغ معروف به باغ سید جد او شش دانگ باغچهٔ محاذی همان باغ و یک دانگ معین از باغ کرباسی و پنج ساعت آب از شش شبانه‌روز مهرو یان.

ایضاً مدعی امام‌جمعه، مدعی علیه متولی باشی، راجع به محکمهٔ عدالت السلطنه مدعی به ازبابت شش یک پانصد تومان از فخرآباد علیا، بیست و دو سیر اجرت سی و شش سال ازقرار سالی بیست تومان باغچهٔ بابک، بیست و دو سیر اجرت سی و شش سال ازقرار سالی پانزده تومان بازار مسگرها، سیزده سیر اجرت سی و شش سال ازقرار سالی چهل تومان علی آباد واقعه در حومهٔ سراجه، سه دانگ اجرت سی و شش سال ازقرار سالی شصت تومان.

از مزرعهٔ کرج دوثلث از سی و پنج خروار اجرت سی و شش سال هرسالی سی و پنج تومان کاروانسرای بیرون، سیزده سیر اجرت سی و شش سال هرسالی بیست تومان.

در وزارت اوقاف: مدعیان خدام آستانهٔ مبارکه، مدعی علیه متولی باشی دو هزار تومان هرسالی اوقاف حضرت را شصت سال است خورده و می خورد. به‌علاوه املاک موقوفه را جزو املاک خود کرده است و جواهراتی که از حضرت برده و چیزهای دیگر ازقبیل فرش والبسه وطاقهای شال کشمیری وطلاآلات ونقره وپول نقد وقنادیل وغیره.

ایضاً مدعیان: حاج آقا تقی و اهل خانه و اولادش، مدعی علیه متولی باشی، مدعی به تولیت آستانه که سالها حق ایشان را از عشر وغیره برده ومنصب ایشان را غصب کرده وبر دعاوی خود از زمان امیرتیمور گورکان وسلاطین قویونلو وسلاطین ترکمانیه وصفویه وپس ازآن تا مرحوم مظفرالدین شاه وعلماء اعلام ومرحوم میرزای قمی اسناد در دست دارند.

ایضاً مدعی آقا سید جعفر نوادهٔ مدرس، مدعی علیه متولی باشی، مدعی به موقوفات بقعهٔ محمدیه که عبارت است از چند پارچه آبادی وبرحقانیت خود اسناد صحیحه وحکم مرحوم میرزای شیرازی را در دست دارد.

ایضاً مدعی میرزا آقای جبارقمی، آب انبارِ پدرش در بازار ساخته که سالها درقم دایر بوده و حالیه سقف انبار آب را برداشته و حوض کاروانسرا کرده و آجرش را کنده در کاروانسرا کار کرده.

ازاین قبیل دعاوی زیاد است و متظلمین هم حاضرند. وکیل متولی باشی طفره می زند از وزیر عدلیه تا امروز کاری صورت نگرفته. خلاصه مذاکرات وکلا در این موضوع طولانی است. همین اندازه برای نشان دادن اوضاع آن روزه مملکت کافی است.

پس از دو سه ماه طول مدت و گفتگوهای زیاد در مجلس وتأکیدات زیاد به وزیر اوقاف و وزیر عدلیه که محاکمهٔ متولی باشی را با متظلمین کاملاً رسیدگی کرده قرارقطعی بگذارند.

آخرالامر در وزارت اوقاف مجلس محاکمه ترتیب داده شد که به عرایض متظلمین رسیدگی کنند. ولکن متولی باشی در روز اول حاضر نشد. حاج نقیب ازطرف ایشان به‌وکالت حاضر گردید.

اشخاصی که در محاکمهٔ مزبوره بودند: ادیب الممالک، آقا سید حسین وکیل التجار رشتی، آقا میرزا محمود وکیل، قمی ها ومتظلمین وخدام وسادات.

وزیر اوقاف اظهار داشتند: امروز وضع مملکت ایران به کلی تغییر کرده، به این

معنی که امروز بعضی ترتیبات است که پیشتر ابداً نبود. اگرچه هنوز ناتمام است ولکن بنای من در زمان استبداد و مشروطه برصلح بوده است. آیا ممکن است که اصلاحی فیمابین شماها و متولی باشی بشود یا خیر؟

قمیها اظهار داشتند: ابداً صلح بردار نیست. آنچه حقوقات مارا خورده و ضایع کرده باید بطور حقانیت محاکمه کرده بگیرند به ما بدهند.

وزیر خطاب به وکلای مجلس کرده گفتند: ازشما پرسش می کنم آیا ازسابق کسی به خیال اینکه مجلس شورا در ایران تأسیس می شود بود و این متظلمین خبر داشتند که عدالت به ایران تشریف فرما می شود و احقاق حق می کنند؟

وکلا جواب دادند: ابداً کسی به این خیال وقصد نبود.

وزیر: لهذا می گویم پیشتر هرکس هرچه می خواست می کرد. منحصر به یکی دوتا هم نبود. پس ما امروز نمی توانیم حرف چندین سال قبل را مطرح کرده گفتگو کنیم و از گذشته سخن گوئیم ولکن ترتیبات موقوفات آستانهٔ مقدسه را از امسال می توانیم منظم و مرتب داریم که حاصل موقوفه به مصرف خودش صرف شود.

میرزا ابراهیم قمی وکیل قم: بفرمائید ببینم دراین مجلس محاکمه طرف ما کیست؟

وزیر: معین است که طرف شما متولی باشی است.

میرزا ابراهیم: اگر طرف ما متولی باشی است چرا حاضر نشده. چرا به طفره می گذراند؟

وزیر: بلی احضارش کرده‌ام و ایشان هم یاغی نیستند و از حاضرشدن ابا ندارند گمان من این است که وحشت دارند نزد عارضین حاضر شوند که احتراماتشان ریخته شود.

آقا سید حسین وکیل: پس امروز مجلس محاکمه نیست و بودن ما وکلاء مجلس هم در اینجا مناسب نیست، زیراکه در محاکمه باید مدعی و مدعی علیه هردو حاضر و گفتگو نمایند والا محاکمه نیست. در این وقت قمیها بنای داد وفریاد را گذاشتند.

وکیل متولی باشی: چرا داد می زنید فریاد می کنید حرف زدن که این طور نیست.

قمیها: برای اینکه چهار ماه است تظلم داریم تا این مستبد را از قم حرکت دادند و همه روزه از محاکمه فراری است. ماها صد نفر خودمان این جا گرسنه و عیالاتمان در قم گرسنه باشند متولی پلوبخورد وپول رشوه بدهد به بعضی دزدها که ازاو همراهی نمایند.

وزیر: این را بدانید کسی پول نمی گیرد بفرض پول بگیرند همراهی نمی توانند

کرد. تا به‌عرض عارض رسیدگی نشود دست بردار نیست پس پول گرفتن امکان ندارد. وزیر خطاب به حاج نقیب وکیل متولی باشی: این صورت اعیان موقوفه وعمل کرد موقوفات که شماداده‌اید. فاحش به‌نظرمی آید. من جمله قریه تبرتو که صدو پنجاه تومان نقد و هشتاد و پنج خروار غله نوشته‌اید، بااینکه من از شخص امینی که در عراق است تحقیقات لازمه کرده‌ام می نویسد: سیصد خروار غله ویونجه وسیصد تومان نقد قبلاً مستاجر دارد.

حاج نقیب: شاید امسال محصول خوب وعمل کردش خوب باشد.

میرزا ابراهیم قمی صورتی دارند به خط مستوفی درسیصد وشش که سیصد خروار یا چهارصد خروار عمل کرد آنجا بوده است.

حاج نقیب: احتمال می دهم که اشتباه کاری کرده باشند درعمل کرد.

ادیب الممالک: بنده از قریه «تبرتو» اطلاع کامل دارم. باوجودی که ازچند سال قبل تا به‌حال اکثر اراضی آنجا را باغات کرده‌اند که فواید کرتیه تماماً عاید خودشان شود و زراعت اربابی خیلی از سنوات سابقه کسر کرده. بنده ملک مزبور را درسیصد خروار و یکهزار تومان نقداً اجاره می کنم.

حاج نقیب: اگرخط مستوفی سند است همه جا باید سندیت داشته باشد. اگرواقع خط مستوفی را سند می دانید بنده به‌خط و مهر ایشان سند ارائه و اظهار می دارم که قول متولی باشی را تصویب و تصدیق کرده‌اند، یا هردورا صحیح وسند بدانید یا هردورا باطل شمارید.

وزیر: بلی صحیح است ولکن بنده مؤیّد برای صحت سند بدهی متولی باشی دو چیز دارم. یکی اینکه ازعراق تصریح کرده‌اند که این مبلغ ومقدار را می دهند. شاید هم به ملاحظهٔ اینکه به خودشان واگذار شود کمتر نوشته‌اند. مؤیّد دیگر جناب ادیب الممالک در هزار تومان نقد وسیصد خروار غله اجاره می نمایند با اینکه عرض ایشان حق گویی است و خدمت به آستانهٔ مقدسه غیراین قصدی ندارند.

میرزا ابراهیم قمی: قریهٔ مزبوره ششصد خروارعایدی دارد.

حاج نقیب: شما چه کاره هستید؟

[جواب]: بنده وکیل تمام آقایان قمی، درمجلس شما آقایان مرا وکیل نکردند.

قمی ها: البته شما وکیل هستید. خدا انشاء الله ظالم وحامیان ظالمان را ذلیل کند. باز قمیها بنای هیاهو را گذاشتند.

حاج نقیب به وزیرعرض کردند: بفرمائید ببینم اینجا مجلس محاکمه وتحقیقات

است یا مجلس مشاجره وداد وفریاد. اینکه طریقهٔ مجلس محاکمه نیست.

وزیر: اولاً این مجلس محاکمه نیست برای عدم حضور شخص متولی باشی. ثانیاً خدا در قرآن اجازه داده است که مظلوم در مطالبهٔ حق خود داد وفریاد کند.

حاج نقیب: بنده وکیل متولی باشی هستم همه روزه برای محاکمه و گفتگو حاضرم. اگر مسئله مهمی پیش آمد که من از محاکمه عاجز شدم و نتوانستم، آن وقت خود متولی باشی حاضر خواهد شد. حالیه که بنده حاضرم.

ادیب الممالک: بعضی امورات که وکالت بردار نیست خاصه به مقتضیات زمان حالیه. لازم است که تشریف بیاورند و در مجلس محاکمه جلوس فرموده جواب بدهند.

وزیر: دو مطلب را می خواهم توضیحاً بگویم تا حضار مستحضر شوند. یکی راجع به شخص متولی باشی است و دیگر به حضرات قمیها. اما شما به متولی باشی عرض کنید که امروزه ایران آن ایران نیست، یک جوهری در هوای ایران پیدا شده که مردم را صاحب حس کرده است. الان در حضور شما مرا از چماق مسئولیت می ترسانند. پس بنده هم به وظیفهٔ مسئولیت خودم و به حکم دولت باید احقاق حق کنم. لهذا خوب است متولی باشی با نهایت شرافت تشریف بیاورند و در محاکمه حاضر باشند، والا تکلیف بنده این است بطور خوش یا قسم دیگر حاضرش کنم یعنی به طور حکومت.

آقا میرزا ابراهیم: خوب است این مقامات را بواسطهٔ حاج نقیب بدهند بلکه مستشیر را مأمور تبلیغ فرمایند.

وزیر: خیلی خوب آقای مستشیر همین ابلاغ را بنمایند ضرر ندارد.

مستشیر: بسیار خوب ابلاغ می کنم.

وزیر: اما قمیها. دونفر از میانهٔ خودتان وکیل نمائید و پنج نفر هم برسم تماشائی حاضر بشوید ولکن پنج نفر حق گفتگو ندارند. دیگر آنکه ادعای شخصی هر کسی از متولی باشی دارد به عدلیه باید رجوع کند. در این جا غیراز محل موقوفات حق گفتگوی دیگر ندارند.

آقا میرزا ابراهیم: بعضی مدعی تولیت هستند و اسناد صحیحه هم از زمان صفویه تا مظفرالدین شاه در دست دارند.

وزیر: به آنها نیز رسیدگی خواهد شد ولکن اول مسئلهٔ عمومی را باید مطرح کرد، بعد در خصوصیات گفتگو خواهد شد. صریحاً می گویم در مجلس محاکمه اگر زیاده از آن چه مقرر شده تشریف بیاورند، اجازه ورود ندارند و آنهائی هم که می آیند اگر ازطریقهٔ

ادب بخواهند خارج شوند حاضر نیستم از برای رسیدگی و محاکمه. بلکه یک نفر فراش مأمور است که هرکس از قانون ادب خارج شود، با کمال ادب اورا از محکمهٔ محاکمه خارج کند.

قرارشد از عصر دوشنبه شش نفر از وکلای مجلس شورای ملی و کسانی که اطلاع داده می شود، در مجلس محاکمه در وزارت اوقاف حاضر شوند.

معاون جریده نگاران هم حق ورود دارند که بیانات طرفین در جراید منتشر گردد، بلکه تمام ملت حق نظارت در کلیهٔ محاکمات دارند، ولکن به اندازه‌ای که مکان وسعت داشته باشد و کثرت مانع از تعطیل کار نشود. اما ابداً کسی حق گفتگو ندارد. مگر اطلاعات راجع به مقولهٔ مذاکرات داشته باشد، نوشته بدهند. بعدازاین بیانات وزیر، مجلس برهم خورد. به روز معین موکول گردید.

راجع به ملک التجار و مأمورین وزارت عدلیه

مأمورین عدلیه با حاج ملک التجار ازشمیران به سمت شهر حرکت کردند. قدری که راه طی کردند سر دوراهی رسیدند که یک راه از بیابان به شهر می رفت و راه دیگر از زرگنده شمیران می گذشت که محل اقامت سفارت روس بود به شهر می رفت. چون به سر دوراهی رسیدند حاج ملک عنان مرکب را به طرف زرگنده گردانید. مأمورین عدلیه نیز حرفی نزدند، ممانعت ننمودند، از پی او روان شدند تا مقابل درب عمارت سفارت روس رسیدند. درب باغ کنار جاده واقع است. همین که آن جا رسیدند حاج ملک بی تأمل اسب به باغ راند داخل درسفارت خانه شد. مأمورین عدلیه هم دونفرشان ازعقب او وارد سفارت خانه شدند. به قولی فراشها با قمهٔ لخت سواره از دنبالش می رفتند، به قولی فراشها پیاده شده دست به شلاق وارد می شوند. به هرحال حاج ملک و فراشها به عمارت مسکونی سفارت رسیدند. فوری حاج ملک از مرکب پیاده و قصد ورود عمارت کرد، می خواهد وارد ایوان شود که فراشها با قمه و شلاق با ملک دست به گریبان می شوند. مأمورین می خواهند اورا برگردانند ملک مدافعه می کند و استنکاف از مراجعت می نماید.

صدای گفتگو و گیرودار مأمورین و مقصر به گوش مستخدمین سفارت خانه می رسد. دونفر از مستخدمین می رسند، واقعه را جو یا می شوند و از کیفیت مطلع و مستحضر

می گردند. پس از استحضار از واقعه مستخدمین سفارت‌خانه فراشان را امر به بازگشت می دهند که بروید به وزارت عدلیه بگوئید ملک را در سفارت روس از آمدنش ممانعت کردند، نگذاشتند بیاید. هرکسی باملک طرف ادعا و گفتگو است باید در سفارت‌خانه حاضر شود به مطالب او رسیدگی خواهد شد. نباید با مرد محترمی بدون اینکه تقصیرات او ثابت شود این گونه رفتار کرد و بااین افتضاح اورا برد. در این وقت که مستخدمین سفارت با مأمورین وزارت عدلیه مشغول گفتگو می شوند، یک نفر دیگر از مأمورین وزارت عدلیه وارد می شود؛ از بیانات مستخدمین سفارت‌خانه مطلع می گردد. بدون ملاحظه بنای تشددَ را می گذارد. باز گماشتگان سفارت به‌نرمی جواب می دهند و امر به بازگشت به شهر می نمایند که برشما بحثی و ایرادی نیست. شما از سفارت‌خانهٔ دولت امپراطوری پیغاماتی می برید. اگر در وزارت عدلیه مورد مؤاخذه شدید جوابش با سفارت است.

مأمورین مزبور این حرفها را افسانه پنداشتند. در این موقع یک نفر از نوکرهای سفارت که شاید نایب اول و دوم سفارت بود، با دونفر دیگر از پیشخدمتهای ایرانی وارد می شوند. بی معطلی بنای تغیّر و تشدد را می گذارند، [دراین] گیرودار سخت بزن بزن در میگیرد. مأمورین می بینند جای توقف نیست. اگر بمانند شاید کتک سختی بخورند، مورد مؤاخذه هم واقع بشوند، باکمال افتضاح از درب سفارت‌خانه خارج می شوند. گماشتگان سفارت ازعقب باچوب آنها [را] تعقیب و خارج می نمایند.

از حاج ملک پذیرائی به‌عمل می آید. حاج مزبور مأموریت آن حضرات را از ابتدا تا انتها درحضور سفارت شرح داد. حرفی که از سفارت شنید این بود که در ممالک متمدنه رسم است اگر کسی مدعی و عارض دارد، اورا باکمال خوشی و خوش‌زبانی به عدلیه می برند و با مدعیان اورا دریک مجلس محاکمه و استنطاق می نمایند. اگر تقصیرات او معلوم شد اورا حبس یا مجازات خواهند داد.

در مملکت مشروطه و قانونی چرا باید از وزارت عدلیه این بی قانونی ظاهر شود. خلاصه حاج ملک التجار درسفارت روس پناهنده ومقیم گشت. اما ناظم دفتر وفراشهای وزارت عدلیه دیدند کار به شکلی پیش آمد ازطرفی مورد قهر و غضب دولت خواهند شد. بعضی می گویند خوب است ازاین نوکری کناره جوئیم. برخی می گویند خوب است به ولایات دیگر مسافرت کنیم. یکی ازپیر فراشهای زمان قدیم گفت اینها هیچ لازم نیست. کسی هم ازما مؤاخذه نخواهد کرد برفرض که وزیر مؤاخذه کند. اوهم جواب دارد اگرپول گرفتن مارا کسی مستحضر نشود ازجای دیگر تصور خطر نمی توان کرد.

به هرحالت باید به قضای الهی راضی شد. وارد شهر شدند. یک سر حضور وزارت عدلیه بانهایت خوف و واهمه مشرف گردیدند. مراتب را حضور وزارت عرضه داشتند. تاآنجا که مارا به ضرب کتک از سفارت‌خانه خارج کردند. وزیر از داستان مستحضر گشت. پرسید مگر اورا زنجیر نکرده بودید؟ جواب دادند خیر. زیرا که ترسیدیم اگر کسی ببیند اورا زنجیر کرده‌ایم جمعیتی برما هجوم آرند و اورا ازما بگیرند. ازاین حرف وزیر دانست که ملک پول داده و در راه خود را به‌سفارت انداخته است. روز بعد این خبر در طهران شهرت کرد که ملک التجار در سفارت‌خانهٔ روس پناهنده گردید و مأمورین سفارت لازمهٔ پذیرائی و مهربانی را به او کرده‌اند. چند روز ازاین واقعه گذشت، جراید داخله بعضی مطالب سخت نسبت به سفارت مزبوره نوشتند ولکن اعتراضاتی ازطرف سفارت نسبت به جراید نشد.

دور روز بعداز پناهندگی حاج مزبور ازطرف سفارت روس مراسله‌ای به دولت نوشته شد به این مضمون:

برحسب امر وزارت عدلیه بی آنکه حاج ملک‌التجار در عدلیه محاکمه شود یا تقصیراتش مدلل گردد، مأمورین غلاظ و شداد برای دستگیری او به شمیران مأمور کرده، مأمورین مزبور در شمیران به جبر اورا دستگیر کرده، مرد محترمی را مغلولاً به شهر می برند. تا درب سفارتخانهٔ دوستدار که می‌رسند بیچاره حاج مشارالیه از بیم رسوائی خودرا در سفارتخانه می اندازد و مأمورین عدلیه هم از دنبال حاج مزبور با قمهٔ کشیده وارد می شوند تا پشت درب اطاق سفارتی با ملک دست به گریبان می شوند. آنقدر هتاکی می نمایند که ازحد و اندازه خارج است.

فعلاً ما کار نداریم که حاج مشارالیه بی تقصیر بود یا تقصیرات او در وزارت عدلیه معلوم شده بود. با شخص وزیر عدلیه هم طرفیت نداریم که چرا مأمور تربیت نشده را به کار بزرگ می فرستند که خارج از قانون اقداماتی بکند. قطع نظر ازاینکه وزارت مزبوره در این کار مرتکب چندین حرکت خارج از قانون گردیده. آخر بی قانونی این است. بعداز آنی که حاج ملک التجار وارد سفارت خانه شد تکلیف مأمورین فقط این بود که اورا بسپارند و بروند، تا روز دیگر سفارت‌خانه حاج مشارالیه را محترماً به وزارت جلیلهٔ عدلیه روانه دارند، نه اینکه مأمورین مزبور نسبت به سفارت‌خانهٔ سنیهٔ دولت امپراطوری مرتکب این بی قانونیها شوند. دراین مسئله توهین بزرگ برای سفارت‌خانه حاصل شده. اگر وزارت عدلیه ازاین خطا و گناهی که مرتکب شده در سفارت‌خانهٔ دولت روس آمد، درمقابل عکس امپراطوری ممالک روسیه و قفقاز و غیرهما با لباس تمام رسمی معذرت خواست خوب والا

دوستدار ناگزیر است ازاینکه به اعلی حضرت امپراطوری این واقعه را اطلاع دهد، شهر.

۱۳۲۵ امضاء سفارت روس

زمانی که این خبر منتشر شد، جراید از این تقاضا بدگوئی و بدنویسی آغاز نهادند. خیلی سخت و بد نوشتند. ملت هم ازاین حرف خیلی درهم افتادند، خیلی گفتگو کردند. افسوس که این گفتگوها و بدنویسی جراید به‌دل مدعی اثر نکرد. ازاین گفتگوها و چیز نوشتن‌ها فایده‌ای که دیدیم توقیف جریدهٔ یومیهٔ حبل المتین طهران بود که برحسب تقاضای سفارت روس دچار توقیف گشت.

فعلاً گفتگوی رفتن فرمانفرما وزیر عدلیه به سفارت روس برای خواستن معذرت است. هرقدر در این باب مذاکره کردند از رفتن فرمانفرما به سفارت‌خانه ممانعت نمایند پیشرفت پیدا نکرد. پس از گفتگوهای زیاد از اعلی حضرت تکلیف برای این امر مهم خواستند. صراحتاً حکم کردند که فرمانفرما بالباس تمام رسمی برود زرگنده سفارت روس جلوعکس امپراطور معذرت بخواهد.

بعداز آنکه ازطرف دولت این‌طور مقرر شد، باز ملت و مدیران جراید به اضطراب افتادند. وزیر عدلیه صلاح این کار را ازوکلای مجلس خواستند. وکلا اگرچه باطناً مایل به این کار و این اقدام نبودند زیراکه این مسئله توهین بزرگی برای دولت و مجلس شوراست ولکن درظاهر مخالفت و ممانعت را درقوهٔ خود نمی دیدند، باخصم قوی‌پنجه درمقام معارضت برآیند به‌ناچار آنهاهم رفتن وزیر عدلیه را به سفارت‌خانه تصویب کردند.

وزیر عدلیه برای آنکه یک وقت مورد شماتت واقع نگردد رفتن سفارت‌خانه را با رئیس الوزرا و وزیر داخله، مصلحت و مشورت کردند. رئیس الوزرا را هم بعداز اینکه دید شاه و مجلس به‌رفتن رأی داده‌اند باآن رأیها موافقت کردند. پس ازآن با هیئت وزرا فرداً فرد صلاح جوئی کردند. تمام وزرا هم به‌رفتن سفارت‌خانه رأی دادند. قرار شد دو روز دیگر برود سفارت‌خانه معذرت بخواهد. درحقیقت این کسی که برای معذرت در سفارت‌خانه حاضر می شود فرمانفرما نیست، بلکه پادشاه مملکت است. چقدر برای دولت ایران توهین است، بااینکه دولت و ملت سخت درفشار دولتین هستند معهذا اگرجواب می دادند که این حرکت فراشها برطبق دستور وزیر عدلیه نبوده چون برخلاف دستور وخارج از نزاکت رفتار کرده‌اند، مرتکبین تنبیه و مجازات و اخراج از خدمت دولتی شدند هیچ اتفاقی هم روی نمی داد.

گفتگوی استرداد اسرای قوچان و مجازات سالار مفخم

این اوقات گفتگوی استرداد اسرای قوچانی و مجازات سالار مفخم در مجلس و همه جا مطرح مذاکره است. وزیر عدلیه می گوید مجازات شرعی و عرفی سالار را معین نمائید تا من فردا به موقع اجرا بگذارم. جمعی برای مجازات این شخص سخت ایستاده اند و غیراز استرداد اسرا و مجازات سالار مفخم قصدی ندارند. اما تا کنون مجازاتش معین نشده.

ازقراری که خبر می رسد، جمعی از سردارها هم رأی و هم عقیده هستند که اگر بنای مجازات بشود، به همدستی یکدیگر از مجازات ممانعت نمایند. بلکه اغتشاش و انقلاب بزرگی فراهم آورند و نگذارند کار به مجازات بکشد، زیرا مجازات سالار مفخم برای سرداران نامی توهین و افتضاح بزرگی است. گو یا به همین واسطه هم صورت نگیرد تا چه شود.

ازطرفی هم از روزی که سالار مفخم در عدلیه توقیف شده، کسان سالار مفخم و هواخواهانش همه روزه مشغول دیدن وکلا و نایبان رئیس و خود رئیس مجلس می باشند. همچنین [مشغول] ملاقات علما و وزرا و اعیان و اشراف و درباریان هستند، بلکه بتوانند پولی بدهند و سالار را نجات دهند. اگرچه بندهٔ نگارنده موقعی که دچار توقیف شد گفتم: هروقت باشد این شخص با همین وسائل نجات خواهد یافت و اسرا هم استرداد نخواهند شد.

ازقراری که درهمین اوقات خبر یافتم، وزارت عدلیه پول گزافی از سالار مفخم گرفته اند. اینکه وزارت عدلیه در مجلس پیوسته سخن از مجازات و اجرای او می گوید، برای تبرئه و برائت است که ذمهٔ خود را بری نماید والا بدیهی است که مایل به مجازات سالار نیست. زیراکه می داند اگر داستان مجازات پیشرفت کرد، از کارش برداشته می شود. گو یا بعضی وکلای مجلس هم از پول دادن سالار به وزیر عدلیه مجملاً مطلع و مستحضر گردیده اند. زیراکه مذاکرات وکلا با وزیر عدلیه این طور می رساند.

ایل شاهسون بغدادی و پالکونیک رئیس قزاقخانه

جمعیت زیادی از ایل شاهسون بغدادی ساوج با جماعتی از اهل انجمنها و جمعی

از مردمان متفرقه همدست شده اند. همه روزه در درب مجلس همهمه غریب[1] و وضع عجیبی بر پا کرده اند. درحقیقت وکلا را از کار باز داشته اند.واقعاً انسان نمی تواند این وضع و گریهٔ این مردم را ببیند، به‌حالت بیچارگی این مردم بدبخت و رعیت محنت کش رقت حاصل نکند. آخرالامر جمعیت مزبور مدتها در طهران ماندند. همه پریشان و مستأصل [و] سرگردان. درحقیقت کارشان به‌جائی رسیده بود بانهایت سختی جلو علما و وکلا را می گرفتند و از رفتن مجلس ممانعت می کردند. عاقبت مراتب ازطرف مجلس در دفعهٔ سیم و چهارم به وزرات داخله نوشتند و اصلاح امور ایل مزبور را جداً خواستند. در مجلس هم همین موضوع گفتگوشد. سپس گفتگوی انقلابات طهران و ولایات مطرح گردید.

ازجمله مذاکرات وکلا این بود که: ما مملکت را با کمال نظم و امنیت به‌دست رئیس الوزرا و وزیر داخله سپردیم. فعلاً در تمام ولایات اغتشاش، قتل و غارت است که نمی شود یک مرتبهٔ دیگر امنیت به ولایت داخل بازگشت کند و ناامنی برطرف شود. آنوقت آراء وکلا این طور قرار گرفت که اگر وزیر داخله کار جمعیت شاهسون را اصلاح و تعدیات پالکونیک را از سر بیچارگان، این دو روزه دفع کرد وزیر داخله خواهد بود والا حتماً عزل اورا باید از حضور شاهنشاه درخواست کرد و دیگری را به وزارت داخله گماشت. درحقیقت وزرا و وکلا همه درمانده اند. باز درمیان اینها کسی کار می کند وزیر داخله است.

چون این مطلب را به وزیر داخله نوشتند دو سه روز جوابی نرسید. دراین چندروز با اعلی حضرت از وضع پالکونیک و حکومت ساوج و ایل بغدادی گفتگوداشتند و معایب کار را می نمودند. تا اینکه اعلی حضرت را به هرطریقی بود راضی کردند که پالکونیک را از کارهای فوق خلع و منفصل فرمایند. این بود که دستخط ملوکانه به شرح ذیل شرف صدور یافت:

جناب اشرف صدراعظم: محض رفاه حال رعیت و آسایش ایل شاهسون حکومت ساوه و ریاست ایل مزبور را ازجزوپالکونیک مجزا و ازجزو عمل قزاقخانه موضوع فرمودیم که رعیت و ایل درنهایت آسودگی مشغول کار رعیتی خود باشند.

بعداز صدور این دستخط رئیس الوزرا دستخط همایونی را بواسطهٔ محتشم السلطنه به انضمام مراسله ای که ازطرف خودشان به مجلس نوشته بودند فرستادند. دستخط و مراسلهٔ ضمیمه درحضور وکلا و علما و ملت قرائت شد. علما و وکلا از اقدامات وزارت داخله و

۱) اصل: قریب

توجهات اعلی حضرت تشکر کردند.

اما نظر ملت و مجلس به شاه و وزیر داخله و رئیس الوزرا، با اینکه ظاهراً رئیس الوزرا و اعلی حضرت مساعدت و همراهی را در پیشرفت مقاصد مجلس شورا دارند، ولی ملت و مجلس اطمینان ندارند. برروی همین اصل در جراید ملی همه‌روزه نسبت به شاه عبارات تند و بد می نویسند. واعظین و ناطقین در مساجد و منابر، نهایت توهین و بدگوئی را از شخص پادشاه می نمایند. درمجلس هم بعضی از وکلا گاهی نسبت به شاه همین حرفها را می زنند. بلکه در انجمنها و اکثر مجالس تماماً گفتگو در سر مخالفت پادشاه و رئیس الوزرا و سایر وزرا است، به این واسطه مشغول بدگوئی و بدنویسی هستند.

مسلم است بیشتر انقلابات داخلی به‌دست دولت و عمال دولت ایجاد می شود. بعد ازآنکه در یک موضوع کار به سختی رسید مجلس ناگزیر باید اصلاح آن امر را از رئیس الوزرا و شاه بخواهند برای حفظ ظاهر آن‌وقت آن کار را انجام می دهند. درصورتی که وظیفهٔ دولت است که حفظ امنیت و آسایش را به‌عهده بگیرد. نه اینکه بعداز چند ماه داد و فریاد ایل شاهسون بغدادی و آن افتضاحات، آن‌وقت پالکونیک را از کار آنها خلع کند. قریباً وضع سلوک این شاه را باملت و توپ‌بستن به مجلس را ازنظر مطالعه کنندگان می گذرانیم تا حقیقت عریان و آشکار گردد که درپس پردهٔ استتار چه نیرنگهائی بوده است.

* * *

پالکونیک حسب الامر از حکومت ساوه و ریاست ایل شاهسون بغدادی معزول شد. شاهسونها همه مقروض و پریشان راه جلگهٔ ساوه را پیش گرفتند. عهد کردند تا زنده هستند اسم طهران به‌زبان نیاورند.

بقیهٔ داستان حاج شیخ فضل الله نوری

دراینکه از همراهان حاج شیخ فضل الله بعضی حرکات و اقدامات خارج از قانون بروز می کند محل انکار نیست که برای شیخ توهین و افتضاح فراهم می آورند.

ازجمله یک روز در محل عمومی شیخ نوری مجلس روضه منعقد بود. در این ضمن، روضه‌خوانی برمنبر رفت و مردم را موعظه می کرد. جمعیت زیادی هم از هرقبیل از شهری ودهاتی و اطرافی بودند. چند نفر از ملاها پای منبر بودند ولکن خود حاج شیخ با دو سه نفر

دیگر در بالاخانه که مشرف به آن مکان بود نشسته بودند. واعظ مز بور حرف می زد. آیه ای از آیات قرآن تلاوت و تفسیر کرد. یکی از اشخاصی که نزدیک منبر نشسته بود، آهسته به رفیق خود حرفی می گوید که دلالت داشت براینکه ابداً در قرآن چنین عبارتی نیست. البته این حرف نسبت به علمائی که در پای منبر نشسته بودند برمی خورد ولکن امکان داشت که بطور خوش و ملایم به آنها مدلل دارند که آیهٔ شریفه در کدام سورهٔ قرآن است شما نمی دانید. لازم نبود بعضی اقدامات بشود. خلاصه به محض اینکه این حرف را از زبان این شخص بیرون آمد دو سه نفر از طلاب نزدیکتر به آنها بودند یک مرتبه نفهمیدیم چه واقع شد. رعد و برق پدید شد، صاعقه از آسمان فرود آمد، طوفان نمایان گردید، صدای گیرودار برخاست جمعیت تماشاچی و مستمعین مجلس بهم ریختند.

یک وقت مشاهده گردید گریبان آن شخص دردست چند نفر طلبه و مردمان وحشی است که بامشت و شلاق و چوب و ضرب ضر با ضر بوا الی آخر مشغول هستند. ای کاش به آن قناعت می کردند ودست ازسرش برمی داشتند، ابداً. همینطور گریبانش به دست طلاب ازصحن عمارت بیرونش بردند. از بیرونی به حیاطی[1] که آنجا بود کشیدندش. هر کجا که اورا می بردند هرکسی می رسید بدون هیچگونه سابقه، مشتی بر کله و گردنش می نواخت. در این وقت ازطرف شیخ نوری پی در پی آدم می آید که اسباب صدمه مردم نشوید این شخص رانزدمن بیاورید اما چنان خشم وقهر، این مردم و طلاب را احاطه کرده بود که ابداً فرستادگان شیخ را محل اعتنا قرار نمی دادند. گویا می خواستند جهودی را مسلمان نمایند، یا سگی را در مسجد دیده‌اند. درحقیقت اگر این مرد چند دقیقه دیگر زیردست این مردم می ماند یقیناً تلف می شد. دراین موقع دو نفر سید محترمی ندانستم ازکجا پدید شدند، زیرا که درب را بسته بودند، این دو سید بیچاره مضروب را پیش انداخته دستهای خود را برسر آن شخص حایل کرده مجدداً وارد مکان اولیه شدند. در یک طرف دیوار این عمارت دری بود. گشودند آن شخص را آنجا جای دادند. درب را بستند و آن دو نفر سید پشت به در داده مردم را دفع می کردند.

آن ساعت شخصی ازطرف شیخ آمد که اورا نزد من بیاورید. اورا ازآن محل بیرون آورده، باکمال محافظت نزد شیخ بردند. شیخ فضل الله بانهایت ملایمت و ملاطفت گفتند: مؤمن درجایی که واعظ برمنبر حرف می زند و ده دوازده نفر از طبقهٔ علما در پای منبر حاضر

۱ــ اصل: حیوتی

هستند، آن واعظ هیچوقت نمی تواند دروغ بگوید. وانگهی از آیات قرآنی نمی تواند دروغ جعل کند. این آیهٔ شریفه که می گوئید در قرآن نیست در فلان سوره است، در چه موقعی برحضرت پیغمبر ختمی مرتبت نازل گردید. پس ازآن قرآن آوردند و آیهٔ شریفه را به مضروب نشان دادند. گفتند پس خوب است شما مردم ابتدا تحصیل سواد نمائید بعد بر واعظ ایراد بگیرید. اگر حضرات طلاب نسبت به شما بی احترامی کردند، من از شما شخصاً معذرت می خواهم. تقصیرات طلاب را به من ببخشید اگر چه شما هم بد کردید ولکن طلاب امکان داشت جواب شما را به خوبی بدهند و شما را ساکت نمایند. ماهمه برادران دینی هستیم، ضدیت بایکدیگر نداریم. نهایت، جزئی اختلافاتی در جزئیات امور است. انشاء الله او نیز مرتفع خواهد شد. پس ازآن شیخ نوری به همان دو نفر سید گفتند: این مؤمن را ببرید به مأمنش برسانید و نگذارید کسی متعرض اوشود آن دو نفر سید باآن شخص حرکت کردند. باز طلاب از گوشه و کنار فش فش کنان به طرف او می دویدند به هرطریقی که بود آن بیچاره را بیرون بردند به مأمنش رسانیدند برگشتند.

فردای آن روز در جراید طهران این شخص را معرفی کرده بودند. میرزا صادق نامی است پسر حاج محمد رحیم. بعداز یکی دوروز دیگر میرزا صادق مزبور در یکی از جراید ملی اعلانی منتشر می کند. شرح واقعهٔ خود را می نویسد. ازجمله نوشته بود واعظ برمنبر به تمام مردم بد می گفت و تمام مردم طهران را بابی و دهری می خواند. این حرف خالی از حقیقت است.

اما هیچ وقت نمی توان گفت که طلاب و همراهان شیخ حرکت خوبی کرده‌اند. خیلی وحشی گری کرده این حرکت وحشیانه مخالف باتمام قوانین دنیا است، وانگهی آنها می خواستند احکام الهی را رواج دهند در کجای کتاب الله نوشته شده برسر مرد محترمی بریزند، شرف اورا ببرند، مظلومیت را کسی با گردن کلفتی نمی تواند ثابت کند.

علت عدم افتتاح بانک ملی

درگذشته مفصلاً راجع به تأسیس و افتتاح بانک ملی ایران نوشتیم، اسامی مؤسسین و قرارداد دولت را برای چهار کرور استقراض از بانک ملی شرح دادیم. مدت بیست ماه است که این گفتگو بین دولت و مجلس و مؤسسین بانک در جریان است و به جائی منتهی

نگردیده. وکلای بانک در این مدت هرقدر انتظار جوالهٔ دولت را کشیدند نرسید. با وزرا مذاکرات لازمه کردند، قضیه حل نشد.

ازطرفی هم معین است که ترقی این مملکت منوط به افتتاح بانک ملی و به کار افتادن سرمایه های داخلی که اعتبارات مملکت دارند از وجود بانک است. مجلس هم افتتاح بانک را موقوف و موکول براین می داند که دولت این پول را بگیرد. اگر دولت پول را حواله ندهد، با بانک طرف دادوستد نشود، افتتاح بانک ملی صورت نمی گیرد. زیرا که مردم اطمینان حاصل نخواهند کرد.

آخرالامر بعداز گفتگوی زیاد که در مجلس با وزیر مالیه و سایر وزرا کردند قرارشد وزیر مالیه با اعلی حضرت مذاکره نمایند. این بود مراتب را به عرض ملوکانه رسانیدند چون شاه باطناً میل نداشت یا دستورات خارجی مانع از خواستن بانک و تأسیس آن بود موافقت نمی کردند. ظاهراً این طور استنباط می شد چون مجلس سخت گرفته بود که باید مخارجی که ازاین پول می شد به نظارت مجلس باشد، علاوه دولت حواله های جزو صادر کند به صاحبان حقوق بدهد، خودشان از بانک بگیرند به اطلاع نمایندگان مجلس، بااین تفصیل البته دست وزرا و شاه و دربار از پول کوتاه می شد. به هیچوجه نمی توانستند حیف و میلی نمایند. این بود که راضی به این نوع استقراض نمی شدند برروی همین اصل بانک دایر نشد و از بین رفت.

این مخالفت شاه در افتتاح بانک ملی بزرگترین خیانتی بود که به اعتبارات مملکت و ملت ایران نمود و چندین سال اقتصادیات مملکت را از بین برد و در نتیجه بانکهای خارجی ملیونها ثروت این کشور را از بین بردند و استفاده نمودند.

واقعهٔ انقلاب شهر زنجان

در اغلب شهرهای ایران یک نفر مجتهد یا پیشوا یا مفتی یا عالمی است، یک جماعتی از اوباش در اطراف مجتهد مزبور هستند که خودرا خدمتگزار و فدائی آن عالم معرفی می کنند. بیچاره مجتهد هم خبرندارد. این جماعت از بی حیای اوباش هستند. ازجمله چند نفر سید و عام هم در اطراف آخوند ملا قربانعلی مجتهد زنجان جمع شده بودند ولی نمی توان تصور کرد که آخوند ابداً از شرارت آنها یا صداقتشان بی اطلاع بوده. اگر چنین

تصور کنیم، دلالت بر نادانی آخوند دارد و چنین شخصی هم حق ادعای اجتهاد و پیشوائی ندارد. آخوند ملا قربانعلی اجتهاد می کرد، اما در پس پرده هیچوقت کسی اورا نمی دید جز چند نفر محرر و مخصوصین خودش. علاوه سنش بالغ بر صد سال بود بلکه به روایتی قریب یکصد و بیست سال داشته، به هرحال انقلاب زنجان را نسبت به ایشان می دهند، زیرا که جنساً مستبد و خودخواه بود.

الحاصل دو سه نفر مستبد یا مشروطه خواه در زنجان بوده اند که همه وقت اسباب انقلاب و اغتشاش در زنجان فراهم می کرده اند. سعدالسلطنه، آقا باقر حکمران زنجان را در زحمت داشتند. حکمران مزبور جمعی را می گمارند هرکجااین اشخاص را به دست آوردید بیدرنگ به دارالحکومه برسانند. قضا را یک روز چند نفر فراش که مأمور انجام این خدمت بودند،در عبور با یک نفر از این حضرات برخورد می کنند که بایک نفر از نوکرهای آخوند ملا قربانعلی همراه بوده اند فراشها آن شخص را دستگیر و به دیوانخانه حکومتی می برند. نوکر آخوند که همراه آن شخص مقصر بود با او به دیوانخانه می رود که انجام کار او را مستحضر شود. این شخص مقصر هم از معروفین زنجان بود. بعد از ورود به دارالحکومه، سعدالسلطنه چوب و فلک می خواهد اورا چوب کاملی می زند آخرالامر به شفاعت رئیس مالیه و رئیس تلگرافخانه از حبس او می گذرد. به قولی پنجاه تومان جریمه و التزام سخت از او می گیرند که دیگر مصدر شرارت نشود؛ مرخص می شود. در این موقع که قصد رفتن دارد آن شخص که خود را نوکر آخوند می داند، بنای بدگوئی را می گذارد. عنوان حرفش این بوده که امروز مملکت مشروطه و درتحت قانون است. حاکم امروز حق ندارد بدون محاکمه و استنطاق و اثبات تقصیر کسی را چوب بزند و پنجاه تومان جریمه بگیرد. اگر خدا بخواهد، پنجاه تومان را صد تومان ازتو خواهم گرفت و به موجب قانون باتو محاکمه خواهم کرد. این حرفها به حکمران ناگوار آمد. امرداد بچه ها بگیرند بزنند. یک مرتبه اجزای حکومتی فراش و غیره اطرافش را محاصره کردند اورا دستگیر، با پشت گردنی و توسری خیلی کتک زدند. حکمران چوب و فلک خواستند. اما رئیس مالیه و رئیس تلگرافخانه چون اورا نوکر آخوند تصور می کردند، از چوب زدن و حبس کردن او ممانعت و مرخصش کردند. در موقعی که قصد بیرون رفتن داشت گفت ما که بدون گناه کتک خوبی خوردیم ولکن باشد تا به همین نزدیکها به یکدیگر برسیم. آن دو نفر راه خانه آخوند را پیش گرفتند، به محضر آخوند رسیدند با یک نفر سید که از نوکرهای آخوند بود شرح واقعه را باز گفتند و استمداد از سید خواستند. سید مزبور این طور راه نمائی کرد که: خود شما نزد آخوند عرایض خودرا عرضه دارید. هردو

وارد محضر شدند. گریه ها کردند زاری ها نمودند که سعدالسلطنه بدون سبب، بی تقصیر و گناه مارا چوب زده و پنجاه تومان جریمه ازما گرفته. محض رضای خدا به فریاد ما برس. آخوند گفتند: سعدالسلطنه مرد پخته‌ای است هیچ وقت حرکت بی جا نمی کند. البته ازطرف شما حرکت بی قاعده ظاهر شده وشمارا تنبیه کرده اند. عرض می کنند: خیر بپرسید ببینید. ابداً ازما خلافی ظاهر نشده.

دراین وقت آن سید اخیر که مذکور شد در حضور آخوند عرض می کند در این که آنها بی تقصیر کتک خورده اند حرفی نیست. آخوند گفتند تو در آنجا بودی؟ عرض کرد: بنده نبودم ولکن شنیدم. آخونددیگرجواب اوراندادند. به حضرات گفتند خیلی خوب شمابروید من خودم سعدالسلطنه را دیده می پرسم ببینم چه بوده است. اینطور نیست که شما می گوئید. در محضر آخوند گفتگو زیاد شد. این دونفر بس که عجزولابه کردند آخرالامر آخوند به یک نفر شخص محترمی فرمودند از این جا که میروی برو دیوان‌خانه ازقول من به سعدالسلطنه بگوئید طرف عصر اگر کار ندارید این جا بیائید من شمارا ببینم ومطالب لازمه ای هست که باید ازشما پرسش کنم. بعد آخوند به آن دونفر فرمودند: شما برو ید عصر سعدالسلطنه این جا خواهد آمد تفصیل واقعه را خواهم پرسید. هنوز حرف آخوند تمام نشده بود که دونفر مز بور به اشاره یکدیگر حرکت کرده از درب اطاق و عمارت بیرون رفتند.

در راه و کوچه وبازار به هرکسی که برخورد می شدند ازطرف آخوند امر می کردند که آخوند حکم صریح فرموده اند که سعدالسلطنه یا الآن باید از شهر خارج شود یا نعش اورا از در عالی قاپو بیرون بیاورند. این مردم وحشی که این حرف را شنیدند پی در پی به آنها می پیوستند. یکی نگفت آن حکم کو؟ به که این حکم را گفته و داده اند؟ دراندک هیاهوئی جمعیت کثیری حاضر گردیدند. یک مرتبه یاعلی کشیدند و رو به دیوان‌خانه آوردند. بیچاره سعدالسلطنه خبر ازدحام شورشیان را شنید. چند نفر تفنگدار درسر پشت بامها گذاشتند که اگر ازطرف شورشیان، اقدامات بی جائی بشود آنها را برگردانند. یعنی بترسانند. در این وقت جمعیت شورشی بعضی با اسلحه و حربه، بعضی با چوب و چماق، بعضی با سنگ به نزدیک درب عالی قاپو رسیدند. تفنگدارها چند تیرهوائی خالی کردند. چون جمعیت شورشی زیاد بودند تیراندازان طاقت مقاومت نیاوردند فرار کردند. جمعیت شورشی وارد عمارت شدند. به هردر و پنجره و چراغ دیوارکوب و آئینه های قدی و غیره که می رسیدند خورد و خراب می کردند. چیزهائی که سبک وزن بود به‌غارت می بردند. به هرفراش و پیشخدمت و سرایداری که برخورد می نمودند سروکله و بدنش راخورد [و] خمیر

می کردند. همین طور غارت و خراب می کردند پیش می رفتند. سعی و عجله آنها بیشتر برای این بود که سعدالسلطنه پیرمرد هفتاد ساله را به‌دست بیاورند. بیچاره در یک گوشه اطاق خلوتی بی صدا مبهوت نشسته و خودرا در مخاطرهٔ بزرگ و مرگ را باچشم عیان می دید. در این وقت، جمعیت شورشی را به این طرف خلوت گذر افتاد. پیرمرد را ترسان و لرزان در اطاق دیدند که بیچاره از هول جان و خوف رسوائی دراین گوشه پنهان گشته بود.

چون آن غدار این پیرمرد را به‌حالت زار دید به جای اینکه از صدمه و اذیت او بگذرد و با دیگران به نهب و غارت بپردازد. فوری سایرین را نداداد که بیائید مقصود و مطلوب گمشدهٔ خودرا دریابید که یک‌مرتبه آن گروه ازخدا بی خبر برسر بیچاره پیرمرد ریختند. سعدالسلطنه دید نجات ازدست این مردم دشوار است به‌ناچار تسلیم شد. ازدر عجزولابه درآمد وعده و نوید مال وپول بسیار داد. افسوس که شورشیها به پیرمردی و تسلیم او اعتنائی نکردند و به نوید و وعده وقعی ننهادند. با چوب و چماق بدن پیرمرد هفتاد ساله را خورد و خمیرکردند. شورشیان اورا مرده گمان کردند و به‌حالت زارش انداختند. راه‌خویش پیش گرفتند. یکی ازهمان جماعت شورشی برسر سعدالسلطنه آمد، دید نیمه‌جانی در بدن دارد باخودگفت: این مرد پیر بااین صدمه، جانی به‌درنمی برد، خوب است دراین نفس آخر خدمتی به او کرده باشم. اگر جانی به‌دربرد منتی بزرگ برذمهٔ او خواهم داشت. اگر مرد در پیشگاه خدا اجری خواهم داشت. باهمان حالت اورا بردوش کشید به‌قولی به خانهٔ رئیس مالیه، به‌قولی به خانهٔ یکی از اعیان رسانید و آن‌جا گذاشت و خود با جمعیت شورشی در پیوست که ازپایان کار بی خبر بماند.

اما جمعیت شورشی پس از انجام مقصود خودشان از دیوان‌خانهٔ حکومتی بیرون آمدند و به‌سوی مکانهای خویش روان بودند وبعضی قصد رفتن خانه آخوند را داشتند. آخوند که خبر از جائی ندارد در این ضمن که جمعیت شورشیان از درب عالی قاپو محل حکومتی بیرون می آمدند آن شخص محترمی که ازطرف آخوند مأمور بود که سعدالسلطنه رادیدارکند پیغام آخوند را برساند مردم را به‌حالت اجتماع با چوب و چماق وبعضی را با اسبابهای غارتی می بیند، ازیکی می پرسد چه خبر است؟ جوابی نمی شنود. از دومی وسومی جو یا می شود چه خبر است. این مردم در دیوان‌خانه چه می کردند؟

یکی از جماعت شورشی می گو ید: خبر تازه‌ای نیست این مردم حسب الامر آخوند مأمور دفع شر حکومت بودند. رفتند کار و خدمت خود را انجام دادند و الان مراجعت کرده‌اند.

آن شخص ازاین حرف مضطرب ومبهوت شد، مجدداً می پرسد: ای مرد برای خاطر خدا بگوبدانم این مردم با آن پیرمرد بیچاره چه کردند؟ می گو ید کردند آن‌چه را که مأمور بودند. کارش را ساخته و اورا تمام کردند و از شرش ایمن شدند. آن شخص مضطر بانه وارد دیوان‌خانه می شود. آنجا را تپهٔ خاک می بیند. هرقدر از حال سعدالسلطنه می پرسد جواب راستی به اونمی دهند. آخرالامریکی ازآنها می گو ید سعدالسلطنه را یک نفربه‌دوش کشید برد به خانهٔ وزیر انداخت. گمان ندارم تا الان حیات برای اوباقی باشد. این شخص به‌ناچار به طرف خانهٔ آخوند می رود. در راه می بیند و می فهمد که بیشتر این مردم در کشتن این پیرمرد شرکت داشته‌اند.

آن شخص هرقدر فریاد می کند که ایها‌الناس آخوند هیچ وقت این فرمایش را نفرمود بعضی می گو یند خیر مخصوصاً پیغام آخوند به‌ما رسید و ماهم حسب الامر اطاعت کردیم. آن مرد دید گفتگوبا این جماعت بی ثمر است. هراسان به محضر آخوند دو ید. جمعیت زیاد در آن‌جا دید که آخوند نسبت به آنها تغیر و تشدد می کرد. می گفت: ای مردم کدام یکی از شما این حرف را ازمن شنیدید! حالیه جواب دولت را چه خواهید داد؟ هرقدر آخوند ازاین حرفها می زد کسی جواب نمی داد. بیچاره آخوند دید با دو هزارنفر مردم وحشی هیچ کاری نمی توان کرد. اگر کسی بخواهد خون‌خواهی کند، باید دو هزار نفر را مجازات نماید دیگر در این‌باب گفتگوئی نکرد جمعیت پراکنده شدند.

اما خبری که در جراید پایتخت انتشار یافت این بود.

راپورت واقعه زنجان

۱۳ جمادی الاول ۱۳۲۵

چند نفر فراش مأمور گرفتن شیخ هادی و شیخ ابراهیم و شیخ عبدالله شده بودند که به واسطهٔ وجه برات طهران مصدر شرارت هستند. یکی از فراشها که سید بود شیخ عبدالله را گیرآورده می خواهد اورا بگیرد. شیخ عبدالله خودش را ازدست سید نجات داده در خانهٔ آخوند ملا قربانعلی بست می نشیند. واقعه را به آقا خبر می دهند ملا زمان آقا که بکلی اجامر هستند فوری جماعتی فراهم کرده بیچاره سید فراش را کتک زیاد می زنند. چند زخم قمه هم به‌او زده‌اند. سبیلش را بریده و گفته‌اند برو به حکومت خبر بده. سید به‌حالت فلاکت

ماوقع را به حکومت می گوید. حکومت هم درصدد تلافی بوده سید بشیر نام از نوکرهای ملا قربانعلی بوده با حاکم روبرو می شود. سید بشیر را گرفته بمحض تلافی چند شلاقی به سید بشیر می زنند به‌وساطت فریدالسلطنه تلگرافچی مرخص می شود. این خبر که به آخوند می رسد می گوید فردا حکومت باید تبعید شود. ملا زمان آقا شبانه به جمعی از طلاب و سادات خبر می دهند که صبح حاضر باشید. حکم آقا این است که حکومت باید تبعید شود. حتی شبانه به دیزج و سایر دهات خبر می دهند که تاصبح در شهر حاضر باشند که حکم جهاد خواهم داد.

صبح چهارشنبه ۱۴ شهر مزبور طلاب مسجد شاهی به‌استثناء چند نفر تبعۀ آقا که تقریباً سیصد نفر هستند مکمل و مسلح گردیده، هرکه اسلحه نداشت وحربه هم نداشت، دامنها را پراز سنگ کرده بودند و در بازار افتاده هرکس دکانش باز بود به ضرب چماق دکانش را بستند. بعداز مراجعت از بازار درب خانه ملا قربانعلی منتظر حکم آقا بودند یک مرتبه آقا فرمود بروید میدان توپخانه. یک ساعت ازآفتاب گذشته رفتند میدان مزبور صف آرائی کردند.

ازآن‌طرف سعدالسلطنه چند نفر قراول دارالحکومه داشت. به آنها سپرده بود که دست از پا خطا نکنید، تفنگی خالی ننمائید. ناگاه از آن‌طرف اطفال را پیش انداخته، تحریک به سنگ انداختن و فحش دادن کردند. اصلاً ازطرف حکومت حرکتی نشد. بعضی ها را ترغیب نموده بودند چند تیر شش لول پس هم خالی کردند تا کار به تفنگ رسید. اگرچه از کسبه‌ای که مشروطه‌طلب بودند هیچ کدام حضور نداشتند ولکن بدبختانه نصرالله کاسب که مقدس و مؤمن و از موضوع خبر نداشت از روضه‌خوانی برگشته جزو تماشائیان بود. به‌مجرد آمدن به‌جرم اینکه مشروطه‌طلب است، کسان آقا عمداً بیچاره را هدف گلوله کرده به فاصلۀ نیم ساعت به درجۀ شهادت رسید. رفیق همین جوان راهم که یک گلوله زدند بیم هلاکت دارد.

حکومت راه‌چاره و امید مسدود دید. دوسه نفرپشت بام رفته دوسه تیرتفنگ خالی کردند. شاید مستبدین را ترسانیده باشند. ناگاه سید جلیل با عمامه، دوقطار فشنگ بسته، تفنگ یک تیر در دوش، چند تیر تفنگ به‌سمت پشت بام انداخت. آن دوسه نفر هم فرار کردند از ترس جمعیت باقداره و چوب به عمارت حکومتی ریختند اول فانوسهای عمارت را شکستند، بعد هجوم به اندرون عمارت کردند. ملا شعبان درمیان حوض سنگر کرده، چند تیر به اطاق حکومتی انداخت. سعدالسلطنه را درمیان اطاق خلوتی گیرآورده چند زخم قمه و

قداره ازسر و دوش او وارد آورده به‌حدی که مشرف به‌موت شد. نبی نام فراش آنقدر دست و پا کرد، سعدالسلطنه را به خانهٔ وزیر رسانید. همین که کار حاکم را ساختند مشغول نهب اموال شدند. حتی جاروب را هم بردند بعدازغارت وخرابی عمارت فهمیدند حاکم در خانهٔ وزیر است (مقصود رئیس مالیه است). قصد غارت آنجا را کردند. در این ضمن کسان اسعدالدوله بهرنحوی که بود ممانعت کردند. سید عبدالواسع نام از کسان آقا سوار اسب سفید با چهل پنجاه نفر پیادهٔ اراذل، همه اسلحه در دست سعدالسلطنه را توی کالسکه گذاشته از شهر بیرون کردند. سعدالسلطنه در عالم غش [در] خانهٔ وزیر مشرف به‌موت که خشک کردن خون زخمهایش ممکن نمی‌شد. آخوند پانزده نفر از کسان خودش را پی در پی می‌فرستاد این جا نماند برود هرچه وزیر اصرار کرد که مشرف به‌موت است قبول نکرد. بالاخره سعدالسلطنه بعد ازآن صدمه در ۱۶ شهر جمادی الاول ۱۳۲۵ ق دنیای فانی را بدرود گفت.

ملا قربانعلی در هرسال چندین جنایت از این قبیل مرتکب می شد و مردمان جاهل و نادان زنجان این مجسمهٔ استبداد را مجتهد و مرجع تقلید و واجب الاطاعه می دانستند. روزی نبود که اشرار و اطرافیان آقا مرتکب چندین خلاف شرع و قانون نشوند. عجب تر آنکه اهالی زنجان اکثراً به‌قدری نادان بودند، چنین مجسمهٔ استبداد و ارتجاع را حجة الاسلام و نایب امام می دانستند. کلمات این شخص را وحی منزل تصور می کردند.

KASHMIR UNIVERSITY
Iqbal Library
Acc. No. 259664
Dated 10.2.08

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

EL

972
908
570
1950

Call No. A41L ... Date ...

Acc. No. 57106

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of *.06 P.* will be levied for each day, if the book is kept beyond that day.

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

EL

972
908
570

1950

Call No. A 41LS ۹۲۳۲٤ Date

Acc. No. 57106

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of *.06 P.* will be levied for each day, if the book is kept beyond that day.

انتشارات علمی